

همه کارها را آسانتر می‌کند!

بیخدایی

FOR
DUMMIES®

یادگیری درباره:

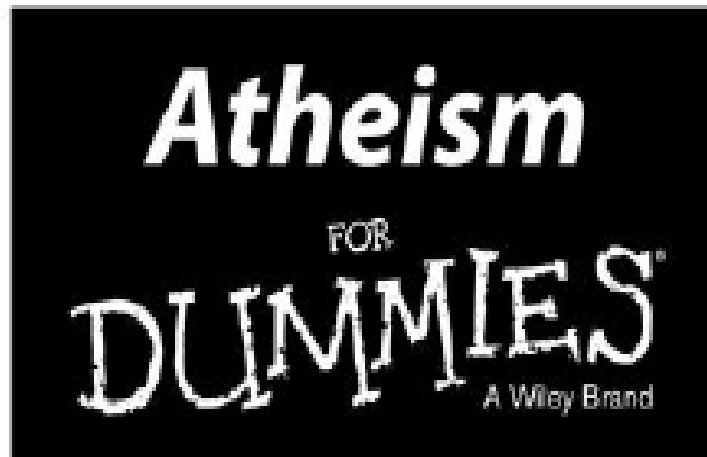
- دیدن جهان به صورتی که بک بیخدا آن را می‌بیند
- کشف تاریخ پررمار اندیشه‌های بیخدایی
- برخورد با پرسش بزرگ از دیدگاه بک سکولار

دکتر دیل مک‌گاون

نویسنده تربیت فراتر از ایمان و سخگونا باوری

بهمنیار





by Dale McGowan, PhD

FOR
DUMMIES
A Wiley Brand

Atheism For Dummies®

Published by

John Wiley & Sons Canada, Ltd.

6045 Freemont Blvd.

Mississauga, ON L5R 4J3

www.wiley.com

Copyright © 2013 by John Wiley & Sons Canada, Ltd.

No part of this publication may be reproduced, stored in a retrieval system or transmitted in any form or by any means, electronic, mechanical, photocopying, recording, scanning or otherwise, except as permitted under Sections 107 or 108 of the 1976 United States Copyright Act, without either the prior written permission of the Publisher. Requests to the Publisher for permission should be addressed to the Permissions Department, John Wiley & Sons Canada, Ltd., 6045 Freemont Blvd., Mississauga, ON L5R 4J3, or online at www.wiley.com/go/permissions. For authorization to photocopy items for corporate, personal, or educational use, please contact

in writing The Canadian Copyright Licensing Agency (Access Copyright). For more information, visit www.accesscopyright.ca or call toll free, 1-800-893-5777.

Trademarks: Wiley, the Wiley logo, For Dummies, the Dummies Man logo, A Reference for the Rest of Us!, The Dummies Way, Dummies Daily, The Fun and Easy Way, Dummies.com, Making Everything Easier, and related trade dress are trademarks or registered trademarks of John Wiley & Sons, Inc. and/or its affiliates in the United States and other countries, and may not be used without written permission. All other trademarks are the property of their respective owners. John Wiley & Sons, Inc. is not associated with any product or vendor mentioned in this book.

Limit of Liability/Disclaimer of Warranty: The publisher and the author make no representations or warranties with respect to the accuracy or completeness of the

contents of this work and specifically disclaim all warranties, including without limitation warranties of fitness for a particular purpose. No warranty may be created or extended by sales or promotional materials.

The advice and strategies contained herein may not be suitable for every situation. This work is sold with the understanding that the publisher is not engaged in rendering legal, accounting, or other professional services. If professional assistance is required, the services of a competent professional person should be sought. Neither the publisher nor the author shall be liable for damages arising herefrom. The fact that an organization or Website is referred to in this work as a citation and/or a potential source of further information does not mean that the author or the publisher endorses the information the organization or Website may provide or recommendations it may make. Further, readers

should be aware that Internet Websites listed in this work may have changed or disappeared between when this work was written and when it is read.

For general information on John Wiley & Sons Canada, Ltd., including all books published by John Wiley & Sons, Inc., please call our distribution centre at 1-800-567-4797. For reseller information, including discounts and premium sales, please call our sales department at 416-646-7992. For press review copies, author interviews, or other publicity information, please contact our publicity department, Tel. 416-646-4582, Fax 416-236-4448.

Wiley also publishes its books in a variety of electronic formats.

Some content that appears in print may not be available in electronic books.

Library and Archives Canada Cataloguing in Publication Data

McGowan, Dale *Atheism for dummies* / Dale McGowan.

Includes index.

1. Atheism. I. Title.

درباره نویسنده

دیل مک‌گاون (Dale McGowan)، رهبر ارکستر، دارای درجه دکتری آهنگسازی و پیش از نویسنده شدن ۱۵ سال را به‌عنوان استاد دانشگاه سپری کرده است. ویراستار و نویسنده همکار کتاب پرورش کودکان دور از اصول اعتقادی («کتابی الزامی برای خواندن» - به نقل از نیوزویک) و پرورش آزاداندیشان دو کتاب که بالاترین فروش را به والدین بدون دین دارد، هم چنین دیل کارگاه آموزشی والدین سکولار را در شهرهای شمال امریکا اداره کرده و دارای یک بلاگ پربازدید به نام «د مین‌اینک آو لایف»^۱ برای والدین بدون مذهب است (www.parentingbeyondbelief.com/blog). دیل هم چنین گلچینی تاریخی از ندای نا باور^۲ (Voices of Unbelief) را ویراستاری کرده است: سندهای ارائه‌شده از سوی بیخدایان و ندانم‌گراها که منتقدان داستان طنز دیل به نام کالینگ برناتز بلوف (Calling Bernadette's Bluff) را بدون شک «پیروزی طنز» و «یک شورش» خوانده‌اند.

در سال ۱۳۸۷ (۲۰۰۸ میلادی) برای کار وی برای تربیت بدون دین به‌عنوان انسان‌گرای سال هاروارد برگزیده شد. دیل افزون بر سخنرانی و نوشتن، مدیر بنیادگذار هیئت‌رئیس‌ه نهاد فراتر از اصول اعتقادات است که یک بنیاد نیکوکاری غیرانتفاعی است که بر تشویق و حمایت از دهش و سخاوت انسان‌گرا استوار است. دیل با همسر و سه فرزندش در نزدیکی آتلانتا زندگی می‌کند. برای دانستن جزئیات بیشتر یا تماس با وی بروید به DaleMcGowan.com.

1. The Meming of Life
2. Voices of Unbelief

تقدیم

این کتاب را به والدینم Dave و Carol McGowan پیشکش می‌کنم که مرا کنجکاو به جهان واقعی بار آورده و هیچ‌گاه نمی‌گفتند که به این موضوع نمی‌شود اندیشید.

این کتاب به کودکانم Erin, Connor و Delaney پیشکش می‌شود برای جبران زحمات آن‌ها.

هم‌چنین پیشکش به Becca که یآوری همه چی تمام است برای مخاطره‌ای بزرگ.

سپاسگزاری‌های نویسنده

پیش از هر چیز از دوست بیخدا و بزرگ Hemant Mehta سپاسگزارم که نخستین شخصی بود که اندیشید من فرد درست و خوبی برای نوشتن این کتاب هستم. من بسیار مدیون دو غول جهان آزاداندیشی Ed Buckner و Amanda Metskas هستم که زمان و وقت خود را صرف خواندن این کتاب کردند در حالی که هنوز مشغول نوشتن آن بودم و هنگام سرگردانی و بیراهه رفتن راهنمای من بودند. Jennifer Michael و Greta Christina دو نویسنده و اندیشمند بزرگ هستند که از نوشته‌های آنان بیش از هر چیز دیگری در این پروژه به کار گرفته‌ام.

سپاس بی‌شمار به کارمندان و کارآموزان بنیاد فراتر از باور که هنگام نوشتن این کتاب، فضا را پر جنب‌وجوش نگه داشتند: Airan Wright, Brittany Shoots- Reinhard, Claire Vinyard, Kelly Wright, Walker Bristol, Joshua Brose, Cathleen O'Grady, Andrew Geary, Sam Shore, Sarah Hamilton, Kate Donovan, Chana Messinger, Corey Glasscock, Lauren Lane... و سپاس ویژه برای دوتایی‌ها Noelle George و AJ Chalom.

اطلاعات پرارزشی که از سوی خوانندگان بلاگ من در میم‌اینگ آو لایف (The Meming of Life) ارائه شده که کمک کرد به چندین پرسش بزرگ پی برم.

سپاس فراوان می‌فرستم به اعضای گروه پشتیبان و حرفه‌ای در John Wiley & Sons, Inc. به ویژه به Anam Ahmed و Chad Sievers و کارگزار عالی خودم Dr. Uwe Stender.

دست آخر همه‌ی عشق و سپاس تقدیم همسر م Becca که هم چنین هر برگ
این کتاب را خوانده و آن را ویراسته و سه کودک عالی خودم Erin, Connor و
Delaney ارزش این بستگی کامل به شما دارد.

سپاسگزاری‌های ناشر

این کتاب مایه افتخار ماست؛ لطف کرده نظرات خویش را به همراه ثبت‌نام بر
خط به نشانی <http://dummies.custhelp.com> بفرستید. برای اظهار نظرات دیگر
خواهش می‌کنیم با بخش خدمات مشتریان در ایالات متحده به شماره ۲۹۷۴-۷۲۶-
۸۷۷ و در خارج امریکا به شماره ۳۹۹۳-۵۷۲-۳۱۷ یا نمابر ۴۰۰۲-۵۷۲-۳۱۷ ارسال
فرمایید.

برخی از کسانی که برای نشر این کتاب یاری رسانده‌اند دربرگیرنده افراد زیر

هستند:

Acquisitions and Editorial

Associate Acquisitions Editor: Anam Ahmed

Production Editor: Lindsay Humphreys

Project Editor: Chad R. Sievers

Copy Editor: Chad R. Sievers

Editorial Assistant: Kathy Deady

Cartoons: Rich Tennant (www.the5thwave.com)

Cover photo: © Kasiam / iStock

Composition Services

Senior Project Coordinator: Kristie Rees

Layout and Graphics: Jennifer Creasey, Joyce Haughey

Proofreaders: Susan Moritz, Wordsmith Editorial

Indexer: Ty Koontz

John Wiley & Sons Canada, Ltd.

Deborah Barton, Vice President and Director of Operations

Jennifer Smith, Vice-President and Publisher, Professional Development

Alison Maclean, Managing Editor

Publishing and Editorial for Consumer Dummies

Kathleen Nebenhaus, Vice President and Executive Publisher

David Palmer, Associate Publisher

Kristin Ferguson-Wagstaffe, Product Development Director

Publishing for Technology Dummies

Andy Cummings, Vice President and Publisher

Composition Services

Debbie Stailey, Director of Composition Service

برگردان این کتاب پیشکش ایرانیانی که برای آگاه شدن
می‌کوشند، کسانی که آگاهی یافتن را یکی از بزرگترین
اهداف خویش می‌دانند.

دیباچه مترجم

این کتاب در کشوری لیبرال و برای کشوری لیبرال نوشته شده و کاربرد آن بیشتر در همان کشورهاست. در سراسر آن حتا در هنگام دادن آمار نامی از ایران هم برده نشده است. ولی بی گمان باز هم این کتاب در اینجا خواننده و کاربرد دارد. ضرورت برگردان این کتاب روشن ساختن مرزها یا به عبارت دیگر تعاریف و برچسبها است. هر چند که نمی توانم با همه ی تعاریف داده شده موافق باشم ولی نبود چنین تعریف هایی مایه ی سردرگمی بسیاری از بیخدایان نو و نوجوان شده است.

برای نمونه نویسنده معتقد است همه دین ها را نمی توان یک نوع دید بله تا جایی که دین را در زندگی فردی و بدون مزاحمت در زندگی اجتماعی کنش داشته باشد می توان از نظر سودهایی که برای مردم دارد دین ها را تقسیم بندی کرد. ولی هنگامی که درباره نقش اجتماعی دین سخن آغاز می شود، تأثیراتی که بر جامعه من گذاشته، فقر و فلاکتی که به بار آورده و... آنگاه دیگر گمان نکنم بودایی یا مسیحیت با اسلام چندانی تفاوتی با هم داشته باشد. تا جایی که تاریخ گواهی می دهد همه ی این دین ها گاهی برای توجیه حاکمیت کارایی بسیار بزرگی داشته و ابزار سودمندی در دست هیئت حاکمه بوده است. بنابراین عبارت خاخام خامنه ای نباید مایه تعجب شود زیرا از نگر من هر چند تبعیض دینی یک پله بالاتر و بهتر از نژادپرستی است ولی خاستگاه مشترکی دارد.

امیدوارم روزی برسد که در قانونی اساسی ایران نیز جایگاه و وظایف دین و دولت مشخص شده باشد.

بهمنیار

زمستان ۹۳

ایران

Atheism For Dummies®

برای دیدن چیت شیت این کتاب بروید به

[/www.dummies.com/cheatsheet](http://www.dummies.com/cheatsheet)

فهرست مطالب

۱	پیشگفتار
۳	درباره این کتاب
۵	آیین‌نامه‌ها و قراردادهای به کار رفته در این کتاب
۷	در این کتاب چه چیزهایی نمی‌خوانید
۸	پندارها و فرض‌های درباره خواننده البته با شرمندگی
۸	ساختار این کتاب چگونه است
۹	دفتر ۱: دریایم بیخدایی چیست
۹	دفتر ۲: بیخدایی در گذر زمان
۹	دفتر ۳: خواندن شاهکارهای بزرگ بیخدایی
۹	دفتر ۴: زیستنی عالی بدون باور به خدا
۱۰	دفتر ۵: بخش ده‌تایی‌ها
۱۰	نمادهایی که در این کتاب به کار گرفته شده

۱۱	پس از خواندن این کتاب چه کنیم
۱۲	دفتر یک : بیخدایی چی هست حالا
۱۴	بخش ۱ : برخورد نزدیک با بیخدایی
۱۵	به دست آوردن درکی از بیخدایی
۱۶	درک چهره‌های گوناگون بی‌اعتقادی
۱۷	بررسی باورها و ناباوری نابوران و چرا
۱۹	بررسی پیشرفت بیخدایی
۱۹	در گذشته دور و در فرهنگ‌های مختلف و ناهمسان
۲۰	دوره باستان و قرون وسطی
۲۱	دوره روشنگری
۲۲	سده نوزدهم میلادی
۲۳	سده بیستم میلادی
۲۳	بیخدایی در جهان امروز
۲۴	بررسی بیخدایی در نوشته‌ها
۲۶	درک معنای بیخدایی در زندگی روزمره

- بخش ۲: رخنه در رنگین کمان ناباوری ۳۱
- گوجه‌فرنگی، گاجه‌فرنگی؟ جهان سردرگم کننده و شگفت‌انگیز برچسب‌های
بیخدایی ۳۲
- تعریف بیخدایی: نا آشکار در برابر آشکار ۳۳
- جوش خوردن معامله: نگاهی گذرا به برچسب‌ها ۳۴
- مشخص کردن برخی از برچسب‌های کلی‌تر ۳۵
- بینیم چگونه برچسب دوم به کار برده می‌شود ۳۶
- پاسخ به پرسش اصلی: بیخدا یا بی‌خدا؟ ۳۸
- درجه‌های ایمان و ناباوری ۳۹
- قانون رابرتس: «ما هر دو بیخدا هستیم» ۴۰
- برچسب‌های راسل: چرا بیشتر بیخدایان ندانم‌گرا بوده و بیشتر
ندانم‌گراها بیخدا هستند؟ ۴۱
- درجه‌های داو کینز: معیار هفت‌درجه‌ای باور و اعتقاد ۴۴
- تأکید بر دودلی: ندانم‌گراها مطمئن نبوده (و خداپرستان نیز همین‌طور) ۴۶
- کشف انسان‌گرایی: هزار گام نرفته ۴۸
- نگریستن جهان به روشی متفاوت ۴۹
- توافق بر سر اصطلاحات: انسان‌گرایی یا انسان‌گرایی سکولار ۴۹
- کشف کانون انسان‌گرایی بیخدایی ۵۲

- ۵۳ زوری به میدان آوردن یک آدم ناوارد: نه رومی روم و نه زنگی زنگ
- ۵۳ باور به آفریدگارهای گوناگون: خداانگارها
- ۵۵ طبیعت را چون خدا دیدن: همه خدایی
- ۵۶ مذهبی بودن بدون داشتن خدا: بیخدایان مذهبی
- ۵۹ کانونی شدن و تمرکز بر اخلاق: جنبش فرهنگ اخلاقی
- ۵۹ کانونی شدن بر ارزش‌های انسانی: جهان‌گرایی توحیدگرا
- ۶۰ همگرایی پیرامون فرهنگ یهود: یهودی انسان‌گرا
- ۶۱ فراتر از برجسب‌ها: خیزش هیچ‌کدام‌ها
- ۶۲ بخش ۳: شناخت باورها و بی‌اعتقادی‌های بیخدایان و دلیل آن
- ۶۳ دریافت و فهم دلیل بیخدایان برای باور نداشتن به خدا
- ۶۴ گذشتن از قصد باور کردن برای رسیدن به «قصد فهمیدن»
- ۶۹ به دست آوردن دستگیره‌ای برای اتکا
- ۷۱ پرسیدن پرسش‌های نو
- ۷۲ مقایسه ادیان
- ۷۳ خواندن کتاب‌های آسمانی
- ۷۶ پذیرش ضعف استدلال‌ها و مدارک
- ۷۹ راهکار مسئله پیچیدگی
- ۸۱ فهم فرگشت

- ۸۲ جایی برای خدا در این فرایند؟
- ۸۳ پذیرش راهکاری بهتر
- ۸۴ توجه به طفره رفتن پیوسته پاسخگویان دینی
- ۸۵ فروتن شدن انسان‌ها
- ۸۶ (راستی، راستی) دیر به مهمانی رسیدن
- ۸۷ درک اندازه‌ی گیتی
- ۸۸ درک جهان درست به صورتی که تنها می‌توان بدون خدا آن را تصور کرد
- ۹۰ دانستن باورهای واقعی بیخدایان
- ۹۰ گیتی را فیزیکی - و بسنده - دیدن
- ۹۱ پذیرش تنها و یگانه بودن حیات و زندگانی دنیوی
- ۹۳ ارزش‌گذاری رفتار اخلاقی
- ۹۴ پذیرش مسئولیت کارهای خویش و در برابر هم دیگر
- ۹۵ ادعای وجود خدا «این دیگه از آن حرف‌هاست»
- ۹۶ نمایش پیامدهای منفی اعتقادات دینی
- ۹۷ یافتن معنا و هدف
- ۹۹ درک این که گیتی بدون خدا حتماً می‌تواند الهام‌بخش‌تر و شگفت‌انگیزتر باشد
- ۱۰۰ کنار گذاشتن تصورات نادرست: چیزهایی که شمار اندکی از بیخدایان باور دارند (شاید هم هیچ یک باور ندارند)
- ۱۰۱ درک نادرست وجود نداشتن درست و نادرست در بیخدایی

- ۱۰۳ حیات با شانس به وجود آمده و فرگشت یافته است
- ۱۰۴ این تصور نادرست که همه‌ی دین‌ها همانند و یکسان هستند
- ۱۰۵ تصور این که دین‌ها هیچ کار مثبتی انجام نداده‌اند
- ۱۰۶ پاسخ به این پرسش: آیا دانش با باور به خدا ناسازگار است؟
- ۱۰۹ دفتر دو: بیخدایان در گذر زمان
- ۱۱۱ بخش ۴: ردپای بیخدایان در روزگار باستان
- ۱۱۲ درک باورها (یا ناباوری‌های) مردم باستان
- ۱۱۴ پرشی به جلو: دوره محوری
- ۱۱۶ ردیابی ناباوری در یهودیه باستان
- ۱۱۸ ردپای ناباوری در چین باستان
- ۱۱۹ درک مفهوم تی‌این (بهشت... ولی نه بی دردسر)
- ۱۲۰ درک ریشه‌های کنفوسیوس
- ۱۲۲ دیداری از هندوستان: ۳۲۰ میلیون خدا و عدم وجود خدا
- ۱۲۲ دودلی هندو وار
- ۱۲۵ مسخره کردن خدا همراه با بودا
- ۱۲۵ دین جین هیچ آزاری نمی‌رساند

- ۱۲۷ زمزمه‌های دودلی در یونان و روم باستان
- ۱۲۸ دیدار با «نخستین بیخدایان» - دیاگوراس و تئودوروس
- ۱۳۱ دیدار با «نخستین ندانم‌گرا» پروتاگوراس از آبدرای
- ۱۳۲ گمانه‌زنی پیرامون این که چرا مردم خدا می‌تراشند - اوهمرس
- ۱۳۴ دگرگونی جهان: لوکرتیوس و درباره سرشت چیزها
- ۱۳۵ نام‌ها بزرگ: سکستوس امپریکوس و سیسرون
- بخش ۵: پیش به سوی قرون وسطی
- ۱۳۷ ادامه یافتن شک‌گرایی در قرون وسطی در هندوستان
- ۱۳۸ قرار گرفتن هندوی بیخدا در میانه و خط مقدم
- ۱۳۹ ای «انسان‌های نادان» - جین سنا
- ۱۴۱ بیرون ریختن خرافات از چین
- ۱۴۲ یاوه‌سرایی اسلام در قرون وسطی
- ۱۴۴ آغاز دوره زرین یا طلایی اسلامی
- ۱۴۵ تار ریشتن خداپرستان: «بر ضد کافران»
- ۱۴۶ پود کردن رشته‌ها: ناباورانه «محمد دروغ‌گو بوده»
- ۱۴۸ یخ زدن خدایان در ایسلند
- ۱۴۹ رتبه سه به اروپا می‌رسد: تفتیش عقاید
- ۱۵۱ تشخیص کانون اصلی توجه تفتیش عقاید
- ۱۵۲

- ۱۵۲ دیداری با بازپرس ژاک فورنیه
- ۱۵۴ یافتن ناباوران در میان مرتدها
- ۱۵۴ آده از میروویلا
- ۱۵۵ گیلومیت از اورنالک
- ۱۵۶ ریموند دلایره
- بخش ۶: ضربات روشنگری
- ۱۵۷ انتقال آثار باستان به روزگار کنونی
- ۱۵۸ بازگرداندن اندیشه‌های یونان به اروپا: پژوهشگران مسلمان
- ۱۶۰ نجات بیخدایی: نقش دوپهلوی کاتولیک
- ۱۶۱ (بد) نام شدن: ات‌یه
- ۱۶۲ یافتن راهی سراسر نو برای اندیشیدن: انقلاب دانشیک
- ۱۶۳ کوپرنیک زمین را با پس‌گردنی از مرکزیت جهان بیرون انداخت؛ گالیه
پشتوانه او شد: نخستین خفت و خواری انسان
- ۱۶۵ آشتی دادن دین و دانش (یا شدنی نیست) - نگره و نظریه نوین ویستون
درباره زمین
- ۱۶۷ به هم زدن آش: دست‌نوشته پنهانی
- ۱۶۸ رجز خواندن یک روحانی بیخدا
- ۱۶۹ اندیشیدن به اندیشه‌های خطرناک: فیلسوفان عصر روشنگری
- ۱۷۰ سقوط بدنام‌ها با ولتر

- ۱۷۱ دل دانستن: شعار کانت «جرئت اندیشیدن داشته باش!»
- ۱۷۲ برخورد اندیشه‌ها در سالن‌ها و قهوه‌خانه‌ها
- ۱۷۴ آگاه شدن در پاریس: دانشنامه‌ی شگفت‌انگیز
- ۱۷۶ به چالش کشیدن قدرت‌های موجود: انقلاب فرانسه
- ۱۷۷ بی‌دین شدن فرانسه
- ۱۷۷ برپا ساختن فرقه خردگرا
- ۱۷۸ برگشت به سر جای نخست: فرقه موجود متعال
- ۱۷۹ نگاهی به پدران بنیادگذار ایالات متحده
- بخش ۷: آغاز دوره‌ای زرین در آزاداندیشی
- ۱۸۳ خداکشی: فیلسوفان بیخدا، خدا را می‌کشند، یک وحدت وجودی
- ۱۸۴ مجلس ختم برگزار می‌کند
- ۱۸۶ آزاداندیشی همراه نخستین فمینیست‌ها
- ۱۸۹ آمادگی برای برخورد دین و دانش
- ۱۹۰ سالمند ساختن زمین: خفت و خواری دوم انسان
- ۱۹۱ بی‌تخت و تاج شدن گونه انسان: خفت و خواری سوم
- ۱۹۳ شک کردن مانند انسان‌های دوره ویکتوریا: بحران ایمان
- ۱۹۵ بگومگو و جر و بحث پیرامون نگره و فرضیه داروین: هاکسلی و یلبرفورس
- ۱۹۸ به وجود آمدن اصطلاح ندانم‌گرا

- ۱۹۹ در هم آمیختن سیگنال‌ها: واتیکان بر علیه «آزادی اندیشه بدون لگام» هشدار می‌دهد
- ۲۰۲ به چالش کشیدن انحصار مذهب در جهان سیاست
- ۲۰۳ انکار ناباوری جایگاهی در کنار میز: تأکید بردلو
- ۲۰۴ جلا یافتن سخنان بی‌ایمانی: رابرت گرین اینگرسول
- ۲۰۵ به وجود آوردن دینی بدون خدا: فرهنگ اخلاقی فیلیکس آدلر
- ۲۰۸ بخش ۸: بلوغ در جاروجنجال‌های سده بیستم
- ۲۰۹ تضاد در سطح ملی: بیخدایی و دین
- ۲۱۰ شرح خشونت و عدم بردباری در اتحاد جماهیر شوروی
- ۲۱۲ خیزش انقلاب کریسترو در مکزیک
- ۲۱۵ نگاهی به پهلوانان انقلاب فرهنگی چین
- ۲۱۷ زاده شدن انسان‌گرایی نوین
- ۲۱۸ تعریف دوباره از خدا: جان دیویی
- ۲۲۰ انتشار بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها
- ۲۲۰ انتشار بیانیه انسان‌گرایی
- ۲۲۲ اعلام وجود جنبشی جهانی
- ۲۲۵ بنیادگذاری فلسفه انسان‌گرا: کورلیس لامنت
- ۲۲۶ ناسازگاری با گاندی

- ۲۲۷ رهبر ملتی مذهبی: جواهر لعل نهرو
- ۲۲۹ تحت فشار گذاشتن گاندی در مسائل اجتماعی: گورا
- ۲۳۲ آشنایی با «منفورترین انسان‌ها»
- ۲۳۲ «منفورترین مرد کنتاکی»: چارلز چیلتون مور
- ۲۳۳ «منفورترین زن امریکا» بخش ۱: اما گلدمن
- ۲۳۴ «منفورترین زن انگلیس»: مارگارت نایت
- ۲۳۷ دادگاهی شدن جدایی دین از سیاست
- ۲۴۲ دین‌داری با حق داشتن یا نداشتن خدا: جهان‌گرایی یکتاگرا
- ۲۴۴ به خاکسپاری خدا، نگه‌داشتن عیسا: مرگ الهیات‌دان‌های الهی
- ۲۴۵ پریدن از روی ی‌هوه: یهودیت انسان‌گرا
- ۲۴۷ آشتی دوباره دانش و دین (یا نه): حوزه‌های ناهمپوشان گولد
- ۲۵۰ بخش ۹: ندای انسان‌گرایی و بیخدایی نوین در سده بیست و یکم
- ۲۵۱ ردپای خاستگاه جنبش بیخدایی سده بیست و یکم
- ۲۵۲ احساس «ژرف اندوه و خشمی لگام‌گسیخته»: چهار شهسوار
- ۲۵۴ اعلام‌خطر: ریچارد داوکینز با «فیلی در اتاق»
- ۲۵۶ پیوستن (یا دوباره پیوستن) به کارزار: هریس، دنت، هیچنز... و باز هم داوکینز
- ۲۵۶ سم هریس

- ۲۵۷ ریچارد داوکینز
- ۲۵۸ دانیال دنت
- ۲۵۹ کریستوفر هیچنز
- ۲۶۰ توجه به آوای گروه کر بیخدایی نوین: ما اینجاییم، همین جاییم، ما اینجاییم!
- ۲۶۱ نمایش در بیلبوردها و اتوبوس‌ها
- ۲۶۴ آفتابی شدن با کمپین اوت
- ۲۶۶ جان دوباره گرفتن با خرد و منطق
- ۲۶۷ بزرگداشت خرد با راه‌پیمایی خرد
- ۲۶۸ به جنبش افتادن با راک فراتر از باور
- ۲۷۰ خوشامدگویی به جوانان بدون خدا
- ۲۷۰ جیسیکا الکویست
- ۲۷۲ دونکن هندرسون
- ۲۷۴ همبستگی سکولار دانش‌آموزی
- ۲۷۵ بنیادگذاری سازمان‌های نوین
- ۲۷۵ ترویج جهانی اومانیزم یا انسان‌گرایی
- ۲۷۶ برآه انداختن روحانی اومانیزم در هاوارد و جاهای دیگر
- ۲۷۸ آراستن جایگاهی در صحنه - انسان‌گرایی جهانی و انسان‌گرایی ملی
- ۲۸۱ ترویج انسان‌گرایی در افریقا
- ۲۸۳ گسترش پرشتاب به یک انجمن بر خط پویا و شکوفا

- ۲۸۳ بررسی چگونگی یاری‌رسانی اینترنت
- ۲۸۴ گشت‌وگذار در برخی از تارنماهای پربازدید بیخدایی
- ۲۸۶ بالغ شدن به عنوان یک جنبش
- ۲۸۷ سازگار گشتن - آیا «میان دینی» عبارت بدی است؟
- ۲۸۸ فراتر از واژه‌ها
- ۲۸۹ ساختن گونه‌ی نوینی از اجتماع
- ۲۹۰ تماشای انسان‌گرایی در عمل
- ۲۹۲ دفتر سه : خواندن شاهکارهای بزرگ بیخدایی
- ۲۹۴ بخش ۱۰ : آشنایی با کتاب‌های گم‌شده، پنهان، سانسور شده و غدغن
- ۲۹۶ دو کلمه به اندازه چندین جلد کتاب: اندیشه پورتاگوراس پیرامون خدا
- ۲۹۷ شنیدن پژواک‌های پندهای گم‌شده کارواکا
- ۲۹۹ شنیدن درباره «شیادی» محمد از زبان رازی
- ۳۰۱ بررسی نخستین کتاب صریح بیخدایی - تئو‌فراستوس ردیویوس
- ۳۰۳ واقعیت بخشیدن به شایعه‌ای افسانه‌ای : رساله درباره سه شیاد
- ۳۰۴ برکناری و اخراج بیخدا: ضرورت بیخدایی شلی
- ۳۰۶ پوشاندن و مخفی ساختن اتوبیوگرافی داروین

- ۳۱۲ خودسانسوری...چند صباحی: مارک تواین
- ۳۱۴ بخش ۱۱ : نمونه‌ای از شاهکارها: اندیشه‌های ژرف اندیشمندان بزرگ
- ۳۱۵ شناسایی بازماندگان
- ۳۱۵ ژرف‌اندیشی درباره سرشت و طبیعت پدیده‌ها همراه با لوکرتیوس
- ۳۲۰ درمان ناروشن‌اندیشی با زانگ
- ۳۲۳ ارج گذاشتن به مریدان قرائت غیر رسمی
- ۳۲۶ ستایش ابلهی به همراه اراسموس
- ۳۲۸ خردورزی همراه با پین
- ۳۳۳ پاکسازی راه و مسیر
- ۳۳۴ پنهان سازی ناباوری از سوی یک روحانی بیخدا
- ۳۳۶ ترویج عقل سلیم همراه با دولباخ
- ۳۴۰ رد و طرد مسیحیت همراه با راسل
- ۳۴۲ ساخت بینشی نو
- ۳۴۲ کشیدن انبوه مردم همراه با رابرت اینگرسول
- ۳۴۵ تصور یک جهان انسان‌گرا همراه با لامونت
- ۳۴۷ کاستن معجزات همراه با داوکینز
- ۳۵۰ بخش ۱۲ : خندیدن در ناباوری: به چالش کشیدن ملکوت با طنز

۳۵۲	درک طنز و کنایه
۳۵۳	مارک تواین
۳۵۴	«اندیشه‌های خدا»
۳۵۵	«بسی کوچولو یاور مشیت الهی»
۳۵۶	جورج کارلین
۳۵۷	پیاز
۳۶۰	قدرت ادا در آوردن: مذهب هیولای اسپاگتی پرنده
۳۶۴	سیخونک به ملکوت با موسیقی: تیم مینچین
۳۶۵	توهین به مقدسات در فیلم‌ها: زندگی بر ایان
۳۶۸	بردن توهین به مقدسات به خانه‌ها با تلویزیون
۳۶۸	سمپسون‌ها
۳۶۹	پارک جنوبی
۳۷۱	هم‌جنس‌گرا در خانواده
۳۷۱	ناباوری دانلود
۳۷۲	آقای دیتی
۳۷۳	عیسا و مو
۳۷۵	جانوران دست‌آموز جاویدان دنیوی
۳۷۶	بخش ۱۳: بیداری دوباره ناباوری آتشین: کارهای اساسی در سده ۲۱

- ۳۷۷ جرقه‌ای برای رنسانس بیخدایی
- ۳۷۷ آماده‌سازی زمینه: هکت و جاکوبی
- ۳۷۸ شک: یک تاریخچه
- ۳۷۸ آزاداندیشان: تاریخچه‌ای پیرامون سکولاریسم آمریکایی
- ۳۷۹ ادعای به آخر رسیدن دوران ایمان - سام هریس
- ۳۸۲ تشخیص توهمی از خدا به همراه ریچارد داوکینز
- ۳۸۵ شکستن طلسم به همراه دنت
- ۳۸۷ ادعای بزرگ نبودن خدا همراه با کریستوفر هیچنز
- ۳۸۹ ادامه گفتگوها: بلاگ‌های بزرگ
- ۳۸۹ بازتات هوشمندانه: بلاگ گرتا کریستنا
- ۳۹۰ تفسیر روزانه: بیخدایی دوستانه
- ۳۹۲ هدایت تفنگ‌داران: فارینگولا
- ۳۹۴ پل ساختن: وضعیت بی پیغمبری
- ۳۹۶ ارائه‌ی دیدگاه: اسکپ‌چیک
- ۳۹۷ عبور از روشن‌فکری: زندگی سراسر بدون خدا
- ۳۹۹ پیچ‌وتاب دادن اندیشه تقدس
- ۴۰۰ نوشتن کتاب مقدس انسان‌گرایی
- ۴۰۱ در جستجوی نیکی بدون خدا
- ۴۰۱ پل سازی برای مذهب‌یون

- دFTER چهار : زیستنی عالی بدون باور به خدا ٤٠٥
- بخش ١٤ : نگاهی ژرف‌تر به بیخدایی در جهان امروز ٤٠٧
- سرشماری: حضور رو به رشد بی‌دین‌ها در گوشه و کنار جهان ٤٠٨
- برآورد چه کسی، چقدر و کجایی از بیخدایی ٤١٠
- نقشه‌ی دین و شک: بیخدایان پنهان در جلو چشمان ٤١٠
- نا باروهای جورواجور در گوشه و کنار جهان ٤١٢
- اسکاندیناوی ٤١٢
- کبک ٤١٢
- ایالات متحده: کمربندهای بی‌دینی ٤١٥
- مقایسه امریکا و انگلیس ٤١٦
- سخن از (کودکان) هم‌نسلان من ٤١٧
- پاسخ به پرسش: «چرا بیخدایان بسیار خشمگین هستند؟» ٤٢٢
- گسترده‌تر ساختن جنبش آزاداندیشی ٤٢٧
- سخن گفتن از جنسیت ٤٢٨
- بزرگداشت هاری – بیخدایان کلاسیک و آنچه بر پا ساختند ٤٢٩
- پدیدار شدن سالی – «اجتماع» بیخدایان و نیازمندی‌های آنان ٤٣٠

- ۴۳۲ توجه به مدت زندگی و نژاد
- ۴۳۳ ساختن جامعه‌ای ارضاکننده برای ناباوران با هر اندیشه‌ای
- ۴۳۶ نگاهی گذرا به قضایای رخ داده در گوشه و کنار جهان
- ۴۳۸ بخش ۱۵ : خوب بودن با خدا یا بدون خدا
- ۴۳۹ تعریف اخلاق
- ۴۴۲ کردار نیک بدون باور به خدا
- ۴۴۲ چرا اصلاً برای خوب بودن باید خود را به رنج و ناراحتی بیندازیم؟
- ۴۴۵ بی خیال استالین و تفتیش عقاید - و جدی گرفتن اخلاق
- ۴۴۷ خوب بودن بدون خدا - تاریخچه‌ای گذرا
- ۴۴۸ کنفوسیوس
- ۴۴۸ اپیکور
- ۴۴۸ دین جین
- ۴۴۸ اصلاح طلبان
- ۴۴۹ جوامع اخلاقی بدون خدا- اسکاندیناوی
- ۴۵۰ انسان‌گرایان مهربان
- ۴۵۱ رخنمون ساختن ریشه‌های طبیعی اخلاق
- ۴۵۳ روشن ساختن معنای «بقای سازگارترین»
- ۴۵۴ ترسیدن - و چیره شدن بر آن

- ۴۵۸ پیکربندی درست پرسش - چرا (بیشتر) مردم رفتار بسیار خوبی دارند؟
- ۴۵۹ واریسی کردار نیک و بد
- ۴۶۰ خوب تا کردن
- ۴۶۲ یافتن «ملکول‌های اخلاقی» و آینه‌ها در ذهن
- ۴۶۵ درک سرشتین و ذاتی بودن تغییرات در اخلاق
- ۴۶۷ تقویت قوای اخلاقی
- ۴۷۰ درک مشوق‌های اخلاقی - چماق و هویج
- ۴۷۲ تشخیص ترازهای گوناگون اخلاق
- ۴۷۶ در نگر داشتن دو اندیشه اخلاقی
- بخش ۱۶: دیدن گیتی از چشم یک طبیعت‌گرا
- ۴۷۸ احساس آزادی و آرامش
- ۴۷۹ پذیرش مسئولیت و پاسخگویی
- ۴۸۱ کنار گذاشتن اندیشه‌ها و افکار دوره برنز
- ۴۸۳ اندیشیدن درباره ثواب و گناه
- ۴۸۴ پذیرفتن شک با آغوش باز
- ۴۸۹ اندیشیدن دوباره درباره رابطه جنسی و جنسیت
- ۴۹۱ خودارضایی
- ۴۹۱ هم‌جنس‌گرایی

- ۴۹۲ اندیشیدن درباره جنسیت
- ۴۹۳ پذیرش مرگ
- ۴۹۴ بدرود گفتن... بدون شوخی
- ۴۹۵ پذیرش محدودیت‌های زندگی
- ۴۹۶ شگفت‌زدگی از عجایب نو در جهان واقعیت
- ۴۹۷ بررسی پارسایی و معنویت یک بیخدا
- ۴۹۹ رفتن به استقبال شگفتی‌های طبیعت
- ۵۰۱ درک مفاهیم و معنای فرگشت
- ۵۰۲ کشف و تعریف معنای زندگی
- ۵۰۴ پرورش کودکان با خردورزی مستقل
-
- ۵۰۷ بخش ۱۷: بیخدا بودن در میان خداپرستان
- ۵۰۸ زندگی در فرهنگی با اکثریت مذهبی
- ۵۰۸ انتخاب راه مبارزه، دانستن قوانین
- ۵۱۱ کشمکش‌های دین و سیاست در آموزشگاه‌ها و مدارس دولتی و در مسائل عمومی
- ۵۱۶ بیرون آمدن از پستو
- ۵۲۵ آموختن درباره دین
- ۵۲۷ درک چرایی اهمیت سواد دینی (برای همه)

۵۲۸	آموختن نادرست درباره دین
۵۲۹	آموختن درست درباره دین
۵۳۱	زیستن به عنوان بیخدا در یک خانواده گسترده و مذهبی
۵۳۳	تشریح تنوع مذهبی در خانواده
۵۳۵	برپا ساختن فضایی امن برای بروز شک و تفاوت‌ها
۵۳۸	خنثی کردن فشارهای خانوادگی
۵۴۰	ارتباط با دیگران
۵۴۱	کوشش برای دوباره به حاشیه رانده نشدن
۵۴۳	بخش ۱۸ : نگاه داشتن بهترین چیزهای دین... دور انداختن بقیه
۵۴۵	درک دلیل (راستین) رفتن به پرستشگاه‌ها
۵۴۷	ساختن انجمن‌ها بدون مذهب (... یا دست کم بدون خدا)
۵۴۷	تجربه در انجمن‌های انسان‌گرا
۵۴۸	انجمن پرورش‌دهنده: فرهنگ اخلاقی و پیروان جهان‌گرایی توحیدگرا
۵۴۹	درک واقعی آنچه دین‌داران پیشین در دین ازدست‌داده
۵۵۱	کشف قبیله‌های دیگر
۵۵۳	بزرگداشت روزهای ویژه
۵۵۳	لذت بردن از تعطیلات
۵۵۶	جشن تولد

- ۵۵۷ بلوغ
- ۵۵۹ زناشویی
- ۵۶۱ یاد مرگ
- ۵۶۴ مشورت و پشتیبانی بدون دین
- ۵۶۴ دور انداختن کردارهای ناروا بدون توسل به «نیروی برتر»
- ۵۶۶ دلداری سوگواران
- ۵۶۸ انجام گروهی کردار نیک
- ۵۶۹ پرسش در این باره که چیز مقدسی وجود دارد یا نه
- ۵۷۰ دفتر پنج : بخش ده تایی ها
- ۵۷۲ بخش ۱۹ : ده موضوع شگفت‌انگیز درباره بیخدایان و دیگر نا باوران
- ۵۷۲ آن‌ها همه جا پیدا می‌شوند
- ۵۷۳ شمار آن‌ها هر روز افزون‌تر می‌شود
- ۵۷۴ بیخدایان دانسته‌های بسیار فراوانی از دین دارند
- ۵۷۵ بیخدایان بسیار مراقب کردار خود هستند
- ۵۷۶ آن‌ها بسیار مانند و شبیه مردم دیگر هستند
- ۵۷۷ آن‌ها انسان‌هایی عادی، خوب و شوخ طبع هستند.

- ۵۷۸ آن‌ها پنهان نیز هستند
- ۵۷۹ آن‌ها به طور کلی کودک خویش را بیخدا تربیت نمی‌کنند
- ۵۸۰ آن‌ها بیشتر از دین‌داران از مرگ نمی‌ترسند
- ۵۸۱ آن‌ها کمابیش همیشه در پی هم‌زیستی و همکاری با مذهب‌یون هستند
- بخش ۲۰ : ده (به اضافه یک) انسان مشهوری که شاید ندانید نا باور بوده‌اند
- ۵۸۳
- ۵۸۴ شخصی که سلاح خانه شماره پنج را نوشت
- ۵۸۶ نخستین بانو نخست‌وزیر استرالیا
- ۵۸۶ نخستین بیخدای روی رنگین‌کمان
- ۵۸۷ نگاره نخستین زن بر پول‌های ایالات متحده
- ۵۸۹ کار درجه یک!
- ۵۹۰ فهرست بازیگران و انسان دوستان درجه یک
- ۵۹۱ بنیادگذار مجله مس
- ۵۹۲ یک اسقف واقعی و جدی
- ۵۹۴ تودل‌بروترین ستاره شناس جهان
- ۵۹۵ یکی از ثروتمندترین (و سخاوتمندترین) انسان‌ها
- ۵۹۶ بازیگر خانم، فعال درجه یک و یکی دیگر از بازیگران هری پاتر
- بخش ۲۱ : ده راه آسان و خوشایند برای بررسی و کنکاش درباره بیخدایی
- ۵۹۷

- ۵۹۷ خواندن کتاب
- ۵۹۹ پیگیری بلاگ‌ها، پادکست‌ها و ویدئوبلاگ‌ها
- ۶۰۰ گوش سپردن به موسیقی
- ۶۰۱ اندیشیدن درباره اندیشه
- ۶۰۲ لمس شدن با آویزه‌های سوزن مانند هیولای اسپاگتی پرنده
- ۶۰۳ کتاب‌های آسمانی را بخوانید
- ۶۰۳ ول کن خدا برود، را تماشا کنید
- ۶۰۵ بنگرید به فیلم‌های دیگری که اعتقادات را به چالش کشیده یا یک جهان‌بینی طبیعت‌گرا را بررسی می‌کند
- ۶۰۶ با یک بیخدا گفتگو کنید
- ۶۰۷ عضو کلوپ شوید

پیشگفتار

یکی از دوستان که شنیده بود در حال نوشتن کتابی به نام بیخدایی برای تازه کاران هستم گفت بعید نیست این کتاب نازک‌ترین کتاب قفسه کتابخانه باشد. گفت «تنها یک جمله» دارد و ادامه داد «بیخدایان انسان‌هایی هستند که به خدا باور ندارند.»

من فکری کرده و سپس پاسخ دادم که کتابی پیرامون گراندکانیون¹ نیز می‌تواند چنین باشد: «گراندکانیون یک شکاف بزرگ در آریزونا است.» درست است هرآینه این جمله چیزی به واقع ارزشمند درباره گراندکانیون به ما نمی‌گوید - برای نمونه هیچ سخنی پیرامون زمین‌شناسی و جغرافیا، چگونگی رسیدن به ریخت امروزی، زندگی جانوری و سازندهای و ارزشمندی و اهمیت آن در مقایسه با سازندهای دیگر که زمین برای ما ندارد.

به همین صورت کتابی پیرامون بیخدایی که تنها به تعریف واژه بسنده نماید یعنی این که خدایی وجود ندارد (علیرغم آن چه مامان و بابای پیر و تاشده‌ی شما

1. Grand Canyon

شاید بگویند، بی‌گمان از بسیاری از جستارهای گِیرا و تکان‌دهنده پیرامون این اندیشه چشم‌پوشی می‌کند. درست به همان اندازه کمبود دارد که بگوییم، «مردم دین‌دار به خدا باور دارند» و دیگر هیچ کلامی نیفزاییم. سخنان بسیار دیگری برای گفتن هست. کسانی که اندیشه احتمال وجود نداشتن خدا را در سر می‌پرورانند و گاهی حتا با آوای بلند درباره آن فریاد می‌کشند، رشته‌ای در تاریخ انسان را به رخ می‌کشند که با بزرگ‌ترین پرسش‌های سراسر زندگی انسان‌ها برخورد داشته و بسیار کم بررسی شده است:

- ✓ چگونه همه‌ی این چیزها به وجود آمده است؟
- ✓ معنای و هدف زندگی چیست؟
- ✓ چگونه می‌توانید بگویید آیا آدم خوب و اخلاقی هستید (و بسیار مهم‌تر، آن یارو، که آن گوشه ایستاده، فرد خوب و اخلاق است)؟
- ✓ هنگامی که مردیم چه می‌شود؟
- ✓ بی‌شوخی، آیا کسی ما انسان‌ها را می‌پاید؟

این اندیشه که یک نیروی نادیدنی گیتی را آفریده و آن را می‌چرخاند بی‌گمان به اندازه مغز انسان سن و سال دارد. از همان نخستین باری که یکی از هومو هابیلیس‌ها^۱ یا انسان‌های ماهر دید که یکی افتاد و دیگر بلند نشد این لایه کورتکس نو^۲ و کنجکاو آدم‌ها در این باره توضیحی خواست. با نبود هر گونه توضیح خوبی که به راستی چه رخ داده، همان لایه کورتکس نو خودش پاسخی برای آن یافت که در آن زمانه گویا درست به نگر می‌رسید.

ولی بی‌گمان در طول تاریخ کمابیش همیشه افرادی در هر جایی پیدا می‌شده که به هر حدسی «که گویا درست است» شک داشته‌اند. زمانی که این حدس «خدا» باشد و شک به باوری نیرومند دگرگون شود، شخص شک‌گرا خودش بک بیخدا است.

1. Homo habilis
2. Neo-cortex

بیند!^۱ اگر این واژه مایه ترس و لرزیدن شما می‌شود، شما تنها نیستید. انسان‌ها به طور شرطی در برابر برخی از واژه‌ها می‌ترسند و می‌لرزند. یک روزی، که پسر من در پایه هفتم بود به خانه آمد و گفت، «می‌دانی چه شده؟ گمان کنم من کمونیست هستم،» از ترس نزدیک بود از پله‌ها پرت شوم. می‌بینید تازه درباره سیستم‌های حکومت یاد گرفته بود و سیستمی که اشتراک در هر چیزی، برای همه مردم به گوشش خوش صدا آمده بود. ولی من در دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی بزرگ شده و پیش از آن که چیزی درباره کمونیست یاد بگیرم هزاران بار شنیدم بود که کمونیست جیزه و به هیچ رو نمی‌توانستم پیرامون آن فکر کنم. تنها کاری که می‌توانستم بکنم ترسیدن و لرزیدن بود.

همین موضوع درباره بیخدایی درست است؛ باری بسیار کم‌تر از آن چه گمان می‌کنید اه اه یا به به بوده و یکی از آماج‌های این کتاب رساندن ترس و لرز بیخدایی به یک تیک ملایم است.

درباره این کتاب

این کتابی درباره بیخدایی است و نویسنده آن هم یک بیخداست. هم چنین من یک ندانم‌گرا و انسان‌دوست نیز هستم و زمانی که بخش دوم را به پایان بردید درک بهتری از این واژه‌ها به دست خواهید آورد. البته باید بگویم اگر بخش دوم را به پایان رساندید چون این کتاب برای غوطه خوردن و شیرجه رفتن با سر نوشته شده است. اگر هم دوست داشتید حتا یک کلمه از بخش ۲ را نخوانید. این نخستین کتاب بیخدایی نوشته یک بیخدا نیست ولی با بیشتر آن‌ها ناهمسان و متفاوت است. این کتاب یک بینش سراسری و دیباچه‌ای برای مردمی است که می‌خواهند پیرامون بیخدایی بدانند. این کتاب شماری از دلایلی را در بر گرفته که بیخدایان، بیخدا هستند، ولی به صورتی

1. Atheist

نوشته نشده که شما را متقاعد به بیخدا شدن کند. اگر در پی بیخدا شدن هستید کتاب‌های دیگر می‌تواند کمک بهتری برای شما باشد. از سوی دیگر هر چند این کتاب دربرگیرنده دادخواهی‌های بیخدایان از دین است - زیرا خوب بابا این هم بخشی از تصویر کلی است - ولی یورش شدیدی بر ضد باورهای دینی هم نیست. هر آینه من کلی جوهر و کاغذ مصرف کرده و درباره چیزهای خوبی دینی و چیزهایی مشترک میان باورمندان و نا باوران سخن‌ها گفته‌ام. بخش‌های ۱۷ و ۱۸ پر از این جور چیزها بوده که بیشتر احتمال دارد که خوانندگان این کتاب بیخدایی برای ناواردان را شگفت‌زده سازد.

هر چند بسیاری از بیخدایان زمان درازی را برای مبارزه با کارهای بد دین صرف می‌کنند (و حق هم دارند) درست همان اندازه از بیخدایان دلبسته‌ی همزیستی با دین و افراد متدین بوده و یک بیخدا، بسته به موضوع، گاهی به همزیستی و گاهی به مبارزه گرایش پیدا می‌کند. اگر اندیشه بیخدایی شما را کمی می‌ترساند امیدوارم این کتاب بتواند به آسودگی و آرامش شما کمک کند. بیخدایان بیشتر مردمانی به طور عالی نرمال و بهنجار بوده و اگر از هم کمتر بترسید، برای همه بهتر خواهد بود. درباره یادداشت‌های شخصی: در این کتاب شماری بسیاری از یادداشت‌های شخصی را خواهید دید. این یک تفاوت بزرگ میان بیخدایی برای ناواردان و برای نمونه کاتولیک برای ناواردان است. واتیکان و نجف بیخدایی نداریم، کاتولیک بیخدایی نداریم و هیچ کتاب آسمانی بیخدایی نیست پس نمی‌توانم به یک مرجعیت مدافع مرکزی و کانونی اشاره کنم تا نشان دهم که بیخدا کیست و چه باورهایی دارد. در مجموع به این نتیجه رسیدم که به نظرسنجی‌ها، به گزارش سازمان‌ها، به پژوهش‌ها، به تاریخچه‌ها به شواهد روایتی از هزاران بیخدایی و انسان‌گرایی که در زندگی‌ها در جنبش آزاداندیشی دیده، متکی بوده و هم چنین به تجربه‌های خودم هم چون یک بیخدا متکی باشم. (برای این که بیراهه نروم، دکتر اد بکنر^۱، یکی از غول‌های جنبش

1. Dr. Ed Buckner

آزاداندیشی آمریکایی، یکی از ویرایش گران فنی این کتاب شد تا نادرستی‌ها و اشتباه‌های مرا بگیرد، اگر نادرستی در کتاب دیدی، به اد گیر بدهید.)

نبود یک کعبه بیخدایی چیز خوبی است. درست همان‌گونه که همه‌ی کاتولیک‌ها به آن چیزی باور ندارند که واتیکان به عنوان «باور کاتولیکی» تعریف می‌کند، به همین ترتیب یک کانون مرجع بیخدایی در نمایش تنوع واقعی باور در میان افراد بی برو و برگردد شکست می‌خورد زیرا در زیر گستره پهناور بیخدایی هر شخص ادعای برجسبی در میان برجسب‌های فراوان را دارد. پس هم چنان که در میان این کتاب پایین و بالا می‌روید به جای یک دسته‌ی بزرگ یکتا در سراسر تاریخ، می‌توانید ناباوری به دین‌ها را به طور واقعی چون بیخدایی دیده - مجموعه‌ای از آوای میلیون‌ها تن، میلیون‌ها داستان جدا، میلیون‌ها انسان پرسشگر، میلیون‌ها پاسخ به چالش کشیده شده و سرانجام رسیدن به این نتیجه که خدا، خوب و بدش همه در کله و مغز ما است.

سرانجام هیچ کسی نباید چشم براه یک جهان شگفت‌انگیز خیالی بیخدایی باشد. چنین چیزی ممکن و شدنی نیست، خواستنی هم نیست و هدف این کتاب هم نیست. به جای این می‌کوشم تا به چیزهایی بپردازم که گیراترین و آشکارترین چیزها در گذشته و حال بیخدایی است سپس اگر بخواهید چیزهایی بیشتری پیرامون آن درک کنید، سرنخ‌هایی بدست می‌دهم.

آیین‌نامه‌ها و قراردادهای به کار رفته در این کتاب

من آیین‌نامه‌های زیر را به کار گرفته تا نوشته‌ها هماهنگ شده و درک آن‌ها آسان باشد:

✓ همه‌ی نشانی‌های تارنما با خط monofont نوشته شده است. به‌رحال در کتاب نشانی‌های وبگاه فراوانی هم نیامده است. هیچ چیزی خسته‌کننده‌تر از کپی

- گرفتن نشانی بلند تارنمای جهانی از یک کتاب نیست. به همین دلیل من برای نمونه نام سازمانی را آورده و گشتن آنلاین آن را به خود شما واگذار کرده‌ام.
- ✓ اصطلاحات نو به ریخت خط کج پدیدار شده و به فاصله‌ی نزدیکی از آن یک تعریف آسان برای دریافت و درک آورده شده است.
- ✓ اگر چه بسیاری از نا باورمندان از دارایی‌های بیخدایان و انسان‌گراها به شمار می‌آیند، ولی بسیاری هم بیخدا و انسان‌گرا نیستند. به دلایلی که در بخش ۲ شرح خواهم داد من با حروف کوچک نوشته‌ام. همه جا حرف نخست نام‌های دینی را با حروف بزرگ نوشته‌ام و هنگامی که خدا را هم چون نامی در آیینی به کار برده، حرف نخست آن را با بزرگ نوشته‌ام (مانند «خانم به خدا باور دارد») درست همان گونه که حرف نخست استیو^۱ را بزرگ نوشته‌ام (مانند «خانم به استیو باور دارد» ولی زمانی که نگر خدا یا خدایان به طور کلی بوده («آنها یک خدای آبی بیکران را پرستش می‌کنند») حرف نخست با حروف بزرگ نوشته نشده است. هرچند که در سراسر نوشته همیشه این رعایت نشده است.^۲
- ✓ **درشت‌نویسی** برای برجسته کردن بخش‌ها کنش و فعالیت که دارای گام‌های شماره‌دار بوده و برای تأکید بر کلیدواژه‌ها به کار رفته است.

افزون بر این بگذارید هشدار بدهم که بیخدایان انسان‌های روده‌درازی هستند. ما گرایش فراوانی به خواندن، نوشتن و سخن گفتن داریم. هم چنین تجزیه و تحلیل را بسیار دوست داریم، آخ جان تجزیه و تحلیل. پس در نتیجه ما بیخدایان واژه‌ها و اصطلاح‌ها و برجسب‌های بی‌شماری داریم که میان برخی تفاوت و ناهمسانی بسیار کوچک میکروسکوپی وجود دارد (یا هیچ تفاوتی نیست). اگر در جایی بتوانم شما را از شنیدن واژه‌ای در این کتاب معاف کنم، بی‌گمان این کار را کرده‌ام. اگر واژه‌ای دارای دو معنا باشد، توضیح داده‌ام. اگر واژه‌هایی در اصل دارای معنای مترداف و هم‌چم باشد، تنها برای این که بیخدایانی که معنای آن را می‌دانند و این معنا برایشان بسیار

1. Steve

2. در پارسی راهی عمومی برای نشان دادن آن نیست مگر درشت کردن واژه.

مهم است را آتشی کنم به جای هم به کار برده‌ام. با این شیوه حتا گاهی خودم هم جوش می‌آورم.

شاید هم چنین توجه کنید که کمابیش به همین دلیل هرگز ادعا مطلقى درباره بیخدایان - یا باخدایان نکرده‌ام. (دیدید؟ گفتم «کمابیش هرگز» به این شیوه عادت می‌کنید.) ممکن است که جملات توصیفی فراوانی ببینید مانند

✓ «بیخدایان گرایش به... دارند»

✓ «بیخدایان کمابیش همیشه...»

✓ «بیشتر بیخدایان...»

جدا از باور نداشتن به خدا به طور مثبتی چیز فراوانی درباره نا باوران نمی‌شود گفت.

در این کتاب چه چیزهایی نمی‌خوانید

نباید گمان کنید که مجبورید کلمه به کلمه این کتاب را بخوانید تا چیز دستگیرتان بشود. من کتاب را به صورت قطعه‌قطعه نوشته‌ام بنابراین می‌توانید به بخشی از کتاب که خواستید رفته و بدون این که نیاز به خواندن بخش‌های پیشین تا آنجا داشته باشید خواندن را از هر عنوانی دلخواه خود آغاز نمایید.

ستون‌های فرعی و همین‌طور هم ستون‌هایی که با نشانه‌ی مسائل فنی برچسب خورده گیرا و مهم بوده ولی اساسی نیست. اگر خواستید از آن‌ها هم رد شوید. اگر چیزی حال شما را گرفت، متأسفم می‌توانید آن را نیز نخوانید.

بقیه چیزهای دیگر عالی است.

پندارها و فرض‌های درباره خواننده البته با شرمندگی

از آغاز بگویم بنا دارم یک خواننده آرمانی و ایدئال را در نگر بگیرم. در زیر پندارها و فرضیاتی است که درباره شما دارم:

✓ فرض می‌کنم که شما بی‌گمان خودتان یک بیخدا نیستید و دانسته‌های فراوانی در این باره ندارید ولی کنجکاو بوده و می‌خواهید بیشتر بدانید.

✓ اگر شما خود را هم چون یک بیخدا، ندانم‌گرا یا انسان‌گرای سکولار می‌دانید، شرط می‌بندم که پس از به پایان بردن این کتاب پیرامون پیشینه و شالوده‌های جهان‌بینی خود بیشتر دانسته و ارزش بیشتری به آن می‌دهید. اگر کسی به دلیل بیخدا بودن بیرون از گود بایستید قول می‌دهم که پای آن شخص هم به میان کشیده شده یا دست کم پاداش و جایزه ای ببرد.

✓ فرض می‌کنم که شما به راستی یک ناوارد تازه‌کار نیستید. هر آینه یکی از بهترین پندارها و فرض‌هایی که ناشران دارند این است که خوانندگان سری فور دومیز^۳ در کل ناواردان تازه‌کار نبوده بلکه افراد بی‌خبر درباره موضوع ویژه‌ای می‌باشند. پس اگر چه کوشیده‌ام تا آسان بنویسم و جزییات را کوتاه نگه‌داشته ولی فرض کرده که خواننده بتواند پیرامون چند اندیشه جدی اندیشیده و از پس چند اصطلاح ناآشنا برآید.

ساختار این کتاب چگونه است

این کتاب به پنج دفتر تقسیم شده است. هر یک شما را با یکی از سیماهای ارزشمند و با اهمیت بیدایی آشنا می‌سازد.

دفتر ۱: دریابیم بیدایی چیست

دفتر نخست پیرامون اصول آغازین و اساسی بیدایی است: برچسب‌ها (این برچسب هم ما را کشت) که همراه با آن است، شمار اندک و انگشت‌شماری از اصطلاحات، چگونه یک شخص می‌تواند هم بیداد و هم ندانم‌گرا باشد و بیدادیان به راستی به چه باور داشته و به چه باور ندارند و چرا.

دفتر ۲: بیدایی در گذر زمان

دفتر ۲ گستی بی‌پروا از میان پیشینه و تاریخ گیرا و دراز این اندیشه که هیچ خدا یا خدایانی نبوده (با وجود سخنان پوچ پیوسته بر ضد آن)، از چین و هندوستان باستان گرفته تا انگلیس و امریکای سده بیست و یکم.

دفتر ۳: خواندن شاهکارهای بزرگ بیدایی

در دفتر سوم به پشت سر نگاهی انداخته و دوباره گام‌های بیدایی را در میان زمان گذشته ردیابی کرده ولی این بار این کار را با به کارگیری نوشته‌های با ارزش در هر دوره هم چون شالوده‌ای استوار انجام می‌دهد. اگر در پی یافتن منابع بیشتری برای فهرست خود هستید، می‌توانید به این بخش مراجعه کنید.

دفتر ۴: زیستنی عالی بدون باور به خدا

این بخش راهی به شما نشان خواهد داد که در واقع بیداد بودن چگونه است و دربرگیرنده اندیشه بیدادیان پیرامون معنا، اخلاق و مرگ است. در این بخش من

درباره شمار و تعداد نا باورمندان در جهان امروز گفتگو کرده و به این می‌پردازیم که چرا نفوذ آنان رو به گسترش است. هم چنین پیرامون چگونگی بهره بردن بی‌دین‌ها از مذهب بدون دیدن هیچ گونه گزندی - و در واقع بدون وجود مذهب - گفتگو خواهیم نمود.

دفتر 0: بخش ده‌تایی‌ها

هر کتاب فور دومیز باید یک بخش از فهرستی ده‌تایی‌ها با (نزدیک) ده چیز خوشایند و گیرا داشته که به گفتار اصلی کتاب پیوند دارد. من چیزهای شگفت‌انگیز درباره بیخدایان را در این جا فهرست کرده که پیرامون برخی از نا باورمندان بلندآوازه و مشهور است هر چند شاید ندانید که آن‌ها نا باورمند هستند هم چنین درباره شیوه‌هایی گفتگو می‌کنم که شما می‌توانید درباره بیخدایی چیزهایی یاد بگیرید.

نمادهایی که در این کتاب به کار گرفته شده

شما توجه خواهید داشت که نمادهای کوچکی در حاشیه این کتاب هست که نکته‌های مهمی را روشن می‌کند. در زیر نمادهایی به کار رفته در این کتاب آمده است:

این نماد مشخص‌کننده‌ی شمار اندکی از با اهمیت ترین و ارجمندترین بیخدایان، ندانم‌گرا و انسان‌گرایان در تاریخ آزاداندیشی است.



این نماد پاره‌ای از اطلاعات را نشان می‌دهد که به ویژه به یادسپاری آن مهم است.



این نماد پندی می‌دهد که برای اندیشیدن
پیرامون یک مورد دشوار تازه گفته‌شده به شما
یاری می‌رساند.



این یکی به شما درباره دریافت بد و درک
نادرست هشدار می‌دهد. اگر می‌خواهید از
نتیجه‌گیری‌های شتاب‌زده پرهیز کنید باید به این
نماد توجه ویژه داشته باشید.



این نماد کنار اطلاعاتی پدیدار می‌شود که
شاید برای شما جالب باشد ولی بنا نیست اگر آن
را نخوانید، کسی را بکشد.



پس از خواندن این کتاب چه کنیم

اینک شما با این پیشگفتار آشنایی اندکی با کتاب پیدا کردید. اگر یک راست با بخش
یک آغاز کنید می‌توانید به طور کوتاه از کل کتاب جزییات بیشتری بدست آورید اگر
هم بی‌ل‌زن هستید بخش شما به کمک می‌کند که هدف بعدی خود را برگزینید. افزون
بر این می‌توانید جدول فهرست یا نمایه را گشته و عنوانی که برای شما جالب است را
برای آغاز برگزینید. از سوی دیگر می‌توانید از آغاز تا آخر بخوانید. هر دو تا روش تا
زمانی که مطلبی را نخوانید که دلبستگی شما را کم می‌کند به خوبی پاسخگو خواهد
کرد. بهر حال شما آن را بخوانید در پایان درخواهید یافت که برای آینده نقشه‌ی چه
اکتشافی را بریزید.

دفتر یک بیخدایی چی هست حالا

طراح ریچ تن نات

موج پنجم



یک خوراک غیر الهیاتی بدهید

این بخش . . .

این بخش پیرامون اصول بنیادی بیخدایی است: برچسب‌های همراه با آن، کلیدواژه‌ها، چگونه کسی می‌تواند همه بیخدا و هم ندانم‌گرا باشد و یک بیخدا به راستی به چه چیزهایی باور دارد و به چه چیزهایی باور ندارد و چرا.

بخش ۱

برخورد نزدیک با

بیخدایی

در این بخش

- یافتن روشی طبیعی برای نگاه کردن به گیتی
- مشاهده پیشرفت یک اندیشه شگفت‌انگیز در دوران
- دیدن جهان با چشمان یک بیخدای متعارف

اندیشه نبود خدا یک اندیشه شگفت‌انگیز است. بیشتر مردم در زمان کودکی و در هنگام رشد شنیده‌اند که وجود خدا دیگر پرسش به شمار نیامده و هیچ چیز دیگری نمی‌تواند وجود این گیتی پیچیده و شگفت‌انگیز را توضیح دهد.

ولی در گذر سده‌ها برخی از انسان‌ها همیشه به این نتیجه گیری که خدایی هست شک داشته - و برخی حتا به این اندیشه قانع کننده‌ی استوار رسیده که انسان‌ها خدا را آفریده و وارونه آن نبوده است.

ولی خوب با آوای و صدای بلند گفتن سخنانی از این دست، سبب هیجان و گاهی سبب غش کردن مردمی می‌شود که چنین سخنانی را بر نمی‌تابند، حتا اگر هم که از بوی گوشت‌های سوخته که گهگاه به مشام می‌رسد سخنی بر زبان نرانیم. پس شما می‌توانید با خیال آسوده فرض کنید که بیشتر کسانی که به دین و خدایان زمان خودشان هیچ اعتقاد و باوری ندارند پیرامون آن خموشی می‌گزینند.

خوشبختانه بسیاری از نا باورمندان سرانجام تاب نیاورده و یک سخنانی گفته و هنوز هم به این کار ادامه می‌دهند؛ اگر غیر از این بود که این کتاب نوشته نمی‌شد و همگی در حال خواندن ربنا آتنا بودیم. انسان‌ها نمی‌توانند زبان خود را نگه دارند. ولی این کتاب نوشته شده و این بخش همان گونه که برگ می‌زنید از آن چه چشم براه آن هستید، به شما یک دید کلی می‌دهد.

به دست آوردن درکی از بیخدایی

بیخدایی یک چتر بزرگ بوده و دارای دامنه‌ی گسترده‌ای است. این چتر سایبان هر کسی است که به یک خدا یا خدایان فراطبیعت^۱ باور ندارد. ولی زیر این چتر درجه‌ها و سایه‌های ناباوری بسیاری بوده و بسیاری از مردم رویکردها و شیوه‌های بیانی متفاوتی از آن دارند.

بیخدایان به دلایل بسیار متفاوتی بیخدا شده و دلایل بیخدایی بسیار به ندرت به دعای مستجاب نشده یا بلایای بزرگ زندگی پیوند دارد. هر آینه بدبختی‌ها بسیار

1. supernatural

بزرگ همان اندازه که مردم را از دین بیرون می‌برد به همان اندازه هم آن‌ها باورمند می‌سازد.

من در بخش‌های دفتر نخست برخی از تعاریف و توصیف‌های بنیادی را ارائه کرده که می‌تواند کمک کند تا خواندن بقیه کتاب آسان گردد.

درک چهره‌های گوناگون بی‌اعتقادی

نزدیک به همان تعداد ناباوری -درجه‌ها مختلف، پافشاری‌های متفاوت و نمایش‌های ناهمسان و متفاوت- راه‌های باورمندی وجود دارد. در زیر نمونه‌هایی آورده شده است.

✓ ضد خدا^۲ (بیخدایی که به طور فعال و کنشگر با دین رویارویی کرده و برای رفتن جهان به سوی آن کار می‌کند)

✓ سازشگر^۳ (بیخدایی که به جای اختلافات بر زمینه مشترک میان دین و بی‌دینی تأکید می‌کند)

✓ ندانم‌گراها^۴ (انسان‌هایی که بر عدم اطمینان درباره وجود خدا تأکید کرده و بیشتر ادعا می‌کنند این پرسش قابل دانستن نیست)

✓ انسان‌گرایان^۵ (کسانی که بر روی چگونگی زیستن یک زندگی خوب در یک گیتی طبیعی کانونی شده‌اند)

✓ بیخدایان دینی (که دربرگیرنده بسیاری از بودایی‌ها، هندوها، یکتاپرستی و جین‌ها است که هویت و فلسفه دینی خود را بدون داشتن هیچ گونه خدایی نگه داشته‌اند)

✓ آزاداندیش (کسانی که دیدگاه خویش از کائنات را بدون نفوذ مرجعیت دینی شکل می‌دهند)

✓ ناوابسته یا «هیچ» (این افراد دینی نبوده ولی به طور کلی به هیچ برجستگی دلبسته نیز نبوده، گمان کنم که در این فهم این یکی، کمک فراوانی کردم)

2. Antitheists

3. Agnostics

4. Agnostics

5. Humanists

حتا برخی از دیدگاه‌های دینی (مانند خداباوری^۶ و همه خدایی^۷) وجود دارد که بسیار دورتر از هر گونه مفهوم سنتی از خدا بوده و بسیار از مردم آن‌ها را در زیر چتر بیخدایی جا می‌دهند. از همه‌ی این‌ها گذشته و کمابیش همیشه هم همین طور است یک شخص می‌تواند همزمان ادعای چندین برچسب را داشته باشد. این برچسب‌ها بر چیزهای متفاوتی تأکید می‌کند ولی بیشتر آن‌ها با یکدیگر ناسازگار نیست. نگاهی به بخش دو بیندازید تا به سادگی اندیشه خود درباره بیخدا بودن را پیچیده سازید.

بررسی باورها و ناباوری ناباوران و چرا

من درباره تاریخ از تاریخدان‌ها و آموزگاران تاریخ یاد می‌گیرم. با گوش دادن به باورمندان و یک راست خواندن کتاب‌های آسمانی آن‌ها درباره دین یاد می‌گیرم. ولی بیشتر آن چه مردم درباره بیخدایی می‌دانند از کسانی یاد گرفته که نه بیخدا بوده و نه آن‌ها را درک کرده و نه به ویژه از بیخدایان خوششان می‌آید. این شیوه راهکاری برای دریافت نادرست اطلاعات است، اگر اطلاعاتی اصلا در کار باشد.

من تا ۲۵ سالگی انسانی مذهبی بودم، به دلایل گوناگون، مانند خانواده و پیشه یا شغل و به همان اندازه که اکنون بیخدا هستم در آن هنگام نیز ذره‌ذره‌ی وجودم بیخدا بود. انجام چنین کاری به دلیل آموزش‌های دینی بود که دیده بودم. ولی همواره خودم را در حال بازگو کردن روضه‌های می‌دیدم که پای منبرها شنیده و همه جور من را عصبی و غمگین می‌ساخت. بیخدا بودن، آن گونه که بویش می‌آید عجب آدم ناخوشایند و خودخواه هستم من، بدون عقل و خرد و از بیخ بدذات. شنیدم که می‌گفتند دیگران برایم مهم نیستند، راست گو و قابل اعتقاد نیستم و با پرستش خدایان دروغین، با سرپیچی از اعتراف به نیرومندی و قدرت خدا، قلبم سیاه شده و به این اعتقادات کنونی رسیده‌ام.

6. Deism

7. Pantheism

یک روز یکشنبه من در مجلس سخنرانی نشسته بودم که مسیحیانی در آن جا بودند که با غیر مسیحیان ازدواج کرده بودند - که در ضمن شامل زن من هم بود- و از آن‌ها خواسته می‌شد که همسران خود را رها کنند (رساله دوم پولس به قرنتیان^۸ ۶:۱۴) این هنگامی بود که دیگر من ایست کامل نمودم.

اگر می‌خواهید درباره دیدگاه‌های دینی بیشتر بدانید، من گزینش خوبی برای راهنمایی نیستم. بهتر است در پی کسی با این دیدگاه باشید. ولی اگر می‌خواهید بدانید که به راستی بیهیادایی پیرامون چیست، می‌توانم فروتنانه پیشنهاد یک بیهیادایی واقعی برای راهنمایی باشم. خوب به طور تصادفی در دسترس هستم، پس به خواندن ادامه بدهید!

در بخش ۳ من چند برگ این کتاب را صرف توصیف باورهای بیهیادایان کرده و چند تا دروغ شایع درباره آن‌ها را آشکار ساخته‌ام. برای نمونه بیشتر بیهیادایان اخلاق را بسیار جدی گرفته و زندگی را بسیار پرمعنا و الهام‌بخش می‌دانند. ما دیوانه خدا نیستیم - دست کم مانند پاپ^۹ در برابر چاک^{۱۰}، خدای باران مایاها^{۱۱} - و هر چند برخی از بیهیادایان با پیشامدهای بد به ناباوری رسیدند، ولی این راهی نیست که همگی آن را طی کرده باشند.



بیشتر بیهیادایان پس از مدت زمانی با انجام پژوهش واقعی به بیهیادایی رسیده و سپس با چیزهایی مانند فهرستی که در زیر می‌آید قانع شده‌اند:

- ✓ رسیدن به این دریافت و درک که پاسخ‌هایی که دین می‌دهد، تنها به طور کلی کمی آسوده بخش‌تر است
- ✓ مقایسه دین و خواندن کتاب‌های آسمانی دینی

زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مشوید، زیرا عدالت چه رفاقت و نور را با ظلمت چه 2 Corinthians 6:14 شراکت است؟

9. Pope

10. Chaac

11. Mayan

- ✓ بررسی استدلال‌های کهن و قدیمی درباره ایمان
 - ✓ حل شدن دشواری پیچیدگی (این اندیشه که می‌گوید کائنات بسیار پیچیده است که بدون طراح و تصادفی به وجود آید) و (به راستی) درک و دریافت فرگشت
 - ✓ توجه به عقب‌نشینی پیوسته پاسخ‌های دینی
 - ✓ فراچنگ آوردن و درک اندازه و طول زندگی گیتی و همین‌طور درک پیوندهای آن
 - ✓ توجه به این که گیتی درست رفتاری دارد که یک شخص آگاهی می‌تواند از جهانی بدون خدا انتظار داشته باشد
- هر آینه راهکارها بسیار بیشتر است و بخش ۳ جایی است که می‌توانید پیرامون این راهکارها بخوانید.

بررسی پیشرفت بیخدایی

بسیاری از مردم گمان می‌کنند که بیخدایی، اندیشه ای معاصر است. ولی ناباوری دینی در واقع تاریخ بلند و دل‌چسبی داشته و بخش‌های دفتر دوم شما را به سفری پرشتاب پیرامون آن می‌برد. درست همان گونه که یک طلبه‌ی مسیحی می‌خواهد درباره شمار اندکی از رویدادهای ولی رویدادهای مهم رخ داده در ۲۰۰۰ سال پیش بداند، شخصی هم که درک بهتری از بیخدایی می‌خواهد به همان صورت نیاز به دانستن پیشینه دست کم ۳۰ سده یا بیشتر رویدادهایی دارد که بر بیخدایی گذشته است. بخش‌های زیر یک چشم‌انداز کلی سریع فراهم می‌کند.

در گذشته دور و در فرهنگ‌های مختلف و ناهمسان

مردم در باورهای خود گرایش دارند که به زمان و جا و مکانی ویژه‌ای به طور کامل یکنواخت نگاه کنند. هندوستان تا لبه‌اش پر از هندو است. یونانی‌ها همگی خدایان المپیوس را می‌پرستیدند. هر کسی در اروپا در سده‌های میانی یا قرون وسطی زندگی می‌کرده مسیحی بوده است. درست است؟

یک بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که این ادعاها همگی گمراه‌کننده است. درست همانند «ایالت‌های سرخ» (جمهوری خواه‌ها) و «ایالت‌های آبی» (دموکرات‌ها) در ایالات متحده که در واقع همگی دارای سایه و روشن‌های گوناگون بنفش است در هر جایگاهی و در هر زمانی در پیشینه انسانی نگاهی کنیم دربرگیرنده باورهای گوناگون بوده است - البته شامل بیخدایی نیز می‌شود.



نمی‌خواهم بگویم که همه‌ی دیدگاه بخت و شانس یکسانی داشته تا از پشت بلندگوی فرهنگ سخن بگویند. به ویژه پیش از سال‌های پایانی سده هجدهم میلادی دین به طور کلی و دین اکثریت به طور ویژه گرایش به کنترل اوضاع و نوشتن تاریخ داشت. به این اوضاع این واقعیت را بیفزایید که بیخدایی (یا کفرگویی) کمابیش همیشه با زندان یا مرگ کیفر می‌شد و سپس خواهید دید که چرا بیخدایان در زمان‌ها و جایگاه‌های مشخصی گرایش به پنهان ماندن داشتند.

دوره باستان و قرون وسطی

ولی خاموشی و سکوت کامل نیز حکمفرما نیست بلکه آواهایی از گذشته‌ای دور و در فرهنگ‌هایی درون و بیرون از اروپا به گوش می‌رسد. در بخش‌های دفتر دوم در این کتاب، جستارهای فهرست شده در زیر را خواهید دید:

✓ بیخدایان در چین باستان، چون که بیخدایی به عنوان بخشی از گفتگوهای میان فیلسوفان پذیرفته شده بود

- ✓ بیخدایان در قرون وسطی و هندوستان باستان که دربرگیرنده دین‌هایی با شاخه‌های به طور کامل بدون خدا
- ✓ بیخدایان در یونان باستان که در آن جا بسیار کم پذیرفته شده بود
- ✓ شک‌گرایان دینی که در سال‌های آغازین اسلام محمد را دروغ‌گو می‌خوانند
- ✓ دلاوری در سده سیزدهم میلادی در اسطوره‌های ایسلندی می‌گفت «احمقانه است که به خدایان باور داشته باشیم» - پس از آن هر رنگی که بود با شادی زیست
- ✓ سه روستایی فرانسوی سده چهاردهم میلادی که در بازجویی یک اسقف آدم‌فروش و شوک‌زده ناباوری آن‌ها را دریافت

رشته بیخدایی در جهان باستان یا در سده‌های میانی داستانی است که شمار اندکی از مردم با آن آشنا هستند. حتی بیخدایان نیز آگاهی چندانی از پیشینه خود ندارند. بخش ۴ و بخش ۵ را بخوانید سپس با هر بیخدایی که دوست دارید این موضوع را در میان بگذارید.

دوره روشنگری

در سال‌های آغازین سده هجدهم میلادی ناباوری در اروپا جریان‌های جدی را گرد هم آورد. اسناد پنهانی که باورهای دینی را به چالش می‌کشید برای پنجاه سال دست به دست گشته و تنها یک گام جلوتر از سانسورچی‌ها بود. در ۱۱۰۸ خورشیدی (۱۷۲۹ میلادی) اهالی محلی در فرانسه در میان کاغذهای روحانی مرده کلیسای کاتولیک محلی خودشان نوشته‌هایی یافتند که اعلام می‌کرد چه اندازه از دینی که برای ۴۰ سال به آن‌ها یاد داده متنفر است و ایمانی به آن نداشته است.

با پایان سده هجدهم میلادی فیلسوفان در فرانسه، آلمان و انگلیس آشکارا اقتدار دین و اندیشه‌های آن را به چالش کشیده و درک نوینی از حقوق بشر و آزادی فردی فراهم نمودند. این جریان‌ها همگی در انقلاب فرانسه، بد و خوب، به اوج رسید هنگامی که یک دوره کوتاه لاس زدن با یک دولت بیخدا با فرقه ای معتقد به وجود

متعال جایگزین گشته و دوران ترور و وحشت^{۱۲} براه افتاد- و در این هنگام بیخدایی برای زمان کوتاهی زیرزمینی و پنهانی گشت. (برای جزییات بیشتر به بخش ۶ بنگرید).

سده نوزدهم میلادی

اندیشه نبود خدا هیچ‌گاه به طور کامل فراموش نشده حتا زمانی که شخصی مانند ناپلئون پرتوهای آن را برای زمانی کوتاهی کم نور ساخت و همیشه به طور پنهانی شور و هیجان داشته و گه‌گاه به وسیله کسی که دیگر نمی‌توانسته آن را در خود خفه کند، از سویی به بیرون زبانه کشیده است. پرسی شلی^{۱۳} شاعر اثبات نموده که یک چنین شخصی است که با آشکار ساختن دیدگاه بیخدایی در ۱۱۹۰ خورشیدی (۱۸۱۱ میلادی) باعث اخراج خودش از آکسفورد شد. سپس نخستین فمینیسم‌های انگلستانی و ایالات‌متحده بارها آشکارا اعلام کردند که دین را هم چون سد و راهبندی در راه حقوق زنان می‌شناسند.

دانش در سده نوزدهم میلادی به راستی تنور بیخدایی را داغ کرد. داروین با پرداختن توجه‌ای دقیق و نزدیک به جهان طبیعت، خویش را از روحانیت به ندانم‌گرایی رساند و دشواری و مسئله پیچیده‌ای را حل نمود که مانع و سدی برای بسیاری از مردم برای دور شدن از خدا بود. همان‌گونه که ریچارد داوکینز زیست‌شناس یک‌بار گفته، بیخدایی شاید پیش از داروین یک احتمال بوده باشد، ولی داروین «بیخدایی به طور خردمندانه واقعیت‌یافته» را ممکن ساخت. اگر چه پس از مرگ داروین رگباری کوتاهی از کنش‌ها کوشید تا بی‌ایمان وی را بیوشاند که از میان این کنش‌ها می‌توان به بریدن و تکه‌تکه کردن اتوبیوگرافی داروین و داستان گفتگویی دروغین در بستر مرگ نام برد که یک مداح انگلیسی آن را تخیل کرده بود که گویا احترام چندانی برای دستور نهم موسا قائل نبوده است.

بیداری داروین خمیرمایه گشایش دوران آزاداندیش در ایالات‌متحده و انگلیس گشت. این ماجرا در بخش ۷ گفته‌شده تا از آن لذت ببرید.

12. Reign of Terror
13. Percy Shelley

دروان پس از انقلاب بزرگ فرانسه
شاعر انگلیسی (زاده ۱۷۹۲- درگشته ۱۸۲۲)

سده بیستم میلادی

بیخدایی نیز بیش از دین‌ها رفتار خوب را تضمین نمی‌کند و «قدرت مطلق به طور مطلق فساد می‌شود» یکی از عبارتهای غم‌انگیزی است که برانندهی سده بیستم است. نمونه‌های فراوانی از فساد و بی‌اخلاقی در جایگاه غیرقابل بازرسی قدرت و نیرومندی هم در میان بیخدایان (مانند مائو تسه تونگ^۱ در چین، ژوزف استالین^۲ در اتحاد جماهیر شوروی و پل پوت^۳ در کامبوج) و هم در میان باخدایان (مانند آدلف هیتلر^۴ در آلمان فرانسیسکو فرانکو^۵ در اسپانیا و عیدی امین^۶ در اوگاندا) آورد. ولی خبرهای خوبی نیز وجود دارد که می‌توان به رشد انسان‌گرایی هم چون یک جنبش و رأی‌های پیروزمندانه دادگاهی و قضایی برای جدایی دین از سیاست اشاره نمود.

سده بیستم هم چنین شاهد جالب‌ترین پیشرفت‌ها در تاریخ دین بوده زیرا دو دین به پا خاسته و شکوفا شده که در آن امکان‌گزینهش خدا وجود دارد: جهان‌گرایی یکتاگر^۷ و یهودیت انسان‌گرا^۸. بخش ۸ اطلاعات بیشتری در این زمینه ارائه می‌کند.

بیخدایی در جهان امروز

در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ هنگامی که دین خمیرمایه‌ای شد تا افرادی چند هوایما را به چند ساختمان بکوبند، یک جنبش به نام بیخدایی نوین^۹ زاده شد. هر چند چند جهان در گذر سده‌ها هیچ‌گاه خالی از بیخدایان نبوده وحشت و آشکاری این حرکت و روشنی نقش دین در این رخ داد چاقو را به استخوان رسانده و برای مردمان

1. Mao Zedong
2. Joseph Stalin
3. Pol Pot
4. Adolf Hitler
5. Francisco Franco
6. Idi Amin
7. Unitarian Universalism
8. Humanistic Judaism
9. New Atheism

بی‌شمار بی‌دین فراخوانی برای واکنش بود. یک ریخت نو، نیرومند و تهاجمی از بیهودایی در پاسخ به این حرکت رشد کرد و دربرگیرنده کتاب‌ها و وبلاگ‌ها بی‌شماری بود که برای پایان دادن به ایمنی در برابر انتقاد فراخوانی می‌کرد که دین به طور سنتی از بهره می‌برد.

یک خیزش بزرگ در اندیشه‌ها، هویت، سازمان‌ها و کنش‌های بیهودایی که پس نخستین موج برخاست. جنبش آزاداندیشی که با رسانه‌ی نوپای اینترنت به پیش رانده شده در گذر ده سال به چنان موفقیتی رسید که جنبش‌های دیگر اجتماعی در طول نسل‌ها به آن می‌رسید.

یک ریخت خموش‌تر و انسان‌گراتر از ناباوری ولی به همان اندازه آتشی نیز در خیزش بیهودایی نوین به پا خاست - گونه‌ای از ناباوری که می‌کوشید مرز قابل تشخیصی میان نمایش‌ها و تجلی‌های بی‌زیان و پرزیان دین بیابد و در جستجوی زمینه‌های مشترک میان انسان‌های مذهبی و بی‌دینی بوده و بر روی ساختن جامعه‌ای انسان‌گرا و تعریف یک نسخه مثبت برای آینده تمرکز کرد. این دو روی بیهودایی معاصر زمان فراوانی بر سر بهترین راهی در پیش رو با هم کشمکش داشته است. هر چند که این کار شکافی میان هم‌اندیشان انداخت ولی بگومگو می‌تواند راه خوبی برای جداسازی اندیشه خوب از اندیشه‌های بد باشد.

بخش ۹ تصویری به طور یاس‌آور ناگام از شگفتی‌های بزرگ درهم و آشفته بیهودایی امروزی به شما ارائه می‌دهد که امیدوارم وسوسه‌انگیز باشد.

بررسی بیهودایی در نوشته‌ها

تاریخ بیهودایی، تاریخ یک اندیشه است برای درک این تاریخ نخست ناچارید به نوشته‌ها - کتاب‌ها، نامه‌ها، یادداشت‌های روزانه، مقاله‌ها و اگر امروزی‌تری بخواهید

- وبلاگ‌ها نگاهی بیندازید. بخش‌های دفتر سوم یک پیمایش و آمارگیری از شاهکارهای نوشته‌شده است که اندیشه عدم وجود خدا را آشکار و بررسی کرده است، مانند
- ✓ یک قطعه دو جمله‌ای دندان شکن از یک نمایشنامه یونان باستان
 - ✓ یک حکایت دینی^۱ هند باستان که می‌گوید دین اختراع انسان‌ها بوده و نویسندگان وداهای مقدس «دلقک» و «فرومایه» هستند
 - ✓ یک فیلسوف باستانی چین که شرح می‌دهد چرا «خداوند» نمی‌تواند خرد و عقل داشته باشد.
 - ✓ یک شکاک اسلامی که محمد را «دغل‌کار» خوانده و اندیشه نبوت را بی سود و نابود می‌سازد
 - ✓ یک کتاب پنهانی، ناشناس سده هفدهم میلادی که نوشته‌های شک‌گرا از گذشته را بازگو کرده و می‌گوید که فیلسوفان بزرگ همگی بیخدا بوده‌اند.
 - ✓ یک روحانی کاتولیک پنهانی کتابی می‌نویسد که پر از دیدگاه‌های بیخدایی است
 - ✓ یکی از خواستنی‌ترین نویسندگان در تاریخ امریکا مسیحیت را «بد، خون‌خوار، بدون رحم، پول‌دوست و درنده» می‌خواند
 - ✓ سخنرانی‌های سده نوزدهم میلادی از «ندانم‌گرایان بزرگ»
 - ✓ هزلیات خنده‌دار و دیگر شوخی‌ها که به دین سیخونک می‌زد
 - ✓ کتاب آسمانی جعلی از دینی خنده‌دار و دوست‌داشتنی
 - ✓ بیانیه‌های انسان‌گرا
 - ✓ نکوهش‌های شدید از باورهای دینی در سده بیست و یکم میلادی
 - ✓ توصیفات یک پیش‌نماز انسان‌گرا از چگونگی خوب بودن یک میلیارد انسان بدون خدا
 - ✓ یک «مذهبی» که به خدا باور ندارد ولی در جستجوی بنیادها مشترک با دین است

1. *sutra*

با همگي اين آواهاي گوناگون ناباوري شما تنها چيزي را كه براي خودتان داراي ارزش شايد بتوانيد بياييد.

درک معنای بیهخدايي در زندگي روزمره

هنگامي كه شخصي بيه خدا شد، پرسش آيا خدا هست، با پرسش بهترين راه زندگي بدون خدا جايزين مي شود خدائي كه در هميشه به او چسبيده، گمان مي كند حلال دشواري ها و مشكلاتش است و جايزگهي او را پس از مرگ مشخص مي كند. به زبان ديگر، پرسش اين است كه چگونه مي توان هر جا و در هر زماني يك بيه خدا بود. بخش هاي اين كتاب در دفتر چهارم سراسر درباره افراي است كه همگي داراي زندگاني عادي بوده و خدائي را نمي پذيرفته اند. مانند:

- ✓ شمار اين افراد چند تن است و در كجا زندگي مي كنند
- ✓ چرا چيزهاي ساده اي مانند شمار يا تعداد و مكان بيه خدايان به راستي براي رديابي دشوار است
- ✓ جالب توجه ترين جاي دنج ناباوري اين جهان (*اهه بله مايميم* كبك كانادا)
- ✓ چگونه نقش بيه خدايان در هويت هاي سياسي
- ✓ چرا جوانان امروزي بسيار كم دين تر از هر نسل ديگري در زمان جواني خود است
- ✓ چرا (برخي) از بيه خدايان (گاهي) بسيار خشمگين هستند
- ✓ ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ با بيه خدايي امروزي چه كرد
- ✓ گونه هاي ناهمسان ناباوري
- ✓ نژاد و جنسيت در جنبش بيه خدايي
- ✓ موارد بيه خدايي در كشورهاي ديگر

این همه‌ی مواردی است که در بخش ۱۴ یکی از بخش‌های مورد علاقه من

بررسی می‌شود

سپس یک پرسش بیخود و در واقع انتقاد بی مورد دیگری پیش می‌آید که آیا یک شخص بدون باور به خدا به طور احتمالی می‌تواند انسان خوبی باشد - این پرسش کانون و تمرکز بخش ۱۵ شده است. پاسخ آری است و این پاسخ باید به همه‌ی مردم آرامش بدهد زیرا ناباوری با شتاب بسیار در حال رشد بوده و حتا شاید به همسایگی شما نیز رسیده باشد. هم چنین بخش ۱۵ اخلاق را تعریف کرده و نشان می‌دهد که در واقع چگونه کار می‌کند و به همه کمک می‌کند تا در این باره خیال آسوده‌ای پیدا کند.

بخش ۱۶ پیرامون چگونه مشاهده شدن جهان در هنگامی است که هیچ خدایی جلوی بینش را نگرفته باشد. خرد و عقل متعارف می‌گوید از دست دادن ایمان به همراه شیرجه‌ای به ژرفنای نومییدی بوده و سپس بیخدای تازه به وجود آمده از هیچ گونه آزاری به بی دفاع‌ها و مظلومان فروگذاری نمی‌کند. می‌توانم بگویم «نومییدی و آزار بی‌آزارها» یک توصیف کلی پیرامون زندگی پس از دین نبوده بلکه «آزادی و آرامش» یک توصیف بسیار عمومی‌تر برای آن است. افزون بر این یک احساس کلی و سنگین پاسخگویی و مسئولیت بر دوش انسان گذاشته می‌شود هنگامی که به طور واقعی پی می‌برد که به راستی و به طور حقیقی تنها پای انسانیت در میان بوده و مردم می‌توانند گاهی هم دیگر را در آغوش فشرده و به هم آرامش دهند یا یک تک اسکاچ مالت دودی خوب بنوشند.

پس یعنی

- ✓ کنار گذاشتن اندیشه‌های دوره‌ی برنز پیرامون ثواب، گناه و شک درست و بجا
- ✓ به‌روزرسانی دیدگاه فرهنگی درباره جنسیت و رابطه جنسی
- ✓ چالش پذیرفتن مرگ هم چون یک واقعیت - البته نه یک چیز خوشایند ولی بخشی از مجموعه و چیزی که می‌تواند به راستی به زندگی ارزش بسیار بیشتری

بدهد

- ✓ این واقعیت که گیتی چون به طور طبیعی به وجود آمده (که هر آینه این عبارت برابر با به وجود آمده به طور شانس نیست، همان طور که خواهید دید) بسیار گیراتر و جذابتر از آن است که یک ایزد متعال آن ساخته باشد
- ✓ این پرسش که آیا یک بیخدا می‌تواند معنویت داشته باشد وابسته به تعریف شما از معنویت است
- ✓ فرصت برای پی بردن به معنای راستین فرگشت
- ✓ آزادی تصمیم‌گیری دلخواه پیرامون زندگی که نخست کمی ترسناک ولی در نهایت شورانگیز است

یکی از حساسترین پرسش‌ها برای بی‌دین‌ها این است که چگونه با جهان دینی پیرامون خود کنش کرده و به آن پاسخ دهند. در بخش ۱۷ درباره موارد بسیاری پیرامون این جستار گفتگو می‌شود، مانند:

- ✓ برگزیدن راه جنگ و دانستن قوانین آن
- ✓ گلاویز شدن با موضوع دین و دولت
- ✓ زندگی در برج عاج و بیرون رفتن از آن
- ✓ گزینش چگونگی کنش و واکنش با دوستان دینی و خویشاوندان پیرامون مسائل دینی
- ✓ گزینش ادبیات دینی
- ✓ همکاری فرهنگی

بخش ۱۸ به شیوه‌های بسیار می‌نگرد که انسان‌های بی‌دین در حال یافتن راه‌هایی برای دست یافتن به سودهایی هستند که جوامع دینی از آن بهره داشته بدون این که باورهای فراطبیعت را بپذیرند که این با درک دلایل واقعی مردم برای رفتن برای

نیایش آغاز می‌شود - این نگر و نظر من نیست می‌فهمید که ولی پژوهش‌های واقعی در این باره انجام شده- که سپس دنبال می‌شود با

- ✓ بر پا ساختن جامعه
- ✓ بزرگداشت نشانه‌های زندگی
- ✓ مشورت و پشتیبانی بدون دین
- ✓ با هم خوب بودن

پرسش خصوصی: چرا من یک بیخدا هستم

بیخداها به دلیل‌های بسیاری به بیخدایی می‌رسند. در زیر نگاه کوتاهی به دلیل‌های من خواهید داشت.

راه من به سوی بیخدایی بسیار هموارتر از برخی دیگر بود. من یک جدایی دردناک از دین‌ها نداشته و بدون شک هیچ‌گاه «کشته و مرده خداوند» نبودم. من گمان می‌کردم که اگر خدایی باشد از توصیفی که بیشتر دین‌ها از او کرده‌اند خشمگین خواهد بود- دین‌ها او را پست و خودخواه و کمابیش بسیار متناقض توصیف می‌کند. افزون بر این اگر به راستی وجود دارد باید بیش از این سخنان جوانمرد باشد. ولی حتا هنگامی که کوچک بودم سردرگم بودم که آیا هست، آیا انسان‌ها او را ساخته‌اند. خانواده من یک خانواده مذهبی بود ولی هرگز مرا ناچار نساختند تا باوری ویژه داشته باشم و هم چنین کنجکاوی سیری‌ناپذیری درباره جهان داشتم. هر چیزی درباره جهان گیرا بود و مرا شگفت‌زده می‌ساخت. پدر و مادرم تا جایی که می‌توانستند مرا برای کنجکاوی بیشتر تشویق کرده و برای کشف و اندیشیدن به من کمک می‌کردند. یکی از چیزهایی که پیرامون آن کاوش می‌کردم این بود که آیا خدا یا خدایانی هست یا نیست. چطور به این فکر افتادم؟ این گیراترین و جذاب‌ترین پرسش در جهان است! اگر وجودی فراطبیعت باشد که همه چیز را آفریده و کنترل می‌کند، باید شگفت‌انگیز باشد. اگر کائنات بدون چنین وجودی به پا شده و در حال کار است، باز هم شگفت‌انگیز است. تنها می‌خواستم بدانم که کدام یک

به راستی حقیقت دارد. کوتاه‌سخن اینکه من در برابر پرسش خدا مانند یک پرسش واقعی رفتار می‌کردم.

من پیرامون این پرسش به هر روشی که می‌توانستم، می‌اندیشیدم. من برای ۲۵ سال به کلیسا می‌رفتم، از باورمندان می‌پرسیدم چرا این خدا را باور دارند و آن یکی را نمی‌پذیرند و هر یک از کتاب‌های آسمانی دینی که می‌توانستم به دست بیاورم را خوانده و درباره آن‌ها می‌اندیشیدم و بسیار هم می‌اندیشیدم.

کتاب‌های دانش را نیز به فراوانی می‌خواندم. سرانجام به جایی رسیدم که هر دو را چون نیاز اندیشه انسان برای دانستن دیدم. با بودن جای خالی‌های بسیار در آگاهی انسان پیرامون چگونگی شیوه کار کردن جهان احساس امنیتی برای بیشتر تاریخ انسان نداشته است. انسان‌ها نیاز داشتند تا این جاهای خالی را با چیزی پر کنند تا دست کم بتوانند این توهم را در خویش پرورش دهند که آن‌ها پیشامدها را کنترل می‌کنند - یا دست کم شخص نیرومند و خوبی کنترل آن‌ها را به دست دارد. دانش نیز بسیاری از پرسش‌های همانند را درباره جهان می‌پرسد ولی با کنترل گرایش‌های انسانی بخت و شانس بسیار بهتری برای یافتن پاسخ‌های درست را دارد.

البته من بیشتر جزییات را برای بخش سوم می‌گذارم. ولی این داستان اصلی من بود من بیخدا هستم زیرا گمان می‌کردم که پرسش خدا این اندازه گیراست که شایسته‌ی پاسخ درست باشد.

بخش ۲

رخنه در رنگین کمان

ناباوری

در این بخش

- درک اصطلاحات بنیادی و برجسب‌های مربوط به بیخدایی
- اهمال و کوتاهی در مقیاس باور و ناباوری
- آرامش یافتن در کنار شک
- حس انسان‌گرایی افزون بر بیخدایی

از همان روزهای نخست که ادعاهای دینی پدیدار شد برخی مردم نیز بی‌خیال، دست در جیب گرداگرد گود ایستاده و خریدار این ادعاها نبوده‌اند. افزون بر این راه‌ها و

درجه و دلیل‌های ناباوری آن‌ها در واقع هیچ اشاره‌ای به باورهای آنان، گیرایی و گوناگونی این باورها نیز ندارد. این بخش ویژگی‌هایی را به شما معرفی می‌کند که جهان آنان - یعنی بیخدایان، ندانم‌گراها، آزاداندیشان، شک‌گرایان، انسان‌گرایان و کسان دیگر - را پر کرده و نشان خواهد داد که چگونه یک شخص می‌تواند چندین ویژگی را با هم داشته و کمابیش همیشه نیز همین گونه است.

در این بخش هم چنین درخواست می‌کنیم که چگونه درباره باورهای دینی هم چون یک کلید روشن-خاموش نیندیشید بلکه هم چون طیفی به آن نگاه کرده و تفاوتی که اولویت برچسب می‌تواند بسازد را دیده سپس آغاز به کشف چشم‌اندازهای پربار انسان‌گرایی کرده، گونه‌ای از فلسفه زندگی که با تصمیم به کنارگذاشتن باورهای فراطبیعت آغاز می‌شود.

گوجه‌فرنگی، گوجه‌فرنگی؟ جهان سردرگم‌کننده و شگفت‌انگیز

برچسب‌های بیهودایی

برچسب‌ها می‌توانند کمک‌کننده باشد. یک برچسب خوب و دارای معنای آشکار می‌تواند مانع و سد در برابر گمراهی و کج‌فهمی شده یا باعث شود سوراخ دعا را گم نکنیم. به همین صورت برچسب‌ها می‌تواند یک راه میانبر برای درک فعالیت یک شخص فراهم کرده یا می‌گوید او کیست یا حتی پیرامون اندیشه‌هایی سخن می‌گوید که شخص آن‌ها را درباره جهان درست می‌پندارد.

باری برچسب شاید نتواند کمکی کند، به ویژه اگر برچسب سبب شود که شما گمانی درباره شخصی پیدا کنید که درست نباشد. شاید اصطلاح بیخدا را شنیده باشید که به عنوان یک اتهام



تکان‌دهنده به کار می‌رود (البته با یک تهدید نفس‌گیر). من اطمینان دارم که گاهی برچسب‌ها کمکی نمی‌کند. در نتیجه شاید برای شما دیدن اصطلاح بیخدایی و برچسب‌های همانند و مشابه به شیوه‌ای توصیفی و بی‌طرفانه‌تر سخت باشد. این واقعیت که این کتاب را می‌خوانید نشانه‌ی خوبی است که شما آماده چالش هستید.

بخشی زیرین کمی بیشتر درباره معنای برچسب‌ها هنگام گفتگو کردن از بیخدایی توضیح می‌دهد. من به طور کلی درباره چیستی بیخدایی گفتگو کرده، درباره گونه‌های گوناگون بیخدایان توضیح داده و پرسش‌های بنیادی را بررسی خواهم کرد.

تعریف بیخدایی: نا آشکار در برابر آشکار

در سخنرانی فمینیست پیشگام و بیخدا ارنستین رز^۱ سال ۱۲۴۰ خورشیدی (۱۸۶۱ میلادی) روشن می‌شود که چه تعداد از بیخدایان درباره بیخدایی می‌اندیشند. رز می‌گوید «این یک واقعیت گیرا و اثبات‌پذیر است که همه کودکان بیخدا بوده و اگر دین به زور در مغز آن‌ها جایگزین نگردد، هم چنان بیخدا خواهند ماند.» به سخن دیگر مردمی که دین را کنار می‌گذارند به حالت طبیعی انسان بازگشت می‌کنند - یعنی بیخدایی.

اگر چه این سخن از سیمای انگاری و نظری درست است، ولی من این سخن را درباره بیخدایی کمی گمراه‌کننده می‌دانم. اگر شما بیخدایی را به طور ساده «نبود باور به خدا» تعریف کنید یک نوزاد کوچک (و هر کسی که به رشد فکری نرسیده) که در دسته‌بندی بیخدا جا می‌گیرد چون به خدا باور ندارد. ولی دوست دارم که تفاوت و ناهمسانی میان بیخدایی من در هنگام زاده شده و بیخدایی کنونی من هم چون یک چیز مهم دیده شود. دو اصطلاح زیر این ناهمسانی و تفاوت را به خوبی بیان می‌کند:

1. Ernestine Rose

- ✓ بیهودایی نا آشکار: یک بیهودای پنهانی کسی است که به هیچ خدایی باور نداشته ولی به طور آگاهانه باور به خدا را رد نمی‌کند.
- ✓ بیهودایی آشکار: یک بیهودای آشکار کسی است که آگاهانه ناباوری را برگزیده است - اگر بخواهیم ساده بگوییم، کسی که دارای دیدی واقعی در این باره است.



هر گاه در این کتاب سخن از بیهودایی می‌آید نگریم بیهودایی آشکار است - نه بیهودایی پنهانی نوزادها و کسانی که به بلوغ فکری نرسیده‌اند.

برچسب‌های کوتاه دیگری نیز وجود دارد - منفی پنهانی، منفی آشکار، ضعیف در برابر نیرومند، نرم در برابر سخت و غیره - که گستره‌ای از دلبستگی ضعیف تا افراطی تا علاقه‌های سرسری را به خود اختصاص داده است. ولی شما نیاز برای آشنا شدن با بیهودایی نیاز به دانستن معنای آن‌ها ندارد. به خاطر شما و بیشتر به خاطر خودم، از جزییات آن‌ها رد شده و سپس در بخش بعدی به برچسب‌های مهم‌تر نگاهی دوباره خواهیم انداخت.

جوش خوردن معامله: نگاهی گذرا به برچسب‌ها

از یک آدم دین‌دار بپرسید که باور خودش را روشن سازد و بعید است که نشنوید، «کی من؟ من خداپرست هستم!» این پاسخ دقیق است ولی جزییات چندانی ارائه نمی‌کند. خداپرستان ممکن است بگویند، «مسیحی‌ام»، «من لوتری هستم» یا حتی شاید بگویند، «من یک عضو سینود میزوی لوتری^۲ هستم» و همه‌ی این سه تا می‌تواند همزمان درست باشد. همین مورد برای یهودیت نیز درست است، یهود ارتدکس و خب^۳. بدون پیچیدگی چندانی چندین برچسب می‌تواند درباره یک تن کاربرد داشته

2. Missouri Synod Lutheran
3. Lubavitcher Hasidim

باشد که هر یک بر سیمای ویژه‌ای از شخص تأکید کرده و دارای درجه‌های ناهمسان و متفاوتی از جزییات است.

مشخص کردن برخی از برجسب‌های کلی‌تر

همین موضوع را می‌توان درباره بیخدایی دید. شمار اندکی از اصطلاحات توصیفی عمومی‌تر و سودمندتر پیرامون بیخدایی عبارت‌اند از:

- ✓ **بیخدا:** شخصی با این دیدگاه که هیچ خدا یا خدایان فراطبیعت وجود ندارد.
- ✓ **ندانم‌گرا:** کسی که ادعا ندارد که آیا خدا یا خدایان هست یا خدا نیست و کمابیش می‌پندارد هیچ گاه این دشواری و مسئله قابل حل نخواهد بود.
- ✓ **آزاداندیش:** کسی دیدگاهی بر پایه استقلال خردگرایی دارد بدون این که زیر نفوذ مرجع، انگاره یا سنتی باشد.
- ✓ **شک‌گرا:** کسی که تا زمان فراهم شدن مدارک کافی و بسنده از داوری و قضاوت خودداری می‌کند.
- ✓ **انسان‌گرا:** یک شخص که باور دارد نگرانی‌ها پیرامون این جهان و این زندگی دارای ارزش و اهمیت نخست است. همیشه البته نه ولی گاهی هم چم و مترداف با انسان‌گرای سکولار به کار می‌رود. برای نمونه شخصی می‌تواند به خدا و بهشت باور داشته و هنوز هم احساس کند که زندگی دنیوی باید در کانون توجه باشد.
- ✓ **انسان‌گرای سکولار:** شخص انسان‌گرایی که هم چنین تأکید می‌کند به وجود خدایی فراطبیعت باور ندارد.

من به عنوان یک شخص می‌توانم دارای چندین برجسب باشم همان گونه که گفتگوی خیالی زیر آن را نشان می‌دهد

پرسشگر: گمان می‌کنید که خدا هست؟

من: نه من یک بیخدا هستم.

پرسشگر: آیا به طور کامل مطمئن هستید؟

من: البته که نه. من ندانم‌گرا هستم.

پرسشگر: یعنی شما به این باور دارید چون برخی از مراجع چنین گفته‌اند؟
 من: نه من آزاداندیش هستم
 پرسشگر: پس اگر خدایی نیست، گمان نمی‌کنید که ارزش دارد که ما هوای هم
 دیگر را داشته باشیم؟
 من: البته من یک انسان‌گرا هستم.
 گرفتید، چه می‌خواهم بگویم.



یکی از با ارزش‌ترین اطلاعاتی آمده در این جا، انحصاری نبودن
 بیشتر این برجسب‌ها است. برای نمونه شما می‌توانید یک بیخدا
 و یک انسان‌گرای سکولار باشید و بیشتر مردم نیز هم چنین
 بیش از یک برجسب دارند.

ببینیم چگونه برجسب دوم به کار برده می‌شود

برخی از برجسب‌های دوم نیز به بیخدایان اجازه می‌دهد تا سیمای دیگر سیستم
 اعتقادی خویش را تشریح کنند مانند شیوه برگزیده آنان در برخورد با دین. آیا شما
 از آن دسته بیخدایانی هستید که باور دارد دین هر چیزی را زهر آگین کرده و بنابراین
 نه تنها نباید آن را پذیرفت بلکه باید به طور فعال با آن برخورد کرد؟ در این صورت
 شما یک ضددین^۴ هستید. بیخدایی هستید که با وجود تفاوت‌ها در جستجوی بنیادهای
 مشترک با اشخاص مذهبی هستید؟ در این صورت یک سازش‌گرا هستید - یا اگر لحن
 کنایه‌آمیز آن را ترجیح می‌دهید، یک فیاتیست^۵.
 هم چنین یک چشم‌انداز گسترده و کلی وجود دارد: چگونه می‌توان همه این
 برجسب‌ها را با یک اصطلاح فراگیر، گسترده‌ی و منفرد توصیف کرد. برخی از افراد

4. Antitheist

5. Faithist

اصطلاح طبیعت‌گرا^۶ را دوست دارند که به معنای شخصی بدون هیچ دیدگاه فراطبیعت است. ولی این تنها از یک جنبه برای من گیرا و جذاب است ولی اصطلاح طبیعت‌گرا بی درنگ دیوید اتنبرو^۷ با کلاه سفری بر سر، زمزمه‌کنان و اشاره‌کنان به یک غاز پا آبی کمیاب را به خاطر من می‌آورد. افراد دیگر سکولاریست^۸ را ترجیح داده اگر چه این اصطلاح از نگر فنی دامنه گسترده نداشته و تنها هواداری جدایی دین از مسائل عمومی و زندگی سیاسی معنا می‌دهد. واژه سرزنده^۹ در سال ۱۳۸۲ (۲۰۰۳ میلادی) به وجود آمده و اصطلاح مشترک برای همه افراد دارای جهان‌بینی طبیعت‌گرا است. درست همان‌گونه که «گی^{۱۰}» جانشین مثبت برای «هم‌جنس‌گرا^{۱۱}» است به همان صورت نیز «سرزنده» یک جانشین با سنگینی کمتر پیش‌داوری کهنه برای «بیخدا» است. ولی این اصطلاح نیز به تندی از سوی مفسران هم‌نواي خودش سنگین می‌شود هم چنان که بسیاری از آنان فریاد کشیده که پس اگر ناباوران «سرزنده» هستند باورمندان در نتیجه «به هیچ رو سرزنده» نیستند. حتا سازش‌ناپذیرترین بیخدا یعنی کریستوفر هیچنز می‌گوید این واژه مایه یکه خوردن وی شد.



حتا یک دم نیز گمان نبرید که این فهرست کامل است . . . و خوب خواهش می‌کنم اگر می‌خواهید آن را کامل‌تر کنید. تا زمانی که این فهرست غیرمنطقی و کم کیفیت به نگر برسد برای کسانی که دین را کنار گذاشته تا آشکارا چیزهایی را بگویند که از نگر آن‌ها درست و ارزشمند است، بازی نام‌ها کوششی ستایش‌انگیز به شمار می‌آید. همانند هر برچسب دیگری با ارزش‌ترین و مهم‌ترین موضوع برای

6. Naturalist
 7. David Attenborough مستندساز انگلیسی
 8. Secularist
 9. Bright
 10. Gay
 11. Homosexual

یادآوری این است که هر شخصی حق دارد که خودش برچسب خویش را برگزیند- یا هیچ برچسبی نخواهد.

پاسخ به پرسش اصلی: **بیخدا یا بی‌خدا؟**

درشت نوشتن و سر هم نوشتن به راستی تأثیرگذار است. برای نمونه به تفاوت میان خدا و **خدا** دقت کنید. از این گذشته آخر چرا من^{۱۳} را با حروف بزرگ می‌نویسند و شما^{۱۴} را با حروف کوچک؟



راهنما شیوه‌ی نگارش بیشتر زمان‌ها گوشزد می‌کند که واژه «بی‌خدا» و «بی‌خدایی» سر هم نیست. برخی از بیخدایان احساس می‌کند که نوشتن (بیخدا و انسان‌گرا) در واقع گرامیداشت آن‌هاست و این جهان‌بینی‌ها را در جبهه مقابل دین قرار می‌دهد. برخی از مردم نوشتن این اصطلاح‌ها را درست به همین دلیل دلسردکننده دانسته‌اند انگار که این طور نوشتن واژه نشان‌دهنده مجموعه‌ای از تعصبات و آموزه‌هاست، باورهایی که باید به آن چسبید. برای بسیاری از مردم که به تازگی از دین‌ها، آموزه‌ها و تعصبات بسیار سنگین‌تر به بیخدایی گرویده‌اند این‌ها برایشان اهمیت ویژه‌ای ندارد.

اصطلاح «آزاداندیش» از این دیدگاه به ویژه جالب و گیراست- تنها واژه‌ای است که من می‌دانم هنگامی که درشت یا سرهم نوشته شود به سادگی تبدیل به حریف متعصب و سرسخت خودش می‌گردد. نمی‌توانم به شما بگویم چندین بار شنیده‌ایم که یک هم‌قطار بیخدا از کوره در رفته پافشاری می‌کند که شخصی به طور واقعی آزاداندیش

12. Is it Atheist or atheist در انگلیسی با حروف نخست بزرگ در فارسی می‌توان درشت‌نویسی را برابر گرفت و در این جا سر هم نوشتن را. چون پیش‌تر این شیوه نوشتن جا افتاده سر هم نوشتن گزیده شد

13. I

14. you

نیست چون به نتیجه متفاوتی رسیده است. این‌ها در دسرهای سرهم یا درشت نوشتن کلمه‌ها است.



یکی از ویژگی‌ها خوب آزاداندیشی (با حروف معمولی) پاک و اصیل این هست که می‌توانید تصمیم بگیرید که به آن چه می‌اندیشید بهترین است، من هم می‌توانم چنین اندیشه‌ای داشته باشم، سپس می‌توانیم پیرامون نگرهای خویش به گفتگو پردازیم. همان گونه که شاید بو برده باشید من موافق حروف کوچک هستم. بسیاری از رویدادهای مزخرف و بیهوده در تاریخ انسان در نتیجه بزرگ‌نویسی چیزها و مجموعه اندیشه‌های همراه آن رخ داده است. من ترجیح می‌دهم تا با کمتر درشت‌نوشتن بر خاستگاه فروتنانه خودمان و جایگاه بسیار کوچک در آرایش و نظام چیزها تأکید کنم. البته شما آزادید که تا با یک نشانه‌گذار خوب در دست کتاب را خوانده و هر تکه‌ی آن، تأکید می‌کنم هر تکه را تغییر دهید (مگر این که کتاب از کتابخانه باشد).

درجه‌های ایمان و ناباوری

نگریستن به باورهای دینی مانند یک کلید دو وضعیت‌ی روشن و خاموش عمومیت دارد. خواه شخص مورد نظر دین داشته، خواه دین نداشته باشد. ولی واقعیت بسیار گیرا و جذاب‌تر است - بیشتر مانند یک دیمر^۱، اگر این طور می‌خواهید. (که بخش پایانی یک طیف باور تار و مبهم بوده و بخش روشن و نامبهم همیشه موضوع دودلی است.)

1. Dimmer switch

بخش بعدی با نشان دادن درجه‌های بسیار و سایه روشن‌های رنگی در رنگین‌کمان ناباوری کمک می‌کند تا این مقیاس در زندگی به کار گرفته شود.

قانون رابرتس: «ما هر دو بیخدا هستیم»

این بسیار مهم است که با بی‌دقتی برجسب یک جهان‌بینی را بر خلاف خواست به شخصی نچسبانیم. اگر کسی بخواهد یک بیخدا را به راستی دلخور کند می‌تواند برای نمونه به او بگوید که می‌داند که آن شخص بیخدا در ژرفای وجود خویش به راستی به خدا باور دارد. همین‌طور اگر گمان می‌کنید که عنوان این بخش دلالت دارد که همه باورمندان مذهبی در واقع در ژرفای وجود خویش بیخدا هستند - خوب می‌توانید آسوده باشید. این بسیار کمتر دلخور کننده و بسیار سودمندتر از خداپرست دانستن بیخدایان است.

مانند بیشتر اندیشه‌ها دگرگون‌کننده مردم این یکی نیز پیش از آن که با شیوه‌ای به یادمانندی و آگاهانه متبلور شود، بی‌گمان برای چندین سده وجود داشته است. در این مورد، بلورشناس یک فیلسوف بلندآوازه یا نویسنده پرفروش نبود بلکه یک آدم معمولی یک طراح پایگاه اطلاعاتی در ویرجینیا به نام استفان رابرتس^۱ بود. استفان از سال ۱۳۷۴ خورشیدی (۱۹۹۵ میلادی) به بعد پست‌های آنلاین خویش را با عبارت نمایشی زیر امضا می‌کرد:

من هم خودم و هم شما را بیخدا به شمار می‌آورم. تنها من به یک خدا کمتر از شما باور دارم. هنگامی که من دریافتم که چرا شما همه‌ی خدایان احتمالی دیگر را نادیده می‌گیرید، شما هم پی خواهید برد چرا من خدای شما را نادیده می‌گیرم.

خاستگاه این نوشته گفتمان‌های آنلاین در همان روزها از سوی او بوده است. هنگامی که یک مسیحی در گفتگو می‌پرسد چرا استفان گواه و شواهد برای خدای مسیح را در

1. Stephen F. Roberts

نگر نمی‌گیرد، وی به نوبه خویش می‌پرسد چرا مسیحان گواه‌ها وجود برای شیوا، زئوس یا هر خدای احتمالی دیگر را در نگر نمی‌گیرند. او این گفته را به کار گرفته تا اشاره کند که باورمندان به هر خدایی در واقع در برابر خدایان دیگر بیخدا به شمار می‌آیند - یعنی آن‌ها باور به وجود خدایان دیگر را رد کرده که بسیار مانند شیوه‌ای رد خدا از سوی استفان بود. هر چند استفان به سادگی تنها یک خدای بیشتر را از میان برده بود.

برچسب‌های راسل: چرا بیشتر بیخدایان ندانم‌گرا بوده و بیشتر ندانم‌گراها بیخدا هستند؟

برتراند راسل (۱۸۷۲-۱۹۷۰) فیلسوف انگلیسی اندیشه‌ای را بازگو کرده که هم ساده است و هم کاری: راسل حس می‌کرد که همه دیدگاه‌ها بدون استثنا باید نه به صورت تعصب (کنده شده بر سنگ) بلکه با توجه به شرایط (گنجایش قابلیت تغییر) نگه داشته شود. زمانی که مردم احساس می‌کنند که شواهد و گواه برای یک ادعا استوار و محکم است، آن‌ها به این ادعا قانع شده، آن را درست در نگر گرفته و بر پایه و طبق آن کنش کرده ولی مردم باید مغز خویش را بر روی گواه و مدارک نو باز نگه داشته یا بیشتر بیندیشند که احتمال دگرگون ساختن دیدگاه آنان به وجود می‌آید.

این کار بسیار ساده و آسانی است ولی مردم بسیار کم به این شیوه می‌اندیشند. راسل می‌پنداشت که اگر مردم چنین می‌کردند زندگانی می‌توانست بسیار بهتر باشد. تصور کنید که چه اندازه زندگی می‌توانست متفاوت باشد اگر هر سخنی با این واژه‌ها به پایان می‌رسید، «البته، شاید من اشتباه کنم.» گفتمان حتا درباره ظریف‌ترین مسائل بدون پایان یافتن به جنگ و گرفتن گریبان همدیگر. تنها تصور کنید:

خداپرست: «من احساس بسیار نیرومندی دارم که خدا وجود دارد. البته

شاید اشتباه کنم.»

بیخدا: «من هم احساس بسیار نیرومندی دارم که خدایی نیست. شاید من

هم اشتباه کنم.»

بدینسان به تندی یک گفتگوی واقعی امکان‌پذیر می‌شود. هر دو سو می‌توانند استدلال‌های نیرومند آتشی پیش کشیده و بپذیرند که همیشه درجه‌هایی از دودلی وجود داشته که می‌گذارد هر یک سخن دیگری را بشنود.

درست است راسل نمی‌توانسته به سادگی آرزوی تحقق یافتن این راهکار را در جهان داشته و گاهی این کشمکش میان درک او از چگونگی شایسته نگاه داشتن دیدگاه‌ها و روشی مردمان دیگر در نگاه داشتن دیدگاه دشواری واقعی را می‌سازد. برای نمونه هنگامی که راسل به یک کشور دیگری می‌رفت مأموران اداری همیشه از وی درباره دین وی (چون عرف آن زمان بود) می‌پرسیدند. راسل هیچ گاه به درستی نمی‌دانست چه بگوید. وی دارای دیدگاه نیرومندی بود که خدا نمی‌تواند وجود داشته باشد و می‌پذیرفت که شاید در این باره (هم چون دیگر دیدگاه‌هایش) اشتباه کند. به دیگر سخن او با آسودگی در دو دسته قرار گرفته بود که مردم گمان می‌کنند متناقض است: بیخدا و ندانم‌گرا.

راسل به خوبی از برداشت بد مردم آگاه بود، می‌دانست که آن‌ها گمان می‌کنند بیخدایان و باخدایان به طور کامل از نبود و بود خدا مطمئن بوده و ندانم‌گراها به طور دقیق در میانه این دو جا گرفته هم‌چنین وی می‌دانست که دیگر فیلسوفان در درک او سهیم هستند. پس هنگامی که با فیلسوفان سخن می‌گفت که بیشتر هم‌چنین بود خویش را ندانم‌گرا معرفی می‌کرد، همان گونه که خودش گفته «گمان نمی‌کنم که یک استدلال قطعی باشد که با آن بتوان اثبات کرد خدایی نیست» و فیلسوفان درمی‌یافتند که معنای سخن وی چیست.

ولی او می‌خواست تصویری دقیق از خودش برای مردم عادی فراهم نماید. اگر برای شنوندگان غیر حرفه‌ای خودش را به‌عنوان یک ندانم‌گرا معرفی می‌کرد، می‌دانست که مردم، جایگاه اندیشه وی را یک راست در میان باورمندی و ناپاوری خواهند دید، یعنی فردی که در برابر بود و نبود خدا بی‌تفاوت بوده و شانه‌های خود را بالا می‌اندازد و در حالی که در واقع گرایش بسیار ژرفی به ناپاورمندی داشت. اگر وی خودش را در برابر مسیحیان ندانم‌گرا می‌خواند همان گونه که یک‌بار نیز به آن اشاره کرده باید

خودش را برای زئوس، آپولو و خدایان دیگر یونانی نیز ندانم‌گرا بخواند. راسل نمی‌پنداشت که این خدایان نیز وجود دارند ولی نمی‌توانست این را بدون چون‌وچرا اثبات نماید. شاید فردا بعدازظهر مدارکی برای وجود زئوس یافت شود. ولی برای بیشتر مردم به طرز چشمگیری بعید به نگر می‌رسد که اعتراف به ندانم‌گرایی در برابر زئوس را شگفت‌انگیز بیابند.

دیدگاه راسل پیرامون خدای تورات و انجیل درست همان دیدگاه مردم در برابر زئوس است. چون بیشتر مردم به طور کامل برای زئوس و هم‌قطارانش خودشان را بیخدا می‌شناختند راسل نیز خودش را در پیشگاه عموم مردم بیخدا توصیف می‌کرد. در سال ۱۳۳۷ خورشیدی (۱۹۵۸ میلادی) راسل مثالی زد که دیدگاه وی را بسیار روشن‌تر ساخت. او از خوانندگان خودش خواست اگر بگویند یک قوری کوچک چینی استخوانی - این قدر کوچک که با نیرومندترین تلسکوپ‌ها هم دیده نشود - در مداری گرد خورشید میان زمین و بهرام (مریخ) در گردش است واکنش خودشان را پیش چشم آورند. آیا شما ناچارید به وجود قوری باور داشته باشید چون نمی‌توانید اثبات کنید که نیست؟ البته که نمی‌توانید. راسل گفت، هیچ کسی گمان نمی‌کند که احتمال بسنده و کافی برای وجود چنین چیزی وجود دارد تا آن را در عمل به کار گیرد و او امکان وجود خدای مسیحیان را درست همان اندازه قوری میان مریخ و زمین نامحتمل می‌دانست.



برای درک نگرش و منظور راسل، چند دمی را برای اثبات قطعی نبود و عدم وجود چنین قوری یا زئوس یا بقیه خدایان یونانی صرف کنید. (و صددرصد آن را با دیگران در میان گذارید.) راسل می‌گوید این کار شدنی و ممکن نیست. من هم بدون شک نمی‌توانم آن را انجام دهم.

پس چون چنین مدرک مطمئنی نمی‌توان یافت، زندگی کردن و کنش کردن بر پایه عدم وجود آن‌ها منطقی است. راسل احساس بسیار همانندی درباره خدای ادیان

ابراهیمی داشت. ندانم‌گراهایی که امروز در این دیدگاه سهیم هستند برای بزرگداشت و احترام به این تکه کوچک چینی گریزان، خویش را «ندانم‌گراهای قوری^۱» می‌نامند.



ندانم‌گرا بر عدم قطعیت تأکید می‌کند؛ بیخدا بر این دیدگاه تأکید می‌کند که یک نتیجه‌گیری نسبت به نتیجه‌گیری دیگر بسیار نزدیک‌تر به قطعیت است. توجه: راسل ترجیح می‌داد که بیخدا و ندانم‌گرا را با حروف بزرگ بنویسد.

درجه‌های داوکینز: معیار هفت‌درجه‌ای باور و اعتقاد

ریچارد داوکینز زیست‌شناس (زاده ۱۳۲۰ خورشیدی - ۱۹۴۱ میلادی) پیش از چرخاندن دیدگاه خودش به سوی هواداری از بیخدایی و انتقاد از دین، برای گسترده کردن دانش میان مردم بیش از ۲۵ سال دارای نام نیکی بود. سپس سرانجام با چرخش توجه و رویکرد روشن داوکینز، وی به عنوان یک بیخدا نزد مردم شناخته می‌شود. اگر چه بیشتر بیخدایان موافق هستند که هرگز نمی‌توان نبود و عدم وجود خدا را با اطمینان قاطع بر زبان راند، بیشتر مردمی که نگرش داوکینز آگاه هستند می‌دانند که او بدون چون و چرا ادعا دارد که خدا وجود ندارد. در واقع داوکینز چنین چیزی نمی‌گوید، نگفته و کمابیش بی‌گمان هرگز هم نخواهد گفت. داوکینز می‌گوید، دانش با این شیوه کار نمی‌کند - و با وجود ادعاهای جدی مخالف «بودن و وجود خدا انگاره و فرضیه‌ای مانند هر فرضیه‌ای دیگری است.» دانش نوسان میان شک کامل و قطعیت کامل نیست بلکه با افزودن یا کاستن اعتبار یک نظریه کار می‌کند.

1. Teapot agnostics

داوکینز در کتاب خودش پندار خدا^۲ یک مقیاس از باور با هفت درجه از حداکثر باورمندی تا حداکثر ناباوری در برابر آموزه‌های دین می‌سازد. یک در این مقیاس مشخص کننده اطمینان درباره وجود خداست. کسی که امتیاز «۱» می‌آورد یعنی هیچ گونه اطلاعات تازه‌ای نگرش او را دگرگون نمی‌سازد. در سوی دیگر مقیاس شخصی است که با اطمینان می‌گوید خدایی نیست و هیچ اطلاعات تازه‌ای هرگز نمی‌تواند نگرش وی را دگرگون سازد. این شخص دارای امتیاز «۷» است. این‌ها اندیشمندان متعصبی بوده و در بخش پیش گفته شد که برتراند راسل درباره آن‌ها هشدار می‌دهد. کسی که امتیازش «۲» است باور دارد که خدا به احتمال بسیار وجود داشته و جووری زندگی می‌کند که انگار او وجود دارد ولی ادعای قطعیت مطلق ندارد. شخص با امتیاز «۶» احتمال بسیاری می‌دهد که خدا نباشد ولی او هم ادعای مطلق در این باره ندارد.

بی‌گمان راسل خودش را دارای امتیاز «۶» می‌دانست - ولی تنها دارنده‌ی این امتیاز نیست. داوکینز نیز خودش را با این مقیاس دارای امتیاز «۶» می‌داند. در گفتگویی در سال ۱۳۹۱ (۲۰۱۲ میلادی) با اسقف اعظم کانتربوری^۳ و آنتونی کنی^۴ فیلسوف، از داوکینز پرسیده شد اگر به طور کامل مطمئن نیست چرا خودش را ندانم‌گرا نمی‌داند. هنگامی که گفت وی خود را در واقع ندانم‌گرا می‌شمارد خاموشی تکان‌دهنده شنوندگان را فرا گرفت البته پیرامون رسانه‌های جهانی در روز بعد سخنی نمی‌گویم. بلندآوازه‌ترین بیخدای جهان پذیرفت که در واقع یک ندانم‌گرا است!

هر آینه عبارت «پذیرفت» که ندانم‌گراست به همان اندازه احمقانه است که گفته شود یک مسیحی «پذیرفت» که در واقع لوتری است. ادعای داوکینز بر اساس دو برچسب به طور کامل سازگار نهفته است. البته برخلاف راسل این ادعا در پیشگاه شنوندگانی گفته شد که به احتمال بسیار کم درباره هماهنگی این برچسب‌ها می‌دانستند.

2. The God Delusion
3. Archbishop of Canterbury
4. Anthony Kenny

تأکید بر دودلی: ندانم‌گراها مطمئن نبوده (و خداپرستان نیز همین‌طور)

در جهانی پر از دیدگاه‌های خودنما و به خود مطمئن، برداشت نادرستی از اندیشه فروتنی مانند ندانم‌گرایی می‌شود درست همان گونه که بیخدایی^۵ به معنای «بدون باور به خدا» است ندانم‌گرایی نیز همان «a» را به واژه دانستن (gnosis) در زبان یونانی افزوده که به معنای «بدون دانستن» می‌شود. یک ندانم‌گرا کسی است که چیزی را نمی‌داند یا (بهتر بگوییم) کسی که خواسته بر کمبود دانش قابل اتکای خود تأکید کند. در بیشتر موارد به شخصی اشاره دارد که دارای کمبود دانش درباره بودن خداست. ولی همان گونه که برتراند راسل گوشزد نموده است یک ندانم‌گرا بسیار کم در کناری بی‌اعتنا می‌ماند (برای اطلاعات بیشتر درباره راسل به بخش پیش «برچسب‌های راسل: چرا بیشتر بیخدایان ندانم‌گرا بوده و بیشتر ندانم‌گراها بیخدا؟» نگاهی بیندازید).

بر پایه مقیاس هفت‌درجه‌ای اعتقادی داوکینز (برای اطلاعات بیشتر بنگرید به بخش پیشین «درجه‌های داوکینز: معیار هفت‌درجه‌ای باور») مردم دیدگاه‌های بسیار متفاوتی داشته ولی بیشتر آن‌ها و هم چنین خود داوکینز در میان دو سر افراطی اطمینان وجود خدا و اطمینان درباره عدم وجود خدا جا می‌گیرند. اگر درجه‌ی دودلی شخصی کمیتی برای یک برچسب باشد بیشتر باورمندان و ناباوران از نگر فنی به طور همانندی ندانم‌گرا هستند. این افراد دارای دیدگاه نیرومندی بوده ولی آن‌ها ادعا نمی‌کنند که درباره آن اطمینان کاملی دارند.

ندانم‌گرایی نیز درست همانند واژه بیخدایی، دارای شمار بسیار فراوانی زیرمجموعه است که دو تا از گیراترین و جالب‌ترین آن‌ها ندانم‌گرایی نیرومند و ضعیف است.

- ✓ دیدگاه ندانم‌گرایی ضعیف می‌گوید «من نمی‌دانم خدایی هست یا نه ولی می‌تواند مدارک بسنده و کافی به سود بودن خدا یا به زیان آن در جایی باشد.»
- ✓ ندانم‌گرایی نیرومند می‌گوید که وجود خدا هم ناشناخته است و هم قابل شناختن نیست. یا همان گونه که برچسب خودروی مورد علاقه من گفته: ندانم‌گرایی جنگنده - من نمی‌دانم هیچ کس دیگری هم نمی‌داند.

بخش زیر خاستگاه واژه ندانم‌گرایی را ردیابی کرده و نشان می‌دهد که این اندیشه از گذشته‌ای دور وجود داشته پیش از آن که حتی کلمه‌ای از آن گفته شود. هر چند دودلی درباره آموزه‌های دینی هزاران سال است که وجود دارد، واژه‌ی ندانم‌گرایی تا سال ۱۲۴۸ خورشیدی (۱۸۶۹ میلادی) ساخته نشده بود در آن هنگام یک زیست‌شناس انگلیسی به نام توماس هنری هاکسلی^۱ آن را به عنوان برچسبی برای باورهای خودش ساخت. هاکسلی احساس می‌کرد که بیخدایی بر قطعیت دلالت داشته و هر چند که اطمینان بسیار فراوانی داشت که خدا وجود ندارد ولی نمی‌خواست به معنای ۱۰۰ درصد اطمینان برداشت شود. هر چند هیچ گاه نزدیک به ایمان آوردن به دین هم نشد. پس از مدت زمانی که با این دشواری کلنچار رفت برای تشریح دیدگاه خودش، هاکسلی به واژه ندانم‌گرایی - واژه «ندانستن» در زبان یونانی - رسید. سپس به تندی دریافت که تنها نیست زیرا نویسندگان و اندیشمندان بی‌شماری در انگلیس و کشورهای دیگر با شتاب این واژه را پذیرفتند.

ندانم‌گرایان پیش از ندانم‌گرایی

ندانم‌گرایی بسیار پیش از بودن واژه‌ای برای آن وجود داشت. پروتاگوراس از آبدرای^۲ فیلسوف باستانی یونان نوشته است، «هنگام اندیشیدن درباره خدایان، من هیچ ابزاری برای دانستن وجود یا عدم وجود یا چگونگی آن‌ها ندارم» - عبارتی که به سادگی خود توماس هنری هاکسلی می‌تواند گفته باشد. افزون بر این یک نسل

1. Thomas Henry Huxley
2. Protagoras of Abdera

پیش از زاده شدن هاکسلی، فرانسیس رایت^۱ از پیشگامان فمینیست گفته، به جای آزار دادن خودمان با چیزهای غیرقابل دانستن مانند آیا خدا هست یا نیست، «در رابطه با خودم، باید بگویم کوشش‌های من با شور بسیار به سوی اثبات آن چه می‌دانم راهنمایی و هدایت شده، برای پی بردن، برای آن چه می‌شود دانست و برای افزایش دانش تا جایی که امکان دارد.»

در هر نسلی از صدها نسل میان پروتاگوراس و رایت، پیش از این که واژه‌ای وجود داشته تا آن را به خود گیرند، تعداد بی‌شماری از مردم، شناخته‌شده و ناشناخته در دیدگاه هاکسلی سهیم بوده‌اند.

کشف انسان‌گرایی: هزار گام نرفته

بیخدایی ادعایی پیرامون بزرگ‌ترین پرسش جهان - آیا خدایی فراطبیعت وجود دارد - می‌باشد. اگر چه بیخدایی خودش پاسخ این پرسش بی همتا را داده و جلوتر نمی‌رود، پیامد این پاسخ بسیار بزرگ است. اندیشه خدا پاسخگوی پرسش‌های فراوانی بوده و دشواری‌های بسیاری را حل می‌کند. برای همین نیز ساخته شده است - برای پر کردن شکاف‌ها در اندیشه انسان‌ها و فراهم کردن آرامش هنگام روبرو شدن با دشواری‌های جدی و حقیقی وجود انسان.

هنگامی که کسی راهکار خدا را کنار می‌گذارد، این دشواری‌ها بازمی‌گردد. خوب پس بهترین راه واکنش در برابر جهانی که خدایی ندارد، چیست؟ پاسخ بسیاری از بیخدایان، انسان‌گرایی می‌باشد، هزار گامی که به نتیجه‌گیری نبودن خدایی رسید. انسان‌گرایی یک جهان‌بینی است که به جای کانون شدن بر خدا و تصور یک زندگی پس از مرگ، ریشه در ملاحظه، دلسوزی و داشتن احساس شگفتی درباره این جهان و این زندگی دارد.

1. Frances Wright

نگریستن جهان به روشی متفاوت

یک جهان بدون خدا بسیار متفاوت از جهانی با خدا است، ولی نیازها، امیدها، ترس‌ها و آرمان‌های بنیادی انسان در هر دو جهان‌بینی بسیار یکسان است. مردم چه با خدا و چه بیخدا باز هم در پی خوشی و پرهیز از درد هستند. هنوز نیاز دارند بدانند خوب بودن به چه معنا است و برای رفتار اخلاقی انگیزه داشته باشند. هنوز هم از مرگ ترسیده و در جستجوی معنا و هدف هستند.

یک خدا نادیدنی ولی خوش برخورد و قادر مطلق به خوبی و پاکیزگی حل‌کننده‌ی همه‌ی این دشواری‌هاست. می‌خواهید چگونه رفتار کردن را بدانید؟ هیچ کاری ندارد - خدا کتابی نوشته است (هر چند در واقع اگر پیرامون جستارهای اخلاقی حساس هستید باید از چند صدبرگ نخست آن رد شوید). از مرگ می‌ترسید؟ هیچ خبری نیست - خدا بر مرگ خط کشیده است. نیاز به هدف دارید؟ بنده خدا باشید و دستورات وی را اجرا کنید.

انسان‌گرایی کوششی پیش‌رونده برای توجه کردن به همین نیازها نه با مراجعه سنت‌های دینی، مرجعیت مذهبی یا کتاب‌های آسمانی بلکه با به کارگرفتن منطق و همدردی است. انسان‌گرایی دیدن جهان با شیوه‌ای متفاوت بوده که هم چالش و هم فرصت‌هایی را فراهم می‌آورد.

توافق بر سر اصطلاحات: انسان‌گرایی یا انسان‌گرایی سکولار

در سال‌های میانی سده نوزدهم یک ندانم‌گرای انگلیسی به نام جورج هولی‌اوک^۱ اصطلاح انسان‌گرای سکولار را نوآوری کرد تا انسان‌گرایانی باورمند به خدا و انسان‌گرایان ناباورمند به خدا با مرزهای دقیق‌تری از هم مشخص باشند. (جالب است

1. George Holyoake

که هولي اوک در سال ۱۲۲۱ خورشیدی (۱۸۴۲ میلادی) آخرین شخصی انگلیسی بود که به کفرگویی محکوم شد.)

خوب پس هنگامي که بخواهید به یک انسان گرا ارجاع کنیم باید کدام اصطلاح را به کار برویم؟ از روزگار پس از هولي اوک تا کنون انگاره‌ها و فرض‌های دینی وارونه شده است. اکنون واژه انسان‌گرای بدون هر گونه شناسه‌ای به انسان‌گرای سکولار اشاره داشته و انسان‌گرای دینی کسانی هستند که باید به خود شناسه (مذهبی) را بیفزایند تا مشخص باشند. مانند واژه «بیهخدا» گاهی حروف نخست انسان‌گرایی درشت نوشته می‌شود و گاه نه.

با انسان‌گرایان رنسانس آشنا شوید

نخستین انسان‌گرایان دوران رنسانس بیهخدا نبوده بلکه بسیاری از آنان انسان‌های مذهبی بوده‌اند. مانند انسان‌گرایان سکولار کنونی، این انسان‌گرایان مذهبی احساس می‌کردند که نگرانی انسان‌ها باید بر روی این جهان و این زندگی متمرکز و کانونی شده و خرد انسانی می‌تواند و باید در هنگام تصمیم‌گیری و اخلاق راهنما ما باشد. نوشته‌های آنان به طور جزئی از یافته‌های یونان باستان و نوشته فلسفی رومی از این شیوه که رویکردی همانندی را می‌ستوده آگاه شده و الهام گرفته است.

انسان‌گرایان رنسانس خواستار بهسازی و اصلاحات اجتماعی و آموزشی بودند، اصلاحاتی مانند اهمیت دادن بیشتر به ادبیات، اندیشه انتقادی، مدارا و فعالیت آگاهانه در زندگی اجتماعی بود. این گامی حیاتی به سوی انقلاب دانش و روشنگری بود که به اندیشه غرب یاری رساند تا راهی غیر از اتکا به کتاب‌های آسمانی و مراجع دینی بیابند که برای بیش از یک هزار سال تنها راه محدود کننده حاکم بود.

از انسان‌گرایان رنسانس می‌توان به پترارک^۱ شاعر (۱۳۷۴-۱۳۰۴) و روحانی، سکولار و دزی‌دریوس اراسموس روحانی، سکولار و طنزنویس (۱۵۳۶-۱۴۶۶) اشاره کرد.

1. Petrarch



کنار گذاشتن خدا: اثرات آن

بازیگر کمدی خانم جولیا سویینی^۱ در نمایشی یک تنه خودش بگذارید خدا برود پی کارش روند کنار گذاشتن باورهای کاتولیک و بیدار شدن خویش را به نمایش گذاشت. با شیوه‌ای خنده‌دار و بسیار ملموس، سویینی تأثیرات جهانی بدون خدا را توصیف کرده و در هر نکته‌ای به آن با جوهر انسان‌گرایی پاسخ می‌دهد - خواسته ضروری برای درک جهان برای پشتیبانی و حمایت انسان‌ها از همدیگر و برای قرار دادن مهربانی و عدالت انسانی به جای توهم الهی.

یکی از شگفت‌انگیزترین بخش‌های گفتگوی تکی خانم سویینی در تشریح نخستین برخوردش با اندیشه جهانی بدون خدا دیده می‌شود. او گفت، «شرمنده‌ام چون می‌خواهم بگویم که بار نخست من گیج و منگ شدم.» سپس ادامه داد، «من به این‌ها می‌اندیشیدم، خوب چطوری زمین در فضا ایستاده است؟ شما می‌گویید یعنی ما بیهوده در فضا با شتاب بسیار می‌رویم؟ این طوری خیلی بی پناه هستیم! می‌خواستم بیرون دویده و جهان را بگیریم انگار که از آسمان‌ها در آغوش من می‌افتاد.» سپس به یاد می‌آورد که گرانش و تکانه‌ی زاویه‌ای بدون دخالت الهی کارها را انجام می‌دهد.

سرگردان می‌ماند چرا ما رفتار اخلاقی داریم دست آخر پی می‌برد که ما انسان‌ها یک حس اخلاقی را فرگشت و تکامل داده‌ایم برای این که با هم دیگر در اجتماعی زندگی کنیم. اسنوی انسان‌های بی گناه زندانی را به یاد می‌آورد که برای نجات از زندان به درگاه هیچ کسی دعا نمی‌کنند و سپس فریاد می‌کشد، «ما باید کاری کنیم تا این مردم را از زندان بیرون بیاوریم!»

سپس وی با دشوارترین واقعیت روبرو می‌شود: این که ما به راستی می‌میریم و هر شخصی که دوست داشته و مرده به راستی دیگر نخواهیم دید. این نیز وی را آزار

1. Julia Sweeney

می‌دهد که هیتلر سرانجام با هیچ عدالت و کیفی روبرو نشد. کنش اسنوی بسیار انسان دوستانه است: «بهرتر است کاری کنیم که مطمئن باشیم چنین چیزی دوباره رخ نمی‌دهد.»

وی به آرامی آغاز به دیدن جهان به صورت ناهمسانی با گذشته می‌کند. اسنوی گفت، «ناچار بودم درباره هر چیزی که پیش‌تر اندیشیده دوباره بیندیشیم.» «مانند این بود که ناچارم زمینه روانم را دگرگون سازم.»

کشف کانون انسان‌گرایی بیهودایی

بیهودایی بیشتر زمان‌ها (حتا از سوی برخی بیهودایان) شیوه‌ای بیشتر اندیشمندانه و کمتر احساسی توصیف می‌شود. بسیاری از بیهودایان حق دارند دلیل خوبی برای این گفته برشمارند- بگویند که نیازهای احساسی است که در نخستین گام مردم را به سوی دین رانده و هوش و خرد به آن‌ها کمک می‌کند تا از آن بیرون آمده و دور از آن بمانند.



کمابیش درست است. ولی سرانجام مردم خودشان را با این نیازهای انسانی رو در رو دیده که بسیاری از آن‌ها با واژه‌های احساسی بیان می‌شود. هم چنین این نقطه‌ای است که انسان‌گرایی «کانون و قلب بیهودایی» گام به میدان می‌گذارد. زمانی که یک انسان کاری برای کاهش فقر و نداری کرده یا از حقوق بشر دفاع کرده یا به دوست یا همسایه کمک می‌کند، یعنی این اندیشه بیهودایی که با هیچ خدایی برای استجابت مردم در کار نیست می‌تواند این خانم یا آقای بیهودا را برانگیخته باشد. ولی این کنش‌های دلسوزانه، خودش بهترین توصیف برای انسان‌گرایی شخص است.

زوری به میدان آوردن یک آدم ناوارد: نه رومی روم و نه زنگی زنگ

هیچ گفتگویی درباره کسانی که ایمان آورده و ناباوران کامل نمی‌شود مگر این که مردمی سرسخت که درباره برچسب خویش به دقت بسیار اندیشه و زیر بار برچسب‌هایی این چنینی نمی‌روند را در نگر بگیرد، یعنی نه رومی روم و نه زنگی زنگ. درست به یک صورت افراد مذهبی و بیخدایان با شتاب ادعا می‌کنند که بهترین افراد بیخدا یا مذهبی خودی بوده و تندی خط بدترین افراد را جدا کرده و به دیگری می‌چسبانند. ولی آن‌ها به طور متعارف به هیچ آیینی ایمان نداشته ولی به طور دقیق نیز بیخدا نیستند. من می‌گویم که آن‌ها نه رومی روم هستند و نه زنگی زنگ.

جای شگفتی ندارد برخی از ژرف‌ترین و پیچیده‌ترین اندیشمندان در هر نسلی در این دسته بیرون از هر دسته‌ی دیگری جا گرفته‌اند. این کاری است که اندیشیدن بر سر شخص می‌آورد. حتی در برچسب‌های آمده در این بخش نیز می‌توان تعدیل کننده‌های فراوانی مانند «همه خدای‌ها بیشتر زمان‌ها...» و «خدا انگارها به طور کلی...» و «بیخدایان مذهبی کمابیش همیشه...» یافت که حتی در بیرون از دسته‌بندی‌های گسترده، سخت است که برچسبی را به این قوم چسباند.

باور به آفریدگارهای گوناگون: خداانگارها

خداانگاری یا دادارباوری^۱ نخستین بار در دهه ی نخست ۱۰۰۰ خورشیدی (دهه‌ی ۱۶۲۰ میلادی) توصیف شده و کمابیش برای دو سده جهان‌بینی برگزیده فیلسوفان بود. خداانگاری به طور کلی به وجود آفریدگاری فراطبیعت باور داشته ولی در راستای دین‌های سنتی نیست. آن‌ها گرایش به این باور دارند که خدای آفریدگار گیتی را بر پا ساخته ولی از آن به بعد در کار آن دخالتی نکرده است. خدا نیایش و دعا را

1. Deism

استجابت نکرده و بیشتر این افراد باور دارند که او مردم را برای رفتارشان پاداش یا کیفر نمی‌کند. در واقع با توجه به رنج، کردارهای بد و بخت و اقبال‌های دروغین روزافزون در جهان بسیاری از خداانگارها گمان می‌کنند که این چیز/خانم/آقای آفریدگار حتا به هیچ رو نمی‌داند که انسان‌هایی در این جا وجود دارند.

خداانگاران دارای هیچ عقیده مرکزی یا کتاب مرجعی نبوده و گرایش به پذیرش این دارند که خرد انسان و بررسی‌های جهان طبیعت بهترین راه برای درک جهان، دیدن مدارکی از وجود آفریدگاری دانا بوده و بر اساس همین اندیشه کوشیده تا شیوه رفتار کردن را دریابند.

در نگاه نخست شاید گیج‌کننده باشد ولی در واقع منطقی است. هر کسی می‌تواند از فیلم جنگ‌های ستاره‌ای^۲ خوشش نیاید و هنوز هم شیفته‌ی سینما باشد. به همین صورت می‌تواند مسیحیت را سرکوفت زده و هنوز به خدایی آفریننده -درست به خدایی از گونه‌ای متفاوت- باور داشته باشید.

هر چند خداانگاری به عنوان یک برچسب در سال‌های آغازین سده‌ی نوزدهم رو به کاهش و افول گذاشت ولی کمک کرد تا برخی از جنبش‌های مذهبی لیبرال به پا خیزند. اگر در موضوع باریک شده با دقت آن را بررسی کنید بر پایه پژوهش ۱۳۸۴ (۲۰۰۵ میلادی) دانشگاه بای‌لر^۳ خواهید دانست که کمابیش یک‌سوم افراد مذهبی در ایالات‌متحده باورهایی دارند که بیشتر نزدیک به خداانگاری است. این به معنای این است که این افراد در واقع به جای اشتراک عقیده با باورمندان سنتی یعنی استجابت دعا، خدایی که همه چیز را می‌بیند، مشترکات بیشتری با ناباورمندان دارند.

بسیاری از پدران بنیادگذار ایالات‌متحده خداانگار بودند

اگر چه برخی از مردم ادعا دارند که بنیادگذاران ایالات‌متحده مسیحی بودند ولی در واقع بسیاری از آن‌ها خداانگار بوده‌اند. به دلیل این که توماس جفرسون در نامه‌نگاری‌های شخصی خود گفته که انجیل بر «پایه ناآگاهی عوامانه، از چیزهای

2. Star Wars

3. Baylor University

غیرممکن، خرافات، خیالات پوچ» نوشته شده و کتاب وحی نامیده می‌شود ولی «تنها چرندیات روان‌شیدایی» است و هم چنین گفته «روزی خواهد آمد که زاده شدن رازآمیز عیسا و یک وجود والا به عنوان پدرش در زهدان یک باکره همراه زاده شدن مینرو در اندیشه ژوپیترا در یک دسته جا داده خواهد شد»، و وی کمابیش همیشه هم چون یک بیخدا به شمار می‌رود. ولی نه - جفرسون یک خداانگار بود. توماس پین انجیل را «مزخرافات» و «[یک] مجموع از دروغ‌ها و تناقضات» می‌نامید. ولی او هم یک بیخدا نبود؛ پین هم یک خداانگار بود. هم چنین با این حال بنیامین فرانکلین گفته است، «فانوس دریایی سودمندتر از کلیساها است» و مسیحیان را متعصبان «بی‌خرد» نامیده و هم چنین گفته، «هیچ‌گاه شکی نداشته . . . که خدایی هست.»

طبیعت را چون خدا دیدن: همه خدایی

پنتانیسم^۴ که به معنای «همه-خدا» است دیدگاهی است که جهان هستی و خدا یکی و یکسان است. هر گونه بزرگداشت یا نیایش به درگاه خدا با ریخت و شکل انسان، یا به هر شکل دیگری نبوده بلکه به درگاه کیهان است و کانون معنویت نه یک خدای سنتی بلکه طبیعت است.

یک فیلسوف برجسته بیخدا به نام دانیال کلمنت دنت^۵ می‌گوید، «آیا چیزی مقدس است؟ هم نوا با نیچه می‌گوییم، بله. من نمی‌توانم به درگاه آن نیایش کنم ولی می‌توانم بر شکوه و بزرگی آن تأکید کنم. جهان مقدس است.» اگر چه شک داریم که دنت خویش را یک همه خدایی بنامد ولی گفته‌ی وی با این دیدگاه غیر سنتی هم‌مرز می‌شود، دیدگاه غیر سنتی که در سال‌های پایانی سده ۱۷ میلادی نام خودش را پیدا کرد.

4. Pantheism

5. Daniel C. Dennett

همانند ندانم‌گرایی و دیگر برچسب‌ها، این شیوه نیز به هزاران سال پیش از پدیدار شدن اصطلاح برمی‌گردد. بسیاری از اندیشمندان در یونان، چین و هند باستان برداشتی از خدا را پیش کشیده که امروزه همه خدایی نامیده می‌شود. رهبران مذهب مسیحی در سده‌های میانی همه خدایی را مرتد می‌دانستند که سپس این باور دوباره جان گرفته و در دورخیز دوران روشنگری نام خودش را بدست آورد.

مذهبی بودن بدون داشتن خدا: بیخدایان مذهبی

اگر چه خانم اورسلا گودایناف^۶ به وجود هیچ خدایی باور ندارد، هنگامی که می‌گوید، «من بر ایمان خود تأکید می‌کنم. برای من همه این پیچیدگی‌ها، آگاهی، قصد و زیبایی و توانایی من برای درک آن هم چون معنای و ارزش نهایی است. استمرار زندگی و حیات که پیرامون ما را فرا گرفته و هیچ وقفه‌ای در آن پدید نمی‌آید و حلقه‌ای مقدس می‌سازد که نیاز به داوری بیشتر و آفریدگار ندارد» بسیار دین‌دار به نگر می‌رسد.

خانم گودایناف می‌پذیرد - هر آینه او خودش را یک طبیعت‌گرای مذهبی^۷ می‌نامد و بسیاری از کسانی که درست در دیدگاه وی سهم هستند خویش را بیخدایان مذهبی می‌نامند. این نام برخی از بیخدایان را به طور کامل مجنون کرده است. برخی دیگر آن را راهکاری الهام‌بخش برای یک دشواری و مشکل واقعی یافته‌اند.

مهم نیست که چه دیدگاهی داشته باشید اندیشه بیخدای مذهبی به احتمال بسیار در نگاه نخست سر در گم کننده به نگر خواهد رسید. اگر من بگویم «دین» احتمال بسیار بالایی هست که «خدا» نخستین کلمه وابسته به این واژه باشد که به مغز شما برسد. دین و خدا از آغاز از میان به هم بسته شده‌اند. پس می‌توان شرط خوبی بست که هر کسی با شنیدن یا دیدن عنوان «بیخدایان مذهبی» پوزخندی خواهد زد. به سخن دیگر، شاید بازی «هست و نیست» آلبرت اینشتین در حاشیه زیر شما را برای چیزی آماده کند.

6. Ursula Goodenough

7. religious naturalist

هر آینه یک شخص می‌تواند بیخدا باشید و خودش را دین‌دار نیز بداند. تنها خدا را بیرون از اعتقادات نگه‌دارید و آماده کامل برای پیش رفتن می‌یابید. شاخه‌های غیر یزدان‌پرست هندو و بودایی برای هزاران سال است که وجود داشته و دین جین به طور کامل خدا ندارد.

همه خدایی در گذر زمان

هر چند باروخ اسپینوزای فیلسوف دیدگاه استوار همه خدایی داشت، ولی همه خدایی بیشتر دیدگاه مردم‌پسند برای شاعران و دیگر افراد احساساتی سده ۱۸ و سده نوزدهم میلادی، افرادی مانند والتر ویتمن، رالف والدو امرسون، هنری دیوید ثورو، و ویلیام وردزورث^۱ بود. مانند همه غیر خشکه مقدسی‌های جانانه همه خدایی مایه برانگیختن پاپ شده و این بار از پیوس نهم^۲ در ۱۲۴۳ خورشیدی (۱۸۶۴ میلادی) در سند سیلابویس آرور^۳ دیده می‌شود. در واقع «همه خدایی» این تمایز را دارد که نخستین کلمه در سند است - یک رزومه - درخشان کننده برای هر از دین برگشته ای.

در زمانی بسیار نزدیک‌تر آلبرت انیشتین عبارتی را می‌گفت که خبر از گونه‌ای باور همه‌خدایی می‌داد، برای نمونه می‌گفت: «من به خدای اسپینوزا باور دارم نه به خدایی که خودش را سرگرم سرنوشت و امورات مردم کرده بلکه خدایی که خودش را در هماهنگی همه‌ی وجودها آشکار می‌سازد» و هم چنین گفته‌ای دیگر از او «من به خدای شخصی باور ندارم. . . اگر چیزی در من هست که بتوان آن را دین‌داری نام نهاد ستایش بیکران ساختار جهان است که دانش ما می‌تواند آن را آشکار سازد.» با این حال انیشتین برجسب همه‌خدایی را در نامه دیگر رد کرده، می‌گوید، «گمان نمی‌کنم بتوانم خودم را یک همه‌خدایی بنامم.» افزون بر این با وجود به کار

1. Walt Whitman, Ralph Waldo Emerson, Henry David Thoreau, and William Wordsworth

2. Pius IX

3. Syllabus of Errors

سندی که از نوشته‌ها و تفاسیر پاپ‌های پیشین برگرفته شده است

بردن واژه «خدا» (برای نمونه، «خدا بر سر جهان قمار نمی‌کند») روشن ساخته که او به وجود هیچ گونه خدای سنتی و شخصی باور ندارد. انیشتین در رد آن چه آن را به عنوان تعصب می‌دیده استوار بوده همان در رابطه با بیخدایی که با قطعیت می‌گفته خدا وجود ندارد. به ویژه رد «بیخدایان متعصب» که با باورهای دینی می‌جنگیدند. در پایان اگر چه از سوی همه‌ی گروه‌های (به دلیل‌های روشن) ادعای هم قطار بودن انیشتین با خود را دارند و با وجود جریان سطحی دلبستگی به همه‌خدایی، وی با گفتن «می‌توانید مرا یک ندانم‌گرا بنامید» ترجیح می‌داده وی را «دلبسته فروتنی» بخوانیم. خوب هر جور که خودش می‌خواسته است.



دین همیشه بیش از پرستش یک خدا است. وحدت، معنویت جستجو برای معنا، اخلاق، داشتن حقوق تغییر وضعیت برای نمونه بالغ شدن یا ازدواج، پشتیبانی دوطرفه، بخت و شانس خوبی برای برپایی نیایش‌های دسته‌جمعی، تجربه‌های زیبایی و شگفتی - همه‌ی این‌ها بخش یا پاره‌هایی از نهاد دین است.

هر چند این بخش‌ها کمابیش همیشه در اصطلاحات خداپرستی دسته‌بندی می‌شود ولی هیچ یک از این عناصر تکیه بر اندیشه خدا ندارد. حتا برخی از مردم احساس می‌کند که خدا راه‌بندی در سر راه بیان واقعی معنویت انسان است که از کتاب هنگامی که خدا نباشد، همه چیز مقدس است^۱، از نویسندگان کتاب‌های دانشیک و علمی چت ریمو^۲ برگرفته شده است.

1. When God is Gone, Everything is Holy
2. Chet Raymo

پس حتا بسیاری از بیخدایان با کنار گذاشتن اندیشه خدا خواست خویش را بهره گرفتن از این سودمندی‌های واقعی از اجتماع دینی با حق‌گزینش خدا یا به طور کامل بدون خدا ابراز می‌کنند. برخی جنبشی کامل براه انداخته و نامی را برای رساندن این مفهوم برگزیده‌اند. این افراد بیخدایان مذهبی هستند. در زیر سه نمونه از فرقه‌ها و جنبش‌های بیخدایان مذهبی آمده است.

کانونی شدن و تمرکز بر اخلاق: جنبش فرهنگ اخلاقی

جنبش فرهنگ اخلاقی^۱ یکی از این کنش‌ها با اختیار گزینش یا رد خدا است که در نیویورک و به دست پرفسور و اصلاح‌گر اجتماعی فیلیکس آدلر^۲ بنیادگذاری گردید. آدلر به عنوان یک خاخام آموزش دید و نخستین سخنرانی خود در سال ۱۲۵۲ خورشیدی (۱۸۷۳ میلادی) در گردهمایی دینی پدرش انجام داده و این به‌تندی آخرین سخنرانی وی گشت زیرا بدون کمترین اشاره ای به خدا آینده‌ای برای یهودیت ترسیم نمود.

چهار سال بعد آدلر انجمن فرهنگ اخلاقی را بنیاد گذاشته و رشته سخنرانی‌ها روز یکشنبه را پیرامون جستارهای اخلاقی انجام داده و انجمنی با پشتیبانی دوطرفه دینی (با اختیار گزینش و عدم گزینش خدا) از انسان‌گرایان بر پا ساخت. این جنبش به آهستگی در سراسر ایالات متحده گسترش یافت و شمار آن‌ها به بیش از ۲۵ انجمن اخلاقی رسید که همگی بر «کنش پیش از نیت» - یعنی آن چه می‌کنیم بسی ارزشمندتر از باورهاست - تأکید می‌کند. بسیاری از اعضای فرهنگ اخلاقی خداپرست هستند؛ بسیار هم بیخدا هستند. ولی همگی مذهبی هستند.

کانونی شدن بر ارزش‌های انسانی: جهان‌گرایی توحیدگرا

1. The Ethical Culture movement
2. Felix Adler

در سال ۱۳۴۰ خورشیدی (۱۹۶۱ میلادی) با آمیخته شدن یونیتاری و جهان شمولی دو تا از لیبرال‌ترین فرقه‌های مسیحیت آن زمان یک فرقه بدون تعصب با یک نام یازده هجایی سخت به نام یونیتاری یونیورسالیسم [جهان‌گرایی توحیدگرا]^۱ به وجود آمد. یو یو اس (رحم کرده نام فرقه را کوتاه کردند) نه بر پایه یک باور مشترک به یک خدا و نه بر پایه مرجعیت یک نوشته مقدس گرد هم می‌آیند بلکه بر اساس هفت اصلی از ارزش‌های انسانی مانند عدالت، کرامت، برابری و مهرورزی تأکید می‌کنند. برخی از جهان‌گرای توحیدگرا دارای باورهای خداپرستانه گوناگون بوده درحالی‌که برخی دیگر که خویش را انسان‌گرا یا بیخدا و ندانم‌گرا دانسته مذهبیبون بدون خدا هستند. برای جزئیات بیشتر به بخش ۸ نگاه کنید.

همگرایی پیرامون فرهنگ یهود: یهودی انسان‌گرا

در سال ۱۳۴۲ خورشیدی (۱۹۶۳ میلادی) درست دو سال پس از به وجود آمدن جهان‌گرای توحیدگرا، روحانی یهودی شروین واین^۲ در گردهمایی دینی خودش در ویندسور در انتاریو اعلام کرد که مدت طولانی است که به وجود خدا باور ندارد. واین گفت، «در شأن من نیست که چیزهایی بگویم که به آن باور ندارم» سپس از کسانی که اندیشه همانندی دارند دعوت کرد که با کمک هم یک جماعت یهودی غیر خداپرستانه را برپا کنند. هشت خانواده به این ندا لبیک گفتند. واین یک مراسم نیایش انسان‌گرایانه نو را گسترش داد که در حالی که آموزه‌های اخلاق انسان‌گرا را آموزش می‌داد بازتاب فرهنگ، هویت و تاریخ یهود بوده بدون این که کم‌ترین اشاره به خدا داشته باشد. این آغاز برپایی یهودیت انسان‌گرا یک جنبش دینی غیرخداپرستانه بود که اکنون بیش از ۴۰،۰۰۰ عضو داشته و یکی از پنج شاخه اصلی یهود شناخته می‌شود. در بخش ۸ مطالب بیشتری پیرامون یهودیت انسان‌گرا دارد.

1. Unitarian Universalism
2. Rabbi Sherwin Wine

فرا تر از برجسب‌ها: خیزش هیچ‌کدام‌ها

یکی از مهم‌ترین و گیراترین برجسب‌ها به مردمی تعلق دارد که هنگامی که از دین آن‌ها پرسش می‌شود به سادگی می‌گویند، «هیچ». هیچ‌کدام‌ها^۱ نسبت به هر برجسب جدایی که من در این بخش گفتگو کردم شامل افراد بسیار گسترده‌تر و گوناگون‌تر بوده و جمعیتی با شتاب در حال رشد دارد. هم چنین برخی از هیچ‌ها ادعای می‌کنند یک یا دو برجسب ویژه بدون باور را دارند ولی بسیار از این افراد کاری با برجسب‌ها از هر گونه ندارند.

حتا در ایالات متحده بسیار مذهبی کسانی که ادعا می‌کنند جمعیت غیرمذهبی رشدی از ۸ تا ۲۰ درصد از جمعیت را در سال‌های ۱۳۶۹ تا ۱۳۹۱ خورشیدی (۱۹۹۰ تا ۲۰۱۲ میلادی) رقم زده که بخش بزرگی از مجموع از کل دین‌ها غیر مسیحی در کشور است. از سوی دیگر این درصد با پایین آمدن سن به طور چشمگیری افزایش می‌یابد به طوری که از هر سه آمریکایی در سن ۱۸ تا ۲۲ سال - بسیار بیشتر از نسل‌های پیشین در همین سن - ادعای هیچ‌گونه هویت دینی ندارند. در چندین کشور اروپایی منحنی شمار هیچ‌ها به خوبی از منحنی ایالات متحده بالاتر قرار می‌گیرد از میان آن‌ها می‌توان به کشورهایی مانند انگلیس با بیش از ۵۰ درصد جمعیت و بیش از ۷۰ درصد جمعیت در چندین کشور اسکاندیناوی اشاره نمود. (برای اطلاعات بیشتر پیرامون شمار جمعیت هیچ‌ها به بخش ۱۴ بنگرید.)

پس هنگامی که در رسانه‌ها داستان‌هایی پیرامون افزایش شمار هیچ‌کدام‌ها می‌شنوید بدانید که رویدادی هراس‌انگیز که در خانقاهی برپاشده نیست. این یکی از گیراترین و مهم‌ترین گرایش‌های اجتماعی است که به تازگی در حال رخ دادن است.

1. Nones

بخش ۳

شناخت باورها و بی‌اعتقادی‌های ببخدایان و دلیل آن

در این بخش

- ◀ جداسازی دلیل‌های واقعی ببخدایی برای ببخدایان از درک‌های نادرست در این باره
- ◀ پی بردن به آنچه ببخدایان به راستی باور دارند
- ◀ آشتی دانش و دین - یا جدایی آن‌ها

اگر کسی بخواهد درباره باورهای یک دین ویژه چیزهایی بداند می‌تواند از کتاب مقدس آن دین آغاز نماید. ولی کتاب‌های آسمانی نوشته‌شده در یک زمان دور در گذشته احتمال بسیار کمی دارد که با باورهای امروزی همخوانی خوبی داشته باشد. شمار اندکی از یهودیان یا مسیحیان سده‌ی بیست و یکم گمان می‌کنند که زن‌ها اموال شوهر بوده

یا برده‌داری امری پسندیده است هر چند که کتاب‌های آسمانی آن‌ها هنوز اندیشه‌های دوره برنز را ترویج می‌کند.

بیخدایان با نداشتن یک کتاب مقدس اصلی چنین دشواری و مشکل ندارند. این سخن به معنای آن نیست که چون باورها و ارزش‌های بیخدایان در یک سند غیرقابل تغییر آورده نشده، بیخدایان باور یا ارزشی ندارند. افزون بر این بیخدایان مرجعیت مرکزی ندارند، نه واتیکانی نه شورای عالی برای تصمیم‌گیری پیرامون مجموعه باورهای پذیرفته شده و پراکنده ساختن و ترویج آن ندارند.

بهترین راه برای پی بردن به باورهای مردم خواه دین‌دار خواه بی‌دین پرسیدن از خود آن‌ها است. هم چنین چون این باورها می‌تواند از کسی به شخص دیگر متفاوت باشد هر چه از شمار افراد بیشتری پرسیده شود درک بهتری از باورها به دست خواهد آمد.

این بخش در جستجوی چیزهایی است که بیخدایان گرایش به باور آن داشته و درست به همان اندازه مهم، چیزهایی که بیخدایان به آن باور ندارند - افسانه‌ها و درک نادرست پیرامون بیخدایی که راه خویش را با نامه‌های الکتریکی ارسال دوباره و سخنرانی‌های گاه به گاه به مغز مردم باز کرده است. ولی نخست من کمی پیرامون دلیل بیخدایی بیخدایان - چه چیزی سبب شده که آن‌ها از پاسخ‌های دینی دور شوند - توضیح می‌دهم.

در سراسر این بخش من نه تنها دیدگاه خودم را بازگو می‌کنم بلکه هر جا ممکن باشد نظرات کلی اکثریت بیخدایان، انسان‌گرایان و دیگر آزاداندیشان را بازگو خواهم کرد.

دریافت و فهم دلیل بیخدایان برای باور نداشتن به خدا

بیخدایان همگی در رسیدن به بیخدایی مسیر همانندی را طی نکرده‌اند. این بخشی به این دلیل است که بیخدایی آنان از جای همانندی آغاز نشده است. برای نمونه اختلاف مسیر وابسته به چگونگی بالیده شدن و بار آمدن شخص دارد

✓ در یک خانواده مذهبی که به پرسش کشیدن آموزه‌های دینی کيفر شده و تشویق نمی‌شود

✓ در یک خانواده مذهبی که پرسیدن حتی پیرامون آموزه‌های دینی تشویق می‌شود
 ✓ در یک خانواده سکولار که با دین مدارا داشته و خواندن ادبیات دینی تشویق می‌شود

✓ در یک خانواده دینی که هر گونه دینی دشمن شمرده می‌شود

✓ در یک خانواده که در برابر پرسش‌های دینی بی‌تفاوت هستند

پس از این‌ها نوبت به جغرافیا، پیشینه‌ی خانواده و گرایش‌های احساسی و اندیشه‌ای خود شخص می‌شود - هر یک از این عوامل تأثیری ژرف بر شیوه‌ای دارد که یک تن با پندارهای دینی برخورد کرده و آن‌ها را به چالش می‌کشد. این بخش شمار اندکی از دلیل‌های کلی بیخدایان برای رسیدن به نتیجه نبودن و عدم وجود خدا را فهرست می‌کند.

گذشتن از قصد باور کردن برای رسیدن به «قصد فهمیدن»

از یک بیخدا بپرسید، خانم یا آقا چرا به خدا باور ندارید و کمابیش همیشه خواهید شنید که مدارک نمی‌تواند خدا را اثبات کند. من هم با این گفته همداستان و موافقم. ولی قطعه‌ی دیگری در این چیستان وجود دارد که درباره آن به اندازه بسنده و کافی سخن گفته نمی‌شود - در نخستین گام چه چیزی شش را وادار ساخته تا این پرسش‌ها را بپرسد؟ این پرسش شاید نامتعارف به نگر برسد. زیرا هر آینه هر کسی می‌تواند بپرسد که آیا خدا هست یا نیست. ولی بیشتر مردم این پرسش را به طور جدی نمی‌پرسند. در هنگام بچگی حضور خدا چون یک واقعیت به خورد مردم داده‌شده، به کودکان گفته

می‌شود که زندگی و عشق، خورشید و ستارگان هدیه‌هایی از سوی خداست و انسان‌های خوب این‌ها را بدون چون و چرا می‌پذیرند. خوب پس چه دلیلی برای پرسیدن پرسش می‌ماند، به ویژه هنگامی که این موارد با نیتی به طور کامل پاک از سوی کسی برای شما گفته می‌شود که شما را دوست دارد؟

داستان‌های برگزیده شده پیرامون دلیل بیخدایی بیخدایان

چند دلیلی که مردم درباره بیخدایی بیخدایان می‌آورند:

- ✓ «شما دیوانه و شیفته خدا هستید.» هر چه زور بزنید هم نمی‌شود. درست است که می‌توان شیفته بشد ولی در همان حال بسیار دشوار است که بخواهم گمان کنم آن چیز وجود ندارد. من همان اندازه شیفته خدا هستم که شیفته گاو نر آبی‌رنگ^۱ پاول بونیان^۲ هستم.
- ✓ «شما نمی‌خواهید در برابر خدا مسئول کردار خود باشید. دوست دارید آزاد بوده و گناه کنید.» من گمان می‌کنم که چنین چیزی امکان داشته باشد ولی این دلیل می‌تواند به طور کامل پندار نادرستی باشد - کمی مانند لوله کردن گاز خودرو برای این که ماشین پلیس را پشت سر جا بگذارد. اگر خدا واقعی است و فرمان‌های او آشکار و گویا است، هر آینه سرانجام به سوی خدا برخواهم گشت و سرانجام این زندگی بدون مسئولیت به تندی سپری شده و با یک مسئولیت ابدی در راهی سخت و آتشین در برابر او قرار خواهیم گرفت. پس دوباره تکرار می‌کنم خواست عدم پاسخگویی به خدا به عنوان دلیل برای نداشتن باور به وجود او، یک ذره هم منطقی و خردمندانه به نگر نمی‌رسد.
- ✓ «شما در واقع هنوز دین درست را پیدا نکردید.» بیشتر بیخدایان دوره‌ای پر از کاوش را طی می‌کنند تا مبادا چیزی را نادیده گرفته باشند. در واقع چون گویا همه ی آشنایان گرداگرد شخص به خدا باور دارد شخص تازه به بیخدایی رسیده کمابیش بسیار مطمئن است که چیزی را نادیده گرفته است. (که البته

1. blue ox

2. Paul Bunyan

یکی از داستان‌های هیزمشکن افسانه‌ای
یک هیزمشکن افسانه‌ای در امریکای شمالی

درست نیست - و کمابیش همیشه نادرست بوده - ولی شخص تازه وارد هنوز آن را نمی‌داند.) پس اگر درباره خودم بخواهم بگویم در مسیر ۲۵ ساله، من نه (۹) مذهب در مسیحیت^۳ را بررسی کردم، به دقت گوش کرده و هر جا که رفتم پرسش‌هایی پرسیدم. کمابیش این روندی کلی برای هر بیهودایی است - و هر چه بیشتر جستجو کردم نتیجه‌ها برایم روشن‌تر گشت. وانگهی اگر خدا باشد نمی‌توانم باور کنم که دلیل‌های وجودی برای او چنان نابسنده و ناکافی باشد که برای درک وجود او ناچار باید به چهارچوب یا ساخت آموزه‌های ویژه‌ای متوسل و متصل بشوید.

✓ «شما کوشش کافی برای یافتن حقیقت انجام نداده‌اید.» مانند هر کسی دیگری من بسیار دوست دارم که پس از مرگ زندگانیم ادامه یافته و منبع بی‌پایانی از خوبی و عدالت وجود داشته تا در هنگام بدبختی به آن پناه ببرم. ولی شکل رد این استدلال به خوبی آشکار و دندان‌شکن است. درست است که من هرگز سخت نکوشیده تا باور کنم - به جای آن سخت کوشیده تا ببینیم حقیقت چیست، چیزی که برتراند راسل آن را گفته و پایین‌تر در این بخش آمده است. خواست من برای دانستن همیشه بیشتر و نیرومندتر از خواست من با باور کردن یک پاسخ ویژه بوده است. اگر بخواهم حقیقت را بدانم و بکوشم تا یک پاسخ ویژه بگیرم آنگاه در مطمئن‌ترین راه گمراهی گام گذاشته‌ام.

✓ «پیشامدی برای شما رخ داده و خدا را مسئول دانسته‌اید.» بدون شک می‌دانم که دیدگاه برخی از بیهودایان بر پایه ماجراهای دردناکی است که برای آنان رویداده است، ولی این مورد بسیار کمتر از مواردی است که ریشه در دوره طولانی اندیشه و پرسش دارد. در برابر و بر خلاف این گفته، فرار به سوی دین بر اثر بلایا بسیار شایع‌تر از فرار از دین است.

درباره خودم باید بگویم من درباره خدا می‌پرسیدم چون گمان می‌کردم گیراترین پرسشی که یکی می‌تواند بپرسد همین است. اگر خدایی باشد - یعنی یا الله، فدایی هست! یک قادر مطلق هست که همه چیز را آفریده و نوازش به ما است! این اندیشه بر همه چیز تأثیر می‌گذارد. به عبارت دیگر اگر خدایی نباشد - یعنی ای داد هیچ فدایی نیست! هیچ وجود والایی نیست. ما به راستی تنها خودمان را داریم! باز هم این اندیشه بر همه چیز تأثیر می‌گذارد.

هر دوی این پاسخ‌ها گیرا و شگفت‌انگیز است. هر یک نیز باورکردنی و قابل پذیرش است. من تنها می‌خواستم بدانم کدام یک درست است.

به راستی من خوشبخت بودم که می‌توانستم همه‌ی پرسش‌هایم را بپرسم. مانند بسیار از دوستانم که اکنون بیخدا هستند هنگامی که جوان بودم من نیز به طور عادی همراه خانواده گرایش به دین داشتم. ولی هرگز کسی به من نگفت که پرسیدن عیب است. به وارونه کنجکاوی و سواد هر دو در خانه‌ی ما ارزش داشت و من اجازه داشتم هر جا که اندیشه‌ها را می‌یافتم به شکار آن‌ها بروم.

من خودم به طور شخصی احساس امنیت و پشت‌گرمی می‌کردم. دین کمابیش همیشه پاسخی ساده برای اشخاصی با احساس تنهایی، ناامنی و ترس دارد. بر پایه محیط شخص زنده و آسیب‌پذیر بودن در جهانی نا امن می‌تواند ترسناک باشد. ولی ترس و ناامنی هرگز بخشی از پرورش و تربیت من نبود. دستانم به دهانمان می‌رسید و یک خانه آرام و دوست‌داشتنی داشتیم. تربیت من اجازه داد که کنترل زندگی خودم را در دست بگیرم. هرگز به یاد ندارم که کسی مرا از دوزخ ترسانده باشد. البته هر کسی با این خوش اقبالی بیخدا نمی‌شود ولی این شرایط به شخص کمک می‌کند که با آرامش و آسوده‌خاطر با اندیشه‌ای روشن و بی‌ترس پرسش‌های خودش را بپرسد. کوتاه‌سخن این شرایط به من اجازه داد تا شک کنم. در پایان باز هم این شرایط به من اجازه داد تا تصمیم بگیرم.

نوشته‌های دینی در بسیاری از دین‌های سنتی پیرامون دودلی و شک هشدار می‌دهند - و این هشدار آن‌ها دارای دلیل خوبی دارد. هنگامی که شخصی آغاز به

پرسیدن یکی از پرسش‌های بزرگ نه به عنوان مقدمه‌چینی برای پاسخی مورد پسند بلکه چون پرسشی واقعی نمود بسیاری از پرسش‌های کهن که در گذشته به سادگی به بیراهه رفته در پرتوی دانش نوین راه خویش را می‌یابد. برتراند راسل فیلسوف این را ناهمسانی و اختلاف میان عزم باورداشتن و قصد فهمیدن نامیده و می‌گوید درست روبروی هم قرار دارد.

بسیاری از کودکان هنگام پرسش درباره بابانوئل همین مسیر دگرگونی را طی می‌کنند. نخست آن‌ها بدون هیچ شکی بابانوئل را باور دارند. ولی گاهی ناگهان پرسش‌ها بیرون می‌ریزد: گوزن‌های شمالی چگونه پرواز می‌کند؟ پطوری بابانوئل یک شبه همه‌ی کره زمین را طی می‌کند؟ اگر فانه ما دودکش نداشته باشد و زنگ نظر روشن باشه پطوری می‌آید به فانه‌ی ما؟ برای مدت زمان کوتاهی دلبستگی نیرومند کودکان به آن‌ها فرمان به ادامه‌ی باوری بدون چون و چرا را می‌دهد و از سوی دیگر پاسخ‌های بدون شک خنده‌دار پدران و مادران («گوزن‌های شمالی ذرت‌های جادویی می‌خورند!») نخستین بار مشتاقانه از سوی کودکان پذیرفته می‌شود. آشکار است که در این مرحله بسیار کم و بندرت کودکی می‌پرسد که آیا بابانوئل به راستی وجود دارد یا نه زیرا در واقع نمی‌خواهد هنوز در این باره بداند. عزم وی برای باور بسیار نیرومندتر از قصد وی برای فهمیدن درستی آن است.

هم چنان که کودک بزرگ و بالیده می‌شود بیشتر درباره جهان یاد می‌گیرد این پاسخ‌ها کمتر او را قانع ساخته و ضرورت و بایستگی دانستن حقیقت و راستی بر عزم باور داشتن چیره می‌شود. این زمان هنگامی است که پرسش‌های سر راست و روشن سرانجام پرسیده می‌شود: آیا به راستی بابانوئل وجود دارد؟

با ارائه شدن طرح کائناتی که دست‌آخر مراقب انسان‌هاست، با وجود روحی جاویدان و اندیشه‌ی خدایی مهربان بسیاری از ژرف‌ترین دشواری‌های انسان‌ها را حل می‌کند. هنگامی که به خدا می‌رسد عزم باور داشتن می‌تواند چنان سنگین باشد که بیشتر انسان‌ها هرگز



به آستانه‌ی قصد واقعی برای فهمیدن وارد نشوند. هر گونه شکی که این انسان‌ها داشته باشند به سادگی با اصطلاح برابر ذرت‌های سحرآمیز در دین تارانده می‌شود.

کسانی که توان گذشتن از این آستانه را دارند تازه به قلمروی بازبینی بسیاری از پرسش‌ها - مانند پرسش‌هایی درباره خوبی و شر، معنا و هدف، مرگ و زندگی - پا گذاشته و می‌توانند پاسخ این پرسش‌ها را با دیدگاه نوینی ببینند، پرسش‌هایی که زمانی نیرومندتر بودن عزم باور داشتن به سادگی آن‌ها تارانده بود. بسیاری از افراد در پایان به این نتیجه می‌رسند که انگاره و فرضیه خدا در واقع ساخته‌ی بی‌نقصی نبوده و هم چنین به این فرضیه می‌رسند که انگار انسان‌ها در یک جهان طبیعی بدون هر گونه خدایی زندگی می‌کنند.

به دست آوردن دستگیره‌ای برای اتکا

بسیاری از افرادی که سرانجام بیخدا شناخته می‌شوند در آغاز توجه دارند که دین یک عنصر عالی و برازنده برای ژرف‌ترین ترس‌ها و آرزوهای انسان است. شاید گفته شود که به شیوه‌ی شک‌برانگیزی عالی است.



گرایش تأییدی^۱ گرایش انسان‌ها برای تفسیر و تعبیر جستارها به صورت مورد ترجیح است و به تنهایی بزرگ‌ترین سد و راه‌بند برای رسیدن به حقیقت در هر مرحله‌ای از زندگی است. گرایش تأییدی مردم را تنها به توجه و پذیرش مدارک و شواهدی هدایت می‌کند که پشتوانه‌ی باورهای پیشین آن‌ها بوده در حالی که مایه نادیده گرفتن گواه و مدارک مخالف باورهای آنان می‌شود.

1. Confirmation bias

برای نمونه پافشاری بی اندازه کودکان من در یک نمایش استعدادیابی بامزه و جذاب است همین طور استقامت با استعدادترین ورزشکاران در میدان. البته بیشتر افراد ترجیح می‌دهند به چیزهایی توجه کنند که پشتوانه دیدگاه‌شان باشد (در نمونه بالا شوت پرشی یا شوت بلندی که گل می‌شود) و گواها و مدارک که مخالف است فراموش می‌شود (شوت پرشی یا شوت بلندی که گل نمی‌شود). به همین دلیل است که شیوه نادرستی را برای داوری درباره کودکان در نمایش استعدادیابی یا داوری مسابقات، برمی‌گزینند - یعنی گرایش تأییدی به قوهی داوری من آسیب رسانده و مرا به سویی که ترجیح می‌دهم می‌کشاند - در اینجا یعنی گمان می‌کنم کودکان من بهترین هستند.

درست به همین صورت گرایش شخص به زندگی آخری به دلیل فرض درست بودن اندیشه ویژه دینی داوری نادرستی درباره حقیقت داشتن آن است.

طنزنویس هنری لوئیس منکن^۲ می‌گوید دیدگاه هر شخصی پیرامون دینش کمابیش مانند دیدگاهش نسبت به زیبایی زنش و هوشمندی کودکانش است. در هنگامی که پاسخ ویژه‌ای شخصی را غرق در سربلندی و افتخار می‌کند، به هیچ کسی نمی‌توان اعتماد کرد که داور و قاضی بی‌طرفی باشد

این یکی از دشواری‌ها و مشکلات بنیادی است که بسیاری از مردم در نخستین گام بررسی نزدیک از دین به آن توجه می‌کنند - یعنی ادعاها و پیامدهای آموزهای دینی کمابیش همیشه در ترجیحات کسانی که ایمان آورده‌اند نقش بزرگی دارد.

در سده نوزدهم میلادی فمینیست و ندانم‌گرا سوزان برانویل آنتونی می‌گوید به افرادی که می‌گویند می‌دانند خواست خدا چیست اطمینان ندارد چون همان گونه که پیداست در واقع خواست خدا با آرزوهای مدعیان در یک راستا است. من نیز درست همین گونه می‌اندیشم. اگر کسی بگوید در عوض تعهد یا امضای من می‌تواند خط بطلان بر مرگ من بکشد (که در ضمن، یکی از حداقل‌های مورد علاقه‌ی من

است)، برای بدست آوردن قلم با سر شیرجه می‌روم. ولی اگر خواهش بزرگ من دیدن جهان آن گونه که هست تا آن گونه که دوست دارم، باشد آن گاه برایم مهم است که درباره ادعاهای که درست مانند در و تخته به هم جفت می‌شود بسیار شکاک باشم. این به معنای رد کردن ادعاها بدون بررسی و چون و چرا نیست بلکه تنها به معنای نیاز به پرسیدن پرسش‌های کاوشگرانه بوده و پیگیری پاسخ‌ها به هر جایی که راهنمایی کند.

پرسیدن پرسش‌های نو

پس از بازبینی و پاسخ گرفتن پرسش‌های کهن، پرسش‌های سراسر نویی پدیدار می‌گردد. برخی از این پرسش‌های شاید هرگز برای فردی با باورهای استوار پیش نیاید. شمار اندکی از این پرسش‌ها عبارت‌اند از:

- ✓ چگونه ارزش‌های خویش را تعیین کرده و چگونه می‌توانم به بهترین صورت آن‌ها را برآورده سازم؟
- ✓ اگر خدا گیتی را نیافریده، چگونه به وجود آمده است؟
- ✓ بنیادهای اخلاقی انسانی چیست؟
- ✓ با پذیرش نادرستی آن چه چیزهایی به دست می‌آورم؟
- ✓ چون خدایی در کار نیست تا عدالت نهایی را فراهم کند چگونه انسان می‌تواند جهان دادگرانه و عادلانه برپا کند؟
- ✓ مردن و پایان یافتن واقعی به چه معناست؟
- ✓ چه چیزی باعث شده درک آنچه که اکنون به نگرم بسیار آشکار است، بسیار به درازا بکشد؟

پاسخ به این پرسش‌های تازه می‌تواند روند راحت شدن از انگاره‌های دینی را شتاب بیشتری بخشد. برخی از این‌ها می‌تواند شخصی را کمی سردرگم نماید. ولی افراد تازه‌گرویده به بیخدایی به طور کلی احساسی مرکب سرمست کننده‌ای از آزادی، بلوغ و

پاسخگویی و مسئولیت ژرف را تشریح می‌کنند که پیامدی از این پرسش‌ها، بدون داشتن ترس از گمان‌ها و افکار خدا یا دیگر روحانیون است. (برای جزئیات بیشتری از توضیحات کلی پیرامون احساس آزادی، بروید به بخش ۱۶).

مقایسه ادیان

یکی از رایج‌ترین دم و لحظه‌ها گفتن «که اینطور!» برای بیخدایان نخستین برخورد آن‌ها با دینی غیر از دین آبا و اجدادی خودشان است - نه یک تصویر پاکیزه از دین دیگر بلکه یک برخورد واقعی. برخورد با یک سیستم به طور کامل گسترده شده با خدایان خودش، داستان‌های و ادعاهای خودش - دین دیگری که سراسر با دین خودش متناقض بوده و از سوی میلیون‌ها انسان دیگر به طور مطلق درست دانسته شده و به طور مطلق از سوی کسان دیگری نادرست دانسته می‌شود - این لحظه، دم و لحظه باز شدن چشمان است. افزون بر این بسیاری از این انسان‌ها به این نتیجه می‌رسند که هر دو سیستم یعنی دین خودش و دین متضاد با آن به سادگی کوشش مردم باستان برای توضیح جهان و آرام ساختن انسان‌ها در برابر ترس بوده پیش از آن که راهی بهتری برای این کار وجود داشته باشد.

من در کودکی عاشق اسطوره‌های یونانی و رومی بودم؛ یک به یک خدایان و اسطوره‌ها را به طور کامل در خاطر دارم. در پایه دوم در هنگام انجام یک پروژه هر کسی چشم خودش را چون نقطه ای کوچک به این سو و آن سو می‌چرخاند، به سبک آپولو لباس پوشیده و نمودار سودمند ۱۲ خدای المپیوس و حوزه‌های اصلی کاری آن‌ها را نگه‌داشته بودند. ولی بزرگ‌ترین درسی که من این خدایان گرفتم این بود که هر اندیشه‌ای می‌تواند صمیمانه از سوی افرادی پذیرفته شده و سپس پس از چند نسل مانند دروغی بدیهی و آشکار دور انداخته شود.

سپس من نیز به همان لحظه «آهان!» گفتن رسیدم: دانستم اگر من در مکان، خانواده یا زمان دیگری زاده شده بودم، کمابیش بدون هیچ دودلی و شکی باورمندی

راستین دین آن جا، آن خانواده یا آن زمان بودم. بسیاری از بیخدایان درک این موضوع را هنوز چون یک گام بزرگ دیگر به سوی ناباوری کامل می‌دانند.

خواندن کتاب‌های آسمانی

نویسنده داستان‌های علمی تخیلی ایزاک آسیموف^۳ کتاب‌های آسمانی را «بالقوه‌ترین نیروی محرکه موجود برای بیخدایی» دانسته - و بسیاری از بیخدایان این گفته را می‌پذیرند. من کتاب آسمانی را در سن ۱۴ سالگی خودم خوانده و این موضوع نقش بزرگی برای گرفتن یک تصمیم آگاهانه داشت.

من مشتاقانه و دانسته می‌پذیرم که کتاب‌های آسمانی دارای گفته‌های به راستی خوب و ارجمندی نیز هست. البته برای ستایشی این چنین شیوا برای دوست داشتن به غیر از آیه‌های نخستین نامه پولس^۴ به قرنتیان^۵ جای دیگری نیافته‌ام. به همین دلیل در نخستین مراسم ازدواجم آن را خواندم و اگر شما هم ازدواج کرده باشید، شاید در مراسم شما نیز خوانده شده باشد. آیه بیست و سوم مزامیر یا زبور به دلیل عبارتهای شاعرانه در رابطه با آرامش هنگام روبرو شدن با مرگ بهتر از آیه‌های همانند دیگر خودش قرار می‌گیرد. افزون بر این در سخنرانی صخره^۶ بهترین اصول اخلاقی مسیحیت به طور چکیده آمده که به راستی می‌توان آن را گوهر و ذات اخلاقی ایمان آورندگان نامید.

ولی بسیاری از مردم تنها با نمونه‌های دست‌چین شده از گفته‌های امیدبخش کتاب‌های آسمانی آشنا هستند. برای هر آیه امیدبخشی که راه خودش را به منبرها و بالش‌های گلدوزی شده باز می‌کند پنج یا شش آیه‌ی وحشتناک غیراخلاقی در واقع پنهان می‌ماند. هنگامی که کسی تصمیم می‌گیرد خودش این کتاب‌ها را بدون هیچ صافی و فیلتر بخواند، تصویری بسیار متفاوت پدیدار می‌شود.

3. Isaac Asimov

4. Paul

5. Corinthians

6. Mount distills

شما را با فهرستی بلندبالا از این آیه‌های زننده و پرخشونت خسته نمی‌کنم. نمی‌توانم بگویم که صافی و گزینش انتخابی را اینجا کنار گذاشته و سپس در روی دیگر سکه دوباره در پی گزینش انتخابی مدارک باشید. تنها برای این که سخنان مرا درباره میوه‌های تلخ روی دیگر سکه بپذیرید شمار اندکی از آن‌ها را بازگو می‌کنم. ولی اگر می‌خواهید ادعا مرا درباره وجود جستارهای خیلی بد در کتاب آسمانی بررسی کنید هیچ راهی بهتر از این کار نیست پس راهی غیر از خواندن کتاب‌های آسمانی باقی نماند.



صبر کنید، یک لحظه، برگردید اینجا! من نمی‌گویم که شما باید بروید همه چیز را از آغاز تا پایان بخوانید. البته اگر دوست دارید بخوانید ولی در ابتدا تنها با دو کتاب آغاز کنید: کتاب پیدایش^۱ و کتاب متا^۲. پژوهشگر دینی استفان پرتورو^۳ برآورد کرده که ۸۰ درصد ارجاعات دینی که در فرهنگ آمریکایی دیده می‌شود - از سخنرانی‌های سیاسی تا صنایع ادبی و سرودهای کریسمس - در این دو کتاب سرچشمه دارد.

کتاب پیدایش نزدیک به سه ساعت زمان شما را گرفته و خواندن کتاب متا حتا کمتر نیز زمان می‌خواهد. افزون بر این (در این جا همان چیزی را می‌آورم که وعده دادم) پیش از رسیدن به نخستین استراحت نزدیک به میانه کتاب پیدایش شما به داستان دو پدر و کودکان آن‌ها برخورد خواهید کرد. هر دو این پدران با سنگدلی و قساوت شگفت‌انگیزی با کودکان رفتار کرده و - این جا را می‌گویم - و خدا هر دو را بی‌درنگ

1. Genesis از کتاب‌های تورات
2. Matthew از کتاب‌های انجیل
3. Stephen Prothero

ستوده و پاداش می‌دهد. بدتر از این خدا حتا خودش فرمان به یکی از این کردارهای وحشیانه می‌دهد.

در ضمن باید توجه داشته باشید که نمی‌خواهم این داستان را بر ضد خدا به کار بگیرم. حتا اگر خدایی باشد همیشه او را به صورتی که در نقاشی‌های پیشین است با پیشانی بدون اخمی به ناباوری تصور می‌کنم. ولی می‌خواهم آن بر ضد کتاب‌های آسمانی و نویسندگان آن به کار بگیرم. افزون بر این هم چنان که من در ژرفای تورات راه خویش را ادامه می‌دهم، چون کاری انسانی بوده این خدای بیچاره را وادار می‌سازند تا نخست دستور دهد که مردم را بکشند، بلکه دستور مستقیم برای کشتن ده‌ها هزار همسایه هم‌چنین کودک و نوزاد را از ناحیه او صادر می‌کنند.

اگر خدایی وجود داشته باشد بدون شک با چشمان گرد شده خواهد پرسید «آنجا چی نوشته؟!» (خنده‌دار است حتا خدا نیز این کتاب‌ها را بیشتر بر اساس تبلیغات پارچه‌های گلدوزی شده می‌شناسد).

در کتاب متا داستانی درباره خانمی پرهیزگار دیدم که از خدا باردار شده و جالب است که درست به اندازه افسانه‌ی یونان دانا^۱ و پرسپوس^۱ جذاب و قانع‌کننده بود. هم‌چنین در برابر همه زیبایی اخلاقی شاعرانه در باقیمانده انجیل، در کتاب متا، عیسا جهنم را به جهان معرفی می‌کند که با اطمینان رو به کسانی درباره «گریه و فشار دندان^۲» سخن می‌گوید که از دستورات پیروی نمی‌کنند.

من در آموزش روزهای یکشنبه شنیدم که انجیل می‌خواسته تورات را باطل کند. ولی خودتان آن را بخوانید و ببینید که عیسا در کتاب متا ۱۸-۱۷: ۵ این سخن را به طور محکم رد می‌کند: «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا مصحف انبیا را باطل سازم، نیامده‌ام تا باطل‌نمایم بلکه تا تمام کنم. زیرا هر آینه به شما می‌گویم، تا آسمان و زمین زایل نشود، حمزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود.^۳»

1. Danaë and Perseus

2. Matthew 13:43 و ایشان را به تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان بود

3. Matthew 5:17-18 بدون تغییری برداشت‌شده است www.txt.ir نوشته از روی کتاب مقدس به نشانی ()

پس همه‌ی فرمان‌های کشتار هم‌جنس‌گرایان، کودکان سرکش و ناباورمندان هم چنین کشتار و برده ساختن مردم کشورهای همسایه - تا زمانی که آسمان‌ها و زمین زایل شود، همه‌ی این فرمان‌ها هنوز معتبر است.

خوب، دیگر نشان دادن چهره‌ی ترشروی کتاب‌های آسمانی بس است. شاید شما اکنون بتوانید ببینید که چرا خواندن کتاب آسمانی مسیحیان و یهودیان (یا قرآن که یک کم هم بهتر نیست یا هر کتابی که از گروه نویسندگان کتاب‌های آسمانی در دسترس هست) برای مردم یک گام بزرگ در روند رسیدن به شک، یا به طور کامل رد کردن ادعاهای الهی پیرامون این کتاب‌ها است.

خواندن کتاب‌های آسمانی مایه بیخدایی من نشد ولی خواندن آن‌ها، این کتاب‌ها را از فهرست احتمالی دلیل‌های ایمان بیرون کشید. خواندن بی‌واسطه کتاب‌های آسمانی یک گام بنیادی بود ولی با هیچ رو گام پایانی نبود.

پذیرش ضعف استدلال‌ها و مدارک

پس از این که شخصی دودلی و شک خودش را آشکار کرد، به تندی با استدلال‌های وجود خدا برخورد می‌کند، خواه از سوی هم‌بازی در زمین بازی، بابا یا ننه یا آموزگار آموزشگاه روز یکشنبه. اگر قصد باور شخص نیرومندتر از قصد حقیقت‌فهمی وی باشد این استدلال‌ها کار خودش را کرده پرسشگر را به صراط مستقیم به باورهای آسوده بخش برمی‌گرداند.

از سوی دیگر اگر قصد یافتن حقیقت شخص نیرومندتر باشد پرسشگر بیشتر زمان‌ها از ضعف شگرف استدلال‌ها شگفت‌زده می‌شود. من نیز شگفت‌زده می‌شدم. من سخت باور داشتم که شک من باید نادرست باشد. این شدنی و ممکن نیست که میلیارد‌ها انسان در اشتباه باشند! گمان می‌کردم که باید چیز بزرگی را نادیده گذاشته باشم.

اگر استدلال‌های بازیکنان در زمین‌بازی ضعیف بود - کتاب‌های آسمانی راست حقیقت دارد چون در کتاب‌های آسمانی نوشته شده باید باور کنی وگرنه به بهنم می‌افتی و

سخنانی از این دست - شگفت‌زده نمی‌شدم. ولی می‌پنداشتم که هر چه بیشتر بررسی کرده و پرس و جو کنم به استدلال‌های پر چالش‌تری برخورد خواهم کرد. ولی چیزی که گیرم آمد این بود که استدلال‌ها بیرون از زمین بازی از استدلال‌های زمین بازی چندان بالاتر نبود، مانند: در وجود خود حس می‌کنم، این پرسش درست نیست و غیره.

رایج‌ترین دلیلی که می‌شنیدم نسخه‌های گوناگون «من با وجود خدا را حس می‌کنم» - تجربه بی‌واسطه وجود خدا - بود. اگر چه بیشتر مردم خدا را اثبات شده در نگر می‌گیرند ولی این رویکرد در واقع رویکردی تازه‌ای در گفتمان دینی به شمار می‌آید. تجربه بی‌واسطه خدا تنها هنگامی جایگزین استدلال‌های رسمی گشت که این استدلال‌ها به کناری رانده شد. (در این باره چند بند پایین‌تر بیشتر خواهید خواند.) باورمندان از احساس تعالی، تجربه‌های نزدیک به مرگ، رحمت‌های اتفاقی، یا احساس حضور فیزیکی خدا سخن گفته و از آن‌ها چون دلیل‌هایی برای باور خویش نام می‌برند. این احساسات زیبا و پاک بوده و خود من نیز چندین بار از این احساسات - احساس ارتباط نزدیک با خدا، احساس تعالی و احساسات سنگینی از عشق و آرامش - داشته‌ام. به خوبی مطمئن هستم که خداپرستان دارای احساسات همانندی بوده و درباره چیز یکسانی سخن می‌گوییم. پرسش این است که آیا سرچشمه‌ی این احساسات خدا یا روان و دل آدمی و در طبیعت است.



اگر من هم از کودکی می‌شنیدم که هر احساس خوبی که دارم به خاطر وجود خداست دیگر هر احساسی خوبی که به من دست می‌داد چون دلیلی برای وجود خدا می‌دانستم. هم چنین اگر از کودکی می‌شنیدم که پری‌های سبب بارندگی می‌شوند هر رگباری بهاری برایم اثبات وجود پریان بود. باز هم پای سوگیری تأییدی در کار است برای همین هم مدارک تجربه بی‌واسطه مرا نتوانست قانع سازد.

سرانجام خودم را به بالاترین مرحله رساندم - روحانیون و الهیات دانان - و به طور کامل چشم براه پاسخ‌های چالش‌برانگیزتر بودم. ولی به جای پاسخی چالش‌انگیز چندین روحانی سست‌ترین پاسخ‌ها را به من دادند - شما باید شک را دور بریزی و «با اشتیاق ایمان بیاوری.» هنگامی گفتگو با علمای دینی فهمیدیم که بسیاری از آن‌ها با خونسردی وجود خدا را آشکارا تلقی می‌کنند. یکی از دوستان که یک عالم الهیات کاتولیک است گفت اندیشه «خدا» به راستی تنها «بک پاسخ است که مردم به چیزهای رازآمیز می‌دهند،» نامی که مردم آن را خوانده و ناشناخته یا غیرقابل شناسایی است. یک دوست و عالم الهیات دیگر - خوب بله چندین عالم الهیات دوست من هستند - در نامه‌ای به من گفت که اندیشه بقا روح افراد «باوری در سطح مدرسه ابتدایی است و دیگر همه به آن اعتقاد ندارند.»

به این دلیل که الهیات نوین بی سر و صدا «خدا» را استثنا نموده به الهیات کهن روی آوردم تا ببینم استدلال‌ها در آنجا چگونه است. بیشتر استدلال‌ها در قالب سه اندیشه کوتاه و خلاصه می‌گردد:

✓ **برهان وجودی:** خدا کامل‌ترین هستی و موجود قابل‌تصور است. احتمال بودن آن بزرگتر از نبودن است. بنابراین خدا باید باشد. گمان نمی‌کنید که این استدلال به خاطر خنده‌دار بودن انسان را می‌خکوب می‌کند؟ این استدلال می‌گوید به دلیل تعریفی که انسان از خدا بدست می‌دهد خدا باید وجود داشته باشد. با این حال بسیاری از مردم در دام قصد باور افتاده که برای سده‌ها توجه هر کسی را به سوی خود کشیده است.

✓ **برهان علیت:** هر چیزی برای وجود داشتن باید علت داشته باشد. در آغاز «زنجیره‌ی علیت» باید نخستین علت باشد که خودش علت ندارد؛ این علت‌العلل خداست. این استدلال گیرایی و جذابیت‌هایی دارد، تا هنگامی که بفهمید خودش را باطل و پوچ می‌کند. هر چیزی علتی دارد و خدا این علت را فراهم می‌کند. خوب علت خدا چیست؟ به سادگی با مقدمه‌ی آغازین متناقض شده چون

می‌گوید که خدا نیازی به علت ندارد و سپس وانمود کنیم که دشواری و مسئله حل‌شده است. باز هم این استدلال غیرعادی برای سده‌ها انسان‌ها را پای خودش نگه داشته است.

✓ **برهان نظم:** گیتی بسیار پیچیده بوده و دارای هدف است به صورتی که باید هستی یا موجود هوشمندی آن را طراحی کرده باشد. این طراح خداست. از همین جا یک دشواری پیش می‌آید که ارزش اندیشیدن را دارد، چالشی راستین که نمی‌توان آن را نادیده انگاشت. هنگامی که با این استدلال به اندیشیدن پیرامون خدا نمودم امیدوار بودم این استدلال یک‌جوری مغزم را به چالش بکشد. البته شگفت‌زده نبودم که بسیاری از مردم طراحی یا «هدف» به ظاهر قانع‌کننده‌ای در گیتی دیده به ویژه هنگامی که استدلال‌های جایگزین گویا معتقد (البته به نادرستی) سرهم‌بندی کورکورانه و تصادفی است.

مطمئن هستم که تنها اگر دو سده پیش زاده شده بودم مسیخی، مسلمانی چیزی بودم - شاید یک خداانگار. دلیل این اطمینان می‌توانست همین طراحی و پیچیدگی ظاهری جهان باشد. هر چند اصطلاح «خواست خدا» دارای دشواری‌های ویژه خودش است (نکته دوم «برهان علیت» را ببینید) ولی هیچ توضیح بهتری در آن زمان گسترش پیدا نکرده بود.

این وضعیت ناگهانی و به طور قاطع در سال ۱۲۳۸ خورشیدی (۱۸۵۹ میلادی) ناگهان دگرگون گشت.

رافتار مسئله پیچیدگی

آیا تا کنون شگفت‌زده نشده‌اید که چرا در جنگ فرهنگی به ویژه فرگشت یک مسئله داغ و مهم است. درست است فرگشت در برابر و در تناقض با داستان آفرینش در کتاب پیدایش است ولی بسیاری از یافته‌های نوین دیگر نیز با کتاب پیدایش تناقض دارند. چرا فرگشت به ویژه داغ‌تر از همه است؟ پاسخ در مسئله پیچیدگی یافت

می‌شود به ویژه پیچیدگی زندگی یا حیات روی زمین - دشواری که فرگشت بسیار خوب آن را حل نمود.

فرگشت یا تکامل با گزینش طبیعی نه تنها یک شاخه از باورهای دینی را از جا کند. بلکه درخت اندیشه ویژه بودن انسان‌ها و جدا بودن انسان‌ها از جانوران دیگر را به طور کامل از ریشه کنده و آن را تبدیل به الوار کرده و یک خانه بدردخور از آن ساخت. پیشاپیش بگذارید بگویم که این خانه، خانه‌ی خدا نبود.

هنوز بیشتر مردم تصمیم نگرفته با دیدن مسئله غیر واقعی و مسئله پیچیدگی از این دست به کدام یک اعتقاد داشته باشند. داروین یا غیر داروین، پیچیدگی جهان و به ویژه زندگی و پیچیدگی حیات روی زمین، گویا وجود طراح را برای بیشتر مردم ضروری می‌سازد. این افراد می‌گویند، «شاید نتوانم بدانم که خدا چگونه است یا چه می‌خواهد و چه می‌اندیشید، ولی دمت گرم! نمی‌توانم باور کنم که این درخت یا موش یا بدن انسان . . . نمی‌توانم باور کنم این چیزها شانس و تصادفی خودشان را به هم دیگر چسبانده باشند!»

می‌دانی چیه؟ راست می‌گویند. چون اگر چیزی کمتر از یک خدای فراطبیعت وجود داشته باشد همین اندیشه چسبیدن این‌ها به هم با بخت و شانس تصادفی به هم است. یک وقتی یک کسی این اندیشه را با گذشتن یک گردباد از میان انبار اسقاط و قراضه و سر هم شدن یک هواپیمای ۷۴۷ مقایسه کرده بود.

در بیشتر تاریخ و پیشینه انسان‌ها گویا این دو تنها گزینه‌ها بوده‌اند، خدا یا بخت و شانس تصادفی. با فرض این گزینه‌ها نباید شگفت‌زده بود که بیشتر مردم به وجود یک طراح اعتقاد پیدا کنند. ولی در ۱۲۳۸ خورشیدی (۱۸۵۹ میلادی) چارلز داروین طبیعت‌گرای انگلیسی تئوری فرگشت به وسیله گزینش طبیعی را منتشر ساخت. ناگهان مردم دیگر دارای سه گزینه شدند - و تئوری داروین که اگر به خوبی درک شود سرانجام تناسب شایسته و مناسبی برای مدارک و شواهد فراهم نمود.

فهم فرگشت

هیچ هوشی فرگشت را راهنمایی نمی‌کند؛ هم چنین فرگشت یک فرایند گزینش تصادفی نیست. چگونگی کار آن به طور کوتاه در این جا آمده:

✓ در میان افراد هر ارگانیسمی تفاوت‌هایی وجود دارد - دستان یا پاها یا چشم کوچک‌تر یا بزرگ‌تر گرایش به واکنش با شیوه‌ای مشخص در برابر صدای بلند، رنگ‌های گوناگون و غیره.

✓ برخی از این ناهمگونی و تفاوت‌ها مهم نیست. برخی دارای تأثیرات منفی بوده که زنده ماندن ارگانیسم را سخت‌تر کرده یا زادگان بسیاری از آن گونه را از میان می‌برد. ولی برخی تفاوت‌ها در واقع سودمند هستند. این ناهمگونی و تفاوت‌ها به افراد کمک می‌کند تا زندگی بلندتر و طولانی‌تری یا زادگان بیشتری داشته باشند.

✓ اگر این ناهمگونی‌ها - برای نمونه نوکی کمی بزرگ‌تر پرنده‌ای - حتی مایه‌ی یک برتری کوچکی بشود، این ارگانیسم خوشبخت‌اندکی زادگان بیشتری داشته و این ویژگی را به آن‌ها نیز منتقل می‌شود. این برتری به طور طبیعی برگزیده شده است. این گزینش جادوگری نیست تنها حساب و کتاب است.

✓ زادگان این نسل با فرض داشتن نوک کمی درازتر را به زادگان خود منتقل کرده که از لحاظ تعداد کمی بیشتر هستند و همین طور تا آخر. افزون بر این اگر یکی از این پرندگان دارای نوک درازتری نیز باشد این روند گزینشی ادامه می‌یابد. سرانجام اگر نوک درازتر برتری خودش را نگه دارد همه‌ی این پرندگان دارای آن خواهند شد.

✓ پس از میلیون‌ها سال و میلیون‌ها ویژگی برگزیده شده تنوع و پیچیدگی زندگی و حیات شگفت‌انگیزی را پدید آورده است.

ناهمسانی و اختلاف تصادفی است ولی گزینش تصادفی نیست.

جایی برای خدا در این فرایند؟

بسیاری از افراد متدین با گفتن این که خدا فرگشت را برای آفریدن جانداران به کار گرفته کوشیده تا دین و فرگشت را آشتی دهند ولی اگر منصفانه نگاه کنیم خواهیم دید که کاری نمی‌ماند که خدا انجام دهد. گزینش طبیعی بدون راهنما به طور کامل خوب کار می‌کند. هر آینه پس از این که شخص تئوری فرگشت را فهمید برایش روشن می‌گردد که ناگزیر بدون نیاز به راهنما کار می‌کند. توماس هنری هاکسلی پس از نخستین بار پس از خواندن کتاب داروین هنگامی که با دست به پیشانی خود کوبید و گفت «چقدر احمق بوده که هیچگاه به این فکر نیفتاده!» این اندیشه را جذب کرد.

تعریف «تئوری»



اگر چه اکنون دیگر جامعه دانشیک و علمی فرگشت را چونان واقعیت پذیرفته است، این انگاره هنوز تئوری نامیده می‌شود. انگاره و فرضیه گرانش نیز تئوری خوانده می‌شود که به این معنا نیست که اگر از لبه پشت‌بام جلوتر رفتید درباره پیشامدی که رخ خواهد داد، هیچ شکی نداشته باشید.

در حوزه دانش تئوری به سادگی به معنای یک توضیح می‌باشد. برخی تئوری‌ها ضعیف بوده و با بررسی دقیق شکست آن‌ها نمایان می‌شود مانند مرکزی بودن زمین (این انگاره می‌گفت که زمین در کانون گیتی است) و کاسه سرخوانی^۱ (می‌گفت که شخصیت یک انسان در شکل سر وی بازتاب دارد). برخی از تئوری‌های از آزمایش‌های دقیق پیروز بیرون می‌آیند-مانند کانونی بودن خورشید (خورشید در کانون و مرکز سامانه‌ی خورشید) و فرگشت با گزینش طبیعی. ولی ضعیف یا نیرومند، همگی تئوری خوانده می‌شود.

در دهه ۱۲۴۰ خورشیدی (۱۸۶۰ میلادی) همه‌ی دانشمندان احساس یکسانی نداشتند. برای مدتی آن‌ها مطمئن نبودند که آیا چنین فرایندی می‌تواند به راستی پاسخی برای همه ناهمگونی‌ها باشد که مردم می‌بینند. برای همین برای ۷۰ سال پس از انتشار تئوری داروین دانشمندان آن زمان همان کاری را انجام دادند که هر دانشمندی باید انجام دهد- با آن کلنجر رفته و گفتگو و جزییات را زیر پرسش کشیدند. تا دهه ۱۳۱۰ و ۱۳۲۰ خورشیدی (۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ میلادی) که «درهم آمیختن» ژنتیک و زیست‌شناسی دشواری و مسائل منطقی را حل کرد دشواری‌هایی که تا آن زمان بسیاری از دانشمندان را از پذیرش فرگشت بازداشته بود. ولی پس از این آمیخته شدن نیرومند، اکثریت بزرگ انجمن دانش این تئوری را پذیرفت. با وجود این که ادعاهای مخالف از سوی کسانی که انگیزه خویش را از سوگیری تأییدی گرفته، فرگشت به وسیله گزینش طبیعی امروزه به همان استواری مدار زمین گرد خورشید بر پا شده است.

پذیرش راهکاری بهتر

فرگشت درخت ادیان سنتی را به چند روش از جا کند. ولی شاید بیشترین نیرو را برهان طراحی یا برهان نظم نیاز داشت. برای هزاران سال، هر کسی از علمای الهیات دان تا ولگردان پیچیدگی زندگی و حیات را نیرومندترین استدلال برای بودن و وجود خدا می‌دانستند. اکنون یک توضیح طبیعی نیرومند و ساده در دسترس بود، توضیحی که دشواری و مشکلات کمتری نسبت به آفریدگار خود آفریده داشت.

ریچارد داوکینز^۲ در کتاب «ساعت‌ساز نابینا»^۳ اهمیت فرگشت را برای بیخدایی روشن می‌سازد. پیش از داروین یک بیخدا شاید می‌توانست بگوید، «خدا روشنگری ضعیفی برای پیچیدگی زیست‌شناسی است، ولی من هم روشنگری بهتری در این باره ندارم.» این جایگاهی قانع‌کننده‌ای برای دفاع نبود. ولی تئوری داروین آنچه را که

2. Richard Dawkins

3. The Blind Watchmaker

داوکینز «بیخدای واقعیت یافته با خردمندی» نامیده، امکان‌پذیر ساخت. سرانجام می‌شد تا پرزورترین دلیل برای باور به وجود خدا را با اطمینان کنار گذاشت.

توجه به طفره رفتن پیوسته پاسخگویان دینی

دین‌ها هیچ گاه خجالتی برای ارائه توضیحات درباره کائنات -چگونگی ساخت شدن زمین و سن آن، علت‌های به وجود آمدن آب و هوا، چگونگی وابستگی انسان‌ها و جانوران، چگونه زندگی زمینی به چنان ناهمگونی باورنکردنی رسید، چرا پیشامدهای ناگوار روی می‌دهد، پس از مرگ چه می‌شود، برای آوردن چند نمونه- نکشیده است. علت اصلی وجودی ادیان پیش از در دسترس بودن پاسخی بهتر، پاسخ دادن به این پرسش‌ها بوده است.

دانش بسیاری از این پرسش‌ها را پاسخ داده است - نه همه را، ولی پاسخ بسیاری از آن‌ها را داده است و در هر مورد روشنگری طبیعت‌گرا جایگزین یک توضیح فراطبیعت شده است.

اگر ادعاهای کتاب‌های آسمانی معتبر بود، این‌گونه که پیداست پرس و جوهای دانشیک و علمی همواره باید آن‌ها را تأیید می‌کرد. ولی به جای تأیید کاوش‌های دانشیک نادرستی این ادعاها را یکی پس از دیگری می‌یابد. توضیحات فراطبیعت پسروی پیوسته‌ای به درون باقی‌مانده‌ی شکاف‌های نبود آگاهی انسانی دارد - شیوه برداشتی که گاهی «خدای شکاف‌ها» نامیده می‌شود.

فروتن شدن انسان‌ها

مسیحیت دینی است که در محیط آن زاده شده‌ام پس طبیعی است که آموزه‌های این دین از جمله نخستین آموزه‌های باشد که یعقوب‌وار^۴ با آن کشتی گرفته باشم. افزون بر این یکی از آموزه‌های مسیحیت این اندیشه است که انسان‌ها آفریدگانی ویژه بوده

4. Jacob-like به گفته یکی از کتاب‌های آسمانی یعقوب با خدا کشتی گرفته

که جدا از بقیه جانوران آفریده شده و از روح فناپذیری بهره‌مند شده است. امروزه دانش نادرستی این گفته را روشن ساخته - یعنی روشن ساخته که انسان در واقع جانور است و انسان‌ها با دیگر جانوران منقرض نشده‌ی امروزی دارای نیای مشترکی است - روشن گشت که درست همین اندیشه روح و ویژه بودن انسان نیاز به بازبینی دوباره‌ای داشته و هنگامی که مردم آن را واریسی کردند بسیاری از آن‌ها دریافتند که کانون روایتی مسیحیت دیگر توان پاسخ ندارد.

ستاره‌شناسی نیز هنگامی که در ۶۰۰ سال پیش یکی از اصول کانونی و بنیادی خویش - یعنی نبودن زمین در کانون کائنات - را از دست داد، توفان همانندی را به خود دید. ولی این توفان به فروش طالع بینی آسیب چندانی نزد.

انسان‌ها از روز نخست روی زمین نبودند - در واقع هومو ساپینس^۵ در کمتر از یک‌دهم یک درصد (۱/۰ درصد) از تاریخ زمین وجود داشته است. (پیرامون این گفتار در بخش بعدی بیشتر خواهید خواند.) اگر جانوران دیگر روح ندارند خدا بایستی یک دم و لحظه از تاریخ فرگشتی را دمیدن روح به انسان‌ها برگزیده باشد زمانی که انسان‌ها «به اندازه کافی و بسنده آدم شده» و شایستگی روح را داشته‌اند. برای این که فرگشت با گام‌های بسیار کوتاه به جلو رفته و هیچ دمی نبوده که انسان‌ها از خط «پیش انسان» به «انسان» کامل گذر کنند. از جمله مشکلات و دشواری‌ها این شیوه عبارت است از گذر ناگهانی می‌تواند نسلی را نتیجه بدهد که کودکان دارای روح باشند ولی پدر و مادر آن‌ها بدون روح - باید بگویم که این چشم‌اندازی بسیار شگفت‌انگیز را نشان می‌دهد.

به راهکار دیگر نگاهی بکنیم، با این اعلام که بله جانوران نیز روح دارند و ناچار می‌شوم درخت زندگی را به سوی پایین پیگیری کرده روح دمیدن در باکتری‌ها و چمن‌های جلوی خانه‌ام را هم‌زمان فرض کنم. یک اندیشه دوست‌داشتنی به شیوه‌ی خودش ولی این نیز به خوبی کانون روایت مسیحیت را به چالش می‌کشد.

مهم نیست که یک تن چگونه با آن کنار می‌آید این اندیشه که من روح دارم ولی سگ من روح ندارد دشواری و مشکلی بسیار بزرگی است جستاری که بسیاری آن را برای روح و رستگاری مشکل بزرگی به شمار می‌آورند این مهم است که توجه کنید که همه‌ی مردم فرگشت و باورهای مسیحی-یهودی را ناسازگار نمی‌بینند. خوشحالم که می‌بینیم افرادی سازگاری این دو را ممکن یافته‌اند. من (و بیشتر بیخدایان) درست نمی‌توانیم دریابیم که این افراد این راه آشتی را چگونه یافته ولی خوب است که پشتیبانی آن‌ها را برای آموزش فرگشت داشته باشیم.

(راستی، راستی) دیر به مهمانی رسیدن

یکی از یافته‌هایی که مایه نازل شدن توفان سهمگینی به‌ویژه بر سر اندیشه کانون آفرینش بودن انسان شد زمان بسیار کوتاه آمدن انسان‌ها به روی صحنه نمایش زمین بود. نمونه زیر جانوران انسانی را با دیدگاه فروتنانه‌ای نشان می‌دهد



مانند بال‌های یک هواپیما دستان خود را در دو سوی پیکر خود دراز کنید. درازای دو دست یا بال شما خط زمان است. نوک انگشتان دست چپ نمایشگر زمان نخستین تک‌یاخته زنده بر روی زمین بوده و نوک انگشت دست راست شما درست همین دم و لحظه است. میان این دو ۳/۷ میلیارد سال وجود دارد که پیشینه زندگی و حیات بر روی زمین است. می‌توانید بگویید در چه نقطه‌ای در این خط زمانی دایناسورها بر روی زمین پدیدار شد؟ هم چنین نقطه‌ی پدیدار شدن انسان‌ها را می‌توانید بگویید؟

در زمان کودکی من دایناسورها را نزدیک شانه‌های چپ می‌گذاشتم و انسان را جایی نزدیک میان سینه قرار می‌دادم. سپس مدتی با کارل ساگان یکی از پر شنونده‌ترین مردان دانش سپری کرده و دریافتم که انسان‌ها این سوتر قرار دهم . . . البته بسیار این‌طرف‌تر.

از سرپنجه‌ی دست چپ تا همه‌ی بازوی تا برسد به شانه چپ از روی سینه رد شده تا شانه راست تنها گونه زندگی بر روی زمین باکتری‌ها بوده است. هنگامی که شما به مچ دست راست می‌رسید شگفت‌انگیزترین ریخت زندگی و حیات بر روی زمین، پادشاه هیولاها، کرم بوده است در میان کف دست راست سرانجام دایناسورها را خواهیم داشت که در آخرین بند انگشت منقرض می‌شود.

دوباره با چشمان خویش از آغاز تا رسیدن به زمان انقراض دایناسور نگاهی بیندازید. این دوران، همه این ریخت‌های حیات و هنوز هیچ نشانی از اشرف مخلوقات دیده نمی‌شود گونه‌ای که گمان می‌شود همه چیز برای آن ساخته شده است - انسان‌ها. پس سرانجام کی انسان‌ها بر روی سکوی نمایش پدیدار شدند؟ خوب زمان پدیدار شدن آن‌ها بسیار بیشتر از دیر کردن‌های متعارف است. هوموساپینس روی لبه کوچکی از ناخن انگشت جا گرفته است.

با توجه به این درک که گونه‌ی انسان تنها در آخرین یک‌دهم یک درصد از تاریخ حیات و زندگی بر روی زمین بر روی سکوی نمایش رسیده است. . . خوب یک زمین‌لرزه‌ی با چندین ترک جدی در بنیاد سنت‌های دینی است.

درک اندازه‌ی گیتی

در نخستین هزاره پیش از میلاد (۱۰۰۰ پیش از میلاد تا سال یکم پیش از میلاد هنگامی که بیشتر دین‌ها درست شده و کتاب‌های آسمانی بیشتر در این زمان نوشته شده باور و اعتقاد عمومی این بوده که زمین کانون و مرکز یک جهان کوچک است، جهانی کوچکی که تا مدار شناخته شده کنونی ماه کشیده شده است. پس بدون مشکل

فراوانی می‌توانید دریابید زمانی که محدوده این اندازه کوچک است انسان‌ها باید هم در کل مهم باشند.



خوب آن روزگار را رها کرده، نزدیک به ۲۵۰۰ سال بعد می‌بینید که اکنون دانش دریافته خورشید یکی از کمابیش ۲۰۰ میلیارد ستاره در کهکشان راه شیری است که تازه خود کهکشان راه شیری یکی از ۱۰۰ میلیارد کهکشان در کائنات است. برای این که در کی از مقیاس بسیار بزرگ آن پیدا کنید یک سکه کوچک را روی زمین انداخته و آن را خورشید بنامید. در این مقیاس ستاره بسیار نزدیک به خورشید - نزدیک‌ترین ستاره - که یک سکه کوچک دیگری است نزدیک به ۵۶۳ کیلومتر (۳۵۰ مایل) دورتر است و ستاره بعدی میلیاردها بار دورتر است. زمین یک نقطه در فضا و عمر آن به درازی یک چشمک زدن در زمان است. این‌ها روشن می‌کند که بسیار بعید است که انسان بتواند کانون نگرانی آفریدگار پهنه ای به این بزرگی باشد، ولی انسان‌ها هنوز می‌توانند کانون توجه هم دیگر باشند. ما انسان‌ها همگی بر روی همین قایق کوچک در فضا شناوریم.

بنابراین شگفت‌انگیز نیست که دین‌های پیش از انقلاب دانش انسان را در مرکز آفرینش و در کانون توجه خداوند قرار دهند. گیتی آن گونه که در آن زمان انسان آن را درک می‌کرده این برداشت را ممکن می‌ساخته است. بدیهی است که امروزه ادعایی این چنینی بسیار سخت‌تر بوده و بسیاری از مردم آن را ناممکن می‌یابند.

درک جهان، درست به صورتی که تنها می‌توان بدون خدا آن را تصور کرد

برخی پاسخ‌های دینی برای به چالش کشیدن پرسش‌های پیرامون خدا ارزش بررسی دقیق را دارد. برخی دیگر در حد تیم ملی کار می‌برد. اگر داور و قاضی هیچ محدودیتی برای این خم شدن به عقب قرار ندهد، واقعیت می‌تواند در واقع به صورتی مشاهده گردد که با اندیشه وجود خداوند یکسان از آب در آید. ولی برای منصفانه برخورد کردن با جهان من ترجیح می‌دهم دیدگاه خودم را با واقعیت یکسان سازم.



یکی از بهترین راه برای هم‌نوا شدن با واقعیت‌ها به کار گرفتن اصلی به نام تیغ اوکام^۱ است. هنگام تصمیم‌گیری میان دو احتمال، یکی که نیاز پیش‌فرض‌های کمتری دارد - کمترین کوشش - بیشتر احتمال درست بودن دارد. یک خدای قادر مطلق و رحمان را می‌توان به این گیتی خوراند تا مانند بازی‌های فضایی توپیستر^۲ - دست پپ آبی! پای راست سرنگ^۳ - بتوان شیطان و بلاها و مرگ و هر ترسی را دور کند یا مردم می‌توانند پس از گذشتن زمان بسیار طولانی با نگاهی به گذشته ببینند که گیتی درست به صورتی است که انگار هیچ خدای فراطبیعت چرخ‌های آن را نچرخانده و در امور آن دخالتی ندارد.

می‌توانم واقعیت‌ها را دوست داشته باشم یا از آن‌ها بدم بیاید یا آمیخته‌ای از هر دو باشد. ولی از همان دمی که تصمیم گرفتم اولویت‌های خود را کنار گذاشته و به جای آن تا جایی که بتوانم منصفانه واقعیت را کشف کنم، دیگر گزینه‌های فراوانی در دست نیست. یک بیخدا شدم.

گام بعدی تصمیم‌گیری برای معنای و شیوه‌ی برخورد با آن بود.

1. Occam's Razor

2. Twister

3. این بازی بر روی یک سطح گسترده و دایره‌های رنگی بازی می‌شود و بازیکن‌ها باید دست و پای خود را روی دایره‌های رنگی و نا هم‌رنگ قرار دهند

دانستن باورهای واقعی بیخدایان

در مقایسه با این واقعیت که بیخدایان به خدا باور ندارند، نکته‌های بی‌شمار دیگری درباره دیدگاه‌های بیخدایان هست که ارزش دانستن دارد. خاستگاه بسیاری از باورها و ارزش‌های دیگر بیخدایان در راستای ناباوری به خدا است. این بخش به شمار اندکی که با ارزش‌تر است نگاهی خواهد انداخت.

گیتی را فیزیکی - و بسنده - دیدن

پس از یک سخنرانی در ایرلند شمالی که کوتین کریپس^۴ هم‌جنس‌گرا و نویسنده برجسته خویش را یک بیخدا نامید زنی به پا خاست و گفت، «درست ولی آیا این خدای کاتولیکی یا پروتستانی است که شما به آن باور ندارید؟»

رویداد جالبی بود، ولی این در واقع احساس کلی بسیار از باورمندان را بازتاب می‌کند که گمان می‌کنند بیخدایان بایستی تنها یک مفهوم ویژه از خدا را رد کنند. بیشتر زمان‌ها مردم می‌پندارند که من «به پیرمردی با ریش‌های سفید^۵» باور ندارم، برای همین دوست مذهبی من می‌کوشد تا مرا مطمئن سازد که او هم به چنین خدایی باور ندارد. این کوششی با نیت خوب برای یافتن یک زمینه مشترک است ولی این کوشش راه را گم کرده است. بارها همراه دوستان خداپرست خویش کوشش فراوانی برای بدست آوردن این زمینه مشترک انجام دادم - بنگرید به بخش شانزده - ولی من تعهد می‌دهم که هیچ زمینه مشترک برای هر گونه خدا زیر پا (یا زیر سم یا زیر چرخ یا شعبده‌بازی یا نامحسوس یا روحی غیرقابل درک) نخواهیم یافت.

بیشتر بیخدایان باور دارند که این کائنات فیزیکی و مادی و طبیعی تنها چیزی است که وجود دارد. این اندیشه به معنای این نیست که همه چیزها دیده شده، درک

4. Quentin Crisp

5. old man with the white beard توصیف یکی از کتاب‌های آسمانی از خدا

شده، یا حتی از آن‌ها آگاه هستیم. ولی اگر ما به عنوان بیخدا هرگز بتوانیم به کران‌های دور گیتی و هر سیاره‌ای موجود در آن برسیم گمان می‌کنم یافته‌های ما باز هم جهانی مادی، فیزیکی و طبیعی را نشان خواهد داد.

هیچ دلیل خوبی برای باور کردن به قلمرویی فراطبیعت از هر گونه‌ای - نه خدا، نه روح یا شیخ از هر گونه‌ای - وجود ندارد. شاید من در این باره اشتباه می‌کنم و این مرا چندان ناراحت نمی‌کند. در واقع این حقیقت می‌تواند سراسر شگفت‌انگیز باشد. ولی در حال حاضر هر چیزی که هم چون مدرکی برای حوزه فراطبیعت دیده می‌شود دارای یک توضیح فیزیکی بهتر و باور کردنی‌تر است. هم چنین اندیشه بیشتر بیخدایان دیگر نیز چنین است. چنین نیست که آن‌ها تنها به یکی از پندارهای ویژه خدا باور نداشته باشند بلکه به کل پندار خدا باور ندارند. افزون بر این، به هیچ یک از ذات‌های و قلمروهای فراطبیعت باور ندارند ذات‌ها و قلمروهایی که بخشی در کل اندیشه خدا است.

برخی از بیخدایان آرزو دارند که کاش خدا بود. اگر چه من هم می‌توانم این آرزو را داشته باشم البته بدون برخی از ویژگی‌های تبلیغاتی، یک خدای قادر مطلق ارحم‌الرحمین بسیاری از دشواری‌های واقعی را حل خواهد کرد. ولی من به‌طور کامل از این جهان خشنود هستم، بهر حال با وجود خدا یا بدون وجود او جهان هست و من از هوشیاری بهره‌مند هستم حتی اگر برای یک‌دم یا چند لحظه باشد. شگفتی تعجب برانگیز بزرگ‌تری، معنا و روشنی ناب‌تری در این جهان طبیعت پیداست تا بتوانم دست و اندیشه را گرد یک زندگی بی‌بچم. خوب ولی نقشه‌ی من اطمینان به خرد و هوشمندی خودم است.

دوباره در بخش ۱۶ با جزییاتی به این موضوع بر خواهم گشت ولی اکنون بگذارید بگویم که بیشتر بیخدایان احساسی مانند من داشته، آن‌ها نیز احساس می‌کنند که این جهان طبیعی تنها چیزی است که هست ولی چیز اندکی هم نیست.

پذیرش تنها و یگانه بودن حیات و زندگانی دنیوی

گذشته از برخی دین‌های بیخدا شرقی با باور به تناسخ^۶ مانند جین^۷ و برخی از شاخه‌های بودایی، با خیال راحت می‌توان گفت که بیخدایی می‌گوید که این زندگانی تنها و یگانه زندگی هست که ما از آن بهره‌مند می‌شویم. باورمندان مذهبی با اندیشیدن به این موضوع کمابیش همیشه در وحشت فرو رفته می‌گویند این اندیشه غیرقابل تحمیلی است که زندگی را از هر گونه معنایی خالی می‌کند.

من هیچ گاه آن را درک نخواهم کرد. چرا افزوده شدن زمان می‌تواند به زندگی معنا بدهد حتا اگر این زمان افزوده شده بی‌پایان و جاویدان باشد؟ اگر من به جای ۴۰ سال ۸۰ سال زندگی کنم آیا زندگی من به طور خودکار دارای معنا می‌شود؟ بیشتر مردم به احتمال بسیار هم‌رأی هستند که عمر بیشتر به زندگی من معنا نمی‌دهد. ۲۰۰ سال یا ۵۰۰ سال چطور؟ ده هزار سال به زندگی انسان معنا می‌دهد؟ این دگرگونی در کمیت گویا هیچ گونه جابجایی را در سنجش معنای زندگی نشان نمی‌دهد. مهم نیست که چه اندازه عمر ما به درازا بکشد، حتا اگر جاودانه باشیم، پرسش بنیادی و اصلی بر سر جایش باقی است. (در واقع داستان و فیلم تاک / اورلستینگ^۸ کار بزرگی کرده و ادعای مخالفی کرده است - می‌گوید که جاودانگی در واقع معنا را از زندگی می‌زادید.)

چون زندگی به پایان می‌رسد و این پایانی حتمی و برای همیشه است پس باید زمانی که داریم دارای ارزش بی‌پایانی بدانیم. اگر این دم، جولانی بی‌پایانی از لحظه‌ها بود، این لحظه نیز هیچ ویژگی برایم نداشت. ولی با داشتن این آگاهی که این یک لحظه از یک زندگی تمام‌شدنی بدون تکرار است آنگاه می‌شود به این لحظه شدتی با معنای نو و ژرف داد.

این لحظه گران‌بها را در حال خواندن کتاب من هستید؟ بدی؟ ول کنید، بروید بیرون، درخت بکارید، کودکان خود را در بغل بگیرید لخت زیر باران برقصید! (شوخی کردم، کتاب را بخوانید.)

6. Reincarnation

7. Jainism

8. Tuck Everlasting

ارزش‌گذاری رفتار اخلاقی

بیشتر خداپرستان می‌خواهند در جهانی زندگی کنند که مردم رفتاری اخلاقی دارند. خنده‌دار است... خوب بیشتر بیخدایان نیز همین را می‌خواهند. یک جامعه اخلاقی به‌سادگی امن‌تر است، کمتر می‌ترسند، آسان‌تر و با خشنودی بیشتری می‌توان در آن زیست و کوتاه‌سخن جامعه اخلاقی بهتر است خواه شخص به خدا باور داشته باشد خواه باور نداشته باشد. یک جامعه اخلاقی، جایی است که دوست دارم کودکان من در آن جا زندگی کنند. خوب بخواهید بدانید، در کنار آن‌ها - جایی است که خودم هم دوست دارم زندگی کنم.



مواظب باشید که بیخدایی را با نیهیلیسم^۱ اشتباه نگیرید - این اندیشه می‌گوید که هیچ چیزی به طور سرشتین و ذاتی بد یا خوب نیست. هر آینه هنگامی که به تعریف کردار خوب و بد برسیم بررسی‌ها نشان می‌دهد که هم‌نواپی چشمگیری میان بیشتر اندیشه‌های اساسی اخلاقی وجود دارد حتا میان مردمی که از نگر باورهای دینی و سیاسی بسیار متفاوت و ناهمسان هستند. شاید این افراد با باورها ناهمسان دینی یا سیاسی بر یک حوزه یا حوزه دیگر تأکید کنند و بی‌گمان در برخی حوزه‌ها هم رأی نیستند. ولی این ناهمخوانی‌ها بیشتر در سرشاخه‌ها دیده می‌شود. رو به پایین، به سوی ریشه‌های بیشتر بیخدایان و خداپرستان در درک اخلاق هم‌رأی هستند و همگی می‌خواهند در جهانی زندگی کنند که مردم با همدیگر منصفانه رفتار کرده و به هم دیگر آسیب نرسانند.

1. Moral nihilism

پس از این که همه انسان‌ها به این خواست مشترک پی بردند آنگاه می‌توانیم بنشینیم و پیرامون واقعیت بخشیدن به آن گفتگو کنیم.

پذیرش مسئولیت کارهای خویش و در برابر هم دیگر

گذر از باورهای دینی به ناباوری کمابیش همیشه یک مشت دوگانه بسیار محکم است. بسیاری از مردم که در حال تجربه این گذر هستند بیشتر زمان‌ها آن را چون حالت از آغاز آرامش و آزادی توصیف کرده که من در بخش ۱۶ توضیحات بیشتری در این باره داده‌ام. ولی سپس پیرامون احساس بزرگی مسئولیت و پاسخگویی در برابر خود و در برابر دیگران فراوان سخن گفته می‌شود.

باور به خدا شمار بسیار بزرگی از مشکلات را حل کرده - یا چنین احساس می‌کنیم که مشکلات و دشواری‌ها را حل می‌کند. اگر کسی دشواری‌ها و مشکلات خود را به دست خدا سپرده و دیگران را نیز تشویق به چنین کاری بکند، احساسی دست می‌دهد مانند این که کاری پرباری انجام داده و راه‌کاری برای مشکلات نشان داده است. ولی «سپردن به دست خدا» کمابیش همیشه فرد را از انجام کاری واقعی برای بهتر کردن موقعیت بازمی‌دارد.



پس از این که شخصی باورهای دین را کنار گذاشت یک حس بزرگ مسئولیت آغاز می‌گردد. جهان هیچ شبکه ایمنی الهی نداشته و مصوبه‌ی قانونی برای راحت شدن در زندگی بعدی موجود نیست. اگر انسان‌ها جهان بهتری می‌خواهند هیچ کسی غیر از خودشان برای ساختن آن وجود ندارد. این اندیشه با خواستی کمرشکن برای درست انجام دادن به من و بسیار دیگر از بیخدایان ضربه می‌زند - برای کوشیدن در راه حقوق بشر، دادگر و عدالت، صلح و برابر در این یگانه فرصت زندگی.

ادعای وجود خدا «این دیگه از آن حرف‌هاست»

سخنی را از دوران کودکی به خوبی به خاطر دارم، در یکی از این یکشنبه‌ها آموزگاران یکشنبه‌ای و همبازی‌های ورزشی همگی یک جور پیشنهاد دادند که هنگامی که اندیشه من به خدا مشغول می‌شود باید گمان کنم: «این هم شد پرسش».

من هیچ‌گاه درنیافتم که منظور آن‌ها چه بوده است. آیا منظور و نگر آن‌ها این بوده که گیراترین و جالب‌ترین پرسش - «آیا خدا هست؟» - هرگز حتماً نباید پرسیده شود؟ چرا نباید پرسیده شود؟ من که به‌هرحال این پرسش را پرسیدم. سپس مدتی گذشت و من توانستم شیوه‌های سازنده برای پرسیدن این پرسش بیابم.

بپندارید که شخصی ادعای شگفت‌انگیز می‌کند، مانند این که بگوید، «یک صد پونی^۱ کوچک بنفش در سوی تاریک ماه هست که با الگوهای چهارنعل رفته و سرنوشت ما را کنترل می‌کنند.» من تندی نمی‌روم تا ساخت موشکی را آغاز کرده و به ماه رفته تا درستی این سخن را دریابم. خواهم گفت، «چطور به این نتیجه بزرگ رسیدی؟» اگر بگوید که من این را در خواب دیدم یا یکی از پیامبران دوران باستان آن را پیش‌بینی کرده... ولش کن من حتماً از روی صندلی خودم هم برنخواهم خاست. اگر مردم بگویند که خدایی هست، نیازی نیست تا رفته و خدا را جستجو کنم؛ من تنها باید بدانم چرا مردم فکر می‌کنند که خدایی هست. پس از دریافت نگرهای آنان می‌توانم تصمیم بگیرم که آیا دلایل آن‌ها برای من قانع‌کننده است یا نه. یک خدای ناگهان پدیدار شده «از آن حرف‌هاست».

ادعاهای دینی، ادعا درباره واقعیت‌ها است، ادعاهایی است که با جهان طبیعت برخورد می‌کند. به همین خاطر دانشمند بیخدای ریچارد داوکینز و عالم الهیات کاتولیک اسکات هان^۲ هم‌رأی بودند که گیتی بدون خدا بسیار متفاوت از جهانی با خدا است و بودن یا نبودن خدا یک پرسش دانشیک و علمی است اگر چه همه مردم بر پاسخ داده شده هم‌رأی نباشند. (باید گوشزد کنم که نه همه دانشمندان و نه همه

1. Ponies

2. Scott Hahn

علمای الهیات درباره این ادعا هم‌رأی نیستند. بنگرید به پایان این بخش به «پاسخ به این پرسش: آیا دانش با باور به خدا ناسازگار است؟»

نمایش پیامدهای منفی اعتقادات دینی

باورهای دینی الهام‌بخش بسیاری از کارهای هنری و موسیقی و هم‌چنین کنش‌های بزرگ دهش و بخشش و از خودگذشتگی بوده است. کسی «آمین» نمی‌گوید؟ خودم می‌گویم.

ولی اگر اصول اعتقادات دینی الهام‌بخش تعصب و نفرت و خشونت باشد، پس این موضوع می‌تواند غیراخلاقی باشد چون که به دلیل دینی بودن این اعتقادات برای یافتن راه دیگری کوشش نشده است. نمی‌گویید آمین؟

افزون بر چیزهای خوب که اندیشه‌های دین و مردم انجام داده‌اند، اندیشه‌های دینی هم‌چنین آسیب‌های فراوانی زده‌اند مانند:

- ✓ به کار گرفتن آیه‌های کتاب آسمانی برای گسترش برده‌داری در سده نوزدهم و برای زیر پا گذاشتن حقوق زنان در سده بیستم
- ✓ خشونت همیشگی در خاورمیانه که بخش بزرگی از آن بر سر ادعاهای دین‌های یهودی و اسلامی درباره با زمین است
- ✓ مخالفت پیوسته در برابر حقوق برابر هم‌جنس خواهان مرد و هم‌جنس‌گرایان زن^۳ - که کمابیش تنها در حوزه‌ی دین چهارچوب آن تعیین‌شده است
- ✓ مذهب کاتولیک مخالف جلوگیری بجا بوده که اضافه جمعیت و بلای ویروس اچ‌آی‌وی یا ایدز را در کشورهای در حال توسعه بدتر کرده است
- ✓ یورش تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ریشه در نوشته‌های برگزیده اسلامی درباره ازجان‌گذشتگی و نفرت از «کافران» داشت

این فهرستی بسیار کوتاه است و مطمئن هستم شما هم این‌ها را می‌دانید. بیخدایان معتقد هستند که هر اندیشه‌ای که الهام‌بخش چنین شر و آسیب‌هایی باشد باید به چالش کشیده شود و تنها به دلیل آموزه‌ی دینی بودن آن‌ها به هیچ رو نباید جلوی نقد و انتقاد از آن‌ها گرفته شود.

یافتن معنا و هدف

هنگامی که شخصی می‌شنود من بیکدا هستم، هیچ‌گاه چندان طول نمی‌کشد که پرسشی پیرامون معنا و هدف از من پرسیده شود - پرسشی مانند، «ولی هر بامداد با چه اندیشه‌ای از رختخواب بیرون می‌آید؟» یا پرسشی که ارتباطی بسیار نزدیک به معنا و هدف دارد، «پس شما گمان می‌کنید که تنها یک مجموعه از مولکول‌ها هستید؟» همان‌گونه که آدام لی^۴ یکی از بلاگرهای مورد علاقه من گفته، من هیچ‌یک از این‌ها «تنها» نیستم مانند این که یک خانه «تنها آجر» نیست یا یک کتاب «تنها از واژه‌ها» درست نشده است. در هر دو آرایش ویژه‌ای و القای هدف هست که آن‌ها را می‌سازد. در رابطه با من نیز همین گفته‌ها درست است. من پاسخگو و مسئول هستم تا مطمئن سازم که «تنها» مجموعه‌ای از مولکول‌ها نبوده و حتا «تنها» یک ارگانسیم هم نیستم بلکه کسی هستم که عمر کوتاه او در روی زمین پر از معنا و هدف است.



ما همگی هر بامداد با شگفتی خوشایندی از رختخواب بیرون آمده، خندان و سرگشته از بخت خود برای هوشیار بودن، برای بودن در درون این روزنه‌ی کوچک هستی میان دو نیستی بی‌کران. بیشتر روزها این گونه بیدار نشده و این موضوع مرا شرمسار می‌کند. ولی روزی که این گونه بیدار می‌شوم من زندگی‌ام را پر از معنا و هدفم می‌بینیم.

بسیاری باورمندان گمان می‌کنند که خدا به انسان معنا و هدف داده و آماج زندگی انسانی یافتن هدف الهی و حرکت در راستای آن است. گمان کنم این اندیشه بدی نیست - ولی می‌خواهم بگویم که به طور کامل امکان دارد که هر کسی بتواند معنای زندگی خود را خود بیابد.

یافتن معنای زندگی همیشه آسان نیست. بسیار همانند نیاز انسان به پانکراس یا لوزالمعده است آدمی حتا هرگز نمی‌داند که به معنا و هدف نیاز دارد تا این که اختلالی به وجود آید - که این اختلال برای من، هر چند اطمینان کامل ندارم زمانی پیش آمد که درس خواندیم در دانشکده به پایان رسید. برای نخستین بار در زندگی من هیچ اندیشه دیگری در سر نداشتم. نمی‌دانستم به طور حرفه‌ای به چه کاری پردازم. همه‌ی ارتباطات عاشقانه من خاکستر شده و کسی هم چشم براه من نبود. مانند رونوشت دومی از یک فهرست خالی سرگردان بودم که نکته چیست. این نخستین بحران بنیادی معنا و هدف بود که به آن دچار شده و سال‌ها نیز به دراز کشید. این بحران به راستی مرا آشفته و پریشان ساخت.

در هنگام این بحران بسیار اندیشیدم و گفتگوهای فراوانی با دوستان داشتم. برخی از آنان معنا را در پیشه و شغل ویژه‌ای یافته بودند. یکی به سپاه صلح پیوسته و با خدمت‌رسانی به دیگران در پی یک زندگی بامعنا بود. همه این کارها به نگر بزرگ می‌رسیدند ولی به نظرم برای هیچ‌کدام از آن‌ها ساخته نشده بود. سرانجام دریافتم: من خانواده می‌خواستم. خودش بود. تنها اندیشیدن به آن فیتله‌ی معنا زندگی مرا چنان بالا می‌کشید که هیچ چیز دیگری نمی‌توانست چنین کند. چند سال بعد با شخص مورد علاقه‌ام ازدواج کرده و با هم سه کودک شگفت‌انگیز پرورش دادیم. سخن گفتن درباره بیدار شدن با شگفتی خوشایند هر بامداد! معنا و هدف که زمانی برای من بحران بود مانند پانکراس است.

البته خانواده مشکل و دشواری همه را حل نمی‌کند و نباید هم این‌گونه باشد. حتا برای من نیز خانواده تنها سرچشمه و منبع معنا و هدف نبود. هیچ‌گاه اندیشه خوبی

نبوده که همه‌ی سرمایه معنوی خویش را در یکجا قرار دهیم. شغل هم چنین سرچشمه‌ی مهمی برای هدف‌دار شدن من بود برای سال‌ها مانند بسیاری از افراد دیگر هم چنان که من راه خودم را به سوی پیش می‌یافتم سرچشمه‌ای بود که فروکش می‌کرد و دوباره جریان می‌یافت.

معنا و هدف، همه یا هیچ نیست. بلکه گاهی اوج گرفته و گاهی سقوط می‌کند. به شدت به این سو و آن سو پیچیده و می‌کوشد نشانه‌های خودش را بیابد. من باور ندارم که تنها یک جستار به عنوان «معنای» مطلق برای زندگی، الهی یا غیر الهی وجود داشته یا باید وجود داشته باشد، به عبارت دیگر تنها یک چیز نمی‌تواند ما را به زمین و این زندگانی بچسباند. هم چنین باور هم ندارم که بدون هیچ مقدمه‌ای بتوانیم معنای زندگی خود بیابیم. من مایه نشنودی خویش را یافتم. هنگامی که من در پوچی گام می‌زدم دلشوره داشتم سپس زمانی که من تغییر راه دادم و به سویی رفتم که مرا لبریز می‌ساخت لرزه‌ای شناختی به من دست داد.

کسانی که معنا و هدف در زندگی را خود تعریف کرده خواهند گفت که این فرایند بسیار بیشتر از چیزی که از بیرون رسیده آن ارزشمند می‌سازد. من نیز با این سخن همنوا هستم؛ خودم من هم تنها از همین راه به هدف و معنای زندگی رسیدم.

درک این که گیتی بدون خدا حتماً می‌تواند الهام‌بخش‌تر و شگفت‌انگیزتر باشد

با شادی و آرامش باید بگویم جهان طبیعت که دانش به آهستگی در حال شناسایی آن است با شگفت‌ها و الهام‌بخشی‌های فراوانی همراه است به صورتی که عمر یک انسان برای پی بردن به آن بسنده و کافی نیست. فهرستی از شگفتی‌هایی که من به آن‌ها دلبسته‌ام عبارت‌اند از:

✓ هر اتمی که بدن ما را ساخته از آغاز زمان وجود داشته و تا پایان گیتی وجود خواهد داشت.

✓ مغز انسان یکی از شیوه‌های کائنات برای آگاه شدن در باره خودش است.

- ✓ آهنی که در خون ما انسان‌ها است در آخرین لحظه از فروریختن یک ستاره در حال مرگ ساخته شده است.
- ✓ روی توپ چرخانی زندگی می‌کنیم که نزدیک به ۱۴۴۸ کیلومتر در ساعت (۹۰۰ مایل در ساعت) در حال گردش است.
- ✓ یک طرح کامل برای ساختن هر کسی در هر یک از یاخته‌های بدن او وجود دارد.
- ✓ یک اندیشه یا خاطره یک مسیر فیزیکی در مغز شما ایجاد می‌کند. هنگامی که شما شخص دیگری را می‌بینید که شادی است یا درد می‌کشد همان مسیر در مغز شما «روشن شده» و شما نیز می‌توانید احساس آن شخص را درک کنید.
- ✓ هنگامی که شتاب می‌گیرید زمان آهسته می‌شود.
- ✓ شما از بدن یک شخص دیگر به این جهان وارد شده‌اید.
- ✓ ما انسان‌ها با همه‌ی شکل‌های دیگر زندگی و حیات از میمون تا آمیب و درخت و نهنگ بر روی زمین پیوند داشته و خویشاوند هستیم.

هر آینه گمان نکنم کسی پیدا شود که با شگفتی و سرگشتگی همواره میخکوب نشود. هم چنین این واقعیت که همه‌ی این‌ها بدون وجود یک طراح رویداده و از سوی دیگر امکان تصور پگونگی رخ دادن آن‌ها، هنوز بسیار شگفت‌انگیز است.

کنار گذاشتن تصورات نادرست: چیزهایی که شمار اندکی از

بیهودایان باور دارند (شاید هم هیچ یک باور ندارند)

در میان عامه تصورات نادرست بسیاری پیرامون باورهای بیهودایان وجود دارد. در این بخش من برخی از این سوءتفاهم‌ها را بازگو کرده تا دیدگاه بیهودایی شفاف‌تر گردد.

درک نادرست وجود نداشتن درست و نادرست در بیخدایی

یکی از عمومی‌ترین تصورات نادرستی درباره بیخدایان این است که آن‌ها نمی‌توانند (یا نمی‌خواهند) تا میان کردارهای درست و نادرست تفاوتی بگذارند. بسیاری از بیخدایان می‌شنوند که باور نداشتن به خدای یعنی جواز و پروانه آدم‌کشی داشتن. بیخدایان با شنیدن این سخن هاج و واج می‌شوند. توسعه اخلاق با نشان دادن این که بیشتر باورمندان و ناباوران گرایش به داشتن درک‌های اخلاقی بنیادی یکسانی دارند نشان می‌دهد که بیخدایان حق دارند شگفت زده شوند چنان که یکی از پژوهشگران این موضوع را چنین بازگو کرده، «خواه آن‌ها این دین یا آن دین را داشته یا هیچ دینی نداشته باشند» درک بنیادهای اخلاقی یکی است.

چیزی بزرگ‌تر از خودم هست

بیخدا بودن یک بخش بزرگی از داشتن زندگی بامعنا بوده و هیچ نیازی به یک هستی و موجود فراطبیعت نیست. می‌توانم ببینم که چرا بیخدایی برخی را برای این احساس که هیچ چیزی بالاتر از خودش نیست، هیچ چشم‌انداز برتر، هیچ چیز بزرگ‌تری که به آن پیوند بخورد، آزار می‌دهد. هنگامی که کودک بودم گاهی تصور می‌کردم که خدا از این حالت افسرده است. ولی این هیچ گاه برای من سخت نبوده هر چند که هرگز قانع نشدم که خدا موجودی متعالی است. هنگامی که ازدواج کردم بی‌درنگ بخشی از چیز بزرگ‌تر از خودم شدم. هنگامی که بچه‌دار شدم که این «چیز بزرگ‌تر از خودم» بزرگ‌تر شد. احساسی که به کسی دست می‌دهد هنگامی که در گروه کر آواز خوانده یا در استادیوم در یک کنسرت بوده یا در گروهی بازی کرده (همان گونه که کودکان بیشتر زمان‌ها از این بازی‌ها می‌کنند) یا در یک تیم ورزشی بوده (که من، خوب، هیچ گاه عضو تیمی نبودم) - همه این‌ها تجربه‌هایی است که انسان را در تماس با چیزی گسترده‌تر و بزرگ‌تر از خودش قرار می‌دهد. من بخشی از یک محله، یک جامعه، یک ملت هستم. هر یک

از این مردم به مردم دیگر پیوند خورده و چیزی بزرگ‌تر از مجموع اجزای آن می‌سازند.



اخلاق پیرامون رفتار مردم با هم دیگر است. این دلیلی برای این است که خردمندانه‌ترین اندیشه بی‌همتای اخلاقی که در هر دین و هر سیستم فلسفی در جهان دیده می‌شود این است که «با دیگران همان رفتار را بکن که دوست داری با تو رفتار کنند.» اگر من این کار را نکنم - هر چند اگر حس طبیعی همدلی من درست کار نکند و من با مردم پیرامون خود نامنصفانه رفتار کرده و به دیگران آسیب بزنم چه کسی از من پاسخ خواهد خواست؟ مردم، مردم کسانی هستند که از من پاسخ می‌خواهند. جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنم زندگی را برای من بسیار سخت‌تر خواهد کرد و به حق هم باید چنین باشد.

هنگامی که شخصی به من می‌گوید که تنها باور به خدا است که مردم را از انجام کردارهای ناروا و خشونت بازمی‌دارد من همیشه درمانده می‌شوم - آیا به راستی این شخص گمان می‌کند که باور او به خدا تنها چیزی است که او را از زدن من در آنجا بازمی‌دارد؟ ولی اگر گفتگوی ما بر سر بودن و وجود خدا بود این درست زمانی بود که من دیگر نمی‌کوشیدم تا او را قانع کرده و آرام دور می‌شدم.

در واقع من گمان بهتری درباره او دارم بهتر از گمانی که او از خودش دارد. من حتا برای یک لحظه هم گمان نمی‌کنم که شمار بسیار فراوانی از باورمندان در راه درستی گام برمی‌دارند زیرا چون می‌اندیشند که یک موجود فراطبیعت سرگرم تماشای آنان است. گمان کنم که این اندیشه تنها به کسی کمک می‌کند که پیوسته نیاز به آقا بالا سر داشته باشد، ولی داشتن رفتار خوب نیز منطقی است. بخش ۱۵ را بررسی کنید درباره این موضوع در آن جا با جزئیات بسیار سخن گفته‌ام.

بیشتر زمان‌ها پرهیز از درد و رنج تنها یک از دلایلی است که هر کسی را ناچار به رفتار خوب می‌کند - و یکی از کم ارزش‌ترین دلایل‌ها برای داشتن رفتار خوب و کردار نیک است. اگر چه به خوبی در راستای با این اندیشه دینی است که مردم برای خشنودی و رضای خدا و پرهیز از خشم او رفتار خوبی دارند. در واقع مردم هم چنین برای خشنود ساختن ۵۵ دیگر و پرهیز از خشم افراد دیگر مؤدبانه رفتار می‌کنند.

ولی چیزی که همه‌ی طرف‌ها در این گفتگو نادیده می‌گیرند این واقعیت قابل تصور و ساده است که بیشتر مردم بیشتر زمان‌ها بدون توجه به دیدگاه‌های مذهبی رفتار اخلاقی دارند. درباره میلیاردها واکنش متقابل خوب و مهربانی روزانه انسان‌ها ببینید. درست است روزانه رفتارهای غیراخلاقی فراوانی انجام می‌شود، ولی بیشتر زمان‌ها به طور عینی یک حس بنیادی مشترک اخلاقی را می‌توان دید. آن گونه که پیداست همه انسان‌ها - هم چنین بیخدایان - بیشتر زمان‌ها درباره درست و نادرست کمابیش هم‌رأی هستند.

حیات با شانس به وجود آمده و فرگشت یافته است

اگر بیخدایان باور داشتن که زندگی برخاسته و فرگشت یافته از احتمال‌های تصادفی است، نباید آن‌ها جدی گرفته می‌شدند. دیدن بی‌اعتباری این اندیشه چندان سخت نیست. ولی هر کسی که به چنین چیزی باوری داشته - یا کسی که باور دارد یک طراح آگاه در پشت صحنه است - هنوز از برداشت درستی از والاترین دانش انسان ندارد.

در برگ‌های آغازین این بخش پیرامون گواه و مدارکی سنگینی گفتگو شد که به گزینه‌ی سومی اشاره داشت - فرگشت به شیوه گزینش طبیعی. واژه «گزینش یا انتخاب» در اصل فرایند غیرتصادفی دخیل و در حال کار را با این یکی جایگزین می‌سازد که نسخه‌های ویژه‌ای به طور طبیعی بیش از دیگر نسخه‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد. گمان می‌شود که خاستگاه زندگی نیز به وسیله فرایندی به نام حیات‌زایی^۵

از مواد غیرآلی ساده، در واکنش در چهارچوب چند اصل فیزیکی، برای ساخت بلوک‌های ساختمانی ارگانوسم‌های تک‌یاخته‌ای به هم متصل می‌شود. سپس چند میلیارد سال گزینش طبیعی را به آن بیفزایید، پیوسته آن را به هم زده، بگذارید کمی جا بیفتد و شما تفاوت‌هایی می‌بینید که اکنون به چشم می‌خورد. (برای جزییات بیشتر به بخش پیشین نگاه کنید «حل دشواری پیچیدگی».)

خوب ارزش تکرار دارد - بیخدایان گمان می‌کنند که زندگی جذاب و پیچیده است ولی باور ندارند که تصادفی و یا دست و خواست خدا پشت آن است.

این تصور نادرست که همه‌ی دین‌ها همانند و یکسان هستند

برخی از بیخدایان با گذاشتن همه دین‌ها در یک دسته گناهکار هستند. من خودم شمار اندکی از اعضای این گروه را می‌شناسم. یک دلیل بسیار خوب که نباید با همه‌ی دین‌ها یکسان برخورد کرد این است . . . خوب همه آن‌ها یکسان نیستند.

ولی بیشتر بیخدایانی که می‌شناسم زمانی بسنده و کافی را برای گفتگو با مردمی با دیدگاه‌های متفاوت و ناهمسان سپری کرده تا بدانند که میان مراسم مارگردانی^۶ پنتاکوستالیسم^۷ و یک لیبرال کواکر^۸ ناهمسانی و تفاوت هست بدون این که بخواهیم از تفاوت‌های میان روحانی فرد فیلیپس^۹ (که در مراسم فاتحه در کلیسای او دعای خدای از هم‌جنس‌بازها بدش می‌آید، خوانده می‌شود) و دالالی لاما سخن بگوییم.

حتا در یک میان یک دسته نیز تفاوت‌های بزرگی دیده می‌شود. یک کاتولیک پیشرو در تمام موضوعات اصلی سیاسی و اجتماعی با یک کاتولیک محافظه‌کار متفاوت است. این تفاوت‌ها مهم بوده و بیخدایان - دست کم بیخدایانی که به این موضوع‌ها توجه دارند- می‌توانند و باید به جای یکسان دیدن همه‌ی دین‌ها، آن‌ها را از هم بازشناسند. بارومندان دینی پیشرو نسبت به بنیادگراها نقطه اشتراک‌های بیشتری با

6. Snake-handling

7. Pentecostal

8. Liberal Quaker

9. Fred Phelps

بی‌دینان داشته و به جای کنار گذاشتن باورمندان دینی پیشرو تنها به دلیل اختلاف بر سر خدا، بهتر است تا با هم دیگر بر ضد باورهای زهرآگین دین همکاری کنیم.

تصور این که دین‌ها هیچ کار مثبتی انجام نداده‌اند

هم چنین برخی از بیخدایان حس می‌کنند که دین هیچ کار مثبتی در جهان انجام نداده است. حتی برتراند راسل که فردی دارای قضاوت صحیحی در این زمینه است اعتبار دین‌ها را تنها در ساختن سالنامه دانسته و می‌گوید مشارکت دیگری به اندیشه‌اش نمی‌رسد.

حتی بیشتر بیخدایان حس می‌کنند که دین‌ها تأثیر کلی بدی داشته‌اند ولی بیشتر زمان‌ها می‌توان به بیش از چیزی مانند سالنامه اندیشید:

- ✓ بسیاری از هنرمندان و موسیقی‌دان‌های از باورهای خویش الهام گرفته‌اند. برای نمونه یوهان سباستین باخ^{۱۰} قطعه اس‌دی‌جی (SDG) (سولی دو گلریا،^{۱۱} «تنها برای بزرگداشت خدا») را برای پایان قطعات موسیقی نوشته است.
- ✓ روحانیون کاتولیک در سراسر قرون وسطی هم چون یک کنش دینی از عتیقه‌های دوران باستان نگه‌داری کردند.
- ✓ فعالان کواکر در گذر ۲۰۰ سال گذشته در خط جلوی هر جنبش صلح و حقوق بشر بوده‌اند.
- ✓ دین‌های هندو و جین اصول غیرخشونت‌آمیز را گسترش و توسعه داده که به حل مسالمت‌آمیز درگیری‌های بی‌شماری کوچک یا بزرگ انجامیده است.
- ✓ انجمن‌های مذهبی مسیحی به‌طور جهانی فرهنگ کمک داوطلبانه را گسترش داده که کمک و خدمات را به افراد تهیدست می‌رساند.

البته این فهرست بلندی نیست ولی می‌توانید چشم‌اندازی برای خود ترسیم کنید.

10. Johann Sebastian Bach
11. Soli Deo Gloria

در این جا بسیاری از بیخدایان به پا خاسته و این گفته‌ها را رد می‌کنند، آن‌ها می‌گویند این مسائل نباید اعتباری برای دین در نگر گرفته‌شده بلکه اعتبار و آبرویی برای افرادی از انسان‌ها است که دست بر قضا دین‌دار شده‌اند و کسانی بوده‌اند که به سادگی نیروی خلاق و ارزش‌های خویش را در چهارچوب دین‌ها گفته‌اند. ولی برخی دیگر احساس می‌کنند که دین‌ها در بهترین حالت خویش هم چون یک محرک و الهام‌بخش کارهای بزرگ خدمت کرده است - هر چند تنها جهان‌بینی نیست که محرک و الهام‌بخش است.

پاسخ به این پرسش: آیا دانش با باور به خدا ناسازگار است؟

اگر بپرسم آیا دانش و دین سازگار هستند من دچار یک اشتباه دسته بندی شده‌ام. این پرسش حتماً مانند مقایسه سیب و پرتقال هم نیست - بیشتر مانند مقایسه سیب و ریاضیات است.

هر دینی که فرضی کنیم مجموعه‌ای از ادعاها، ارزش‌ها و رسوم است. شما می‌توانید به دین‌ها هم چون پاسخی به مشکلات و دشواری‌های انسانی بیندیشید. دانش شیوه برای پرسیدن پرسش است. به زبان ساده‌تر، دین مجموعه‌ای از پاسخ‌ها و دانش شیوه پرسیدن پرسش است. پیامد روش دانشیک و علمی گستره‌ای از دانستن بوده که همگی موضوعی برای بازبینی است، ولی خود دانستن، دانش نیست.



در اینجا یک شیوه بهتر برای پیکربندی این پرسش آمده است: آیا روش دانش با شیوه دینی برای یادگرفتن درباره جهان هماهنگ و سازگار است؟ اکنون پرسش آغازین به صورت یک مقایسه سیب با سیب درمی‌آید. اگر سخن درباره دین‌های وحی شده‌ی سنتی است، که سخنان پیامبران و تاب‌های آسمانی آخرین سخن به شمار می‌آید پاسخ به طور آشکار نه می‌باشد. شخصی می‌تواند وحی را معصوم و بدون خطا دانسته یا پی گیری دانش باشد ولی نمی‌تواند هر دو را انجام دهد. در کانون دانش امتناع از پذیرش هر اطلاعاتی به عنوان نهایی، لغزش‌ناپذیر و غیرقابل تغییر است. این در قطب مقابل مفهوم دینی وحی به عنوان حقیقت مقدس جا گرفته است. بنابراین این دو روش به طور ژرفی با هم ناسازگار هستند.

در سال ۱۳۷۶ خورشیدی (۱۹۹۷ میلادی) استپان جی گولد^{۱۲} گفت که دانش و دین می‌تواند هم چون دو «قلمرو بدون همپوشانی» دیده شده که هر یک از قلمروها مرجعیت خودش را دارد. وی می‌گوید دانش درباره چرا و چگونگی جهان بوده در حالی که دین پادشاه سرزمین معنا و اخلاقیات است. گولد ادامه می‌دهد که همه چیزی می‌تواند به خوبی پیش برود که هر یک در راه دیگری قرار نگرفته و سرش به کار خودش گرم باشد.

این اندیشه خوبی است و بسیاری از ندانم‌گراها و بیخدایان با گولد هم‌رأی هستند. ولی برخی دیگر گمان می‌کنند که این شیوه جدایی دانش و دین می‌تواند دارای چندین دشواری مهم باشد. برای نمونه دین‌ها همیشه ادعاهای به ظاهر واقعی درباره «چیستی و چگونگی» داشته و دانش اکنون اندیشه‌های فراوانی درباره اخلاق دارد. خوب کوتاه‌سخن این که بسیاری از بیخدایان (و بسیاری از افراد متدین نیز) احساس می‌کنند که اندیشه آرمانی گولد هیچ دردی را درمان نمی‌کند. (در بخش ۸ با جزییات بیشتری در این باره سخن خواهیم گفت.)

آیا این سخنان به معنای این است که شخصی نمی‌تواند دانشمند و هم‌زمان شخص دین‌داری باشد؟ این گونه که پیداست نه، ولی امروزه دانشمندان زنده مذهبی

و دین‌داران زنده با اندیشه دانشیک کم نداریم. این سخن به طور کامل درست نیست زیرا بسیاری از آموزه‌های دینی در دو سده گذشته از وحی الهی بسیار دور شده است. دانشمندان دین‌دار و دین‌داران با روش دانشیک به کتاب‌های آسمانی چون الهام‌های نوشته شده به دست انسان‌ها، افراد خطاپذیری مانند خودشان نگاه می‌کنند. هنگامی که شخص به این نقطه رسید می‌تواند خردمندان به نوشته‌های کتاب‌های الهی بپردازد. آنگاه نوشته‌های کتاب‌های آسمانی می‌تواند به چالش کشیده شده و حتا کنار گذاشته شوند: برده‌داری؟ خیر سر خودتان. دوست داشتن مردم؟ عالی این یکی را برمی‌داریم. آفرینش در شش روز؟ آشکار است که درست نیست - بیایید آن را کنایه‌آمیز ببینیم و همین‌طور تا آخر.

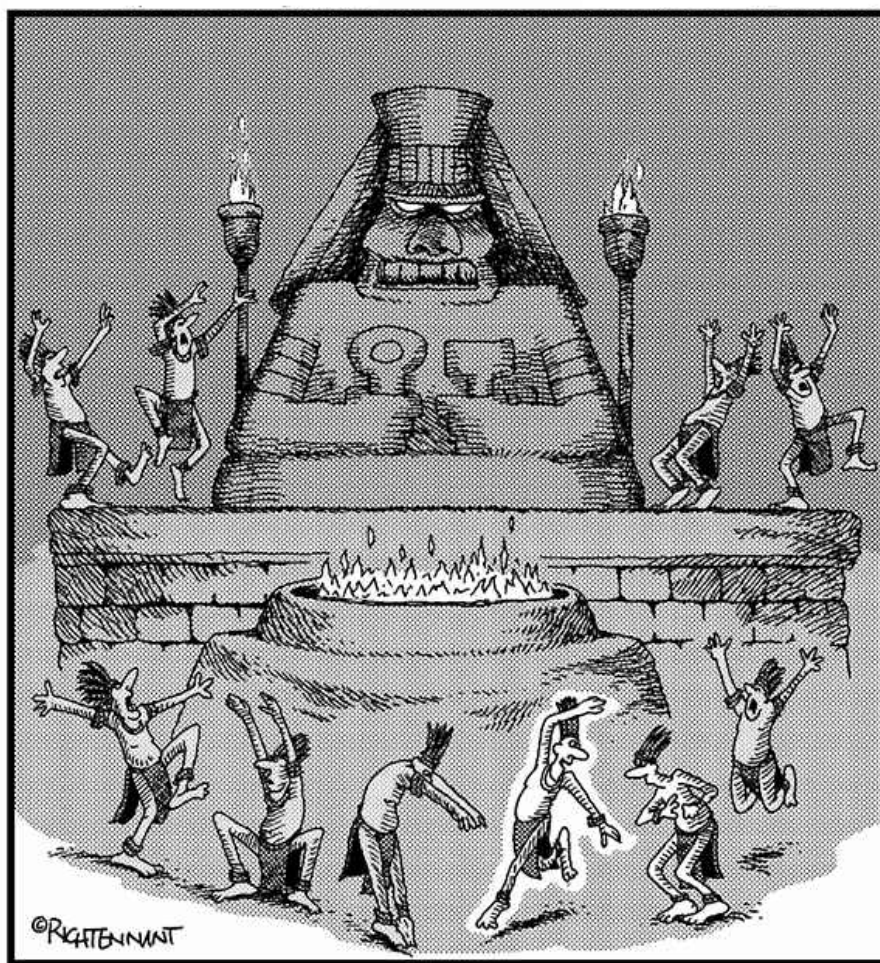
در این صورت بله، دانش و می‌توانند با هم دیگر به آسانی و منصفانه در یک مغز جا بگیرد ولی تنها اگر روش‌های دستیابی به دانش و آگاهی بتواند به اتحادی خردمندان دست یابد. برخی از مردم این کار را امکان‌پذیر و برخی ناممکن یافته‌اند.

دفتر دو

بیخدایان در گذر زمان

طراح ریچ تن نات

موج پنجم



«من به رقصیدن اعتقاد دارم.»

این بخش . . .

این بخش نگاهی گذرا به تاریخ گِیرا و بلند این اندیشه (با وجود شایع‌های پایدار مخالف) که خدایی نیست از چین و هند باستان تا انگلیس و امریکای سده بیستم می‌اندازد.

هنگام خواندن این پیشینه شما بیخدایان و ندانم‌گراها را در جاها و زمان‌های بسیار دور از انتظار خواهید یافت. این افراد تنها در میان فیلسوفان یونان باستان یا سکولارهای دوره رنسانس نبوده بلکه در روستای کوچکی در فرانسه در زمان تفتیش عقاید، در سده‌های میانی اسلام و در میان سرزمین امریکا دیده می‌شوند.

بخش ۴

ردپای بیخدایان

در روزگار باستان

در این بخش

- ◀ رازگشایی از باورهای مردم باستان
- ◀ شنیدن آوای ناباوری در جاهایی که به فکر هیچ کسی نمی‌رسد
- ◀ کشف رونق بیخدایی در چین و هندوستان
- ◀ گوش دادن به صدای دودلی در یونان و روم باستان

گرچه پیشینه شک دینی به احتمال بسیار هم سن تاریخ باورهای دین است ولی شک ردپای کمتری برجا گذاشته است. نخستین گواه و مدرک از باور فراطبیعت به ۱۳۰،۰۰۰ سال پیش به مراسم‌های به خاکسپاری نئاندرتال‌ها^۱ بازمی‌گردد. ولی این

1. Neanderthals

سخن به معنای این نیست که امروز هر بابایی نگاهی به گذشته انداخت بتواند مدارکی پیرامون دیدگاه های خویش بیابد.

از هنگامی جریان ناباوری خویش را آشکارتر نشان داد که عدم ثبت وقایع در پیش از تاریخ جای خویش را به تاریخ با ثبت رویدادها داد و توجه را به سوی هر نوع باور فراطبیعت ساخته مغز انسان می کشاند

من با این جستار آغاز می کنم که تصورات مردم این دوره درباره باورها و ناباوری های مردم باستان چگونه است - قضیه ای با پیچیدگی بیشتر از آن چه خواننده می پندارد. پس برای یافتن افراد شکاک از یونان تا هندوستان و چین و حتا در سایه معبد اورشلیم بررسی گسترده ای از جهان باستان خواهم داشت.

درک باورها (یا ناباوری های) مردم باستان

یافتن مدارکی برای ناباوری دین در جهان باستان همیشه آسان نیست ولی این بدان معنا نیست که مدرکی پیدا نمی شود. چالش ما این است که دریابیم چگونه می توانیم تعیین کرده که مردم هزاران سال پیش به چه باور داشته یا چه پرسش هایی مطرح می کرده اند.

ناباوری به چند دلیل گرایش به ناپدید شدن از تاریخ دارد. بیشتر آن چه امروزه مردم از گذشته می دانند وابسته به ثبت رویدادهای دست به دست گشته در گذر هزاران سال و صدها نسل می باشد. این روند آرمانی و بدن نقص نبوده ولی تنها راه در دسترس است - و ناباوری دینی در میان آخرین اندیشه های است که شاید توانسته باشد این راه را طی کند.

برای تعیین این که آیا ناباوری در هزاران سال پیش وجود داشته است به شیوه ای که یک اندیشه برای رسیدن از یک مغز باستان به مغز انسان امروزی نیاز داشته بیندیشید.

۱- شخصی باید آن را به صورت نوشته درآورد. بیشتر اندیشه‌ها در همین نقطه از میان می‌رفته زیرا شخصی که آن را اندیشیده از آن سخنی به میان نمی‌آورد. مهم نیست که یک اندیشه چه اندازه ارزشمند و باشکوه باشد، اگر نوشته نشود بسیار بعید است که به نسل بعدی برسد.

۲- مدرک نوشته شده نباید به هیچ صورتی از میان می‌رفته و ۲۰۰۰ سال باید بقاء می‌یافته است. برای این که مدرک به زمان کنونی برسد نباید چیزی یا کسی آن را از میان ببرد- نه تنها در زمان خودش بلکه در روزها و سال‌ها و سده‌هایی که در پیش دارد. جان بدر بردن در طول زمان، چالشی بزرگی است زیرا بیشتر نوشته‌ها بر روی چیزهایی مانند پاپیروس، کاغذ یا پارچه نوشته شده است. حفاظت از این مدارک آسان نیست و اگر نخواهیم به صدها شرایط نامساعد دیگر اشاره کنیم می‌توان به جو پر اکسیژن زمین اشاره نمود که مانند آتش بر روی چیزها اثر می‌کند. (حتا نسخه اصلی اعلامیه استقلال امریکا تنها پس از دویست سال و اکنون که در جعبه‌ای تیتانیوم پر از گاز آرگون نگاه‌داری می‌شود، به طور کامل سالم نمانده است.)

پس حتا مدارکی که به اندازه بسنده و کافی خوش شانس بوده که در باستان نوشته شوند اکنون باز هم به احتمال بسیار از میان رفته‌اند. یکی از بزرگ‌ترین سکولارهای دوران باستان دیدیموس از اسکندریه^۱ است که برای نشستن و نوشتن بیش از ۳۰۰۰ کتاب- که هیچ کدام نیز به دست ما نرسیده - به او به حق لقب گران «ماتحت برنزی» داده شده است. یک پژوهشگر تاریخ ادبیات در سده پنجم میلادی ۱۴۳۰ نقل‌قول از بزرگ‌ترین نویسندگان جهان باستان بازگو کرده - ۱۱۱۵ تا از این کتاب‌های آن‌ها به دست ما نرسیده است. هم چنین اندیشه انقلابی دموکریت یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان همه دوره‌ها تنها با نقل قول نویسندگان دیگر به دست ما رسیده است.

1. Didymus of Alexandria

۳- انسان‌ها در هر دوره به طور طبیعی گرایش به پاسداری و بازگویی اندیشه‌هایی داشته که بیشترین سازگاری را با اندیشه‌های خودشان دارد. چون ناباوری دینی کمابیش همیشه اندیشه‌ای اقلیت بوده و به طور شدیدی طرد می‌شده اگر اشاره‌ای از بیهخدایی در باستان راه خود را به کتاب‌های امروزی باز کرده، شگفت‌آور است.



از سوی دیگر گاهی وضعیت آشکار و ناپوشیده بیهخدایی در واقع کمک کرده تا ما از جریان‌های بیهخدایی آگاه شویم. اگر اندیشه‌ای مایه‌ی آشوب بزرگی در جریان اصلی اندیشه‌های متعارف در زمانی می‌شد همیشه خروارها کاغذ و جوهر صرف می‌شد تا ثبت شود که این اندیشه چه اندازه اشتباه بوده است. در این روند مردم آن روزگار مدارک استوار غیرمستقیمی فراهم کرده که نشان می‌دهد این اندیشه از چه زمانی آغاز گشته است. از سوی دیگر چون این نوشته‌ها دیدگاه اصلی و متعارف آن زمان را نشان می‌داده به دقت حفاظت و پاسداری شده و اندیشه نامتعارف که خود را به دم نوشته‌های انتقادی آن روزگار بسته به دست ما رسیده است.

بسیاری از مدارک در دسترس بیهخدایی در روزگار باستان با همین شیوه غیر مستقیم بدست ما رسیده است.

پرسی به جلو: دوره محوری

مردم روزگار ۸۰۰ تا ۲۰۰ پیش از میلاد چیزخور شده یا شاید کسی در آب آن‌ها چیزی ریخته بود. فرهنگ‌های ناهمسان و متفاوت جهان در آن روزگار مانند چین، هندوستان، ایران و یونان شیوه‌ای نوین از اندیشیدن درباره جهان را گسترش دادند. گویا در آن زمان ناگهان انسان گام بلندی از توجه به بقا به سوی رویکردی آگاهانه‌تر، پرسشگرتر، خردمندانه‌تر و جستجوگرتر در زندگی برداشت.

این دوره به نام دره محوری^۲ نامیده می‌شود زیرا گویا در ظاهر جهان بر روی محور اندیشه چرخیده و آغاز به پیمودن مسیری سراسر تازه‌ای می‌نماید. در گذر این چند سده فلسفه و دین‌های نوین مانند علف می‌روید، مانند:

- ✓ کنفوسیوس و تائوئیسم در چین
- ✓ دین یهود در یهودیه
- ✓ بودا و چین در هندوستان
- ✓ چندین مکتب اصلی فلسفه در یونان

از سوی دیگر با داد و فغان همه فرهنگ‌ها زاینده و درست به همراه و در کنار این دین‌ها و فلاسفه تازه‌رس، بیخدایی نورسته نیز به چشم می‌خورد.



توجه داشته باشید که حضور بیخدایی در دوره محوری به این معنا نیست که هیچ کسی پیش از آن به وجود خدایان شک نداشته است. همان گونه که در بخش پیش گفتم بدون شک ناباوری دینی از آغاز به وجود آمدن اعتقادات دینی وجود داشته است. ولی این دوره زمانی بود که اندیشه بیخدایی خودش را جمع و جور کرده و در چارچوب فلسفه‌ای منسجم خویش را به خوبی نشان می‌دهد. هم چنین این واقعیت که این اندیشه در دوره‌ی محوری در فرهنگی گسترده رخ

داده دلیل دیگری است که دوره محوری ارزش بررسی و اکتشاف بیشتر را دارد.

خوب، چرا همه‌ی این اندیشیدن‌ها، پرسشگری و ملاحظات اخلاقی هم‌زمان در چندین فرهنگ پدیدار گشت؟ برخی از جامعه‌شناسان اشاره می‌کنند که بسیاری از این فرهنگ‌ها در آن زمان دوره پر تنش و درگیرهای خونین خویش را طی می‌کرده‌اند. در هر حال، سرانجام کشوری یکپارچه‌تر از میان مجموعه‌ای از دولت‌های کوچک‌تر به پا می‌خیزد. حتا هم چنان که زندگی به سوی ثبات بیشتری پیش می‌رفت خاطره آشوب‌ها و نا امنی‌ها هم چنان تازه بود. نظام‌های نوین اخلاقی برای جلوگیری از رویدادن دوباره این دیوانگی‌ها به طور طبیعی به نگران شیوه زندگی جمعی انسان‌ها در کنار همدیگر بود. این نظام‌های نوین بی‌درنگ بر ضد خشونتی وارد عمل شده که کمابیش آن‌ها را از میان برده بود.

پس در واقع تصادفی نیست که بسیاری از فرهنگ‌ها در دوره محوری مشتاقانه به سوی دین و فلسفه‌هایی پیش رفت که بر صلح و عدم خشونت (مانند بودا و جین) یا اخلاق و نظم اجتماعی (مانند کنفوسیوس) تأکید می‌کرد. هم چنین هر چند دین‌هایی مانند جین کمابیش بالاترین نمایش خویش را در دوره محوری داشته هر سه این نظام‌های اخلاقی که نام بردم همگی سراسر سیستم‌های بیخدایی بود.

ردیابی ناباوری در یهودیه باستان

در نگاهی گذرا به تاریخ اسناد انگشت شماری ساده و مطمئن مانند کتاب‌های آسمانی مسیحی - یهودی وجود دارد. هم چنین جدا از ستایش‌ها و نکوهش‌ها در کتاب زبور مدارک استواری هست که نشان می‌دهد بیخدایی در یهودیه باستان نیز وجود داشته است. در زبور ۱۴:۱ آمده است که «احمق در دل خود می‌گوید که خدایی نیست.»

نویسنده زبور دیدگاه خویش از ناباوران را ماست‌مالی نکرده است: «همه رو گردانیده، با هم فاسد شده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی. . . که قوم مرا می‌خورند، چنان که نان می‌خورند. . . مشورت مسکین را خجل سازید.»^۳ شاید یک اندیشه گذرا بوده است؟ ولی بسیار بعید است. سراسر این آیه‌ها در سوره ۵۳ زبور واژه به واژه تکرار شده است. مدارک نشان می‌دهد که بدبینی به دین در سده‌های پس از نوشته شدن زبور نه یک موضوع حاشیه‌ای بلکه حضوری پررنگ داشته و در اوج رونق بوده است. خانم جنیفر مایکل هاچ^۴ تاریخ‌دان در کتاب اصلی خودش شک: یک تاریخچه^۵ اشاره می‌کند که در سده دوم پیش از میلاد شمار بزرگی از یهودیان که نشان فرهنگ یونانی و شکی بسیار استوار پیرامون وجود یهوه^۶ داشتند از اهدای دوباره معبد اورشلیم^۷ به زئوس^۸ پشتیبانی می‌کردند. این موضوع تنها به دلیل به وجود آمدن باور و اعتقاد ناگهانی این افراد به خدایان المپ^۹ نبوده بلکه آن‌ها هویت فرهنگی خویش را هم چون بخشی از گسترش امپراتوری سلوکیان یونانی^{۱۰} ارزیابی می‌کردند. (مطابق با گفته‌ی فاکس نیوز^{۱۱} یهودیان باستان باید به طور گروهی بالاخانه را اجاره داده بودند).



شخصیت‌های سکولار یهودی در کنار یهودیان مذهبی در سرتاسر تاریخ وجود داشته ولی سرانجام در سده بیستم رسمی شد، این رخداد هنگامی بود که یهودیت انسان‌گرا به عنوان یک از پنج شاخه‌این دین شناخته شد. (مراجعه کنید به بخش ۸ تا گفتگوی کاملی پیرامون یهودیت انسان‌گرا ببینید).

زبور یا مزامیر آیه ۱ تا ۶ البته میان نسخه های گوناگون ناهمسانی و تفاوت‌های هست که این برگردان به کتاب 3. آسمانی موجود در تارنماییتی ایکستی دات آی آر وفادار است

4. Jennifer Michael Hecht

5. Doubt: A History

6. Jehovah

7. Temple in Jerusalem

8. Zeus

9. Olympus

10. Greek Seleucid Empire

11. Fox News

ردپای ناپاوری در چین باستان

چین همیشه یکی از پذیرنده‌ترین فرهنگ‌های بیخدایی در روی زمین بوده است. هر آینه دست کم تا جایی که رخدادهای ثبت شده نشان می‌دهد، اندیشه‌های غیردینی در جلو و کانون فلسفه چینی‌ها و دولت ملی آن‌ها بوده است. حتا دین‌های چینی کمابیش همیشه بدون خدایان نیز درست کار می‌کرده‌اند مانند برخی از ریخت و شکل‌های بودا و تائوایسم ولی برای بیش از ۲۵۰۰ سال کنفوسیوس - فلسفه‌ی سکولاری که بیش از خدایان بر روی خرد و اخلاق طبیعی کانونی و متمرکز شده - به سادگی بالاترین نفوذ را در اندیشه‌های چینی داشته است.

به این دلیل که نداشتن خدا یک بخش پذیرفته شده بسیار پر قدمت در گفتمان فرهنگی چینی است، در مقایسه با فرهنگ‌های دیگر می‌توان به تصویری روشن‌تری از اندیشه بیخدایی در تاریخ چین دست یافت. از هم بهتر به جای رسیدن اندیشه‌های غیر الهیاتی به خوانندگان امروزی تنها از راه نقد نوشته‌ها، فرهنگ چینی این نوشته‌های غیر الهیاتی را در ریخت اصلی نوشته نگه داشته است. در بخش‌های زیر شمار اندکی از مفاهیم و اندیشمندان این گوشه‌ی جهان را معرفی می‌کنم که چین را یک از منابع بسیار غنی اندیشه‌های غیر الهی ساخته‌اند.

درک مفهوم تی‌این (بهشت) . . . ولی نه بی‌دردسر

فیلسوفان چینی نیروی اندیشه و زمان بسیاری را برای مفهوم تی‌این^{۱۲} هزینه کرده که ساده‌انگارانه به «بهشت» برگردان شده است. ولی تی‌این هیچ پیوند و بستگی به اندیشه متعارف غرب از جایی ندارد که روح انسان‌ها پس از مرگ با خدایی محشور می‌شود. ولی به جای آن تی‌این «آن چه که سبب می‌شود جهان چنان باشد که هست» معنا

12. t'ien

می‌دهد. فیلسوفان چینی که گمان می‌کرده خدایی علت هر چیزی است تی‌این را برای اشاره به آن خدا به کار می‌گرفتند در حالی که فیلسوفانی که تنها علت‌ها طبیعی را دست‌اندر کار می‌دید، خواه این علت‌ها را به طور کامل درک کرده خواه درک کاملی از آن‌ها نداشته واژه تی‌این را برای معنایی قابل درک از این قوانین طبیعی به کار می‌بردند. هر چه بوده، آن چه که جهان را این گونه که هست می‌ساخته، تی‌این بوده است.



دو تن از مشهورترین فیلسوفان غیرالهی چین باستان زون زی^۱ (۲۳۰-۳۱۲ پیش از میلاد) و منسیوس^۲ (۲۸۹-۳۷۲ پیش از میلاد) بودند. دیدگاه‌های آن‌ها پیرامون سرشت انسان با هم دیگر سازگار نبود:

- ✓ زون زی می‌پنداشت که انسان‌ها از ریشه بد بوده ولی می‌شود آن‌ها را با آموزش و نظم به راه راست آورد
- ✓ منسیوس گمان می‌کرد که انسان‌ها در سرشت خویش خوب بوده ولی بر اثر نفوذ جامعه بیراهه می‌روند

این دو فیلسوف در این اندیشه هم‌رأی بودند که تی‌این هیچ کاری با یک خدای هوشیار نداشته بلکه قوانین طبیعی قابل پیش‌بینی در این میانه دخالت دارند. زون زی بارها و بارها به اندیشه تی‌این در نوشته‌های خود اشاره کرده و استدلالی نموده که مانند چیزی است که یک بیخدای بلاگ نویس امروزه می‌نویسد:

هر نیاشی خواستی به درگاه درگاه الهی بخوان - کسی نیست که سخن شما را بشنود. زمستان به پایان نخواهد رسید چون سردتان شده و زمین

1. Xun Zi
2. Mencius

کوچک‌تر نخواهد شد چون شما حال راه رفتن ندارید. شما نماز باران می‌خوانید و باران می‌بارد ولی نمازخواندن شما به باریدن باران ربطی ندارد. گاهی نیز نماز باران نمی‌خوانید ولی بهر حال باز هم باران می‌بارد. آنگاه چه می‌گویید؟ اگر شما خردمندانه کنش کنید شاید پیشامدهای خوبی رخ دهد. رفتاری مانند دیوانه‌ها انجام دهید و پیشامدهای بدی رخ خواهد داد. شکر و دشنام به خدا ندهید - این پیشامدها تنها پیامدهای کردار خود شماست. اگر می‌خواهید زندگی بهتری داشته باشید، خویش را آموزش دهید و به دقت درباره پیامدهای کردار خویش بیندیشید.

این رویکردی بسیار انسان‌گرا به زندگی و حیات می‌باشد.

درک ریشه‌های کنفوسیوس

اگر در اندیشه منسیوس و زون زی زمانه‌ی خوب زمان برخورد پر هرج و مرج اندیشه‌ها بوده، دوره به ویژه خوبی را برای تأثیر گذاشتن برگزیده‌اند، درست در میانه دوره‌ای که دوره‌ی صد مکتب اندیشه^۱ نامیده می‌شود. این دوره به عبارتی دوران زرین فلسفه چینی بود و اندیشه‌های بی‌شمار ناهمسانی برای جلب دل و چشم چینی‌ها با هم دست و پنجه نرم می‌کردند.

مانند چندین فرهنگ دیگر در همان زمان (بنگرید به قسمت‌های آغازین این بخش «پرسی به جلو: دوره محوری») این آوردگاه اندیشه‌ها با خشونت فراوان واقعی همزمان بوده - و برخوردهای نظامی سرانجام توانسته چین را از شمار فراوان دولت‌های کوچک به هفت ایالت بزرگ جنگجو و دست‌آخر آن‌ها را به صورت یک ملت یکپارچه درآورد.



مردمی که دوره‌ی آشوب‌های سخت و ناامنی شدید را سپری می‌کنند تشنه نظم، دلسوزی و سیستم اخلاقی می‌شوند که راهی خردمندانه را برای برگشت رفتار متمدنانه توصیف نماید. پس شاید شگفتی چندانی نداشته باشد که کنفوسیوس، سیستم اندیشه‌ای که به طور دقیق بر همین ویژگی‌ها تأکید می‌کند، پیرومند کارزار اندیشه‌ها بوده و برای بیش از دو هزار سال چارچوب اصلی فرهنگ و شیوه اندیشه چینی‌ها را شکل داده است.



کنفوسیوس یک سیستم سکولار در فلسفه و اخلاق است، رویکردی به زندگی که خودسازی و رسیدن به جوانمردی را تشویق کرده و رفتاری مانند نوع‌دوستی و مهربانی برای کمک به دیگران برای ساختن جهانی بهتر را تشویق می‌کند و همه‌ی این کارها را بدون توسل به وجود خدایان شدنی و ممکن می‌داند.

اعتبار و ارزش کنفوسیوس برای نوآوری نخستین نسخه قانون زرین است: «چیزی که برای خود نمی‌پسندی برای دیگران نیز نپسند.» شاید شما نیز بتوانید این قانون زرین و طلایی را به صورت یکی از نسخه‌های بی شمار اصول اخلاقی شناسایی کنید که در فرهنگ‌های گوناگون جهان دیده می‌شود.



این جستار که آیا کنفوسیوس فلسفه یا دین است خاستگاه کشمکش‌های بیهوده و طولانی شده است. شما می‌توانید کنفوسیوس را دین یا فلسفه بنامید. ولی حتماً اگر شما آن را دین در نظر بگیرید،

این دین (مانند جین و برخی گونه‌های بودا) یک دین بدون خدا است.

دیداری از هندوستان: ۳۲۰ میلیون خدا و عدم وجود خدا

بگو «دین» و باز بگو «هندوستان» بی‌درنگ بیشتر مردم به دین هندو فکر کرده و حتا شاید نگاره و تصویر شیوا^۱ جلوی چشم مردم بیاید خدایی که برنده و فاتح جنگی سخت بوده است. اگر چه ۸۰ درصد مردم هندوستان به نام هندو شناسایی می‌شود، آخرین چیزی که شما باید آن را با این گوشه شگفت‌انگیز جهان پیوند دهید، یکپارچگی و یکنواختی دینی است. هندوستان ناهمگون و متنوع‌ترین ناحیه دینی در این ابعاد در کره زمین بوده و برای هزاران سال این وضعیت در آنجا ادامه داشته است. در این سرزمین رنگارنگ باورهای مختلف یک سنت بیخدایی نیز رونق داشته که دست کم به سن و افتخار آواهای بیخدایی چین است.

هندوستان جایگاه زایش شمار بسیاری از سنت‌های و هویت‌های دینی است. بودا، هندو، دین سیک و جین همگی از هندوستان آغاز شده و به حضور پررنگ خود در آنجا ادامه داده ولی از سوی دیگر هندوستان خانه‌ای برای:

✓ ۱۲۵ میلیون مسلمان

✓ ۲۵ میلیون مسیحی

✓ ۶۰ میلیون از مردمی که به طور ویژه دارای هویت بی دین هستند

من در این بخش بر برجسته‌ترین دین‌های باستانی هند کانونی شده و تمرکز می‌کنم تا روشن شود در هر یک از این دین‌ها باورهای غیرالهیاتی حضوری پویا دارد.

دودلی هندو وار

1. Shiva

دین هندو که از بزرگ‌ترین دین‌های هندوستان است مانند هیچ‌یک از دیگر دین‌های روی زمین نیست. بیشتر دین‌ها دارای یک نقطه آغاز، یک بنیادگذار که صداهایی را شنیده یا ادعا یافتن لوحه‌های زرینی کرده و سپس این دین گسترش پیدا می‌کند. پس از آن بر سر کشمکش پیرامون آموزه‌ها یا مراسم عبادی به طور گریزناپذیری به دو یا ده یا چند صد فرقه بخش و تقسیم می‌شود. ولی دین هندو از مسیر دیگری رفته و سنت‌های بسیار گسترده دینی هند باستان را گرد هم آورده و تنها یک نام به همه‌ی آن‌ها می‌دهد.



پیروان هندو (یا حتا مردم هندوستان) واژه «هندو» را نساخته‌اند. عرب‌ها غرب رودخانه سندھو^۱ (که امروزه سند^۲ نام دارد) این واژه را برای نامیدن همه مردم بیگانه‌ای که در شرق رودخانه سند بودن به کار می‌بردند. آغاز واژه «هندو» مانند واژه‌های «بربر» یا «کافر» با واژه «آدم‌های آن محله» بود که بیشتر زمان‌ها با ژستی مبهم و تکان دادن دست همراه است. هم چنین واژه هندو در آغاز حتا یک دسته‌بندی مذهبی هم به شمار نیامده که این موضوع کمکی برای توضیح گوناگونی و تنوعی است که در مجموع شامل می‌شود.

هندو از این جنبه با مسیحیت متفاوت است که در سال‌های آغازین خود برای تصمیم‌گیری درباره باورهای اصلی دینی گردهمایی برگزار می‌نمود و بدینسان مذاهب بسیاری که زیر چتر هندو گرد آمده سنت‌ها و باورهای گوناگون و ناهمسان خویش را از دست نداده‌اند. یک فرد هندو در باور و اعتقاداتش آزاد بوده و کمابیش چیزی از لعنت شدن یا مرتد شنیده نمی‌شود. یک فرد هندو می‌تواند هر خدا یا شخصیت الهی یا به خدایان فراوانی - تا به عبارتی ۳۲۰ میلیون خدا- باور داشته یا هیچ خدایی را نپرستد.

1. Sindhu
2. Indus

خوب گمان کنم که باید دیگر دریافته باشید که چرا در سراسر تاریخ هندو کوشش‌های بسیاری وقف توصیف و دسته‌بندی شاخه‌ها، و تفاوت‌های کوچک و بزرگ فراوان دین هندو شده است. یکی از شاخه‌های بزرگ در میان این مکاتب اندیشه که سندیت و مرجعیت نوشته‌های مقدس ودای باستانی را پذیرفته (به نام مکتب‌های استی^۱ شناخته شده) و کسانی که سندیت و مرجعیت ودا را نپذیرفته (مکتب‌های نستی^۲) نامیده می‌شود. البته در واقع این موضوع آن اندازه‌ها هم عجیب و غریب نیست؛ حتا فرقه‌های مسیحیت در تأکید بر سندیت کتاب‌های آسمانی بسیار ناهماهنگ بوده ولی در کل دین هندو به شدت با مسیحیت متفاوت است زیرا هر دو استی^۱ و نستی^۲ کا دربرگیرنده شاخه‌هایی به‌طور کامل بدون خدا نیز می‌باشد.

سانکھی^۳، کهن‌ترین مکتب در میان شش مکتب اصلی هندو، به‌طور کامل اندیشه وجود خدا را رد می‌کرده و پیروان مکتب چارواک^۴ به شدت در حال نوشتن انتقادهای بر باورهای خداپرستان بوده این در حالی است که پس از ۲۵۰۰ سال تازه بیخدایی تازه به فهرست پرفروش‌ترین کتاب‌های نیویورک تایمز^۵ رسیده است. نوشته‌ای از سده سوم پیش از میلاد می‌گوید «مراسم دینی را انجام ندهید.» سپس ادامه می‌دهد، «هیچ بهشتی در کار نیست، هیچ آرامش نهایی، هیچ روحی در جهان دیگری نیست. . . در حالی زندگی برجاست بگذارید انسان‌ها شاد بزیند؛ هیچ چیزی پس از مرگ وجود ندارد.»

کمابیش در هم زمان مکتب می‌مامسا^۶ فلسفه‌ای ندانم‌گراتر را ترویج می‌دهد و می‌گوید مدارک برای وجود خدایان بسنده و کافی نبوده و حتا اگر خدا نباشد باز هم انسان‌ها می‌توانند بدون نگرانی و با اطمینان به راه خویش ادامه دهند. (برخی از پژوهشگران در واقع می‌مامسا را بیشتر شاخه‌ای از آپاتئیست یا خدانامهم‌دانی می‌دانند - برای پیروان این دستگاه اندیشه بودن یا نبودن خدا مهم نیست. پیرو آپاتئیست

1. Āstika schools
 2. Nāstika schools
 3. Samkhya
 4. Cārvāka
 5. New York Times Bestseller list
 6. Purva Mimamsa

می‌پندارد چه خدا باشد چه نباشد چیزهای ارزشمندتری برای گفتگو و اندیشیدن وجود دارد.)

مسخره کردن خدا همراه با بودا

دین بودا در آغاز خود حتا بیشتر از هندو بیخدا است. بسیاری از پژوهشگران ردپای گفته‌های بیخدایی را از سخنان بیرون آمده از کام‌گوتاما بودا^۱ زده‌اند که آشکارا اندیشه بودن آفریدگار را رد کرده و گفته شده هنگامی که شاگردان وی گفته‌اند (هم چنان که همیشه پیروان چنین می‌کنند) خود او خداست، با صدای بلند خندیده و قهقهه زده است. برخی از شاخه‌های بودایی ارجاع‌هایی به وجودهای فراانسانی^۲ یا دیوها^۳ دارند ولی این‌ها نه نیرومندی خدا و نه دیگر ویژگی‌های عمومی خدایان را دارا می‌باشند.



آموزه‌های بودایی بیشتر زمان‌ها دربرگیرنده این هشدار ویژه است که باورهای الهیاتی و خواسته‌های همراه این باورها می‌تواند سد راه رسیدن به نیروانا^۴ بوده که رسیدن به آرامش کامل یعنی هدف اصلی پیروان بودا است. به جای این مانند چندین فلسفه چینی و هندی دیگر دین بودایی بر روابط میان انسان‌ها و تأثیری که در جهان داشته تأکید می‌کند - سخن را کوتاه (و به طور جالبی بسیار ساده) کنیم به زبان خودمان می‌شود، «از هر دست که بدهی از همان دست می‌گیری»

دین جین هیچ آزاری نمی‌رساند

-
1. Gautama Buddha
 2. superhuman
 3. Devas
 4. Nirvana

من آخرین بخش را برای دین دوست‌داشتنی خودم نگه‌داشته‌ام. دین جین یک دین بیخدا که نزدیک همان سال‌های آغاز کنفوسیوس بنیادگذاری گردید و برگزیده‌ی من در انتخاب بهترین دین روی زمین است. دین جین بر پایه صلح و عدم خشونت بر ضد هر جاننداری، سده‌ها پیش از سانکھیا برپا شده است. جین آموزه وجودی فراطبیعت مانند آفریدگار را رد کرده و شماری از آشکارترین انتقادات را بر باورهای فراطبیعت نوشته و بیشتر از هر دستگاه دیگری از بیخدایی دفاع و پدافند کرده است. (برای گفته‌ای مورد علاقه من، بنگرید به بخش ۵.)

نمادی که شکوه و بزرگی را از دست داد:

سواستیکا یا صلیب شکسته

دین جین چندین نماد برای نمایش مفاهیم اصلی دستگاه خویش دارد. یک ریخت یا شکل سوراخ کلید که نمایشگر سه قلمرو کائنات است؛ سه نقطه بر روی یک خط که نمایشگر «گوهرهای سه‌گانه‌ی» دیدن درست، رفتار درست و آگاهی درست است؛ و دست باز شده که نمادی برای عدم خشونت بر ضد همه‌ی جانداران است. یک نماد و سمبل چهارم نیز هست که شاید با آن آشنا باشید، سواستیکا یا صلیب شکسته. هر چند اکنون این نماد به طور کلی در سراسر جهان هم چون نمادی از نفرت و نابکاری دیده می‌شود ولی در دین جین سواستیکا معنای متضادی داشته، نمایشگر صلح و جاودانگی و نماینده سرشت گردشی گیتی است. نام دقیق سواستیکا^۱ به معنای «خوب بودن» یا «بهترین خویشتن خویش» است.

در سال ۱۲۹۹ خورشیدی (۱۹۲۰ میلادی) در یکی از تلخ‌ترین کنایه‌های تاریخ نماد و سمبل‌ها، فرهنگ خشن جنگجوی آلمان نازی این نماد صلح و خوبی را پذیرفته تا خویش را به «آریایی‌های اصیل» بچسباند. خاستگاه اصلی مردم اروپا که وابستگی نزدیکی به هندیان دارند. ولی در پیگیری سیاست نژاد خالص نمی‌توانستند خود را

1. Swastika

به غیرسفیدپوستان مرتبط دانسته برای همین نماد سواستیکا را از دین جین وام گرفته ولی ادعای شگرفی کردند که نروژی‌ها نزدیک‌ترین کسان به آریایی‌ها هستند. دین جین هنوز نیز سواستیکا را با معنای اصلی به کار می‌گیرد.

با این که دین جین زمانی دین اصلی در جنوب هندوستان بوده ولی امروزه اقلیت کمابیش کوچکی را تشکیل داده است - نزدیک به شش میلیون تن از نزدیک به ۱/۲ میلیارد جمعیت هندوستان یا نیم درصد از کل جمعیت هندوستان. با وجود شمار اندک پیروان، دین جین نفوذ بزرگی در همه‌ی شئون زندگی هندیان مانند اخلاق، ادبیات و قوانین دارد. آموزه‌های اخلاقی مانند آهیسماس^۱ (بی‌آزاری یا عدم خشونت) و کارما^۲ (کرداری که مشخص کننده سرنوشت شخص است) تا خاستگاه جین ردیابی شده و کهن‌ترین کتابخانه و بیشتر ادبیات بانفوذ در هندوستان برخاسته از دین جین است.

مزمه‌های دودلی در یونان و روم باستان

یونان و روم رستنگاه فلسفه باستان است. اخلاق (که با اختلاف میان درست و نادرست، خوبی و بدی سروکار دارد) معنا و هدف، سرشت هستی، زیبایی، منطق و سیاست - همه‌ی این‌ها و آموزه‌های فراوان دیگر از سوی اندیشمندان در هر دو فرهنگ پرورش یافته است. ولی آوای غیرپرهیزگارانه‌ی غیردینی، بدون کوچک‌ترین اشاره‌ای به بیخدایی، در روم و یونان هواداری نمی‌شده و حتا در آنجا کیفر نیز می‌شده است. برچسب آتوس^۳ (به معنای «شخص بدون خدا») در واقع درباره هر کسی به کار می‌رفته که دیدگاه مذهبی غیرپرهیزکارانه داشته است - حتا برای کسانی که به خدایان باور داشته‌اند. برای نمونه سقراط^۴ بیخدا نبود ولی گفته وی که خدایان آتن خدایان

1. Ahisma
2. Karma
3. Atheos
4. Socrates

اصلی نیست بسنده و کافی بود تا جام زهر شوکران را در کف وی نهد. (قبول، پافشاری آشکار وی از خجل ساختن قدرتمندان نیز در این میانه بی تأثیر نبوده است.)

سقراط به هیچ رو نخستین شکاک دینی در یونان باستان نیست. فیلسوفان پیش از سقراط نیز جهان را با اصطلاحات قوانین طبیعی شرح داده و در روشنگری و توضیحات آن‌ها چرخ جهان بدون نیاز به مداخله و پادرمیانی خدا و ایزدان می‌چرخید، اندیشه‌ای که قدرتمندان آن را بسیار ویرانگر می‌دیدند. دموکریت^۱ - که برای اندیشه ساخته شدن جهان از اتم، کمابیش همیشه به عنوان پدر دانش نوین شناخته می‌شود - باور به خدایان را هیچ چیزی مگر پاسخ از سر ترس به ناشناخته نمی‌دانست. او می‌گوید پس از این که ما علت‌های طبیعی را برای پیشامدهای پیرامون خویش شناختیم، ترس ما خواهد ریخت و دیگر نیازی به خدایان نخواهیم داشت. دموکریت پیش‌کسوت برخی دیگر از فیلسوفان شکاک مانند تئودوروس^۲ و دیاگوراس^۳ شد که از درباره هر دو آن‌ها در زیر در همین بخش گفتگو خواهیم نمود.

به طور کلی احتمال و بخت کمی وجود دارد که حتا جریان اصلی اندیشه از روند نابودکننده تاریخ جان بدر برد (برای دانستن بیشتر درباره روندهای نابودساز گذشت زمان بنگرید به «درک و دریافت باورها (و ناباوری‌های) مردم باستان» بالاتر در همین بخش). این واقعیت که هر گونه نشانه‌ای از بیندلی، با پایین‌ترین درجه خشکه مقدسی توانسته سراسر این زمان را از یونان-روم باستان گذر کرده و به روزگار کنونی برسد به راستی شگفت‌انگیز است. ولی زمزمه‌های تأییدکننده‌ی کافی و بسنده‌ای وجود دارد که نشان دهنده‌ی جریانی پوینده از دودلی پیرامون موضوعات دینی تا بیخدایی کامل بوده و توجیه‌کننده‌ی بیخدایی در بنیاد تمدن غرب است.

دیدار با «نخستین بیخدایان» - دیاگوراس و تئودوروس

1. Democritus
2. Theodorus
3. Diagoras



دیاگوراس از ملوس^۱ کمابیش بی هیچ شکی نامدارترین بیخدا یونان در سده پنجم پیش از میلاد بوده است. دیاگوراس کمابیش همیشه لقب «نخستین بیخدا» را دارد - این حکم می‌توانست نخستین پیروان بیخدای چین و بودا اگر صدها سال پیش از دیاگوراس نمرده بودند را شگفت‌زده نماید.

دیاگوراس درباره بیخدایی خویش نوشته‌های بسیاری ندارد ولی افراد بسیاری در همان زمان گفته‌های نیش‌دار وی درباره باورها و اعتقادات دینی را ثبت کرده‌اند. برای نمونه هنگامی که دیاگوراس سوار کشتی بوده و توفان سهمگین در گرفته ملوان‌ها به آوای بلند فریاد کشیده که خدایان برای به همراه داشتن مردی بدون خدا از دست آنان خشمگین هستند - که باعث شده دیاگوراس شگفت‌زده با آوای بلند بپرسد که آیا کشتی‌های دیگری که در توفان گرفتار شده دیاگوراس دیگری را سوار کرده‌اند.

یا در جایی دیگر، هنگامی که آتنی‌ها مردم جزیره، ملوس زادگاه دیاگوراس یکی از بی‌دفاع‌ترین سکونت‌گاه دریای اژه را سلاخی کردند - بدون هیچ دلیلی و تنها برای اثبات نیروی نظامی خودشان به اسپارت - آشکارا اعلام نمود که عدم کیفر کردار غیراخلاقی آتنی‌ها به عنوان دلیل و حجتی است که هیچ خدایی وجود ندارد. رهبر آتنی‌ها وی را به زندان انداخت. تنها استاد وی و دوست نا باورش دموکریت با پرداخت خون‌بهای چشمگیر وی را از اعدام نجات داد. ولی پس از این که خطر از بیخ گوش وی رد شد گمان نکنید که کوتاه آمد. چندی از آزادی وی نگذشته بود که گفته می‌شود یک تندیس چوبی هرکول را خورد کرده و آن را در اجاق پخت و پز خود می‌ریزد. به کسانی که با ترس به این کنش وی نگاه می‌کنند با خنده می‌گوید، «پختن شلغم‌های من وظیفه‌ی سیزدهم هرکول است!» سرانجام هنگامی که وی مراسم پنهان و سری دینی راز الوسیس^۲ را آشکار می‌کند - به وسیله خالی کردن کمی از باد «راز‌آمیز»

1. Diagoras of Melos

2. Greek Eleusinian mystery

آن - زمامداران آتن تصمیم می‌گیرند که از شر او راحت شوند. پس از این که برای زنده یا مرده وی جایزه تعیین می‌کنند - یک قطعه نقره برای مرگ و دو قطعه برای دستگیری وی. دیاگوراس به کورنت^۱ می‌گریزد در آنجا زندگی کرده و در رختخواب می‌میرد چیزی که هیچ کسی فکرش را نمی‌کرده است.

بیخدایی دیاگوراس در کتابش به نام درباره ندایان^۲ موضوع بسیار آشکار موضوع است. هر چند کتاب دیاگوراس تا ۵۰۰ سال بعد از میان نمی‌رود تا دیوژن لوتیز^۳، یک شرح حال نویسنده فلاسفه را با استدلال‌های چالش‌آور تخت تأثیر قرار داده ولی سرانجام این کتاب در سال‌های آغازین قرون وسطی در یک نشست تاریخی زمین از میان می‌رود.



تئودوروس به نام «بیخدای» سیرین یا امروزه شحات^۴ شناخته می‌شود - هر چند نام او به طور کنایه‌آمیزی به معنای «هدیه خدایان» است - ولی یکی دیگر از فیلسوفان یونانی بوده که پا را حتا فراتر از به چالش کشیدن خدایان آن زمان گذاشته و به ناباوری کامل نسبت به هر گونه وجودی این چنینی رسیده است. وی گفته که امتیاز زندگی انسان جستجوی شادی و پرهیز از اندوه است و آسان‌ترین راه شادی در آگاهی و دانش یافت می‌شود در حالی که اندوه نخست ریشه در نادانی دارد - از جمله از میان بردن عمر با ترس درباره هوس‌های خدایان کج خو و ناشناخته.

یکی از پر نفوذترین افراد بر تئودوروس، اپیکور بوده که خودش نیز یکی از ارجمندترین فیلسوفان در همه دوره‌ها است. اگر چه اپیکور بیخدا نبوده ولی به دلیل کوشش‌های

1. Corinth
2. On the Gods
3. Diogenes Laertes
4. Cyrene

وی برای بیرون راندن خدایان از مسیر شادی انسان، ناچارم از او یادی بکنم. اپیکور می‌گوید اگر خدایی باشد کاری با انسان‌ها ندارد. در نتیجه ما نباید ترسی از آن‌ها داشته باشیم و می‌توانیم به شاد بودن بپردازیم.



از سوی دیگر اپیکور بنیادگذار یکی از بالاترین استدلال‌های محرک اندیشه هست که تا کنون درباره خدا گفته‌شده: پارادوکس اپیکوری^۱. گفته می‌شود که خدا قادر مطلق و خیرخواه اعلی است ولی اپیکور می‌گوید که نمی‌شود هر دو باشد. دلیل او در زیر آمده است:

✓ آیا خدا می‌خواهد جلوی شر را بگیرد ولی نمی‌تواند؟ که در این صورت قادر مطلق نیست.

- ✓ آیا می‌تواند و نمی‌خواهد؟ پس او خیرخواه مطلق نیست.
- ✓ آیا هم می‌خواهد و هم می‌تواند؟ پس چرا شر در جهان هست.
- ✓ آیا نه می‌خواهد و نه می‌تواند؟ پس این دیگر چه خدایی است؟

برای دم و لحظه‌ی کوتاهی انسان‌گرایی بال‌های خودش را باز می‌کند.

دیدار با «نخستین ندانم‌گرا» پروتاگوراس از آبدرای



این یک داستان اکتشافی است که هالیوود را به مبارزه می‌خواند. روزی در حالی که پروتاگوراس^۲ یک بار چوب را از میان خیابان‌های آبدرای^۳ می‌کشیده گویا به دموکریت برمی‌خورد که او هم آنجا زندگی می‌کرده است. دموکریت متوجه می‌شود که تکه‌های چوب

1. Epicurean Paradox
2. Protagoras
3. Abdera

پروتاگوراس چنان با دقت و استادانه بسته شده و می‌پندارد
پروتاگوراس بایستی یک نابغه باشد. دموکریت از او دعوت می‌کند
که در خانه‌ی وی زندگی کرده و فلسفه بخواند. این دو به عنوان
اندیشمند، هم دلی‌های ژرفی با هم داشته، مانند این اندیشه نیرومند
که خدا باید سخن بیهوده و چرندی باشد و هر چه هست داستان
پیشینیان - و فلسفه است.

پروتاگوراس برای این گفته که «انسان ملاک و معیار اندازه‌گیری هر چیزی است»
شناخته می‌شود، اندیشه‌ای که مایه جنبش‌های خشونت‌آمیز فراوانی در نسل خودش
و نسل‌های بعدی گشت. اگر هر چیزی باید از دیدگاه انسانی برآورد شود خوب با
کمال اطمینان می‌توان گفت که دیگر خدا در کانون توجه انسان‌ها جا ندارد. خوب به
درستی - و باز هم دوباره انسان‌گرایی بال‌های خویش را می‌گستراند.
بر اساس نوشته‌های تاریخ‌نگاران بعدی سخنان آشکار پروتاگوراس، نوشته‌های
ندانم‌گرا و سخنرانی‌های وی سرانجام رهبران آتن را واداشت تا آخرین زور خود را
بزنند - محکوم کردن دگراندیش به مرگ. خوشبختانه این افراد به ویژه برای انجام
چنین حکمی کارایی بسیاری نداشته و پروتاگوراس فرار کرد هر چند در توفانی دریایی
گرفتار شده و جانش را از دست داد. در شرح حال دیگر آمده که آنتی‌ها کتاب‌های
پروتاگوراس را گردآوری کرده و در میدان اصلی شهر آن‌ها را سوزاندند. اگر این
گفته‌ها درست باشد این کار را هم درست انجام نداده‌اند: یک سده بعد نوشته‌های
ندانم‌گرای پروتاگوراس هنوز نیز خوانده شده و پیرامون آن‌ها گفتگو می‌شد. (من یک
بند از چنین نوشته‌هایی را در بخش ۱۰ آورده‌ام).

گمانه‌زنی پیرامون این که چرا مردم خدا می‌تراسند - اوهمرس



یکی از جذاب‌ترین پیشه‌ها توصیف‌شده در یونان باستان از آن افسانه نگار^۱ دربار بوده است و کار این شخص گردآوری داستان درباره خدایان و نیمه خدایان و زنده نگه‌داشتن آن با نقالی، شعر، پیکرتراشی، نقاشی و دیگر رسانه‌های هنری بوده است. البته کمی هم انسان‌شناسی فرهنگی^۲ با آن آمیخته می‌شده زیرا افسانه نگاران برای گردآوری این افسانه‌ها به سرزمین‌های دورافتاده سفر کرده و افسانه‌ها را گرد آورده و به دربار بازمی‌گشتند.

اوهمرس نزدیک به صدسال پس از پروتاگوراس، افسانه‌نگاری در دربار کاساندر^۳ شاه مقدونیه بود. همان گونه که شاید شما نیز تصور کنید پیشه‌اش وی را وادار می‌کرد تا زمان بسیاری را درباره خدایان بیندیشید و نخستین توضیح شناخته شده برای چگونگی آغاز باور به خدایان را گسترش دهد. وی اعلام کرد، ژئوس، آپولو، آتنا، پزئیدون، هرمس^۴ و همه خدایانی پرستشگاه خدایان یونان همگی در اصل شاهان و دلاوران تاریخی بوده‌اند. همان گونه که شاهان و دلاران دوست دارند، در زندگی خویش ستایش می‌شدند. پس از مرگ آن‌ها این فرقه‌های ستایش بزرگان به طور طبیعی یک بعد فراطبیعت پیدا کرده و بومب! - خدایان المپ پدیدار شدند. «اوهمرس ایسم» به هر گونه توضیحی گفته می‌شود که می‌کوشد درباره باورهای فراطبیعت با اصطلاحات طبیعی روشنگری نماید. حتا روحانیون سال‌های آغازین مسیحیت نیز چنین کاری کرده‌اند مانند کلمنت از اسکندریه^۵ که با صبر و حوصله فراوان برای کافران توضیح می‌داده که خدایان آن‌ها نیز زمانی مانند خودشان انسان بوده‌اند. تصور سخن بعدی بیرون آمده از دهان کافران چندان سخت نیست هم چنین جالب است.

-
1. Mythographers
 2. Cultural anthropology
 3. Cassander
 4. Zeus, Apollo, Athena, Poseidon, Hermes
 5. Clement of Alexandria

دگرگونی جهان: لوکرتیوس و درباره سرشت چیزها



اگر بنا بود تنها یک کتاب پیشکش جهانیان نماید، این کتاب شاید هم چنین باید همه چیز را دگرگون می‌نمود. دی رروم ناتورا^۶ (پیرامون سرشت چیزها)، تنها نوشته به جا مانده از شاعر و فیلسوف رومی لوکرتیوس^۷ که شاید از این گونه کتاب‌ها باشد. این کتاب در آخرین سده پیش از میلاد نوشته شده و چامه‌ای حماسی است که می‌کوشد تا اندیشه‌های اپیکور، به ویژه ارجمندی و اهمیت آزادی اندیشه انسان از ترس خدایان و مرگ را جان بخشد.

لوکرتیوس می‌گوید طبیعت همه چیز است و بی‌درنگ می‌افزاید، «بدون دخالت خدایان.» گیتی از اتم‌ها ساخته شده که در میان فضا جنبیده، به هم برخورد کرده، جوش خورده و دوباره جدا شده و همه چیزهایی را می‌سازد که می‌بینیم. هیچ راهنمای هوشمند و هیچ نقشه بزرگی وجود ندارد. ترس از خدایان مایه‌ی بیشتر اندوه‌های انسانی است. مرگ پایان بوده و آرامش کامل را به همراه دارد و هیچ «موکل بدریخت و اخموی عذاب جهنم» چشم براه عذاب دادن روح مردمان رد شده نیست.

لوکرتیوس به طور مستقیم وجود خدایان را انکار نمی‌کرد؛ او به سادگی می‌گفت که اگر آن‌ها باشند باید بسیار شادتر از این سخنان باشند که خویش را با چیزهایی مانند آفریدن گیتی یا پاداش و کیفر رفتارهای انسانی آزار دهند. به کمک وسواس خوب کاتولیکی - برای جزییات بیشتر نگاه کنید به بخش ۶- دی رروم ناتورا تا سال ۷۹۶

6. De rerum natura (On the Nature of Things)

7. Lucretius

خورشیدی (۱۴۱۷ میلادی) جان بدر برد و در آن هنگام یک دوستدار کتاب در خانقاهی در ایتالیا آخرین نسخه در حال فروپاشی آن را یافت. رونوشت‌های این کتاب تهیه و در سراسر اروپا پخش شده و با متحول شدن جهان‌بینی بسیاری از اندیشمندان بزرگ سده بعدی به کتاب اعتبار بخشید. بسیاری از تاریخ‌دانان امروزی باور دارند که این کتاب تأثیر ژرفی برای آغاز پرش به سوی انقلاب دانشیک و علمی، دوره‌ی روشنگری و حتا کل جهان نوین داشته است. به عنوان ثمره‌ی یک عمر بد نبوده است.

نام‌ها بزرگ: سکستوس امپریکوس و سیسرون

نام بیشتر سرشناسان بیخدا و ندانم‌گرای یونانی - رومی به ویژه کسانی که کتاب نمی‌نوشته (یا نوشته‌های خودشان را از میان می‌بردند) شاید اگر به خاطر اشاره خوب یک جفت نویسنده دیگر نبود برای همیشه نابود گردد. در نوشتاری به نام «درباره سرشت ندایان»^۸ فیلسوف و سخنران رومی سیسرون^۹ (۴۳-۱۰۶ پیش از میلاد) از چندین بیخدا و ندانم‌گرای یونانی نام می‌برد مانند پروتاگوراس، دیاگوراس و تئودوروس که هنوز در زمان وی با لحنی تکان‌دهنده سخن می‌گفتند.

بیش از ۲۰۰ سال بعد فیلسوف یونانی-رومی سکستوس امپریکوس در نوشته خودش «درباره خدایان»^{۱۰} -در ظاهر این فیلسوفان کوششی چندانی برای خلافت عنوان مقالات خودشان نداشتند- نام پنج یونانی مانند پروتاگوراس، دیاگوراس، تئودوروس، و اوهمرس را آورده و می‌گوید که برجسته‌ترین بیخدایان در زمان خودشان بودند. اگر به خاطر این دو فهرست برجسته از بیخدایان روزگار باستان نبود مردمی که در سده ۲۱ شاید از این انسان‌های باهوش و پراکنگیزه هرگز چیزی نمی‌شنیدند. در شگفتم که چند انسان دیگر در این دوره شگفت‌انگیز و جستجوگر زاده شده، زندگی کرده، شک کرده و مرده ولی سیسرون یا سکستوسی نبوده تا اندیشه‌ها و نام آنان را ثبت و یادداشت کند.

8. On the Nature of the Gods

9. Cicero

10. On the Gods

خوب گفتگو درباره فهرست حضور و غیاب آنها بس است - سیسرون یا سکستوس خودشان پیرامون خدا چه می‌اندیشیده‌اند؟

مانند بسیاری از فیلسوفان شک‌گرا در آن زمان، سکستوس داوری و قضاوت را پادروا نگه‌داشته و باور داشت که این ایمن‌ترین مسیر برای آرامش روان است که آماج و هدف نهایی وی نیز بود. ولی سیسرون در همان سخنرانی معرفی بیخدایان سردرگمی خویش را آشکار کرده: می‌پرسد «آیا خدا وجود دارد یا ندارد؟» «شاید بگوئید دشوار است که وجود آنها را انکار کرد. اگر ما در یک همایش عمومی درباره این موضوع و جستار گفتمان داشته باشیم، من هم با شما هم‌نوا خواهم بود. ولی در گفتگوهای خصوصی در این باره بسیار آسان است که چنین کرد... من اعتراف می‌کنم که شک‌های بسیاری پیش کشیده می‌شود تا مرا درباره این جستار گیج و پریشان نموده بنابراین همیشه من سردرگم هستم که آیا آنها وجود دارند یا نه.»

بخش ۵

پیش به سوی

قرون وسطی

در این بخش

- ◀ بلوغ و بالیده شدن شک در هند و چین
- ◀ شخصیتی تکان‌دهنده دینی در قرون میانه‌ی اسلامی
- ◀ یخ زدن خدایان در ایسلند
- ◀ کاوش پیرامون تفتیش عقاید

کمابیش به هر مجموعه‌ای از نوشته‌های بیخدایان و ندانم‌گراها در هر دورانی نگاهی بیندازید این احساس به شما دست خواهد داد که شک پیرامون جستارهای دینی یک تعطیلی هزارساله از زمان سرنگونی روم (در سده پنجم میلادی) تا رنسانس (سده پانزدهم میلادی) داشته است. درست است یافتن بیخدایان در قرون وسطی ساده نیست به ویژه در اروپا که مذهب مسیحیت به همان اندازه که یک نیروی دینی بود

یک نیروی سیاسی نیز به شمار می‌رفت. هر گونه چالشی در برابر دین‌داری در آن زمان تنها کفر به شمار نمی‌آمد بلکه هم چون تنشی سیاسی در نگر گرفته می‌شد و بیشتر زمان‌ها سر را از بدن جدا می‌ساخت. ولی مانند هر زمان و هر جای دیگر روی کره زمین دیدگاه‌های غیردینی مانند بیهخدایی بی‌گمان در قرون وسطی نیز حضور داشته است. تنها باید بدانید کجا را کاوش کنید.

یک جایگاه خوب برای آغاز بیرون از اروپا است (هم چنان که من در بخش ۴ توضیح دادم) تا آن هنگام بیش از یک تمدن پیشرفته به خوبی سنت اندیشه‌های بیهخدایی را به خوبی گسترش داده و در حالی که بیهخدایی اروپایی خموش بود به شکوفایی و رونق خویش ادامه می‌داد.

این بخش پیشینه هندوستان و چین را بررسی کرده تا ببیند چگونه اندیشه‌های بیهخدایی در قرون وسطی در آنجا گسترش پیدا کرده است. هم چنین نگاهی به دوره زرین اسلامی خواهیم داشت که در طی آن جهان عرب در دانش، ادبیات، پزشکی، هنرها و فلسفه از اروپای خفته پیشی گرفت. این دوره شگفت‌انگیز در تاریخ عرب‌ها انفجار اندیشه‌های سکولار را نیز دربردارد که با رد باور به الله و انتقاد از محمد همراه است چنان که می‌تواند هر آیت‌الله‌ای را بی‌هوش کند.

ایسلند^۱ نیز سری در این رویدادها داشته، چون یک دلاور سده سیزدهم میلادی حماسه اسکاندیناوی آیه ۱۴ مزامیر یا زبور را وارونه کرده و اعلام می‌کند که نه ناباور به خدایان بلکه باور به خدایان انسان را خر می‌کند.

سرانجام نگاهی به تفتیش عقاید، کوششی ۶۰۰ ساله برای جستجوی کفر خواهیم انداخت که به یک‌باره به بیهخدایی واقعی دگرگون گشت.

ادامه یافتن شک‌گرایی در قرون وسطی در هندوستان

1. Iceland

این اندیشه عمومی که هندوستان یک کشور دینی پر تنش است به احتمال بسیار نتیجه چندخدایی (پرستش چندین خدا) است. در غرب، از کلیسای سیس‌تین^۲ تا تندیس عیسا در اوزارک^۳ یعنی از ایتالیا تا میانه‌ی ایالات متحده تنها می‌توانید یک خدا، یا پسر قابل لمس و کمک‌کننده او را ببینید. پیروان چندخدایی خدایان بسیاری را پرستیده، بنابراین دیدن تندیس‌های رنگارنگ تراشیده شده از صدها یا حتی هزاران خدا و نیمه خدا و نمایش آن‌ها در هر گوشه و کنار شبه قاره هند امری عادی است. در نتیجه هر کسی به طور کامل به این نتیجه می‌رسد که در هندوستان هر کسی و هر چیزی پیوندی استوار با خدا دارد. ولی همان گونه که در بخش ۴ گفتیم، در سراسر تاریخ هندوستان مکتب‌های اندیشه بیخدا و ندانم‌گرا هم گام با اندیشه‌های الهیاتی بوده نه هم چون فلسفه‌ای حاشیه و در کنار بلکه درست در کانون - و گاهی هم بر تارک - هر یک از دین‌های اصلی جا داشته است. این روند بی‌گمان در سراسر قرون وسطی نیز ادامه داشته است.

برای بیخدایان هندوستان قرون وسطی دوران بزرگی بوده است. فلسفه بیخدایی در گفتمان‌های این دوره یکی از طرف‌های اصلی بوده و مکتب‌های غیر الهیاتی در بیشتر این دوران در هندوستان برتری داشتند. در نتیجه نسبت به هر زبان باستانی دیگری، سانسکریت^۴ - زبان اصلی نوشته‌های دینی هند - مجموعه بزرگی از ادبیات بیخدا را در بر گرفته است، البته زبان چینی می‌تواند یک استثنا باشد.

بخش زیر پیرامون نقش نیرومند بیخدایی در قرون وسطی هندوستان کاوش و گفتگو می‌کند.

قرار گرفتن هندوی بیخدا در میانه و خط مقدم

حتا پس از پذیرش اندیشه هندوی بیخدا، بسیاری از مردم هنوز از آن‌ها تصویری از یک گروه کوچک مورد ترحم در حاشیه‌های گسترده یک دین بزرگ را دارند. ولی باید

2. Sistine Chapel
3. Christ of the Ozarks
4. Sanskrit

گفته شود که در گذر سده‌ها بسیاری شاخه‌هایی از دین هندو که خدایان را رد کرده یا اعلام می‌کند که خدایان خارج از موضوع هستند در میان مکتب‌های اصلی اندیشه‌های هندو است.

مکتب غیر خداپرستی سانکھیا، که در بخش ۴ پیرامون آن گفتگو کردم، به اندازه‌ای رشد کرد که یکی از تجلی‌های اصلی دین هندو در اوایل قرون وسطی گشت.

هنگامی که بیخدایی راهنمای جهان هندو بود

در سده چهاردهم میلادی مادهواشاریا^۱ مرشد و فیلسوف هندو کتاب سرودارشنسامگاره^۲ را نوشت، کتابی که در آن کوشیده بود تا نام و شرحی از مکتب‌های گوناگون اندیشه در زیر نام هندو را توصیف کند. یک اشاره نیرومند به بیخدایی هندوستان در آن زمان در بخش نخست این کتاب - که بجا عنوان «بیخدایی» دارد - آمده است که نه تنها توصیف مثبتی از این مکتب دارد بلکه دارای استدلالی نیرومند درباره کنار گذاشتن باور به خدا است.

پیروان سانکھیا هندو در اندیشه‌های خویش به طور کامل طبیعت‌گرا نیستند. آن‌ها گیتی را دارای دو بخش - ماده و روح - دانسته ولی می‌گویند که به راستی هیچ جایگاهی برای ایشوارا (خدا) در سامانه یا سیستم وجود ندارد برای همین آن را کنار گذاشته‌اند.

سانکھیا درست برای نزدیک به ۶۰۰ سال فلسفه هندو را در تصرف خود داشته سپس در سده دهم میلادی رو به افول و کاستی گذاشت. ولی مکتب ندانم‌گرایی میامسا آغاز شده در دوران باستان در قرون وسطی هنوز نیروی خویش را نگه‌داشته بود. این مکتب نیز مانند سانکھیا به سرزمین نادیدنی روحی باور داشت ولی هیچ

1. Madhvacharya
2. Sarvadarshansamgraha

جایگاهی واقعی برای خدا در نگر نمی گرفت. ولی شیخ کائنات با کارها^۱، کردار انسان‌ها جنبش پیدا می‌کرد.

ای «انسان‌های نادان» - جین‌سنا

با آغاز سده‌ی نهم میلادی، دین بیخدایی جین برای ۱۵۰۰ سال نیرومندانه تاخته بود و در این زمان یک آموزگار جین به نام جین‌سنا^۲ کتاب ماهاپوران^۳ را نوشت، یک کتاب ارزشمند در دین جین که هنوز هم یکی از کامل‌ترین شرح‌ها درباره سنت‌ها و باورها دین جین است. هم چنین درست در میانه‌ی این کتاب یکی از دلاورانه‌ترین پدافندهایی است که تا کنون برای بیخدایی نوشته شده است.

جین‌سنا می‌گوید، «برخی از مردمان نادان اعلام کرده که آفریدگاری جهان را ساخته است.» سپس ادامه می‌دهد، «این آموزه که گیتی آفریده شده یک گفته‌ی بیمارگونه بوده و باید دور انداخته شود. اگر خدا جهان را آفریده پیش از آفریدن کجا بوده است؟ ... چگونه شدنی و ممکن است که خدایی که ماده نیست چیز را بیافریند که ماده است؟ ... اگر خدا جهان را با اراده خودش آفریده، بدون هیچ ماده‌ی خامی پس این چیزی که می‌بینیم تنها اراده است و بس و چه کسی این سخنان سست بنیاد را باور می‌کند؟»

جین‌سنا سخنان دیگری را نیز با جزئیات بیشتری می‌گوید، بسیاری از اندیشه‌هایی که به خوبی بیش از ۹۰۰ سال جلوتر از به صدا در آمدن زنگ گشایش دوره روشنگری است: «اگر خدا از عشق جانداران را آفریده... چرا آفرینش را پر از شادی، خالی از درد نیافریده است؟ پس این آموزه که جهان را خدا آفریده و خلق کرده به هیچ رو منطقی به نگر نمی‌رسد.»

1. Karma
2. Jinasena
3. Mahapurana

بیرون ریختن خرافات از چین

عادت و رسم غیرعادی چین دگرگون ساختن بیخدایان به خدا است. فلسفه بیخدایی چین در قرون وسطی تا حدودی بازگرداندن دوباره شخصیت انسانی آموزگاران ولی مهم به این شخصیت‌ها بود:

✓ **گوتاما بودا!** هشدار داده بود که باورها و اعتقادات فراطبیعت -مانند اندیشه وجود خدا- می‌تواند سدی استوار برای دست یافتن به نیروانا، آرامش مطلق است. پیروان وی با چشم‌پوشی از این هشدار، چنان با آموزه‌ی خدا تحت تأثیر قرار گرفتند که چند نسل بعد وی را چون خدا ستایش کردند. (اوهو).

✓ **لائوتسه:** لائوتسه فیلسوف کمابیش هم زمان با آغاز بودا و کنفوسیوس آیین تائو را بنیادگذاری کرده - سده ششم پیش از میلاد، دوره‌ی شگفت‌انگیزی که در بخش ۴ پیرامون آن چیزهایی گفتم. لائوتسه هر گونه مفهومی از خدا را رد کرده و آن را معتبر ندانسته و از سوی دیگر بر ضد خرافات هشدار می‌دهد - سپس پس از مرگ، پیروانش وی را هم چون تجسم خدا دائود تیانزون^۲ فرد ناب بزرگ تکریم کردند. (دو تا اوهو).

✓ **کنفوسیوس:** هر چند بسیار مقدس شمرده می‌شود ولی بیشتر جوری امور تنظیم شده تا خدا نامیده نشود. ولی هم چنان که به سوی قرون وسطی پیش می‌رویم این نیز نتوانسته جلو آلوده شدن فلسفه سکولار و عملی وی را به توده‌ی بزرگی از عناصر فراطبیعت و خرافات بگیرد یعنی بندال.

هر سیستم اندیشه یا اصول اعتقادات برای بقا و رسیدن از نسلی به نسل دیگر باید دارای یک جریان درونی ثابت از اندیشه‌های نو و گفتمانی زنده باشد. کنفوسیوس چنین توجه فعالی را در سال‌های



1. Gautama Buddha
2. Daode Tianzun

آغازین قرون وسطی نداشت. پس از گذشتن چندین سده با بی توجهی مردم به این امانت، ستاره خوش اقبالی کنفوسیوس رو به خاموشی گذاشت. با آغاز سده نوزدهم میلادی درست مانند پیشامدی که مدت‌ها پیش آیین بودا و تائو را گرفتار ساخته بود، عناصر خرافات از دین‌های عامیانه چینی بر روح سکولار و خردمندانه کنفوسیوس چیره گشت. خوشبختانه در همین زمان کنفوسیوس نوین^۱ زاده شد که یک جنبش فلسفی بود که آیین کنفوسیوس را به سوی فلسفه سکولار و خردمندانه خواسته کنفوسیوس چرخاند. نخستین کار آن پاک‌سازی این آیین از اندیشه‌های عرفانی و فراطبیعت بود.



چانگ تسای^۲ (۱۰۲۰-۱۰۷۷ میلادی) یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان نئو کنفوسیوس است که کتابی به نام به پالاش کشیدن کوتاه اندیشی^۳ را نوشته وی این کتاب را نوشته تا دیدگاه خویش پیرامون رواج دوباره کنفوسیوس به عنوان یک سیستم منطقی اخلاق و تزکیه نفس را روشن سازد. گمان کنم که وی از پیامدهای نوشتن این کتاب خشنود و راضی باشد؛ از آن زمان تا کنون آیین خردمندانه‌تر و سکولارتر کنفوسیوس کانون اندیشه‌ها و اخلاق چینی را ساخته است.

بهره‌برداری از اندیشه‌های بنیادی آیین کنفوسیوس

1. Neo-Confucianism
2. Chang Tsai
3. Challenging the Unenlightened

آیین کنفوسیوس بر خرد و درستکاری به عنوان اصول راهنمایی کننده در زندگی انسانی تکیه می‌کند. موضوعات مهم دربرگیرنده موارد زیر است: پنج اصل ثابت - خوبی‌های فردی که برای زندگی اخلاق اهمیت دارد - عبارت‌اند از

- ✓ **مهربانی و شفقت:** خودخواه نبودن در برخورد با دیگران
- ✓ **دادگری و عدالت:** نشان دادن گرایش به منصف بودن
- ✓ **آیین معاشرت:** احترام به مراسم و مناسک زندگی روزانه
- ✓ **آگاهی:** بدست آوردن درک درستی از جهان
- ✓ **یکپارچگی:** رفتاری سازگار با ارزش‌های خود شخص

یاودسرای اسلام در قرون وسطی

خوب اکنون چهار سده به عقب برمی‌گردیم به ۶۲۲ میلادی و سه تا بلوک به سوی غرب رفته و به عربستان سعودی می‌رسیم. در این زمان محمد سخت مشغول بنیادگذاری اسلام بود، دینی که به تندی ملاتی برای یک امپراتوری تازه گشت. درست مانند چین یکپارچه برخاسته از شمار بسیاری از دولت‌های کوچک هزار سال پیش‌تر، محمد اسلام را برای همبسته ساختن قبایل فراوان شبه‌جزیره عربستان و دگرگونی آن‌ها به یک واحد سیاسی به کار گرفت که بی‌درنگ راه خویش را به سوی غرب و شرق پیش گرفت.

کمابیش در سال‌های ۱۳۰ خورشیدی (۷۵۰ میلادی)، پس از یک سده وحشی‌گری و ناامنی سیاسی یک از پهناورترین امپراتوری‌های تاریخ، در بیش از ۱۳ میلیون کیلومتر مربع (بیش از ۵ میلیون مایل مربع) از اسپانیا و شمال آفریقا گرفته تا خاورمیانه و درست تا پشت دروازه‌های هندوستان - در زیر پرچم اسلام - گسترش بی‌رویه‌ای یافت. بخش‌های زیر نگاهی دقیق‌تر به اسلام و یکی از پر ارج و مهم‌ترین

«دوره‌های زرین» در تاریخ انسان خواهد داشت - یکی از مهم‌ترین دوره‌های زرین که دربرگیرنده حضور غیر گسترده ولی خروشان شک دینی است.

آغاز دوره زرین یا طلایی اسلامی

هم چنان که امپراتوری اسلامی رشد می‌کرد با چندین فرهنگ شکوفا مانند مصر و سوریه برخورد کرده و آن‌ها را در خود جذب کرد. این دو فرهنگ زمانی بخشی توسعه‌یافته از امپراتوری یونان بوده و هر دو میراث اندیشه‌های یونان باستان را زنده نگه‌داشته و به دقت بسیار در کتابخانه‌های بزرگ گردآورده و در گذر سده‌ها آن‌ها را حفاظت کرده بودند.

اگر چه بیزاری از هر چیز «کفار»، اروپای مسیحی را از بررسی دقیق نوشته‌های یونان باستان دور نگه داشته بود ولی دانشمندان و فیلسوفان عرب برگردان آن‌ها را به زبان عربی آغاز کردند. با به دست گرفتن سکان دانش از جایی که یونان آن را رها کرده، فرهنگ اسلامی پیشرفت‌های پر شتابی در نورشناسی، فیزیک، ستاره‌شناسی، پزشکی، فلسفه و هنرها داشته و آغازگر دوره‌ای به نام دوره زرین اسلامی^۱ شد.

خود اسلام شایستگی و لیاقت چندانی به عنوان خاستگاه شکوفایی این دوره در یادگیری دانش ندارد ولی چون این امپراتوری به طور یکپارچه دارای دین اسلام بوده دوره زرین اسلامی خوانده می‌شود. خلیفه‌های اموی (روحانی اسلامی) در حس بیزاری اروپا از اندیشه‌های یونانی سهمیم بوده و به شدت بسیار در برابر برگردان و ترجمه ایستاده و موضع گرفته بودند مبادا این ترجمه‌ها دین را به چالش بکشد. نگرانی بجایی بود. پژوهش‌گران و مترجمان مشتاق شیرجه در دانش ژرف یونان، پیرامون خلیفه یک بازی یکی به نعل یکی به میخ را آغاز کرده، پشتیبانی بازرگان‌های دارا و ثروتمند برای فراهم ساختن تنخواه برگردان و ترجمه‌ها را فراهم کرده و سرانجام دوره زرین آغاز گشت. فرهنگ کاوش خردمندانه‌ی سرزنده‌ای زاده شد. هم چنین بسیار ناهمانند و نامشابه با پیشینه‌های بعدی اسلام، گروه هم آوایی بوجود آمد که شامل آواهایی بود

1. Islamic Golden Age

که نه تنها خط مذهبی حزب حاکم را به چالش کشیده بلکه تا جایی پیش رفت که صداقت محمد پیامبر و حتا وجود خود الله را باور نداشت. بی گمان همه این نگرش‌ها چنین خواسته و لحنی را نداشت ولی آن اندازه بوده که توجه پژوهشگران امروزی - و هم چنین توجه برخی از خداپرستان دوآتشه آن روزگار- را به سوی خود بکشد. در واقع این رویدادها در سال‌ها نزدیک به ۱۳۰ خورشیدی (۷۵۰ میلادی) هنگامی که یک خلیفه تازه مهار امپراتوری را به دست گرفت- عباسیان از ایران- رخ داد. حکومت آن‌ها حکومتی آزادتر و روشن‌اندیش‌تر از حکومت اموی بود. این خلفای در برابر سخنان کلیشه‌ای نافرهیخته و دشمنانه‌ی دوستداران محمد، بیشتر ترجیح می‌داده چیزهایی بگویند مانند «جوهر قلم یک پژوهشگر از خون شهید مقدس‌تر است.» از همه‌ی این‌ها گذشته ایرانی‌ها به مدت طولانی با اندیشه‌های یونانی آشنا بوده بنابراین عباسیان بی‌درنگ محدودیت‌های کارهای دانشیک یونانی را از میان بردند. آن‌ها برگردان نوشته‌های یونانی را از حالت پنهانی بدر آورده و سرانجام دوره زرین یا عصر طلایی به طور کامل آغاز گشت.

تار ریشتن خداپرستان: «بر ضد کافران»

هر چند که خلافت تازه اندیشه‌های یونانی را پیرامون مثلث و طبیعت ستارگان و چیزهایی از این دست آزاد گذاشت ولی آن‌ها نیز خواهان آواهای بلند و رسا علیه اسلام نبودند. در نتیجه هیچ نوشته‌ای از ندانم‌گراها و بیخدایان آن زمان به دست ما نرسیده است.

خوشبختانه مانند یهودیه و جاهای دیگر فریادهای خشمگین نقادان بیخدا و ندانم‌گرا به خوبی وجود آن‌ها را در این دوره گواهی می‌دهد. هر آینه، از این دوره نیز برخی از این فریادهای اعتراضی به خوبی به گوش می‌رسد به طوری که گویا کمابیش هر الهیات‌دان بزرگ اسلامی در این دوره ناچار به دادن فتوایی شده که «فتوا علیه

کافران» معروف است. هیچ شاهد و مدرک درست و معتبری از وجود زندیق^۲ یا ناباوران بهتر از رساله‌هایی نیست که به طور مستقیم آن‌ها را نشانه گرفته است.



در این کتاب به آسانی می‌توانید گردشی در اصطلاح‌شناسی داشته باشید. همه‌ی زندیق‌ها بیخدا نیستند. درست مانند یونان باستان، در سده‌های میانی اسلام امری متعارف بود که هرکسی را که اندیشه‌های دینی ندارد، «کافر» بنامند و پژوهشگران امروزی به خوبی می‌دانند - مردم مرتد که باورها و اعتقادات دینی نداشته - در میان آماج و ادهداف دانسته و آگاهانه‌ی این رساله‌ها بوده‌اند. ولی پژوهشگران هم چنین هم‌نوا هستند که کفار تنها آماج این فتوا و رساله‌ها نبوده زیرا این حکمای الهی سرشناس بیشتر زمان‌ها دو نوشته مجزا و شخص می‌نوشته‌اند: یکی برای نشان دادن کفر دیگری برای نشان دادن مستقیم و بدون چون و چرای ناباور یا مرتد. یکی از این نوشته‌ها با این استدلال آغاز شده که جهان در واقع یک آفریدگار دارد - استدلالی که به طور کلی بیش از کفار، بیخدایان را در نگر دارد.

پود کردن رشته‌ها: ناباورانه «محمد دروغ‌گو بوده»

در سده سوم هجری (نهم میلادی) بلند شدن و محمد را دروغ‌گو خواندن دل شیر می‌خواست. ولی ابوالحسن احمد ابن یحیی ابن اسحاق راوندی^۳ - درست است او با همین نام دراز - درست و به طور دقیق همین کار را کرد.

2. Zendiqs

3. Abu al-Hasan Ahmad ibn Yahya ibn Ishaq al-Rawāndī

راوندی که خودش پیش‌تر یک حکیم الهی اسلامی بود می‌دانست که درباره چه سخن می‌گوید و هر استدلال الهیاتی را از پیش با یک ضد استدلال بی‌اثر می‌ساخت. هم چنین سخن خودش را خراب نکرد. نه تنها محمد را دروغ‌گو خواند بلکه معجزه‌های موسا و عیسا (هر دو در اسلام مورد احترام هستند) را چیزی بیش از «دغل بازی‌های شیادانه» نمی‌دانست. راوندی می‌گفت کردار الله مانند «دشمن بی‌رحم قاتلی» است و می‌افزود که حتا شاید نتواند دو را با چهار جمع بزند. قرآن خودش «سخنان یک موجود نابخرد» توصیف شده که پر از «تناقض‌ها، اشتباهات و سخنان بیهوده» است.

شگفت‌آور نیست که نوشته‌های راوندی - هم چنین مشهورترین آن‌ها به نام کتاب الزمرد^۴ - به جز شمار اندکی از بندهای بازگو شده از سوی منتقدان آتشی از میان برده شده است. ولی او تأثیرات دیرپایی و طولانی به جا گذاشت؛ ۲۰۰ سال پس از مرگ راوندی حکیم الهی به نام شیرازی^۵ هنوز خروارها کاغذ برای رد کردن سخنان راوندی مصرف می‌کرد چون گفته بود حقیقت می‌تواند با خرد انسان و بدون نیاز به پیامبر و وحی به دست آید.

در قرون وسطی اسلامی زندیق نامیده شدن به طور کلی حکم مرگ شخص بود ولی برخی از آدم‌ها باز هم در همان زمان اسباب خنده خویش را با آن فراهم می‌کردند. هیچ کسی بهتر از ابونواس^۶؛ شاعری ایرانی که تنها در به لرزه درآوردن جامعه سربه زیر با هر چیزی نهی شده در اسلام از استمنا تا می‌خواری و هم‌جنس‌بازی، شادی را می‌یافت. داستانی از امامی (رهبر معنوی اسلامی) گفته می‌شود که آغاز به خواندن قرآن در مسجدی می‌کند. هنگامی که امام به این خط می‌رسد، «ای کافران!» ابونواس ندا می‌زند «بله، جانم!»

این سخن اثر خودش را گذاشت. یک آدم بی‌سروپای خشمگین او را کشان کشان به محکمه برد. آن‌ها می‌پنداشتند که ابونواس مرتد بوده و یکی از پیروان آیین مانی^۷، دین رقیب اسلام در آن زمان است. مراجع آن زمان آزمایش متعارفی انجام

4. The Book of the Emerald

5. Al-Shirazi

6. Abu Nuwas

7. Manichaeism

داده و به او دستور دادند که به تصویر مانی پیامبر، بنیادگذار آیین مانی آب دهان بیندازد. آن‌ها می‌دانستند که اگر پیرو مانی باشد چنین کاری نخواهد کرد. او اندیشید که پیز بدتری نثار آن کند سپس انگشت خویش را در دهان فرو کرده و بر روی نگاره و تصویر مانی استفراغ کرد.

شحنه گیج شده وی را آزاد ساخته و هرگز به احتمال این نیندیشید که شاید ابونواس، مانی و محمد را به یک جور نابخرد به شمار آورده است. حتا اگر این احتمال را در نظر می‌گرفتند باز هم یک بیخدا نسبت به یک مرتد تهدید کوچک‌تری به شمار می‌رفت. (من دوباره این نکته را در بخش‌های بعدی در بخش «اهدای درجه سوم به اروپا» بازگو خواهم کرد.)

بیخ زدن خدایان در ایسلند

اگر بخواهیم نگاهی دزدانه به روح یک فرهنگ داشته باشیم باید اساطیر -داستان‌های که درباره خودشان می‌گویند- آن فرهنگ را بررسی کنیم. در ایسلند این به معنای ساگا‌های^۸ مردم ایسلند است.

نخستین ساگا در سده هفتم خورشیدی (سیزدهم میلادی) در پایان یک دوره‌ی ناامنی سیاسی و خشونت نوشته شده - می‌شود روندی را در اینجا دید- و شرحی از زندگی مردم درست پس ساکن شدن اسکاندیناوی‌های جویا و کاشف در آنجا است. حماسه‌ی هارفشکول^۹ درباره سردار رزمنده، هافرشکول است که فریر^{۱۰} را پرستش می‌کرده که خدای اسکاندیناوی برای چیزهای خوب مانند دارایی و ثروت، آفتاب و رابطه‌ی جنسی بوده است. هافرشکول بهترین چیزی که داشته نذر فریر کرده و پیوسته نماز می‌خوانده و حتا مسجد جامعی برای این خدا می‌سازد. با وجود این همه

8. Sagas

9. Hrafnkell's Saga

10. Freyr

نذر برای این خدا، دشمن به هارفشکول یورش برده، پرستشگاه را به آتش کشیده و مردم وی را خوار و به بردگی می‌گیرد. هارفشکول می‌گوید که «باور به خدایان احمقانه است» و پیمان می‌بندد که هیچ‌گاه دیگر نذر و قربانی نکند. داستان‌هایی از دست دادن ایمان در هنگام سختی بسیار است و بیشتر زمان‌ها می‌توان چشم براه بود که پیشامدی برای قهرمان رخ داده مانند یک تجلی کوتاه خدا و پیش از بسته شدن خط اعتباری قهرمان دوباره وی را به صراط مستقیم بازمی‌گردد. ولی حماسه هارفشکول مسیر نامنتظره‌ای را در پیش می‌گیرد: وی از بردگی جان بدر می‌برد و زندگی اسیر کننده خویش را در برابر آزادی بخشیده و سپس با خشنودی و آرامش کامل بدون خدا به زندگی خود ادامه می‌دهد.

مشهورترین شخص موثر در ساگا‌های ایسلندی دارای نام شگفت‌انگیز اسنوری استورلوسون^{۱۱} است. آقای اسنوری افزون بر سخنگو پارلمان ملی و نوشتن تاریخ - مانند اوهمروس که در بخش ۴ از او نام برده شد- یک اسطوره نگار، گردآورنده اسطوره و باورها بود. افزون بر این جالب است که اسنوری نیز به طور دقیق مانند اوهمروس به همان نتیجه درباره خاستگاه باور به خدا رسید: در جهان انسان‌ها به بزرگان رزمنده و شاهان احترام گذاشته سپس از مرگ بزرگداشت می‌شوند سپس به آهستگی هم چون خدا تکریم می‌شود. هر چه بیشتر با اسطوره سازان برخورد داشته باشد گویا بیشتر انسان‌های پشت پرده را می‌بیند.

شبح هارفشکول در ایسلند کنونی

شگفت‌انگیز نیست که هارفشکول هنوز هم در میان دوست‌داشتنی‌ترین و پر هوادارترین ساگا در میان مردم ایسلند امروزی باشد. اگر چه بیشتر مردم به طور ظاهری خود را پیروی آیین لوتری می‌دانند ولی ۶۰ درصد از پاسخگویان ایسلندی در نگرسنجی ۱۳۹۰ (۲۰۱۱ میلادی) گفته که دین در زندگی روزمره اهمیتی ندارد و ایسلند را یکی از بی‌دین‌ترین کشورهای کره زمین ساخته است.

رتبه سه به اروپا می‌رسد: تفتیش عقاید

اگر در یونان و روم باستان کمی فضا برای دیدگاه‌های بیخدایی باز بود، در سال ۳۸۱ میلادی به طور کامل بسته شد. در این سال امپراتور روم تئودئوس^{۱۲} از نظارت بر واپاشی امپراتوری دست کشیده و همه اعتقادات دینی را غیر از دین خودش یعنی مسیحیت نیکیه^{۱۳} غیرقانونی اعلام کرد.

مراجع بزرگ مذهب مسیحیت دوره نخست قرون وسطی را برای تنظیم و برپایی آموزه‌های رسمی مسیحیت سپری کرده و راه هر گونه انحرافات و کژروی از خط اصلی مذهبی را بستند. گویا برای هفتصد سال این کنش اثر خودش را داشت زیرا بدعت (باورها یا اعمالی که با آموزه‌های تأیید شده به طور رسمی متفاوت است) در این دوران بسیار آرام و بی‌صدا است. ولی در میانه‌ی سده هفتم خورشیدی (دوازدهم میلادی) جنبش‌های نوین در مسیحیت پیروانی یافت - و ناگهانی همه چیز به هم ریخت. تفتیش عقاید^{۱۴} پیکاری طولانی بود که مذهب کاتولیک رومی با به کارگیری بازجویی، شکنجه و حتا اعدام در اروپا برای نابود کردن شیوه و باورهای غیر دینی برآه انداخت. تفتیش عقاید کمابیش به طور پیوسته برای ۶۰۰ سال ادامه یافت با این هدف که دین کاتولیک را پاسداری و حفاظت کرده و کنترل سیاسی بر قاره را حفظ کند. این بخش با جزئیات بسیار آنچه را که عوامل تفتیش عقاید بر سر سه روستایی در سده نهم خورشید (چهاردهم میلادی) در جنوب فرانسه آورده بازگو کرده هم چنین درباره مردی سخن می‌گویم که از آن‌ها بازجویی کرده بود.

12. Theodosius

13. Nicene Christianity

14. Inquisition

تشخیص کانون اصلی توجه تفتیش عقاید

نگرانی عمده‌ی تفتیش عقاید نا باورمندان نبودند. هیچ‌کسی نگرانی بزرگی از نخواستارهای زیرلب گاه به گاه رعیت‌های فرانسوی درباره چگونگی خدا نداشت. بلکه اندیشه اصلی ریشه کن ساختن مردم عادی مسیحی سازنده فرقه‌ای متفاوت از هنجار متعارف دینی بود - هر چند تفاوت‌ها گاهی (مانند بسیاری از فرقه‌های امروزی) به نگر بسیار اندک می‌رسید. ولی در آن زمان نیروهای کاتولیک هر گونه جنبش سازمان‌دهی شده‌ای را چون تهدیدی دیده برای همین تفتیش عقاید نسل بعد از نسل ادامه یافته و تور بسیار گسترده برای به دام انداختن مرتد و گذاشتن او بر سر دوراهی انتخاب بود: یا همرنگ جماعت یا پرداخت هزینه‌ای بسیار گزاف.

دستورکار روند معمولی در آیه ۱۷ کتاب تثنیه داده شده:

اگر مردی یا زنی در میان شما باشد . . . که خدایان دیگری را پرستش کند . . . و از آن اطلاع یافتی، پس نیکو تفحص کن. و اینک اگر راست و یقین باشد . . . باگواهی دو یا سه شاهد، آن شخص که مستوجب مرگ است کشته شود. بنابراین عوامل تفتیش عقاید پیش از بازجویی متهم واقعی به طور کلی با یافتن دو یا سه شاهد بر ضد متهم به ارتداد آغاز می‌کردند.

دیداری با بازپرس ژاک فورنیه

پس از دوران کودکی یکنواخت در سال‌های پایانی سده هشتم خورشید (سیزدهم میلادی) در فرانسه بود که ژاک فورنیه^{۱۵} روحانی شده و سپس یک اسقف محلی در ناحیه اسقفی^{۱۶} کاتولیک گشت. در ۶۹۶ خورشیدی (۱۳۱۷ میلادی) فورنیه به عنوان بازپرس کاتولیک مذهب رهسپار بیگ دانس^{۱۷} گردید.

15. Jacques Fournier
16. Catholic diocese
17. Big Dance

به فورنیه دستور داده شد که برای نابود ساختن پیروان آیین کاتار^{۱۸} بازپرسی محلی را آغاز کند، فرقه‌ای که می‌پنداشت خوبی، خدا معنوی یک بخش متناقض فیزیکی و شیطانی به نام رکس موندی^{۱۹} داشته و خدا نه بلکه این رکس است که جهان را آفریده. این باور می‌توانست به این پرسش پاسخ دهد که چرا شیطان وجود دارد - و در سده هشتم (چهاردهم میلادی) بیش از اندازه شیطان وجود داشت - ولی این آموزه با بقیه بخش‌های الهیات سازگار با دین مسیحیت بسختی و بسیار بد هماهنگ می‌شد. اگر چه مذهب کاتولیک ادعا می‌کرد که همه‌ی این‌ها تنها تفاوتی در الهیات است آیین کاتار عادت داشت که با هیاهو به کردار نادرست آخوندهای کاتولیک اشاره کند که بی‌گمان تأثیری در توجه مردم به این آیین داشت. آیین کاتولیک بیشترین بخش از کوشش خویش را برای کشتن آخرین پیروان آیین کاتار در جهادی ۴۵ ساله در سده پیش به کار گرفته و این جهاد گویا یک یا دو نسل نیز اثر داشت. ولی در ۶۹۶ خورشیدی (۱۳۱۷ میلادی) از فعالیت‌های دوباره کاتار گزارش‌هایی در جنوب فرانسه رسیده و وظیفه فورنیه سپردن مرددان ناحیه خودش به دست عدالت پاپ بود. فورنیه تنها بازپرس آن زمان نبوده ولی یک گام نامتعارف برای بازپرسی‌های خودش برداشته و با جزییات بسیار دقیق آن‌ها را ثبت و ضبط کرده است. این ثبت پیشامدها برای هدف من بسیار سودمند است زیرا در حالی که فورنیه تور خود را گوشه و کنار برای مرددان کاتار پهن می‌کرد... یک بیخدای واقعی را گرفتار ساخت. پنج تن از میان ۵۷۸ تن مورد بازپرسی فورنیه اعدام شدند. بیشتر این افراد مانند شخصی که در بخش بعدی معرفی خواهیم کرد یا زندانی شده یا ناچار شدند تا هنگام زنده‌بودن یک صلیب زردرنگ دوتایی بپوشند که نشانه‌ای شرمساری بود. فورنیه چند سال بعد پاداش مجاهدت خویش را دریافت کرده و به کاردینالی برگزیده شده و سپس پاپ بندیکت هفتم^{۲۰} شد.

18. Catharism

19. Rex Mundi

20. Pope Benedict XII

یافتن ناباوران در میان مرتدها

هنگامی که بازپرسی به جای مرتد راز یک ناباور واقعی را آشکار ساخت باید ژاک فورنیه به احتمال بسیار شگفت‌زده شده ولی چنین رویدادی رخ داده و حتا بیش از یک بار نیز رخ داده است. در اینجاست که موضوع شخصی می‌شود، برایم بسیار مهم است. این داستانی از به چالش کشیده شدن دیدگاه‌های فیلسوفان در بازار داغ اندیشه‌ها نیست بلکه داستان افراد عادی است و به دلیل ابراز صادقانه شک و دودلی کمابیش همیشه دوستان یا خانواده مورد آن‌ها را به مراجع گزارش داده‌اند. من سه تن از این شکاکان جنوب فرانسه را در سال‌های آغازین سده نهم خورشید (چهاردهم میلادی) معرفی خواهم کرد که در تور تفتیش عقاید گرفتار شدند.

آده از میرویا

در ۶۹۷ خورشیدی (۱۳۱۸ میلادی) فورنیه پس از دو سال انجام وظیفه در پست جدید زنی به نام آده^{۲۱} از روستای مرویلا^{۲۲} را بازپرسی کرد. آده به نان و شراب مقدس عشای ربانی شک کرده بود یکی از آموزه‌های کاتولیکی می‌گوید که نان و شراب عشای ربانی به طور واقعی به جسم و خون عیسا دگرگون می‌شود (اگر چه انسان‌ها این دگرگونی را احساس نمی‌کنند). گویا این شک خانم آده را سپس به سوی ناباوری برده تا این که با گریه به شوهر خویش می‌گوید، «مرد چگونه ممکن است که من اعتقادی به خداوند و ارباب خودمان نداشته باشم!» شوهر او را تهدید کرده و از او تعهد می‌گیرد سپس دستور می‌دهد که برای اعتراف به پیش یک آخوند مسیحی برود. در هفته بعدی نیز آده همین‌ها را به خاله خود گفته و درخواست کمک می‌کند: «خاله چکار کنم که به خدا اعتقاد و باور پیدا کرده و باور کنم که پیکر عیسا به راستی در روی محراب است؟» خاله با بازگویی پاسخ خویش به آده شاهی بر ضد وی گشت، خاله گفته بود که سنت‌تر بکوش تا تزکیه شوی تا بتوانی ببینی و دیگران را با اندیشه‌های

21. Aude

22. Merviel

امقانه نودت گمراه نکن! حتا تصور رنج آده نیز دردآور است چون آده شک خویش را خوش دلانه در برابر شوهر، خاله و سرانجام بازپرس آشکار ساخته و تنها چیزی که در هر بار نصیب وی شد ترس و خشم بود. در پایان وی برای باقی عمر محکوم به آویختن یک صلیب دوتایی زردرنگ بر گردن شد.

گیلومیت از اورنالک

سرانجام گذر خانم گیلومیت^{۲۳} از روستای اورنالک^{۲۴} به صندلی تفتیش عقاید افتاد چون به دیگران - گویا هر کسی که می‌شناخت - گفته بود که به وجود روح شک دارد. دوست گیلومیت که به پیش اسقف فراخوانده شده گفتگو خودشان در سال پیش را چنین بازگو می‌کند.

زمانی که دوست گیلومیت به او می‌گوید که از روح خودش می‌ترسد زیر گناهان بسیاری از او سر زده، گیلومیت می‌گوید «روح؟ دیوانه! روح همان خون است.» دوست گیلومیت گفته بود که دیگر این سخنان را نزنند که گیلومیت گویا پاسخ می‌دهد در پیشگاه هر کسی که دوست داشت این سخنان را خواهد گفت و می‌افزاید، «چه پیشامدی رخ می‌دهد اگر این‌ها را بگویم؟»

اسقف فورنیه همسایه دیگری را فراخوانده تا درباره گفتگویی سخن بگوید که گیلومیت استدلالی کرده بود. زمانی که سر غازی را می‌برید تا زمانی که خون جاری بود غاز زنده بود برای همین گیلومیت استدلال کرده که این همان است که مردم «روح» می‌نامند - جوهر و ماهیت زندگی - همان خون است. سرانجام فورنیه گیلومیت را می‌خواند. در برابر بازپرسی فورنیه، گیلومیت نه تنها بر اندیشه‌ی خویش پافشاری کرد که روح همان خون است بلکه این دیدگاه را بیان داشت که مرگ پایان هر چیزی است. هنگامی که فورنیه پرسید، «آیا این‌ها را کسی به تو یاد داده است؟» - هر آینه گسترش اندیشه‌ها غیر رسمی بزرگ‌ترین نگرانی آنان بوده - گیلومیت چیز بسیار

23. Guillemette

24. Ornolac

شگفت‌انگیزی می‌گوید: «نه من خودم به آن‌ها اندیشیده و خودم نیز به آن‌ها اعتقاد دارم.»

این خانم سرانجام فورنیه را مطمئن ساخت که سبک‌سری وی مربوط به گذشته بوده و او به طور کامل به باورهای مذهبی برگشته است. زمانی که فورنیه از او پرسید چه چیزی مایه این دگرگونی گشته، با راست‌گویی پاسخی بسیار سنگین می‌دهد: «شنیدم که اربابم گفت که برای این سخنان اسقف می‌خواهد از تو بازجویی کند. من از اربابم اسقف می‌ترسیدم به خاطر همین من دیدگاهم را از آن زمان دگرگون ساختم.» این خانم نیز مانند آده برای بقیه عمرش محکوم می‌شود که یک چلیپا دوتایی زردرنگ به گردن بیاویزد.

ریموند دلایره

گیرترین و جذاب‌ترین متهم فورنیه یک روستایی به نام ریموند دلایره^۱ بود که انگار دیاگوراس (بنگرید به بخش ۴) دوباره پا به جهان گذاشته است. گواهان گفته بودند که ریموند گفته که خدا هرگز جهان را نیافریده، جهان همیشه بوده، رستاخیز و قیامت افسانه است و گوشت و خون عیسا در عشای ربانی چیزی مگر نان و شراب نبوده هم چنین مراسم روحانی‌ها هیچ معنایی ندارد و بخشش به تهیدستان نه برای روح خودش بلکه برای این است که انسان خیرخواهی است.

یک بار گویا به دوستی گفت بود که زاده شدن عیسا ربطی به خدا ندارد، بلکه «تنها از نزدیکی مرد و زنی مانند هر کسی دیگری درست شده است» - سپس کف دست‌ها را به هم کوبیده و چندبار به این نکته اشاره می‌کند.

فورنیه مطمئن می‌شود که گواه به ریموند هشدار داده که این سخنان شیطانی بوده و گوینده سزاوار مرگ است. ولی ثبت نشده که ریموند کشته شده یا کشته نمی‌شود.

1. Raimond de l'Aire

بخش ۶

ضربات روشنگری

در این بخش

- کشف دوباره فلسفه یونان
- بنیه گرفتن دانش
- انگیزه‌ی آموختن
- انقلاب (در بیش از یک شیوه) در فرانسه
- نگاهی دوباره به بنیادگذاران ایالات متحده

سده دوازدهم خورشیدی (هجدهم میلادی) یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخ روشنگری را بخود دیده است. این دوره که دوره روشنگری نامیده می‌شود دربرگیرنده سخت‌ترین چالشی است که برای دین پیش آمده است. این دوره هم چنین نخستین باری بود که انسان‌هایی به پا خاسته و خود را بیدار نامیدند.

ولی روشنگری چون دستگاه و سیستمی کامل پدیدار نشد. در آغاز اروپا برای بیدار شدن از خوابی هزارساله راهی طولانی و گاهی دردآوری را پیمود. این بخش

نگاهی به کشف دوباره شک‌گرایان در یونان و روم باستان انداخته و نقش مهم دانش را بررسی می‌کند هنگامی که هنوز پیش از پریدن در میدان رزم جهان خودسر اندیشه‌های روشنگری نوزادی بیش نبود جایی که صحنه برای هر چیزی و حتا به چالش کشیدن خدا آماده شده بود.

انتقال آثار باستان به روزگار کنونی

هیچ فرهنگی به اندازه فرهنگ یونان باستان در تمدن غرب دخیل نیست. سهم فرهنگ یونان بسیار آشکار است - فلسفه، پزشکی، اخلاق، دولت، ستاره‌شناسی، ریاضیات، هنر، رقص، داستان‌ها و نمایش‌نامه‌های شورانگیز - که زحمت فهرست کردن آن‌ها را نمی‌کشم.

ولی این سهم آشکار فرهنگ یونان باستان به خط مستقیم از کوچه و پس کوچه‌های آتن به سده بیست و یکم نرسیده است. از همان زمانی که امپراتوری روم در سده پنجم میلادی از هم پاشیده و سقوط کرد دانش فهم زبان یونانی را نیز با خود برد. کل سیستم آموزش و پرورش روم به فراموشی سپرده شده و دلبستگی به زبان‌های بیگانه که هیچ بلکه همراه با آن هر گونه دلبستگی به کتاب نیز از میان رفت. با ارزش‌ترین نوشته‌های یونانی برای سده‌ها برگردان نشده و نخوانده رها شد. حتا بدتر نخستین نویسندگان قرون وسطایی آغاز به بازیافت کتاب‌های کهنه کرده و ادعیه و فهرست خرید روزانه را روی آن‌ها نوشتند.

اگر برای این جفت ناهمگون - جهان اسلام و کلیسای کاتولیک - میان‌دار نبود، شاید اروپا این میراث باشکوه را از دست داده و بنیاد بیخدایی نوین نیز به باد فنا رفته بود. در واقع اگر آن‌ها از اندیشه‌های یونان در زمان خواب طولانی اروپا حفاظت نکرده بودند انقلاب دانش و روشنگری که هر دو برای اندیشه‌های بیخدایی بعدی حیاتی بوده شاید به هیچ رو رخ نمی‌داد.

بازگرداندن اندیشه‌های یونان به اروپا: پژوهشگران مسلمان

راه پر پیچ و خم برگشت دانش یونان به اروپا از سده‌ی دوم خورشیدی (هشتم میلادی) درست از سال‌های آغازین دوره زرین اسلامی از بغداد آغاز می‌گردد. اگر دقیق‌تر بخواهیم بگوییم کشف دوباره نوشته‌های یونانی آغاز دوره زرین اسلامی بود. افزون بر این همان گونه که در بخش ۵ یادآوری نمودم اسلام به واقع شایسته اعتبار برای این دوره زرین نیست، بلکه این پژوهشگران در جهان اسلام بودند که ارزش این نوشته‌ها را دریافته و آن را با وجود مخالفت خلیفه اسلامی به عربی برگردان کردند. در نتیجه پژوهشگران اندیشه‌های نوآورانه و گوهریار یونان باستان را کمابیش از زبانی مرده به زبان زنده ترجمه نمودند. مهم نبود که نوشته‌ها به چه زبانی برگردان شد - به هر صورت بار دیگر خون در رگ‌های فلسفه یونان و دانش به راه افتاده و پژوهشگران تشنه‌ی در بغداد^۱ آن‌ها را جذب کرده، به کار بسته و بر پایه آن پیش‌تر رفته و سوخت دوره‌ی زرینی از فلسفه و دریافت را برای سه سده فراهم نمودند.

در طول همین زمان امپراتوری اسلامی به سیسیل^۲ و اسپانیا^۳ رخنه کرده و به همراه خود فرهنگ و نوشته‌های برگردان‌شده را آورد. اسپانیا یک کانون شکوفا دانش اسلامی شده و آموزه‌های یونان باستان درست در دل این دانش بود.

برای نزدیک به ۶۰۰ سال اروپای مسیحی و اسپانیا مسلمان دانشی^۴ نگفتنی به پا کردند که به نام رکنکیستا^۵ خوانده می‌شود. نخست برای مدتی هم دیگر را کشتند سپس برای چند نسل پیوندهای اکتسابی پیدا کرده و پژوهشگر و با سوادان از این سو به آن سو رفته و آن سو به این سو آمده و سپس دوباره به کشتن هم دیگر برخاستند. در زمان دادوستد دانش، اندیشه‌های و نوشته‌های یونانی راه خویش را به بیشتر اروپا

1. Baghdad

2. Sicily

3. Spain

4. Dance

5. Reconquista

جنگ
سقوط آندلس

پیدا کرد. در هنگام رکونکیستا عرب‌ها از شبه‌جزیره ایبری برای همیشه رانده شده ولی بذرهای رستاخیز قاره کاشته شده بود.

نجات بیخدایی: نقش دوپطوی کاتولیک

در حالی که اروپا پس از فروپاشی امپراتوری روم در سرایشی نافرهیختگی افتاده بود چندین فرقه کاتولیک به راه دیگری رفته و سوادآموزی را پیش‌نیاز اصلی برای روحانیون خویش قرار دادند. قوانین یکی از فرقه رهبانیت^۶ تعیین می‌کرد که شخص خواهان پیوستن به فرقه باید بتواند ۲۰ آیه از مزامیر را بخواند. اگر نمی‌توانست باید سه بار در روز آموزش می‌دید تا روزی که بتواند بخواند.

راهبان بندیکت ساعت کتاب خوانی روزانه اجباری داشتند. اگر راهبی در این ساعت کتابی نمی‌خواند آشکارا بازخواست می‌شد و اگر لازم دیده می‌شد کیفر شده و کتک می‌خورد. ارشدها کمابیش همیشه با آوای بلند کتاب خوانده گاهی تفسیرهایی نیز می‌افزودند. اگر راهبی درباره آیه‌ای دیدگاهی را بیان می‌کرد، کتک می‌خورد. اگر پرسشی درباره تفسیر ارشد می‌کرد کتک می‌خورد! خواندن برای روان خواندن بود نه برای افزایش آگاهی و هم چنین بدون شک برای شک کردن نبود.

این محیط در تضاد بسیار آشکاری با جو آموزشگاه‌های فلسفه یونان باستان بود که کنجکاو و مخالفت را هم چون یک عنصر اصلی یادگیری تشویق می‌کردند. ولی خواندن بدون اندیشیدن نیز به‌رحال بهتر از نخواندن هست. یکی پیامد جالب این نیاز به خواندن در صومعه‌ها فرسوده شدن زودتر کتاب‌ها نسبت به کتابخانه‌ها بود که کتاب‌ها همیشه در قفسه‌ها می‌ماند. برای همین این فرقه‌های دینی که پیوسته نیاز به خواندن کتاب داشت رونوشت‌گیری از کتاب‌ها را نیز آغاز نمود. در صومعه‌های بزرگ اتاق‌های پرنور به نام اتاق نوشتن^۷ حتا گاهی با ۲۰ تن میرزابنویس در سکوت، در سراسر ساعات روشن روز رونویسی کرده تا سخنان و اندیشه‌های روزگار باستان را زنده نگه دارند و گاهی این رونویسی از روی کتاب‌های به کلی اوراق بود. کل کتابخانه

6. Monastic order

7. Scriptoria

صومعه‌ها رونوشت شده و در سراسر قرون وسطی پیوسته رونوشت می‌شد. این راز بر جا ماندن نوشته‌های یونان باستان است که پس از فروپاشی روم در اروپا به جا مانده و سرانجام در سال‌های آغازین رنسانس به دست مردم رسید.

افزون بر نوشته‌های ارسطو، در میان این کتاب‌های در حال نابودی دسی‌روم ناتورا نوشته لوکرتیوس که نخستین و کامل‌ترین کتاب پیرامون تصور جهانی بدون خدا بود - که بسیار دوستدار آن هستم. آخرین جلد بر جا مانده برانگیزنده اراده‌ی به چالش کشیدن و شک کردن در وجود خدا، به رنسانس رسیده و محرکی برای رنسانس و روشنگری گشته، کمی از سپاس و قدردانی وجود این کتاب‌ها به قلم‌های استوار و ارزش باسوادی روحانیون وظیفه شناس کاتولیک می‌رسد. (پیرامون این کتاب در بخش ۱۱ سخنان شاعرانه‌ای نوشته‌ام).

(بد) نام شدن: اتیه^۸

برابر واژه‌ی «بیخدا»^۹ در یونان باستان آتولوس^{۱۰} بوده است. امروزه این واژه به شخصی داده می‌شود که به هیچ خدایی باور و اعتقاد ندارد ولی یونانی‌ها آن را به شخصی می‌دادند که خدایان یک زمان و جایگاه مشخصی را رد می‌کرده است. غیر از استثناهای کمیابی (مانند دیاگوراس، بنگرید به بخش ۴) کسانی آتولوس خوانده می‌شدند که به خدایانی باور داشته ولی این خدایان ریشه در باورهای خانگی نداشت.

این واژه دوباره در میانه سده دهم هجری (شانزدهم میلادی) در فرانسه به صورت اتیه (Athée) دوباره پدیدار شده ولی باز هم به طور دقیق به معنای امروزی به کار نمی‌رفت. این واژه پیش از هر چیز یک برچسب بود - چیزی نبود که شخصی بخواهد خودش را با آن توصیف کند بلکه یک اعلام جرم بود. به معنای آن بود که متهم خدای انجیل و تورات را انکار کرده است. اگر شخص مورد اتهام هم چنین وینشو،

8. Athée

9. Atheist

10. Atheos

بودا یا بقیه خدایان را انکار کرده ارزش و اهمیت چندانی در آن زمان و مکان نداشت. انکار خدای ابراهیم به اندازه بسنده و کافی تکان دهنده بود. تا سال‌های پایانی سده دوازدهم هجری (هجدهم میلادی) دوره روشنگری هیچ یک از اروپاییان نوبش را بیخدا ننامید. حتا در آن هنگام واژه هنوز تنها برای رد کردن خدای تورات و انجیل به کار می‌رفت.

تا میانه ی سده ی سیزدهم هجری (بیستم میلادی) بیخدایان آشکارا هیچ ویژگی جهانشمول را به وجود نیاوردند: یعنی نگفتند «من باور و اعتقاد دارم که هیچ خدایی از هر نوعی با هر شکل یا توصیفی وجود ندارد. من نه تنها به خدای شما بلکه به هیچ خدای با نام و بی نام باور ندارم. تا هنگامی که شواهد و مدارک نو و الزام‌آوری یافت شود، من اندیشه وجود خدا را رد می‌کنم، روز خوبی داشته باشید.»

یافتن راهی سراسر نو برای اندیشیدن: انقلاب دانشیک

انگاره و فرضیه کوپرنیک پیرامون مرکزیت خورشید در سامانه خورشیدی در سال ۹۲۲ هجری (۱۵۴۳ میلادی) منتشر شد، هر چند هنگامی که به قفسه کتابفروشی رسید، دست نویسنده از این جهان کوتاه شده و چند هفته پیش با هوشیاری مرده بود. اگر چه شمار اندکی از مردم آن را خوانده و حتا شمار کمتری آن را باور کردند، این رویداد به اندازه هر امر دیگری برای نامیده شدن آغاز انقلاب دانشیک و علمی شایستگی دارد.

باید به خاطر بسپارید که انقلاب دانشیک به واقع درباره تئوری ویژه‌ای نبود. این انقلاب پیرامون تعریف یک شیوه نوین نیرومند برای اندیشیدن درباره گیتی و کائنات بود. این شیوه‌ی نوین پرسیدن و به چالش کشیدن پاسخ‌ها با کوشش برای کنترل بنیادها و بر پا ساختن



چهارچوب‌های عینی ارجاعات نه تنها در دانش انقلاب براه انداخت بلکه دیدگاه انسان از خودش و جایگاه خودش در نظام هستی را به طور انقلابی دگرگون ساخت.

هر چند انقلاب دانشیک گرایش به زیر پرسش کشیدن خدا نداشت، ولی خواست عینی بودن شواهد یک گام بزرگ برای ممکن ساختن دیدگاه بیخدایی بود. تا هنگامی که هر شخصی درون سیستم دینی بیندیشد که بر پایه پیش‌فرض‌های غیرقابل پرسش گذاشته شده- هم چنین این پیش‌فرض که کتاب‌های آسمانی درست است چون این کتاب‌ها چنین می‌گویند- یافتن راه برون رفت بسیار دشوار است. با قرارداد عینیت به عنوان هدفی ارزشمند برای کوشیدن و نشان دادن این که پیامد آن چه اندازه می‌تواند جالب باشد، هنگامی که گامی در این راه برمی‌دارید، انقلاب دانشیک زمینه چالش روشنگری پیرامون اندیشه‌های دینی و به طور دقیق هر چیزی پس از به ثمر رسیدن خودش را فراهم نمود.

رسانس و روشنگری از بزرگ‌ترین پیشرفت‌های در تاریخ غرب است. ولی در مقایسه با انقلاب دانشیک و علمی، تنها پرتاب سنگریزه‌هایی در استخر انسان‌ها و انقلاب دانشیک پرتاب یک گلوله توپ جک بلک^{۱۱} در این استخر است. بخش بعدی به پاره‌ای از رخدادها در انقلاب دانشیک نگاهی می‌اندازد که اثبات شده در پیشرفت‌های بعدی بیخدایی مهم بوده است. بدون این پیشامدهای کلیدی بیخدایی در همان آغاز راه در جا زده و هنوز در حال تاتی کردن بود. ولی با این دگرگونی حیاتی نگرش‌ها، بیخدایی از گهواره بیرون آمده و برای نخستین بار گام به میدان گذاشت.

کوپرنیک زمین را با پس‌گردنی از مرکزیت جهان بیرون انداخت؛ گالیله پشتوانه او شد: نخستین خفت و خواری انسان

11. Jack Black cannonball

امروزه فراموش کردن زمین لرزه‌ی احساسی و روانی که کوپرنیک به راه انداخت سخت نیست، زمین لرزه‌ای که پژوهش‌های وی سرانجام وی را به نتیجه رساند که زمین در میان کائنات نیست. اگر خورشید در کانون و زمین تنها یک سیاره معمولی باشد دیگر هیچ یک دشواری‌ها و مشکلاتی توضیح و روشننگری حرکت سیارات بر جا نمی ماند. ولی بی درنگ دشواری‌ها و مشکلات بزرگ‌تری از راه رسیده و جایگزین آن‌ها شد، مانند نیاز مردم به خوردن تکه بزرگی از شیرینی فروتنی، با درک این موضوع که گویا در این نظام هستی آن اندازه‌ها هم که پیش‌تر می‌پنداشته، مهم نبوده‌اند. شنیدن تئوری کوپرنیک در آن زمان باید بسیار پریشان‌کننده بوده باشد. در اندیشه انسان‌ها زمین نه تنها مرکز عالم هستی بلکه تخت خداست - اگر در این باره شک دارید مزامیر سوره ۹۳ را ببینید. جهان در حال گردش گرد زمین بود که ناگهان شبی، زمین یکی از چرخنده شد، چرخان در ساختار فضا. می‌توانم مجسم کنم که کسانی آن شب به آسمان زل زده بودند ناگهان تعادل خویش را از دست داده و به احتمال بسیار شام آن شب به دهانشان زهر شده است. به عنوان یادداشتی در حاشیه باید بگویم که پس از این که زمین دیگر کانون گیتی نبود همه‌ی دستاویز برای طالع بینی از روی ستاره‌ها یک شبه نابود شد - هر چند خبر این پیشرفت هنوز به نزدیک ۱۰۰ میلیون آمریکایی نرسیده بود.

کوپرنیک پیرامون حرکت سیارات بسیار بهتر از سامانه‌ی کهن بطلمیوس با پیچ‌وخم‌های شاعرانه و چرخش‌های سیاره‌ای روشننگری کرده بود. ولی ۹۵ درصد از کتاب او ریاضیات و بدون هیچ گواه و مدرک قابل مشاهده مستقیم بود تا بتوان از آن سخنی گفت. این موضوع کار کسانی را آسان‌تر می‌ساخت که می‌خواستند سرنگونی زمین را از تخت باشکوه نپذیرند. تاریخ‌دان‌ها برآورد کرده که پس از گذشت پنجاه سال از چاپ کتاب در سراسر اروپا تنها ۱۵ ستاره‌شناس به واقع این اندیشه را پذیرفتند. دیگران - شامل سلسله مراتب کلیسای کاتولیک - این اندیشه را بی‌درنگ رد کردند. این نظریه که انسان اشرف مخلوقات نیست، به مخلوق مورد توجه ویژه خدا، به اشرف مخلوقات چه حسی می‌داد؟

پرسش خوبی است.

در سال‌های پایانی سده ۹۰۰ خورشیدی (سال‌های آغازین ۱۶۰۰ میلادی) گالیله هنگام رصد فازهای چرخش ناهید و ماه‌های هرمز (مشتري) با تلسکوپ بهسازی شده خودش به مدرک و شواهد دست پیدا کرده و یافته‌های و پشتیبانی خودش از نظریه کوپرنیک را منتشر ساخت. تفتیش عقاید اعلام داشت که نتیجه‌گیری وی پذیرفتنی نیست زیرا اعلام غیر قابل پذیرش بودن آن مانند رد شدن آن بود. گالیله دستگیر شده و به ارتداد محکوم شود. در معامله‌ای بر سر زندگی او همه گفته‌های خویش را پس گرفت. (برخی می‌گویند که او دوباره گفته‌های خویش را زیر لب تأیید کرد- ولی من این را به افسانه‌سازان واگذار می‌کنم.) گالیله بقیه زندگی نه ساله خویش را در حصر خانگی گذارند تا مشکلی در کار چرخش گیتی پیش نیآورد. تا سال ۱۲۰۰ هجری (۱۸۲۰ میلادی) مذهب کاتولیک هنوز به آموزه گردش زمین به گرد خورشید به عنوان «تنها یک فرضیه» اشاره می‌کرد. ولی در سال ۱۲۱۴ هجری خورشیدی (۱۸۳۵ میلادی) کتاب‌های گالیله از سیاهه‌ی کتاب‌های ممنوعه بیرون آورده شده و سپس پاپ جان پل دوم گالیله را بی‌گناه دانست... در سال ۱۳۷۱ (۱۹۹۲ میلادی).

نه کوپرنیک و نه گالیله بیخدا نبودند و بیرون کشیدن کره زمین از کانون و مرکز گیتی هیچ کاری به رد کردن خدا نداشت. ولی این نخستین خفت جدی انسان بود اگر چه چند بار دیگر باید خفت می‌کشید. پس از این که زمین از مرکز کائنات بیرون انداخته شد، برای مردم درک آن آسان‌تر گشت که می‌باید نادرستی‌های دیگری نیز در دین وجود داشته باشد.

**آشتی دادن دین و دانش (یا شدنی نیست) - نگره و نظریه نوین ویستون
درباره زمین**

در سده بیست و یکم کوشش برای آشتی دادن قرائت بی کم و کاست کتاب پیدایش^{۱۲} با دانش امروزی نیاز به درکی نادرست و جدی از شیوه‌ی دانستن انسانی دارد. کمی نابکاری نیز آسیب بزرگی نمی‌رساند. در ۱۰۷۵ هجری (۱۶۹۶ میلادی) دانش تازه داشت تاتی تاتی می‌کرد و زمین‌شناسی مانند نوزادی شیرخوار بود.

پس هنگامی که یک عالم الهیاتی انگلیسی به نام ویلیام ویستن^{۱۳} در همان سال کوشید تا کتاب پیدایش را با آگاهی اندک دانشیک و علمی پیرامون زمین هم‌نوا سازد این کوشش هم اندازه بچه‌بازی‌های «طراحی هوشمند^{۱۴}» در سده‌های بعدی مورد تردید قرار نگرفت. تئوری نوین ویستن درباره زمین نخستین کوشش شایسته ستایش برای منصفانه برخورد کردن با دو دستگاه بود. ویستن درباره چگونگی و زمان آفرینش جهان، توفان بزرگ و حتا خاستگاه هوای پیرامون زمین (که گمان می‌کرد از شهابی در حال گذر آمده - که به راستی یک انگاره و فرضیه‌ای شگفت‌انگیز بود) سخن گفت.

ویستن هم مذهبی جمیز آشر^{۱۵} بود که چند نسل پیش‌تر دودمان شناسی کتاب آسمانی را به کار گرفته تا به تاریخ دقیق آغاز آفرینش برسد: ۲۳ اکتبر ۴۰۰۴ پیش از میلاد. امروزه آشر برای به دست آوردن این تاریخ مورد تمسخر واقع می‌شود ولی من گمان می‌کنم مسخره کردن وی در واقع منصفانه نیست. وی کوشیده تا با به کارگیری داده‌های محدود در دسترس در آن زمان یک شیوه سخت‌گیرانه دانشیک را در این باره به کار گیرد. آشر و ویسن برای چنین کوشش‌هایی در سده یازده هجری (۱۷ میلادی) هر دو شایسته ستایش هستند. برخلاف همتایان نوین خویش، حکمای الهی این روزگار، آن‌ها خویش را در برابر دانش دانسته و به عمد به کوری نزدند. در زمان آن‌ها دانش به اندازه بسنده رشد نکرده تا دورتر دیده شود.

12. Book of Genesis
13. William Whiston
14. Intelligent design
15. James Ussher

یکی از کتاب‌های تورات

به هم زدن آتش: دست‌نوشته پنهانی

اگر چه آموزه‌های بیخدایی سده‌های بسیاری در جاهایی مانند چین به وجود آمده و سرپا است ولی کوچک‌ترین نشانه‌ای از بیخدایی اروپایی (به جز شمار اندکی در یونان باستان) تا سال‌های پایانی ۹۰۰ هجری (میان‌ه‌ی ۱۶۰۰ میلادی) دیده نمی‌شود. در این زمان کتاب‌های بی‌نامی پدیدار شده که وجود خدا را به چالش می‌کشد. اندیشمندان بزرگ و افراد کمابیش خوشنام آن زمان پنهانی این کتاب‌ها را به دست هم می‌رساندند. توهین به مقدسات به شدت غیر قانونی بود و این گفته که خدا وجود ندارد آخرین حد توهین به مقدسات بود.

این کتاب‌ها به عنوان ممنوعه یا دست‌نوشته‌های پنهانی و سری شناخته می‌شد. نخستین کتاب پدیدار شده از این دست، گزیده‌ای گردآوری شده از چندین نوشته یونان باستان بود که اندیشه‌های مذهبی را به چالش می‌کشید. کتاب‌هایی با استدلال‌های اصلی که دیدگاه به دست آمده در انقلاب دانشیک تازه رویداده به آن‌ها افزوده شده بود. سپس نوبت به جزوه‌های کوچکی می‌رسد که استدلال‌های افراد پیرامون عدم باور به خدا را دربر گرفته - در کل بیش از ۲۰۰ جزوه - و آغاز به پدیدار شدن در سراسر قاره اروپا نمود.

با پدیدار شدن ناگهانی این همه نوشته‌های ممنوعه، مردم نیز (نا آشکارا) با شیوه‌هایی که چند نسل پیش‌تر حتا به اندیشه کسی خطور نمی‌کرد آغاز به گفتگو و اندیشیدن درباره بودن و وجود خدا نمودند. بی‌گمان این متون خدا را از زندگانی روشنفکری اروپاییان بیرون نرانده - حتا روشنگری نیز هشدار نخست را داد، شاید شمار اندکی از کارایی‌ها را از دست داد. ولی این نوشته‌های ممنوعه‌ی بی‌نام، نخستین باری را مشخص می‌نماید که مردم اولیه اروپای نوین به طور جدی به این احتمال پرداختند که شاید هیچ‌گاه دم و دستگاه الهی وجود نداشته که آغازگر چیزی باشد. (برای جزئیات بیشتر پیرامون نوشته‌های پنهانی و ممنوعه در تاریخ بیخدایی به بخش ۱۰ بنگرید.)

رجز خواندن یک روحانی بیخدا

در سال‌های پایانی سده هفدهم میلادی هم چنان که اروپا از آسیب‌های یک جهاد ۱۴۰ ساله بهبود می‌یافت، مرد جوانی به نام ژان میله^{۱۶} - با این که به خدا باور نداشت - یک روحانی کاتولیکی شد. وی به این سو رفت چون پدر و مادرش دوست داشتن او این کاره شود و خودش نیز حس می‌کرد که می‌تواند از درون مذهب بیشتر از بیرون به مردم کمک رساند.

در گذر مسیری ۴۰ ساله به عنوان یک روحانی، بیخدایی میله و تحقیر او نسبت به همه دین‌ها ژرف‌تر گشت. در حوزه کلیسایی خودش حس می‌کرد که مذهب کاتولیک مردم را نوکر صفت بار آورده، باور به چیزهای نادرست و گفتگو پیرامون آن‌ها بی ارزش است و باورهای دینی نه راحتی به همراه دارد و نه الهام بخش است بلکه بدبختی و ترس بیشتری به همراه دارد. ولی می‌دانست که در این پیشه گیر افتاده و از ترس دستگیری و اعدام توان آشکار ساختن دیدگاه‌های خودش را نداشت.

بنابراین میله وظایف هر روزی آخوندی خودش را - خدمت‌رسانی به تهیدستان و فقرا و بیماران، روضه خواندن، به خاک‌سپاری میت و غسل تعمید و خواندن نماز میت - انجام می‌داد. ولی شب هنگامی که به حجره خودش برمی‌گشت بر روی شاهکار خویش کار می‌کرد: نخستین نوشته‌ی در حد کتاب در اروپا که آشکارا از دیدگاه یک بیخدا نوشته شده و نام نویسنده نیز بر خود داشت و چه نامی هم روی آن بود - یک روحانی مذهب الهی کاتولیک.

میله برای مردم بخش خودش می‌نوشت سپس کتاب را باقی گذاشت تا پس از مرگش پیدا شود. کتاب میله یکی از شگفت‌انگیزترین، تحریک‌آمیزترین و

16. Jean Meslier

پیشروترین کتاب‌ها در تاریخ بیخدایی است. (برای جزئیات بیشتر در باره گفتارهای میله به بخش ۱۱ بنگرید.)

اندیشیدن به اندیشه‌های خطرناک: فیلسوفان عصر روشنگری

مانند بسیاری از جنبش‌های اجتماعی و روشن‌اندیشی، دوره و عصر روشنگری نیز پیش از آن که حتی کسی درباره جنبش بودن آن گمانی داشته باشد، نیمی از راه خویش را طی کرده بود. اندیشمندان ارزشمندی مانند اسپینوزا^{۱۷} (بنگرید به بخش ۱۱) بل^{۱۸} (بخش ۱۵) و ولتر^{۱۹} (بخش بعدی) برای انفجار و پدیدار شدن ناگهانی پرسش‌ها و اندیشه‌های چالش‌گر نوین شالوده‌ای را بنیاد گذاشتند. ذره‌بینی که در سراسر سده هفدهم میلادی برای نگرستن به جهان طبیعی چرخش می‌کرد در سده هجدهم میلادی به سوی جامعه انسانی چرخیده - ولی یافته‌های آن چندان دلپذیر نبود. دارایی و ثروت و قدرت بادآورده در دستان شمار اندکی متمرکز گشته در حالی که بیشتر مردم در فقر و تهیدستی و بدون هیچ قدرتی می‌سوختند بدون آن که هیچ دخالتی در پدید آمدن این وضعیت داشته باشند. مذهب کاتولیک چندین شاه دست‌نشانده و مقدار بزرگی از زمین‌ها و ثروت‌ها را در اختیار داشته و نفوذ بسیار شدیدی را برای کنترل پندار و رفتار و حتی آرزوهای مردم به کار می‌برد.

گفتارها و اندیشه‌ها در سراسر اروپا و در کلنی‌های امریکا به سوی اندیشه‌های تندرو مانند حقوق اساسی بشر، آزادی فردی، مدارا و برابری می‌چرخید. ولی افزون بر شاهان و اشراف بزرگ‌ترین سده‌ی که جلوی پیشرفت در این حوزه‌ها را می‌گرفت نفوذ کمرشکن مذهب بود.

17. Spinoza

18. Bayle

19. Voltaire

افراد بی‌شماری در این دوره نوین اندیشه‌های «خطرناک» همکاری داشته، ولی شمار اندکی از این اندیشمندان جا افتاده می‌توانند ما را با رایحه آن زمان آشنا سازند. بخش زیرین این اندیشمندان و پندار آنان را معرفی می‌کند.

سقوط بدنام‌ها با ولتر

ولتر فیلسوفی (۱۶۹۴-۱۷۷۸) بیخدا نبود بلکه خداانگار^{۲۰} بود، دئیست یا خداانگار به معنای باور داشتن به خدایی خوب ولی بدون مداخله در امور انسانی و بدون ارتباط با انسان است. در این نگرش دعا خواندن بی نتیجه و هیچ کیفر و عذابی در کار نیست. (با میزان دانش و آگاهی آن زمان اگر من نیز آنجا بودم به احتمال بسیار خداانگار بودم.) دئیست‌ها می‌پنداشتند که خرافات و مراسمی که دین‌ها سازمان دار ساخته هم چون سدی در سر راه درک انسان قرار می‌گیرد. آن‌ها باور ندارند که سنت‌ها یا وحی راه معتبری برای درک خدا و آفرینش بوده بلکه خرد را به عنوان تنها راه معتبر و درست برای درک آن شناخته و بنابراین معتقد هستند که سنت و وحی باید به چالش کشیده شده و هر جا که بشود باید از گردونه بیرون انداخته شود.

ولتر مدت طولانی را صرف نقد بیخدایان زمانش می‌نمود که همراه با نكوهش فراوان از آن‌هاست. او می‌گفت آموزه خدا چنان پرارزش و مهم است که «اگر خدا وجود نداشته باشد ناچاریم او را اختراع کنیم.» ولی به این دلیل که او دین زمان و کشور خویش را به چالش کشیده بهر حال پیوسته متهم به بیخدایی شده چیزی که او را بسیار آتشی و خشمگین می‌ساخت. باری خواه دوست داشته، خواه دوست نداشته باشد چالش‌های هوشمندانه و گویای وی، بنیادی برای اندیشه‌های بیخدایی در دوره روشنگری و پس از آن را فراهم ساخته است.

مانند دیگر هم عصران خویش ولتر مذهب را بزرگ‌ترین سد برای پیشروی و پیشرفت می‌دانست. «اکازیه افام^{۲۱}!» یکی از جمله‌هایی است که وی از آن خوشش می‌آمد و معنای آن این است، بشکنن پیژهای ننگین را! - به ویژه مذهب و آخوندها را.

20. Deist

21. Écrasez l'infâme

خرافات را دشمن و خرد را بالاترین هدف می‌شمرد: ولتر می‌گفت «خرافات سراسر جهان را به آتش کشیده و فلسفه آن‌ها را مهار می‌کند.» بنیادهای عصر و دوره روشنگری - هم چنین برانگیزنده آتش انقلاب فرانسه پایان دوره روشنگری - بر دوش هیچ فیلسوفی به اندازه ولتر نبوده است.

دل دانستن: شعار کانت «جرت اندیشیدن داشته باش!»

امانوئل کانت^۱ فیلسوف اهل پروس^۲ (۱۷۲۴-۱۸۰۴) یک دئیست و خداانگار بود و احساس می‌کرد وجود خدا «از یک دیدگاه عمل‌گرا لازم است.» افزون بر این کانت نیز مانند ولتر دلیل‌های طبیعی را بهترین راه شناخت جهان دانسته و دین‌های سازمان دار، عبادات و خرافات را سد راه پیشرفت و دانش می‌دانست.

کانت به ویژه دشمن این اندیشه بود که «رضای خدا» راه درست امور اخلاقی است. کانت احساس می‌کرد که در پی رضای خدا بودن در واقع گم‌گشتگی بزرگی از توجه بر روی اصول خردمندانه، سودمند و واقعی اخلاقی است. (پژوهش‌های نوین در این باره با او هم‌نوا هستند؛ بنگرید به بخش ۱۵.)

یکی از بزرگ‌ترین مشارکت‌های کانت در عصر روشنگری نوشتاری بود که نزدیک به پایان این دوره به نام «روشنگری چیست؟»^۳ نوشته است. وی می‌گوید خاستگاه کمبود روشنگری ناتوانی مردم برای به جای خود اندیشیدن است - که نه به دلیل کم‌هوشی بلکه به دلیل نداشتن انگیزه است.

مردم تکیه‌گاه‌های خویش را بر غیر خود به‌ویژه مذهب گسترش داده که به آن‌ها می‌گوید که چه بیندیشند. کانت در کوششی برای برانگیختن انسان‌ها برای اندیشیدن بی‌واسطه خودشان، می‌گوید «روشنگری آزادی انسان از بند این خامی بدیهی و خود آشکار است.»

1. Immanuel Kant
2. Prussian philosopher
3. What is Enlightenment?



کانت می‌گفت که سپر! اود! (دل دانستن داشته باش!) باید شعار دوره روشنگری باشد. هم چنین نخستین گام در به دست آوردن نترسی رد اندیشه‌های وحشتناکی است که خشک‌مغزان و افراد دگم بدون پرسش می‌پذیرند.

کانت با استواری باور داشت که رساندن آموزه‌ها و باورها از یک نسل به نسل دیگر با چهارچوب‌های سخت بدون دگرگونی یا پرسش «همه ویژگی‌های روشنگری را برای همیشه از انسان‌ها می‌گیرد.» اگر این آموزه‌ها معتبر و با ارزش است دوباره در هر نسل اثبات می‌شود. اگر نادرست یا بی ارزش است انسان‌ها می‌توانند آن را کنار بگذارند. کانت گفته است که حتا در طول یک زندگی، انسان‌ها بایستی بخواهند تا آزادانه اندیشه کرده و همه اندیشه‌ها را نقد کرده هم چنین آموزه‌های دینی بنابراین تنها بهترین‌ها باقی خواهند ماند. این روشنگری است. افزون بر این اگر عدم بلوغ فکری ما انسان‌ها را از چنین پیشرفتی بازدارد، در این صورت کانت معتقد است که دین «زیان‌بارترین و نابکارترین در میان همه‌ی چیزهای دیگر است.»

در ضمن همه‌ی اندیشه‌های کانت آشکارا این گونه نیست. وی به دلیل سخت نوشتن مشهور و نامدار بوده، برای نمونه در جایی که سه کلمه بس بوده ۳۵ کلمه - و واژه‌های آلمانی - به کار گرفته است. ولی «روشنگری چیست؟» یک قطعه پر زور و عالی، صاف مانند یک صدای زنگ و بسیار پر نفوذ است.

برخورد اندیشه‌ها در سالن‌ها و قهوه‌خانه‌ها

زندگی کردن در عصر روشنگری به معنای این نبود که مجوز گفتن هر سخن نسنجیده در پیشگاه مردم داده شده است. بسیار از اندیشه هنوز برای میانه‌ی سده هجدهم باز

هم آن اندازه افراطی بود تا بتواند شخص را در باستیل^۱ یا برج لندن^۲ زندانی سازد. برای نمونه توهین به مقدسات کمابیش در هر جایی هنوز غیرقانونی به شمار می‌رفت. از سوی دیگر تعریف توهین به مقدسات هنوز چنان مبهم و ناروشن بود که هر کسی را برای گفتن نامتعارف ناچار به دو بار اندیشیدن وادار می‌ساخت. تا سال ۱۱۷۰ هجری (۱۷۹۱ میلادی) در فرانسه قانون توهین به مقدسات برقرار بود و تا دهه ۱۲۲۰ خورشیدی (۱۸۴۰ میلادی) انگلیسی‌ها هنوز با دلگرمی برای برانداختن این قانون کوشش می‌کردند. در سده هجدهم سخن گفتن پیرامون کاستی‌ها شاهان هنوز هم به اندازه‌ی سده دهم میلادی نابخردانه به شمار می‌رفت.

خوب پس این افراد با این اندیشه‌های رادیکال و گاهی انقلابی کجا می‌رفتند؟ در لندن و آکسفورد به قهوه‌خانه؛ در فرانسه به تالارها.

✓ فرهنگ قهوه‌خانه‌ای انگلیسی سده هجدهم فضای امنی برای گفتگو درباره هر موضوعی را فراهم می‌ساخت دربرگیرنده پایه‌ها اساسی روشنگری مانند آزادی، حقوق طبیعی انسان‌ها، پیشرفت اجتماعی و شک‌های درباره موضوعات دینی - تا و شامل بیخدایی.

✓ در فرانسه، سرمایه‌داران روشن‌اندیش و سوسیالیست تالارهایی در خانه خویش بر پا داشته و گفتمان‌های پر شوری در آن راه می‌انداختند. میزبان‌ها از پراکنگیزه‌ترین و جالب‌ترین اندیشمندان شهر برای آمدن به این تالارها دعوت کرده و بهترین رویدادهای از این دست مانند همایش دو بار در هفته بارون دولباخ^۳ بزرگ‌ترین اندیشمندان را گردآورده تا اندیشه‌های بزرگ را به وجود آورده و گسترش دهند. (دولباخ هم چنین به دلیل سفره‌های افسانه‌ای خوراک و می نیز بلندآوازه و مشهور است، ولی من مطمئن هستم که اندیشمندان بزرگ بیشتر برای گفتگو در آنجا گرد می‌آمدند.) کل جنبش‌های روشن‌اندیشی و اجتماعی در سالن‌های پاریس به تکاپو و حرکت افتاده و بیشتر تاریخ‌دان‌ها باور

1. Bastille

2. Tower of London

3. Baron d'Holbach

دارند که تالار دولباخ با خوان گسترده خود بنیادهای انقلاب فرانسه را بر پا ساخت.

شمار بسیاری از بازدیدکنندگان روزمره تالار دولباخ بیخدایان برجسته مانند دنی دیدرو (بخش بعدی) بودند. دولباخ خودش یک بیخدا بوده و چندین کتاب کوبنده ضد دین به چاپ رساند که یکی از آنها کتاب بسیار پرنفوذ سیستم‌های طبیعت (بخش ۱۱) بود. ولی وی این کتاب‌ها را با نام قلبی به چاپ رسانده و گرنه پیش از مردن به مرگی طبیعی کشته می شد.

آگاه شدن در پاریس: دانشنامه‌ی شگفت‌انگیز

دم و لحظه‌ای پیرامون وظیفه‌ای بیندیشید که اندیشمندان دوره روشنگری برای خودشان قرار داده بودند. آنها می‌خواستند که خرافات را از زندگی انسان زدوده و جای آن را با خرد پر سازند. این مانند آن است که بکوشیم که نمک را از تکه گوشتی بزدایم که برای ۵۰۰۰ سال در نمک خوابیده است. دین و خرافات در دانش، شیوه زندگی و حتا درک انسان از خودش درآمیخته شده است. فیلسوف بیخدا دنی دیدرو^۱ (۱۷۸۴-۱۷۱۳) سماجت دین و خرافات را دشواری و مشکل بزرگی در دریافت آرمان‌های دوره روشنگری می‌دید. برای «دگرگون ساختن شیوه اندیشیدن مردم» او وظیفه‌ی بزرگی برای خودش تعیین کرد تا کتاب مرجعی قابل فهم و آسان به وجود آورد که می‌توانست همه دانش انسان‌ها با اصطلاح‌های خردمندانه منطقی چهارچوب بندی نموده و دین و خرافات را بیرون از این مرزها نگه دارد. دیدرو این کتاب را به سادگی دانشنامه یا آنسیکلوپدی^۲ نامید- که کتابی ۳۵ جلدی با بیش از ۷۵،۰۰۰ مقاله با کمک نزدیک به یک صد تن از مشارکت‌کنندگان بود. (یکی از این مشارکت‌کنندگان لویی دوکاکور^۳ بود که بیش از ۱۷۰۰۰ مقاله را در مجموع نزدیک به ۵ میلیون کلمه نوشته است).

1. Denis Diderot
2. Encyclopédie
3. Louis de Jaucourt

اگر چه این کتاب در کتابخانه من نیست و به احتمال بسیار شما هم آن را ندیده‌اید ولی آنسیکلوپدی نفوذ بسیار بزرگی بر بسیاری از کتاب‌های زمان خودش گذاشت مانند برخی از کتاب‌های که بر ضد برده‌داری و در پشتوانه‌ی حقوق ابتدایی انسان و آزادی‌ها نوشته شد. مجموعه آنسیکلوپدی بیش از ۲۵۰۰۰ نسخه فروش کرد. این کتاب برخی از پایه‌های انقلاب فرانسه و امریکا را بنیان گذاشت. ارزشمندترین و مهم‌ترین کار این کتاب پیرامون درک کردن بود - این اندیشه شگفت‌آور دگرگون ساختن عینکی بود که انسان‌ها برای دیدن خود و جهان به چشم زده بودند.

به چالش کشیدن قدرت‌های موجود: انقلاب فرانسه

در سال‌های پایانی سده هجدهم میلادی هر سخنی پیرامون به چالش کشیدن سنت و مرجعیت شنوندگان منتظری در فرانسه می‌یافت. تهیدستان با مالیات کمرشکن فقیر نگاه‌داشته می‌شدند در حالی که لویی شانزدهم^۱ و دربارش - که کمر خویش را با همان مالیات‌ها می‌بستند - با امتیازها و دارایی و ثروت خویش به شکل خنده‌داری جولان می‌دادند. هم چنین در رأس این هرم خودنمایی طبقه‌ای از روحانیون قرار گرفته بود - روحانیت کاتولیک.

افزون بر پشتیبانی از سلطنت مطلقه با حق الهی شاهان، دین بزرگ‌ترین مالک زمین در فرانسه بود. در نتیجه مقدار بزرگی از مالیات پرداخت شده مستأجران این زمین‌ها یک راست به نام عشریه^۲ به خزانه دین سرازیر می‌شد. بنابراین هنگامی فیلسوفان آغاز به پر کردن مغز مردم طبقات متوسط و پایین‌تر با اندیشه‌هایی درباره حقوق طبیعی آن‌ها از آزادی و برابری نمودن کوشش کمی نیاز بود تا نکته‌ها را به هم پیوند دهد.

1. Louis XVI

2. Tithes (مالیاتی مذهبی تو مایه‌های خمس (یک دهم))

انقلاب فرانسه تنها شورشی بر ضد قدرت سیاسی نبود - انقلاب فرانسه هم چنین شورشی بر ضد قدرت و اندیشه‌های مذهب کاتولیک بود. بخش بعدی به رویدادهایی در انقلاب می‌پردازد که یک راست مذهب و خود دین را به چالش کشید.

بی‌دین شدن فرانسه

روندی که به نام بی‌دین شدن فرانسه نامیده می‌شود در زمان کوتاهی پس از خود انقلاب آغاز گشت. آماج و هدف آن نه تنها نابودی قدرت بیخود مذهب کاتولیک در فرانسه بود بلکه جایگزینی دین با شیوه‌ها و باورهای با پایه خرد انسانی بود. در گذر چندین سال:

- ✓ همه‌ی زمین‌های مذهبی مصادر شد.
- ✓ همه‌ی مالیات‌های دینی لغو شد.
- ✓ آخوندها همه‌ی امتیازهای ویژه خویش را از دست داده و آخوندها تبدیل به کارمندان بخش عمومی بدون وفاداری به پاپ و حقوق‌بگیر دولتی شدند. روحانیونی که به این دگرگونی‌ها رضایت نمی‌دادند اخراج یا کشته شدند.
- ✓ مردم عامی که از سیاست‌های پیشین دینی به شدت خشمگین بودند صدها آخوند و راهبه را کشتند. هزاران روحانی و راهبه دیگر را نیز مجبور به ازدواج کردند.
- ✓ صلیب‌ها، مجسمه‌ها، نشان‌های یادبود، شمایل و دیگر نمادهای مذهبی از ساختمان‌ها و بناهای یادبود در سراسر کشور جمع‌آوری شد. بیشتر مکان‌های مذهبی بسته شد یا ویران گشته یا به کاربردهای غیرمذهبی اختصاص داده شد.
- ✓ سالنامه مذهبی با سالنامه‌ی نوینی جایگزین گشت که به جای نام‌های فراطبیعت دارای نام‌های طبیعی برای ماه‌ها بود. به جای روزهای جشن با نام امام‌ها هر روز با نام یک جانور، گیاه، مواد معدنی و ابزار جشن گرفته شد.
- ✓ یک فرقه خردگرا به جای مسیحیت بنیان گذاشته شد (برای اطلاعات بیشتر به بخش بعدی بروید).

✓ طلاق قانونی شد و همه‌ی آمارهای زایش و مرگ و میر در مالکیت دولت قرار گرفت.

✓ نام خیابان‌ها و شهرهای با نام دینی به نام‌های غیردینی دگرگون گشت. برای نمونه امام دنی^۱، فرانسید^۲ شد و امام آمن مونتروند^۳ به لیبروال^۴ دگرگون شد.



مانند سرکوبی مذهب کاتولیک در مکزیک در دهه نخست ۱۳۰۰ خورشیدی (دهه ۱۹۲۰ میلادی) (بنگرید به بخش ۸) غیرمسیحی شدن فرانسه نیز بیشتر از این که با باورها سرو کار داشته باشد امتیازها و قدرت را زدود. افزون بر این مانند بسیاری دیگری از شورش و انقلاب‌هایی از این دست هم انقلاب مکزیک و هم انقلاب فرانسه کنش‌هایی را داشت که بیشتر تاریخ‌دان‌ها هم‌نوا هستند که افراطی و بسیار شدید بوده است.

برپا ساختن فرقه خردگرا

فرقه خردگرا^۵ کوششی برای سازمان‌دهی دین متمدن بدون وجود خدایان برای جایگزین شدن با مسیحیت در هنگام انقلاب فرانسه بود. آماج این فرقه با تمرکز بر انسان به جای الهیات و تزکیه انسان با پیگیری و طلب راستی و آزادی بود. مانند بسیاری دیگر از آزمایش‌های افراطی اجتماعی این یکی نیز هم جالب بوده و هم کمی عجیب و غریب است. آداب مسیحیت با آداب غیردینی جایگزین گشته که گاهی به خوبی کار می‌کرده و گاهی هم خوب... درست کار نمی‌کرده است. به خرد به عنوان

1. Saint-Denis
2. Franciade
3. Saint-Amand-Montrond
4. Libreval
5. Cult of Reason

وجودی برای بزرگداشت شبه شخصیتی داده شد. کلیساهای جامع به جای مسائل الهی وقف اندیشیدن و خردورزی شده و مراسم پیچیده‌ای ساخته می‌شود تا توجه و حواس را از اندیشه دینی دور کرده و به سوی پیشرفت و کمال گونه انسان متمرکز شود. یکی از رهبران این فرقه ژوزف فورشه^۶، یکی افسر ارتش بود که (غیر از چیزهای دیگر) دستور داد بر سر در همه‌ی آرامگاه‌ها تنها یک شعار کنده شود: «مرگ خوابی جاویدان است.» یک جشن و تعطیلی ملی نو به نام جشنواره خرد^۷ به طور موقت و گذرا برگزار شد.



برخی از بیخدایان امروزی شاید به این چیرگی سکولار بر فرهنگ به صورت رویایی به حقیقت پیوسته بیندیشند. ولی من گمان کنم بیشتر بیخدایان این بولدوزر فرهنگی را همان گونه ببینند که بوده است - زیر پا گذاشتن حقوق و آزادی که برای ما گرامی‌ترین چیزها است. نمی‌توانیم دین را برای گفتن این که تنها یک راه برای اندیشیدن وجود دارد سرزنش کرده و سپس به نوبه خود به مردم بگوییم که تنها یک راه برای اندیشیدن هست. اگر می‌خواهیم که انقلاب پیرامون ارزش‌هایی مانند آزادی و مدارا راه بیندازیم به ناچار باید این ارزش‌ها را به ظهور برسانیم.

برگشت به سر جای نخست: فرقه موجود متعال

فرقه‌ی خردگرا تنها ۱۸ ماه پایدار بود سپس به دست روبسپیر^۸ یک دیکتاتوری نو اعلام وجود نموده و رهبران فرقه‌ی خردگرا را به زیر گیوتین فرستاد و آن را با یک دین نوین رسمی جایگزین ساخت: فرقه موجود متعال^۹. در همه‌ی شهرهای فرانسه

6. Joseph Fouché

7. Festival of Reason

8. Robespierre

9. Cult of the Supreme Being

جشنواره موجود متعال جایگزین جشنواره خرد گشت. روبسپیر در رویدادهای بزرگ پاریس نقش اصلی را داشت. یک کوه بزرگ مصنوعی برای این رویداد ساخته شد. بدون شک نمایش بزرگی بوده است.

درست همانند جایگزین پیشین کاتولیک یعنی فرقه خرد، فرقه تازه نیز توجه را بر منطق و خردورزی همراه با باور به یک خداوند آفریدگار و نامیرا بودن روح انسان‌ها متمرکز نمود. در زمان روبسپیر خرد تنها ابزاری برای هدف نهایی - خوبی و پاکی عموم مردم - دیده می‌شد. روبسپیر مانند افراد پیش از خود کسانی مانند کانت و ولتر می‌گفت که باور به خدا برای رفتار اخلاقی و پاکدامنی نیاز است - یک «یادآوری پیوسته از عدالت و دادگری» که بنیادی برای اجتماع متمدن است.

روبسپیر پس از برپایی دین نوین خود با هدف ترویج و پاسداری از پاکی و خوبی، توجه خویش را دوباره به دوره وحشت^{۱۰} چرخانده که نزدیک به ۴۰,۰۰۰ تن اعدام گشتند.

نگاهی به پدران بنیادگذار ایالات متحده

بسیاری از حاشیه نویسان مسیحی امروزی ادعا می‌کنند که ایالات متحده یک امت مسیحی است. پدران بنیادگذار این کشور به احتمال بسیار از این گفته تکان خواهند خورد زیرا بسیار آشکار گفته‌اند که خیال ساختن کشوری دینی را نداشته‌اند. آن‌ها دیدند که هنگامی که دین بر شیوه‌ی خویش پافشاری نمود در اروپا چه رخداد - ۱۵۰ سال جنگ پیوسته. خود سرزمین مادر در منطقه‌ای کوچک‌تر از کشور هم چنان که تاج شاهی از کاتولیک به پروتستان دوباره به کاتولیک سپس به پروتستان دوباره به کاتولیک و سپس به پروتستان‌ها رسید رویدادی یک صدساله از جنگ‌ها و کشتارها و

سرهای بریده شده به خود دید. پس می‌توانید دریابید که چرا یک‌ذره هم اشتیاق برای برپایی دولتی دینی به هیچ شیوه، شکل و ریختی در اندیشه آن‌ها وجود نداشت. هنگامی که به هویت دینی بنیادگذاران می‌رسیم، می‌بینیم که در میان بنیادگذاران همه فرقه آدمی یافت می‌شود. برای نمونه در میان امضاکنندگان قانون اساسی افرادی با این مذاهب بودند:

- ✓ ۲۸ تا مذهب انگلیکان
- ✓ ۸ تن مذهب پرسبیتری^{۱۱}
- ✓ ۷ تن مذهب کانگرگیشنال^{۱۲}
- ✓ ۶ تن آفرینش‌گرا^{۱۳}
- ✓ ۲ تن مذهب اصلاحی هلندی^{۱۴}
- ✓ ۲ تن کاتولیک
- ✓ ۲ تن متدیست^{۱۵}
- ✓ ۲ تن با مذهب لوتری

بعدها حتا آمیختگی آن‌ها از این هم بیشتر شد. توماس پین^{۱۶} یک خداانگار غیر مسیحی بود، فرانکلین^{۱۷} یک خداانگار مسیحی و گرگ فریزر^{۱۸} تاریخ‌دان واشنگتن، جفرسون و مدیسن^{۱۹} را در دسته «خردورزان خداپرست^{۲۰}» قرار داده است. شاید نتوان آن را انجمنی میان دینی در نگر گرفت ولی دسته‌ی جورواجور و متنوعی از دین‌ها بوده است. پس منطقی به نگر می‌رسد که آن‌ها کشوری را پایه

11. Presbyterians
 12. Congregationalists
 13. Geese a-laying
 14. Dutch Reformed
 15. Methodists
 16. Thomas Paine
 17. Franklin
 18. Gregg Frazer
 19. Washington, Jefferson, and Madison
 20. Theistic rationalists

گذاری نمایند که پیشاپیش در نخستین حقوق اساسی و مدنی^۱ آزادی دینی تأمین شده باشد. این سخنان به معنای آن است که این کشور یک امت مسیحی نیست بلکه ملتی است که هر شهروند آن آزادی کاملی برای باور به آرمان خویش را دارد.



قانون اساسی تنها یک ارجاع به دین دارد - و آن ممنوعیت ویژه برای هر دینی به عنوان دین رسمی است. در سراسر قانون اساسی ایالات متحده حتا یک بار نیز به خدا اشاره نشده است. این نخستین بار بود که کشوری سراسر بر پایه قرارداد اجتماعی میان انسان‌ها بر پا می‌شود بدون این که خدا زیر آن را امضا کرده باشد.

بود یا نبود نامی از خدا قانون اساسی ما را یک سند بیخدایی نمی‌سازد هم چنین دلیل بر بیخدایی بنیادگذاران نیست. این قانون اساسی تنها یک دولت سکولار را بر پا می‌سازد، دولتی که سراسر به طور طبیعی دین را زیر پرسش بکشد.



شهروندان آمریکایی با هر مسلک و مرامی باید قدر بنیادگذاران را بدانند که دین خویش را به این کشور تحمیل نکردند. مردم امروزی همگی جهان‌بینی خودشان را پیروز تصور می‌کنند ولی با فرض گوناگونی و تنوع باورهای بنیادگذاران می‌توانست مانند کیسه شانسی^۲ است - هرگز نمی‌شود فهمید چی گیر آدم می‌آید. بسی بهتر است که آن‌ها تصمیم‌گیری در این باره را به طور جداگانه بر دوش هر فرد گذاشتند.

1. Bill of Rights
2. Box of chocolates

سخن را بگیر: پیمان نامه تریپولی (۱۷۹۱)

پیمان نامه تریپولی^۱ میان ایالات متحده و امپراتوری عثمانی با هدف پایان یافتن یورش دزدان دریایی بربر به کشتی های ایالات متحده به امضا رسید. این پیمان نامه امروزه به دلیل وجود بندی زمینه ساز به خوبی شناخته می شود در این بند گفته شده که «دولت ایالات متحده امریکا به هیچ صورتی بر اساس دین مسیحیت پایه گذاری نشده است.» هدف این بند مطمئن ساختن عثمانی اسلامی بوده که هیچ گونه ایدئولوژی دینی پشت سر نیست تا بندهای آن را باطل سازد.

آیا این اطمینان کمکی کرده یا نه، روشن نیست - پیمان نامه پنج سال بعد کنار گذاشته می شود. ولی متن آن امروزه یکی از آشکارترین اشارات آغازین پیرامون نگاه ثابت بنیادگذاران ایالات متحده به دین و دولت است. امروزه مردم ایالات متحده نسبت به آن روزها بسیار مذهبی تر هستند و سپاسگزار دولتی هستند که «به هیچ رنگ و صورتی» بر اساس هیچ دینی پایه گذار نشده و آزاد هستند تا باورهای (یا ناباوریهایی) خویش را به دلخواه داشته باشند. این دولت یکی از ردپاهای باقی مانده ها دوره روشنگری است که به هیچ رو زدودنی نیست.

1. The Treaty of Tripoli

بخش ۷

آغاز دوره‌های زرین

در آزاداندیشی

در این بخش

- ▶ پیوند آزاداندیشی و فمینیسم
- ▶ خاکسار شدن انسان‌ها با تجویز یک دوز دانش
- ▶ به چالش کشیده شدن انحصار دین در سیاست‌های سده نوزدهم
- ▶ به وجود آوردن دینی بدون خدا

تاریخ اندیشه‌های انسانی را هم چون مسابقه کشتی میان دل و سر، احساس و اندیشه، خرد و اعتقاد ببینید. موج خشکه مقدسی از پی دوره‌ی شکوفایی خرد در یونان و روم باستان و پس از فروپاشی روم و آغاز قرون وسطی به راه افتاد. رنسانس اخگری بود...

خوب یعنی جانی دوباره برای خرد که یک راست خمیرمایه‌ی انقلاب‌های امریکا و فرانسه شد.

با آغاز سده نوزدهم میلادی، کفه ترازو به این سو گرایش پیدا کرده چنان که هنر، ادبیات و حتا فلسفه در سال‌های آغازین سده نوزدهم بر احساس تأکید بیشتری نسبت به اندیشه داشته که شامل رستاخیزی برای گرایش‌های دینی نیز می‌شود. ولی پیش از آن که سده نوزدهم به پایان برسد که دوره زرینی از آزاداندیشی در امریکا و اروپا آغاز گشته که بخشی از آن برخاسته از نگره و فرضیه فرگشت داروین بود. در پایان این سده فردریش نیچه اعلام کرد که «خدا مرده است» - سپس در شگفت شد که انسان چگونه با «سایه» خدا - باوری پایداری که بقای طولانی آن حتا پس از به اثبات رسیدن بیهوده بودنش تضمین شده بود- برخورد کند.

حتا آنگاه که نیچه می‌پرسید بعد چه خواهد شد یک «ندانم‌گرای بزرگ» که به امریکا رفته بود جهانی را بدون هر خدایی تشریح کرده و یک اصلاح‌طلب احتمالی در نیویورک دینی را بنیان می‌گذارد که درباره خدایان نیست. این بخش روند پیشرفت اندیشه بیهودایی را در سازنده‌ترین سده زندگی خودش پیگیری می‌کند.

خداکشی: فیلسوفان بیهودا، خدا را می‌کشند، یک وحدت وجودی مجلس ختم برگزار می‌کند

بر خلاف نام این بخش فیلسوفان بیهودا به راستی خدا را نکشتند. (خدا درست همان جور هست که بود، باور کنید.) هم چنین گرچه فلسفه صدها سال درباره نظریه‌های دینی سخت کوشیده است دانش آن‌ها را از فهرست پشتوانه زندگانی و حیات بودن کنار گذاشت.

یک فیلسوف بیخدا به نام فردریش نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰) سرانجام نقطه ضعف خدا را یافته و پایان کل این اندیشه را اعلام کرد. هنگامی که نیچه گفت خدا مرد، فریادی از شادی نبود! هر چند بیشتر مردم گمان می‌کنند که از سر شادی فریاد کشیده است. به وارونه او نومیدی آشکار بسیاری از شاعران و نویسندگان را در این هنگامه رو به کاستی اعتقادات دینی دریافته است:



خدا مرد. زنده نخواهد شد و ما او را کشتیم. چگونه آرامش خواهیم یافت قاتل همه‌ی قاتلان؟ آن باریتعالی و قادر مطلق صاحب جهان چه بود که با چاقوهای ما خونس ریخته شد: چه کسی این خون را از دستان ما پاک خواهد کرد؟... آیا این کردار خیلی برای ما بزرگ نیست؟ نباید خود ما خدا بشویم تا ارزشی برای این کار آشکار شود؟

این چند خط آخری درباره خدا شدن خودمان را کنار بگذارید- این چیزی است که نیچه را به راستی نیچه ساخت. هیچ یک از این سخنان را در خانه به زبان نیاورید.



در چامه و شعری به نام ناکسپاری^۱ با گذاشتن ی‌هوه^۲ در قبر که به خوبی گویا است توماس هاردی^۳ آنچه را که نیچه آغاز کرده بود به پایان رساند. هاردی که در بیشتر زندگی مؤمنی استوار در دین انگلیکان بوده سرانجام باورهای مسیحی را رها کرده و به جای آن پیروی نوعی از وحدت‌گرایی گیتی گشت (بنگرید به بخش ۲). افزون بر این هاردی نیز همانند نیچه سخنی از احساس آزادی و شادی نگفته آن گونه

1. God's Funeral
2. Jehovah
3. Thomas Hardy

که دیگران به ویژه در سال‌های بعد از آن سخن گفته‌اند. بی ایمانی چیز بسیار نویی برای هاردی بود. بی ایمانی برای هاردی یک جور عزا و سوگواری بود. شعر دسته‌ای از عزاداران موقر را در دشتی نیم تاریک توصیف می‌کند که مرده‌ای را با خود می‌برند. در نگاه نخست مرده دارای «ریختی انسانی» است، آنگاه دگرگون و مانند ابر شده سپس گویا دو بال بزرگ از آن بیرون زده و در حالی که آن‌ها می‌کوشند این تغییرات را بفهمند مفهوم خدا با این تغییرات انسان‌ها را پر می‌کند. هم چنان که گروه سوگواران به آهستگی گام برمی‌دارند، هاردی پیشینه و تاریخ این «طرحی انسانی ساخت» را به یاد می‌آورد - نخست درنده‌خویی و حسادت (توصیف‌های تورات از خدا) و سپس دادگری و فیض رسان (توصیف‌های انجیل از خدا). هاردی می‌گوید برای داشتن آرامش انسان‌ها خویش را می‌فریبند تا جایی که واقعیت چنان سخت می‌گیرد که باور به آن بسیار سخت می‌شود.

در میانه شعر یک تکه زیبایی از دلسوزی درباره کسانی دیده می‌شود که ایمان خویش را نگه می‌دارند. مؤمنان شکاک پس از خاک‌سپاری با خشمی ناباورانه باز هم در جستجو بوده این مراسم را مسخره و دروغ خوانده فریاد می‌زنند، «ما وجود او را حس می‌کنیم!» هادری آن‌ها را احمق نمی‌خواند: «دلم سوخت/ و گرچه زبانم بند آمده فراموش نکردم/ من نیز مدت‌ها ستایشگر این بودم که برایش سوگواری می‌شود.»

هنگامی که شخصی بدون هیچ باوری برای کسانی که ایمان آورده‌اند همدردی نشان می‌دهد آن را دوست دارم. بر روی نت شعر هاردی^۴ را جستجو کنید. یافتنش چندان دشوار نخواهد بود.

آزاداندیشی همراه نخستین فمینیست‌ها

کمابیش همه‌ی دین‌های سنتی زن‌ها را در تراز پایین‌تر یا حتا در مقایسه با مردها دارای نقش کمتری می‌داند. کمابیش در همه‌ی آن‌ها حضور زن به عنوان روحانی غدغن شده است. تورات زنان را مسئول رانده شدن انسان‌ها از بهشت دانسته (و کمابیش هنوز نیز) همین گناه بر دوش آن‌ها بوده و در انجیل به آن‌ها گفته می‌شود که در نمازخانه و عبادتگاه خموش و ساکت ایستاده و قرآن برای آن‌ها نقش یک کنیز را قائل است. دین هندو فرمان می‌دهد که زنان شوهران خویش را هم چون خدا پرستش کرده حتا اگر روشن شود که این شوهر هیچ خوبی نداشته و با هر کسی که بتواند همخواب می‌شود. حتا یکی از دو فرقه دین جین که من خودم آن را دوست دارم (بخش ۴ را ببینید) زنان را «به طور سرشتین و ذاتی آسیب‌رسان» دانسته و می‌گوید زن‌ها نمی‌توانند به نیروانا دست پیدا کنند مگر این که نخست دوباره به صورت مرد زاده شوند.

نه، دین جین... جدی می‌فرماید؟

این منطقی به نگر می‌رسد که این دین‌ها چون بیش از ۲۰۰۰ سال پیش بنیاد گذاشته شده هنجارها و ارزش‌ها آن زمان را به خود بگیرد. ولی هنگامی که کتاب‌های آسمانی ادیان اندیشه‌های بیخود را به همراه برخی از خوبی‌ها در گذر سده‌ها به همراه آورده و همه‌ی ویرایش‌ها و بهسازی‌ها را در گذر این زمان رد کرده تا زمانی که به اندیشه‌های دوره روشنگری مانند برابری برخورد می‌کند- آنگاه نیاز به دگرگونی پیدا کرده و این دگرگونی درست همان چیزی است که نخستین موج‌های فمینیستی^۱ در سده نوزدهم خواستار آن بود.

نقش خشنی که دین‌ها در پست و فرودست نگه‌داشتن زنان بازی کردن مایه آن شده که بسیاری از رهبران فمینیست در روزهای



1. Feminist

آغازین این جنبش به عنوان بیخدا و ندانم‌گرا معرفی شوند. برخی از رهبران آغازین جنبش فمینیست در فهرست زیر آمده‌اند:

✓ **فرانسس رایت:** فمینیست ندانم‌گرا خانم فرانسس رایت^۱ (۱۷۹۵-۱۸۵۲) به امریکا سفر کرد بدون دیداری از توماس جفرسون و دیگر افراد پرانگیزه و تکان‌دهنده زمان خودش سخنرانی‌ها عمومی پیرامون حقوق زنان و منسوخ کردن برده‌داری برپا می‌کرد. افزون بر این خانم رایت آشکارا - بسیار رک و آشکار - دین را به عنوان دشواری اصلی در هر دو جبهه معرفی می‌کرد. انجام چنین کاری پشتگرمی بسیار بزرگی می‌خواست زیرا وی نخستین زنی بود که در ایالات متحده برای شنوندگان زن و مرد سخنرانی کرده، نخستین کسی بود که در پیشگاه مردم می‌گفت که زن و مرد باید برابر بوده و نخستین کسی بود که آشکارا و در پیشگاه مردم از دین انتقاد می‌کرد. در موقعیتی که چند چیز برای نخستین بار رخ می‌دهد بیشتر مردم (من نیز) در این موقعیت حساس سخنرانی خوبی ارائه نخواهیم کرد ولی رایت این گونه نبود. پاداش وی یورش و حمله‌های آخوندی و نامیده شدن با القابی مانند «روسی سرخ بزرگ کافر» و «جنده بابل» بود. رایت در بسیاری از سخنرانی‌ها خویش ناچار از در پشت فرار کرده تا از دست عامیان کتک نخورد.

✓ **ارنستین رز:** رز (۱۸۹۲-۱۸۱۰) با به کارگیری همان رسانه (سخنرانی عمومی) و همان موضوعات (برده‌داری و حقوق زنان) با همان آماج و هدف اصلی (انتقاد از دین) راه رایت را رفته و همان پیامدها و نتیجه را دید (توهین و خوار شدن، القاب

1. Frances Wright

توهین‌آمیز و تهدیدهای خشونت‌آمیز). رز در سال ۱۲۳۳ خورشیدی (۱۸۵۴ میلادی) پس از این که چندبار نزدیک بود از سوی اعضای به دلیل بیخدایی در جایگاه سخنرانی کتک بخورد، در انتخابات رییس کنگره حقوق ملی زنان برگزیده شد. سوزان برونل آنتونی^۱ که خودش یک ندانم‌گرا بود پافشاری کرد که «همه دین‌ها- یا هیچ کدام- باید حقوق برابری در جایگاه سخنرانی داشته باشد.» در سال بعد روزنامه‌ای درباره خانم رز نوشت، «یک مؤنث بیخدا» بودن «صدها بار پست‌تر از یک روسپی» بودن است.

✓ **الیزابت کدی استنتون**^۲: استنتون (۱۹۰۲-۱۸۱۵) یک بیخدا بوده و از القای برده‌داری و حقوق زنان پشتیبانی می‌نمود. مانند رز و رایت با پافشاری بسیاری از دشمنان خودش را به لرزه انداخته چون همیشه و با آوای بلند می‌گفت که «کتاب‌های آسمانی و دین بزرگ‌ترین سد در سر راه آزادی و اعتلای زنان است.» استنتون و سوزان برونل آنتونی نویسندگان همکار در اصلاحیه سده نوزدهم قانون اساسی ایالات متحده - «حق رأی شهروندان ایالات متحده نباید در سراسر کشور یا هر یک از ایالت‌ها بر اساس جنسیت رد شده یا مایه‌ی محرومیت شود»- بوده که هیجده سال پس از مرگ استنتون به قانون تبدیل شد.

آمادگی برای برخورد دین و دانش

1. Susan B. Anthony
2. Elizabeth Cady Stanton

کشمکش دیرپا و طولانی دین و دانش که از سده پانزدهم میلادی آغاز شده بود در سده نوزدهم میلادی شتاب گرفت. در سراسر تاریخ انسان در هیچ سده‌ای به اندازه سده نوزدهم دگرگونی‌های بزرگی در دیدگاه انسان‌ها نسبت به خودش دیده نمی‌شود. هنگامی که نخستین روزهای سده نوزدهم یعنی سال ۱۱۸۰ هجری (۱۸۰۱ میلادی) فرارسید هیچ کسی دلیل بزرگی برای شک کردن به گفته جمیز آشر نداشت که ۲۰۰ سال پیش دودمان شناسی کتاب‌های آسمانی را به کار گرفته و اعلام کرده که آفرینش جهان در میانه پاییز ۴۰۰۴ پیش از میلاد رخ داده است. بی‌گمان در آن سال‌ها در مقایسه با شرح کتاب پیدایش از آفرینش ویژه و جدای گونه‌ی انسان هیچ تئوری و فرضیه بهتری وجود نداشت.

نزدیک به یک سده دیرتر پس از کشفیات تازه دانشیک و علمی و با فروتن ساختن انسان‌ها و به لرزه انداختن انگاره انسان درباره خدا موضوع پیرتر و هوشمندتر بودن جهان روشن گشت.

سالمند ساختن زمین: خفت و خواری دوم انسان

در سده پانزدهم میلادی نخستین بار کوپرنیک با بیرون انداختن ناگهانی زمین از کانون و مرکز کائنات فرش زیر پای عزت‌نفس انسان‌ها را کشید. خوب زمین ناف جهان هستی نیست ولی دست‌کم هنوز انسان‌ها در سراسر زمان حضور دارند، درسته؟ انسان‌ها از آغاز آفرینش (بله درست است، روز ششم آفرینش) حضور داشته و پس از ۶،۰۰۰ سال در حالی که برای آمدن دوباره منجی لحظه شماری می‌کنند هنوز استوار جای خودشان ایستاده‌اند. ولی با مسن شدن زمین، آن هم با ضرب در هزار دوباره یک خواری و خفت دوم زود هنگام بر سر انسان نازل گشت.

زمان چندانی از سده نو نگذشته بود که تاریخ پا به جهان گذاشتن زمین آغاز به لغزیدن به سوی عقب نموده و دانش‌های نوین زمین‌شناسی و دیرینه‌شناسی پیوسته آن را هل می‌دادند. در دهه ۱۸۳۰ میلادی پژوهش‌های چارلز لایل زمین‌شناس توفان نوح را به چالش کشید. مدرکی که پس از شکافتن پوسته زمین به دست آمده بود نه

یک توفان ناگهانی بلکه نشان از دگرگونی‌های آهسته‌ای در بازه‌ی گسترده‌ای از زمان را نشان می‌داد.

هم چنان که پنجره تاریخ از ۶،۰۰۰ سال به ۹۶ میلیون سال و بیشتر باز می‌شود پرسش‌های نوینی پیرامون سن گونه‌ی انسان پیش کشیده می‌شد. آیا میلیون‌ها سال از پیدایش انسان‌ها گذشته - یا پدیدار شدن انسان در زمانی در میانه این سال‌ها بوده است؟

البته کنار گذاشتن توفان نوح اختلال بزرگی در باورهای دینی به وجود نمی‌آورد. زیرا توفان نوح تنها داستانی در میان داستان‌های فراوان دیگر است. شاید کسی هم بگوید یک استعاره و تمثیل است. مومنانی که یافته‌های نوین دانش را پذیرفته به سادگی مدعی پهنه‌ی کنش گسترده تری برای خواست خدا شده که داستان کل آفرینش شکوه آن را داشته باشد. با آغاز سده بیستم میلادی گستره آفرینش خدا دو میلیارد سال برآورد شد - خوب، نزدیک به برآورد کنونی ۴/۵۴ میلیارد است.



کار لایل و دیگر زمین‌شناسان سده نوزدهم میلادی به خودی خود ارزش و اهمیت انسان‌ها را در برابر چیزهای دیگر به طور مستقیم به چالش نکشید. بلکه این پژوهش‌ها یک عنصر حیاتی - چشم‌انداز گسترده‌ای از زمان - را برای بزرگ‌ترین خفت و خواری بعدی فراهم ساخت.

بی تخت و تاج شدن گونه انسان: خفت و خواری سوم

در روند دردناک پست شدن تصویر انسان از خودش هیچ شوکی تکان‌دهنده‌تر از کار چارلز داروین^۱ در ۱۲۳۸ هجری (۱۸۵۹ میلادی) نبود وی این کار را با این گفته انجام داد که کل زندگانی و حیات زمینی با وراثت به هم پیوند خورده است.

1. Charles Darwin

اندیشه وراثت به خودی خود چیز تازه‌ای نبوده که داروین آغازگر آن بوده باشد. از زمان بسیار دوری در گذشته حتا پیش از سقراط در یونان باستان مردم می‌پنداشتند که شاید همه‌ی جانداران با هم پیوند دارند - از کسی که تا کنون از روبرو به صورت یک بابون^۲ نگاه نکرده چیزی نمی‌گویم. پدربزرگ خود چارلز یعنی اراس‌مس داروین^۳ گفته بود که همه جانوران خون گرم شاید از یک ارگانسیم باستانی ارث برده باشند. هم چنین ۱۵ سال پیش از آن که کتاب چارلز داروین به نام پیرامون ناستگاه‌ها گونه‌ها^۴ (منشاء انواع) چاپ شود کتابی از یک نویسنده ناشناس با نام نشانه‌هایی از تاریخ طبیعی آفرینش^۵ با موضوع بسیار همانندی پخش شد - البته این کتاب موضوع را به طور کامل یا به خوبی نگفته بود ولی بنیادی همانند داشت.

بنابراین اگرچه فرگشت در ۱۲۳۸ هجری (۱۸۵۹ میلادی) یک مفهوم نوین نبود، روشنگری داروین درباره گزینش طبیعی - شیوه‌ی به سرانجام رسیدن فرگشت - نو و جدید بود. جزئیات دقیق و قانع‌کننده کتاب ناستگاه داروین فرگشت را از یک اندیشه گمراه‌کننده و جذاب به یک تئوری دانشی و علمی قانع‌کننده دگرگون ساخت - و در همین زمان تصور انسان از خودش در حال ترک برداشتن بود.

این اندیشه که من، شما و همه‌ی انسان‌ها به ویژه به شکل آفریدگار گیتی آفریده‌شده و سرور جهان و برتر از هر چیزی در آن هستیم - این اندیشه دیگر مرده بود. پس از داروین انسان‌ها تنها میمون‌هایی بودند که شلوار می‌پوشیدند. گونه‌ای بسیار قابل توجه ولی باز هم در ته یک صف ایستاده بود.

برخی از مردم کوشیدن تا دین سنتی را با بسط دادن با تئوری فرگشت سازگار ساخته و گفتند که خدا آغازکننده بوده و سپس فرگشت جورواجوری و تنوع زیستی را رقم‌زده است. این کوشش خوبی بود ولی کوششی بود که نیاز به درک به شدت نادرستی از گزینش طبیعی داشت. (برای توضیح و روشنگری کاملی پیرامون گزینش طبیعی و فرگشت بنگرید به بخش ۳.) برخی دیگر راه ساده‌تری را برگزیده، از آغاز

2. Baboon

3. Erasmus Darwin

4. On the Origin of Species منشأ انواع

5. Vestiges of the Natural History of Creation

کار اعلام داشتند که فرگشت نادرست است زیرا با کتاب‌های آسمانی متناقض است. والسلام.

حتا جامعه دانشیک نیز بی‌درنگ هیچ جور این اندیشه را نپذیرفت. مانند همه‌ی نگره‌ها و تئوری‌های درست و خوب فرگشت نیز در برابر آتشباری چند سویه چالش در طول نسل‌های بعدی تاب و دوام آورد. برای مدتی این تئوری نیز درست مانند نگره‌هایی بود که به طور کامل یا بخش‌هایی از آن در حال از میان رفتن است. تا این که در دهه‌ی ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۰۹ هجری) پیشرفت در حوزه ژنتیک فرگشت را از پشت میله‌ها را آزاد ساخته، دشواری‌های باقی‌مانده سر راه آن را حل کرده و هم‌نوایی بیشینه و اکثریت زیست‌شناسان را بدست آورد. درست به همان خوبی مدار شناخته شده‌ی گردش زمین به دور خورشید، فرگشت نیز یک واقعیت دانشیک و علمی گشت-واقعیت دانشیک دیگری که نخست باورش سخت بود ولی با همه این‌ها درست بود. از آغاز تئوری داروین در هیچ زمان و در هیچ جای دیگری مگر در زمان و مکان خود شخص داروین دین به بحران چشمگیرتری دچار نشد - انگلستان سال‌های پایانی سده نوزدهم میلادی دوره ویکتوریا.

شک کردن مانند انسان‌های دوره ویکتوریا: بحران ایمان

بیشتر مردم به انگلیس دوره ویکتوریا به دیده‌ی یک جامعه سختگیر و کهنه‌پرست با سرکوب مسائل جنسی نگاه می‌کنند. افزون بر این هر چند داستان‌های پیچیدن پوشش شلوار مانند خزداری گرد پایه‌های پیانو (بیخشید گرد پاهای پیانو) درست نیست، ولی آن‌ها ته نقش بزرگی هم برای ریاکاری و هم پیرامون پیامدهای نابودنشده‌ی آن قرار دادند - آزمایش رابطه‌های جنسی عجیب و غریب.

ولی این دوره ویژگی‌های بسیار پیچیده‌تر و گیراتر از چیزهایی مانند یقه‌های بلند، رفتارهای محافظه کارانه و حتا تسخیر طلسم‌های پنهانی دارد. یک موج بلند و شگفت‌انگیز از یافته‌های و جروب‌های دانشیک - به ویژه نگره و تئوری فرگشت - زمین و انگاره‌ی انسان‌ها از خود را سرورته ساخت.

«بحران ایمان» پیامد آن بود به عبارت دیگر گسترش تند شک و دودلی در سال‌های پایانی سده نوزدهم میلادی پیرامون جستارهای دینی بود. هم چنان که مردم درباره تأثیرات یافته‌های نوین دانشیک و علمی یاد گرفته و گفتگو می‌کردند آموزه‌های مسیحیت را در سراسر اروپا با پرسش‌های جدی به چالش کشیده می‌شد. نخست کتاب پیدایش کنار گذاشته شده و سپس کمابیش هر چیز دیگری که تنها یک نسل پیش هم راست و هم غیرقابل پرسش بود نیز کنار گذاشته شد. چالش نیرومند ناگهان بر سر آموزه‌های دینی فرود آمد. فیلسوفان، شاعران، هنرمندان و دانشمندان اندیشه یک جهان بدون خدا و طبیعتی بدون سیستم سرشتین و ذاتی اخلاق را بررسی می‌کردند. برخی از مردم مانند توماس هاکسلی^۶ و شاعر الگرنون سوينبرن^۷ با شوریدگی سرگیجه‌آوری در این جهان نو گام برمی‌داشتند. شاعران دیگری مانند توماس هاردی^۸ و متا آرنولد^۹ پیرامون از دست رفتن ایمان نوحه‌سرایی می‌کردند (بنگرید به بخش پیشین «خداکشی: فیلسوفان بیخدا جنایت نابودی خدا را انجام می‌دهند، یک وحدت وجودی مجلس ختم برگزار می‌کند.»)

دین و دانش که با دارا بودن یک ارتباط به اندازه بسنده و کافی شکننده و با به طور عمده دارا بودن تفاوت‌های آشتی‌ناپذیر در هدف و شیوه‌ها، به دوره‌ی ویکتوریا رسیدند. افزون بر این با وجود همه جیغ و داد و خودزنی‌ها، هر دو، هم دین و هم دانش بدون واماندگی سختی پا به سده بیستم گذاشتند. این بدان معنا نیست که هیچ تغییر و دگرگونی به وجود نیامده بود- دانش دیدگاهی نوین و مجموعه‌ای تازه‌ی و بزرگی از پرسش‌ها را ساماندهی کرده در حالی که مسیحیت (دست کم در اروپا) کم‌تر به ادعایی دست می‌زد که بر پایه قرائت به معنای واقعی کلمه و تحت الفظی از کتاب‌های باستانی بوده و بیشتر پیرامون به کار گرفتن داستان‌های دینی برای تحریک عدالت اجتماعی و تسکین و کاهش رنج بردن در این جهان بود. نسبت به هر کشوی دیگری که می‌شناسم

6. Thomas Huxley

7. Algernon Swinburne

8. Thomas Hardy

9. Matthew Arnold

انگلیس این دوره را به طور کلی خردمندانه‌تر، با سختگیری کمتر و شکل مثبت‌تری از باورهای مسیحیت به پایان رساند.

در واقع بزرگترین شهادت و تصدیق پیامد متمدنانه‌تر دوره پرهیاهو همان به خاکسپاری چارلز داروین عامل اصلی بیشتر بگومگوهای در خانقاه وست‌مینستر در ۱۲۶۱ هجری (۱۸۸۲ میلادی) است. البته روحانی فردریک فارار^{۱۰} عضو گروه روحانیون وست‌مینستر را مطمئن ساخت که تئوری داروین سراسر با باور به خدا سازگار است. (ولی آخوند، بدون شک من آن را رد می‌کنم. بخش ۳ را ببینید.)

بگومگو و جر و بحث پیرامون نگره و فرضیه داروین: هاگسلی ویلیرفورس

بیشتر مردم آشنا با فرهنگ مشاجرات کنونی پیرامون فرگشت، شاید گمان کنند که داروین می‌توانسته چاشنی برای عصبانی ساختن یا از خشم منفجر ساختن شخصی فراهم کند. ولی آن‌ها داروین را نمی‌شناسند. مردی که نگره وی پر ارزش‌ترین فرض درباره نژاد انسانی را سروته کرد در واقع خودش یک آرامش‌طلب درجه یک، فراری از بگومگو بود. داروین به طرز دردآوری خجالتی بوده به این دلیل که درگیری دشمن اصلی و مایه‌ی خرابی حال وی می‌شد چیزی که در همه‌ی عمر مایه دردسر وی بود. داروین به ویژه هیچ دلبستگی به استدلال‌های دینی نداشت. او هنگام جوانی‌اش این کاره بود و حس می‌کرد که این استدلال‌ها پرتوی درستی بر پرسش‌های دانشیک و علمی نمی‌اندازد، جستارهایی که به راستی برای او گیرا بود. هم چنین ناچار بود که اعتقادات مسیحی زنش اما^{۱۱} را نیز در نگر داشته باشد. تأثیرات پژوهش‌های شوهرش پیوسته اما را دچار عذاب کرده و داروین نیز از ناراحتی زنش ناراحت می‌گشت. این‌ها همگی بیش از توان بردباری داروین بود. بنابراین پس از چاپ و پخش پیرامون ناستگاه کونه‌ها (منشاء انواع) داروین خویش را بازنشسته نمود تا در خانه به بررسی و مطالعه گل‌های ارکیده بپردازد. برنامه‌ی گفتگو و جر و بحث‌ها به دوستانی مانند توماس هنری

10. Frederick Farrar

11. Emma

هاکسلی زیست‌شناس واگذار شده که جار و جنجال را به همان اندازه‌ای دوست داشت که داروین از آن بیزار و متنفر بود.

سرانجام هاکسلی به جایی رسید که به دلیل دفاع و پدافند سرسختانه از تئوری داروین (و هم چنین به دلیل آرواره‌های بزرگ، البته من گمان کنم این طور بوده ولی شاید شما بخواهید در تارنمای جهانی این موضوع را جستجو کنید) «بول‌داگ^{۱۲} داروین» نامیده شد.

هر چند هاکسلی بیشتر زندگی حرفه‌ای خودش را برای ترویج و روشنگری پیرامون فرگشت گذارند ولی نمره یک برای جهانی شدن فرگشت به رخداد دیگری می‌رسد.

درست هفت ماه پس از چاپ و پخش کتاب پیرامون ناستگاه گونه‌ها (منشا انواع) ناگهان جهان زیر و رو شد. دانشمندان و فیلسوفان از سراسر انگلیس در دانشگاه آکسفورد گرد هم آورده تا بشنوند که تئوری فرگشت چگونه سراسر اروپا را برای شک و گفتگو برانگیخته است. در این گردهمایی هم مخالفان و هم هواداران گرد آمده بودند، کسانی مانند:

- ✓ **توماس هنری هاکسلی:** او در پشتیبانی از فرگشت پس از چاپ کتاب داروین از سال پیش از همایش پیوسته مقاله نوشته و سخنرانی کرده بود.
- ✓ **اسقف ساموئل «سوپی سام» ویلبرفورس^{۱۳}:** برای لغزندگی‌های دوپهلوی استدلال به او این نام مستعار نامیده شده وی نیز به تازگی و در زمانی نزدیک به گردهمایی مقاله‌ای نزدیک به ۱۷,۰۰۰ کلمه در رد تئوری داروین نوشته بود.
- ✓ **ریچارد اوون^{۱۴}:** دانشمندی که در جاهای گوناگون با القاب «متشخص» «نفرت‌انگیز»، «درخشان»، «ناخوشایند» و «سادستی» توصیف شده مقالات بی‌شماری بر ضد داروین نوشته و ویلبرفورس را پیش از رویداد گردهمایی

12. Bulldog نوعی سگ
13. Bishop Samuel "Soapy Sam" Wilberforce
14. Richard Owen

آموزش می‌داد. (اوون را در تارنمای جهانی جستجو کرده و بی برو و برگرد شب کابوس خواهید دید.)

✓ **جوزف دالتون هوکر^{۱۵}**: هوکر گیاه‌شناس، پشتیبان و دوست نزدیک و صمیمی داروین بود.

✓ **رابرت فیتزروی**: فیتزروی ناخدای بسیار مذهبی کشتی اچ ام اس بیگل^{۱۶} در سفر پنج ساله‌ای بود که داروین نخستین بار در روی این کشتی آغاز به پیکربندی نگره و تئوری خویش نمود. ناخدا تصادفی در این همایش حضور به هم می‌رساند چون طبق برنامه پیش‌بینی وضعیت جوی ارائه می‌شده ولی (با سپاس از آشوبی که پیش از این به کوتاهی تشریح شد) هرگز ارائه نگشت.

داروین البته خودش در این گردهمایی حضور نداشت درست است گل‌های ارکیده نیاز به مراقبت داشتند.

هیچ کسی به درستی نمی‌داند در این گردهمایی چه گفته شد ولی بیشتر توصیف‌هایی موجود از آن، مشخص کننده‌ی برنامه‌ای عالی است. گفتگو به اندازه کافی آرام و متمدنانه همراه با چند نکته خوب در سراسر آن پیش می‌رود. مخالفان فرضیه داروین درباره چیزی که بعدها داروینیسم اجتماعی^{۱۷} خوانده می‌شد نگران بوده که هر آینه درک بدی از تئوری برای توجیه خشونت و بی رحم در جامعه انسانی است. همان گونه که این گونه رویدادها گرایش به شدت گرفتن دارد گاهی نیز این گردهمایی گفتگو و جر و بحث بالا می‌گرفت. اسقف ویلبرفورس برخاسته و از هاکسلی می‌پرسد او که ادعا می‌کند انسان‌ها نیاکانی انسانی دارند از سوی مادر بزرگ یا پدر بزرگ به میمون‌ها می‌رسد. هاکسلی می‌گوید اگر باید میان یک میمون پست یا آدمی که بالاترین استعداد طبیعی خویش را برای پیش کشیدن جستارهای خنده‌دار

15. Joseph Dalton Hooker
16. HMS Beagle
17. Social Darwinism

در موضوعات ارزشمند دانشیک و علمی و پوشاندن واقعیت به کار می‌گیرد ناچار به گزینش و انتخاب فرضی برای نیاکان «بی‌درنگ به طور قاطع میمون را ترجیح می‌دهم!» آخرش این سخن کار خودش را کرد. دعوا این سر و آن سر جلسه درگرفت. یک روایت می‌گوید که ناخدا فریتزروی ناگهان با غرش یک کتاب آسمانی را به هوا انداخته در حالی به افراد در گردهمایی می‌گوید، «حقیقت اینجاست! سخن خدا را باور کنید نه سخنان این مرد را!» جمعیت به او هشدار داده و به تندی از ساختمان جلسه اخراج می‌شود. اتاق گردهمایی به آتشفشانی دیوانه‌وار از فریادها و کشیدن صندلی‌ها روی زمین شد انگار که در جهنم را برداشته بودند.

البته روایتی دیگری می‌گوید که هیچ جار و جنجالی به راه نیفتاد و گردهمایی با شادی به پایان رسیده و همگی با هم برای شام بیرون رفتند. ولی آیا در این روایتی چیز هیجان‌انگیزی می‌بینید؟

به وجود آمدن اصطلاح ندانم‌گرا

اگر چه عمر شک درباره آموزه‌های دینی به بیش از هزارها سال می‌رسد واژه ندانم‌گرایی خودش تا سال ۱۲۴۸ هجری (۱۸۶۹ میلادی) هنگامی که تنها توماس هنری هاکسلی این اصطلاح را چون برچسبی برای باورهای خودش ساخت. هاکسلی می‌پنداشت که واژه بیخدا دلالت بر اطمینان و قطعیت داشته با این که او بسیار مطمئن بود که خدایی نیست ولی نمی‌خواست جوری به نگر برسد که ۱۰۰ درصد اطمینان دارد. ولی هیچ‌گاه حتا اندیشه وی به باورهای دینی نیز نزدیک نشد.

هاکسلی می‌گوید هر چه بیشتر درباره اصطلاح بیخدایی می‌اندیشید کمتر مطمئن می‌شد که برچسب درستی برای باورهای او است. پس مدتی سردرگمی پیرامون این دشواری هاکسلی به این نتیجه می‌رسد که عدم قطعیت ویژگی اصلی باورهای او را تعیین کرده و واژه ندانم‌گرا - واژه یونانی برای «ندانستن» - را می‌سازد تا جایگاه اندیشه خودش را روشن سازد. (برای جزئیات بیشتر درباره ندانم‌گرا به بخش ۲ بروید.)

همان جور که روشن شد هاکسلی تنها نبود. وی گفته، «با کمال خوشوقتی این اصطلاح مورد پذیرش قرار گرفت.» شما نیز می‌توانید آن را باز هم به کار ببرید. نویسندگان و اندیشمندان بی‌شماری در انگلستان و در کشورهای دیگر به تندی این با این واژه سازگار شده و این برچسب یک توصیف ارزشمند برای بسیار از مردم امروز است.

در هم آمیختن سیگنال‌ها: واتیکان بر علیه «آزادی اندیشه بدون لگام» هشدار

می‌داند

مذهب کاتولیک با توجه به نگرش خودش از پیشرفت دانش همیشه برای انتقاد از آن به میدان آمده و همیشه هم به موقع این کار را انجام داده است. ولی برای قدر دانستن از آن در جایی که سزاوار است باید گفت واتیکان در دیدن تأثیر فرگشت انسان برای باورهای سنتی در سده نوزدهم میلادی جلوتر از منحنی کل حرکت می‌کند. اجازه دادن به مردم برای پیروی از چنین تأثیراتی به هر جا که می‌رسید بهر حال موضوع دیگری بود.

در یکی از اعلامیه‌های شورای نخست واتیکان برگزار شده ده سال پس از چاپ کتاب پیرامون ناسنگاه‌گونه‌ها، نوشته‌شده، «همه‌ی مسیحیان معتقد باید از نتیجه‌گیری‌های باورکردنی و قابل پذیرش دانش پرهیز کنند نتیجه‌گیری‌هایی که برخلاف آموزه‌ها اعتقادی است.» سپس نوشته «وانگهی داشتن چنین عقایدی به هیچ رو روا نبوده چون اشتباهاتی است که با فریب جامه راستی پوشیده است.» هر چیزی که گویا بیشتر درست بود اگر با معتقدات مذهبی مخالف بود باید با نیرومندی بیشتری رد می‌شد.



خوب نگرش رسمی کاتولیک درباره فرگشت چه بود؟ برای بیش از یک سده دیدگاه رسمی کاتولیک روشن نبود. در ۱۲۳۹ هجری خورشیدی (۱۸۶۰ میلادی) شورایی از اسقف‌های آلمانی اعلام کرد،

«خداوند بی واسطه نخستین والدین انسان‌ها را آفریده... این اعلام که انسان... با تکامل یافتن در نهایت برآمده از دگرگونی‌های پیوسته خودبخود به دست طبیعت نامتعالی است به روشنی مخالف کتاب‌های مقدس آسمانی بوده و هم چنین مخالف با اعتقادات دینی نیز هست.» یک روزنامه یسوعوی^۱ برجسته که سخنگوی دیدگاه‌های واتیکان به شمار می‌رفت برای چندین ده سال دیدگاه اهانت‌آمیزی ضد فرگشتی داشت.

ولی روشن گشت که خداپرستان کاتولیک در سراسر این دوره خویش را سرگرم مهندسی شیوه‌هایی کرده که فرگشت و آفرینش ویژه همراه هم کار کرده حتا برای این که در چه نقطه‌ای از فرگشت خدا شاید روح را قرار داده باشد توجیه می‌آورند. شورای واتیکان گفت که «خدا، آغازکننده و پایان دهنده‌ی همه‌ی مخلوقات می‌تواند با اطمینان کامل با نیروی خرد طبیعی انسان و از بررسی آفرینش چیزها شناخته شود.» وانگهی کتاب پیرامون فاستگاه گونه‌ها (منشا انواع) هرگز به فهرست کتاب‌های ممنوعه افزوده نشد. خوب... آیا این یک چراغ سبز بود؟ زمان، کاتولیک‌های منطقی را سردرگم ساخته بود کسانی که کوشش داشته تا تصویری از اندیشه داروین بدون این قرار گرفتن رو در روی پاپ داشته باشند. سرانجام در ۱۲۷۲ هجری (۱۸۹۳ میلادی) پاپ لئو سیزدهم^۲ یک سخنرانی کرد که در آن به خوبی روشن ساخته بود، او چنین گفت:

- ✓ نگره‌ها و تئوری‌های دانشیک استوار نبوده و پیوسته در حال دگرگونی است.
- ✓ همیشه نباید کتاب‌ها آسمانی را با معنای واقعی کلمه تفسیر نمود
- ✓ پژوهشگران کاتولیک نباید «از احساس واقعی و معنای اصلی» کتاب‌های آسمانی «دور شده» مگر «منطق یا نیازی ضروری» باشد.
- ✓ مردم بایستی برای «عطش تجدد و آزادی اندیشه‌ی بی‌بند و بار» گوش به زنگ باشند که به فراوانی در این عصر دیده می‌شود.

1. Jesuit

2. Pope Leo XIII

✓ خداپرستان و دانشمندان باید بیرون از حوزه‌های کارشناسی هم بمانند (اندیشه‌ای که یک سده بعد از سوی استفان جی گلود^۳ زیست‌شناس دوباره بازگو گشت - بخش ۸ را ببینید).

در سال ۱۳۲۹ هجری (۱۹۵۰ میلادی) پاپ پیوس دوازدهم^۴ با گفتن این که فرگشت «یک موضوع روا برای کنکاش» است و ادامه داده که «کاتولیک‌ها برای داشتن دیدگاه خودشان آزاد هستند»، فضا را کمی بازتر کرد. ولی هم چنین گفت که «کاتولیک‌ها با دیده باز باید دیدگاه خویش را برگزیده» و «حق دین را برای تعریف موضوعاتی که با فرگشت در تماس است» را بپذیرند. بهر حال کاتولیک‌ها نباید احتمال فرگشت خود روح را بپذیرند. این را آزادی اندیشی بدون بی بندوباری بخوانید. نزدیک به نیم سده دیرتر پاپ جان پل دوم^۵ فرگشت را «بیش از یک انگاره و فرضیه» خواند و گفت که بررسی‌ها و مطالعات مستقل به نتایج همانندی رسیده که «استدلالی ارزشمند در پشتیبانی از این نظریه» است. باز هم دوباره مذهب کاتولیک با استواری تأکید کرد روح نمی‌تواند فرگشت یابد. در این باره من نیز با پاپ همنوا و هم‌رأی هستم، خوب چون نیست فرگشت هم ندارد.

یک لحظه به من اجازه دهید تا ادای احترام کنم. هر چند که این روند در مذهب کاتولیک آهسته، همراه با کردار و گفتار متناقض، پیچیده و ناروشن بوده ولی باز هم بسیار جلوتر از دین‌ها و فرقه‌های مذاهب دیگری است که هنوز در نمی‌یابند که فرگشت را نمی‌توان به آسانی از پنجره بیرون انداخت. اگر این دین‌ها می‌توانست تنها و فقط گوید «به هر چه دوست داری بیندیش تا هنگامی که به نتیجه دیگری نرسی» آنگاه به راستی من تحت تأثیر قرار می‌گرفتم.

3. Stephen Jay Gould
4. Pope Pius XII
5. Pope John Paul II

به چالش کشیدن انحصار مذهب در جهان سیاست

در ایالات متحده پیش نیاز داشتن مقامی دولتی از شهری به شهر دیگر و حتا از ایالتی به ایالت دیگر متفاوت است - داشتن سن مشخص، زندگی در همان محل نمایندگی و غیره. امروزه کمابیش در همه کشورهای روندی نامتعارف و نامعمول است که شخص داشتن پستی سیاسی ناچار به اقرار کردن به دین ویژه‌ای باشد. حتا کشورهای آخوندسالاری مانند ایران و ایالت یوتا شمار اندکی از اعضای اقلیت‌های دینی را در پارلمان خویش دارند. (شاید گمان کنید که برای شوخی از یوتا نام بردم ولی پارلمان ایالتی یوتا نزدیک به همان درصدی غیر-مورمون‌ها در خود جا داده که مجلس شورای ایران غیرمسلمان را در خود جا داده است. جالب نیست.)

در کشورهایی که از دوره روشنگری سده هجدهم میلادی بنیادگذاری گشته ضرورت حفاظت از دین در قوانین ذکر شده است. در زیر یک تبصره از قانون اساسی ایالات متحده آمده است:

[همه‌ی مستخدمان دولت] باید سوگند یاد کرده یا اعلام کنند که به قانون اساسی وفادار هستند؛ ولی هیچ آزمایش دینی برای ارزیابی مستخدم خصوصی یا عمومی در ایالات متحده ضرورت ندارد.

قانون اساسی حتا به جای سوگند به مقدسات دینی به گفته بدون سوگند نیز ارزش داده است - که اشاره خوبی است. همان گونه که در بخش بعدی روشن گشته است ایالات متحده در این مورد درست یک سده جلوتر از انگلیس بود. ولی هفت ایالت از ایالت‌های کشور قوانین اساسی دارند که بیخدایان را از استخدام دولت بازداشته است - نه تنها در سده نوزدهم میلادی بلکه در سال ۱۳۹۱ هجری (۲۰۱۲) میلادی. (برای جزییات بیشتر به بخش ۱۴ بنگرید.)

در ایالات متحده خواه آزمایش دینی انجام شود خواه انجام نشود، بی‌اعتقادی به ادیان در عمل یک سد برای استخدام دولتی بوده است. در انگلیس سد دیگری تا سال‌های پایانی سده نوزدهم در راه قرار گرفته بود - ضرورت سوگند خوردن به خدا و رستگارکننده برای نشستن در پارلمان. این بخش به معرفی چارلز بردلو نخستین عضو پارلمان انگلیس که این ضرورت را به زیر پرسش کشیده و رابرت اینگرسول می‌پردازد که پیشه سیاسی آینده داری را در ایالات متحده کنار گذاشت - البته خوشبختانه برای یک پیشه‌ی آینده دار و بهتر یعنی سخنگوی مردم.

انکار ناباوری جایگاهی در کنار میز: تأکید بردلو

تصور کنید که برای پارلمان انگلیس انتخاب شده‌اید و به شما گفته می‌شود که به دلیل باورهای خود نمی‌توانید به پارلمان راه یابید. این پیشامدی است که برای چارلز بردلو^۶ (۱۸۹۱-۱۸۳۳) روزنامه‌نگار، فعال سیاسی و بیخدای برجسته رخ داد.

در نخستین روز کاری بردلو به عنوان عضو برگزیده نورث‌همپتون^۷ برای پارلمان از وی خواسته شد که سوگندی به خدا برای وفاداری به ملکه بخورد. بردلو نمی‌توانست با وجدان راحت چنین سوگندی بخورد زیرا به وجود خدا باور نداشته و تنها مطمئن بود که ملکه وجود دارد. بنابراین بردلو گفت که حق دارد وفاداری خودش را بدون سوگندی مذهبی اعلام نماید. قانون‌گذاران محافظه‌کار گفتند که این درخواست رد می‌شود. بردلو می‌گوید خوب من به عنوان یک روند متعارف سوگندی مذهبی می‌خورم بازهم قانون‌گذاران محافظه‌کار گفتند که این درخواست نیز رد می‌شود. زیرا چنین سوگندی بدون شک دارای اخلاص بسنده نیست. بردلو می‌کوشد تا به هر شیوه‌ای که شده صندلی خودش را کند، یک درگیری پیش آمده و برای کوتاه زمانی در بیگ بنگ^۸ زندانی شده و سپس آزاد و به خانه خویش می‌رود.

6. Charles Bradlaugh

7. Northampton

8. Big Ben

برج ساعت لندن

پس از این جریان بی‌درنگ فریاد اعتراض شدید مردم به ویژه در نورث‌همپتون که به وی رأی داده برخاست. (باید گفته شود که بیشتر معترضان خودشان مسیحیانی بودند که بردلو را برگزیده بودند زیرا او بهترین شخص برای این شغل بوده و دلشان نمی‌خواست پارلمان رأی‌های آنان را باطل نماید.) ولی کرسی وی خالی اعلام شده و برای انتخابات فراخوانی شد که دوباره بردلو به راحتی پیروز گشت. نامزدی وی نامعتبر اعلام گشت و انتخابات دیگری برگزار گشت - که باز هم بردلو به آسانی برنده شد. چهار بار در طول شش سال بردلو در انتخابات مجدد برنده شد ولی به پارلمان راه نیافت. به آهستگی چندین شخص برجسته مانند نخست‌وزیر پیشین ویلیام گلدستون^۹ و جرج برنارد شاو^{۱۰} نویسنده به پشتیبانی او برخاستند. در ۱۲۶۵ هجری (۱۸۸۶ میلادی) از تعداد محافظه کاران کاسته شد. سرانجام به بردلو اجازه داده شد که بر عهد خود تأکید کند هر چند که قوانین موجود هنوز به طور فنی آن را غدغن کرده بود.

در سال ۱۲۶۷ هجری (۱۸۸۸ میلادی) بردلو توانست با پیروزمندی قانون پیمان و عهد^{۱۱} را از تصویب بگذارند که به عنوان راه حل جایگزین تأکید را به جای سوگند دینی روا و مجاز می‌شمرد - سرانجام انگلیس نیز تضمینی در قانونی اساسی یافت که آمریکایی‌ها از ۱۱۶۸ هجری (۱۷۸۹ میلادی) از آن بهره‌مند بودند. (بسیار به ندرت مردم از این موضوع خبر دارند ولی من نمی‌توانم جلوی خودم بگیرم.) بردلو فعالیت‌های سکولار خویش را در طول ۱۱ سال در پارلمان ادامه داد. افزون بر این هر چند که انکار ضد دینی او در ۱۲۵۹ هجری (۱۸۸۰ میلادی) بی‌همتا بود، در سال ۱۳۹۱ (۲۰۱۲ میلادی) بیش از ۱۰۰ عضو غیر خداپرست پارلمان یک گروه انسان‌گرا پارلمانی از اعضای احزاب گوناگون پارلمان به راه انداختند.

جلا یافتن سخنان بی‌ایمانی: رابرت گرین اینگرسول

9. William Gladstone
10. George Bernard Shaw
11. Oaths Act

غیر از برنامه‌های تبلیغاتی کارگردانی‌شده رادیو و تلویزیونی برای سیاستمداران که افرادی دیگری آن را نوشته و سیاستمداران می‌توانند با اتوکیو^{۱۲} آن را به خورد ملت دهند کل اندیشه سخنرانی عمومی امروزه نا آشنا و غریب است. ولی در سده نوزدهم میلادی پیش آن که تلویزیون و اینترنت به وجود آمده و آغاز به انباشتن نگرش‌های پالایش نشده و بزرگ در هر جایی بکند افراد متوسط در جستجوی تفسیر پیرامون موضوعات روزمره و برخی نیز تنها برای سرگرمی‌های فکری می‌توانستند به سخنرانی یک سخنور و سخنران مسافر گوش بسپارند. در این دوره مارک تواین، چارلز دیکنز و سوجورنر تروث^{۱۳} در میان سخنوران سیار در ایالات متحده و انگلیس بودند. ولی سخنوری که به ویژه جلب توجه یک تالار پر از جمعیت ایستاده را برای دو ساعت تضمین می‌کرد - کلنل روبرت گرین اینگرسول^{۱۴}، «ندانم‌گرای بزرگ» بود.

اینگرسول دادستان پیشین ایالت ایلینوی بوده و برای خو و سرشت، اطلاعاتش - بنا به گفته‌ای می‌توانست نمایشنامه‌های شکسپیر را کلمه به کلمه از بر بخواند - شجاعت، نجابت و سخاوتش بلندآوازه و مشهور بود. ولی نگرش‌های دینی و سیاسی وی را برای پست‌های دولتی غیرقابل انتخاب ساخته بود. البته باری اگر دیدگاه‌های وی آشکار می‌شد در مناصب دولتی جایی برای او باقی نمی‌گذاشت. پس از خدمت در سمت دادستان کل^{۱۵} حزب جمهوری‌خواه ایلینوی^{۱۶}، برای سمت فرماندار ایالتی به وی فشار آورده ولی خواستار آن بود که ندانم‌گرایی خویش را پنهان نگه دارد. ولی اینگرسول اندیشید که پنهان کردن این اطلاعات از مردم غیراخلاقی است و این سمت را رد کرد. انسان شریفی بود.

ولی رها کردن سیاست به معنای نداشتن شنونده در میان مردم نبود - و در واقع مردم در سخنرانی وی حاضر شده و به تعداد هزاران تن به اینگرسول گوش می‌سپردند که درباره جستارهایی از آموزش گرفته تا سیاست و حقوق زنان و دین

دستگاه متن نما که متن سخنرانی را به سخنران نشان می‌دهد

12. TelePrompTer

13. Mark Twain, Charles Dickens, and Sojourner Truth

14. Colonel Robert Green Ingersoll

15. Attorney general

16. Illinois Republican Party

سخن می‌گفت. افزون بر این انتقادهای رسا و با صراحت اینگرسول از دین بدون هیچ سد و مانعی بالاترین دلیل مردمی بودن بی‌اندازه‌ی وی بود.

به وجود آوردن دینی بدون خدا: فرهنگ اخلاقی فیلیکس آدلر



هنگامی که خاخام سموئیل آدلر پسر خویش فیلیکس را در سال ۱۲۴۹ هجری (۱۸۷۰ میلادی) برای ادامه تحصیلات حوزوی به آلمان فرستاد فراموش کرد سفارش کند که با هیچ نئوکانتی هم سخن نشو. هر آینه فیلیکس هم درست همین کار را کرده و دو اندیشه‌ای را جذب نمود که مسیر آینده زندگی‌اش را شکل داد:

- ✓ یکی این اندیشه که وجود خدا نمی‌تواند اثبات یا رد شود
- ✓ رفتار اخلاق ربطی به باورهای دینی ندارد

فیلیکس در سن ۲۳ سالگی به نیویورک بازگشت می‌دانست که دیگر خاخام نخواهد شد ولی هنوز تأثیر همه‌ی احساساتی که نخستین بار او را وادار به اندیشیدن درباره این پیشه نموده - عشق به انسان‌ها، دلبستگی ژرف به اخلاق و خواست کمک به دیگران در جامعه برای یافتن معنا و هدف - با او بود. کرسی تدریس در دانشگاه کرنل^۱ کرنل^۱ به وی آزادی اندیشیدن داده و سرانجام بر پایه یک اندیشه انقلابی کنش کرد - دینی که بر ایمان استوار نبوده ولی بر ارزش‌ها و اخلاق‌ها استوار باشد، دینی که همه انسان‌ها را در کردار اخلاق اجتماعی یکپارچه سازد. فیلیکس یک سری از سخنرانی‌های هفتگی در روز یکشنبه را آغاز کرده و در ۱۲۵۶ هجری (۱۸۷۷ میلادی) جامعه

1. Cornell

فرهنگ اخلاقی^۱ را بر پایه «کردار، نه ایمان» - به جای استدلال‌های ایمان بر پایه رفتار - بنیان گذاشت.

جامعه فرهنگ اخلاقی به سرعت بسیار از حدود سخنرانی فراتر رفته و اندیشه‌های همدردی و مهربانی آدلر را در اجتماع به کار گرفت. این جامعه یک سرویس پرستاری در محل^۲ براه انداخت تا برای تهیدستان نیویورک خدمات بهداشتی فراهم کرده و تهمیداتی اندیشید تا شرایط زندگی را در خانه‌های شهر بهتر سازد. جامعه فرهنگ اخلاقی هم چنین نخستین کودکان رایگان را در ایالات متحده و آموزشگاه فیلداستون^۳ را با برنامه‌ی آموزشی پیرامون حوزه‌های رفتار اخلاقی و فلسفه اخلاق و هم چنین انجمن خدمت‌رسانی فعال را براه انداخته است.

نخستین جامعه فرهنگ اخلاقی هنوز به طور کامل در آن جا است یک انجمن شکوفا و پر رونق در سانترال پارک غربی در مانهاتان و هنوز مشارکت‌های بسیار بزرگ در نیویورک و جاهای دیگر دارد. وانگهی این جنبش گسترده شده و بیش از ۳۰ جامعه فرهنگی را در سراسر ایالات متحده در برمی‌گیرد.

من از صمیم قلب فرهنگ اخلاقی را دوست داشته و هیچ چیزی را بیشتر از این دوست نمی‌دارم که در هر شهری یک جامعه فرهنگ اخلاقی داشته باشیم. مانند توماس جفرسون که بخش خوب انجیل را جدا ساخت (بخش ۱۱ را ببینید) جامعه فرهنگ اخلاقی بخش‌های خوب انجمن‌های دین را نگه‌داشته و بخش‌های پوسیده، کهنه و بدردنخور را دور انداخت.

1. Society of Ethical Culture
2. Visiting nurse service
3. Fieldston School

بخش ۸

بلوغ در جارجانجالی‌ها

سده بیستم

در این بخش

- بیراهه رفتن پس از به دست آوردن قدرت کامل
- قابله‌ی انسان‌گرایی نوین
- تجربه‌اندوزی با دین‌های بدون اعتقاد
- آشتی دادن دوباره دین و دانش . . . یا نه

سده بیستم میلادی دوره‌ای برخورد «ایسم‌ها» بود از مکتب‌های هنری (سورئالیسم، اکسپرسیونیسم و مینیمالیسم)^۱ و سیاست (فاشیسم، کمونیسم و صهیونیسم)^۲ گرفته تا فلسفه (اگزیستانسیالیسم، نسبیت‌گرایی، و پسامدرنیسم)^۳.

1. surrealism, expressionism, and minimalism
2. Fascism, Communism, and Zionism
3. existentialism, relativism, and post-modernism

در این میان بیخدایی هم استثنا نبوده و نقش بسیار بزرگ‌تری در سیاست و فرهنگ سده بیستم بازی کرده است. هم چنین مانند هر «ایسم» دیگری که در فضای باز رها شود، پیامدش آمیختگی بوده است. همان گونه که فرهنگ اخلاقی نشان داده (به بخش ۷ بنگرید) چندان هم دشوار نیست که بدون باور به خدا کرداری اخلاقی داشت ولی بیخدایی نیز مانند دین‌ها تضمینی برای رفتار خوب ندارد. جهان‌بینی فرد هر چه می‌خواهد باشد، اصل «نیرومندی و قدرت مطلق بدون شک مایه گمراهی و فساد شدن است» کاربرد داشته و سده بیستم دارای نمونه‌های جان‌گدازی از فساد و رفتارهای غیراخلاقی در جایگاه‌های نیرومندی بدون چالش هم از سوی بیخدایان (مانند مائو تسه تونگ در چین، ژوزف استالین در اتحاد جماهیر شوروی و پل پوت در کامبوج) و هم از سوی خداپرستان (مانند آدلف هیتلر در آلمان، فرانسیسکو فرانکو در اسپانیا و عیدی امین دادا در اوگاندا) بوده است.

ولی در سده بیستم هم خبرهای خوبی شنیدیم. یک بیخدا که کردار خشنی انجام نمی‌داد یک ملت تازه مستقل را رهبری کرده و بیخدایان و باخدایان دوشادوش هم کار کرده تا زیرساخت جهانی برای صلح و بهبود شرایط زندگی انسانی بسازند. این بخش به اکتشاف فرازها و فرودها (و گاهی به میانگین‌های) بیخدایی در سده بیستم میلادی می‌پردازد از خشونت سرکوب‌های غیراخلاقی دین به دست استالین تا پشتیبانی دلورانه از حقوق بشر، برابر و آزادی دین از سوی بیخدایان و انسان‌گرایان گران‌سنگی مانند کورلیس لامونت^۱ و گوپاراجا رام چاندار راتو^۲ (شناخته‌تر با نام گورا^۳).

تضاد در سطح ملی: بیخدایی و دین

-
1. Corliss Lamont
 2. Goparaju Ramachandra Rao
 3. Gora

این اندیشه بدی است که دولت‌ها به افراد بگویند که باید به چه باور داشته و چه باوری نداشته باشند تجاوز و زیر پا گذاشتن حقوق بشر است و این حق اساسی بوده و سازمان ملل «آزادی اندیشه، وجدان و دین» را در سال ۱۳۲۷ هجری (۱۹۴۸ میلادی) در اعلامیه جهانی حقوق بشر^۱ (بنگرید به حاشیه فرعی زیر برای اطلاعات بیشتر) آورده است.

ولی چندین دولت در سده بیستم میلادی در پاسخ به سده‌ها چیرگی دین بیهخدایی را با زور جایگزین کرده و سراسر درس‌های تاریخ را به فراموشی سپردند. این بخش به برخی از بیهخداهایی نگاهی می‌اندازد که در سطح کشور از نیرومندی و قدرت سوءاستفاده کردند.

شرح خشونت و عدم بردباری در اتحاد جماهیر شوروی

مانند بسیاری از انقلاب‌ها، انقلاب اکتبر اتحاد جماهیر شوروی^۲ در سال ۱۲۹۶ هجری خورشیدی (۱۹۱۷ میلادی) گروهی نوینی را به نیرومندی و قدرت رساند که نخستین دل مشغولی آن‌ها نابود ساختن هر نشانه‌ای از قدرتمندان پیشین بود. هر چیزی که ربطی به روسیه پیشین داشت به سادگی و به طور ناگهانی بد و ناپسند شد. دین نیز در بالای فهرستی جا گرفته بود که بلشویک‌ها^۳ از گذشته آن را دارای نفوذی بد می‌دانستند. اتحاد جماهیر نوین به طور رسمی بیهخدا بوده و در آنجا به دین هم چون هدفی برای نابودی کامل نشانه‌روی شده بود. ولادیمیر لنین^۴ گفته است «دین افیون توده‌هاست» و از سوی نخبگان فرهنگی برای بهره‌کشی و فریب مردم به کار گرفته می‌شود. «این گفته مارکس یکی از سنگ‌های زیربنای اصلی ایدئولوژی مارکسیسم پیرامون دین است.»

1. Universal Declaration of Human Rights
 2. Soviet Union
 3. Bolsheviks
 4. Vladimir Lenin

اعلامیه حق آزادی آیین در سراسر جهان

در سال ۱۳۲۷ هجری (۱۹۴۸ میلادی) پس از چندین دهه بسیار ناجور از عملکرد حقوق بشر سازمان ملل متحد اعلامیه جهانی حقوق بشر را تصویب نمود. بند ۱۸ این اعلامیه درباره حق داشتن آزادانه باور یا اندیشه است:

حق هر شخصی بهره‌مندی از آزادی اندیشه، وجدان و دین است؛ این حق دربرگیرنده‌ی آزادی تغییر دین یا باورها و همچنین آزادی آشکار ساختن دین یا باور به شکل آموزش، عمل به شعائر، نیایش و بجای آوردن آیین‌ها چه به تنهایی و چه به صورت گروهی نیز می‌گردد. با به کاربردن عبارت «دین یا باور» سازمان ملل روشن می‌سازد که این آزادی دربرگیرنده‌ی همه‌ی جهان‌بینی‌ها بوده و تنها آزادی مذهبی را دربر نمی‌گیرد.

درک نادرست از سخن مارکس: «افیون توده‌ها»

سخن مارکس که «دین افیون توده‌ها» است کمابیش همیشه هم چون نکوهشی نادرست پیرامون دین‌ها درک می‌شود. هر آینه این سخن مارکس بسیار جالب‌تر و پیچیده‌تر از چنین برداشت‌هایی است.

مارکس نوشته «دین آهی از دل موجودی تحت فشار است، قلبی در جهان بی‌رحم و روحی در شرایط بی‌روح». سپس ادامه داده «دین افیون توده‌هاست.» تریاک دارویی متعارف و پرمصرف برای کاستن درد در سده نوزدهم میلادی بوده است. تا هنگامی که شرایط انسانی باعث رنج فراوان باشد، مردم برای تسکین دردها به سوی دین خواهند گریخت. این نکته مورد نگر مارکس بوده است. او چنین نمی‌اندیشیده که گریختن به سوی کرختی و بی‌حال چیز خوبی باشد، ولی سخن او محروم کردن مردم از داوری نبوده؛ بلکه می‌گفته که باید رنج را از میان برد تا از بنیاد نیازی به این دارو نباشد.

شوربختانه مارکس در این زمان مرده بود - در غیر این صورت تصور می‌کنم که لنین گیج را کتک می‌زد زیرا لنین کمابیش به طور کامل منظور مارکس را درباره «افیون توده‌ها» دریافته بود. (به ستون فرعی بالا نگاهی بیندازید). چند سال بعد استالین برنامه ضد دین را به طور وحشیانه‌ای به اجرا گذاشته، اموال دینی را به زور گرفته، مردم دین‌دار را آزار داده و بیخدایی رسمی را در سطح آموزشگاه‌ها به اجرا گذاشت. در یک دوره چهارساله بیش از ۱۲۰۰ اسقف و روحانی مذهب ارتدوکس روسیه به عنوان دشمن دولت گردآورده شده و اعدام شدند.

فیزش انقلاب کریسترو در مکزیک

بیشتر مردم در شمال گمان می‌کنند که ۱۰۰ درصد مردم جنوبی مذهبی هستند. اگر چه مسیحیت پایگاه نیرومندی در جنوب دارد مانند کاتولیک در کلنی‌های پیشین اسپانیا و پرتغال ولی در واقع دودلی و شک پویایی نیز در آنجا وجود داشته و گاهی - یا حتی گاهی در ساخت اصلی قدرت - حضوری آشکار پیدا می‌کند.

درست مانند مکان‌ها و زمان‌های دیگر حضور مذهب کاتولیک در مکزیک^۱ به همان اندازه دینی بودن سیاسی بود و رنجش پیرامون نیرومندی و نفوذ آن باعث به خروش آمدن مردم در سال‌های آغازین سده بیستم گشت به ویژه موضوع پیشرفت در حقوق بشر و آزادی‌های فردی در جامعه. در ۱۲۹۶ هجری (۱۹۱۷ میلادی) پس از کمابیش یک دهه جنگ داخلی در مکزیک یک قانون اساسی نو و جدید به تصویب رسید. این قانون اساسی تازه قوانین شگفت‌انگیز پیرامون حقوق بشر داشت مانند آموزش اجباری و رایگان، آزادی بیان، آزادی فردی دین و معیارهای روشن برای متهم ساختن افراد.

ولی کسانی که در رأس نیرومندی و قدرت بودند می‌خواستند که از نفوذ شدید آیین کاتولیک بکاهند چون که این دین کمابیش در همه سیمای زندگی مکزیک رخنه کرده بود. قانون اساسی تازه دارای واپس رانی شدیدی بر ضد کاتولیک بود.

1. Mexico

آموزش چه در آموزشگاه‌های خصوصی و چه در آموزشگاه‌های دولتی اکنون دیگر به طور کامل غیردینی بود. دین دیگر هیچ رسمیت قانونی در کشور نداشته و دولت همه‌ی اموال دینی را مصادره نمود. روحانیون دیگر نمی‌توانستند دارای اموالی بوده یا یک دفتر عمومی داشته باشند. مراسم‌های دینی تنها باید در ساختمان کلیسا برگزار شده و دولت اکنون کنترل شمار و مکان روحانیون را در سراسر کشور به دست داشت.

محدودیت‌های سخت‌تر تا سال ۱۳۰۳ هجری (۱۹۲۴ میلادی) به گستردگی نادیده گرفته‌شده تا هنگامی که یک بیخدا به نام پلوتارکو کالیس^۱ به عنوان رییس جمهور مکزیک برگزیده شد. با رهبری وی دولت با زور محدودیت‌ها را اجرا کرده و کیفرهای قانونی شدیدی مقرر نمود. روحانیون با پوشیدن لباسی روحانیت در مکان‌های عمومی ۵۰۰ پزو^۲ جریمه می‌شدند (بیش از ۴۰۰۰ هزار دلار امروز). انتقاد از سوی یک روحانی وی را برای پنج سال پشت میله‌های زندان می‌فرستاد. همه‌ی اموال دینی مصادره شد همه‌ی حوزه‌های علمیه زنانه و مردانه و همه‌ی آموزشگاه‌های مذهبی بسته شده و همه آخوندهای بیگانه از کشور اخراج شدند. استان چیواوا^۳ که کمی بزرگ‌تر جزیره انگلیس^۴ است قانونی به تصویب رساند که سراسر استان تنها یک آخوند می‌توانست داشته باشد. در سال ۱۳۱۳ هجری (۱۹۳۴ میلادی) شمار آخوندها از ۴۵۰۰ به ۳۴۴ کاهش یافته و در بیش از نیمی از مکزیک هیچ آخوندی وجود نداشت.

نگاهی به باورهای هیتلر

هیچ کسی دوست ندارد هیتلر در گروه‌اش باشد که البته منطقی نیز به نگر می‌رسد. امروزه اگر چیزی باشد که همه‌ی مردم با هم هم‌نوا باشند این است که آدلف هیتلر بدترین کردار انسانی را به نمایش گذاشته است. بنابراین از هنگامی که آخرین نفس متعفن خویش را کشید نبردی آغاز گشته تا «اثبات» کند آن‌ها در خط که باورها و اعتقادات هیتلر نیستند مسیحیان هیتلر را بیخدا و بیخدایان او را مسیحی می‌نامند.

1. Plutarco Calles
2. Pesos
3. Chihuahua
4. Great Britain

حالت روحی نامتعادل وی نمی‌تواند در این موضوع کمکی به ما نماید. نخستین روزهای پیشه وی او مسیحی را در هر موقعیتی ستایش کرده و خویش را در موقعیتی به طور مستقیم مرید آن نشان می‌داد. وی در کتاب نبرد من^۱ نوشته «من باور دارم که کردار من درست بر طبق خواست آفریدگار باریتعالی است: با دفاع خودم بر ضد یهود من برای امری خدایی می‌جنگم. او در سخنانی در مونیخ می‌گوید که «احساس من چون یک مسیحی مرا به خداوند و رستگار کننده هم چون یک جنگنده نشان می‌دهد.» بسیاری از تاریخدان‌های می‌گویند که هیتلر تنها دینی مجازی و هویتی را به کار گرفته تا برای یک کشور مذهبی جذاب باشد، با به کارگیری یک تاریخ ناراحت‌کننده و طولانی یهودستیزی مسیحیان تا بیزاری پنهان را به جنبش اندازد. چنین تفسیرهایی نیز به خوبی باورکردنی است. افزون بر این برخی منابع خشم شدید وی بر ضد آیین مسیحیت را به عنوان مذهب «سست» در آخرین ماه‌های زندگی وی نشان می‌دهد.

البته انتقاد از مذهب همانند بیخدا بودن نیست و هیچ گفته‌ای درباره ناباوری دینی از سوی هیتلر شنیده نشده است. به وارونه بیخدایی را با کمونیست‌های دشمن آلمان هم‌ارز دانسته و خواستار نابودی آن از روی زمین بوده است. هیتلر در سخنرانی در سال ۱۳۱۲ (۱۹۳۳ میلادی) گفته «ما بدینسان جنگی را بر ضد جنبش‌های بیخدایی به گردن گرفته‌ایم [و] آن‌ها را زیر پا له خواهیم کرد. با این حال به طرز جالبی این افسانه پا بر جاست که هیتلر خودش یک بیخدا بوده است.

ولی مسیحیت می‌تواند به یک چیز دل خودش را خوش کند - اگر چه هیتلر هیچ گاه بودن خدا را رد نکرده ولی برخی از گواه‌ها و استاد نشان می‌دهد که او در سال پایانی زندگی به هیچ کدام از جریان‌های اصلی مسیحیت گرایش نداشته است. گویا هیتلر به چیزی که خودش «قانون‌گذار» یا «پروردگار» می‌نامیده، باور داشته که نیرویی فراطبیعت بوده و وی می‌اندیشیده او را در کشمکش میان نژادهای انسانی راهنمایی کرده و می‌تواند در پایان پیروزی نژاد آریایی را تضمین نماید. درست

کاری که در بخش ۳ من با خدا کردم، من در کفر مطلق تصویر خیالی بخشی ناجوری از چهره‌ی «قانون‌گذار» سرزنده در مزخرفات انسانی را به تصویر کشیدم.

امروزه بیشتر تاریخ‌نگاران هم‌نوا هستند که دولت کالیس پا را از گلیم خود بسیار درازتر کرده و پاسخ آن قابل پیش‌بینی بوده است. یک شورش و انقلاب رعیتی به نام شورش کریسترو^۱ بر ضد دولت به راه افتاده که بیش از دو سال به درازا می‌کشد. در ۱۳۱۳ (۱۹۳۴ میلادی) یک رییس‌جمهور تازه کیفرهای مصوب دولت کالیس را ملغی کرده و خدا با کشور مکزیک به سختی آشتی کرد.

نگاهی به پهلوانان انقلاب فرهنگی چین

تاریخ چین به راستی اندیشه مرا غرق در شگفتی می‌سازد. من مطمئن هستم که مغز غربی من در این میان نمی‌تواند کمکی کند ولی چین گویا مانند یک برخورد پیچیده از قلمروهای و خاندان‌های پادشاهی و فلسفه‌هایی هست که اوج گرفته و سقوط کرده و در گذر بیش از ۴,۰۰۰ سال به هم آمیخته و از هم جدا می‌شود. تاریخ چین سراسر گیرا و جذاب است ولی نمی‌توانم اندیشه‌ام را به سرتاسر آن مشغول سازم. حتا هنگامی که مربوط به یک دوره تک تاریخ چین باشد مانند انقلاب فرهنگی در سده بیستم، پیچیدگی آن مرا درجا خشک می‌کند ولی بهر حال این دوره برای این گفتگو ارزشمند و مهم است.



دودمان چینگ، آخرین دودمان پادشاهی در چین در سال ۱۲۹۰ هجری خورشیدی (۱۹۱۱ میلادی) فروپاشیده و جمهوری چین به جای آن نشست که دوره‌ای نابسامان به شمار می‌آید که سرداران کینه‌توز برای کنترل دولت مرکزی به جنگ پرداخته و سرانجام به

1. Cristero Rebellion

جنگ داخلی ۲۳ ساله‌ای کشیده شد. حزب کمونیست چین در ۱۳۲۸ هجری (۱۹۴۹ میلادی) پیروز گشت. مانند حزب کمونیست در اتحاد شوروی این دولت نیز به طور رسمی بیخدا بود.

در سال ۱۳۴۵ (۱۹۶۶ میلادی) مائو زدونگ^۱ (که مائو تسه تونگ^۲ نیز نامیده می‌شود) آغاز یک انقلاب فرهنگی را اعلام داشته تا انقلاب سیاسی را به پایان رسانده و چین را به سوی جلو براند. به سوی آینده‌ای که گمان می‌شد روشن است. این انقلاب فرهنگی به طور کامل به این نتیجه نرسید زیرا تا حدودی به این دلیل که پر از تناقضات بود. «چهار حق بزرگ» به مردم داده شده بود که شامل آزادی بیان و عضویت در انجمن‌ها می‌شد. ولی در این آزادی‌ها نیز خط و مسیرهای مشخصی ممنوع گشته بود مانند یادگارها و اندیشه‌هایی که روزهای پیش از انقلاب را زنده نگه دارد یعنی «چهار چیز کهنه»- آداب کهنه، فرهنگ کهنه، رفتار کهنه و اندیشه‌های کهنه- نامیده می‌شد. از سوی دیگر این «کهنه‌ها» دربرگیرنده‌ی برخی از سد و موانع واقعی در راه پیشرفت انسان‌ها بوده و هستند کسانی که ادعا می‌کنند بهره‌هایی که جامعه‌ی چینی برد ارزش هزینه‌های وحشتناک انجام شده را داشت.

حزب کمونیست دین را راه و شیوه‌ای به شمار می‌آورد که اجازه نمی‌داد «چهار کهنه»- دشمن اصلی پیشرفت- به عقب برود. مائو یک جنبش شب نظامی ترسناک به نام پاسداران سرخ^۳ - جوانانی پر شده با اندیشه‌ی انقلابی که چشم‌ها و گوش‌های مائو در هر آموزشگاه، در هر آبادی محسوب شده و از والدین، آموزگاران و دوستان جاسوسی می‌کردند تا هر اندیشه یا کردار کهنه (پیش از انقلاب کمونیستی) را دریافته و گزارش بدهند و البته اندیشه‌های دینی را نیز دربرمی‌گرفت. مائو فرمانی صادر کرده که پلیس را از دخالت در کارهای پاسداران سرخ برحذر می‌داشت. پرستشگاه‌ها و کلیساها بسته شده یا ویران گشت و دین هم چون ابزار «سوداگری» عناصر بیگانه

1. Mao Zedong
2. Mao Tse-tung
3. Red Guards

مخالف بالاترین دلبستگی‌های ملت چین تصویر می‌شد. روحانیون همه دین‌ها بازداشت شده و به «اردوگاه‌های بازپروری و بازآموزی» فرستاده شدند. هزاران انسان شکنجه یا کشته شدند.



انقلاب فرهنگی مائو نیز مانند اتحاد شوروی استالین این نکته را تأیید می‌کند که به هیچ جهان‌بینی دارای قدرت مطلق نمی‌توان اطمینان کرد و بیخدایی زوری و اجباری هم در اصول و هم در عمل درست مانند دین زوری، بد است

زاده شدن انسان‌گرایی نوین

یافتن روشی برای درک زاده شدن یک اندیشه می‌تواند دشوار باشد ولی شمار اندکی از ابزارها می‌تواند در این راه کمک کند. نرم‌افزار نمایش‌دهنده‌ی ان‌گرام گوگل^۱ یکی از این ابزارها است. یک واژه یا عبارت در ان‌گرام بنویسید، ان‌گرام میلیون‌ها کتاب را جستجو کرده و سپس نموداری در رابطه با به کارگیری واژه یا عبارت تایپ شده در گذر زمان را نشان می‌دهد. درست مانند نگاهی گذرا به آمار زایش اندیشه بوده و اندیشه انسان‌گرایی نوین نیز در میان این آمار دیده می‌شود.

اصطلاح انسان‌گرایی نخستین بار در سده پانزدهم میلادی پدیدار شد، هر چند آن هنگام این اصطلاح یک جهان‌بینی سکولار را توصیف نمی‌کرد بلکه به بررسی شاهکارهای باستانی گفته می‌شد. ان‌گرام برای اصطلاح انسان‌گرایی چهار سده را با خطی کمابیش همراه نشان داده به این معنای که این اصطلاح در کتاب‌های اندکی پدیدار شده است. سپس ناگهان لرزشی خودش را در دهه ۱۲۳۰ (۱۸۵۰ میلادی)

1. Google's Ngram Viewer

نشان داده و سپس انفجاری رخ می‌دهد. پس از یک آبستنی ۴۰۰ ساله اندیشه انسان‌گرایی نوین پا به جهان گذاشت.

به رویدادهای سال ۱۲۳۲ خورشیدی (۱۸۵۳ میلادی) توجه کرده تا جزئیات آن را ببینید. سازمانی به نام انجمن دین انسان‌گرایی انگلیس^۱ برپا شد تا دانش، فلسفه و هنر را ترویج دهد. برپا شدن این انجمن یک گام به سوی انسان‌گرایی نوین بود. این رویداد یک خط پیوسته‌ی صعودی را در سراسر سده نوزدهم برپا ساخت. افزون بر این درست به صورتی که سده‌ها پیش «بیخدایی» دیده می‌شد در روزهای نخست اصطلاح انسان‌گرایی سکولار نیز برای خورد کردن شخصیت به کار گرفته شده، اتهامی که کوشش‌های مردمی مانند فیلکس آدلر برای بنیادگذاری دینی هم اخلاق و هم با توان انتخاب داشتن یا نداشتن خدا را به سخره می‌گرفت. نمودار ان‌گرام هم چنان با آغاز سده بیستم اوج گرفته زیرا افراد، جنبش‌ها و سازمان‌های بیشتری انسان‌گرایی را هم چون برجسیبی برای فلسفه زندگی اخلاقی بدون باورهای فراطبیعت به کار می‌گیرند.

بخش زیر به معرفی برخی از افراد، جنبش‌ها و سازمان‌های اصلی آن می‌پردازد.

تعریف دوباره از خدا: جان دیویی

دوباره شمار اندکی از افراد می‌توان ادعا کرد که نفوذ بیشتری از جان دیویی^۲ فیلسوف (۱۸۵۹-۱۹۵۲) در فرهنگ امریکا دارند. در یک دوره بلند زندگی، دیویی کمابیش سیستم آموزشی امریکا را از پایین تا بالا از نو ساخت. هم چنین وی شخصیت کلیدی در زایش دوباره انسان‌گرایی نوین بود. ولی رویکرد دیویی - حتا در میان انسان‌گرایان - بحث‌انگیز بوده تا حدودی به این دلیل که نمی‌خواست واژه خدا را کنار بگذارد هر چند خودش هم به بودن چنین موجودی باور نداشت.

امروزه بسیاری از بیخدایان و انسان‌گرایان به سخنان ادا شده به زبان دینی و مراسم دینی حساسیت داشته و از آن بیزار هستند. برای برخی این باقی‌مانده‌ی مراسم

1. British Humanistic Religious Association

2. John Dewey

دینی یادآور خاطرات تلخ و دلخوره‌های فراوانی است. برخی دیگر نیز نمی‌خواهند در جرگه دین‌دارها به شمار آمده فرضی که آن‌ها را در جریان متعارف جامعه ناپیدا ساخته و این اندیشه را تأیید می‌کند که بیخدایان شمار چندانی ندارند.

ولی نوشته‌های دیویی در دهه ۱۳۱۰ هجری (۱۹۳۰ میلادی) دیدگاه دیگری را پیش می‌کشید. هر چند به عنوان یک بیخدا به دین حساسیتی نداشت ولی هر آینه آشکارا نگران بود که «بحرانی در دین» در حال رشد است، زیرا آگاهی روزافزون، دین‌دار بودن را برای مردم دشوارتر می‌سازد.

شگفت‌زده نشدید که چرا یک بیخدا می‌خواهد مردم باور و اعتقاد به خدا را نگه دارند؟ باری منظور دیویی این نبود. مانند فیلیکس آدلر در سده نوزدهم (بنگرید به بخش ۷) او نیز می‌گفت که حتا اگر مردم دیگر به خدا باور نداشته باشند می‌خواهد برای پابرجا ماندن گفتار و مراسم دینی، انگیزه‌های دینی را نجات دهد. شاید این گفته در نگاه نخست شگفت‌انگیز به نگر برسد ولی همانندی بسیاری با جهان‌گرایی توحیدگرا^۱ امروزی داشته و من در بندهای زیرین این بخش با نام دین‌داری با حق داشتن یا نداشتن خدا، توضیح داده‌ام.

دیویی می‌گوید، دین شیوه برای گردآمدن در جامعه است برای کانونی شدن بر اندیشه‌ها و برای انجام کردار مثبت گروهی است. دیویی نمی‌خواست تنها به دلیل گذشتن تاریخ مصرف خدا، این چیزها را از دست بدهد.

ولی دیویی هنگامی که گفت بیایید واژه خدا را نگه داریم ولی با معنای دیگر - نه یک هستی و موجود فراتر از طبیعت بلکه هر چیزی مانند اجتماع، آرمان‌ها که مایه بالاترین تکاپوی انسان‌ها می‌شود- حتا فراتر از اندیشه‌های بیشتر اعضای جهان‌گرایی توحیدگرا (UUS) نیز رفت. می‌گفت، یعنی «خدا» این چیزهاست.

برای بسیاری از مردم هم دین‌دار و هم سکولار این گزینش و انتخاب حتی امروزه دشواری بزرگی است. اگر کسی بپندارد که آموزه‌ی فراطبیعت خدا ارزش نگه‌داشتن دارد می‌خواهد ببیند که دیگران نیز هنگام آوردن نام «خدا» همان نگرش و

منظور وی را درباره خدا دارند. از سوی دیگر اگر کسی گمان کند که باور به خدای فراطبیعت اندیشه‌ای آسیب‌رسان است. بازنگری تعریف واژه برای اشاره به هر چیز دیگری چندان کمکی نخواهد کرد. بپندارید من پژوهشگری هستم که خودم را وقف مبارزه با سرطان کرده‌ام اکنون واژه «سرطان» ناگهان بازنگری شده تا باغچه‌ی حیاط پشت خانه را نیز در بر گرفته و شامل شود. مبارزه‌ی من کمابیش دیگر کمی عجیب به نگر خواهید رسید: شما بر ضد سرطان کار می‌کنید؟ ولی این کار مورد علاقه من است!

زمانی کوتاهی پس از بازنگری تعریف از سوی دیویی، ایالات متحده وارد جنگ سرد گشته و دین با میهن‌پرستی به هم تنیده شده، نام خدا روی پول‌ها نقش بسته و تعهد تابعیت گشت. اگر «خدا» به دلخواه یک تن تعریفی دوباره شود، آنگاه مرزبندی دین و سیاست بسیار دشوار می‌گردد.

با یا بدون زبان مذهبی، اندیشه‌های دیویی بر انسان‌گرایی نوین و ادیان لیبرال مانند فرهنگ اخلاقی و جهان‌گرایی توحیدگرا (UUs) تأثیرات بزرگی گذاشته است.

انتشار بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها

اگر چه عمر دودلی و شک درباره جستارهای دینی به هزاران سال می‌رسد وی برای بسیاری از مردم سده بیستم این یک اندیشه نوین بود. افزون بر این بی‌گمان پراکنده بودن در گوشه و کنار جهان یک پدیده تازه بود. انسان‌گرایان برجسته این دوره احساس می‌کردند زمان آن رسیده تا تعاریف روشن‌تری از انسان‌گرایی و جنبش انسان‌گرا ارائه شود.

انتشار بیانیه انسان‌گرایی

اگر یک اندیشه یا جنبشی نوپا باشد، مانیفست به داشتن یک چهارچوب مستند کمک می‌کند - سندی که مرزهای جنبش را روشن کرده و می‌گوید چه نیازی به آن هست و هواداران آن چه چیزها را درست و ارزشمند می‌دانند. انسان‌گرایی نخستین بار در سال ۱۳۱۲ خورشیدی (۱۹۳۳ میلادی) با یک مانیفست انسان‌گرایی دارای یک سند از این دست گردید.

واژه‌ی «مانیفست» برای شنوندگان نوین شاید کمی تکان‌دهنده باشد و مانند دعوتی به مبارزه، چالشی سرسخت به چشم بخورد. شاید چنین باشد ولی بیانیه یا مانیفست کوششی برای تعیین مرزهای یک اندیشه است، برای راه بردن به چیزی غیر قابل لمس و ساختن چهارچوبی استوار و روشن برای آن اندیشه - چیزی که انسان‌گرایی به راستی در سال‌های آغازین سده بیستم به آن نیاز داشت.

از سوی دیگر هنگامی که انسان‌گرایی می‌کوشید جای پای خودش را در آن زمان در گوشه و کنار بیابد دین نیز در میان بحران هویتی خودش غوطه می‌خورد. هنگامی که دانش گام به سرزمین‌هایی می‌گذاشت که زمانی تنها قلمرو دین بود، جنبش کلیسای اجتماعی توجه بسیاری از مذاهب را از جستارهای انتزاعی مانند رستگاری و آموزش و برکت به سوی کاستن بدبختی‌ها - اطعام گرسنگان، خانه‌دار ساختن به خانمان‌ها، مراقبت از بیماران - چرخاند. به به، چه خوب. ولی آشوب جنگ نخست جهانی مایه جان گرفتن دوباره بنیادگرایی گشت که به تندی جنبش کلیسای اجتماعی را در خیزاب نویی از خرافات غرق ساخت.

یک بیانیه و مانیفست انسان‌گرایی کوششی برای نجات اندیشه‌های انسان‌گرای در میانه این توفان ویرانگر بوده و دارای ۱۵ بند از باورهای طبیعت‌گرا بود. این بیانیه هم چنین چالش برای فراطبیعت‌گرایان زمانه بود. مانیفست انسان‌گرایی می‌گفت باور و اعتقاد نباید بر وحی استوار باشد بلکه باید ریشه در خرد و دانش داشته باشد.

می‌توانید ببیندیشید که ۳۴ تن امضاکننده مانیفست انسان‌گرایی در سال ۱۳۱۲ خورشیدی (۱۹۳۳ میلادی) همگی از ردکنندگان دوآتشه دین بودند. ولی مانند جان دیویی که خود نیز از امضاکنندگان بود در پی ریشه کن ساختن دین نبودند. هر آینه

نزدیک به نیمی از آن‌ها آخوند و خداپرست بودند. این افراد خواهان گونه‌ی نوینی از دین بودند - دینی که همه‌ی عناصر فراطبیعت آن تراشیده شده باشد، آن را «دین انسان‌گرایی»^۱ بخوانید. در آن زمان برای انسان‌گرایان عادی بود که پیرامون توان‌های پنهان و بالقوه انسان هم‌نوا با اoptimism^۲ باشند.

فراطبیعت‌گرایان در حال خارج شدن از گردونه بودند. دانش به پیش تاخته با خود پیشرفت و فراوانی به همراه می‌آورد. دین نو (نامی که آن‌ها به آن داده) انسان‌گرایی تأیید شده با دانش و به پیش رانده شده با خرد و دلسوزی، می‌توانست با به کنار راندن اعتقادات ارتجاعی و زیان‌بخش انسان‌ها را به جلو به سوی آینده‌ای روشن براند.

یا شاید هم این اندیشه امضاکنندگان مانیفست انسان‌گرایی بود.

اعلام وجود جنبشی جهانی

پس از جنگ دوم جهانی پیشامدی شگفت‌انگیز در بسیاری از کشورهای پیشرفته رخ داد - یک جابجایی تند، چشمگیر و کمابیش غیرمنتظره در این کشورها به سوی سکولار شدن. خودم ده بیست تا از دلیل‌های احتمالی از به کارگرفتن نادرست و بیزارکننده دین از سوی رایش سوم^۳ تا معرفی سازمان بهداشت جهانی^۴ پیرامون این چرخش را شنیده‌ام. به هر دلیلی که بود به تندی روشن گشت که گونه‌ای سازمان چتری جهانی نیاز است تا بیخدایان، انسان‌گرایان و دیگر آزاداندیشان سازمان‌یافته که ناگهان در گوشه و کنار جهان سر برآورده را به یکدیگر پیوند زده و نماینده آنان بشود. در سال ۱۳۳۱ خورشید (۱۹۵۲ میلادی) اتحادیه جهانی انسان‌گرایان و اخلاق^۵ (IHEU) در کنگره جهان انسان‌گرایی^۶ در آمستردام^۷ بنیادگذاری گشت.

1. Religious humanism
 2. Optimism
 3. Third Reich
 4. Universal health care
 5. International Humanist and Ethical Union (IHEU)
 6. World Humanist Congress
 7. Amsterdam

اینک دمی در این باره بیندیشید: یک کنگره جهانی ناباوران برای اشخاصی مانند پروتاگوراس^۱ (بنگرید به بخش ۴)، راوندی^۲ (بخش ۵)، ژان میله^۳ (به بخش ۶ نگاه کنید) و پرسلی شلی^۴ (بخش ده) چه معنایی دارد همه کسانی که ناباوری خویش را پنهان کرده یا با آشکار ساختن ناباوری خویش رنج فراوان بردند؟ شک ندارم که همگی به عنوان نماینده با شتاب تمام به آمستردام پرواز می‌کردند. نخستین بار و ثمره‌ی کنگره جهانی انسان‌گرایی، بیانیه آمستردام^۵ بود که شرحی آسان و همه‌ی فهم، میان فرهنگی از اصول بود تا جنبش رو به رشد جهانی را یکپارچه سازد.

پذیرش سکولار با آغوش باز: پاول کورتز و مانیفست دوم انسان‌گرایی



در آغاز دهه ۱۳۵۰ (دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی) بسیاری از انسان‌گرایان احساس کردند زمان آن رسیده تا بیانیه و مانیفست انسان‌گرایی را - و این بار به منظور آشکار فاصله گرفتن از دین - دوباره ارائه گردد. پیامد این تصمیم بیانیه دوم انسان‌گرایی^۶ بوده و رهبر این کوشش‌ها فیلسوف آمریکایی پاول کورتز^۷ (۱۹۲۵-۲۰۱۲) بود.

از هنگام مانیفست انسان‌گرایی نخست تا آن زمان چهل سال گذشته بود و رویدادهای بسیار رخ داده و از شدت و تندی خوش‌بینی نخستین بیانیه کاسته بود: فاشیسم، هولوکاست، جنگ سرد و احتمال بسیار واقعی به پایان رسیدن زندگی در یک گوی آتشین هسته‌ای گرمایی. چهل سال بد و سختی گذشته بود.

-
1. Protagoras
 2. Al-Rawāndī
 3. Jean Meslier
 4. Percy Shelley
 5. Amsterdam Declaration
 6. Humanist Manifesto II
 7. Paul Kurtz

بنابراین هنگامی که کورتز با ادوین ویلسون^۱ برای ارائه مانیفست نوینی کمر بستند، آن‌ها دریافته که کمی بیشتر واقع‌گرایی نیاز است. افزون بر بندهای گسترده بر ضد جنگ‌افزارهای کشتار جمعی و نژاد پرستی و در پشتیبانی و حمایت از حقوق جهانی بشر، مانیفست دوم انسان‌گرایی بسیار روشن می‌گوید برای نمونه که طلاق، کنترل زایش و سقط‌جنین باید برای همه‌ی انسان‌ها در دسترس بوده، هم چنین دادگاهی جهانی و بین‌المللی باید برای متهمان به جنایت‌های جنگی و جنایت بر ضد انسانیت محاکمه نماید.

ولی تفاوت اصلی در بیانیه دوم گرایش سکولاری بسیار بیشتر مانیفست است. این مانیفست «طراحی‌شده برای جامعه‌ای سکولار در تراز و سطح کره زمین) بوده و امضاکنندگان با غیرخداپرست مشخص شده که «مدرک و استاد بسنده و کافی برای باور به فراطبیعت ندیده‌اند.» بعید است بتوان روشن‌تر از این سخن گفت.

بیانیه دوم نیز یک لغزش کم و بیش بزرگ در کوشش‌های آغازین پیرامون اصلاح و بهسازی زبان دینی، مراسم و آموزه‌های دینی داشت: «برخی از انسان‌گرایان باور دارند ما باید دین‌های باستانی را تفسیری دوباره کرده و به آن‌ها معنای نوین بدهیم که درخور و مناسب زمان کنونی باشد.» (یعنی باز هم زیر تأثیر دیویی!) «باری چنین بازنگری‌ها در تعاریف همیشه می‌تواند بقای وابستگی‌های کهن و فرار از واقعیت زندگی روزمره باشد؛ این بازنگری‌ها به سادگی پر از ابهام شده، سد راه به کارگیری آزادانه اندیشه‌ها می‌شوند. به جای این به طور بنیادی نیاز به اهداف و آماج‌های نوین انسانی داشته ... انسان‌ها مسئول و پاسخگوی آنچه هستیم و آنچه خواهیم شد، هستند. هیچ خدایی نیست تا ما را نجات دهد؛ تنها خودمان را داریم.»

کورتز در سراسر زندگی حرفه‌اش اصطلاح «انسان‌گرایی سکولار» را ترویج داده و به آن جان بخشید و آن را به طور کامل و روشن از انسان‌گرایی مذهبی جدا و متمایز ساخت. در دهه ۱۳۶۰ خورشیدی (۱۹۸۰ میلادی) جری فالول^۲ رهبر تشکیلات

1. Edwin Wilson

2. Jerry Falwell

بنیادگرایی احیای مسیحیت سیاسی که اکثریت اخلاقی^۱ نامیده می‌شود به اصطلاح «انسان‌گرایی سکولار» دست‌درازی کرده، تصویر آن را هم چون نیروی فرهنگی پر زور و سیاهی تهدید کننده‌ی اخلاق و اعتقادات در ایالات متحده ترسیم کرد. جری فالول برای در واقع برای رسیدن به مقصود خویش پیرامون جنبش کوچک فلسفی که در آن زمان به راه افتاده بود، گزاف‌گویی می‌کند. وی می‌پرسد «آیا دوست داریم تا انسان‌گرایی سکولار دل، اندیشه، و روان کودکان و نواذگان ما را پر کند؟» «یا می‌خواهیم در جبهه‌ای خوب برای دفاع از دل، روان و اندیشه آن‌ها بکنجیم؟»

انجمن آمریکایی انسان‌گرایی آن زمان - سازمان اصلی ملی انسان‌گرایی سکولار ایالات متحده در آن زمان - تنها نزدیک به ۴,۰۰۰ تن عضو داشت.

بعدها کورترز چندین سازمان ملی انسان‌گرا مانند کانون کاوش^۲، گروه انسان‌گرایی سکولار^۳، پرومتئوس بوک^۴ و نهاد دانش و ارزش‌های انسانی^۵ را بنیان گذاشت.

بنیادگذاری فلسفه انسان‌گرا: کورلیس لامنت



وحشت جنگ جهانی دوم کله‌ی پر باد اطمینان به آینده‌ی انسانیت را در اندیشه بسیاری از انسان‌گرایان خالی کرد. ولی یکی از استثناهای آشکارا فیلسوف آمریکایی کورلیس لامنت^۶ بود، اندیشمندی که سکان کشتی در تلاطم یک مانیفست انسان‌گرایی را گرفته و برای بیشتر عمر بلند و پربار زندگی خود با آن بود.

-
1. Moral Majority
 2. Center for Inquiry
 3. Council for Secular Humanism
 4. Prometheus Books
 5. Institute for Science and Human Values
 6. Corliss Lamont

پیشه‌ی برجسته‌ی لامنت به عنوان پرفسور دانشگاه هاوراد، کلمبیا و کرنل می‌تواند نشانگر دستاوردهای بسنده و کافی برای بیشتر مردم باشد. ولی بزرگ‌ترین مشارکت وی به عنوان مدافع حقوق افراد بوده که در این رابطه دولت ایالات متحده را در چندین نبرد قضایی پیرامون آزادی‌های فردی و حقوق حریم خصوصی به چالش کشید. (کارهای لامنت یکی از دلایلی است که دولت ایالات متحده در صورت شهروند ایالات متحده بودن حتا اگر گمان می‌کرد شامل «تبلیغات کمونیستی» است، نمی‌توانست جلوی نامه‌نگاری شما را بگیرد.) ولی باز هم با همه‌ی این‌ها زمان داشت تا یکی از خردمندترین و خوش‌گفتارترین هوادار انسان‌گرایی در سال‌های پایانی سده بیستم باشد.

نفوذ مستقیم لامنت در انسان‌گرایی بیشتر از یک کتاب - فلسفه انسان‌گرایی^۱ - است. بر پایه برنامه‌ی آموزشی او در کلمبیا این کتاب نه تنها به انسان‌گرایی هم چون شیوه‌ای از نگرستن به پرسش‌های بزرگی همانند دین یا مرگ یا معنا می‌پردازد بلکه فلسفه‌ی کاملی از زندگی بدون فراطبیعت است. (برای دانستن بیشتر درباره این کتاب بروید به بخش ۱۱)

ناسازگاری با گاندی

گاندی^۲ یکی از انگشت‌شمار مقدسانی است که شخصیت و داوری وی مایه‌ی تعالی یافتن فرهنگ و دیدگاه‌ها شد. چگونه کسی می‌تواند با مردی هم‌عقیده و هم‌رأی نباشد که اندیشه‌ای را به مردم آموخت تا بدون حتا شلیک یک گلوله قوانین ۳۰۰ ساله استعماری را دور بیندازند؟

1. The Philosophy of Humanism
2. Gandhi

این بخش به معرفی دو تن می‌پردازد که گاندی را بسیار دوست داشته و قابل احترام می‌دانسته ولی با استواری بر سر جستارهای اساسی مانند جایگاه دین در زندگی مردم هندوستان با وی هم‌رأی و هم‌نوا نبودند. هر دو به طور شخصی گاندی را می‌شناخته و هر دو بیخدا بودند. یکی برای برابری اجتماعی در هندوستان پیکار کرده در حالی که دیگری این کشور نوپا را رهبر کرده و نیرومندی و قدرت ملی را با خردمندی و به طور اخلاقی رهبری می‌کرد.

رهبر ملتی مذهبی: جواهر لعل نهرو



جواهر لعل نهرو^۱ (۱۹۶۴-۱۸۸۹) مدت‌های طولانی را در زندان سپری کرد در حالی که هم‌زمان برای آزادی مردم کشورش مبارزه می‌نمود. وی سرانجام به رهبری مردمش رسیده و نظام نوینی به جای قوانین استعماری انگلیس برپا ساخت.

نهرو ستایشگر بزرگ گاندی به ویژه تمرکز وی بر کردار بدون خشونت بود. در همان زمان نهرو که یک بیخدا بود به خاطر به کارگیری دین برای تعریف هندوستان هم چنان که کشور به سوی استقلال پیش می‌رفت، منتقد گاندی نیز بود و می‌ترسید مردم بی حال و منفعل شده و بدتر از همه این که دین آن‌ها را از اندیشیدن بازدارد. نهرو در زندگی‌نامه نوشته خودش نوشته دین، هندی باشد یا هر دین دیگری مرا می‌ترساند و من بارها آن را محکوم کرده و آرزو دارم تا به طور کامل آن را بزدایم.»

نهرو زندگی‌نامه خویش را در سال ۱۳۱۵ هجری (۱۹۳۶ میلادی) نوشته و با این که آشکارا در آن رد دین به چشم می‌خورد در سال ۱۳۲۶ (۱۹۴۷ میلادی) نخست‌وزیر هندوستان گشت در صورتی که در بسیاری از کشورها داشتن

1. Jawaharlal Nehru

نخست‌وزیری بیخدا هنوز هم قابل اندیشیدن نیز نیست. ولی هندوستان در بسیاری از روندها کشور یکتا بوده و این کار را شدنی و امکان‌پذیر ساخته است. پیشینه و تاریخی دراز با دین‌های بسیاری مانند شاخه‌های بیخدایی آیین جین که شانه به شانه هم پیش آمده، مدارا را در این کشور بسیار فراوان ساخته است. افزون بر این هر چند که نهر و یک منتقد بی‌گذشت و بی‌رحم دین بود ولی نیاز به زندگی با آرامش در کنار هم دیگر را نیز درک کرده بود. وی گفته «تنها جایگزین هم‌زیستی، نابودی همگانی^۱ است.»

نهر و در نخستین پیش‌نویس قانون اساسی استقلال همکاری کرده و تأثیر او به روشنی به چشم می‌خورد. بسیاری از ارزش‌هایی که او در هنگامه جنبش استقلال روشنی ساخته، مانند تضمین آزادی ادیان، برابری برای همه جدا از رنگ پوست و کاست و بر پایی کشور هندوستان به عنوان یک «جمهوری دمکراتیک سکولار» در قانون اساسی آمده است. این درست در نخستین عبارت مقدمه است.

کمابیش همیشه برای کسانی که هندوستان را یک کشور بسیار دینی می‌شناسند پی بردن به غیردینی بودن رسمی آن تکان‌دهنده است. ولی رسمیت سکولاری، این کشور را بسیار همانند ایالات‌متحده می‌سازد. بنیادگذاران کشور ما نیز می‌دانستند که تنها راه تضمین آزادی دین برای همه شهروندان بیرون نگه‌داشتن کامل دولت از بازی دینی است.

از دیدگاهی نیز بیخدایی نهر و یک ویژگی عالی برای نخستین نخست‌وزیر کشوری با بنیادهای ژرف و رنگارنگ دینی بود. اگر نخست‌وزیری با یک رهبر هندو آغاز می‌گشت احتمال بسیار بیشتری در آتشی و خشمگین شدن مسلمانان و دیگر اقلیت‌های دینی داشته و رییس جمهوری مسلمان برای آیین‌های هندو آینده روشنی به نمایش نمی‌گذاشت. یک بیخدا با پایبندی استوار به آزادی ادیان احتمال بسیار کمتری داشت که گرایش به سوی اندیشه‌های خویش بیابد.

نهر و پیش از آنکه در سال ۱۳۴۳ (۱۹۶۴ میلادی) در دفتر کار زندگی را بدرود نماید کشور تازه برپا شده را از میان چالش‌های سال‌های نخست استقلال رهبری کرده

و تنها یک درخواست روشن بر جا نهاد: «می‌خواهم از ته دل صادقانه و با همه‌ی وجودم بگویم که نمی‌خواهم هیچ‌گونه مراسم دینی برای مرگم برگزار شود. من به چنین مراسم‌هایی باور نداشته و گردن نهادن برای اجرای آن‌ها به‌عنوان رسم می‌تواند ریاکارانه بوده و کوششی برای فریب دادن خود و دیگران باشد.»

ولی با همه این‌ها تدفین نهر و بر طبق رسم آیین هندو در کرانه رودخانه جمنا^۱ برگزار شد.

تحت فشار گذاشتن گاندی در مسائل اجتماعی: گورا

گوپاراجو رامچاندرا راتو^۲ که بیشتر به نام گورا^۳ شناخته می‌شود یک فعال بیخدا و اصلاح طلب اجتماعی بود که در هندوستان در نیمه‌ی سده بیستم و درست در همان زمانی فعالیت می‌کرد که گاندی عنوان نخست روزنامه‌ها را با کمپین بدون خشونت پر کرده بود.

گورا هیچ چیزی نمی‌خواست مگر گفتگویی با گاندی -درباره دین، پیرامون بیخدایی و دگرگونی اجتماعی که هر دو نومیدانه برای رسیدن به آن می‌کوشیدند. ولی نفوذ در حلقه داخلی گاندی چندان کار ساده‌ای نبود. گورا تصمیم گرفت تا یک فن و تکنیک آزمایش شده را به کار گیرد - یک مزاحم کامل از خودش بسازد.

گورا گاندی را با نامه‌های کوتاه با درخواست مصاحبه کلافه کرد. هنگامی که از این کار پاسخی نگرفت، به آشرام^۴ (کناره‌گیری معنوی) گاندی پیوسته، کار و مدیتیشن انجام داده و درست جلوی چشمان گاندی مانند یک آدم گستاخ به این سو و آن سو می‌رفت. سرانجام گاندی کوتاه آمده و به گورا اجازه چند مصاحبه را داد.

گاندی به گورا می‌گوید که درباره کارهای وی در روستاها شنیده و می‌خواهد که پیرامون این موضوع با هم گفتگویی داشته باشند. گورا شرحی از برنامه ماهانه‌ی

1. Yamuna
2. Goparaju Ramachandra Rao
3. Gora
4. Ashram

نوآورانه‌ای به نام «شام شهروندان کائنات»^۱ می‌دهد که مردم از همه‌ی کاست‌ها گرد آمده تا کوششی برای شکستن مرزهای محدودکننده در سراسر جامعه هندوستان باشد. برخی از اعضای این برنامه از فعالیت‌های اجتماعی یا ازدواج خودداری کرده مگر این که در شام شهروندان کائنات باشند. گورا هم چنین کلاس‌های سواد بزرگسالان را تشریح کرد که برای عموم مردم به ویژه هاریجان برگزار می‌شد. (گورا کار خودش را انجام داده بود و می‌دانست که گاندی «هاریجان» یا «فرزندان خدا» را به اصطلاح «غیر قابل لمس» ترجیح می‌دهد.)

گاندی می‌دانست که گورا بدون بیخدایی نمی‌توانست این کارها را به این سادگی انجام دهد. گورا پاسخ می‌دهد «درست است» و روشن می‌سازد که این شیوه بیخدایی است درست همان گونه که گاندی پیروی آیین هندو می‌باشد. هر دو این دستگاه‌ها می‌تواند چون ابزاری برای رسیدن به هدف - بهبودی شرایط زندگی برای افراد رنج دیده و پامال شده - به کار گرفته شود. گورا درباره برتری‌های بیخدایی چون ابزاری برای شکستن میله‌های جداکننده مردم روشنگری می‌نماید زیرا برای یک بیخدا مرزهای کاست و دین هیچ ارزش و اهمیتی ندارد. وی می‌گوید همه ما انسان هستیم و می‌افزاید که بیخدایی انسان را ناچار می‌سازد روی پای خودش بایستد زیرا سر رشته‌ی کردارهای انسانی نه به دست اراده خدا و نه به دست سرنوشت است. شکستن و از میان بردن این سدها اراده‌ی آزاد هاریجان را رها ساخته و با رها ساختن آنان از زیر بار ذلت و پستی که برای سدها آنان را دربند نگه داشته، آنان باور می‌کنند که «سرنوشت» آنان غیرقابل لمس بودن است. گورا می‌گوید دین‌دار هیچگاه پرسش‌های پیرامون چرا و چگونه نمی‌پرسد. بیخدایی اندیشه پرسشگر شخص را به جایگاه خود بازمی‌گرداند.

این سخنان برای گاندی گوش‌نواز نبود، وی گفت چون دل‌نگران پخش شدن بیخدایی است، روزه خواهد گرفت. گورا بی‌درنگ پاسخ می‌دهد: که بر ضد روزه گاندی روزه خواهد گرفت.

1. Cosmopolitan dinners

گاندی با دودلی می‌پرسد «روزه می‌گیرید؟» گورا پاسخ می‌دهد بله سپس می‌پرسد چرا روزه برای پخش شدن بیخدایی روزه خواهد گرفت. گورا می‌افزاید به من بگویید چگونه بیخدایی نادرست است تا من دین‌دار شوم.

گاندی برای دمی درنگ کرده و سپس به گورا می‌گوید که می‌تواند ریشه‌های ژرف باور به بیخدایی را در وی ببیند. ولی ناگهان ترشرو می‌شود و می‌گوید این به خاطر رفتار مردم امروزی است که بیخدایی پیرو پیدا می‌کند.

دیدید چه شد؟ این درست پیشامدی است که در رابطه با هر بیخدایی می‌توانیم ببینیم. می‌توانم به هر کسی بی پروا بگویم که زندگی‌ام را وقف کمک به فقرا و مبارزه برای حقوق بشر کرده، در این راه شاید جایزه صلح نوبل را نیز ببرم ولی اگر بگویم که انگیزه من در این راه بیخدایی است، انگار همه‌ی خوبی بی ارزش شده و مانند سرطانی است که باید جلوییش گرفته شود.

لیکن پافشاری گورا در زنجیره‌ای از گفتگوها، پایداری گاندی را از میان می‌برد. با هر گفتگویی گویا گاندی مغز خویش را بر روی این اندیشه بازتر می‌کند که مردم با دو شیوه اندیشه با آغازی سراسر ناهمسان می‌توانند برای رسیدن به هدفی یکسان دوشادوش همدیگر بکوشند.

گاندی آخرین گفتگو را با نشان دادن تغییر دلگرم‌کننده از صمیم قلب به پایان رساند. وی گفت که درست همانند باخدایی در بیخدایی آرمان‌های والایی دیده و دریافته که هر دو گروه جستجوگران حقیقت، سخت‌کوش و اگر کژروی در خود ببینند می‌خواهند خود را اصلاح کرده و دگرگون سازند. سپس گاندی می‌گوید هر چند که باورهایش با گورا متفاوت است ولی در فعالیت‌هایش برای هاریجان پشتیبان وی خواهد بود.

این برای خودش پیشرفتی به شمار آمده و در واقع همه آن چیزی بود که گورا در پی آن بود. گورا بیشتر زندگی خویش را با کوشش برای بهتر ساختن شرایط زندگی هاریجان و برای پیشرفت دیدگاه بیخدایی در هندوستان سپری ساخت. این یک زندگی پربار و بسیار خوب است.

آشنایی با «منفورترین انسان‌ها»

روزنامه‌نگاران و مفسران فرهنگی بیشتر زمان‌ها به شخصیت‌های بحث‌آفرین لقب «منفورترین خانم (یا آقا) در امریکا» را می‌دهند. برخی از گیرندگان این لقب تبه‌کاران بوده ولی درست مانند همیشه گاهی این لقب به کسانی می‌رسد که دیدگاه‌های نیرومندی خارج از دیدگاه متعارف پذیرفته شده را دارند. بخش زیر چهار شخص را معرفی می‌کند که برجسب «منفورترین» را تنها به دلیل داشتن باورهای بیخدایی گرفته‌اند.

«منفورترین مرد کنتاکی»: چارلز چیلتون مور

چارلز چیلتون مور^۱ (۱۸۳۷-۱۹۰۶) پس از مدت کوتاهی در کسوت روحانی آهسته و به تدریج از تأیید برده‌داری مسیحیان در کتاب‌های آسمانی و منبرهای سخنرانی در گوشه و کنار جنوب ایالات متحده بیزار گشت. وی سرانجام از لباس روحانیت خارج شده و به کتاب‌های آسمانی شک کرده و شک و دودلی او به آهستگی بیشتر شد. در آغاز مور خودش را خداانگار نامید (بخش دو را ببینید) سپس ندانم‌گرا و سرانجام خویش را بیخدا نامید.

در سال ۱۲۶۳ هجری خورشیدی (۱۸۸۴ میلادی) مور آغاز به انتشار روزنامه‌ای به نام بلو گراس بلید^۲ با آماج آشکار ترویج آزادی اندیشه و بیخدایی نمود - که نخستین نشریه دوره‌ای در نوع خودش بود. سرمقاله‌های وی بر ضد دین سبب برخوردهای سخت و شوک‌گردید و تهدیدهای مرگ به طور پیوسته آغاز شد. در سال ۱۲۷۳ خورشیدی (۱۸۹۴ میلادی) وی گفت که «اگر شیطانی وجود داشته باشد،

1. Charles Chilton Moore
2. Blue Grass Blade

سرزمین بوربون‌ها [ایالت کنتاکی] نسبت به هر جای دیگری با این اندازه و بزرگی در روی کره زمین نزدیک‌ترین و عزیز دل شیطان است» - و زندان را برای مدتی برای خودش خرید.

در سال ۱۲۸۲ خورشیدی (۱۹۰۳ میلادی) مور از خوانندگان خویش درباره موضوع «چرا بیخدا هستم» درخواست نامه‌نگاری کرد. مردم از کوچک و بزرگ مانند سیل نامه فرستادند - زن و مرد، فقیر و غنی، باسواد و بی‌سواد، کشاورز، آموزگار، زنان خانه‌دار، دکتراها و کارگران. خواندن داستان نه از فیلسوفان و نویسندگان بلندآوازه بلکه از مردم عادی دست به گریبان با همان پرسش بزرگ پیشرفت شگرفی به شمار می‌آمد. دادگاه برای مور و روزنامه‌اش انگ «منفورترین مرد کنتاکی» را برایش به ارمغان آورد.

مانند همیشه پس از مرگ مور در سال ۱۲۸۵ هجری (۱۹۰۶ میلادی) شایعه توبه در بستر مرگ و بازگشتی دوباره به دین مسیحیت با صدای گوش‌خراشی شنیده شد و همسر و ناشر وی تنها کسانی بودند که این توبه را رد می‌کردند.

«منفورترین زن امریکا» بخش ۱: اما گلدمن

در سال‌های آغازین سده بیستم میلادی «رد اما» گلدمن^۳ (۱۸۶۹-۱۹۴۰) نمادی در دسترس برای هر چیز نادرست و بد و ترسناک برای افراد حساس زمان خودش بود: آنارشی، کمونیسم، آزادی بیان، آزادی هم‌جنس‌خواهان، صلح جویی، حقوق باروری، بهسازی شرایط زندان، آزادی عشق - و خوب بیخدایی.

هر چالش‌گری که در آن سال‌ها کم و بیش یک سال یا بیشتر بر ضد قدرت سخن می‌گفت یا می‌نوشت سرانجام به هنگام به چالش کشیدن قدرت در زمان جنگ می‌رسید. گلدمن این کار را در زمان جنگ نخست جهانی انجام داده و همان گونه که بی‌گمان می‌توانید حدس بزنید برای نقد دولت ایالات متحده، جنگ و خدمت اجباری سربازی به خیانت به کشور متهم گشت. ولی این اتهام جلو چاپ و پخش مقاله‌ای

3. "Red Emma" Goldman

نیرومند به نام «فلسفه بیخدایی» - یکی از نیرومندترین و شیواترین دفاع‌های که از این جهان‌بینی تا آن هنگام نوشته شده - در سال ۱۲۹۵ خورشیدی (۱۹۱۶ میلادی) نگشت.

گلدمن جوری برنامه‌ریزی کرده تا در زمان زندگی‌اش در هر کار دلاورانه‌ی آشکار در ایالات‌متحده شرکت داشته باشد. چون یک آنارشویست رییس جمهوری ویلیام مکنلی^۴ را چند سال پیش‌تر - تنها چند وقت پس از برگزاری سخنرانی گلدمن - کشته بود شهروندان ایالات‌متحده به ویژه از آنارشویسم^۵ (خواستار زندگی بدون دولت) هم ترس داشته و هم از آن بیزار بودند. مردم از صلح‌جویی بیزار بوده و از آن هم می‌ترسیدند زیرا کشورشان در جنگ بود. مردم از بیخدایی و کمونیسم ترسان و بیزار بودند زیرا ترس داشتند که انقلاب بلشویک‌ها^۶ به کارگران ایالات‌متحده رسیده ناگهان مایه پخش پرشتاب هراس سرخ^۷ ۱۲۹۸ هجری (۱۹۱۹ میلادی) بشود. پس در کل برای اما گلدمن بودن زمان بدی بود - یا بسته به نقطه نگر شما، شاید زمان خوبی بوده باشد.

در سال ۱۲۹۶ خورشیدی (۱۹۱۷ میلادی) هم‌زمان با آماده شدن ایالات‌متحده برای جنگ بلشویک‌ها قدرت را در روسیه به دست گرفته ترس آمریکاییان آن زمان مایه‌ی همگرا شدن نگرها شد تا به گلدمن لقب بی‌چون و چرای «منفورترین زن آمریکایی» داده شود. جان ادگار هور^۸ رییس اف‌بی‌آی (FBI) سوار بر موج این احساسات عمومی در ۱۲۹۸ خورشیدی (۱۹۱۹ میلادی) گلدمن را برای سخن گفتن بر ضد خدمت اجباری دستگیر کرده و وی را به زادگاهش در روسیه پس فرستاد.

«منفورترین زن انگلیس»: مارگارت نایت

4. William McKinley
5. Anarchism
6. Bolshevik
7. Red Scare
8. J. Edgar Hoover

خانم آرام مارگارت نایت^۹ (۱۹۰۳-۱۹۸۳) در مقایسه با دیگر بیخدایان در فهرست «منفوترین» مانند پیشاهنگ و دختر ساده‌ای به نظر می‌رسد. ولی تنها یک سخنرانی ده‌دقیقه‌ای پیرامون آموزش اخلاق در رادیو بی بی سی (BBC) در سال ۱۳۳۴ هجری (۱۹۵۵ میلادی) بس بود تا مجموعه‌ای از نام‌های مستعار زننده و ناجور مانند «دوشیزه نایت اهریمنی» و «منفوترین زن در انگلیس» به وی داده شود.

نایت در زمان خواندن چند نوشتار کوتاه از برتراند راسل دانشجویی در کمبریج بود و در این نوشته‌ها چیزی را یافت که «دلآوری اخلاقی^{۱۰}» می‌نامید و کمک کرد تا اندیشه‌های مذهبی را کنار بگذارد. سال‌ها پس از آن گفت، «خواندن این نوشته مانند نسیمی پاکیزه و تازه بود که وزید و آلودگی را از میان اتاق خفه و گرفته‌ای، پر از پس مانده‌های اعتقادات مذهبی من پاک نمود. من با احساس ژرفی از آرامش دور ریخته شدن آن‌ها را تماشا کرده و سپس بدون آن‌ها زندگی شادی را داشتم.»

در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی، کوچ و مهاجرت از اروپای شرقی و هندوستان به تندی سیمای دینی و نژادی انگلیس را دگرگون ساخت. بی‌بی‌سی (BBC) در برنامه‌های رادیویی کوشش خوبی برای نوآوری و سرپا نگه‌داشتن گستره گوناگونی از باورها انجام داد. در ۱۳۳۴ (۱۹۵۵ میلادی) نایت و سپس یک پروفیسور روان‌شناسی دو برنامه کوتاه رادیویی در برنامه‌های داخل کشوری بی‌بی‌سی (BBC) با نام «اخلاق سوا و بدون دین^{۱۱}» اجرا کردند.

لحن نایت مؤدبانه و آموزه و تز وی ساده بود: آموزش اخلاق باید از آموزش دین جدا باشد و به همین دلیل همه مردم بدون توجه به دیدگاه‌های خویش می‌توانند درک مشترکی از اخلاق داشته باشند.

نایت در اینجا پا را از گلیم خویش درازتر می‌کند. افزون بر جورواجوری و تنوع نژادی، انگلیس پس از جنگ جهانی دوم به تندی به سوی سکولار شدن می‌رفت. حضور مذهب و باورهای متعارف رو به سقوط بوده و به تندی ناپدید می‌گشت. برای

9. Margaret Knight

10. Moral courage

11. Morals without Religion

بسیار از شنوندگان، سخنرانی رادیویی نایت گویا تأیید این سوطن بود که دین در انگلیس «زیر یورش و حمله» قرار گرفته است.

اگر چه نایت شمار بزرگی از واکنش‌ها را مثبت گزارش کرده ولی بسیاری از پاسخ‌های عمومی خشن بوده است. سردبیری می‌گوید «نگذارید این زن شما را فریب دهد. او درست مانند یکی از زنان خانه‌دار معمولی به نظر می‌رسد - مگر نه - خونسرد، آرام و بی‌خطر. ولی خانم مارگارت نایت یک تهدید است. یک زن خطرناک است. هیچ اشتباهی در این باره نکنید.»

ولی در کتابی پیرامون اخلاق که پس از آن چاپ کرد نایت نامه‌ای را از شنونده‌ای در آلمان بازگو کرده که خودش آن را به ویژه پیشرو می‌یابد:

خواهش می‌کنم این سپاسگزاری را از مردی ناشناس پذیرا باشید که در سخنان شما بالا آمدن پرتوهای دورانی نوین را بر پایه گفته‌ای ساده دیده است؛ انجام کردار نیک خودبخود خوب است و نه به این خاطر که ناچار باید چشم براه پاداشی پس از مرگ خود باشید. چون خود من یک قربانی ستم‌های نازی هستم گمان می‌کنم که همگی ما باید با ژرف‌ترین احساسات خود به کودکانمان در نسل‌های آینده اخلاق والایی را آموزش دهیم که نه بر پایه افسانه‌ها بلکه بر پایه‌ی واقعیت‌ها بنا شده است.

«منفورت‌ترین زن امریکا» بخش دو: مادالین موری اوهریر



در دهه ۱۳۴۰ هجری (۱۹۶۰ میلادی) و ۱۳۵۰ (۱۹۷۰ میلادی) مادالین موری اوهریر^۱ سیمای بیخدایی در ایالات متحده بود. اوهریر بنیادگذار و رییس بیخدایان آمریکایی^۲، خواهانی و شاکی در رأی تاریخی دیوان عالی ایالات متحده بود که بر پایه این رأی تلاوت

1. Madalyn Murray O'Hair
2. American Atheists

اجباری کتاب آسمانی را در آموزشگاه‌های دولتی غدغن گشت
(بخش بعدی را برای جزییات بیشتر ببینید).

اوهیر تجسم کابوسی ترسناک برای فردی با فرهنگ نواحی روستایی امریکا^۱ بود که هنوز در ترس روانی جنگ سرد غوطه‌ور بوده و دین را به عنوان تفاوتی تعیین کننده میان ایالات متحده و اتحاد شوروی می‌دید. این دیدگاه تفاوت بزرگی برای اوهیر بی پروا و شجاع نداشت که با حملاتی پرشور بر جدایی دین از سیاست پافشاری کرده و بر عیله هر چیزی از «به یاری خدا»^۲ در تعهد تابعیت تا عبارت «توکل به خدا»^۳ اسکناس‌ها وارد عمل شده که به تندی برای این خانم لقب «منفورترین زن در امریکا» را به ارمغان آورد. هنگامی که اوهیر در دیوان عالی نبود در برنامه‌های میزگردی بود و با شادمانی رقیبان دینی را برمی‌انگیخت تا با دهانی کف کرده دچار خشمی غیرقابل کنترل شوند. هر چند که بیخدایان نیز درباره رویکرد مادلین هم‌نوا نیستند ولی تأثیرات او نیز انکار نمی‌شود. احکام قضایی که به واسطه‌ی او رأی آورده گام بزرگی به پیش برای تضمین آزادی دینی همه‌ی آمریکاییان بدون توجه به دیدگاه‌های آنان بود.

دادگاهی شدن جدایی دین از سیاست

جدایی دین از سیاست - اصلی که می‌گوید دولت باید از دین‌های سازمان‌یافته جدا باشد، نباید دین ویژه‌ای را تأیید کرده و نباید آزادی دینی شهروندان را محدود نماید - در سده بیستم میلادی چندین جهش به جلو داشت. کمابیش همه‌ی قوانین اساسی نوین ملی در این سده آزادی دینی را تضمین کرده و بسیاری از این قوانین اساسی به عنوان شیوه‌ای برای دستیابی به آزادی دینی به طور ویژه بر جدایی دین از سیاست

1. Middle America
2. Under God
3. In God We Trust

تأکید شده است. در ایالات متحده دیوان عالی چندین رأی اساسی صادر کرده که به بازسازی دیوار جدایی دین از سیاست کمک کرده دیواری که در طول زمان در آموزشگاه‌های دولتی به طور جدی ویران گشته بود. هنگامی که دانش‌آموزی از پنسیلوانیا به نام الوری شامپ^۱ با آوردن قرآن به جای انجیل برنامه روزانه خواندن کتاب‌های آسمانی در دبیرستان خود اعتراض کرده و سپس به اداره انضباطی معرفی شد. پدر الوری شکایت کرده و این پرونده آغاز به پیمودن روند خویش در سیستم قضایی کرد.

در سال ۱۳۳۹ (۱۹۶۰ میلادی) فعال بیخدا مادلین موری اوهیرو (برای جزییات بیشتری درباره وی به بخش پیشین بنگرید) به دلیل برنامه اجباری همانندی در آموزشگاه پسرش در بالتیمور شکایت کرد. این دو پرونده در سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳ میلادی) یکپارچه شده و دیوان عالی با ۸ رأی موافق بر ضد یک رأی مخالف تصویب کرد که خواندن اجباری کتاب‌های آسمانی در آموزشگاه‌های دولتی شکستن قانون جدایی دین از سیاست است. هم چنین در سال ۱۹۶۲ دادگاه رأی داد که نماز خواندن اجباری سازمان‌یافته در مدارس و آموزشگاه‌ها مخالف قانون اساسی است.



به واژه «اجباری» توجه داشته باشید. نماز خواندن انفرادی افراد غدغن نشده و حتا نمازخوانی گروهی نیز هنوز تا هنگامی که روسای آموزشگاه آن را هدایت نکرده و به شرط اجباری نبودن برای همه‌ی دانش‌آموزان مجاز بوده که بسیار منطقی جانب اعتدال را نگه داشت است - ولی رعایت جانب اعتدال به ندرت به طور درست به کار گرفته شده و بسیار بد فهمیده می‌شود.

کشور کانادا که در بیشتر تاریخ خودش در آغاز هر روز مدرسه نه تنها اجازه خواندن کتاب‌های آسمانی را می‌داد بلکه خواندن آن‌ها و نیایش خداوند اجباری بود،

1. Ellory Schempp

در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶ میلادی) به عنوان شیوه‌ی محدودکننده‌ی آزادی دینی این روند را غدغن ساخت.

کوشش‌های انگشت‌شماری نیز در رابطه با جدایی دین از سیاست به پیروزی نرسید. پرونده‌ای در سال ۱۳۴۹ (۱۹۷۰ میلادی) برای زدودن «توکل بر خدا» از روی اسکناس‌های ایالات متحده با این استدلال عجیب و غریب رد شد که «توکل بر خدا» یک گزاره الهیاتی نیست. هم چنین در سال ۱۳۸۹ (۲۰۱۰ میلادی) دادگاه استیناف حوزه نهم ایالات متحده در کالیفرنیا حکم کرد که «به یاری خدا» نباید در تعهد تبعیت باشد ولی دیوان عالی این حکم را با آیین‌نامه‌ای باطل نمود.

طرح شکایت برای تضمین آزادی دین برای همگان

در زیر یک خط زمانی از رأی‌های سده بیستم دیوان عالی ایالات متحده پیرامون جدایی دین از سیاست آمده است:

- ✓ سال ۱۳۲۶ هجری خورشیدی (۱۹۴۷ میلادی): تصویب تضمین ایالت‌ها برای آزادی دینی که دولت فدرال فراهم می‌کند.
- ✓ ۱۳۲۷ (۱۹۴۸ میلادی) تصویب غدغن بودن آموزش‌های مذهبی در مدارس.
- ✓ ۱۳۳۱ هجری (۱۹۵۲ میلادی) آموزش‌های مذهبی خارج از آموزشگاه‌ها در ساعت‌های آموزشی مجاز است.
- ✓ ۱۳۴۱ (۱۹۶۲ میلادی) تصویب ممنوعیت نمازخواندن هدایت‌شده از سوی آموزگاران در آموزشگاه‌ها و مدارس دولتی
- ✓ ۱۳۴۲ (۱۹۶۳ میلادی) خواندن کتاب‌های آسمانی و نماز خواندن در مدارس دولتی ممنوع شد
- ✓ ۱۳۵۲ (۱۹۷۳ میلادی) تصویب پرداخت تنخواه برای هزینه کتاب‌ها و حقوق آموزگاران در مدارس مذهبی از سوی ایالت‌ها

✓ ۱۳۶۶ (۱۹۸۷ میلادی) دادگاه آیین‌نامه آموزشی آفرینش‌گرایی را محکوم نمود که آموزش آفرینش‌گرایی را همراه با فرگشت در کلاس درس علوم در آموزشگاه‌های دولتی اجباری ساخته بود

✓ سال ۱۳۶۸ هجری (۱۹۸۹ میلادی) تصویب ممنوعیت تابلوهای نمایشی تنها از یک دین

✓ ۱۳۷۱ (۱۹۹۲ میلادی) غدغن شدن نیایش‌هایی که به عنوان بخشی از آموزش رسمی در زمان فارغ شدن از تحصیل در مدارس دولتی از سوی آخوندی برگزار می‌گشت.

زنده نگه‌داشتن ترس با شایعات خاله‌زنکی

شایعات ترسناک خاله‌زنکی بی‌شماری پیرامون بیخدایان وجود دارد از شرمگین شدن پروفیسور خیره‌سر و مغرور بیخدا از یک دانش‌آموز فروتن مسیحی (یا از آلبرت اینشتین یا یک تفنگدار دریایی آمریکایی یا از خدا) تا پول خرده‌های تازه ضرب شده‌ی ایالات‌متحده وجود دارد که در مورد سکه‌ها (به‌دروغ) گفته می‌شود که به دلیل شکایت یک بیخدا طوری طرح‌شده که نمی‌توان شعار معروف «توکل بر خدا» را بر آن حک کرد. درست همان ترسی که خشم تند انگلیس را بر سر مارگارت نایت بیچاره خالی نمود- این ترس که وجود ناباوران در یک فرهنگ به معنای زیر آتش قرار گرفتن دین است. بابابزرگ همه شایعات و افسانه‌های ترسناک خاله‌زنکی درباره بیخدایان «دادخواست ۲۴۹۳» است - شکایتی که گمان می‌شود مدالین موری اوهریر بیخدا بر علیه کمیسیون ارتباطات فدرال (FCC) برای غدغن ساختن هر گونه برنامه دینی (یا در نسخه دیگر با غدغن ساختن برنامه‌های تبلیغی مذهبی تلویزیونی یا با غدغن ساختن به کاربردن واژه «خدا» در نسخ دیگر) تنظیم کرده است. برای بیش از ۳۰ سال این افسانه دهان به دهان بازگو می‌شد و به تازگی بیشتر در ایمیل‌های ارسال شده، دیده می‌شود. نام این تظاهرات

تهدیدکننده و برنامه‌های تبلیغی مذهبی تلویزیونی دگرگون‌شده، ولی اصل داستان یکی است. همان‌گونه که گفته شد شکایت هرگز واقعیت ندارد - بلکه تنهای شایعه کاملی است که در کهربای ترس مشتری‌ها به دام افتاده بود. این‌گونه جستارها به طور کامل بی‌خطر نیست. افزون بر افزودن به ترس عمومی و عدم اطمینان میان مردم - که خودش به هیچ‌رو چیز خوبی نیست - پاره بزرگی از پول مالیات‌دهندگان را هزینه می‌کند. برای نمونه در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۳۶۰ (دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی) کمیسیون ارتباطات فدرال (FCC) در ماه کمابیش نزدیک به ۱۵۰,۰۰۰ نامه با موضوع اعتراض به این شکایتی نبوده، دریافت می‌کرد و با وجود این که کمیسیون سخت کوشید مانند اختصاص یک برگه تارنما و چاپ چندین نشریه این سیل شایعه تا امروز نیز بر جا مانده است.



موضوع جدایی دین از سیاست پیرامون آزادی عقاید نه تنها برای بیخدایان بلکه برای تک‌تک افراد جامعه مهم است. زمانی که دولت پشتیبان یک دیدگاه مذهبی است کمابیش همیشه بدون شک تابع عقاید دینی اکثریت افراد جامعه است و آیین اصلی در ایالات متحده به معنای پروتستان است. این دلیلی برای آن است که اعضای دین‌های اقلیت به همان اندازه بیخدایان به تضمین جدایی دین از سیاست دلبستگی داشته و علاقه‌مند هستند. در سال ۱۳۷۸ (۱۹۹۹ میلادی) شکایتی در تگزاس^۱ مطرح شد تا به خواندن نیایش و دعا در آموزشگاه‌های دولتی بازی فوتبال پایین دهد. خواهان بیخدایان نبوده بلکه یک خانواده مورمون و یک خانواده کاتولیک بود. زیرا این نیایش‌ها بازتابی از باورهای دینی آنان نبود.

1. Texas

مردم دارای فرصت‌های بی شماری برای بازگو کردن باورها و اصول عقاید خود هستند، دارای فرصت‌های فراوانی برای گردهمایی با افرادی با اصول عقاید یکسان بوده تا باورهای خویش را در زندگی روزمره و حتا در زمینه مشترک فرهنگی به کار گیرند. ولی هنگامی که انسان‌هایی با باورها یا اصول عقاید ناهمسان و گوناگون شیفته و محصور باورهای دیگری می شوند در این صورت منطقی است که یک آموزه درست و دوست داشتنی اخلاقی در هر سنتی یافت شود - یعنی، با دیگران چنان رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند. اطمینان یافتن از این که هیچ کسی باورها و مراسم خویش را به دیگران تحمیل نمی کند بخش مهم از اصول جدایی دین از سیاست است.

دین‌داری با حق داشتن یا نداشتن خدا: جهان‌گرایی یکتاگرا

جهان‌گرایی یکتاگرا یک فرقه مذهبی شگفت‌انگیز است. این فرقه در سال ۱۳۴۰ هجری (۱۹۶۱ میلادی) با یکپارچه شدن دو مفهوم کهن‌تر بر پا شد:

- ✓ یکتاپرستی باور به یگانه بودن خدا نه سه‌گانه بودن (به طور کامل عیسا یک انسان به شمار می‌آید)
- ✓ جهان‌گرایی، باور به رستگاری همگان بدون توجه به کردار یا پندار (دور انداختن جهنم)

هر دو این باورها در سال‌های آغازین مسیحیت - سده چهارم - برخاسته و آخوندهای آن زمان هر دو این باورها را نوعی گمراهی دانسته و بسیاری از پیروان این آیین‌ها را اعدام یا شکنجه کردند.

ولی نتوانستند اندیشه نیک را سرکوب کرده و هر دو این آیین‌ها در سال‌های پایانی سده هجدهم و سال‌های آغازین سده نوزدهم خیزشی دوباره به عنوان فرقه‌های مسیحیت داشت. برای بیش از یک سده این دو فرقه به طور موازی برای لغو برده‌داری

کوشیدن، در پیکار دوشادوش برای حق رأی برای زنان دستگیر شده، بر ضد جنگ اعتراض کرده و به بینوایان کمک‌رسانی کردند - کارهای انجام شده از سوی جریان‌های غیر متعصب دینی به راستی خوب بود. هر دو فرقه رفتار ناگواری از سوی جریان اصلی مسیحیت دیدند. سرانجام در سال ۱۳۴۰ (۱۹۶۱ میلادی) این دو فرقه یکی و یکپارچه شده و به جهان‌گرای یکتاگرا (یا UUism) تغییر نام داد.

از آن زمان جهان‌گرای یکتاگرا (UU) تجربه‌ای جالب و دلگرم‌کننده داشته است - یک فرقه دینی که پیرامون چیزی به غیر از باور و اعتقادات قلبی ساخته شده است. مانند فرهنگ اخلاقی^۱، جهان‌گرای یکتاگرا (UU) اصول عقاید ندارد. البته این سخن به معنای آن نیست که پیروان نشسته بر نیمکت‌های جهان‌گرای یکتاگرا (UU) دارای باور و عقیده نیستند بلکه در واقع به معنای این است که انجمن آن‌ها بر گرداگرد چیزی دیگری - ارزش‌ها و اصول مشترک مانند ارزش و کرامت هر انسان دادگری و همدلی و مهربانی و آزادی برای جستجوی حقیقت و معنا- ساخته شده است.



خوب پس جهان‌گرای یکتاگرا (UUism) چه ربطی به بیخدایی دارد؟ اکثریت اعضای جهان‌گرای یکتاگرا از انسان‌گرایان (هم مذهبی و هم سکولار)، بیخدایان یا ندانم‌گراها هستند. بیشتر آن‌ها باور به خدا را پشت سر گذارده ولی هنوز می‌خواهند بسیاری از کارهای انجمن‌های دینی را انجام دهند - ساختن انجمن‌هایی با پشتیبانی دوطرفه، گردآمدن برای انجام کارهای خوب، رفتار بازتابی بر پایه ارزش‌ها و اخلاق، انجام کارهای برجسته در زندگی و کارهای بیشتری از این دست.

برخی از بیخدایان می‌گویند که جهان‌گرای یکتاگرا (UU) احساسی بسیار همانند مذهب داشته و برخی دین‌داران می‌گویند که حس درستی مانند حس مذهبی ندارد. هر دو این گروه‌ها گزینه‌های دیگری دارند. برای هر کسی با سوگیری متعادل جهان‌گرای یکتاگرا (UU) ارزش بررسی دارد.

به خاکسپاری خدا، نگه‌داشتن عیسا: مرگ الهیات‌دان‌های القی

رنگین‌کمان ناباوری در گذر بخش بزرگی از تاریخ خودش رنگ سیاه را به درون مجموعه‌ی خود راه نداده است. به الهیات «مرگ خدا» خوشامدید که جنبشی از تندروهای عالمان الهیات در سال‌های میانه‌ی دهه ۱۳۴۰ (۱۹۶۰ میلادی) بود که اعلام کردند خدا بیش از این درخور و لایق جهان نوین نیست و بنابراین دیگر وجود ندارد. (برای جزئیات بیشتر درباره رنگین‌کمان ناباوری بنگرید به بخش ۲). حتا این جنبش کوچک و پیچیده با تسخیر روی جلد مجله تایم^۲ در فروردین ۱۳۴۵ (آوریل ۱۹۶۶ میلادی) نیز برای مدتی جلب توجه کرد - جلد مجله در آن هنگام جلدی سیاه با پرستی با حروف سرخ‌رنگ بود که می‌پرسید «آیا خدا مرده است؟»

هنگامی که من نخستین بار درباره این جنبش شنیدم با چندین پرسش در مغزم روبرو شدم: خوب پس یعنی می‌فرمایند خدا زنده بوده ولی اکنون مرده است؟ یا هرگز وجود نداشته و اکنون تازه به این درک رسیده‌ایم؟ یا او تنها به صورت یک ساختار ذهنی بوده که دیگر کارا نیست؟ کدام یک از این‌ها؟ پاسخ بسته به این است که از کدام خدا-مرده‌ها^۳ پرسید. برخی حس می‌کردند که مسیحیت به عنوان یک روشنگری و توضیح درباره جهان به سادگی سودمندی خود را از دست داده و خدا هر چند زمانی

2. TIME magazine
3. Death-of-Godder

پذیرفتنی بوده ولی اکنون دیگر نیست. شاید به اندیشه کسی برسد که خدا با ایمان زندگی نگه‌داشته شده مانند تینکربل^۴ یعنی که یک احساس تازه‌ای از خوشی و تخیل می‌تواند او را به زندگی برگرداند. توماس جاناتان جکسون آلتیزر^۵ یکی از برجسته‌ترین افراد این گروه اندیشه‌ی تکان‌دهنده‌ای را پیش کشید که خدا زنده بود سپس به طور کامل در عیسا ساکن شده و پس از آن به معنای واقعی بر روی صلیب مرد که در این هنگام روح او از جهان بیرون رفت.

من خودم هرگز به درستی پی نبردم که چه چیزی خمیرمایه‌ی پیدایش عالمان الهیاتی مرگ خدا شده که البته هیچ‌گاه هم با این اندیشه بد خواب نشدم. هر چند که در دیدگاه واقعی نبودن خدا با آن‌ها سهیم هستم ولی نمی‌توانم این اندیشه را حل‌جی کنم که آن‌ها به سادگی بر پا ساختند هم چنان که رو به جلو می‌رفتند. گمان کنم گفته شد که این افراد عالم الهیاتی بودند.

هر چند که نگره و فرضیه‌های آن‌ها پیرامون آنچه خدا بوده و به طور دقیق چه بر سرش آمده سراسر آسمان و ریسمان به هم بافتن است ولی آن‌ها همگی گویا بر سر یک چیز هم رأی و همنوا هستند - اینک دیگر همه گفتگوهای آنان پیرامون عیسا است. آن‌ها دیگر عیسا را الهی به شمار نیاورده بلکه تنها یک آموزگار بزرگ دانسته که هر آینه می‌تواند به عنوان یک کانون اصلی برای اخلاق به شمار آید.

پریدن از روی یهود: یهودیت انسان‌گرا

آخوندی را تصور کنید که در یک گردهمایی به آگاهی می‌رساند که دیگر به خدا باور و اعتقاد ندارد. این اعلام باید یکی از پرهیجان‌ترین لحظات انسانی قابل تصور باشد. این شخص کسی که مردم بسیاری را به سوی ایمان دعوت کرده یا هنگام ناتوانی دین

4. Tinkerbell

5. Thomas J.J. Altizer

پشتیبان آن بوده، کسی که سوره‌ها و آیه‌ها را در زمان نیاز و مصیبت می‌خوانده، کسی که حتا شاید بر ضد ناباوری روضه می‌خوانده - این شخص در میان این همه آدم یک بیخدا است.

در این موقعیت به طور طبیعی بسیاری از مردم می‌توانند احساس تکان خوردن، خشم و خیانت داشته باشند، به سادگی می‌تواند فهمید چرا روحانی سده هجدهم ژان میله در زمان زندگی خموش بود (بنگرید به بخش ۱۰) و روحانی سده بیستم دن بارکر^۱ تنها نامه‌ای فرستاد. ولی در سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳ میلادی) روحانی شروین واین^۲ به راستی به محراب کنشت خود در ویندسور^۳ در انتاریو^۴ رفته، رو به افرادی کرده که چشم براه یکی از روضه‌های معمولی روز یکشنبه بودند و به آن‌ها گفته که دیگر به خدا باور ندارد- ولی با این وجود این خودش را هنوز یک یهودی می‌داند.

دین‌های بزرگ همگی تنها باور به عقاید فراطبیعت نبوده بلکه چیز بیشتری است. سنت‌های ویژه، مراسم‌ها، اخلاق، زبان، نمادها و شیوه زندگی درست بخشی از هویت دینی است. آیین یهودی نیز همیشه چیز بیشتر از خدا بوده و واین می‌خواست بیشتر آن را برای خود نگه دارد.

هم چنان که واین روبروی مردم در حال زمزمه ایستاد آشکارا می‌دانست که آن‌ها شوکه خواهند شد. ولی مطمئن هستم که هم چنین می‌دانست که به احتمال بسیار نمی‌تواند تنها شخصی باشد که احساس بی‌ایمانی دارد. برای همین پس از این که اعلام کناره‌گیری خود، از هر کسی که چنین احساسی داشته دعوت نمود که با او همراه شود برای بر پا کردن خوب هر چی که بتوان ساخت. در واقع خودش هم نمی‌دانست.

هشت خانواده به جلو آمده تا برای «گام بعدی» کمک کنند. آن‌ها با تشکیل یک انجمن نوین یهود، یک انجمن غیرالهی -پرستشگاه بیرمنگام^۵- درست کنار رودخانه

1. Dan Barker
2. Rabbi Sherwin Wine
3. Windsor
4. Ontario
5. Birmingham Temple

رودخانه در دیترویت^۱ کار خویش را به پایان بردند. و این آیین‌های مذهبی انسان‌گرایانه نوینی ساخت که بازتاب فرهنگ، هویت و تاریخ یهود بوده و اخلاق انسان‌گرایانه را بدون اشاره‌ای به خدا آموزش می‌داد.

این اندیشه برجسته نیز مانند موتاون^۲ موزیک و فورد مدل تی^۳ زمان درازی در دیترویت نماند. این اندیشه در آغاز در گوشه و کنار ایالات متحده پخش شده و سپس در گوشه و کنار جهان با نام یهودیت انسان‌گرا^۴ پخش خورد. امروزه این جنبش بیش از ۴۰،۰۰۰ عضو داشته و یکی از پنج شاخه‌ی آیین یهود شناخته می‌شود.



تصور کردن چنین رویدادی در مسیحیت شاید در گام نخست دشوار باشد- ولی چرا دشوار است؟ در واقع با هر کسی که بخواهد سر یک دلار شرط می‌بندم که در ده سال آینده چندین روحانی از جاهای مختلف لباس خود را کنار گذاشته، خدا را کنار گذاشته ولی بخش بزرگی از هویت و ارزش‌های کاتولیک را نگه داشته و کاتولیک انسان‌گرا را برپا خواهند نمود. خوب اینک کتاب را با دستان کشیده نگه دارید مانند دست دادن بالا و پایین برده این یعنی که دست دادیم. خوب پس دیگر شرط بسته شد.

آشتی دوباره دانش و دین (یا نه): حوزه‌های ناهمپوشان

گولد

-
1. Detroit
 2. Motown music
 3. Model-T Ford
 4. Humanistic Judaism

استفان جی گولد دیرینه‌شناس^۱ با نگاه به سده بیستم از گذشته به امروز توجه کرد که آیین کاتولیک به آهستگی و با دودلی دوستی خویش را با دانش گسترش داده است. در سال ۱۳۲۹ خورشیدی (۱۹۵۰ میلادی) پاپ پیوس دوازدهم فرگشت را «یک جستار سزاوار کاوش» خوانده که «پیروان آیین کاتولیک برای داشتن دیدگاه خویش آزاد هستند.» هنگامی که در سال ۱۳۷۵ جان پل دوم حتا فراتر رفته و فرگشت را «بیش یک فرضیه ناآزموده» نامید و به «استدلال‌های نیرومند به سود فرضیه» استناد نمود، گولد اندیشید که اکنون زمان خوبی برای رسیدن به این تقسیم‌بندی است. برای همین در سال ۱۳۷۶ هجری خورشیدی (۱۹۹۷ میلادی) به شیوه نوینی پیرامون دیدن ارتباط میان دانش و دین اندیشید. وی اعلام داشت که دانش و دین هر یک چیزهای ناهمسان و متفاوتی را در نگر داشته و تا هنگامی که آن‌ها به حوزه‌های یکدیگر وارد نشوند، هیچ برخوردی نایستی پیش آید. البته این اندیشه کلی به هیچ رو تازه نبود. پاپ لئو سیزدهم^۲ در ۱۲۷۲ هجری (۱۸۹۳ میلادی) پیشنهاد همانندی داد. ولی پیشنهاد گولد چه نو باشد چه کهنه گفتگوی مهمی را پیرامون اصول و چگونگی توان همزیستی دانش و دین بازگشایی نمود.

گولد می‌گوید که هر یک از این دو دارای «یک حوزه یا گستره آموزه‌ها و اصول اختصاصی» هستند. دانش با واقعیت‌های مادی و قابل حس سروکار داشته و دین با اخلاق و معنا سر و کار دارد. سپس ادامه می‌دهد که این دو حوزه با یکدیگر همپوشانی نداشته برای همین نباید دشواری و مشکلی پیش بیاید. بسیاری از مردم با سخنان وی هم‌رأی بوده از جمله بسیاری از هم‌قطاران بیخدا و ندانم‌گراها که شور و شوق بسیاری برای گذشتن از جنگ فرهنگی داشتند.

ولی بسیاری دیگر مانند دانشمندان و فیلسوفان برجسته به دشواری‌های جدی پیرامون این اندیشه اشاره می‌کنند. برای نمونه سخت است که جایی را یافت که دین ادعاهایی درباره واقعیت‌ها نداشته باشد از معجزه گرفته و دعا‌های مؤثر تا توفان بزرگ که کره زمین را در خود غرق ساخته است. افزون بر این به تازگی چندین شاخه از

1. Paleontologist
2. Pope Leo XII

دانش مانند دانش عصب‌شناسی و روانشناسی در درک چیستی اخلاق و چگونگی کارکرد آن گام‌های بلندی برداشته‌اند. حتا در تعریف اخلاق با بهبود درک انسان‌ها از مایه‌ها و مسبب‌های افزایش یا کاهش رنج و درد دانش پیشرفت کرده است. در نتیجه این دانشمندان و فیلسوفان می‌گویند گستره و حوزه دین و دانش به شدت و به طور گزیر ناپذیری دارای همپوشانی است.

اگر چه به طور کلی بسیاری از این منتقدان خودشان شور فراوانی برای ساختن رابطه بهتری میان دانش و دین دارند ولی این اندیشه پاسخ درستی به آنان نمی‌دهد. بهر حال هیچ زمانی برای پرسیدن این پرسش‌ها بهتر از این سال‌های آغازین سده بیست و یکم نیست.

بخش ۹

ندای انسان گرایی و بیخدایی نوین در سده بیست و یکم

در این بخش

- ◀ واکنش به ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱
- ◀ آشنایی با چهار شهسوار
- ◀ آگاه ساختن بهتر جهانیان از وجود بیخدایی
- ◀ گسترده ساختن اومانیزم
- ◀ رشد: بالیده و بالغ شدن جنبش

آغاز سده بیست و یکم زاده شدن یک نوع بیخدایی با نشان ویژه اعتراض را شاهد بود، گونه‌ای از بیخدایی که اثرات بیمارگونه دینی را بدون رودرواسی به چالش می‌کشید. پیشتاز این جنبش در درون جنبش اصلی چهار نویسنده برتر بودند که بیخدایی را به کانون گفتگوی فرهنگی آوردند.

سده نو هم چنین گسترده شدن جنبش آزاداندیشی هم چنین یک گونه از بیداری ملایم‌تر، سربه‌راه‌تر و انسان‌گراتر را به خود دید. شاید این گونه از بیداری نگاه رسانه‌های کمتری را به سوی خود کشید ولی حتا بلاگ نویس پاول زکوری مایرز^۱ - که درخواهید یافت همان اندازه که معترض است بیدار هم هست- بیداری انسان‌گرا را «قلب یک جنبش بیداری که تاب آورده و رشد خواهد کرد» نامید. سپس افزوده که «آن را ندیده بگیرید و می‌توانیم ببینیم که بیداری ناپدید خواهد گشت.» این بخش بیداری را در دوران نوین رشد پرشتاب و روزافزون آگاهی عموم مردم کاوش می‌کند.

ردپای خاستگاه جنبش بیداری سده بیست و یکم

جنبش‌های اجتماعی کمابیش همیشه در یک لحظه‌ی قابل لمس و یکتا از زمان پا به جهان می‌گذارند. برای همین می‌توانید زاده شدن جنبش بیداری سده بیستم و یکم را تا یک لحظه یکتا ردیابی کنید- یورش تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ (۲۰ شهریور ۱۳۸۰). بیداریان و انسان‌گرایان یا اومانیست‌های سرسخت سده‌ها حضورداشته، اندیشه‌های دینی را به چالش کشیده و برای جایگاه خویش در گستره‌ی فرهنگی کوشیدند ولی وحشت آشکار آن لحظه - به ویژه نقش روشن دین در آن - رسیدن کارد به استخوان انسان‌های بی‌شمار بی‌دینی بود و برای واکنش علیه آن فراخوانی کردند.

با اقتباس از ستایش‌های فراوان رییس‌جمهور بوش از کنش‌های «نوآورانه بر پایه دین» در جامعه آمریکایی، بسیاری از بیداریان اشاره کردند که یورش نهم سپتامبر نیز یک «نوآوری بر مبنای دین» بوده - و بنابراین دیگر دین نمی‌تواند روادیدی رایگان گرفته و از چنگ انتقاد و چالش بگریزد. جنبش‌های دیگری نیز به همین شیوه پرش

1. PZ Myers

آغازین خود را انجام داده‌اند. آمریکاییان سیاه‌پوست پس از بازداشت رزا پارکس^۲ برای نشستن در قسمت سفیدپوستان یک اتوبوس عمومی در مونتگمری^۳ از توابع آلاباما^۴ برای نزدیک به یک سده برای حقوق برابر کوشیدند. آن رویداد ناعادلانه زنگ را به صدا درآورد. کارد را به استخوان رسانده و تندباد جنبش اجتماعی برای حقوق شهروندی زاده شد.

هم‌جنس‌گرایان زن و مرد برای پذیرفتن شدن در اجتماع و حقوق برابر از زمان بسیار دوری پیش از رویداد غافلگیری پلیس در استون‌وال بار^۵ در روستای گرینویچ^۶ کوشش می‌کردند ولی این رویداد یگانه کاسه شکیبایی آن‌ها را لبریز ساخته و نقطه اوجی گشت که جنبشی نیرومند برای حقوق هم‌جنس‌گرایان به راه انداخت.

احساس «ژرف اندوه و خشمی لگام‌گسیخته»: چهار شهسوار

از یک بیخدا خانم یا آقا پرسید که درباره ۱۱ سپتامبر چه احساسی دارد و شما به طور کلی دو پاسخ خواهید گرفت:

- ✓ حسی آمیخته از ترس، دلهره، شک و سرگشتگی و اندوه که کمابیش همه همین احساس را داشتند
- ✓ خشم و کمر بستن برای فریاد کشیدن و به چالش کشیدن دین بیش از هر زمان دیگر

از خشم دندان قروچه رفتن بدون استثنای همه مردم از رییس‌جمهور تا عمه من دیانا پاسخی به کردار دیوانه‌وار دین بود که برای این عمل «بده شکر بیا آورند»

2. Rosa Parks
3. Montgomery
4. Alabama
5. Stonewall Bar
6. Greenwich Village

سیاستمداران سخنان خویش را با بند دعای پناه بر خدا آغاز کرده و برخی از مداحان بزرگ حتا بیخدایان را برای این یورش نکوهش کرده و گفتند این دست انتقام الهی به دلیل «سکولار شدن امریکا» است. رییس‌جمهور از بایستگی و ضرورت «جهاد صلیبی» بر ضد تبهکارانی که این جنایت را انجام داده و با اشاره به آیه ۱۲:۳۰ متا («هر که با من نیست، برخلاف من است»)، در حال سر دادن ندای هل من ناصر بر ضد کشوری که عملیات تروریستی هیچ ربطی به آن نداشت.

سراسر، رویدادی سورئال بود. افزون بر این در میان تأثیرات فراوان این رخداد، این هنگامه دردناک خمیرمایه خیزش جنبش نوین آزاداندیشی گشت.

اگر در زمانی و مکانی با احساسات بسیار شدید دینی کسی بخواهد بیخدایی سرسخت و رک باشد کمابیش کاری بسیار سختی را بعهدہ گرفته است ولی چندین ندای برجسته در هنگامه‌ی این مبارزه‌طلبی برخاست. در میان این نداها چهار نویسنده بودند که پرفروش‌ترین کتاب‌های منتقد دین آن‌ها پشت سر هم چاپ و پخش شد، کتاب‌ها در چند سال پس از یورش تروریستی ۱۱ سپتامبر و در پی هم چاپ گردید. کتاب‌های آن‌ها نقطه گردآمدن و سامان‌دهی «بیخدایی نوین»^۷ گشته و نویسندگان آن -ریچارد داوکینز^۸ زیست‌شناس، دانیال دنت^۹ فیلسوف، کریستوفر هیچنز^{۱۰} روزنامه‌نگار و سم هریس^{۱۱} عصب‌شناس- به کنایه به عنوان «چهار شهباز بیخدایی نوین»^{۱۲} نامیده شدند.

نخستین کتاب آن‌ها از هریس به نام پایان ایمان بوده و پس از گذشت سه سال از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ چاپ شد. ولی مقالات فراوانی دیگری نوشته و سخنان بسیاری در این سه سال گفتند مانند مقاله‌ی شگفت‌انگیز و هوشیارانه‌ی داوکینز در همان روزها سخت و آشفته که بی‌درنگ پس از حمله منتشر شد.

7. The New Atheism

8. Richard Dawkins

9. Daniel Dennett

10. Christopher Hitchens

11. Sam Harris

12. The Four Horsemen of the New Atheism

بخش‌های زیر به توصیف برخی از سیماهای بنیادی پاسخ‌های بیخدایان به این دم و لحظات ترسناک می‌پردازد.

اعلام‌خطر: ریچارد داوکینز با «فیلی در اتاق»

در ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۱ کمتر از ۹۶ ساعت پس از یورش ۱۱ سپتامبر یک مقاله گیرا و جالب از ریچارد داوکینز در روزنامه گاردین^{۱۳} در انگلیس چاپ شد. مفسران و سیاستمداران آن زمان در حال تکرار کاری صدها ساله بودند - سخنانی پیرامون تراژدی الهام گرفته از دین و در مورد یورش ۹/۱۱ می‌گفتند که در واقع به هیچ رو خود دین نبوده است. بلکه به دلایل سیاسی یا برخوردی فرهنگی یا چیزهای دیگری بوده... هر چیزی مگر دین. رییس‌جمهور بوش بدون دل‌نگرانی از منطقی بودن سخنش گفت «آن‌ها به دلیل آزادی از ما بیزار هستند.» شمار فراوانی از دین‌دارها پیوسته ادعا می‌کردند که یورش از سوی تندروهای مذهبی بوده و بدینسان کوشش داشتند تا در کل دیوارهای از آتش میان تندروها و دین بکشند.

آماج مقاله برجسته داوکینز نشان دادن این بود که دین هم چون «فیلی در اتاق»^{۱۴} بوده و مردم بیش از حد مؤدب هستند تا درباره آن سخنی بگویند و از سوی دیگر دین بر حسب اتفاق در گیر این پیشامد نشده بلکه نقش اساسی و ضروری در این تراژدی داشته است - یعنی در واقع این تراژدی بدون دین نمی‌توانست رخ دهد.

داوکینز مقاله‌ی خود را با تصویر شخصی آغاز کرد که به این نتیجه رسیده که برای انداختن موج ترس در دل یک ملت منفور هواپیمایی را به ساختمانی بکوبد. دلیل آن به خودی خود شاید دینی نباشد - هر آینه به سادگی می‌تواند سیاسی باشد. خوب چگونه می‌توان به این هدف رسید؟ هر کسی بخواهد این کار را انجام نیازمند به سیستم ناوبری است تا هواپیما را تا زمان برخورد با ساختمان‌ها در مسیر نگه دارد.

داوکینز شماری از گزینه‌های انگشت‌شمار را بررسی می‌کند مانند کبوتر آموزش دیده‌ای که برای گرفتن دانه‌ای به نشانه‌ای نوک می‌زند - این در واقع در جنگ جهانی

13. Guardian newspaper

14. Elephant in the room

دوم آزمایش شد. ولی بردن کبوتر و لوازم نشانه در یک هواپیما می‌تواند بسیار دشوار باشد. برای چنین یورش بزرگی شما به راستی نیاز... به وجود یک انسان دارید. ولی دخیل ساختن یک انسان در این کار یک دشواری را به وجود می‌آورد. به این انسان نمی‌توان اعتماد کرد که به سوی هدف برود زیرا این شخص می‌داند که رفتن به سوی هدف به معنای به پایان بردن زندگی خودش نیز هست.

سپس داوکینز در ادامه این رویداد هواپیمایی تروریستی خیالی به یک اندیشه‌ای می‌رسد: چه می‌شود اگر مرد جوانی را بتوان قانع ساخت که مرگ پایان زندگی نیست؟ و چه بهتر اگر بشود به آن‌ها خوراند که مرگ دلاورانه (یعنی کشتار چند هزار کافر) می‌تواند دارای پیامد رفتن مستقیم به بهشت و رسیدن به ۷۲ حوری را داشته باشد؟ به همین سادگی ناگهان سیستم ناوبری خود را می‌یابید. انگیزه این خواست ویرانی و آشفتنی هر چه می‌خواهد باشد دین ابزار تمرکز، پشتیبانی و واقعیت بخشیدن به آن را فراهم نموده است.

داوکینز در آن مقاله به خوانندگانش اطمینان می‌دهد که سیمای پنهان این تراژدی را روشن نمی‌سازد. بلکه به وارونه می‌گوید که وی از «اندوه ژرف و خشمی بی‌امان» انگیزه گرفته است - و این اندوه و خشم سرآغازی برای رویکردی سراسر نوین وی به دین است. داوکینز می‌گوید «در دود و گردوخاک خفه‌کننده ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، آخرین نشانه‌های احترام من به اصل «دست گذاشتن روی دین موقوف» که از «روز ملی نیایش» هنگامی که روحانیون و آخوندها با صدای لرزان خویش را در نقش مارتین لوتر کینگ جا زده و از پیروان دین‌های به طور کامل ناسازگار می‌خواهند تا دستان همدیگر را گرفته و به طور کامل در برابر هر نیرویی که در آغاز سبب این دشواری شده با هم بیعت کنند»

۱۱ سپتامبر به هیچ رو نخستین بار سنگین غیرقابل تحمل روی کول بیهودایی نبود. ولی برای بسیاری از بیهودایان این روز بدون چون و چرا کارد را به استخوان رساند.

پیوستن (یا دوباره پیوستن) به کارزار: هریس، دنت، هیجنز... و باز هم

داوکینز

یک کتاب، به ویژه کتابی که سابقه‌ی پیشین نداشته و بی‌همتا باشد همیشه مدتی زمان می‌برد تا جمع و جور شود. ولی هفته‌ها و ماه‌هایی پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ چهار نویسنده و اندیشمند به طور مجزا کار را بر روی کتاب‌هایی آغاز کردند که می‌باید گفت‌مان پیرامون دین را دگرگون ساخته و سیمای بیخدایی را از هر زمان دیگر به جایگاهی بالاتر برساند.

زمان نزدیک انتشار کتاب‌ها و همانندی سخنان - که نباید به طور خودکار با دین مدارا شود بلکه باید با همان استانداردهای انتقادی خردمندان و منطقی مانند هر موضوع دیگر زندگی انسان‌ها سنجیده شود- خمیرمایه‌ای برای گردآمدن آن‌ها در پیرامون یک اندیشه گروهی گشت. نتیجه این شد که آن‌ها «چهار شهسوار» نامیده شده و رویکرد آن‌ها «بیخدایی نوین» خوانده شد.

میان تابستان ۲۰۰۴ تا تابستان ۲۰۰۶ بیخدایی از خرمگسی مزاحم در حاشیه فرهنگ به جستاری داغ از سیمایی والا دگرگون گشت. این جنبش دارای یک سیما و یک آوا شد. هر چند که بسیاری از بیخدایان و انسان‌گرایان اعتراض نمودند که این آوای پیکار جو و معترض‌تر سخنگوی آنان نیست ولی این آوا کاری را انجام داد که هر جنبشی به آن نیاز دارد - تعیین چهارچوب یک خواسته و اجازه دادن به دیگر بیخدایان و انسان‌گرایان تا جایگاه‌های خویش را در این فضای بزرگ روشن سازند، فضایی که این چهار سوار به تعیین حدود آن کمک کرده بودند.

بخش‌های زیرین به معرفی این چهار نویسنده می‌پردازد. برای نگاهی موشکاف‌تر به کتاب‌های نوشته‌شده آنان، کتاب‌هایی که بیخدایی را دگرگون ساخت یک راست به بخش ۱۳ بروید.

نخستین کتاب از این میان این چهار سخنگو شخصی با کمترین احتمال - یک دانشجوی ناشناس و بدون کتاب فلسفه و مغز انسان به نام سم هریس بود. هنگامی که او در ۱۳۸۲ (۲۰۰۳ میلادی) با کتابی بر ضد همه دین‌ها با نام پایان ایمان^۱ به سراغ ناشران رفت، مردم تازه وی را شناختند. ناشری کتاب وی را پذیرفت و به طور رسمی یک اپرای چهار صحنه‌ای از زیرکی، شیوایی، سادگی و بی‌رودرواسی در پرفروش‌ترین کتاب بیهودایی را آغاز کرد.



خوب پس بدون رزومه‌ی پر آب و تاب چگونه سم هریس توانست توجه ناشران و دست آخر جهان را به سوی خود کشد؟ او این کار را به شیوه کهنه‌ای انجام داد - با نوشتن و اندیشیدن پیرامون اندیشه‌های بنیادی با خردمندی و رک و روراستی فوق العاده. بعدها او درجه دکترای تخصصی خودش را در دانش عصب‌شناسی گرفته و چندین کتاب پرفروش دیگر مانند نامه‌ای به ملت مسیحی^۲، پشه‌انداز اِفلاق^۳ و کتاب دروغ^۴ را نوشت.

ریچارد داوکینز

شهباز بعدی ریچارد داوکینز با کتاب پندار نده^۵ است. کتابی فراگیرتر که در انتقاد از دین کوتاه نیامده و مانند پایان ایمان نیرومند است. در این هنگام زمانی که داوکینز گام در جرگه بیهودایان می‌گذارد سابقه ۳۰ ساله در لیگ برتر به عنوان یک



-
1. The End of Faith
 2. Letter to a Christian Nation
 3. The Moral Landscape
 4. Lying
 5. The God Delusion

روشنگر دانش داشته و برای همگان شناخته شده بود. به دلیل پیشینه‌ی عالی و بار تعهد رویداد ۹/۱۱ بر دوش وی با جدیت بیشتری آنچه را گفت که باید می‌گفت، داوکینز نمونه کامل و آینه کامل جنبش بیخدایی نوین گشت. (هریس ناشناسی و خلوتگاه آرام را به پرسش‌های بیهوده و تکراری مردم ترجیح می‌دهد).

هنگامی که کتاب پندار خدا را می‌خوانید - و واقعاً پیشنهاد می‌کنم که آن را بخوانید - به احتمال بسیار از لحن آن شگفت‌زده خواهید شد. منتقدان مذهبی از هیچ کوششی برای نشان دادن داوکینز چون سخنگویی جنجالی و دیوانه فروگذاری نکردند و این کار را با دیوانه وار و با صدایی گوشخراش انجام می‌دهند. زیرا گمان کنم دیوانه خواندن وی بسیار ساده‌تر از پاسخ دادن به استدلال‌های وی است. افزون بر این هر چند داوکینز گاهی بسیار رک است ولی در رویکرد وی روان‌شیدایی بسیار کمتری نسبت به مردمی دیده می‌شود که پیوسته کاریکاتورهای عمومی را برای اطمینان از خواندن کتاب درست چک می‌کنند.



برای تأثیر بیشتر به کتاب صوتی که خود داوکینز خوانده گوش دهید. لحن داوکینز - یک تلاقی میان اخبارگویان بی‌بی‌سی و پروفیسور مک‌گوناگل^۱ - آن اندازه خردمندانه و دور از روان‌شیدایی است که هر کسی می‌تواند به آن پی برد.

دانیال دنت

یکی از شخصیت‌های کتاب‌های هری پاتر 1. Professor McGonagall



صحنه‌ی سوم در چهار سوار دانیال دنت، فیلسوفی از دانشگاه توفتوس^۱ که قیافه‌ای مانند بابانوئل داشته ولی مانند سقراط می‌اندیشد. او به طور شخصی یا حتا در نوشته‌هایش مانند دایی‌جان برخورد کرده و در حال تور انداختن با اندیشه‌ای شسته‌ورفته پدیدار شده و نمی‌تواند برای گفتن صبر کند - و سخنان خود را با دگرگون ساختن دیدگاه شما به جهان به پایان می‌رساند. کتاب وی به نام شکستن طلسم^۲ بررسی پژوهشگری است که دین را جالب‌توجه ولی نادرست یافته و از سوی دیگر دین را اندیشه خوبی نمی‌داند. ولی جالب!

دنت آوایی آرام و پژوهشگران به این گفتمان افزود. او دین را هم چون پیامد مستقیمی از آنچه هستیم و آنچه بوده‌ایم به عنوان یک گونه جانوری، می‌بیند. در میان این چهار سوار، دنت کسی است که گویا بیشتر توجه را به سنجیدن دین و یافتن راه کار عملی برای شکستن طلسم آن برای آزادی مردم دارد.

کریستوفر هیچنز



آخرین سوار کریستوفر هیچنز است که کمی زمخت است - و اگر نبود چه سودی از این قهرمان دردسرساز شگفت‌انگیز. هیچنز یک شخص اهل بحث و جدل بود، که بدون اجازه صاحب اندیشه واژه‌ها را برای تشریح گذری به کار می‌گرفت. او از جایگاه بلند یقین می‌نوشت و بنابراین طنز تلخی داشت یعنی با واژه‌ها بازی نمی‌کرد یا پرده‌پوشی کند. شور جدلی وی با استعدادهای طبیعی شگفت‌انگیز

1. Tufts University
2. Breaking the Spell

به عنوان یک نویسنده آمیخته شده که نتیجه آن نثر عالی، شوخ طبع و ویرانگر در نیمه سده گذشته شد.

آماج و دل بستگی های هیچنز فراتر از بیهخدایی بود. هیچنز پیش پرداختن به دین خواب بیل کلinton^۱، هنری کسینجر^۲، کاپیتالسم، چپی ها، راستی ها و حتا مادر ترزا^۳ را آشفته ساخت. کتاب چاپ شده ی سال ۱۳۸۶ هجری (۲۰۰۷ میلادی) با ارمغان آوردن عضویت در چهارسوار برای وی، دارای نامی به طور کلی آشتی ناپذیر بود، خدا بزرگ نیست: چگونه دین هر پیزی را زهر آگین می کند^۴. (جزئیات بیشتر درباره آن در بخش ۱۳)

توجه به آوای گروه کر بیهخدایی نوین: ما اینجاییم، همین جاییم، ما اینجاییم!

سخت است که گفته شود کتاب های بیهخدایی نوین بسیاری را بیه خدا ساخت یا تنها به مردم فراوانی بیه خدا نیرو بخشید تا سرافرازتر بوده یا با آوای بلندتر سخن بگویند. به احتمال بسیار هر دو سود را داشته است. باری هر چه بود هم نوایی بزرگی از آوای بیهخدایی نوین و کمپین آگاهی برای پیوستن به چهار سوار در دهه پس ۹/۱۱ برخاست. برخی به «پایان ایمان» رسیده در حالی که برخی دیگر بر برقرار کردن تماس با بی دین های مخفی تمرکز کرده بودند - بر آورد می شود که در ایالات متحده به تنهایی بیش از ۵۰ میلیون از این افراد وجود دارند.

-
1. Bill Clinton
 2. Henry Kissinger
 3. Mother Teresa
 4. God Is Not Great: How Religion Poisons Everything.

چه این باشد چه آن، کمی مانند هوها^۱ در کتاب هورتون صدای یک هورا می‌شنود!^۲ است که بر روی ذره‌ی غباری زندگی می‌کنند و برای رسیدن به جهان بیرون و برای این که دیگران آن‌ها را دیده و سخنان آن‌ها را بشنوند فریاد می‌کشند، «ما اینجا هستیم، ما اینجا هستیم»

بیخدایان با شمار بیشتر و ویژگی والاتر، نیرو و قوت قلب گرفته و آماده هستند تا به عنوان بخش قابل رشد و معتبر فرهنگ شناخته شوند. برخی از نشانه‌ها دلالت دارد که به رسمیت شناخته شدن بیخدایان از هم اکنون آغاز به ریشه دواندن نموده است. پس از برگزیده شدن دوباره باراک اوباما^۳ در انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده در سال ۱۳۹۱ (۲۰۱۲ میلادی) چندین ناظر انتخابات اشاره کردند که بی‌دین‌ها در میان حیاتی‌ترین بلوک‌های رأی‌گیری اوباما بوده‌اند. یک پژوهش‌گر دین و سیاست در کانون پژوهش پیو^۴ آن را «پیشرفتی جهشی در سیاست آمریکایی» خوانده و افزود که «نا وابستگی دینی مجموعه بسیار مهمی از پیامدهای سیاسی است.» بخش در پیش شیوه‌هایی را تشریح می‌کند که بیخدایان و دیگر بی‌دین‌ها برای نشان دادن بهتر حضور خود به کار گرفتند.

نمایش در بیلبردها و اتوبوس‌ها

کمپین‌های تبلیغات اتوبوسی و بیلبرد گروه‌های بیخدا در چند سال گذشته توجه بسیاری را به سوی خود کشیده است. نخستین این تبلیغات سال‌های اخیر در دی ماه ۱۳۸۶ هجری خورشیدی (ژانویه ۲۰۰۸ میلادی) با پیام ساده‌ای آغاز گشت - «به خدا باور ندارید؟ تنها نیستی» - که بر تابلوی بزرگی در زمینه آبی آسمان به نمایش در آمد. تبلیغات دیگر به طور مستقیم دین را هدف قرار داد. نمونه‌های آن در زیر آمده است:

1. Whos
2. Horton Hears a Who
3. Barack Obama
4. Pew Forum

- ✓ آیا بدون خدا نیکوکار هستید؟ میلیون‌ها نیکوکار بدون خدا هست: این نیز در زمینه‌ی آبی آسمانی بود. نهادهای فری‌ثات‌اکشن^۱، نهاد انسان‌گرایان آمریکایی^۲ و پیمان یکپارچه خردمندی و منطق^۳ برپاکننده‌ی این بیلبورد بودند.
- ✓ تصور کنید هیچ دینی نیست / درباره تعصب هوشیار باشید: حروف این تبلیغات با شیشه‌های رنگی در روی بیلبورد پدیدار گشت و بانی آن بنیاد آزادی از بند دین بود^۴.
- ✓ ما انسان‌ها همگی در برابر بیشتر خدایان، بیخداییم. برخی از ما تنها یک خدای دیگر را قبول نداریم: بیلبوردی بود که انجمن اومانیست‌های انگلیس^۵ تبلیغ کرده بود.
- ✓ به احتمال بسیار هیچ خدایی نیست. پس دیگر ترس و خوش باش: این را نیز انجمن انسان‌گرایان انگلیس تبلیغ زده بود.
- ✓ فهمیدیم که همه‌اش داستان است. این بار خرد را بزرگ دار! این بیلبورد در پس زمینه سه مرد خردمند را نشان می‌داد که ستاره بیت لحم^۶ را دنبال می‌کردند و مربوط به بیخدایان آمریکایی^۷ بود.
- ✓ فهمیدیم که همه‌اش داستان است... و یک گزینه دارید: این بیلبورد به دو زبان عبری و تازی به نمایش در آمد. بیخدایان آمریکایی بانی آن‌ها بود.
- ✓ «کتاب‌های آسمانی را خواندم. اینک بیخدایی سربلند هستیم.» جولیا سویینی نمایشنامه‌نویس و کم‌دین... بیخدا: این بیلبورد یکی از میان مجموعه‌ی مورد توجه قرار دادن بیخدایان مشهور و بلندآوازه است که بانی آن بنیاد آزادی از بند دین بود.

1. FreeThoughtAction

2. American Humanist Association

3. United Coalition of Reason

4. Freedom From Religion Foundation

5. The British Humanist Association

6. Star of Bethlehem مشخخص عید میلاد مسیح است

7. American Atheists

- ✓ **خواهش می‌کنم به من برجسبی ندهید. بگذارید بزرگ شوم خودم یکی برمی‌دارم:** یک کودک شاد در حال بازی همراه با عبارت‌هایی مانند «کودک مسیحی»، «کودک بیخدا» و «کودک مارکسیست» در زمینه این بیلبرد پیدا است انجمن انسان گرایی انگلیس آن را تنظیم نموده است.
- ✓ **شما - برای داشتن امید، پناهگاه، عشق، زنده ماندن - نیاز به خدا ندارید:** مرکز کاوش^۱ این بیلبرد را سفارش داده بود.
- ✓ **بی‌گمان می‌دانید که همه آن‌ها کلاه‌بردار و نابکار هستند:** این تبلیغ پرستشگاه‌های مقدس چندین دین را نیز نشان می‌داد - این هم بیلبرد دیگری از بیهودایان آمریکایی بود.
- ✓ **آیین مورمون: خدا یک بیگانه‌ی فضایی است، مردگان را غسل تعمید می‌دهد پول فراوان، تعصب فراوان - به بیهودایان آمریکایی بپیوندید!** زیر عنوان نوشته شده «بیهودایی: خردمندی آن به سادگی نمایان است.» پس زمینه مردی در ردای مقدس مورمون را نشان می‌دهد که هم چنین به عنوان «زیرپوش جادویی» نیز شناخته می‌شود. حدس زدید که این بیلبرد کار چه سازمانی است: بیهودایان آمریکایی.
- ✓ **به دین شک دارید؟ خیلی‌ها مانند شما هستند:** این تبلیغ نگاره یکی از بیهودایان بنام و مشهور آفریقایی آمریکایی (مانند لانگستون هیوز^۲) و یک بیهودای امروزی آفریقایی آمریکایی را نشان می‌دهد، بانی آن انجمن افریقا آمریکایی برای انسان‌گرایی^۳ بود.
- ✓ **یک ملت یکپارچه:** عبارت اصلی از تعهد تابعیت ایالات متحده (پیش از این که در سال ۱۳۲۴ هجری (۱۹۴۵ میلادی) «به یاری خدا» جایگزین شود) در پس زمینه یک پرچم امریکا پدیدار بود. انجمن سکولار کارولینای شمالی این بیلبرد را برای تبلیغ سفارش داده بود.

1. The Center for Inquiry
2. Langston Hughes
3. African Americans for Humanism

یکی از مواردی که به آن دل‌بستگی و علاقه دارم کمپین فیس‌بوک^۱ است که از سوی انجمن انسان‌گرایان آمریکایی^۲ به راه افتاده است. هر آگهی عبارتی عمومی بود که بازتابی از رویکرد انسان‌گرایی به زندگی بوده سپس گوشزد می‌کرد که «این سخنان انسان‌گرایی است.» در یکی از تبلیغات یک نگاره و تصویر از دالایی لاما^۳ بود که می‌گفت، «زمان آن رسیده که راهی پیشروتر از دین برای اندیشیدن درباره معنویت و اخلاق بیابیم» و با این عبارت ادامه می‌یافت «همانند آموزه‌های انسان‌گرایی به نظر می‌رسد.» کمپین تا این تاریخ گفته‌های از آلبرت اینشتین، هیلاری کلینتون، برتراند راسل، رونالد ریگان و خط‌شکن لیگ ملی فوتبال برندون آیانبدجیو^۴ را به نمایش درآورده است.

نکته‌ی خوبی داشت -ارزش‌های انسان‌گرایی بسیار همانند ارزش‌های انسانی به نگر می‌رسند زیرا آن‌ها ارزش‌های انسانی است. لحن این پیکارها دامنه‌ای از رویارویی و فراخوانی ملایم گرفته تا شوخ و اندیشمندانه دارد. برگزیده شدن هر لحنی ربط و بستگی فراوانی به سازمان برگزارکننده و آماج آن سازمان دارد. برای نمونه انجمن بیخدایان آمریکایی خویش را هم چون «تفنگداران جنبش» دیده بنابراین پیام‌های آنان بیشتر پیکارجویانه است. انجمن‌های دیگر مانند نهاد انسان‌گرایان آمریکایی همان‌گونه که انتظار دارید لحن انسان‌گرایان‌تر دارد. نه این که همیشه این کار پذیرش مردم را دگرگون سازد. حتا پیام‌هایی با کم‌ترین برخورد و مؤدبانه‌ترین آن‌ها مانند پیام‌هایی که اعلام می‌کرد که برخی از انسان‌ها ناباور هستند کمابیش همیشه از سوی تبلیغاتچی‌ها و شرکت‌های اتوبوس‌رانی رد می‌گشت و بسیاری نیز ویران و تخریب شدند.

شاید شگفت‌زده نشوید که دریابید دیدگاه بیخدایان درباره این کمپین‌ها یکسان و هماهنگ نبود. برخی از بیخدایان پیام‌های یورشگر را دوست داشته و گمان می‌کردند

1. Facebook

2. American Humanist Association

3. Dalai Lama

4. Albert Einstein, Hillary Clinton, Bertrand Russell, Ronald Reagan, and NFL linebacker Brendon Ayanbadejo

که پیام‌های ساده با زمینه‌ی آسمان آبی خیلی بچه‌ننه است. کسانی دیگر نیز بودند که دوستدار پیام‌های ساده بوده می‌گفتند بگذارید نا باورمندان بدانند تنها نبوده و گمان می‌کردند که پیام‌هایی با یورش به باورهای دینی نادیده گرفتن تنوع و گوناگونی و عقیم است.

آفتابی شدن با کمپین اوت

کمپین آفتابی شدن^۱ (اوت)، پروژه‌ای از بنیاد ریچارد داوکینز برای دانش و خرد^۲ بود که بیخدایان را تشویق می‌کرد تا باورهای خود را برای خانواده، دوستان و جامعه روشن سازند. این پروژه از جنبش دگرباشی جنسی^۳ الهام گرفته که خواستار آفتابی شدن هم‌جنس‌گرایان زن و مرد بود. هنگامی که مردم پی بردن که هم‌جنس‌گرایان زن و مرد شخصیت‌های افسانه‌ای ناشناسی «در دوردست‌ها» نبوده بلکه از اعضای خانواده و دوستان نیز هستند نگرش آن‌ها آغاز به دگرگون شدن کرد.



همین منطق درباره بیهودایی نیز کاربرد دارد: از همان هنگامی دوستان و خانواده دریافتند که مردم طبیعی و خوب مانند دخترخاله سو^۴ یا آدم شریفی مانند آقای ویلیامز^۵ همسایه خانه‌ی آخر کوچه بیخدا هستند یخ‌گناه بیهودایی یا بیگانه بودن بیخدا آب می‌شود.

کمپین آفتابی شدن (اوت) حرف (A) سرخ رنگ بزرگ را به عنوان نماد بیهودایی معرفی نمود - یک ارجاع هوشمندانه به جامه سرخ‌رنگ با نشان «A» بر روی

1. The Out Campaign
2. Richard Dawkins Foundation for Reason and Science
3. LGBT movement
4. Cousin Sue
5. Mr. Williams

- آن که هستر پیرین^۱ در کتاب داغ ننگ^۲ به عنوان محکومیت دینی بر تن کرده است. (درباره این نماد و نمادهای دیگر به بخش ۱۴ نگاه کنید.)
- ✓ کمپین آفتابی شدن (اوت) بیخدایان را تشویق می‌کرد به:
 - ✓ بیرون آمدن از پستوها و تشویق دیگران نیز به همین کار
 - ✓ اعلام وجود برای کمک به ترویج یک دیدگاه مثبت از بیخدایی
 - ✓ سخن گفتن از باورها و ارزش‌های خود برای کمک به مردم تا دریابند که بیخدایان همیشه یک گروه کلیشه‌ای نبوده و دارای گوناگونی و تنوع بسیار هستند
 - ✓ برای راه ندادن دین به سر کلاس‌های درس و جلوگیری از آلوده شدن دولت به آن
 - ✓ ایستادن و پدیدار شدن در جوامع با درگیر ساختن خود در کارهای روزمره و خدمات اجتماعی

جان دوباره گرفتن با خرد و منطق

راه‌پیمایی‌های عمومی شیوه دلخواه دیگری برای بیخدایان است تا خویش را به چشم و گوش مردم بکشانند. راه‌پیمایی یک شیوه ویژه آمریکایی است به احتمال بسیار به این دلیل که نیاز به دیده شدن در اینجا بسیار شدید است.

نخستین کار بزرگ در این زمینه رژه آمریکاییان بدون خدا در آبان ۱۳۸۱ (نوامبر ۲۰۰۲) در واشینگتن بود که بیش از ۲،۰۰۰ بیخدا، ندانم‌گرا و انسان‌گرا برای برگزاری رژه و راه‌پیمایی نزدیک به یک کیلومتر و نیم (۱ مایل) در پارک ملی^۳ گرد هم آمدند. رهبران این جنبش پیرامون اهمیت جدا نگه‌داشتن دین از سیاست و نیاز به اعلام حضور بیشتر بیخدایان در فرهنگ سخنرانی کردند.

1. Hester Prynne
2. The Scarlet Letter
3. National Mall

موسیقی‌دان‌ها اجراهایی داشته و یک گروه مخالف راه‌پیمایی از افراد مذهبی به مدت کوتاهی مسیر رژه را مسدود نمود - این رویداد یک شاهکار، رویدادی مربوط به همه‌ی آمریکایی‌ها در ابعاد ملی ولی با چرخشی بدون خدا بود. اسفند ۱۳۹۰ (مارس ۲۰۱۲) دو راه‌پیمایی بزرگ دیگر از بدون دین‌ها را به خود دید.

بزرگداشت خرد با راه‌پیمایی خرد

راه‌پیمایی خرد - «وداستوک^۱ بیخدایان و شک‌گرایان» - بیش از ۲۰,۰۰۰ ناباور را به پارک ملی در واشینگتن کشاند و رشد جنبش از زمان رژه بیخدایی ده سال پیش را به خوبی آشکار نمود. مجریان بلندآوازه مانند ریچارد داوکینز، آدام ساویج^۲ (همکار مجری برنامه تلویزیونی میث‌بوسترز^۳، یک برنامه مورد پسند شک‌گرایان)، پاول زکوری مایرز^۴ بلاگر و تیم ماچین^۵ بازیگر کمدی این رویداد را گزارش کرده و دو مرد سیاسی نیز در این گردهمایی حضور داشتند - نماینده کنگره پت استراک^۶ که بیخدا بوده و سناتور تام هارکین^۷ که بیخدا نیست - این راه‌پیمایی بر روی ویدئو ضبط شد. پس از سال‌ها زندگی در حاشیه فرهنگ، بیخدایان احساس کردند که در حال رشد بوده و در میانه میدان هستند. شرکت کنندگان در رژه بدون خدایی ده سال پیش متوجه دگرگونی و تغییر دیگری نیز شدند. در رویداد ۱۳۸۱ (۲۰۰۲ میلادی) بیشتر مردان سفیدپوست بالای ۴۰ سال حضور داشتند. ولی در رویداد راه‌پیمایی خرد در سال ۱۳۹۰ (۲۰۱۲ میلادی) زنان نیز هم گام مردان حضور داشته، گوناگونی نژادهای بسیار بیشتر بوده و کفه ترازو به سوی جوانان - بیشتر جوانان زیر ۳۰ سال - چرخیده

در اصل یک فستیوال موسیقی است Woodstock 1.

2. Adam Savage

3. Mythbusters

4. PZ Myers

5. Tim Minchin

6. Pete Stark

7. Tom Harkin

بود. این راه‌پیمایی یک نماگر دیگر نیز داشت که جنبش آزاداندیشی در حال رشد بوده و به شیوه بسیاری خوبی دگرگون گشته است.

به جنبش افتادن با راک فراتر از باور

دومین رخ داد بزرگ نمایشی سال کنسرت راک فراتر از باور^۱ بود که در پاسخ به جشنواره بشارت دینی^۲ در ۱۳۸۹ (۲۰۱۰ میلادی) در پایگاه براگ^۳ در کارولینای شمالی برگزار گشته بود.

رویداد ۱۳۸۹ برگزار شده در پایگاه، راک پادگان^۴ نامیده می‌شود. این کنسرت را سازمان بیلی گراهام^۵ مداح ساخته و به تندی روشن گشت که این رویداد به منظور منتبه ساختن سربازان برای ایمان عیسا بوده است. تارنمای آن نوشته بود، «دوستان و وابستگی را که نیاز به مسیح دارند بیاب، برای آنان دعا بخوان و آنها را به راک پادگان فراخوان، جایی که پیام رستگاری را بشنوند.» این جشنواره پیش تر در چندین پادگان با سرپرستی اداره پشتیبانی دینی ارتش برگزار شده بود.

بسیاری از سربازان پایگاه براگ ناراحتی خویش را از یک رویداد مداحی ویژه‌ی مسیحی در پایگاه ارتش ایالات‌متحده ابراز داشتند. برخی از اعضای این پادگان از اقلیت‌های مذهبی و برخی بیخدا بوده ولی بیشتر افراد شاکی در واقع مسیحیانی بوده که قانون اساسی را به راحتی خوانده بودند. هنگامی که بنیاد آزادی دینی ارتش^۶ خواستار لغو این نمایش گشت فرمانده پادگان پاسخ داد که هیچ سرپیچی انجام نشده و پایگاه براگ «می‌تواند همان تراز و سطح پشتیبانی را برای هر گروه دیگری نیز فراهم نماید.»

1. Rock Beyond Belief
 2. Evangelical festival
 3. Fort Bragg
 4. Rock the Fort
 5. Billy Graham's organization
 6. Military Religious Freedom Foundation

خوب اگر چنین باشد بد نیست. گروهان ژوستین گریفیث^۱ یک بیخدا که در پایگاه براگ مشغول انجام وظیفه بود این سخنان فرمانده پایگاه را به عنوان قول گرفته و درخواست اجازه نمایش دیگری به نام راک فراتر از باور^۲ را داد. بر خلاف راک پادگان این کنسرت برای تغییر آیین افراد آنجا نبود. این کنسرت به سادگی در بزرگداشت ارزش‌ها سکولار و درود فرستاد به حضور بی‌دین‌ها در ارتش بود - حضوری که با زور پوشیده می‌ماند (به بخش ۱۹ بنگرید). گریفین حتا موافقت دانشمند و بیخدای برجسته ریچارد داوکینز را گرفته و وی پذیرفته بود تا سخنرانی نماید هم چنین ۵۰،۰۰۰ دلار از بنیاد آزاداندیشی استیفل^۳ برای این مراسم اهدا شده بود.

زمان کوتاهی پس از ثبت درخواست گریفیث کارشکنی آغاز شد. با وجود این که مقام قانونی پایگاه براگ با نیرومندی فرمان داده بود که پشتیبانی پایگاه برای همه مانند راک پادگان عمل خواهد کرد فرماندهان پایگاه می‌گفتند که کنسرت راک فراتر از باور تنها به درون اتاقک محل اجرا باید محدود بوده و از دادن ۴۰،۰۰۰ دلار هزینه پشتیبانی مانند کنسرت مذهبی سر باز می‌زدند. کنسرت مذهبی یک نمایش از سربازان مذهبی با چتر نجات داشت و برای همین گریفیث طرحی برای نمایش چتربازی سربازان بیخدا کشیده بود. (چنین نمایشی به طور معمول در مکان بسته به خوبی اجرا نمی‌شود).

گریفیث با دیدن این رفتار نابرابر کنسرت را لغو کرده و درخواست فرجام نمود. سرانجام پس از برخاستن فریاد اعتراضی بلند ولی متمدانه از سوی انجمن آزاداندیشی، پایگاه براگ روند کار خویش را تغییر داد. فرماندهی پایگاه اجازه داد که کنسرت در میدان اصلی رژه، همان محل برگزاری راک پادگان و با همان پشتیبانی مالی برگزار شود. این کنسرت در دوازدهم فروردین (۳۱ مارس) برگزار شده و چندین سخنران و اجرای زنده باندها موسیقی را در برداشت - و بله چتربازی بیخدایان نیز در آن گنجانده شده بود. این رویداد موفقیتی بزرگ بود.

1. Sgt. Justin Griffith
2. Rock Beyond Belief
3. Stiefel Freethought Foundation

پس از این رویدادها گریقیث گفته امیدی نیست که در برابر هر کنسرت مسیحی، کنسرتی بیخدا اجرا شود. در عوض اعلام کرد که پایگاه نباید هیچ گونه کنسرت و نمایش فرقه‌ای از هر گونه داشته باشد. ولی قانون اساسی می‌گوید تا زمانی که رویدادی برای یک فرقه اجرا شود باید برای دیگر فرقه‌ها نیز امکانات فراهم شود.

خوشامدگویی به جوانان بدون خدا

جوان‌ترین نسل بی‌دین‌ها - جوان‌های هزاره، افراد ۱۸ تا ۲۹ ساله - پرشتاب‌تر از هر نسل دیگری از بیخدایان و انسان‌گرایان روی پای خود ایستادند. آن‌ها میزان هویت و باور دینی کمتری نسبت به هر نسل دیگری دارند. حتا زمانی که نسل‌های پیشین در همین سن بودند. تنها ۵۴ درصد از این افراد به خدای شخصی باور دارند - خدایی که دعا را استجابت می‌کند، در امور انسان‌ها دخالت کرده و مراقب کردارهای بد و خوب مردم است. آن‌ها برای آشکار ساختن اندیشه‌های خویش بسیار راحت‌تر هستند - تا اندازه‌ای به این دلیل که بسیاری از دوستان آن‌ها نیز بدون دین هستند - و نسبت به بیخدایان پیرتر احتمال بیشتری دارد که زمینه مشترک و همکاری با افراد متدین را پیدا کنند.

البته این سخنان به معنای آن نیست که آن‌ها مطیع و زودباور هستند. جوان‌های هزاره در میان فعالان سکولار به ویژه جدایی دین از سیاست برای خودشان سری در میان سرها دارند. به من اجازه دهید تا چند تن از این انسان‌های جوان پر دل را معرفی کنم.

جسیکا الکویست^۱

در سال ۱۳۸۹ (۲۰۱۰ میلادی) پدر و مادر ناشناسی از دبیرستان رودآیلند با اتحادیه آزادی‌های شهروندی آمریکایی^۲ (ACLU) درباره تابلوی دعایی تماس گرفتند که به طور دائم در سالن جلسات دبیرستان محلی از سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳ میلادی) - یک سال

1. Jessica Ahlquist

2. American Civil Liberties Union

پس از غدغن ساختن امامت آموزگاران برای انجام نیایش‌ها در آموزشگاه‌های دولتی از سوی دادگاه دیوان عالی - به دیوار کوبیده شده بود.

این دعا به این صورت آغاز می‌شد، «پدر آسمانی ما، هر روز را به ما ارزانی می‌کند و می‌خواهد که ما بهترین کوشش خود را انجام داده، رشد روحی، اخلاقی و همین طور جسمی بیابیم تا بتوانیم خوب بوده و یاور دیگران باشیم» و همین طور ادامه داشت. این دعای بدی نبود - ولی «پدر آسمانی ما» این دعا را به ویژه یک دعای مسیحی ساخته و دیگر دین‌ها را مستثنا کرده و اشاره‌ای هم به بی‌دین‌ها نداشت. این همخوان با قانون اساسی نبود؛ دولت باید در موضوع دین بی‌طرف می‌ماند.

دختر دانش‌آموزی در این دبیرستان به نام جسیکا الکویست که با آیین کاتولیک بزرگ شده ولی اکنون یک بیخداست یک سخنگوی غیررسمی برای برداشتن این تابلو گشته، چندین سخنرانی پرجنجال انجام داده و هیئت گردهمایی آموزشگاه را خشمگین ساخته بود. جسیکا گفت که «هر باری که [این دعا] را می‌بینم انگار می‌گویم که تو متعلق به اینجا نیستی.»

از سوی دیگر خانم جسیکا درباره روگر ویلیامز^۱ که پس از تبعید از کلنی خلیج ماساچوست^۲ به دلیل در اقلیت بودن دیدگاه‌های دینی‌اش بنیادگذار کلنی رودآیلند شده بررسی و تحقیقاتی انجام داد و نتایج این تحقیقات را با هیئت‌مدیره در میان گذاشت. نیواینگلند^۳ یکی از سکولارترین مناطق در میان دو منطقه سکولار کشور بوده شاید به نگر چنین رویدادهایی در این منطقه جای شگفتی داشته باشد، ولی رودآیلند یک استثنا - دینی‌ترین ایالت در یک منطقه سکولار - است.

پس از این که هیئت‌مدیره ۴ به ۳ رأی به ننگه‌داشتن تابلو دعا نمود، اتحادیه آزادی‌های شهروندی آمریکایی (ACLU) پرونده آن را تشکیل داده و از جسیکا درخواست نمود تا شاکی پرونده باشد. جسیکا پذیرفت - که البته آغاز تهدیدهای خشونت‌آمیز از سوی هم‌کلاسی‌ها و مردم را در پی داشت. نماینده ایالت در رادیو

1. Roger Williams
2. Massachusetts Bay Colony
3. New England

محلی جسیکا را «شیطانی کوچک» نامید. دو گل فروش از تحویل گل پشتیبان‌ها وی در هنگام دادرسی خودداری کردند. ولی انجمن بیخدایی در سطح ملی پیشنهاد پشتیبانی بزرگی دربرگیرنده ۶۲،۰۰۰ دلار برای آموزش دانشگاهی وی فراهم نمود. زمانی که از جسیکا درباره واکنش انجمن محلی پرسش شد وی گفت، «آنها شاید اکنون این کارها را یک چیز بسیار منفی بدانند، ولی من در حال دفاع از قانون اساسی آنها نیز هستم.» از من هم اگر پرسیده می‌شد بهتر از این پاسخی نداشتم. در بهمن ۱۳۹۰ (ژانویه ۲۰۱۲ میلادی) دادگاه ناحیه رودآیلند ایالات متحده به برداشتن تابلوی دعا رأی داده و در اسفند همان سال (مارس) تابلو دعا برداشته شد.



چنین اعتراض‌هایی اعتراض به دین یا یورش به مسیحیت نیست. این افراد می‌کوشند تا فرهنگی را بسازند که در آن افراد و خانواده‌ها بتوانند به طور حقیقی باور و اعتقاد خویش را برگزیده و هیچ دینی اجازه نداشته باشد که این فضای مشترک را در چنگ خود بگیرد. (برای جزئیات بیشتر درباره ارزش و اهمیت آن برای همه انسان‌ها هم چنین دین‌دارها بخش ۸ را ببینید.)

دونکن هندرسون^۱

در سال ۱۳۶۳ (۱۹۸۴ میلادی) کنگره ایالات متحده قانون دسترسی برابر را به تصویب رسانده که می‌گوید هر باشگاهی در مراکز آموزشی با تنخواه‌گردانی فدرال باید دارای همان دسترسی به فضای گردهمایی و دیگر منابع باشگاه‌های دیگر برخوردار باشد. گروه‌های دینی و افرادی که می‌خواهند باشگاه نمازخوانی داشته باشند و مانند این‌ها در اصل خواستار تصویب این قانون در کنگره بودند. تا هنگامی که حضور داوطلبانه

1. Duncan Henderson

باشد، گروه آغاز شده دانش آموزی و مخل امور نباشد ادامه یافتن آن مشکل و دشواری ندارد.

قانون اجازه تشکیل باشگاه‌های دینی در دبیرستان در سراسر ایالات متحده صادر کرده و به حق نیز چنین کاری را انجام داده است. اگر دانش آموزان برپاکننده‌ی این باشگاه‌ها باشند آن‌ها به طور کامل اجازه فعالیت دارند. ولی از سوی دیگر این مصوبه قانونی هم چنین از باشگاه‌های هم‌جنس‌گرایان زن و مرد و باشگاه‌های بیهودایان حمایت و پشتیبانی کرده و مجوز داده است - همه جور. باری زمانی که دونکن هندرسون، دانش‌آموزی در آوبرن آلاباما^۱ خواست تا برای مقابله با احساس تنهایی در مدرسه راهنمایی یک باشگاه آزاداندیشی به راه اندازد او و یک دانش‌آموز بیهودای دیگر احساس کردند که جو شدید مذهبی آن‌ها را احاطه کرده است، البته دیدن آن نیاز به تمرکز بسیار نداشت.

دونکن به گزارشگر محلی گفت، «من تازه پایه هفتم را به پاس کرده بودم. از سوی دیگر دوستان اندکی داشتم که می‌دانستم دین ندارند و همین طور که بزرگ‌تر می‌شدیم زمان بیشتری را بیرون از خانه سپری می‌کردم و من مانند، می‌دانید چه می‌خواستم؟ من به راستی یک گروه برای خودمان می‌خواستم تا پیوسته از سوی اکثریت بچه‌های مدرسه نکوهش نشوم.»

ولی دونکن با مخالفت سخت اولیای مدرسه و زورگویی و حتا تهدید به مرگ از سوی هم شاگردی‌ها روبرو می‌شود - یکی از بچه به دونکن می‌گوید که به او «و هر بیهودای دیگری با تفنگ شکاری» شلیک خواهد کرد. هنگامی که دونکن به دبیرستان او برن رفت دوباره کوشید. این بار او یک هم پیمان به نام دکتر تد فریمن^۲ رییس مدرسه داشت که خودش - با این که مسیحی بود- بی‌درنگ برای بنیادگذاری این باشگاه آزاداندیشی پیشگام شد.

فریمن به ایستگاه تلویزیون منطقه گفت که «کودکان ما حق دیدار داشته و آن‌ها حق دارند که باشگاه براه اندازند و این در اختیار من نیست که به طور ضروری

1. Auburn, Alabama
2. Dr. Todd Freeman

موافق یا مخالف برپایی باشگاه باشم ولی اختیار دارم و مسئول این هستم که مطمئن باشم کودکان حق داشتن باشگاه را دارند. می‌توانم دلیل مخالفت را ببینم ولی این به راستی یک درخواست نیست این قانون است.»

جالب است که هنگام همکاری کامل مردم آگاه با همدیگر با وجود تفاوت در دیدگاه چه فرصت‌هایی به دست می‌آید.

همبستگی سکولار دانش‌آموزی

آیا از رشد بسیار پر شتاب جوانان بدون دین که سبب رشد کل جنبش شده، سندی نمی‌خواهید؟ نیازی به گشتن و کاوش بسیار نیست و می‌توان به عنوان نمونه‌ای از مثبت‌ترین و پویاترین سازمان آزاداندیشی امروزی از همبستگی سکولار دانش‌آموزی^۱ (SSA) نام برد. همبستگی سکولار دانش‌آموزی (SSA) در آبان ماه ۱۳۸۰ (نوامبر ۲۰۰۱ میلادی) در کلمبوس، اوهایو بر پا شده و با آموزش رهبری، سخنران‌های مهمان، منابع و پستوانه سازمانی پشتیبان دانش‌آموزان بدون دین در سراسر ایالات متحده می‌باشد. این سازمان در سال ۱۳۸۲ (۲۰۰۳ میلادی) ۴۲ گروه دانشگاهی را زیر چتر خود داشت. در سال ۱۳۸۸ (۲۰۰۹ میلادی) به ۱۴۳ گروه و در زمان نوشتن این کتاب (۱۳۹۱) گروه‌های آن به ۴۱۳ گروه افزایش یافته و همه نشانه‌های دلالت بر ادامه رشد آن دارد.

بنیادگذاری سازمان‌های نوین

در آغاز این سده چندین سازمان غیر الهی پدیدار شدند که شامل فهرست زیر بوده ولی محدود به این فهرست نیست:

✓ بنیاد دانش و خرد ریچارد داوکینز (www.richarddawkins.net): این بنیاد غیرانتفاعی برپا شد تا «پستوانه‌ی آموزش دانشیک، درک از جهان طبیعت بر

1. Secular Student Alliance

مبنای مدارک و اندیشه انتقادی باشد... برای کنار زدن خرافات بنیادگراهای

مذهبی و چیره شدن بر نابردباری و رنج کشیدن.»

✓ **اتحاد سکولار امریکا** (www.secular.org): این گروه پشتیبان سیاسی حضور

بیخدایان در واشینگتن دی سی است و آماج آن افزایش ظهور، تقویت تنوع و

احترام برای انجمن‌های غیر خداپرست در ایالات متحده بوده و پاسداری و تقویت

ویژگی سکولار دولت به عنوان بهترین تضمین برای آزادی همگان می‌باشد.»

✓ **پروژه خرد** (www.project-reason.org): نویسنده سم هریس این سازمان

۵۰۱ (سی) (۳) را برپا ساخت تا «آگاهی دانشجویان ارشد سکولار را در جامعه

ترویج دهد.»

✓ **نجات از دین** (www.recoveringfromreligion.org): یک سازمان غیر

انتفاعی است که برای افراد ترک‌کننده وابستگی‌های دینی به ویژه تبعید شدگان

یا کیفردیدگان پشتیبانی فراهم می‌کند. هم چنین سرپرست و حامی پروژه‌ی

درمانگران سکولار (SecularTherapy.org) است و به افراد غیر خداپرست

در یافتن درمانگران نا باور یاری می‌رساند.

ترویج جهانی اومانیسیم یا انسان‌گرایی

هم چنان که دیدگاه‌های مذهبی به طور سراسری تغییر می‌کند - بیشتر شامل

دین در کشورهای جنوب و کمتر در کشورهای شمال^۲ - انسان‌گرایی با فلسفه زندگی

هم چون رقیبی برای دین گام به پیش گذاشت که فراتر از بی اعتقاد به خدا رفته و

چهارچوبی برای معنا، اخلاق، اجتماع و کردارهای انسان دوستانه فراهم کرد. در این

۱. یکی از معافیت‌های قانونی در امریکا برای سازمان‌های غیرانتفاعی 501(c)(3) organization

۲. Global South , global North کشورهای با توسعه انسانی کمتر به کشورهای جنوب و کشورهای با توسعه انسانی و ثروت بیشتر کشورهای شمال

مسیر جنبشی در درون جنبش به نام اومانیسیم نوین راهکاری جایگزین در برابر رویکرد خصمانه‌تر بیخدایان نوین پیشنهاد داد.



انسان‌گرایی نوین می‌تواند درست به همان اندازه بیخدایی نوین منتقد دین باشد ولی آن‌ها به طور کلی عدم تأکید بر اختلاف‌ها را برگزیده و زمان بیشتری را صرف ساختن پل و تأکید بر زمینه‌های مشترک میان دین و غیر دین می‌کنند. برخی تنها توجه خویش را از دین سراسر چرخانده به جای آن بر ساختن انجمن‌های انسان‌گرای کارا و پر جنب و جوش متمرکز کرده تا پاسخگوی بسیاری از نیازهای انسان باشد.

بخش‌های زیرین به کاوش سیمای ملایم‌تر و انسان‌گرایانه‌تر ناباوری دینی در سال‌های آغازین سده بیست و یکم و چگونگی گشودن راه خود در گوشه و کنار جهان می‌پردازد.

براه انداختن روحانی اومانیستی در هاوارد و جاهای دیگر

اگر عبارتی مانند «روحانی انسان‌گرا» مایه گیج رفتن سر شما می‌شود باید بگوییم که این اتفاق تنها برای شما روی نمی‌دهد. ولی این هم مانند اصطلاحات متناقض دیگر - برای نمونه «جناب خانم عضو کنگره^۱» یا «میکروسافت ورکس^۲» - این نیز تنها نمونه‌ای از عقب‌ماندگی زبان در برابر واقعیت است.

1. Female congressman
2. Microsoft Works



یک روحانی ویژه^۱ به طور عرفی یک روحانی است که هم چون مشاور یا سرپرست خدمات مذهبی به اعضای نهادهای غیر مذهبی مانند یگان نظامی، دانشکده یا بیمارستان خدمات ارائه می‌دهد. به این دلیل که مردم بدون دین نیز نیاز کمتری به مشاوره شخصی یا پشتیبانانه احساسی دارند و چون بسیاری هنوز هم می‌خواهند در مناسک بلوغ یا دیگر آیین‌ها مشارکت داشته باشند روحانی ویژه اومانیست نیز جایگاه خویش را همگام با آخوندهای دینی یافته است.

امروزه روحانیون ویژه اومانیست در جاهای زیر خدمات ارائه می‌دهند

- ✓ دانشگاه آمریکایی (واشینگتن دی سی)
- ✓ دانشگاه کلمبیا (نیویورک)
- ✓ دانشگاه کلدونین گلاسکو (انگلیس)
- ✓ دانشگاه هاروارد (ماساچوست)
- ✓ دانشگاه راتگرز (نیوجرسی)
- ✓ بیمارستان دانشگاه لستر (انگلیس)
- ✓ دانشگاه لیدز (انگلیس)
- ✓ نیروهای مسلح انگلیس، آلمان و بلژیک

معاونت بیخدای و آزاداندیشان ارتش در ایالات متحده سخت می‌کوشد تا در این سوی آب نیز پست روحانی ویژه اومانیست داشته باشد. برخی از سازمان‌های در اروپا و آمریکا به ارائه خدمات و پشتیبانی روحانی ویژه اومانیست می‌پردازند. یکی از ستون‌ها اصلی انسان‌گرایی در سال‌های اخیر روحانیت ویژه اومانیستی در دانشگاه هاروارد بوده است. این بخش در سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۷ میلادی) برپا شده ولی تنها از هنگامی که یک خاخام انسان‌گرای سکولار به نام گرگ اپستاین^۲ در پاییز

1. Chaplain
2. Greg Epstein

سال ۱۳۸۴ (۲۰۰۵ میلادی) روحانی اومانیست هاروارد گشت، انسان‌گرایان هاوارد پیشگام انسان‌گرایی در جهان شدند. افزون بر میزبانی رویدادهای بزرگ، دادن پاداش به انسان‌گرایان برجسته، راه اندازی پروژه‌ی جامعه انسان‌گرا (به بخش «فراتر از سخن» در پایین این بخش بنگرید) و اثبات وجود نیرومند انسان‌گرایان در خدمات اجتماعی و امور میان‌دین‌های گوناگون از کارهای روحانی اومانیستی هاروارد بوده است. در سال ۱۳۸۶ (۲۰۰۷ میلادی) روحانیت اومانیستی هاروارد سی‌امین سالروز بنیادگذاری خودش را جشن گرفته و میزبان رویدادی بود که انسان‌گرایی نوین خوانده شد. این جشنواره در مخالفت با درک رو به رشد افرادی طراحی شده بود که گمان می‌کردند تنها راهکار غیردینی بیخدایی نوین باید پرخاشگرانه باشد. این رویداد نام خودش را به جنبش نو انسان‌گرایی تغییر داده و یک مجله بر خط تازه به نام انسان‌گرایی نوین (www.thenewhumanism.org) را راه اندازی نمود که سخنگوی این جنبش به شمار می‌رود. افزون بر این کتاب اپستاین به نام نیک بودن بدون خدا^۱ یک کتاب کوچک کم‌قطری است که بیشتر از سوی کسانی با امید به درک چگونگی دیدگاه و واکنش‌های انسان‌های بدون دین در برابر جهان و درک چگونگی طبقه بندی چهارچوب‌های دینی خواسته‌های اخلاقی خوانده می‌شود.

اپستاین به دلیل انتقادها از شیوه‌ها و لحن تند بیخدایان نوین مانند داوکینز، هیچنز و بلاگ نویس پاول زکوری مایرز برای بسیاری از بیخدایان جذاب است.

آراستن جایگاهی در صحنه - انسان‌گرایی جهانی و انسان‌گرایی ملی

انجمن‌های ملی و جهانی انسان‌گرایی نقش بزرگی در ترویج انسان‌گرایی به عنوان گونه‌ای از زندگی معنادار و پرارزش داشته‌اند این انجمن‌ها شامل انجمن‌های آمریکایی، کانادایی و انگلیسی و هم چنین اتحادیه انسان‌گرایی و اخلاق جهانی است. در این زمینه انگلیسی‌ها کمی از آمریکایی‌ها جلوتر هستند بیشتر به این دلیل که انگلیس در سال‌های پایانی سده بیستم با شتاب بیشتری به سوی سکولاریسم رفته

1. Good Without God

که این به انگلیسی‌های سکولار اکثریت انتقادی داد که سبب حضور بسیار بزرگ‌تر در فرهنگ شد. برای مقایسه اینک در کنگره ایالات متحده یک نماینده بدون وابستگی به دین است ولی در پارلمان انگلیس به طور آشکار بیش از ۱۰۰ عضو بی دین در حزب فراگیر پارلمانی گروه انسان‌گرایان دارد. بی‌دین‌ها ۲۰ درصد از مردم ایالات متحده را تشکیل داده، سرشماری انگلیس نشان می‌دهد که بدون دین‌ها ۷۶ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند. هنگامی که می‌کوشید تا خودی نشان دهید این چیزها تفاوت بسیار بزرگی را می‌سازند.

البته نمی‌خواهم بگویم که همه‌ی این‌ها ساده و بدون هیچ زحمتی به دست انسان‌گرایان انگلیسی رسیده است. هنوز هم خواسته‌های انسان‌گرایی برای برابر واقعی با برخی مقاومت‌ها در فرهنگ انگلستان روبرو می‌شوند. یکی نمونه و مثال سده بیست و یکمی برنامه اندیشه‌ای برای روز^۱، یک برنامه کوتاه روزانه در شبکه ۴ رادیو بی‌بی‌سی که «بازتاب‌هایی از دیدگاه اعتقادی درباره موضوعات روزمره و مردم در خبرها» را ارائه می‌دهد. در سال ۱۳۸۱ (۲۰۰۲ میلادی) انجمن انسان‌گرایی انگلستان و جامعه ملی سکولار درخواست کرد که سرویس خبری دیدگاه انسان‌گرا را نیز شامل شود. هنگامی که این درخواست رد شد، جامعه انسان‌گرای اسکاتلند برنامه اندیشه‌ای برای جهان^۲ را ساخت که آن هم یک برنامه رادیویی روزانه بود و انسان‌گرایان برجسته انگلستان بازتاب‌های زندگی و رویدادها روزانه را از دیدگاه یک انسان‌گرا بازگو می‌کردند - و (منصفانه) بسیار گیراتر و جذاب‌تر از برنامه‌های ساده و بی‌مزه‌ی اندیشه‌ای برای روز است. بررسی کرده و ببینید نظرتان چیست - جستجوی بر خط و برنامه‌های آن را بشنوید.

انجمن انسان‌گرای آمریکایی کارهای بسیار سختی انجام داده تا این که توانسته ندای انسان‌گرایی را در ایالات متحده به گوش مردم برساند با برنامه‌های آگاهی عمومی، نیکوکاری شعبه‌های محلی برای پشتیبانی از افرادی که به‌عنوان انسان‌گرا شناخته می‌شوند.

1. Thought for the Day
2. Thought for the World

پس از این انجمن‌های ملی البته اتحادیه اخلاقی و انسان‌گرایی جهانی وجود دارد که من در بخش ۸ پیرامون آن سخن گفتم. اتحادیه اخلاقی و انسان‌گرایی جهانی (IHEU) به ساختن چتری ادامه می‌دهد که هم‌قطاران انگشت‌شمار بی‌دین چند نسل پیش تنها آن را در خواب می‌دیدند - یک جور سازمان ملل متحده برای انسان‌گرایی جهانی.

ترویج انسان‌گرایی در افریقا

افریقا پیشینه‌ای پر مشکل در دوران نوین دارد - صدها سال استعمار و بازرگانی برده سپس یک سده جنگ، نسل‌کشی، اپیدمی مالاریا و ایدز و فقر بسیار شدید. پیشینه تاریخ مذهبی این قاره نیز شگفت‌انگیز و بی‌همتا است. یک سده پیش تنها یک درصد از مسیحیان جهان در افریقای سیاه (جنوب صحرای افریقا) زندگی می‌کردند. پس از این هنگامی که نیروهای اروپایی به خانه برگشتند، مسیحیت انجیلی کنار گذاشته شد. امروزه بیش از ۲۵ درصد از مسیحیان جهان در این ناحیه زندگی می‌کنند. افریقا با شتاب به سیمای تازه مسیحیت دگرگون شد.

برخی پیامدها این روند طبیعی یا خوب بوده است. ولی از سوی دیگر نابدباری و عدم مدارا بر ضد هم‌جنس‌گرایان به وجود آمده مانند تصویب قانون ملی در اوگاندا^۱ که هم‌جنس‌گرایی را جرمی با کیفر مرگ به شمار می‌آورد. اوگاندا هم چنین دچار طولانی‌ترین جنگ داخلی در تاریخ است به دلیل این که ارتش مقاومت خداوند^۲ سه دهه است که می‌جنگد تا دولتی بر پایه ده فرمان در اوگاندا بر سر کار آورد. در این میانه جنبشی کوچک ولی استوار انسان‌گرایی در چندین کشور مانند اوگاندا و نیجریه^۳ براه افتاده است. در حال حاضر یک آفریقایی اومانیست بودن کاری بس دشوار است. لئو ایگوی^۴ برجسته‌ترین انسان‌گرای نیجریه و نماینده پیشین اتحادیه اخلاقی و

1. Uganda
2. The Lord's Resistance Army
3. Nigeria
4. Leo Igwe

انسان‌گرایی جهانی (IHEU) در حال رهبری کردن کشمش سختی بر ضد اتهام جادوگری در غرب افریقا می‌باشد. زنانی متهم به جادوگری از روستاها گردآوری و در اردوگاه‌های جادوگری در شمال غنا^۱ جا داده می‌شوند. لئو در حالی که می‌کوشد توجه جهان را به سوی این روند و دزدیدن بچه‌های زنان متهم به جادوگری بکشد چندین بار بازداشت شده و بیش از یکبار کتک‌خورده و خانواده وی تهدید شده‌اند. ولی در جنگ علیه سوءاستفاده از حقوق بشر - یک شیوه نیرومند برای به کار گرفتن ارزش‌های اومانیست برای دشواری و مشکلات واقعی جهان - وی پافشاری می‌کند.

انسان‌گرایان اوگاندا شبکه کوچک ولی موفق از مدارس انسان‌گرا را در کشور راه اندازی کرده که چون یک شیوه جایگزین مدارس مذهبی، دانش و اندیشیدن به شیوه انتقادی را آموزش می‌دهد. افزون بر این برجسته‌ترین روزنامه‌نگار سیاسی در اوگاندا دیلی مانیتور^۲ یک انسان‌گرا و بیخدای شناخته شده به نام آلن تک^۳ است.

در یکی از مقالات خویش نوشته، «یکی از دلایل‌هایی که چرا آفریقایی به طور ژرفی دین‌دار، معنویت‌گرا و فراطبیعت‌گرا هستند در کل به این دلیل است که مردم اینجا امید خویش را برای عدالت و شادی در این زندگی و این جهان از دست داده‌اند.» سپس ادامه داده، «انسان‌گرایان باید برای دگرگونی و به چالش کشیدن بنیادهای رسم‌ها و آیین‌های ناروا درگیر شوند... برای شکوفا و پویا شدن انسان‌گرایی در افریقا باید به طور جدی در طلب و جستجوی دادگری و رستگاری انسان‌ها باشند.»

تک‌کا برای حرکتی به ورای تبدیل اندیشه‌ها به کنش‌های اجتماعی و سیاسی برای بهبود شرایط انسانی فرامی‌خواند. این دلیلی برای این است که انسان‌گرایان آفریقایی در میان فعال‌ترین و پرشورترین انسان‌گرایان جهان بوده با لابی‌گری یا درخواست دولت‌های خودشان را ناچار وادار به کنش‌های بر ضد بی‌عدالتی - نه تنها به سود انسان‌گرایان بلکه (مانند کنش‌های ایگوی در اردوگاه‌های جادوگری و فراخوانی تک‌کا برای حقوق اساسی بشر) به سود همه‌ی انسان - می‌نمایند.

1. Ghana
2. Uganda Daily Monitor
3. Alan Tacca



کمابیش همیشه بیخدایان و باخدایان درست مانند هم به اوبونتو^۱ اشاره می‌کنند که یک فلسفه انسان‌گرایانه زندگی برخاسته از جنوب آفریقا است که به عنوان کردار نیک انسان‌ها را به هم وابسته می‌سازد. اوبونتو بازشناسی شیوه‌هایی پیرامون وابستگی مردم به هم و رفتار با دیگران بر پایه نیکی، مهربانی و احساس خویشاوندی بدون توجه به وابستگی به کسی یا دیدگاه‌های اشخاص است. یکی از بهترین جستارها درباره اوبونتو این واقعیت است که باورمندان مذهبی (مانند اسقف اعظم دژموند توتو^۲) و انسان‌گرایان سکولار همگی آن را می‌پذیرند. افزون بر این اوبونتو یک شیوه نیرومند برای آفریقاییان خدا نپرست شده تا انسان‌گرایی خویش را در یک شیوه‌ی مناسب و درخور فرهنگی چهارچوب بندی نمایند.

گسترش پرشتاب به یک انجمن بر خط پویا و شکوفا

اگر شما یک شخص تازه ایمان آورده باشید، دشواری چندانی برای آفتابی شدن ندارید. ولی اگر آغاز به کاویدن شک‌های دینی کرده یا زمانه چنان پیش رود که خانم یا آقای به عنوان یک بیخدا به شمار آید، چنین شخصی دلواپسی‌های فراوانی درباره واکنش مردم در جهان بیرون دارد. هم چنین بیخدایان مکان‌های گردهمایی بسیاری ندارند - یعنی که هر جایی نمی‌شود یک مسجد بیخدایی یافت. از سوی دیگر باید این واقعیت را به آن بیفزاید که در این سپیده‌دم دوره دیجیتال رشدی در بیخدای رخ داده و منطقی

1. Ubuntu
2. Desmond Tutu

به نگر می‌رسد که بیخدایان بیشتر بر خط «گرد هم آمده» و با یکدیگر ارتباط برقرار نمایند.

این بخش نگاهی دقیق‌تری به این می‌اندازد که چگونه اینترنت ویژگی و امکانات شکستن مرزها را برای آشنایی بیخدایان با همدیگر داشته و از نزدیک نگاهی به چند سایت جورواجور دارد که انسان‌های بی‌دین را به یکدیگر پیوند داده است.

بررسی چگونگی یاری‌رسانی اینترنت

پیش از اینترنت بررسی درست و شایسته‌ای از دین بسیار دشوارتر بود. اگر اینترنت کاغذی بود، می‌توان تارنماها را «کتاب» خواند که در سرورهای بزرگ آجری به نام «کتابخانه» نگه داشته می‌شود و برای بازدید باید به طور فیزیکی به آنجا رفت. اینترنت چندین برتری برای بیخدایان و دیگر نا باوران به ارمغان آورده است.

✓ **اینترنت پیوند را با هم‌قطاران هم‌فکر آسان‌تر ساخته است.** پیش از تارنمای گسترده جهانی برای شخصی مانند من کمابیش نیمی از طول عمرم به دراز می‌کشید تا بخشی از جنبش انسان‌گرایی شوم که اکنون بخشی بزرگی از هویت مرا نشان می‌دهد. با اینترنت در چند هفته به آسانی می‌توان کاری را انجام دهم که نتوانستم در طول ۲۵ سال در انجام آن موفق شوم.

✓ **گمنامی اینترنتی یاری‌رسان است.** کمابیش همیشه هر شخصی پیش از آشکار نمودن هویت خویش به عنوان بیخدا در جهان واقعی نیاز دارد تا برای مدتی به اندازه کافی احساس امنیت داشته باشد. تا هنگامی که حس کند آن زمان رسیده کمابیش همیشه با نام‌هایی مانند «SaganFan514» با شخص دیگری با نام «OneLessGod» پیرامون اخلاق سکولار در تالار گفتگو^۱ بر خط بیهودایی گفتگو می‌کند.

✓ اینترنت به طور نسبی فضای امنی برای گفتگو و تبادل نظر فراهم می‌کند. بسیاری از مفسران درباره احساس امنیت در تالارهای گفتگوی بیخدایی سخن می‌گویند؛ می‌توانند آنجا را مانند خانه خود پنداشته و با کسانی گفتگو کنند که جهان‌بینی یکسانی دارند. این سخن به‌ویژه در رابطه بیخدایانی درست است که در مناطقی که دین در همه امور روزمره رخنه کرده، زندگی می‌کنند. در یکی از تالارهای گفتگو بر خط نوشته شده بود که، «حال می‌آیم هنگامی که پس از یک روز بلند در محاصره کتاب‌های آسمانی به خانه می‌رسید و آدم‌هایی را می‌بینید که می‌شناسید و می‌دانید مانند شما هستند و شوخی و جوک‌هایی می‌گویم که در طول روز می‌خواستم بگویم ولی از ترس از دست دادن دوستان و نفوذم در مدرسه جلوی زبان خودم را گرفته و خاموش ماندم.» سپس ادامه داده «بدون این جوک‌ها کوچک و مقالات حس می‌کنم که سروسامان دادن به زندگی کمی دشوارتر می‌شود.»

گشت‌وگذار در برخی از تارنماهای پربازدید بیخدایی

افزون بر بلاگ‌ها (بنگرید به بخش ۱۳) چندین تارنما و وبسایت به طور ویژه برای دیدار، گپ زدن، عقده‌گشایی، خنده و شاید در کل برای نقشه کشیدن برای تسلط بر جهان ساخته شده است. تارنمای (www.infidels.org) یک تارنمای سکولار و یکی از نخستین تارنماهایی است که می‌توان در این دسته جا داد. این تارنما در سال ۱۳۷۴ (۱۹۹۵ میلادی) برای فراهم نمودن منابع پیرامون بیخدایی و شک‌گرایی بنیادگذاری گردید، این سایت دارای کتابخانه‌ای بزرگ از سخنرانی‌ها، گفتگوهای نوشته شده، استدلال‌های بیخدایی و بازبینی کتاب‌ها، هم چنین تالار گفتگو و چندین منبع دیگر است. در نخستین دهه بنیادگذاری این سایت تنها وبسایت ارزشمند بوده و هم چنان که بیخدایی نوین گام‌های نخست را به سوی سده بیست و یکم برمی‌داشت نقش با ارزشی و مهمی بازی کرد.

در اوایل سال ۱۳۸۷ هجری (۲۰۰۸ میلادی) یک شبکه اجتماعی^۱ تازه به نام آتئیست نکسوس^۲ (www.atheistnexus.org) در واقع یک جور فیس بوک برای بیخدایان- راه اندازی شد. چون دو تا از این مسیحیان تازه مرتد شده این سایت را راه اندازی کردند - که یکی از آن‌ها در واقع آخوندی بنیادگرا بود- برخی از بیخدایان نخست با شک و دودلی از آن استقبال کردند. این اندیشه پیش آمده بود که آیا یک فریب است، تله یا یک جور کلاهبرداری است؟

البته که هیچ کدام نبود. پس از این که تارنما اعتبار خویش را اثبات کرد جوامع بیخدایی با شتاب بسیاری آمده و آغاز به پر کردن تاریخچه خویش، نوشتن بلاگ، پست کردن ویدئو و ساختن گروه‌ها پیرامون جستارهای مورد علاقه مانند:

- ✓ بیخدایان یهود
- ✓ بیخدایان هم جنس گرای مرد
- ✓ سرپرست کافران کوچک
- ✓ بیخدایان مسلمان
- ✓ بازتاب - خردمندانه (زیست محیط گرایی)
- ✓ بیخدای انسانی (دوستداران حیات وحش)
- ✓ دوستدار رادیو بیخدایی
- ✓ بولینگ بازان بیخدا
- ✓ مسیحیان آمیش پیشین بیخدا
- ✓ سیاه‌پوستان بیخدا
- ✓ بیخدایان پنهان (کسانی که هنوز در پستو پنهان بودند).

آتئیست نکسوس این روزها بیش از ۲۸,۰۰۰ عضو دارد.

1. Social networking site
2. Atheist Nexus

ولی تارنمای کله‌گنده برخط بیخدایی در حال حاضر رددیت^۳ است - به ویژه زیرمجموعه بیخدایی رددیت. رددیت یک تارنمای خبرهای اجتماعی است که خودش را «برگ جلوی اینترنت» می‌نامد. کاربران نوشته‌ها کوتاه یا پیوندهایی را پست کرده که کاربران دیگر به خوبی یا بدی آن رأی می‌دهند. هر پستی که دارای رأی خوب بیشتری باشد، مردم بیشتری آن را خواهند دید زیرا آن پست به بالای خوراک خوان خبرها کشیده می‌شود. رددیت بر اساس موضوعات به انجمن‌هایی («ساب‌رددیت^۴») بخش و تقسیم شده و بیخدایی نیز یکی از ساب‌رددیت (reddit.com/r/atheism) است.

کمابیش در نیمه دوم ۱۳۹۱ (ماه‌های پایانی ۲۰۱۲ میلادی) بیش از ۱/۳ میلیون به عنوان نویسنده در رددیت بیخدا مشترک شده و این زیرمجموعه را یکی از ۲۰ زیرمجموعه بزرگ تارنما ساخته بودند. جالب است که تا کنون حتی یک ساب‌رددیت دینی نتوانسته به ۵۰ تا ساب‌رددیت بالایی برسد.

بالغ شدن به عنوان یک جنبش

در همین چند سال گذشته بسیار از بیخدایان و انسان‌گرایی به این نتیجه رسیده که جنبش آزاداندیشی به نقطه سرنوشت سازی رسیده، جایی که از حالت کودکی نوپا گذر کرده است... می‌شود گفت از آب و گل در آمده است. با سپاس به پیشینه والا و قابل دسترسی بیخدایی به ویژه برخط روند رفتن از شک به سوی بیخدایی و پیوند خوردن با دیگران بسیار پرشتاب گردیده است. به‌عنوان پیامد آن، بیخدایان می‌توانند در زمان زندگی خویش بسیار آسان‌تر به سوی پرسش‌های دیگر گام بردارند، مانند:

✓ یک بیخدای با اخلاق بودن در جهان به چه معنا است؟

3. Reddit

4. Subreddits

- ✓ مسئولیت‌های من در برابر خودم و دیگران چیست؟
- ✓ چگونه باید با مردم دیگری با جهان‌بینی متفاوت برخورد؟
- ✓ چگونه می‌توانم حس بودن در اجتماع را داشته باشم و بر اساس ارزش‌های خودم رفتار کنم؟

احتمال کمی برای اتفاق نظر همگانی پیرامون این پرسش‌ها وجود دارد و باید هم همین طور باشد. این واقعیت که مردم عضو جنبش حتا این پرسش‌ها را پیش می‌کشند یا در همان آغاز پرسش‌ها را مطرح می‌کنند نشانه‌ای از بلوغ جنبش است. بخش زیر به بررسی برخی از نشانه‌های این دگرگونی و تغییر می‌پردازد.

سازگار گشتن - آیا «میان دینی» عبارت بدی است؟

امروزه در بیهودایی برخی از بزرگ‌ترین پرسش‌ها پیرامون جستارهای «میان دینی»^۵ است. آیا سازمان‌های بیهودایی نباید کاری به کار سازمان‌های دینی داشته باشد؟ آیا هنگامی که ارزش‌ها و آماج همپوشانی دارد نباید سازمان‌های بیهودایی برای همکاری و کارهای اشتراکی زمینه‌های مشترک بیابند یا یافتن زمینه‌های مشترک به طور غیر مستقیم «ترویج دین» بوده و بنابراین بد است؟

در همان ابتدای کار یک مشکل لغوی این پرسش‌ها را پیچیده ساخته است. اگر گروهایی از دو دین متفاوت با همدیگر کار کنند، این یک کار «میان دینی» نامیده می‌شود. ولی اگر بیهودا با دیندار کار کند چه باید نامید شود؟ آیا هنوز «میان دینی» است؟



در واقع عبارت «میان دینی» سبب احساس خطر در برخی از بیهودایان می‌شود. بی‌شک بیهودایی با هیچ تعریف متعارفی دین به شمار نمی‌آید. افزون بر این بسیاری از انجمن‌های بیهودایی

نمی‌خواهند در چنین کوشش‌هایی شرکت داشته باشند و برایشان مهم نیست که این کارها به چه نامی خوانده شود. آن‌ها گاهی بیخدایان همکار با افراد یا سازمان‌های دینی را «سازشگر» می‌خوانند که به معنایی مانند «تسکین‌دهندگان» پیش از جنگ جهانی دوم بوده است. به آن‌ها همیشه مانند بی‌وفایی، آدم تعارفی و خیانت‌کار به انقلاب نگاه می‌شود.

ولی انجمن‌های بیخدایی و انسان‌گرایی فراوانی نیز سازگاری با دیگران را اندیشه‌ی چندان بدی ندانسته و شمار این انجمن‌ها نیز رو به افزایش است. این افراد و سازمان‌ها می‌اندیشند که رسیدن به خطوط باور و یافتن زمینه مشترک با وجود تفاوت‌ها یکی از بهترین و خلاق‌ترین کارهایی است که اکنون می‌توانیم انجام دهیم. (افشاگری بزرگ: من یکی از آن‌ها هستم.) این افراد و سازمان‌ها دوست دارند در برابر «میان دینی» شانه‌ها را بالا انداخته و بگویند که زبان هنوز نتوانسته پا به پای واقعیت برود و کار ارزشمند و مهم همکاری است نه داشتن برچسب.

بسیاری از گروه‌های آزاداندیشی در جوامع آغاز به بستن پیمان و همکاری‌های مشترک با گروه‌های مذهبی نموده‌اند. اتحادیه دانش‌آموزی سکولار فراوانی چنین کرده و منطقی نیز به نگر می‌رسد زیرا بیخدایان و انسان‌گرایان جوان نسبت به نا باوران هم سن والدین و پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هایشان گرایش بسیار بیشتری به باز بودن برای رسیدن به این گذرگاه باریک را دارند.

فراتر از واژه‌ها

کتاب‌ها، بلاگ‌ها، سخنرانی‌ها، گفتگوها، گفتمان‌ها - برای بیشتر تاریخ بیخدایی و انسان‌گرایی در حال بده و بستان اندیشه‌ها بوده‌اند. واژه‌ها، لغت و کلمات. این ردا به تن بسیاری از ما به خوبی می‌خورد (بخش ۱۴ را برای اطلاعات بیشتر ببینید).

ولی شمار بسیار و در حال رشدی در حال جستجوی چیزی بیشتر هستند که دربرگیرنده حس بزرگ‌تری از تعلق، رفاقت و اهداف مشترک باشد. آن‌ها سال‌ها در گروه بوده‌اند ولی آنچه اینک در جستجوی آن هستند جامعه است نه گروه. در سال‌ها آغازین سده بیست و یکم افزایش پرشتابی از انجمن‌های جورواجور انسان‌گرایان و هم‌چنین کوشش‌های مرتبطی برای تعمیم ارزش‌های انسان‌گرایانه در امور جهانی نیز دیده شد. بخش‌های زیر به بررسی تجربه‌اندوزی‌های در حال پیشرفت برای ساختن انجمن‌های انسان‌گرای و ساماندهی آن‌ها به طور عملی است.

ساختن گونه‌ی نوینی از اجتماع

اجتماعات مذهبی در بهترین شکل خویش می‌توانند بسیاری از نیازهای انسان را برآورده سازند، مانند:

- ✓ ارتباطات اجتماعی با دیگران
- ✓ ساختن چهارچوبی برای معنا و هدف
- ✓ فراهم آوردن پشتیبانی دو طرفه
- ✓ گردآمدن برای الهام بخشی و نیکوکاری

در چند سال گذشته شمار روزافزونی از انجمن‌هایی پدیدار شده که کوشیده تا بدون تکیه بر پایه‌های باورهای فراطبیعت این نیازها را برآورده سازند. جهان‌گرای یکتاگرا فرقه جالبی بوده و پیرامون ارزش و اصولی ساخته شده که سهمی از باورهای فراطبیعت را در خود قرار نداده است. نمونه دیگری از این فرقه‌ها فرهنگ اخلاقی است. این فرقه‌ها دارای مراسم و نمادهایی بوده و در کنار هم گردآمده تا جهان را جای بهتری بسازند. همه‌ی کارهای انجام شده خوب بوده و هیچ یک نیاز به خدا ندارد. گروه‌های بی‌شمار دیگری با رویکردهای متفاوتی نیز هستند که برای رسیدن به همین آماج یعنی ساختن انجمن‌های معنادار کوشیده‌اند، به شماری از این گروه‌ها در بخش ۱۸ اشاره کرده‌ام. ولی کمتر پیوندی با یکدیگر داشته و بیشتر سرگرم کارهای

خویش بوده و همین مشغولی آن‌ها را از یادگیری از همدیگر و یادگیری کنش‌های کارا و مؤثر از کنش‌های بیهوده و غیر مؤثر بازداشته است. انسان‌گرایان هاروارد با هدف کمک به وادار ساختن انجمن‌های انسان‌گرایی برای ارتباط با همدیگر و به اشتراک گذاشتن اندیشه و تجربه‌های گران‌بها یک پروژه جامعه انسان‌گرای راه‌اندازی نموده است.

هم چنان که در ایالات متحده هواداری از دین به کاهش سه میلیونی در سال ادامه می‌دهد، خوشحالم که این هم‌قطاران برای تصور گام بعدی سخت در تکاپو هستند. تنها به این دلیل که کسانی که از دروازه مذهب بیرون می‌روند نیازهای انسانی را با خود به همراه می‌آورند.

تماشای انسان‌گرایی در عمل

هم چنان که انجمن‌های تازه تشکیل می‌شود، درمی‌یابد فعالیت انسان‌گرایی - مانند کردارهای نیک برای کمک به دیگران - شیوهی گیرا، کارا و سیمانی محکم برای انجمن‌های غیر خداپرست است.

گروه‌هایی برای نگه‌داشتن و جذب اعضا کشمکش دارند زیرا برنامه‌های آن‌ها تنها شامل دیدارهای ماهانه برای گفتگو و شنیدن گفته‌های یک سخنران است زمانی که تصمیم می‌گیرند تا به نیازهای اجتماعی و احساسی اعضا خود پردازند رشد پرشتاب و ناگهانی پیدا می‌کنند. گویا کبابی خوشمزه جای سخنرانی را گرفته و هنگامی که یکی از اعضای دچار بیماری شده یا در زمان تنگدستی گروه یک اجتماع پشتیبان می‌شوند. داوطلبان اجتماعی به یک بخش متعارف‌تر از کردار گروه‌های بیخدا و انسان‌گرا تبدیل شده است. افزون بر این کارهای ساده مانند نگهداری از کودکان در گردهمایی یا «کلاس‌های یکشنبه» انسان‌گرایی برای یادگیری مطالبی پیرامون اخلاق کمک کرده تا جنبش بیشتر جنبه خانوادگی - دوستانه و چند نسلی بیابد.

به زبان دیگر، گروه‌های بیخدا و انسان‌گرا سده بیست و یک میلادی پی برده که می‌توانند در نتیجه اندیشه مشترک بیخدایی با یکدیگر نزدیک شوند، ولی برای کار

بخش ۹: ندای انسان گرایی و بیهودایی نوین در سده بیست و یکم ۲۹۱

کردن ناچار نیستند تا کار مشترک را تعریف کنند. تنها چیزی که نیاز است انسان بودن در برخورد با دیگران است.

دفتر سه خواندن شاهکارهای بزرگ بیخدایی

طراح ریچ تن نات

موج پنجم



«چی؟! کتاب آشپزی بیخدایان که بدون دعا خواندن و فوت کردن

آشپزی می کنند؟»

این بخش . .

این بخش به عقب برگشته و دوباره گام‌های برداشته شده بیخدایی در گذر دوران را ردیابی می‌کند ولی این بار این کار را با به کار گرفتن کتاب‌های نوشته‌شده در هر دوره به عنوان نشانه‌ها ردیابی انجام می‌دهد. در این بخش می‌توانید برخی از نوشته‌های غدغن یا گم‌شده‌ای را ببینید که بنیاد بیخدایی را برپاداشته هم چنین استدلال‌های نیرومندی بر ضد خدا باوری که در سال‌ها نه چندان دور پا گرفته است. اگر می‌خواهید تا کتابی را به فهرست کتاب‌های خواندنی خود بیفزایید در این بخش می‌توانید این کتاب‌ها را بیابید.

بخش ۱۰

آشنایی با کتاب‌های

گم‌شده، پنهان، سانسور شده و

غدغن

در این بخش

- یافتن رد کتاب‌های گم‌شده در روزگار باستان
- ردیابی نوشته‌های پنهان بیخدایی در سال‌های آغازین اروپای نوین
- سانسور چارلز داروین
- خودسانسوری مارک تواین

پیش از این که نویسندگانی به عنوان بیخدایان نوین شناخته شده و کتاب‌های آنان در بالای پرفروش‌ترین کتاب‌ها جا بگیرد، پیش از این که هواداران الغای بردگی و فمینیست‌ها نقش منفی دین را در پیکار و مبارزه خویش به باد نکوهش بگیرند حتا پیش آغاز یورش روشن‌اندیشی، گوشه‌های حجره‌ی تاریخ با پاره‌های کوچک و وسوسه‌انگیزی از اندیشه‌های ندانم‌گرایی و بیخدایی پر شده بود.

شک دینی هنگام مبارزه برای مطرح شدن دارای کاستی‌های فراوانی بود. در گام نخست ترس بسیاری از شکاکان را خموش نگه می‌داشت و هر چه آن‌ها می‌نوشتند احتمال بسیار کمی برای رسیدن به دوره بعد را داشتند. اگر مردم نوشته‌های یک کتاب را دوست نداشته باشند احتمال بسیار کمتری هست که آن را برای نسل بعد نگه دارند. به همین سادگی. افزون بر این اگر اندیشه به جای نوشته شدن تنها به طور گفتاری و در سخن بود، باز هم احتمال بسیار کمتری برای رسیدن به نسل بعدی داشت.



روندی‌گزینشی بدینسان می‌تواند به تصویر کمابیش نادقیق و بی‌پرده ناخوشایندی از چگونگی زندگی در زمان و مکان فرضی بینجامد. تصور کنید چه می‌شود که اگر تنها شمار اندکی از پربیننده‌ترین فیلم‌ها در یک دهه به نسل بعدی منتقل شود. ما به نتیجه به راستی نادرست و دیدگاهی تحریف شده از آن زمان دست پیدا خواهیم کرد. فیلم‌های هری پاتر بسیار عالی است ولی آیا این فیلم‌ها بازگوکننده گستره و ژرفای ساخت فیلم در نخستین دهه سده بیست و یکم است؟ به سختی. ولی اگر مردم تنها فیلم‌های هری پاتر را به نسل بعدی منتقل کنند، آیا آیندگان گمان خواهند کرد که ما دارای فرهنگی متنوعی بوده‌ایم.

این درست همان رویدادی است که در هنگام اوج یک دوران تنها اندیشه مورد علاقه با توجه کامل نگهداری شده و به آیندگان رد می‌شود. این سبب برداشت نادرستی می‌شود که همه‌ی مردم در آن زمان و مکان به همین موضوع باور داشته‌اند. این گمراه‌کننده و ناخوشایند است.

کتاب‌های که مربوط به جریان اصلی نبوده و به دست آیندگان رسیده‌اند کمابیش همیشه - به دست ویرایشگران، اعضای خانواده نویسنده و گاهی حتا از سوی خود نویسندگان- از دیدگاه نامتعارف دینی پالایش می‌شده است. افزون بر این هیچ اندیشه‌ای به اندازه بیخدایی به طور کامل پالایش نمی‌شده است. در این بخش من یک فهرستی گزینشی از برخی کتاب‌ها که در این روند به دست ما نرسیده دست کم به صورت یک مجلد بدست می‌دهم- کتاب‌های گم‌شده، پنهان شده سانسور گشته یا غدغن گشت

دو کلمه به اندازه چندین جلد کتاب: اندیشه پورتاگوراس پیرامون خدا

پورتاگوراس از آبداری یک فیلسوف یونانی سده پنجم پیش از میلاد است که کمابیش همیشه به عنوان نخستین ندانم‌گرا، مخالفت کننده با دین، فراری از آتن با حکم مرگ شناخته می‌شود که سرانجام در اثر غرق شدن یک کشتی جهان را بدرود گفت. (برای جزئیات بیشتر درباره زندگی وی به بخش ۴ بنگرید.)

پورتاگوراس پیش از دچار شدن به این رنج‌های سخت کتابی نوشت. به راستی که دوست داشتم این کتاب را بخوانم ولی نمی‌توانم - چرخ چرخنده‌ی هوس‌باز تاریخ تنها قفسه خالی مهم‌ترین کتاب پورتاگوراس را برای ما آورده است. عنوان این کتاب گم‌شده پیرامون ارزش و اهمیت آن سخن چندان نمی‌گوید. مانند نوشته بی‌شمار در آن زمان این کتاب نیز به طور ساده کنتاری پیرامون ندایان^۱ نام داشت. ولی دو جمله نخست کتاب - تنها جمله‌های باقیمانده از این کتاب - هر چیزی می‌تواند باشد ولی متعارف نبوده است:

1. On the Gods

به خدایان توجه کنید، من هیچ ابزاری برای دانستن این که آیا آن‌ها هستند یا نه نداشته و نمی‌دانم آن‌ها چگونه هستند. بسیاری از چیزها از جمله ابهام موضوع و کوتاهی زندگی انسان، ما را از به دست آوردن آگاهی بازمی‌دارد. شاید در سده بیست و یکم این بند چندان تکان‌دهنده نباشد ولی این سخنان در روزگار باستان آن چنان تکان‌دهنده بود تا فیلسوفان دوران کلاسیک و سده‌های بعد وادار نماید با پرخاش و با هیجان درباره پروتاگوراس سخن بگویند. آتنی‌ها شاید توانسته باشند تا با موفقیت کتاب پروتاگوراس را از صحنه‌ی تاریخ بزدايند ولی ندانم‌گرایی او در شهد این دو جمله پربار در خاطرها مانده، به تله افتاده، بدست ما رسیده و در کتاب‌های دیگران بازگو می‌گردد.

شنیدن پژواک‌های پندهای گم‌شده کارواکا

کارواکا نام یکی از نیرومندترین مکاتب بیخدایان مادی‌گرا در هند باستان است. این مکتب در سده ششم پیش از میلاد در شیوه‌ی زندگی فرهنگ شگفت‌انگیزی هندوستان تجلی یافت. کارواکا یکی از نخستین فیلسوفان بود که مدت زمانی را در راه بررسی کارایی و تأثیرات اندیشه‌ای ساده ولی نیرومند مادی‌گرایی صرف نمود. مادی‌گرایی^۲ یعنی هر چیزی در گیتی از ماده یا انرژی ساخته‌شده یا از آن‌ها مشتق شده است. ماده‌گرایان باور ندارند که روح، شبح، جان، خدا یا هر هویت غیر مادی دیگر که بتوان درباره‌ی آن اندیشید، واقعیت داشته باشد. ناباوری به روح و شبح و چیزهایی از این دست به معنای این نیست که چیزی مانند وجدان واقعیت ندارد. بدون هیچ شکی وجدان واقعیت دارد. مادی‌گرایی تنها می‌گوید وجدان مستقل و بدون وابستگی به ماده‌ای سازنده آن - مغز انسان - وجود ندارد. وجدان من - «خود» من - پیامد روح نامیرا که بتواند بیرون از بدن ما پایدار

باشد نیست بلکه از کنش‌های طبیعی مغز مادی من است. مادی‌گرایی می‌گوید درست همان گونه که با دست کشیدن گروه نوازنده، آوای موسیقی خاموش می‌شود، من نیز با دست نگه‌داشتن مغز من از «نواختن» به پایان می‌رسم. من از این اندیشه نمی‌ترسم و شکی ندارم که پیروان کارواکا نیز نمی‌ترسیده‌اند. ولی تا جایی که من بتوانم بگویم هیچ‌کدام یک رأی هم نمی‌آوریم ولی من نیز مانند آن‌ها قانع شده‌ام که این حقیقت دارد.

مانند بسیاری از مکتب‌های دیگر اندیشه هندی، کارواکا نیز کتاب‌های کوچکی به نام ساترا نوشته تا دیدگاه خود را جمع‌بندی نماید. یک ساترا نوشته‌ی از سخنان کوچک و پرمغزی است که اندیشه‌ی پیچیده‌ای را بازگو می‌کند. نوشته‌های مانند ساترا در فرهنگ‌های غیر از هندوستان نیز وجود دارد مانند:

- ✓ سالنامه ریچارد بیچاره^۳ از بنیامین فرانکلین
- ✓ کتاب کوچک سرخ^۴ از مائو
- ✓ گزیده‌های کنفوسیوس
- ✓ معادل سوپ جوجه برای روح^۵ نوشته جک کن‌فیلد^۶ و مارک ویکتور هانسن^۷

مهم‌ترین اندیشه‌های کارواکا در بارسپتیا-ساترا^۸ گرد آمده است. این ساترا در سال‌های نزدیک به سده سوم پیش از میلاد نگاشته شده ولی به جز چند بند کوتاه که در منابع (بیشتر غیر دوستانه) که از سوی دیگران بازگو شده مابقی ناپدید شده است. بسیاری از این ساتراهای به جا مانده، از آموزه‌های دینی انتقاد کرده یا به طور مستقیم مخالف آموزه‌های دینی بوده، برای نمونه:

3. Poor Richard's Almanac
4. Little Red Book
5. Even Chicken Soup for the Soul
6. Jack Canfield
7. Mark Victor Hansen
8. Bārhaspatya-sūtras

- ✓ دین اختراع انسان‌هاست.
- ✓ هیچ چیز نادرستی در لذت جنسی نیست.
- ✓ مرگ پایان زندگانی است.
- ✓ مشاهده مستقیم تنها گونه معتبر مدرک است
- ✓ مراسم‌های دینی هندوها نابخردانه و از روی نادانی است
- ✓ نویسندگان ودا، کتاب‌های آسمانی هندو، همگی «دلک، نابکار و اهریمن‌صفت» بوده‌اند.

با توجه به انتقادهای قوی و پر زور مکتب کارواکا چندان شگفت‌انگیز نیست که قدرتمندان، پیروان کارواکا را به دلیل باورها و عقاید آزار داده یا بیشتر نوشته‌های آنان - هم چنین بارسپتیا- ساترا- به آسانی ناپدید گشته است.

شنیدن درباره «شیادی» محمد از زبان رازی



گاهی خط تقسیم میان کتاب‌های ستایش‌انگیز و مورد بیزارى یک فرهنگ درست از میان کتاب‌های یک نویسنده گذر می‌کند. فیلسوف و پزشک ایرانی سده دهم میلادی، زکریا رازی درست یکی از همین نویسندگان است و نقض‌الادیان^۱ کتابی است که در سوی بد این خط جا گرفته است

فقط می‌توانم سردرگمی در میان هواداران و ستایش‌گران رازی را تصور کنم. این‌ها - کاستن رنج، شرح درمان بیماری‌های نو، مجزا ساختن اجزای نو، نشان دادن

1. On the Refutation of Revealed Religions

همدردی بی پایان به افراد تنگ دست و نجات بیماران بی شمار - نمی تواند کمکی در عشق ورزیدن به سهم شگفت انگیز او در دانش و پزشکی باشد. ولی هنگامی که محمد را دروغ گو و همه دین ها را یک فریب و شیادی می نامد، بی درنگ خموشی اجباری را می بینم. همین ابر سردرگمی ستایشگران دیگر شک گرایان بلند آوازه دینی را از توماس جفرسون و توماس ادیسون و سوزان برونول آنتونی گرفته تا آلبرت اینشتین گیج کرده است. فرهنگ آنان به قهقرا پیچ خورده تا دستاوردهای آنان را بدون کشیدن هیچ توجهی به شک و دودلی این افراد بلند آوازه ستایش نماید. رازی نیز درست تماشاگران مسلمان سده دهم میلادی را با چنین چالشی روبرو می سازد.

تقص الادیان ذره به ذره با منطق ریشه آموزه ی نبوت را از جا می کند افزون بر استدلال های دیگر یک جا می گوید که این با هیچ خردی جور نمی شود که الله به جای بخشیدن یکباره آگاهی پیامبری به همگان آن را تنها به عده ی اندکی بخشیده است. کارهای رازی پشتوانه جبهه ای پر بار از پرسش ها بود: اگر شما خدا یا الله بودید آیا این رویدادها حتا ذره ای منطقی به نگر می رسید؟ بسیار از مردم به این اندیشه بها می دهند که خدا حقیقت را با وحی به چند نفر پیامبر برگزیده آشکار ساخته است. موسا با بوته سخت گفته، جوزف اسمیت لوحه های زرین یافته، محمد با جبریل سخن گفته و عیسا با... گمان کنم ... با خودش سخن گفته است. ولی هنگامی که تنها برای لحظه ای شما خودتان را در جایگاه این بیکاره و علاف آسمانی بگذارید خواهید دید که شیوه انجام کار عجیب و غریب می شود. البته برای شمار اندکی همشهری های مشتاق برای آغاز شدن کارها به عنوان روشی در میان شیوه های دیگر منطقی به نگر می رسد. مردم فراوانی بخت و شانس خردورزی و خواندن استدلال های رازی را ندارند. بسیاری از بیش از ۲۰۰ کتابی که او نوشته بر جا مانده تا در سالنامه های تاریخ اسلامی به او ارج گذاشته شود. ولی این انتقادهای گزنده از دین به برخی دلایل در گذر زمان از گردونه بیرون رفته است.

بررسی نخستین کتاب صریح بیخدایی - تئوفراستوس

ردیویوس

روزی در سال ۱۰۲۹ هجری (۱۶۵۰ میلادی) درست مانند این که یک انقلاب دانشیک و علمی آغاز شد، چند رونوشت از یک کتاب با نویسنده‌ای ناشناسی آغاز به دست به دست گشتن در اروپا نمود - کتابی لبریز از استدلال‌های پر زور بر ضد اعتقاد به خدا بود.

تئوفراستوس ردیویوس^۱ با اعلان این که هر فیلسوف بزرگی در هر دوره‌ای بیخدا بوده (خواه می‌توانسته بی پرده بگوید خواه نمی‌توانسته) آغاز شده و پیرامون این که همه دین‌ها ساختگی و خیالی بوده گفتگو کرده و سپس ادامه می‌داد که هر کسی ادعا کند برای بودن خدا مدرک دارد دروغ‌گو یا بیمار روانی است. این تازه نخستین برگ این کتاب بود.

باقی کتاب مجموعه‌ای از استدلال‌ها نویسندگان و اندیشمندان در گذر دوران - یک گزیده از آزاداندیشی - بر ضد باور قلبی بوده و نخستین نوشته در حد کتاب بیخدایی، تولید شده در اروپا بود.

کتاب تئوفراستوس با چرخیدن پنهانی دست به دست و خانه به خانه، نزدیک به یک سده زمزمه‌ها و استدلال‌های درگوشی پیرامون وجود خدا را با جزئیات شرح داده و موجب نوشته شدن بیش از ۲۰۰ مقاله، سخنرانی و کتاب‌های دست‌نویسی بر ضد باورهای دینی گشته که در مجموع به نام کالن‌دس‌تنیا^۲ شناخته می‌شد.

به راستی دشوار است تا دریابیم در مغز یک شخص سده هفدهم میلادی چه می‌گذشته تا به طور کامل تفاوت جهان پیش از این همه دگرگونی و تغییرات سده‌های بعدی را درک کنیم. بیخدایی چیزی جز یک دیدگاه اقلیت نامتعارف در آن زمان نبود. برای بیشتر مردم وجود نداشتن خدا به طور کامل غیر قابل تصور بود. درکی که یک

1. Theophrastus redivivus
2. Clandestine

سده‌ی هفدهمی از دانش دارد- در واقع مهم نیست که شخص در چه سده‌ای زندگی می‌کند، اگر دیدگاه سده هفدهمی داشته باشد- بدون چون و چرا می‌پذیرد که یک طراح هوشمند گیتی را آفریده است. در نتیجه ضمیر و روان سده هفدهم میلادی از بیخدایی سرگشته و فراری بود. برخی از مردم در آن زمان حتا بیخدایی را هم چون مدرکی برای بیماری بسیار جدی روانی به شمار می‌آوردند. یک کلام، اگر من هم در سده هفدهم میلادی زندگی می‌کردم، پیش از این که دانش آغاز به پر کردن شکاف‌های نا آگاهی نماید بی گمان ناچار خداپرست بودم.

نزدیک به سال ۱۰۸۰ خورشیدی (۱۷۰۰ میلادی) رساله‌ی متفاوتی پیرامون بیخدایی پدیدار شده، نوشتاری که تنها دیدگاه‌های بیخدایان را از گذشته گردآوری نکرده بلکه استدلال‌های پر زور برای بیخدایی و بر ضد باورها و اعتقادات دینی داشت که برخی از این استدلال‌ها با انقلاب تازه دانشیک و علمی پرمغز شده بود. چرخشی که با کتاب *تئوفراستوس* آغاز به چرخیدن کرده بود یک راست به سوی عصر خرد رفته و در هنگام گذر بر بوق بی ارزشی خرافات می‌دمید.

کارایی و تأثیر کالن‌دس‌تنیا بسیار گسترده بود. بسیاری از استدلال‌های اصلی و اندیشه روشن اندیشه ریشه در این نوشته‌های پنهانی با نویسندگان ناشناس داشت. پس سده‌ها گفتگو درون دین زیر عنوان اصلاحات و چندین جنگ دینی سرانجام گریبان اعتقادات مذهبی را چالشی محکم گرفته بود. ولی برخلاف جنگ‌های مذهبی جنگ‌افزار واقعی بیخدایی درست مانند امروزه واژه‌ها، استدلال و اندیشه‌ها بود.

واقعیت بخشیدن به شایعه‌ای افسانه‌ای : رساله درباره سه

شیاد

شایعه وجود کتابی که مسیح را دروغ‌گو و دروغین خوانده، هر چند پنهانی و با صدایی خفه از آن گفتگو شده ریشه در سده سیزدهم میلادی دارد. بله درست است این مطالب پیش‌تر درباره موسا و محمد گفته شده بود- ولی رد کردن شخصیت مسیح در اروپای قرون وسطی توجه را به راستی به سوی خود می‌کشید.

ولی گویا همه شایعه‌های زمزمه شده درباره عنوان این کتاب هم‌رأی و هم‌نظر بوده -رساله‌ای درباره سه شیاد^۳- هم چنین نکته اساسی اصلی آن این بود که سه تا از بزرگ‌ترین پیامبران در طول دوران دروغ‌گو هستند. ولی هیچ هم‌نظری درباره نویسنده این نوشتار وجود نداشت. برخی به ابن رشد^۴، فیلسوف سده دوازدهمی مسلمان اشاره می‌کردند که در شیوه رازی بهتر از انتظار شد. کسان دیگر حتا می‌پندارند که نویسنده امپراتور مقدس رومی فردریک دوم بوده که با دو پاپ جنگید و به طوری که مشهور است از پذیرفتن هر چیزی که خرد و منطق برای آن توضیحی نداشت، سرباز می‌زد. (یک کارت قرمز مال او!) هم چنان که سده‌ها درهم‌پیچیده و می‌گذشت هر کسی دستی در شک‌گرایی دینی داشت در جبهه نویسنده احتمالی قرار گرفت - حتا اگر سده‌ها پس از شایعه زاده شده بود.

بهر حال خنده‌دار است: حتا اگر شایعه از یک نسل به نسل بعدی برسد، گویا هرگز هیچ‌کسی اصل این کتاب را ندیده است. سپس به یکباره، در سال‌های پایانی سده هفدهم میلادی رونوشت‌های رساله‌ای درباره سه شیاد در همه جایی دیده می‌شود. اروپا، در همان زمان از فراوانی اعلامیه‌های ناشناس چالش‌انگیز و مسخره‌کننده باورهای دینی شوکه بود ناگهان لرزش دیگری در وجودش افتاد.

و عجب لرزه ناگهانی بود این! نویسندگان ناشناس می‌گفتند که نادانی خاستگاه دین بوده و پر از «دیدگاه‌های پوچ و مسخره» است. اعتقادات درباره خدا «نابخردانه» و روحانیون این اندیشه‌ها را برای نگاه‌داشتن عامه در «نادانی اسف‌باری» به کار می‌گیرند. مسیح، موسا و محمد «شیاد» بوده و به عمد پیروان خویش را با حقه‌هایی

3. The Treatise of the Three Impostors

4. Averroes

همانند و شبیه به شعبده‌بازی فریب داده‌اند. حتا وجود خدا به طور جدی جای شک و دودلی دارد.

آتش در حال خفگی این هیزم نیم‌سوز شک که با کالن‌دس‌تینیا آغاز شده هنگامی که این نوشته‌های افسانه‌ای ناگهان پدیدار شده به آتشی فروزان دگرگون گشت. ولی چه کسی آن را نوشت؟

من گمان می‌کنم (و از دیدگاه بسیاری از تاریخ‌نگارها که این رویدادها را ارزیابی کرده) نویسنده این کتاب جان تولند^۵؛ فیلسوف و طنزنویس ایرلندی است. تولند دهه دوم زندگی خودش بود و دیدگاه‌های منطقی شک‌گرای خویش را بیان می‌کرد که در همان زمان این «دست‌نوشته‌های باستانی» ناگهان پدیدار گشت. او از نخستین کسانی بود که ادعا نمود یک نسخه از آن‌ها را یافته است - شرط می‌بندم که نخستین رونوشت بوده - و به تندی در میان دوستان فیلسوف خویش پخش نمود. افزون بر این در یک دهه، تولند رساله پس از رساله نوشت، به مسیحیت می‌تاخت و هر پیش فرض دینی را که می‌توانست بررسی کند به چالش کشید.

اگر تولند کتاب سه شیاد را ننوشته من هم پاپ هستم.

در طول چند سال پس از پدیداری ناگهانی رساله درباره سه شیاد، پر خواننده‌ترین سند بیخدایی ناشناسی بود که در اروپا خوانده شده و صحنه را برای روشنگری و انقلاب فرانسه آماده ساخت.

برکناری و اخراج بیخدا: ضرورت بیخدایی شلی

حتا تا سال‌های پایانی سده نوزدهم میلادی، هنوز در انگلستان مرتد شدن و کفر گویی یک بزه واقعی و قابل پیگیری بود. به سادگی رفتن



میان جمعیت و بیان این دیدگاه که خدایی نیست می‌توانست شخص را روانه زندان ساخته و کمابیش همیشه نیز چنین می‌شد.

برسی بیش شلی^۶ شاعر، آدمی نبود که سخن را در دلش نگه دارد - و با وجود قوانینی بر ضد توهین به مقدسات، دیدگاه خودش که خدا ساختگی است را داشت. هنگامی که شلی در سال ۱۱۹۰ هجری (۱۸۱۱ میلادی) در آکسفورد دانشجو بود مقاله با نثر استوار و منطقی با عنوان «ضرورت بیخدایی» نوشت و چند صد تایی رونوشت گرفته و در گوشه و کنار آکسفورد پخش کرد.

بدیدار شدن پر سروصدا و بی‌پرده دیدگاه یک بیخدا بسنده و کافی بود تا چرخ قضاوت و داوری انگلیس را در آن زمان به کار اندازد. ولی شلی فراتر از این سخنان رفته و ادعا نمود که (و اگر از من بپرسید می‌گویم سخنش تا حدی قانع‌کننده بود) بیخدایی یک نقطه نگر ضروری است - تنها دیدگاهی که می‌تواند به طور منطقی نگه داشته شود.

شلی سه گونه مدرک - حواس انسان، خرد انسان و گواهی و شهادت دیگران - را بررسی کرده و در مورد هر یک به نوبه خود آشکار ساخت که نمی‌تواند هم چون پایه‌ای استوار و خاستگاهی برای باور و اعتقادات باشد. این بررسی را در مقاله‌ای به طول هزار واژه انجام داده و نتیجه می‌گیرد که نه تنها بیخدایی درست و خردمندانه به نگر می‌رسد بلکه تنها گزینه‌ای است که پایدار می‌ماند.

شلی در کنشی از روی دوران‌دیشی و احتیاط (به احتمال بسیار تنها این بار) با نام خویش مقاله را امضا نکرده و تنها می‌نویسد «یک بیخدا». هر کسی که شلی را می‌شناخته می‌دانسته که این کار اوست؛ میان تسلط بر زبان و گستاخی عصبی مستقیم آن همگی مایه آن می‌شد که هر کسی به سوی شلی شاعر نوزده‌ساله اشاره نماید. شلی پس از پخش مقاله هفت روز هفته شلی را با زور به حضور هیئت مدیران آکسفورد^۷ بردند که همگی دارای چهره‌ای اخمو و عبوس بودند.

6. Percy Bysshe Shelley (۱۷۹۲-۱۸۲۲) شاعر انگلیسی
7. the Oxford Council of Deans

هنگامی که یکی از روسای آکسفورد از نزدیک از او می‌پرسد که آیا مقاله را او نوشته، شلی نمی‌پذیرد ولی انکار هم نمی‌کند. در نتیجه از آکسفورد اخراج شده و با عصبانیت و برآشفته به خانه فرستاده شد. پرسى و پدرش (یکی از اعضای پارلمان بدون کمترین حس شوخ طبعی) نمی‌توانستند هم دیگر را تحمل کرده و این اخراج پرسى از آکسفورد نیز اوضاع را بسیار بدتر نمود. بدون خبر کردن پرسى، شلی بزرگ کارها را جوری با آکسفورد سر و سامان داد که پسرش به آنجا برگردد. تنها یک شرط پرسى باید در یک گردهمایی عمومی بیخدایی خویش را رد کند. شلی می‌گوید، اوه غیر ممکن است یا شاید هم سخن شاعرانه‌تری می‌گوید - و در این هنگام برای همیشه از آکسفورد اخراج گشت.

این اخراج چنان تأثیر ویرانگری بر آینده شغلی پرسى داشت که او ناچار ساخت عزم خویش را برای تبدیل شدن به بهترین شاعر تاریخ زبان انگلیسی جزم نماید.

پوشاندن و مخفی ساختن اتوبیوگرافی داروین



در سال ۱۲۵۵ خورشیدی (۱۸۷۶ میلادی) درست چند سالی پیش از مرگ، چارلز داروین^۱ شمار اندکی از خاطرات زندگی‌اش را یادداشت کرد. داروین کمتر از بزرگ‌ترین دستاوردهای خودش سخن گفته که در همان زمان نیز به خوبی شناخته شده بود. به جای آن بر روی گسترش دیدگاه‌ها و شخصیت خودش تمرکز کرده که خواندن اتوبیوگرافی^۲ را بسی بیشتر خوشایند می‌سازد. داروین اشاره‌هایی بسیار کوتاه به کتاب‌ها کرده ولی کمابیش دو برگ را پیرامون روش نوآورانه‌ای که در کودکی برای دزدیدن میوه از

1. Charles Darwin
2. Autobiography

درختان داشته، صرف می‌کند. (باید بگویم که روش دزدیدن میوه‌ها تا حدی زیرکانه هم بوده است.) خوب در این خرده نوشته‌ها که سرانجام اتوبیوگرافی داروین گشت می‌توانید از اندیشه‌های خصوصی مردی آگاه شوید که پژوهش‌های آشکارش به طور بنیادی معنای انسان بودن را دگرگون ساخت.

داروین اتوبیوگرافی خویش را به پایان رسانده، در کشتو گذاشت، بازی نوادگان خویش را برای شش سال دیگر تماشا کرد و سپس مرد - سپس در این هنگام پرسش فرانسیس اندیشیدن در این باره را آغاز کرد که با این سند چه کند. شاید انتخاب در نگاه نخست روشن به نگر برسد: بهر حال او داروین بوده و این نوشته اتوبیوگرافی او است پس باید آن را منتشر کرد، درسته؟ ولی فرانسیس^۱ ناچار باید با دو پرسش دشوار دست و پنجه نرم می‌کرده و پاسخ این پرسش‌ها آشکار و روشن نبود:

✓ آیا بابام دوست داشته این‌ها چاپ و پخش شود؟ در نخستین برگ‌های دست نوشته چارلز داروین گفته بود که این مطالب را نوشته چون گمان می‌کرده که خواندن این خاطرات برای کودکان و نوادگانش جالب و گیرا است. داروین گفته بود که بسیار دوست داشته که کتابچه‌ی خاطراتی از پدربزرگش داشته باشد حتا اگر «کوتاه و بی‌مزه» باشد. برای همین تصمیم می‌گیرد که برای فرزندان و نوادگان تاریخچه اندیشه‌های خویش را به یادگار بگذارد. ولی آیا می‌خواسته که بقیه مردم جهان نیز آن را بخوانند؟

✓ اگر بابام می‌خواسته که بقیه مردم جهان نیز اتوبیوگرافی را بخوانند آیا دوست داشته که همه آن چاپ شود؟ داروین تنها درباره دیدگاه‌های دانشیک و علمی ننوشته بود بلکه پیرامون دیدگاه‌های دینی خودش نیز نوشته بود - شاید بهتر باشد

1. Francis

بگویم دیدگاه‌های غیردینی - که اگر مردم متوجه این دیدگاه‌ها شده و اطلاعات آن آغاز به چرخش در خیابان‌های انگلیس دوران ویکتوریا می‌کرد، بی‌گمان به خشمی بزرگ بر ضد داروین دامن می‌زد.

بیشتر کسانی که با فرهنگ گفتمان امروزی درباره فرگشت آشنا هستند شاید بپندارند که داروین اعتراض کوچک یا متوسطی را راه انداخت. ولی این افراد داروین را نمی‌شناسند. مردی که نظریه و انگاره‌ی وی محترم‌ترین فرض درباره گونه انسان را واژگون ساخت در واقع در میان دسته‌ی درجه یک فراری‌ها از جرو بحث بود. پس از چاپ پیرامون ناستگاه گونه‌ها، او برای بررسی گیاه ارکیده به خانه خودش پناه برده و کشمکش‌های حسابی را به دوستانی مانند توماس هاکسلی^۱ واگذار نمود. آیا این مردی بوده که دوست داشته دیدگاه‌های دینی‌اش را پس از مرگ بی‌درنگ در اختیار عموم بگذارد؟

هر کس دیگری هم جای فرانسیس بود مطمئن نبود چه کند.

هنگامی که نوبت به دین می‌رسد راهی را که داروین برگزیده به راستی راهی گیرا و جالبی است. داروین هنگام جوانی مردی بسیار مذهبی بوده و تصمیم می‌گیرد تا روحانی شود. ولی یک سفر پنج ساله به گوشه و کنار جهان به عنوان یک طبیعت‌گرا با کشتی بیگل^۲، داروین دیگری را به انگلیس بازمی‌گرداند. او نقشه روحانی شدن خویش را کنار گذاشته و به تدریج باروهای فراطبیعت خودش را نیز کنار می‌گذارد. اتوبیوگرافی شرحی کامل و شخصی از دگرگونی دیدگاه‌ها داروین را به دست می‌دهد. وی سرانجام به این نتیجه می‌رسد که تورات «به طور بدیهی نادرست» است و نباید به آن بیش از «باروهای افراد بی‌فرهنگ خشن و سنگدل» اعتماد کرد. داروین می‌گوید نه اراده الهی بلکه «قوانین ثابت» بر جهان فرمانروایی کرده و همه‌ی اخلاقیات می‌تواند بدون ارجاع به خدا استنباط شود. داروین گفته ناباوری به آهستگی در اندیشه

1. Thomas Huxley
2. Beagle

وی خزیده و سرانجام کامل گشت و «هرگز از آن زمان برای یک‌دم نیز شک نکرده که نتیجه‌گیری‌اش نادرست بوده است.»

اما^۱ همسر چارلز داروین - یک مسیحی بسیار مذهبی- با خواندن دست‌نوشته‌های پس از مرگ او می‌ترسیده که اگر مردم از این دیدگاه‌ها آگاه شوند برای نام و آوازه شوهر مرحومش چه رخ خواهد داد. هرچند نگرانی وی از این دست‌نوشته‌ها پایانی نداشت ولی یک بند از این نوشته‌ها به ویژه وی را می‌ترساند. چارلز نوشته بود، «هر آینه به سختی می‌توانیم درک کنم که چگونه کسی باید آرزو داشته باشد که مسیحیت حقیقت داشته باشد زیرا اگر چنین باشد، نثر ساده و رک نوشته نشان می‌دهد که مردان بدون اعتقاد، شامل پدرم، برادرم و کمابیش همه دوستانم باید جاویدان کیفر بشوند و این اندیشه شیطانی است.»

اما این بند را در پراتنز گذاشته و در حاشیه نوشته، «باید از چاپ این بند در پراتنز پیدار باشم. به نگر من بسیار بد است. پیرامون آموزه عذاب سخت‌گیرانه و ابدی ناباوران نمی‌توان چیزی گفت - ولی شمار بسیار اندکی اینک آن را «مسیحیت» خواهند دانست، (هر چند می‌توانیم این کلمات را در آن ببینیم).

در کل همسر داروین اما، نزدیک به ۲۰ برگ از دست‌نوشته‌های داروین را برای حذف نشانه‌گذاری کرده و به فرانسیس می‌گوید که مردم نباید از دیدگاه‌های حقیقی پدرش نسبت به دین آگاه شوند. در بعضی موارد ویرایش‌های اما مایه وارونه شدن آنچه چارلز داروین می‌خواسته شد. یعنی شما می‌خوانید که:

«من اندیشه روحانی یک ناحیه شدن را دوست داشتم... پس کمترین شکی به معنای حقیقی و دقیق واژه‌های کتاب‌های آسمانی نداشته، به سرعت قانع شدم که اعتقادات ما باید به طور کامل پذیرفته شود.»

... اگر دوست دارید بپندارید داروین یک مسیحی ماند. ولی بند اصلی سخنی

دیگری می‌گوید:

«من اندیشه روحانی یک ناحیه شدن را دوست داشتم... پس کمترین شکی به معنای حقیقی و دقیق واژه‌های کتاب‌های آسمانی نداشته، به سرعت قانع شدم که اعتقادات ما باید به طور کامل پذیرفته شود. هیچ‌گاه به ذهنم نرسید که چه اندازه غیرمنطقی و نابفردانه است باور به پیروی که نمی‌توانم بفهمم و پیروی که در واقع نابفردانه است.»

نخست فرانسویس به شدت با خواسته‌های مادرش مخالفت کرده و برای پنج سال پس از مرگ چارلز خانواده‌ی داروین کمابیش بر سر آن دچار احساسات شدید شدند. آن‌ها کمابیش به مرزهای دعوی واقعی با هم دیگر رسیده تا این که سرانجام فرانسویس کوتاه آمد. فرانسویس اتوبیوگرافی پدر را با ویرایش‌های به خواست مادر منتشر ساخت و اشاره‌های بسیار کمی از ندانم‌گرایی چارلز داروین بر جا گذاشت.

خوب اگر دیدگاه‌های واقعی داروین در چاپ اتوبیوگرافی نیامده چگونه خوانندگان امروزی از دیدگاه‌ها واقعی وی آگاه شدند. برای این آگاهی واقعی عضو دیگر خواننده سزاوار سپاس است - نورا بارلو^۱ برادرزاده فرانسویس و نوهی دختری چارلز داروین بوده که نوشته اصلی را در سال ۱۳۳۷ هجری (۱۹۵۸ میلادی) دید و همه‌ی بندهای ذکر نشده را بازبایی کرده و اتوبیوگرافی کامل چارلز را برای نخستین بار به همراه نقد دین و ندانم‌گرایی کامل منتشر ساخت.

دروغ‌های دم مرگ: افسانه‌های توبه در بستر مرگ

سال‌ها پس از مرگ چارلز داروین داستانی شنیده شده که این دانشمند ندانم‌گرا در آخرین دم توبه کرده است. دور از انتظار نیست - منظوم داستان است و گرنه هیچ کسی توبه نکرده است. پس از این که یک بیخدا یا ندانم‌گرای برجسته می‌میرد یا حتی یک کافر یا یکی از پیروان دین اقلیت، بشمار سه شخصی از گوشه‌ای ادعا می‌کند که مرحوم در آخرین دم و لحظه توبه کرده است. این توبه فرضی گویا همیشه رخ می‌دهد کمابیش همیشه به

1. Nora Barlow

آسانی و بدون حضور اشخاص دیگری مگر روای داستان و شخص در حال مرگ در حضور آن شخص توبه می‌کند. زیرا این داستان‌ها ایمان باورمندان را استوار ساخته و به عنوان بهترین مدارک دیگر به زیر پرسش نمی‌رود بسیاری از متدین‌ها بی‌درنگ آن را باور کرده و این داستان را پخش می‌کنند. توماس پین، مارتین لوتر، ولتر، توماس ادیسون، ژان پل سارتر، جان لونان و درباره عده‌ی بی‌شمار دیگر این افسانه‌های توبه در بستر مرگ شایع شده است.

هر چند رفتاری بی‌شرمانه‌ای انجام داده ولی نقش بر آب کردن افسانه‌ی اختراعی لیدی الیزابت هوپ^۱ آسان نبود. این مداح انگلیسی در سال ۱۲۹۴ خورشیدی (۱۹۱۵ میلادی) ادعا کرد که چارلز داروین پذیرفته فرگشت اشتباه است و در بستر مرگ به عیسا ایمان آورده است. خوشبختانه چندین تن از کسانی که در روزهای آخر زندگی در کنار داروین بودند مانند دخترش هنریتا و پسرش فرانسیس هنوز در سال ۱۲۹۴ خورشیدی زنده بوده و این داستان بیخود را محکوم کردند.

فرانسیس گفته است «روایت لیدی هوپ از دیدگاه دینی پدرم سراسر نادرست است.» سپس ادامه می‌دهد «من در پیشگاه مردم وی را دروغ‌گو خواندم ولی هیچ پاسخی دریافت نکردم.»

هنریتا می‌افزاید، «من هنگام مرگ بالای سر پدرم بودم، لیدی هوپ در آخرین روزهای بیماری پدرم یا در هنگام بیماری‌های دیگری حضور نداشته است. من گمان نمی‌کنم که این خانم هرگز او را دیده باشد ولی بهر حال ایشان در هیچ یک از ابعاد اندیشه بر پدرم نفوذی نداشته است. پدرم هرگز هیچ‌یک از دیدگاه‌های دانشیک خویش را پس نگرفته نه دیدگاه‌های خود در آغاز کار و نه آخرین آن‌ها را.»

هنگامی که کسی وسوسه می‌شد تا دیدگاه دینی شخصی را در بستر مرگ چیزی دیگری نشان دهد، فرمان نهم خدا - فرمانی که شهادت دروغ را غدغن کرده - کمابیش همیشه زیر پا گذاشته می‌شود.

1. Lady Elizabeth Hope

خودسانسوری... چند صباچی: مارک تواین



کمی غیرعادی است که پس از به پایان رسیدن نوشتن اتوبیوگرافی نویسنده آن را برای زمان طولانی نگه داشته و منتشر نسازد. پس از به سر بردن عمری در زیر سایه مهر انتشارات و زندگی نامه نویسان بیشتر شخصیت‌های شناخته شده مشتاق داشتن بختی برای گفتن ماجراهای خویش از زبان خودشان هستند. ولی گاهی ملاحظاتی درباره واکنش دیگران به دیدگاه آن‌ها بر این اشتیاق می‌چربد. این درست همان مورد مارک تواین است.

نگرانی تواین پیرامون آشکار شدن دیدگاه‌های ضددینی مانند برخی تفسیرها گزنده‌ی ضددینی او را از منتشر ساختن بسیاری از نوشته‌های واپسین خودش برای عموم مردم باز داشت.

مارک تواین در سال‌های پایانی زندگی نوشته که «من برای جهانیان تنها دیدگاه‌های کلی مختصر و خوش و به دقت شسته و رفته را آشکار ساخته و دیدگاه‌های شخصی خویش را خردمندانه، با دقت و با هوشیاری پنهان داشتم.» هم چنان که مارک تواین در زندگی خویش از یک پیرو کنش‌گر و فعال پرسبیتی به خداانگاری ملایم و به نقادی سرسخت و روزافزون دینی دگرگون می‌شد نوشته‌های وی آغاز به نشان دادن بیزاری ژرف از دین می‌نمود.

گمان کنم که اتوبیوگرافی وی باید دربرگیرنده‌ی دیدگاه‌های بسیار رک ضددینی وی باشد. می‌گویم «گمان کنم» زیرا هنوز اتوبیوگرافی کامل وی را نخوانده‌ام. نخواندن من به دلیل نداشتن کارت عضویت کتابخانه نیست بلکه به این دلیل است

که خود تواین گفته که این اتوبیوگرافی تنها یک نسخه کوتاه شده است - «کوتاه و خوش و شسته و رفته» به یاد دارید که - و با مرگ وی منتشر گشت. سپس دستور می‌دهد (در پیشگفتار که عنوان آن «از زیر سنگ آرامگاه» است) که هر نسخه نو هر ۲۵ سال چاپ شود و هر نسخه نو دارای موضوعات کمی بیشتر باشد:

از چاپ نخست تا چهارم همه‌ی عبارت‌های خردمندانه و خوب درباره دیدگاه‌ها نباید آورده شود. از اکنون تا صدسال دیگر باید بازاری برای این گونه کالا وجود داشته باشد. شتاب و عجله‌ای در کار نیست. چشم براه می‌مانیم و می‌بینیم... میان هر چاپ باید بیست‌وپنج سال فاصله بیفتد. بسیاری از چیزهایی که نباید در نخستین چاپ آورده شود شایسته و مناسب چاپ دوم خواهد بود؛ بسیاری از چیزهایی که در چاپ نخست و دوم نیامده، مناسب چاپ سوم خواهد بود؛ در چاپ چهارم یا دست بالا در چاپ پنجم کل اتوبیوگرافی می‌تواند بدون حذف منتشر گردد. هنگام نوشتن کتاب حاضر سرانجام صدسال مارک تواین به پایان رسید هر چند تنها یک از سه جلد اتوبیوگرافی تا کنون از زیر چاپ درآمده است. ولی حتا همین نیز بسنده و کافی است تا نمونه‌ای از تواین سانسور نشده به دست داده شود. بفرمایید این هم یک بند از اتوبیوگرافی وی: چیز قابل اشاره‌ای که درباره مسیحیت ما وجود دارد: بد، خونین، بی‌رحم، پولپرست و چپاول گر بودن آن است - در کشور ما به ویژه و در همه کشورها دیگر مسیحیت تا اندازه‌ای تعدیل شده - البته مسیحیت کنونی صد برابر بهتر از مسیحیتی است که در کتاب مقدس آمده با بزه و جنایت‌های شگفت‌انگیز - اختراع جهنم. بسنجید با مسیحیت امروزی ما، آن اندازه که بد است، آن اندازه که ریاکار و سالوس است، آن اندازه که پوچ و بیهوده است، نه تنها خدا و پسرش هیچ یک مسیحی نیستند بلکه با ارفاق هم درخور و سزاوار این همه ستایش و بزرگداشت نیستند. دین ما دینی ترسناک است. همه‌ی کشتی‌های جهان می‌تواند به آسانی در پهنه‌ی دریای خون بیگناهی که این دین به هدر داده شناور شود. مدرکی از این روشن‌تر نمی‌توان یافت.

بخش ۱۱

نمونه‌ای از شاهکارها:

اندیشه‌های ژرف

اندیشمندان بزرگ

در این بخش

- ◀ برخورد به اندیشمندان سخت‌کوش در هر دوره
- ◀ سپاسگزاری از یاری باورمندان غیرمذهبی
- ◀ زدودن تارهای خرافات
- ◀ ساختن راهی نوین برای اندیشیدن

یکی از بهترین شیوه‌های دیدن گسترش اندیشه بیخدایی در گذر سال‌ها، خواندن کتاب‌های کلیدی است که پندارهای دینی را به چالش کشیده و تصویری از جهان بدون خدایان را به صورت با انضباطی به نمایش درمی‌آورد. در گام‌های نخست این جستار گره سختی برای باز کردن است زیرا (همان گونه که در بخش ۱۰ اشاره نمودم)

پیش از رنسانس بیشتر دیدگاه بیخدایی و ندانم‌گرایی در زمان کوتاهی پس از نوشتن آن به سرعت ناپدید می‌گشت.

هنگامی که به سال‌های پایانی سده هجدهم می‌رسیم می‌بینید که به دشواری و مشکل متضادی دگرگون می‌گردد: جو آزاداندیشی در اروپا به طور چشمگیری بهبود یافته و پیامد آن موجی از اندیشه‌های نوین و افزایش بزرگی در کتاب‌های نو بود. در این هنگام هنر و مهارت، درک آنچه باید خوانده شود، بود.

این بخش می‌کوشد تا کار بسیار دشواری را انجام دهد - یعنی گزینش شمار کوچکی از کتاب‌هایی که نمایشگر پیشرفت اندیشه بیخدایی، ندانم‌گرایی و انسان‌گرایی از دوران باستان تا سده بیستم میلادی باشد. این فهرست به هیچ صورت حتی نزدیک به کامل نبوده و شمار بسیاری از کتاب‌های مورد علاقه خودم را نیز فهرست نکرده‌ام. من کوششی دوباره برای آوردن شمار بیشتری از کتاب‌ها، هم چنین کتاب‌های مورد علاقه خویش در حاشیه‌ها کرده و بخش ۱۲ را به سده بیست و یکم اختصاص داده‌ام.

شناسایی بازماندگان

کتاب‌های از میان نرفته روزگار باستان و قرون وسطی به طور الزامی بهتر یا دارای اهمیت بیشتری از کتاب‌های از میان رفته نیست. در برخی موارد تنها بخت به طور شگفت‌انگیزی با آن‌ها یار بوده است. من با دو کتاب - یکی از روم باستان و دیگری در سده یازدهم میلادی در چین - آغاز می‌کنم که هر دو خوش شانس و مهم بوده و در مسیر پیشرفت اندیشه در زمان خود و در سراسر تاریخ نشان خویش را به جا گذاشته‌اند.

ژرف‌اندیشی درباره سرشت و طبیعت پدیده‌ها همراه با لوکرتیوس

سخت است که درباره کتابی با تأثیر بزرگ‌تری غیر از دی ریروم^۱ ناتورا^۱ (پیرامون سرشت پدیده‌ها) اندیشید. کتاب دی ریروم که در سده نخست پیش از میلاد به دست شاعر و فیلسوف رومی لوکرتیوس نوشته شده کوششی برای تشریح کل دستگاه اندیشه اپیکور است که می‌پنداشت بزرگ‌ترین بازدارنده‌ی شادی انسانی ترس بوده و بزرگ‌ترین منبع و سرچشمه ترس عقیده به خدا است.

من مادی‌گرایی را در بخش ۱۰ معرفی نموده و گفتم که به این معناست که هر چیزی در جهان از ماده یا انرژی (مشتق یا) ساخته شده است. مانند بسیاری از اندیشه‌های نیرومند دیدگاه مادی‌گرایی در چندین فرهنگ جورواجور و متفاوت پدیدار گشته و اپیکور یکی از چندین یونانی بوده که درست هم زمان با فیلسوفان هندوستان - در سده سوم پیش از میلاد- به این نتیجه رسید.

دو سده بعد لوکرتیوس دی ریروم ناتورا را برای قانع ساختن دوستی از درست بودن نگرش اپیکور درباره سرشت و طبیعت پدیده‌ها نوشت. خدایان اگر در اصل وجود داشته باشند بیش از این حرف‌ها شادکام و آرام در اوج خود هستند تا نگران کردار انسان‌ها باشند. کسی گیتی را نیافریده است. گیتی فرآورده طبیعی شمار اندکی از قوانین فیزیک بوده که بر چند گونه از ذرات اصلی کنش داشته است - مخلوط و ترکیب کردن آن‌ها برای خلق هر چیزی که وجود دارد.

آماج دی ریروم توصیف چگونگی امکان داشتن این روند بوده و این کار را - در ۷،۴۰۰ بیت شعر و نه بیشتر- با وقار و مجاب سازی شگفت‌انگیزی انجام داده است. در زمان نبود و کمبود هر گونه توضیحی، نشستن و نوشتن کتابی که درباره همه پدیده‌ها روشنگری نماید، خیلی ترسناک بوده است. ولی این درست همان کاری است که لوکرتیوس از پس آن برآمد.

لوکرتیوس کتاب را با نشانه روی به خرافات با همه توان آتش جنگ‌افزاهای بلاغتی که داشته، آغاز می‌کند. انسان‌ها در سراسر جهان زیرپای دین له شده چرا که دین انسان را چیزی زشت، ترشرو و حیوان‌صفت ترسیم می‌کند. سپس می‌گوید، اپیکور،

1. De rerum natura

«چشمان فانی خویش را گرد کرده» تا با ترس روبرو شده و آن را رام نماید تا گونه انسان بتواند بدون ترس زندگی نماید.

لوکرتیوس کمابیش همیشه با خواننده همدردی کرده، برای نمونه اعتراف می‌کند که اندیشیدن و سخن گفتن پیرامون چنین چیزهایی سخت است. مردم با اندیشه وارد شدن به جایگاه مقدسی با چکشی در دست برای شکستن دچار لرزشی و ترس سختی می‌شوند. ولی آیا به راستی این سرزمین مقدسی است؟ سپس می‌پرسد آیا درست نیست که دین‌ها دست کم پایه‌گذار همان مقدار ترس‌های نامقدس نبوده که متاع‌های مقدس داشته‌اند؟ لوکرتیوس به ویژه از داستان‌های بسیاری از دین‌ها بیزار بوده که پدر و مادر فرزندان خویش را برای خشنودی خدا قربانی می‌کردند. او داستانی را از اسطوره‌های یونانی بازگو کرده - کشتن ایفیگنیا^۲ به عنوان قربانی برای خدایان به دست پدرش آگاممنون^۳ تا باد مناسبی برای رسیدن کشتی‌ها به تروآ^۴ بورزد - ولی احتمال داشته که با داستان ابراهیم و اسحاق نیز آشنایی داشته باشد. هر چند چاقوی ابراهیم (بر خلاف آگاممنون) گلوی فرزندش را نمی‌برد^۵، ولی قصد ابراهیم برای کشتن کودکی بی‌گناه در واقع بدون چون و چرا از سوی منتقدان دین هم چون کرداری غیراخلاقی دیوانه‌وار نگریسته می‌شود، کرداری که خدا به طور مستقیم آن را تأیید کرده بود. (اگر لوکرتیوس یک سده دیرتر پس از میلادی مسیح زاده شده بود تازه آن زمان می‌توانست داستان مذهبی دیگری را نیز بخواند که باز هم پدری پسرش را با ستایش بسیار قربانی می‌کند.)

لوکرتیوس چنین کردارهایی را نمایش روشن و عالی از شیطان‌صفتی دین‌ها یافته و به همین دلیل دین را در کانون و خط نخست کتاب دسی رپروس^۵ جا داده است. ولی هشدار می‌دهد، «چنین کرداری جنایت‌هایی است که دین انسان‌ها را به سوی آن می‌برد.»

2. Iphigenia

3. Agamemnon

4. Troy

5. تفاوت‌های اندکی در داستان سر بریدن ابراهیم در اسلام و مسیحیت - یهود هست

لوکرتیوس به یورش به دین و خرافات در هر بند کتاب خود ادامه داده و سخنانی از اپیکور در هر نوبت بازگو می‌کند. سپس اعلام می‌کند، با سپاس از کوشش‌های اپیکور و دیگران «دین لگدمال گشت.» اکنون انسان‌ها می‌توانند خویش را از زیر بار دین آزاد کرده و نوبت درک جهان به‌طور واقعی رسیده است.



یکی از بیشترین پرسش‌هایی که حتا امروزه از بیخدایان پرسیده می‌شود این است که چرا آن‌ها ناچار به نقد دین هستند - چرا آن‌ها نمی‌توانند به سادگی به آنچه خود باور داشته، چسبیده و دین را رها سازند. لوکرتیوس کوشید تا این پرسش را پاسخ گوید. در گام نخست بدون نشان دادن و زدودن پیش‌فرض‌های فراطبیعت با پوشش سنگینش بر اندیشه و فرهنگ انسان‌ها، دیدن و کاوش گیتی به عنوان جایگاهی طبیعی و مادی ناشدنی و ناممکن است. (بروید به بندهای نزدیک به آخر این بخش و خواهید دید که کار همانندی در این کتاب نیز در حال انجام است: نخست بخش «پاکسازی راه» و سپس بخش «ساخت دیدگاهی نو» را آورده‌ام.)

لوکرتیوس پس از پاکسازی مسیر از دین، جهان را از دیدگاه دموکریت و اپیکور تشریح می‌کند، جهان طبیعی که بدون مداخله خدا کار می‌کند. می‌گوید ماده می‌تواند به وجود بیاید و نابود گردد، بیش از ۲,۰۰۰ سال پیش نسخه‌ای از قانون پایستگی ماده را می‌پیچد. جهان پر از اتم‌هاست - که «بذر همه‌ی چیزها» می‌نامد - که در روند بی پایان از آمیخته شدن، ترکیب و جدا شده تا هر چیزی را به وجود آورد.

لوکرتیوس به مرگ یورش برده و هم چون یک ماتریالیست می‌گوید که روح (یا آگاهی) فرآورده پیکر است. پس از این که جان از پیکر بدر شد آگاهی نیز با آن به پایان می‌رسد. این روند هیچ گونه حسی و احساسی را پس از مرگ پایدار نگه داشته

که به این معناست که هیچ احتمالی برای عذاب و شکنجه شدن به دست خدا وجود ندارد.

کتاب *دی ریروم ناتورا* پیش رفته برگ پس از برگی و به طور شگفت‌انگیزی پیرامون انگاره و فرضیه احساس، جنس، عشق، خواب، رؤیا، تغییر فصول سال، نظم اجتماعی، سیاست، جنبش‌های سیارات، آب‌وهوا، زمین‌لرزه، بیماری‌ها و حرکت سخن می‌گوید - یک سیاهه‌ی قابل درک و باورنکردنی از هر پدیده‌ای که هر شخص کنجکاو را به احتمال بسیار پیرامون گیتی سرگشته می‌سازد. لوکرتیوس در این‌جا درباره شمار فراوانی از جستارها به طور شگفت‌انگیزی درست می‌گوید.

این اندیشه‌ای خیره‌کننده است که انقلاب دانشیک تنها با تثبیت و تایید جستارهای بسیاری رخداده که در مغز شمار اندکی از بزرگان مشاهده‌گر و کنجکاو یونانی-رومی به جولان در آمده بود.

شاهکاری که نزدیک بود از چنگ بشریت به در رود

چندان دشوار نیست که دریابیم *دی ریروم ناتورا* یکی از ارزشمندترین کتاب‌ها در طول تاریخ است. شیوه این کتاب برای نگاه کردن به جهان در هنگام پیروزی تعصب مذهبی در قرون وسطی گم شد ولی در سال ۷۹۶ خورشیدی (۱۴۱۷ میلادی) دست‌نویس‌های این کتاب باز دوباره یافت شده و تأثیری ژرف، بی‌واسطه و پایدار بر مسیر روشن‌اندیشی جهان غرب گذاشت.

ولی این پیشامد نزدیک بود هرگز رخ نداده و دست‌نوشته‌های این کتاب یافت نشود. یافتن شدن دست‌نوشته‌های یونان و روم باستان در سده پانزدهم میلادی افزایش یافت، برخی در جهان عرب و برخی دیگر در صومعه‌هایی یافت شد که در گوشه و کنار قاره اروپا بوده و شمار اندکی از فرقه‌های کاتولیک تارک دنیا کتاب‌های باستانی را نگه‌داشته و رونوشت فراهم کرده بودند (برای جزییات بیشتر به بخش ۶ بنگرید). انسان‌گرایان رنسانس مشتاقانه در جستجو این گنج گم‌شده در سراسر اروپا پخش شدند.

پوگیو بارچولونی^۱ یکی از این شکارچیان کتاب بود. در هنگام فارغ بودن از وظایف به عنوان منشی پاپ، در سفرهای به سراسر اروپا چندین کتاب اصلی دوران کهن را یافت. هنگامی که کتاب دسی ریروم ناتورا را از قفسه کتابخانه صومعه فولدا^۲ واقع در جایی که اکنون میان کشور آلمان است بیرون کشید، نام نویسنده را بی‌درنگ شناسایی نمود. نام لوکرتیوس با ستایش فراوان در کتاب‌های سیسرو و تاریخ نگاران آغازین آمده ولی گمان می‌شد همه‌ی کتاب‌های او از دست رفته است. البته همه نوشته‌ها لوکرتیوس نیز کمابیش از میان رفته بود-ولی خوشبختانه ۱۵ سده پس از مرگ نویسنده پوگیو بارچولونی آخرین نسخه در حال فروپاشی از تنها کتاب شناخته‌شده‌ی این فیلسوف را در دست گرفته بود.

پوگیو چندین رونوشت از این کتاب فراهم کرده و به دست اندیشمندان پرنفوذ رساند و جهان دیگر هرگز مانند پیش نشد. بسیار از پژوهشگران می‌گویند که کتاب دسی ریروم ناتورا چنان تکان‌پر زوری به اندیشه و تصور اروپاییان داد که آغاز زنگ رنسانس، انقلاب دانشیک و روشن‌اندیش و حتی جهان نوین امروزی گشت. پی بردن به این که این شاهکار چه اندازه نزدیک به نابودی بوده فراتر از توان تحمل است.

درمان ناروشن‌اندیشی با زانگ

همزمان با قرون وسطی فلسفه سکولار و عمل‌گرای پیروی کنفوسیوس زیر بار خرافات انباشته‌شده پس از دوران کنفوسیوس می‌خروشد. این سرنوشت هر دستگاهی است که به طور پیوسته مورد گفتگو، آزمایش و بازسازی قرار نگیرد. اندیشه‌های گمراه‌کننده و بیخود مانند گیاهان خزننده بر روی دیوار به آهستگی روی آن را پوشاننده به طوری که دیگر آجرهای زیر گیاه به چشم نمی‌خورد. با آغاز سده نهم میلادی اندیشه‌ی و سنت‌های فراطبیعت رسوم عامیانه چینی سودمندی سکولار کنفوسیوس را سرکوب می‌کرد.

1. Poggio Bracciolini
2. Fulda monastery

با خواندن دقیق نوشته‌های باستانی کنفوسیوس، برخی فیلسوفان امروزی توانستند دیدگاه روشن بسنده و کافی از سرچشمه‌ی اصلی بدست آورده و دریابند که این مکتب ارزش از نو باب شدن را داشته و به همین دلیل نئو-کنفوسیوس^۳ زاده شد. هدف نئو کنفوسیوس با پاکسازی اندیشه‌های فراطبیعت و اسطوره‌ای بازگرداندن اندیشیدن درست و اخلاق عملی کنفوسیوس برای بهبود و اصلاح جامعه چینی بود. یکی از با اهمیت‌ترین فیلسوفان نئو کنفوسیوس زانگ زی^۴ (۱۰۷۷-۱۰۲۰ میلادی) بوده و پر نفوذترین کتاب وی درمان ناروشن‌اندیشی^۵ نام داشت که نمایشگر دیدگاه وی برای درمان کردن کنفوسیوس خردمندانه بود.



درست همانند هزار سال پیش (بنگرید به بخش ۴) تئو-کنفوسیوس یک تمرکز مهم برای نسل چانگ بود. این واژه به طور سرسری به «الهی» ترجمه شده ولی به معنای واقعی کلمه به معنای «چیزی که سبب می‌شود جهان همان گونه باشد که هست.» اگر فیلسوفی به وجود خدا باور داشته باشد تئو-کنفوسیوس خدا به شمار می‌آید. برای فیلسوفان سکولار مانند چانگ و زونگ زی این واژه به معنای قوانین و اصول فیزیکی و طبیعی می‌باشد.

چندان جای شگفتی ندارد که کتاب زانگ نیز مانند کتاب دئی (۱۹۰۹م) ناتورا به شمار آید. هر دوی این کتاب‌ها پیرامون طبیعت و پدیده‌ها سخن گفته و در هیچ کدام خدا جایی ندارد. پس از این که خدا کنار گذاشته شد، جهان طبیعت خویش را بسیار روشن‌تر و بسیار منطقی‌تر آشکار می‌سازد.

3. Neo-Confucianism
4. Chang Tsai
5. Correcting the Unenlightened

این دو کتاب یک وجه مشترک دیگر نیز دارد. درست مانند لوکرتیوس که با سرکوب دیو «زشت و ترشروی» دین آغاز می‌کند، زانگ نیز می‌دانسته که بدون برو و برگردد پیش از آن که دستگاه اندیشه کنفوسیوس را تشریح نماید ناچار به کنار گذاشتن خدا از مغز خواننده خودش است. او نوشته، هنگامی که می‌گویم «تی‌ین» به یاد داشته باشید که:

- ✓ تی‌ین سبب رخ دادن پیشامدها در روی زمین بدون سهم بودن در نگرانی انسان‌ها است.
- ✓ تی‌ین وجدان نداشته و دلسوزی نمی‌کند.
- ✓ تی‌ین هیچ هدفی را پیگیری نکرده و هرگز هیچ هدفی نیز نداشته است.

این گام بلندی به سوی درک جهان به صورت طبیعی است. من مطمئن هستم که زانگ نیز مانند بسیاری از انسان‌های دیگر ترجیح می‌داده تا در جهانی بزید که کسی مراقب انسان‌ها بوده و دعاهای آنان را استجابت کند. ولی به جای رفتن در پی آرزو خود و سرگردان بودن که چرا تی‌ین درهای آسمان را برای شنیدن دعا نمی‌گشاید، دریافته که بهترین راه دیدن جهان دیدن واقعی آن بوده و بر همین پایه اندیشیده و به پیش رفته است.

زانگ احساس می‌کرده که سرشت انسان‌ها به طور بنیادی و در اصل نیک است و هم چنین اندیشیده که مردم هنگامی که در هماهنگی با تی‌ین هستند در بهترین حالت خود می‌باشند - قوانین جهان طبیعی.

زانگ بر جستاری تأکید می‌کند که برای یک فیلسوف سکولار مهم‌تر از هر چیز دیگری است و می‌گوید روشنگری خردمندانہ حتا در کانون اسرارآمیزترین یا شگفت‌انگیزترین پدیده‌ها وجود دارد. سپس ادامه می‌دهد، اگر چیز رازآمیز به نگر رسید از پرسیدن دست نکشید تا به منبع برسید - و در آنجا یک روشنگری خردمندانہ خواهید یافت.

زانگ زی و دیگر فیلسوفان نئوکنفوسیوس به طور برجسته‌ای در بخشیدن جان تازه‌ای به کنفوسیوس سکولار موفق و پیروز بودند. با آغاز سده سیزدهم میلادی کنفوسیوس در بالای گستره اخلاقی و اجتماعی فرهنگ چین قرار گرفت.

ارج گذاشتن به مریدان قرائت غیر رسمی

نخستین چالشی که گریبانگیر اندیشه‌های دینی می‌شود از سوی نا باورمندان بیرونی برنخاسته بلکه از معتقدان مرتدی است که کمبودها و کاستی‌ها اعتقادات و رسوم سنتی را دیده و می‌خواهند که هوار کشیده و چیزها را درست کنند.



دلاوری و شجاعت ویژه‌ای نیاز است تا از درون جایگاه مقدس دینی جار و جنجال براه انداخت. همان گونه که در جاهای دیگر و بخش ۵ نیز گفتم نسبت به بی ایمانان کامل کمابیش همیشه مرتد تهدید بسیار بزرگتری برای دستگاه به شمار آمده زیرا به دلیل رقابت در مسائل معنوی (و منابع مالی) مذهب‌یون احتمال بسیار بیشتری دارد که مرتد جنبش را شاخه شاخه نماید.

دوره زمانی از سال‌های آغازین رنسانس تا انقلاب فرانسه لبریز از مرتدان دلاور بوده است مانند:

- ✓ میکائیل سروتوس^۶؛ عالم الهیات اسپانیایی که در سال ۹۳۲ خورشیدی (۱۵۵۳ میلادی) به دلیل مخالفت با غسل نوزادان و باور به این که خدا یکتاست نه سه تا سوزانده شد.
- ✓ جوردانو برنو^۷؛ یک روحانی فرقه دومینیکن بود که در سال ۹۷۹ خورشیدی (۱۶۰۰ میلادی) سوزانده شد، محکومیت وی برای باور (درست) به این بود که ستارگان خورشیدهای دیگری بوده که گرد آنها «جهان‌های بی‌شماری» می‌چرخد.
- ✓ باروخ اسپینوزا^۸؛ یک فیلسوف آلمانی بود که به دلیل «کردارهای زشت» و «بدعت‌های بزرگ» از جامعه یهود آمستردام^۹ در سال ۱۰۲۹ خورشیدی (۱۶۵۰ میلادی) بیرون انداخته شد.

حکم اخراج اسپینوزا از سوی مراجع یهود به ویژه سخت بوده و شامل مجموعه‌ای از نفرین‌ها بزرگ بود که (به طور کنایه‌آمیز) مانند نفرین موسا به فرعون در ده فرمان بود: در حکم اخراج اسپینوزا نوشته شده بود، «لعنت بر او در روز و لعنت بر او در شب؛ لعنت بر او هنگامی که می‌خوابد و لعنت بر او هنگامی که برمی‌خیزد؛ لعنت بر او هنگامی که بیرون می‌رود و لعنت بر او هنگامی که داخل می‌شود. خداوند او را نخواهد بخشید؛ خشم و قهر خداوند بر ضد این مرد شدید خواهد بود و همه لعنت‌هایی که در این نوشته آمده را بر سر وی نازل کند و نام او را از زیر این آسمان‌ها پاک نماید...» و همین طور ادامه پیدا می‌کند هیچ کسی نباید با او سخن بگوید یا نزدیک تر از ۳ متر (۱۰ فوت) شود، به او مکانی برای ماندن داده یا (از همه مهم‌تر) نوشته‌های او را بخواند.

خوب اکنون ببینیم او چه کرده بود که سزاوار این لعنت گشت؟ اسپینوزا بیخدا نبود ولی دیدگاه وی بسیار متفاوت با آیین متعارف یهود بوده آیینی که می‌بایستی او

6. Michael Servetus
7. Giordano Bruno
8. Baruch Spinoza
9. Amsterdam

در آن خوب بوده باشد. برای نمونه وی باور نداشت که روح نامیرا است، خدا در کاروبار جهان مداخله می‌کند، گمان نمی‌کرد که تورات را خدا فرستاده باشد یا خدا همه‌ی توجه و کوشش خود را برای یهود صرف نماید.

شناسایی نمایه کتاب‌های ممنوعه

ایندکس لیبریوم پروهیبتوریوم^۱، یا نمایه کتاب‌های ممنوعه، فهرستی از کتاب‌هایی بود که از سوی مذهب کاتولیک برای اخلاق یا ایمان زیان‌آور به شمار می‌رفت. این فهرست نخستین بار در سال ۹۳۸ هجری خورشیدی (۱۵۵۹ میلادی) چاپ شده و هر سال به روز رسانی می‌گشت.

همان گونه که شاید انتظار برود این نمایه مانند فهرستی پیشنهادی برای آزاداندیشان به شمار می‌رفت و از نوشته‌های دانشیک مانند کارهای یوهانس کپلر، نیکولاس کوپرنیک و گالیله^۲ و نوشته‌های فلسفی میشل دو موتین، باروخ اسپینوزا، دیوید هیوم و ژان پل سارتر^۳ گرفته تا طنزهای چشم باز کن جوناتان سوئیفت و دزیدریوس اراسموس^۴ را در برمی‌گرفت.

در سال ۱۳۴۵ هجری (۱۹۶۶ میلادی) کل اندیشه کتاب‌های ممنوعه غیرعملی شده و انحصار فرهنگی مذهب کاتولیک نیز خاطره‌ای تار و کمرنگ گشت. نمایه دیگر یک چیز کهن شگفت‌انگیز به نگر رسیده و مذهب آن را کنار گذاشت.

کتاب‌های هر سه این افراد مرتد به همراه کتاب مرتدان بی‌شمار دیگر در فهرست نمایه مذهب کاتولیک جا داشت - تاج افتخاری بر سر هر مرتدی که ارزش این اصطلاح را داشت.

سنایش ابلهی به همراه اراسموس

1. The Index Librorum Prohibitorum
2. Johannes Kepler, Nicolaus Copernicus, and Galileo Galilei
3. Michel de Montaigne, Baruch Spinoza, David Hume, and Jean-Paul Sartre
4. Jonathan Swift and Desiderius Erasmus

در سال ۸۸۸ خورشیدی (۱۵۰۹ میلادی) در حال گذراندن یک روز تعطیل در انگلیس یک روحانی آلمانی به نام دزیدریوس اراسموس^۱ یک کتاب دلاورانه شگفت‌آور کوچک نوشت. این کتاب، کتابی خشن با یورش سخت به ضد دین نبود مانند آنچه که مارتین لوتر ۸ سال بعد نوشت. کتابی معترض و مسخره کننده دین نیز نبود بلکه کتابی سراسر انسان‌گرا بود - کتابی که به تندی پر فروش‌ترین کتاب قاره اروپا گشت. نخستین بار که این کتاب گیرا و جالب را خواندم دو اندیشه بی‌واسطه همراه با چندین علامت تعجب در ذهنم درخشید:

✓ «مانند این بود که هفته پیش نوشته شده است!»

✓ «باور نمی‌کردم که نویسنده را به خاطر نوشتن این کتاب نکشته باشند!»

ولی نه هفته پیش نوشته شده و نه نویسنده آن کشته شده بود.

اراسموس احساس می‌کرد که مذهب کاتولیک زمان خودش - مذهبی که بهر حال خودش نیز بخشی از آن بود - ویران، غیر اخلاقی و از صراط مستقیم گمراه شده است. ولی از سوی دیگر جهان را نیز بسیار بهتر نمی‌دید. برای همین از ایزدبانو خیریت^۲ بهره جست تا در ستایش انسان‌ها یک سخنرانی داشته باشد، انسان‌هایی که با پراکندن و گسترش حماقت در ترویج و بزرگداشت ابلهی کوشیده بودند. کتاب *ستایش‌نامه نیریت*^۳ نتیجه این کوشش بود.

هنر وی این بوده که سخن را از بیرون حوزه دین آغاز نمود. ایزدبانو خیریت نخست حماقت فیلسوفان را ستایش کرده سپس به ستایش خدایان هم‌تراز خودش می‌پردازد - توصیف خوبی دارد. سپس ایزدبانو نگاه خویش را به زنان و مردان، به رزمندگان و هنرمندان، به شاعران و سیاستمداران، به پزشکان و شاهزادگان و عامه مردم در زمان نویسنده می‌چرخاند. پس از این بر چندین ملت از آلمان گرفته تا

1. Desiderius Erasmus
2. Goddess Folly
3. The Praise of Folly

ترک‌ها به خاطر کوشش‌هایی انجام داده برای وی درود می‌فرستد. خانم حتا چند لحظه برای تمسخر خاستگاه دانش وقت می‌گذارد.

سپس به آرامی، یا شاید بسیار به آهستگی نوک ستایش ایزدبانوی خیریت را به روحانیون و پژوهشگران مذهب مقدس کاتولیک و نخست به سوی الهیات ارتجاعی آن‌ها چرخانده (که اراسموس می‌گوید، جوری نوشته شده که انگار روحانیون خودشان به طور شخصی خدای مادر را از نزدیک می‌شناسند و آخر هر هفته از جهنم دیدار می‌کنند) سپس از تن‌پروری و تنبلی آن‌ها گفتگو کرده - و سرانجام به باورهای و اعتقادات آنان، نادانی و کردارهای فراوانی غیراخلاقی و ریاکاری زننده آنان اشاره می‌کند. که این‌طور اهِه، هه‌هه هه!

شیوه اراسموس در این کتاب به سادگی باشکوه و زیرکانه بود. در ۸۰ برگ نخست یا کمی بیشتر یا کمتر با خوانندگان به ملایم سخن گفته، خواننده را وادار به خندیدن به دیگران و حتا خودش می‌سازد. پس هنگامی که مردان دین به کانون توجه پا می‌گذارند انگار تنها انصاف را رعایت کرده به ویژه به این دلیل که اراسموس خودش یکی از آن‌ها است! ولی نکته آمده در آن به اندازه بسنده و کافی بود تا زبان‌ها را به جنبش انداخته و مغزها را در سراسر اروپا کار اندازد. آمیخته شدن مغز و زبان برای این به هیچ رو خوب نیست. اراسموس دوست مارتین لوتر بوده و هر دو هم دیگر را ستایش می‌کردند و شمار بسیاری از تاریخ‌نگاران می‌پندارند کتاب ستایش ایزدبانوی ثریت زمینه را برای اصلاح‌طلبان پروتستان آماده ساخته که چند سال دیرتر آغاز گشت. ولی از سوی دیگر اراسموس یکی از دوستان نزدیک پاپ ژولیوس دوم بوده و از همه‌ی این‌ها گذشته کتاب اراسموس تنها جیک‌جیک گنجشکی بوده است. آه نه بابا! اگر اراسموس برای نوشتن آن زبان طنز را به کار نگرفته بود، در آن کردار کسان دیگری را مسخره نکرده و دوستانی در رده‌های بالا نداشت هر آینه چوبه مرگ برایش آماده می‌شد. مرتدهای دیگر برای کاری بسیار کمتری سرانجام بدی پیدا کردند.

همان گونه که انتظار می‌رفت پاپ پل چهارم^۱ در سال ۹۳۸ خورشیدی (۱۵۵۹ میلادی) همه‌ی کتاب‌های اراسموس هم چنین ستایش ایزدانوی فریت را در نمایه کتاب‌های ممنوعه گذاشت. ولی در آن زمان اراسموس به آرامی درگذشت و به هر ترتیبی دیگر بسیار دیر بود که جن را به شیشه بازگرداند. این اندیشه دیگر پخش شده بود. اصلاح‌طلبی، روشن‌اندیشی و مسیر آزاداندیشی - تا برسد به بیخدایی - از این بطنی خنده‌دار ماهرانه تراشیده شده به بیرون پرواز کرد.

خردورزی همراه با بین



توماس پین (۱۸۰۹-۱۷۳۷) یک نمونه و مثال عالی از انسانی متدین است که اندیشیدن بیرون از چهارچوب بسته درباره دین او را نه تنها برای دیگر خداپرستان بدون چهارچوب بسته‌ی فکری الگو ساخته بلکه برای بیخدایان و ندانم‌گراها که کل چهارچوب دین را دور انداخته الهام‌بخش است.

توماس پین^۲ در انگلیس زاده شده، نخست یک دوزنده سینه‌بند زنانه شده و سپس در فعالیت‌های محلی شرکت جست، توانست مردم بسیاری را در این فعالیت‌ها برانگیزد همان گونه که تغییردهندگان دوست دارند انجام دهند. او با بنجامین فرانکلین دیدار کرده به سوی کلنی‌ها رهسپار گشت و به تندی در فعالیت‌های انقلابی درگیر گشت.

در سال ۱۱۵۵ خورشیدی (۱۷۷۶ میلادی) پین کتاب عقل سلیم^۳ را نوشت که رساله‌ای معتبر با پشتوانه‌ای استوار برای اندیشه استقلال در میان کلنی‌نشین‌ها بود.

1. Pope Paul IV
2. Thomas Paine
3. Common Sense

(یکی از وفاداران انگلیسی به وی هشدار داد که بدون وجود نظام شاهی کلنی‌ها می‌تواند به تندی «رو به تباهی و به سوی دموکراسی رود.» اکنون این یک عبارت مصطلح است.) پین شعلی در رابطه با کنگره را برگزید، اخراج شد و سپس به فرانسه رفت و در آنجا نیز به تندی در کنش‌های انقلابی درگیر گشت. در فرانسه در ۱۱۷۲ هجری خورشیدی (۱۷۹۳ میلادی) هنگامی که قدرت دست به دست شد وی دستگیر و زندانی گشت.

پین هنگام زندانی بودن در فرانسه با نوشتن کتاب دوره نردورزی^۴ جایگاه آزاداندیش تاریخ را بدست آورد، یکی از نیرومندترین کتاب‌های خردورز، رک و الزام‌آور برای یورش بر ضد دین که تا کنون نوشته شده است.

این به معنای آن نیست که پین بیخدا بود. هر آینه دلواپسی او این بود که انقلاب فرانسه برای از میان بردن شر همه‌ی دین‌ها، خویش را با همه خوبی‌ها نابود سازد که نخستین انگیزه وی برای نوشتن دوره نردورزی گشت، «مبادا در این کشتی شکسته خرافات، دستگاه‌های قلابی دولتی و الهیات نادرست، ما نگرش اخلاقی را از دست داده نگرش انسان‌گرایی را از دست داده و الهیاتی که درست است را از دست داده‌ایم.»

پین انسانی خداانگار^۵ یا دئیست بوده و گفته که «خداانگار راستین تنها یک خدا دارد.» سپس ادامه داده «دین خداانگار دربرگیرنده ژرف‌اندیشی درباره قدرت، فرزاندگی و مهربانی خدا در کارهایش است و در کوشش‌ها او را در هر کردار نیک، دانشیک و مکانیکی الگو قرار دهد.» (برای جزییات بیشتر درباره دئیست، بخش ۲ را بررسی کنید.)

پین نیز مانند اراسموس که پیش از پین زندگی می‌کرد، می‌دانست که چگونه شنوندگان را برای گفته‌های ضروری خودش آماده سازد. او با یک گزاره روشن از دیدگاه خودش آغاز می‌کرد. توماس پین باور داشت:

4. The Age of Reason
5. Deist

- ✓ به یک خدا باور داشت و امیدوار بود که جهانی پس از مرگ باشد
- ✓ به برابری انسان‌ها باور داشت
- ✓ باور داشت که دین‌ها وظایفی دارند مانند دادگری، عشق به مهربانی و شاد ساختن دیگران
- ✓ باور داشت که همه دین‌های برپا شده اختراع انسانی است که ساخته شده تا مردم را بترساند و آن‌ها را وادار به بندگی کرده و درآمدزا باشد
- ✓ باور داشت که با این وجود همه مردم حق دارند به آموزه‌های این دین‌ها یا هر اندیشه مذهبی دیگر با راهنمایی خرد و شعور باور داشته باشند.

سپس پین به جستاری می‌پردازد که برای مردان اسلام آشنا تر بوده و در بخش ۵ و ۱۰ پیرامون آن‌ها نوشتیم - که اعلام پیامبری خودخوانده به طور چشمگیری ضعیف بوده و باور به آن برای خرد شک‌برانگیز است. دیدگاه پین پیرامون نبوت می‌تواند به صورت زیر جمع‌بندی شود: اگر خدا با کسی سخن بگوید خوب ولی چشم براه نباشید که من شهادت آن شخص را باور کنم. به جای این به جهان طبیعی می‌پردازم که کتاب آسمانی یک خداانگار است.

کمک‌های بیشتر از دوستانی با اعتقادات دینی غیر رسمی

کتاب‌های بنیادی دیگر نوشته‌ی باورمندان مذهبی غیر سنتی که صدای تلق و تلوق قفس اعتقادات مذهب رسمی را در آورده شامل:

- ✓ **کتاب مقدس جفرسون**: توماس جفرسون در سال ۱۱۸۲ خورشیدی (۱۸۰۳ میلادی) در اوقات فراغت زمانی که به عنوان رییس‌جمهور امریکا خدمت می‌کرد یک فیچری برداشته و همه نوشته‌های فراطبیعت و معجزات را از انجیل بریده و تنها جستارهای فلسفه‌ی اخلاق و داستان اصلی انسانی عیسا را نگه داشت. به راحتی انسان را به همانندی آن با کوشش‌های پیروان نئوکنفوسیوس

برای زدودن جستارهای فراطبیعت از آموزش‌های کنفوسیوس می‌اندازد (برای آگاهی بیشتر در این باره به بخش ۵ بنگرید).

✓ **گفتمان پیرامون دین طبیعی:** دیوید هیوم این گفتگو را در میان سه دوست خیالی نوشته که به گفتگو پیرامون سرشت و طبیعت خدا پرداخته و چه بسیار (یا چه کم) انسان می‌تواند درباره خدا بداند. بیشتر پژوهشگران هم‌رأی هستند که فیلو، شکاک‌ترین این سه تن دیدگاه‌های نا آشکار دئیستی خود هیوم است.

✓ **انجیل بی‌خدا مسیحی:** توماس جوناتان جکسون آلتیزر یکی از چندین اندیشمند مذهبی بود که در سال‌های میانی دهه ۱۳۴۰ خورشیدی (۱۹۶۰ میلادی) الهیات «خدای مرده» را برپا نمود. هر چند برخی دیگر از اعضای این جنبش باور داشتند که به راستی خدای هرگز وجود نداشته ولی آلتیزر می‌گفت که خدا بوده ولی بعد به معنای واقعی کلمه به عنوان مسیح بر روی صلیب مرده است. این یک اندیشه شگفت‌انگیز بود ولی بهر حال اندیشه‌ای بوده که راه دیگری را برای درک جهانی بدون خدا پیش کشیده و به جای تمرکز بر خدا می‌خواست انسان‌ها بر روی پیام‌های اخلاقی مسیح کانونی و متمرکز شوند.

✓ **مسیحیت نوین برای جهان نوین:** یکی از چندین کتابی که اسقف جان شلی اسپانگ نوشته که شاید یکی از برجسته‌ترین روحانیون تندرو در طول تاریخ باشد. اسپانگ پافشاری می‌کرد که مسیحیت «دگرگون شود یا از میان برود» و می‌گفت که دگرگون شدن آن باید بدین صورت باشد که بپذیرد هیچ خدای فراطبیعت وجود نداشته، همه‌ی داستان‌های درباره رخ دادن معجزه نادرست بوده و روایت قربانی شدن مسیح داستانی گمراه و وحشیانه بوده و کتاب‌های آسمانی دارای اخلاقی درخور و شایسته زندگی مدرن نیست.

به سخن دیگر: تنها خدا، کتاب‌های مقدس، مسیح به صلیب کشیده شده را باید کنار گذاشت آنگاه مسیحیت دین خوبی است.

پین در بخش دوم کتاب دوره نردورزی پیرامون کتاب‌های آسمانی دیگر - کتاب‌های یهودی مسیحی - به روشنگری پرداخته و آن‌ها را افسانه‌های ناب می‌داند. پین کتاب‌های مقدس را کتاب به کتاب با اشتباهات بزرگ و تناقض‌ها درونی آن‌ها در هم می‌کوبد. اگر چه امروزه کارشناسان کتاب‌های آسمانی می‌گویند که همیشه به تناقض‌های (بسیار گسترده) اشاره شده، ولی پین در میان نخستین افرادی بود که فن پژوهشگری را درباره کتاب‌های آسمانی به کار گرفت - و روشن ساخته که این کتاب‌ها بوی گل سرخ نداده بلکه درست در نقطه مقابل قرار گرفته است.

جستار بسیار مهم‌تری برای پین بدکرداری پوچ و مسخره‌ای بود که او در همه‌ی کتاب‌های آسمانی می‌دید - به ویژه (هر چند منظور به هیچ رو سراسر آن نیست) در تورات. برای بسیاری از خوانندگان دوران زندگی پین دیدن فهرستی از تجاوز، قتل، بندگی و نسل‌کشی که همگی به دستور خدا در کتاب‌های آسمانی یک لرزه تمام عیار بوده زیرا نخستین باری بوده که مردم می‌شنیدند این چیزهای وحشتناک در این کتاب خوب^۶ آمده است. آن روزها نیز مانند این روزها بیشتر جستارهای کتاب‌های آسمانی پیش از رسیدن به گوش امت بالای منبرها فیلتر می‌شد. افزون بر این هر چند داستان‌های بسیاری از عذاب جهنم راه خود را در سخنرانی‌ها سال‌های پایانی سده هجدهم می‌یافت، بدی بیشتری در جزئیات آن نهفته و این جزئیات به راستی زننده برای بیشتر خوانندگان پین امر نویی بود.

کتاب دوره نردورزی دلبستگی‌های تازه‌ای به خداانگاری به عنوان شیوه نویی برای دین‌داری را زنده ساخت. از سوی دیگر هر چند پین خودش بیخدا نبود استدلال‌های پرزور وی بر ضد دگم و خرافات کتاب دوره نردورزی را یک بخش ارزشمند و طبیعی از میراث نوشتاری آزاداندیشی ساخت.

با وجود عبارت‌های شیوای پین درباره باورها و اعتقاداتش مصادره‌کنندگان بی‌رحم دین مسیحیت به وی تهمت بیخود و بی‌اساس بیخدا بودن را زدند. پین سال‌های پایانی زندگی را در امریکا سپری کرده که به دلیل چنین دیدگاه‌هایی مردم از وی

دوری کرده و منزوی بود. تنها شش تن در مراسم به خاکسپاری بنیادگذار این کشور حضور داشتند.

در یکی از آگهی‌های تحریم وی نوشته شده بود، «او زندگی طولانی داشت، چند کار خوب کرد و زیان و آسیب‌های فراوانی رساند.»

پاکسازی راه و مسیر

اروپا چند صد سالی را پس از خواب نیمروزی قرون وسطی برای بیداری نیاز داشت. اکتشاف دوباره دوران کهن انگیزه‌ای برای انقلاب دانشیک و هم چنین انگیزه‌ی برای شیوه نوین و غیردینی دیدن جهان و زندگی در این جهان گشت. با آغاز سده هجدهم میلادی یک جنبش فرهنگی و خردورزی به نام دوره روشنگری بر پا گشت. اندیشمندان اصلی این جنبش می‌خواستند تا فراگرفتن و افزایش آگاهی انگیزه‌ای برای پیشرفت و بهبود جامعه شود. درست همان گونه که پیرامون دوره‌های آغازین گفتگو کردم نخستین وظیفه، دورانداختن شیوه‌های ناکارآمد و دست و پاگیر در راه اندیشیدن بود. افزون بر این درست مانند اندیشمندان دوره‌ها پیشین، اندیشمندان عصر خرد خرافات و اندیشه‌های فراطبیعت را هم چون دست و پاگیرترین اندیشه‌ها دیده و بنابراین ضرورت داشت تا بی‌درنگ چنین اندیشه و آموزه‌هایی از مسیر کنار زده شود. این اندیشمند می‌گفتند پیش از این که بتوان یک جهان‌بینی نوین سکولار برپا ساخت باید «بشکنیم طلسم» شیوه‌ی اندیشیدن کهنه را. هر آینه این روند بسیار فراتر از عصر روشن‌اندیشی در سراسر سده نوزدهم و بیستم ادامه یافته و به سده بیست و یکم رسیده است. بخش زیرین نمایش دهنده‌ی سه کتاب ارزشمند از این دسته است یعنی اندیشه‌هایی که گرایش به زدودن تیرگی و ناپاکی باورهای فراطبیعت از ذهن و فرهنگ مردم داشتند.

پنهان سازی ناباوری از سوی یک روحانی بیخدا

زندگانی شمار اندکی از مردم با زندگی دوگانه بیش از تصور زندگانی یک روحانی بیخدا جالب توجه است ولی این موضوع به طور دقیق درباره ژان میله درست بوده است.

سال ۱۰۲۶ هجری خورشیدی (۱۶۸۹ میلادی) بود و فرانسه به تازگی نزدیک به یک سده جنگ دینی تلخی را به پایان رسانده بود که ژان میله -طوری که خودش گفته «برای خشنودی پدر و مادر»- روحانی بخش شد. برای ۴۰ سال او در شغل خویش انجام وظیفه کرده و حداکثر کوشش خویش را برای بهبود زندگی مردم ناحیه خودش به کار گرفت. ولی با درگذشت وی در سال ۱۱۰۸ خورشیدی (۱۷۲۹ میلادی) مردم همان بخش چیز شگفت آور یافتند - چهار رونوشت از خاطرات دست‌نویس که در آن میله گفته بود که یک بیخدا است و کمابیش همیشه نیز بیخدا بوده است. عنوان خاطرات -برهان‌های روشن و بدیهی از بیهودگی و دروغین بودن دین‌های جهان^۷- به روشنی دیدگاه‌های وی را روشن می‌سازد. تصور کامل آن به طور کامل به مانند رویدادی شگرف و پرماجرا است. هر روز در ده سال پایان زندگی میله وظایف روحانی خویش را انجام داده سپس به خانه برمی‌گشته قلم و دوات را برداشته و دست به یورش به همان دینی و خدایی می‌زد که روز را در خدمت آن سپری کرده بود. نتیجه کار او نخستین نوشته در حد کتاب از دیدگاه‌های یک بیخدا نبود- بلکه در واقع نخستین کتاب از دیدگاه‌های یک بیخدا با نامی بر روی آن بود.

بله درست است - نخستین نویسنده بیخدای شناخته شده برای همگان نیز یک روحانی کاتولیک بود. هر آینه نمی‌توان پنهان کاری وی پیرامون باورهایش را نکوهش نمود. مرتدشدن در فرانسه آن زمان هنوز یک بزه و جرم سنگین بود. میله کتاب را به مردم بخش خویش پیشکش کرده و به دلیل فریب دادن آن‌ها از صمیم قلب پوزش طلبیده بود. میله نوشته که راست گفتن به مردم بخش در زمان زنده بودن بسیار خطرناک بوده و برای همین تصمیم گرفته که حقیقت را پس از مرگ آشکار سازد.

7. Clear and Evident Demonstrations of the Vanity and Falsity of All the Religions of the World

میله به همه جزییات کار خویش اندیشیده بود و برای اطمینان که مردم بخش او کتاب‌های نوشته شده‌اش را خواهند دید در دفتر کارمند شهر ثبت کرده بود و به آن‌ها گفته که پس از مرگش چهار رونوشت را به مردم حوزه خودش تحویل دهند.

در ۹۳ بخش این کتاب میله گفته بود که :

✓ روحانیون «کودن‌های زهدفروشی» بوده که با «توهم، اشتباهات، دروغ و افسانه» مشتاق فریب دیگران بوده تا بتوانند آن‌ها را کنترل کنند.

✓ میله «رنج و بیزاری شدیدی» حس می‌کرده به دلیل سخن گفتن بر خلاف باورهای راستین خویش و نگه‌داشتن مردم در «اشتباهات احمقانه، خرافات بیهوده و بت‌پرستی که از آن نفرت داشته، محکوم کرده و از بنیاد آن بیزار» بوده است.

✓ مسیحیت در نادرستی، بیهودگی یا بت‌پرستی دست کمی از دیگر دین‌ها ندارد.

✓ همه دین‌ها ساخته‌ی انسان بوده و خدایی وجود ندارد.

✓ میله صدها بار نزدیک بوده «از خشم بترسد» ولی از عاقبت کار می‌ترسیده است.

✓ انجیل پر از تناقضاتی است که او با جزییات به آن اشاره می‌کند.

✓ دین خمیرمایه جنگ‌ها و تقسیمات در میان انسان‌ها هست.

✓ افزون بر این کتاب آسمانی پر از آموزه‌های ژرف غیراخلاقی است.

✓ مردم نیازی به روحانیون ندارند - راه‌های دیگری در دسترس است.

تاریخ‌نگاران می‌دانند که مراجع کاتولیک خاطرات میله را یافته و بی‌درنگ آن را بررسی کرده زیرا میله در مکان نامشخصی به خاک سپرده شده بدون هیچ نشانی و در دفتر ثبت بخش کلیسا هیچ اشاره‌ای به آن نشده است. میله بدون هیچ ردی تنها ناپدید گشت - تنها استثنا کتاب وی بود.

ولی بدتر از رفتاری که با جسد میله انجام گرفت رفتاری بود که درباره کتاب وی در دستان ولتر ۳۰ سال بعد انجام گرفت. چون ولتر مشتاق بوده که باورهای خداانگاری خودش را آشکار سازد (بنگرید به بخش ۲) یک نسخه کوتاه شده از

خاطرات منتشر کرده که همه ارجاعات به بیخدایی میله قلم زده شده و بنابراین در ظاهر گویا دئیست و خداانگار بوده که بر ضد کاتولیک انقلاب کرده است. ولتر حتا یک عبارت سراسر دروغین از جانب میله می‌سازد که می‌گوید «خدایا از تو می‌خواهم» تا مسیحیت را به شکل نخست خود «دین طبیعی» درآوری که از آن دور گشته بود. (ما می‌دانیم که این گفته دروغ است زیرا در دست‌نوشته‌های اصلی وجود ندارد - تنها در نوشته‌ها درهم و بر هم ولتر دیده می‌شود.)

با وجود این خیانت در امانت باید از ولتر سپاسگزار باشیم چون خاطرات میله را به کانون توجه اندیشمند و آغازکنندگان عصر خردورزی آورده است - هر چند خودش را بار نخست با آن آراسته است.

ترویج عقل سلیم همراه با دولباخ

در سال‌های پایانی ۱۷۰۰ میلادی پاریس کعبه‌ی فیلسوفان روشن‌اندیشی بود - بهر حال گمان نمی‌کنم که با این تشبیه شخصی از کوره در برود. اگر شما اندیشمندی، پیگیر دگرگون فرهنگ اروپایی بودید پاریس جایگاه شما بود، جایگاهی که اندیشه‌ها مانند ثروت بوده و پیشرفت در هوا احساس می‌شود. از همه‌ی این‌ها گذشته هیچ اندیشه‌ای نزدیک‌تر از اندیشه‌های نیرومند و نوین پاول هنریش^۸، یا بارون دولباخ (۱۷۸۹-۱۷۲۳) به کانون توجه مردم نبود. وی تالاری در پاریس ساخته که جایگاهی برای اندیشمندان بزرگ بود تا پیرامون اندیشه‌هایی گفتگو و بحث کنند که موتور آزاداندیشی را به کار انداخت.

دولباخ مانند بسیاری از افراد در حلقه‌ی نه تنها دین را دروغین می‌دید بلکه آن را چون سدی در برابر اخلاق می‌دانست. در سال ۱۱۴۰ هجری خورشیدی (۱۷۶۱ میلادی) دولباخ کتاب مسیحیت عربیان^۹ را نوشت این نخستین برگه بزرگ اعلامیه وی بر ضد دین بود سپس بعدها شمار بسیاری از این برگه‌ها را نوشت.

8. Paul-Henri Thiry

9. Christianity Unveiled

یاری رسانی به روحانیون بیخدای پنهان مانند میله: پروژه روحانی

هیچ راه خوبی برای دانستن شمار روحانیون به راستی ناباورمند مانند ژان میله در سده هجدهم میلادی وجود ندارد. ولی در این چند سال این سناریو چنان فروان شده که یک انجمن بر خط به نام پروژه‌ی روحانی (www.clergyproject.org) بر پا شده تا برای کشیشان، روحانی‌ها و دیگر اعضای جامعه‌ی روحانیت که در شرایط دشوار قرار گرفته پشتیبانی فراهم نماید.

چندان غیر معمول نیست که عضوی از جامعه روحانیت سراسر هویت خویش را وابسته به این نقش بداند که در نهایت بر مجموعه‌ای از باورهای پیش‌فرض استوار شده است. حتی امروزه نیز حتی اگر یک روحانی اعلام نماید که دیگر ایمانی برایش باقی نمانده حتی اگر نخواهیم به درآمد و حتی گاهی روابط خویشاوندی نیز اشاره کنیم بدون شک در از دست دادن سراسری سیستم پشتیبانی و جامعه خطر کرده است. بسیاری از روحانیونی که نیز اعلام بی‌ایمانی کرده آماج احساسات نیرومند خشم شده و همکاران پیشین با چشم خیانت به آن‌ها نگاه می‌کنند.

به این دلیل و به دلیل‌های دیگر یک روحانی که باطن خویش را دگرگون ساخته کمابیش همیشه آن را پنهان نگه می‌دارد. پروژه روحانی که اینک بیش از ۴۰۰ عضو دارد اجازه می‌دهد که شخص روحانی در چنین موقعیتی برای هم دیگری پشتیبانی فراهم کرده و با همدیگر رایزنی نمایند.

ولی دولباخ تازه آغاز کرده بود. هفت سال بعد وی سامانه‌ی طبیعت^{۱۰} را منتشر ساخت که از جایی آغاز می‌کرد که لوکرتیوس نزدیک به ۲۰۰۰ سال پیش تر رها کرده و به روشنگری پیرامون سرشت چیزها در گیتی ماتریالیستی بدون خدا می‌پرداخت. ولی درست مانند لوکرتیوس و دیگران که پیش دولباخ به این نتیجه رسیدند هیچ کسی نمی‌تواند جهان طبیعی را تشریح نماید مگر این که وجود فراطبیعت از سر راه کنار زده شود برای همین کتاب دارای استدلال‌های پر زور و نیرومندی بر ضد

10. The System of Nature

باورهای دینی بود که این باورها را دولباخ سرچشمه‌ی اصلی نادانی، بندگی، نفرت و بیزاری می‌شناخت. پس به پایان رسیدن این مورد دولباخ یک مورد بسیار قانع‌کننده برای اخلاق بدون خدا ارائه نمود. او می‌گفت دلیل‌های بسیار فراوانی وجود دارد که انسان‌ها کرداری اخلاقی داشته باشند. شما تنها نیاز به داشتن احساس خوب و بازتابی از خوبی برای خود و کسانی در پیرامون خود داشته باشید. خوب بودن برتری من و بد بودن نقطه‌ضعف و کاستی من است. اگر کردار نیکی داشته باشم راه زندگی من هموارتر شده و اگر کردار نادرستی داشته باشم جهان زندگی مرا پر از رنج می‌سازد. بازتاب، انباشته‌شده بر پیامدهای جهان واقعی بنیادی برای اخلاق واقعی می‌سازد - بنیادی که ترس از خدا نمی‌تواند آن را بسازد.

کتاب هیجان برخی و انفجار خشمگینانه شمار دیگری را در پی داشت. در میان افراد خشمگین ولتر خداانگار و فردریک کبیر پیروی کالوینت^{۱۱} بودند که هر دو پاسخ‌های پر از نکوهش و انتقاد نوشتند. این واکنش دولباخ را خیلی نترساند زیرا او با اقدام احتیاطی خردمندان‌های هر دو کتاب را با یک نام ساختگی و قلابی به چاپ رسانده بود. پس هر چند بسیاری به او به عنوان نویسنده مشکوک بودند ولی نمی‌توانستند با اطمینان گره طناب دار را به گردن دولباخ بندند.

بهر حال مردم بسیاری دلبسته بالا دار کشیدن دولباخ نبودند. او برای مهربانی و دست و دل بازی شگفت‌انگیز خویش اعتبار داشته و در پاریس هر کسی با هر گونه قدرتی گویا تجربه برخورد با او را یک بار یا بیشتر داشته است. نویسنده و فیلسوف پیرو کالوینت روسو^{۱۲} شخصیتی مجازی، یک بیخدای سراسر اخلاقی را بر اساس شخصیت دولباخ ساخته بود. این ستایش خوبی برای دولباخ بوده و اگر کسی با یورش به اندیشه‌ها و آداب مقدس در پی درآمدزایی بود می‌توانست کمک کند.

سامانه‌ی طبیعت کتاب قطور و تا حدی نکته‌های را فشرده گفته بود. در نتیجه به راستی در میان عامه مردم نفوذ بسیاری نیافته که در واقع دولباخ می‌خواست در آن‌ها نفوذ داشته باشد. بنابراین چند سال بعد او یک نسخه کوتاه و آسان‌تر - یک گونه

11. Calvinist Frederick the Great

12. Rousseau

از سامانه‌ی طبیعت فور دومیز^۱ - را منتشر ساخته و آن را *عقل سلیم یا اندیشه‌های طبیعی در برابر فراطبیعت*^۲ نام‌گذاری نمود. این کتاب بی‌درنگ در میان پرفروش‌ترین کتاب‌ها جا گرفته ولی حتا یک درجه نیز به پایین آوردن فشارخون مقامات بلندپایه کمک نکرد. مذهب کاتولیک حتا تهدید به بریدن پشتیبانی مالی از پادشاه فرانسه در صورت غدغن نشدن این دو کتاب نمود.

ولی خیلی دیر شده بود! دوباره نیز دیوی از شیشه بیرون آمده بود. کتاب‌های بارون دولباخ در مجموع تأثیر بسیار بزرگی در دوره روشنگری داشت به ویژه تأثیر بزرگی در گسترش مفاهیم حقوق بشر گذاشت. اندیشه‌های روشن‌اندیشی ساختارهای سنتی قدرت‌ها را گوشه و کنار جهان به چالش کشیده و سندهای بسیار مهمی مانند منشور حقوق ایالات‌متحده، اعلامیه حقوق انسان‌ها و شهروند فرانسه و اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد همگی به طور مستقیم ریشه در اصول روشنگری دارد - که به نوبه خود از میان نوشته‌هایی مانند عقل سلیم دولباخ سر برآورده است.

«دگرگون ساختن شیوه اندیشیدن مردم» - آنسیکلوپدی

یکی از شگفت‌انگیزترین چیزهای پا گرفته در هنگامه‌ی روشنگری فرانسه آنسیکلوپدی بود - یک شاهکار ۳۵ جلدی با بیش از ۷۵,۰۰۰ مقاله از سوی چند ده تن از نویسندگان همکار و نویسنده مسئول فیلسوف بیخدا دنی دیدرو^۳ بود که «برای دگرگون ساختن شیوه اندیشیدن مردم» نوشته شده بود.

آنسیکلوپدی در نخستین چاپ پشتیبانی دولت فرانسه داشت ولی سرشت تندرو و ضد دین بسیاری از مقالات آن لعنت و محکومیت مذهب کاتولیک را به همراه آورد. دولت فرانسه برای نرم کردن دل دین به طور رسمی آن را غدغن ساخت ولی پنهانی اجازه ادامه کار را صادر نمود - تا اندازه‌ای به این دلیل که آنسیکلوپدی

1. System of Nature For Dummies
2. Good Sense, or Natural Ideas Opposed to Supernatural
3. Denis Diderot

بیش از چند صد تن را به کار مشغول نموده بود. در نتیجه آنسیکلوپدی، کتابی دارای جوهر اندیشه‌های روشنگری با جزییات و ژرفای جالبی بود.

رد و طرد مسیحیت همراه با راسل

فیلسوف انگلیسی برتراند راسل^۱ (۱۸۷۲-۱۹۷۰) چندین استدلال ساده و بسیار روشن بر ضد باورهای دینی پیش کشید. رساله‌ی وی به نام «چرا مسیحی نیستم^۲» یکی از کارا و مؤثرترین نوشته‌های سده بیستم خوانده‌شده و در فهرست نوشته‌های بسیار کوتاه و شاهکارهای اندیشه بیخدایی جا دارد.

در ظاهر راسل نرم‌خو گویا مانند اشخاصی نبود که خود را به دردسر بیندازد. با این حال او بیشتر زندگی بلند خویش را در دردسرهایی سپری کرد که بیشتر به دلیل دیدگاه‌های غیر مردمی بود که به شدت به آن‌ها باور داشته و به هیچ رو درباره آن‌ها کوتاه نمی‌آمد. مخالفت اخلاقی پر سر و صدای برای عدم درگیری انگلیس در جنگ جهانی نخست وی را روانه زندان ساخته و هیچ پایانی برای رنج‌ها او به دلیل نوشته‌های و سخنرانی‌های ضد دینی وی وجود نداشت.

دیدگاه وی پیرامون دین بسیار آشکار بود: او در سخنرانی دیگری گفته دین «بیماری است که برخاسته از ترس و هم چون سرچشمه بدبختی‌های ناگفته برای گونه انسان است.» نه این که هیچ مشارکتی نداشته - دین دستی در ساختن سالنامه داشته، دین سبب شده تا روحانیون مصری ماه‌گرفتگی و خورشیدگرفتگی‌ها را به دقت ثبت کرده تا سرانجام توانستند آن‌ها را پیش‌بینی نمایند. راسل می‌گوید «این دو خدمتی است که من آماده قدردانی از آن‌ها هستم و از خدمات دیگر آگاهی ندارم.»

راسل مقاله «چرا مسیحی نیستم» را با این تعریف آغاز می‌کند که یک مسیحی شخصی است که به خدا و ابدی بودن روح باور داشته و گمان می‌کند مسیح بهترین و داناترین انسان‌ها بوده است.

1. Bertrand Russell

2. Why I Am Not a Christian

سپس با به کارگیری اندیشه و گفتار روشن که ویژه راسل است، توضیح می‌دهد که چرا این سه تا باور قابل تحمل نبوده، به نوبت استدلال‌های سنتی وجود خدا را رد کرده سپس استدلال‌های نامیرایی و جاودانگی را نیز رد می‌کند. دست آخر به شخصیت اخلاقی عیسا مسیح برمی‌گردد. پس از پذیرش شمار اندکی از آموزه‌های اخلاقی ارزشمند به آنچه می‌پردازد که «کاستی و نقص بسیار جدی» در شخصیت مسیح می‌خواند - اعتقاد عیسا به وجود و خشنودی عذاب ابدی جهنم.

راسل همیشه هنگامی که می‌دید انتقادهای او وارد را به استخوان رسانده کمی کوتاه می‌آمد. برای همین گفته، «شما می‌توانید در انجیل ببینید که مسیح گفته، (ای ماران و افعی زادگان! چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد؟) که برای کسانی گفته می‌شد که سخنرانی او را دوست نداشتند. این به واقع در ذهن من لحن خوبی نیست.» درست است که عیسا تهدید لعنت شدن را بارها و بارها در سراسر انجیل تکرار کرده و کمابیش همیشه نه برای کاستی‌ها اخلاقی بلکه برای کسانی به کار برده که ناباور یا کسی که احترام کافی قائل نیست. به این دلیل و به دلیل‌های دیگر - برای نمونه نفرین عجیب عیسا به انجیر و خوک - راسل خودش را در جایگاهی می‌بینید که ناچار نمی‌تواند «مسیح را بهترین و خردمندترین انسان» بداند.

در پایان راسل به بررسی خود دین پرداخته که گمان می‌کند در درجه نخست بر پایه ترس از ناشناخته‌ها و میل شدید برای حفاظت در زمان بحران و سختی است سپس می‌افزاید که دانش کار فراوانی برای کاستن ناشناخته‌ها و برای فراهم کردن حفاظت از بلایای جهان طبیعت انجام داده است.

راسل می‌گوید «جهان نیک و خوب نیاز به دانش، مهربان و دلاوری دارد. این جهان نیازی به اندوه گذشته را خوردن یا بستن دست و پای خرد آزاد با واژه‌هایی که در زمان بسیار دور انسان‌هایی نادان بر زبان رانده را ندارد. جهان نیاز به چشم‌اندازی بدون ترس و خردی آزاد دارد.»

ساخت بینشی نو

نقد دینی سراسر خوب و نیک است - ولی هم زمان با نقد، به وجود آوردن یک بینش نوین که توصیف کننده چگونگی جهان پس از کنار گذاشتن خداست باید آغاز گردد. بخش‌های زیرین نگاهی به سه کتاب می‌اندازد که درست همین کار را انجام دادند.

کشیدن انبوه مردم همراه با رابرت اینگرسول



نیمه‌ی دوم سده نوزدهم چیزی مانند یک دوران زرین برای آزاداندیشی در امریکا و انگلیس بوده و بخش بزرگی از این اعتبار به سخنرانی‌های عمومی رابرت گرین اینگرسول^۱ (۱۸۳۳-۱۸۹۹) تعلق دارد.

سخنران سفری یک شیوه تفریحی آموزشی مردم‌پسند در سده نوزدهم میلادی بوده است. رابرت اینگرسول سیاستمدار پیشین ایالت ایلینوی^۲ که دیدگاه‌های سیاسی و پیوسته مذهبی تندرو سرانجام او را خلع کرد یکی از مشهورترین این سخنرانان می‌باشد.

حزب جمهوری‌خواه ایلینوی او را بر فرمانداری ایالت برگزیده ولی می‌خواست تا او ندانم‌گرایی خویش را پنهان کند. ولی اینگرسول می‌پنداشت که پنهان ساختن این خبر از عموم مردم اخلاقی نبوده و این خواسته را رد نمود. ولی رها ساختن سیاست به این معنی نبود که مردم به پای سخنان او نمی‌آمدند - و درست همین کار را انجام داده، هزاران تن به سخنان اینگرسول درباره جستارها و موضوعاتی از آموزش پرورش،

1. Robert Green Ingersoll
2. Illinois

سیاست و حقوق زنان گرفته تا دین گوش فرا می‌دادند. ره‌آورد سخنان عالی و دیدگاه‌های شیوای وی درباره دین برای وی شهرت و نام مستعار - «ندانم‌گرای بزرگ ۳» - را به ارمغان آورد.

کارهای فراوان مهمی در تاریخ آزاداندیشی... خوب، البته بسیار فراوان هم نیست. این موضوع سخنرانی‌های اینگرسول را بسیار پررنگ ساخته است. سخنرانی‌های وی شیوا بود. پویا بود. الهام‌بخش بود. او کمابیش همیشه بدون داشتن یادداشت برای دو ساعت در یک جلسه سخنرانی می‌کرد، هر جمله آن دارای یک زیبایی ماهرانه بود مانند مرواریدی که شایسته تکرار است. توانایی وی برای ساختن استدلال از نقطه آغاز شنوندگان را گام‌به‌گام با او همراه کرده و به بسیاری کمک می‌کرد تا به ناباوری مذهبی هم چون موقعیتی قابل رشد نگاه کنند که در واقع هرگز گمان نکرده بودند که می‌تواند چنین باشد.

هر چند سخنان وی دارای نقدهای فراوانی از دین بود، ولی فراتر رفته دیدگاهی از چگونگی این جهان برای شخصی بدون باورهای مذهبی را ارائه می‌داد. در یک سخنرانی به نام «چرا ندانم‌گرا هست» توصیف احساسی که به او دست داده هنگامی سرانجام از باورهای دینی دست کشیده بود به سوی مخالف فرضیات متعارف دینی می‌رود ولی بازتاب تجربه واقعی شمار بسیار فراوانی از مردم دیگر نیز می‌شود:

زمانی که قانع گشتم که گیتی طبیعی است که همه‌ی روح‌ها و خدا افسانه است، حس و احساس، خوشی آزادی وارد مغز من شد، به درون روانم راه یافت، به هر قطره خون من وارد شد. دیوارهای زندان فروپاشیده و سرنگون گشت، سیاه‌چال غرق در نور شد و همه پیچ‌ها و میله‌ها و غل و زنجیرها دود شد. دیگر بنده نبودم یک رعیت یا برده نبودم. هیچ اربابی در سراسر این گستره‌ی زرین نداشتم -حتا در آسمان بیکران نیز اربابی نبود. من آزاد بودم- آزاد برای اندیشیدن، برای بازگو کردن اندیشه‌هایم- آزاد

برای زیستن با آرمان‌های خودم - آزاد برای زیستن برای خودم و کسانی که دوستشان دارم - آزاد برای به کار گرفتن همه توان‌هایم، همه حس‌ها - آزاد برای گشودن بال‌های خیالات - آزاد برای کاوش، حدس زدن و خواب دیدن و امید... من سرزنده ایستاده و بدون واهمه خوشحال روبروی همه جهان... ما می‌توانیم زندگی خودمان را با کردارهای نیک پر کنیم با واژه‌های عشق، با هنر با ترانه و با شوریدگی عشق زندگی‌مان را پر کنیم. ما می‌توانیم سراسر زندگی را با آفتاب آبیاری کنیم - با آب و هوای ملکوتی مهربانی و می‌توانیم تا قطره آخر جام زرین خوشی را سرکشیم.

فهمیدید منظور من چیست؟ سخنرانی‌های وی نوعی حماسه‌سرایی بوده و هیچ چیزی دیگری نمی‌توانست مانند این سخنرانی‌ها شنوندگان را به خود بکشد. هیچ کسی دیگری به جز ندانم‌گرای بزرگ نمی‌توانست بیشتر شعله‌های این «دوره طلایی» آزاداندیشی را فروزان ساخته و آتش آن را تیزتر کند. نفوذ او پس از شنوندگان بی‌واسطه او فراتر رفت هنگامی که به فاصله کوتاهی پس از مرگ او در سال ۱۲۷۸ خورشیدی (۱۸۹۹ میلادی) برادر زنش بهترین سخنرانی‌های شناخته‌شده وی را برای منتشر کردن گردآوری کرده و به نام آثار رابرت گرین اینگرسول^۱ منتشر ساخت.

تصور یک جهان انسان‌گرا همراه با لامونت



کورلیس لامنت^۲ فیلسوف آمریکایی (۱۹۹۵-۱۹۰۲) به دلیل چندین شکایت پیرامون آزادی‌های مدنی بر ضد دولت امریکا به خوبی شناخته می‌شود - و این شکایت‌ها سبب آماده شدن صحنه برای به دست آوردن آزادی‌های مهم فردی و آزادی پیوستن به انجمن‌ها شد. ولی هم چنین لامونت یک فیلسوف بانفوذ و آموزگاری بود که

1. The Works of Robert G. Ingersoll
2. Corliss Lamont

کتاب فلسفه انسان‌گرایی^۱ را نوشت کتابی که «بررسی سرنوشت‌ساز و متمایزکننده‌ی انسان‌گرایی» خوانده می‌شود.

من عاشق این کتاب هستم. هنگامی که در گذشته نخستین بار پیرامون آزاداندیشی ساختاریافته کاوش می‌کردم، به انجمن انسان‌گرای آمریکایی پیوسته که کتاب فلسفه انسان‌گرایی به عنوان خوشامدگویی برای من فرستاده شد. چون تا آن هنگام نگرش خویش را پیرامون دین دریافته بودم بنابراین نیازی به کتاب دیگری برای رد استدلال‌های رد شده نداشتم. نیاز به چیزی داشتم که کارایی و تأثیرات تصمیم گرفته شده روشنگری نماید، کتابی که پاسخی برای پرسشی اصلی در سر من باشد، یعنی: «اوکی، خوب من یک انسان‌گرا یا اومانیسست هستم. خوب حالا چی؟»

باری این کاری بود که کتاب لامونت برایم انجام داد. لامونت با تعریف و تشریح انسان‌گرایی آغاز کرده همان‌گونه که من در بخش نخست این کتاب به تعریف و تشریح بیخدایی پرداختم، سپس نشانه‌های سنت دیرین اندیشه‌های انسان‌گرا (مانند بخش دوم و سوم این کتاب) ردیابی کرده و سرانجام با روشنگری درباره ارزش و دیدگاه‌های یک انسان‌گرا به پایان رسانده همان‌گونه که برای بیخدای در بخش چهارم این کار را می‌کنم. اندیشمندان بزرگ و به پایان می‌رسد.

در حالی که طرح کلی را از کارلیس به وام گرفته‌ام امیدوارم جوری تنظیم نموده باشم تا چیزی که وی را بسیار مشهور ساخته - حسی از طنز و شگفتی و خوش‌بینی - نیز وام بگیرم. بر خط «Corliss Lamont» را جستجو نمایید و پیش از هر چیز دیگر نگاره‌ی کارلیس را لبخندزنان مانند فانوس‌های ساخته شده با کدو حلوایی خواهید دید. هنگامی که نخستین بار کتاب کارلیس را برداشتم هنوز تصویری از بیخدایان چون دسته‌ای از آدم‌های ترشرو و رنجیده داشتم و به راستی برای پیوستن رسمی به آن‌ها هنوز شک داشتم. لامونت به من نشان داد که می‌توانم نا باوری باشم پر از شادی، نه

1. The Philosophy of Humanism

تنها در هنگام ضرورت دلبسته چیره شدن بر امور مانند خود لامونت بلکه هم چنین در ساختن و آباد کردن آن‌ها باشم.

آخرین بخش کتاب لامونت «امورات زندگی» مانند پایان یک سخنرانی اینگرسول بود- ستایشی الهام‌بخش به رویدادهای احتمالی هنگامی که مردم بهترین وجود خویش را برای وظیفه انسان بودن رو می‌کنند.

می‌پذیرم که بخش پایانی کتاب لامنت، «تمدنی انسان‌گرا» تنها کمی به سوی پولی‌بانا^۱ (خوش‌بینی زیاد از حد) کج می‌شود. لامونت تصویری از یک جهان بی‌گذشت درخشان رسم می‌کند که فراتر از دین رفته، زخم‌های خویش را درمان کرده، فرهنگی که در آن آموزش بیشتر پول‌ساز است تا جنگ‌افروز، آزادی بیان مطلق بوده و خوبی همگانی و جمعی چیره بر آزمندی افراد است. زیرا انسان در چنین جهانی هنوز در خطر است. من این اندازه نوث‌بین نیستم. هم چنین زمان طولانی را برای تصور جهانی بدون هیچ دینی سپری نمی‌کنم. در پندار ملایم من نه مذهبی‌ها و نه سکولارها از میان رفتنی نیستند. ما همگی برای زمان بسیار بلندو طولانی با هم خواهیم بود.

ولی همان گونه که در بخش ۲ گفته‌ام، آرمان‌های انسان‌گرایی ناچار محدود به جهان‌بینی سکولار نیست. این آرمان‌ها تنها درباره قرار دادن این جهان و این زندگانی در جایگاه نخست بوده و مهم نیست که شخص به چیز دیگری باور داشته باشد. این کوشش برای روشنگری پیرامون تمدنی که بر اساس آرمان‌های انسان‌گرای ساخته شده نخستین چیزی بود که دیدم و هنوز هم برای من و برای بسیاری دیگر الهام‌بخش است.

از سوی دیگر سخت است تا با جمله پایانی کتاب هم‌رأی و هم عقیده نبود: «انسان‌گرایی وظیفه کامل نجات‌دهنده‌ی و رهانیدن خود را بر دوش ما گذاشته است.» این دیگر بستگی به انسان‌ها دارد.

کاستن معجزات همراه با داوکینز

1. Pollyanna

برای کسانی که با کارهای وی در به چالش کشیدن دین آشنایی دارند، شاید گزینش ریچارد داوکینز زیست‌شناس انگلیسی (زاده ۱۳۲۰ خورشیدی - ۱۹۴۱ میلادی) برای یک بخش درباره ساختن دیدگاهی مثبت شگفت‌انگیز باشد. ولی مشارکت او در ساختن این تصور به همان اندازه پاکسازی مسیر از خرافات بزرگ است. نوشته‌های دانشیک و علمی وی دارای میزان برابری از تأکید بر درک و تأیید حسی از شگفتی بوده و یکی از مقاله‌های وی به ویژه یکی از غنی‌ترین نمونه‌های شگفتی از دیدگاه طبیعت‌گرا است. «زندگانی یا حیات به هیچ رو معجزه بسنده و کافی نیست» با پرسشی گلاویز می‌شود که بیخدایان بر خورد فراوانی با آن دارند: چگونه می‌توان بدون خدا و عذاب افروی معنا و هدفی در زندگی داشت؟ یا صورتی که بیشتر پیش کشیده می‌شود، بدون خدا چگونه بامداد می‌توانی از تفت نواب بیرون بیایی؟

داوکینز با دورنمای وجود انسان‌ها آغاز می‌کند. مگر هر انسان که زاده می‌شود یک پیشامد با بخت و شانس غیرقابل محاسبه نیست. اگر هر یک از میلیاردها چیز کوچک به صورتی دیگر رخ می‌داد میلیاردها فرد دیگر می‌توانست به جای شما باشد - اگر پدر یا مادر شما با شخصی دیگر ازدواج کرده یا با هم دیگر ازدواج کرده و لقاح در ماه دیگری رخ داده یا یک اسپرم متفاوت موفق به رسیدن به تخم می‌گشت... و ناچارید همین احتمال‌ها را در باره پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های خود، همه آن‌ها و صد هزار نسل پیش از آن‌ها ببینید. داوکینز می‌گوید ولی پیشامدها درست به این صورت رخ داده بنابراین آمیختگی‌های بی‌شمار دیگر دی‌ان‌ای (DNA) هرگز انجام نشده است. به جای آن «در مسیر پر دست‌انداز این شگفتی‌های سرگردان کننده این من و شما هستیم که در حالت عادی خودمان وجود داریم.»

داوکینز این سررشته غیرمتحمل را با کارکشتگی و مهارت آب‌وتاب داده و خوانند را وادار می‌سازد تا برای زنده بودن حتا برای زمان کوتاهی احساس خوشبختی پیدا کند. هم چنان که به خواندن و بازخوانی این رساله در گذر سال‌ها ادامه داده احساس ضعیف همانندی با بچه خوک‌ها به من دست می‌داد که چرا زندگانی جاویدان نخواهم داشت و سپاس فراوان که هرگز رخ نمی‌دهد.

داو کینز این نکته را بسیار روشن در یک بند فراموش‌نشده‌ی بازگو می‌کند «هرگز نبودن» یکی از خواندنی‌های جذاب در هنگام مراسم خاکسپاری انسان‌گرایان که مانند مزامیر بیست و سوم برای ناباورمندان است:

پس از چرتی صدها میلیون ساله سرانجام چشمان خویش را در روی سیاره‌ای باشکوه و گران‌بها، درخشان از جلوه‌گری رنگ‌ها، دست و دل باز برای زندگانی و حیات باز کردیم. در گذر دهه‌هایی باید باز چشمان خود را بسته باشیم. آیا سپری ساختن زندگی کوتاه در زیر آفتاب برای کاویدن با روشن‌اندیشی برای درک به ژرفای گیتی و چگونگی به وجود آمدن ما روی این زمین باشکوه نیست؟ این پاسخ من است هنگامی که پرسیده می‌شود - و شگفتا که همیشه پرسیده می‌شود - چرا خودم را بامداد برای برخاستن از خواب به زحمت می‌اندازم.

پذیرش شمار اندکی نوشته‌های پیشنهادی دیگر

فهرست کردن همه نوشته‌های ارزشمند، وابسته یا پشتوانه یک جهان‌بینی بیخدایی ممکن نیست. من نام چندین کتاب دیگر را در بخش ۱۲ و ۱۳ آورده که شامل کتاب‌های به خوبی شناخته شده پرهیاهو کنونی و پرفروش است. در زیر چند تا دیگر از این کتاب‌ها را آورده که به سادگی بایستی اشاره‌ای به آن‌ها بشود:

- ✓ «فلسفه بیخدایی»: که اما گلدمن نوشته این رساله که در سال ۱۲۹۵ خورشیدی (۱۹۱۶ میلادی) در مجله مادر ارت^۱ منتشر گشت، همان کاری را که کارلیس لامونت برای انسان‌گرایی کرده این کتاب برای بیخدایی می‌کند. فلسفه بیخدایی کتابی بسیار نیرومند و پراکنگیزه است.
- ✓ «بیخدایی»: مدرکی بر ضد خدا (نشر پرمو-تاوس): بیش از یک نسل پیش از «بیخدایان نوین» جورج اسمیت مجموعه‌ای از استدلال‌های نیرومند برای رد باور به خدا را نوشت.

✓ **ساعت‌ساز نابینا (نورتن):** در سال ۱۱۸۱ خورشیدی (۱۸۰۲ میلادی) یک عالم الهیات به نام ویلیام پالی یک مقایسه انجام داد. اگر شما یک ساعت را هنگام راهپیمایی در بیرون بیابید به هیچ گمان نخواهید که این طبیعی است. پیچیدگی آن می‌تواند بی‌درنگ مایه حدس بودن ساعت‌سازی شود. او می‌گوید همین رخ داد هنگام دیدن پیچیدگی گیتی روی می‌دهد که درست همان گونه وجود یک آفریدگار هوشمند پیش کشیده می‌شود. در ساعت‌ساز نابینا ریچارد داوکینز نویسنده نشان می‌دهد توهم الزام‌آور طراحی در واقع بدست فرآیندهای گزینش طبیعی ساخته شده است.

✓ **جهان گرفتار اهریمن (بالانتین):** به طور ویژه کتابی پیرامون بیخدایی نیست، یورشی گسترده و برجسته از سوی کارل ساگان به بد اندیشیدن به هر شیوه‌ای بوده و دلیل و برهانی که دانش چون «فانوسی در دل تاریکی» نادانی و خرافات است.

بخش ۱۲

خندیدن در ناباوری: به چالش کشیدن ملکوت با طنز

در این بخش

- ◀ شوخی با گاو مقدس
- ◀ پرستش خدا ساختگی... تنها برای هوشیار ساختن مردم
- ◀ توهین به مقدسات در رسانه‌ها

اختصاص یک بخش این کتاب به طنز و شوخی شاید عجیب به نگر برسد ولی شوخی افزون بر یک از بهترین چیزهای زندگی نقش بزرگی در ملایم ساختن جستارهای جدی و سخت دین دارد. شوخی دین را تا اندازه انسان شکسته بنابراین مردم می‌توانند پیرامون آن به اندیشه پرداخته، آن را بالا و پایین کرده - و خوب بله به آن بخندند. اگر می‌خواهید پرستی چالش‌برانگیز درباره دین داشته باشید، داشتن شوخ طبعی کمک خواهد کرد. ولی دانستن این که برخی مردم جستارهای دینی را خنده‌دار نمی‌دانند - به ویژه زمانی که پای شیردهی گاو مقدس خودشان در میان باشد - نیز به این موضوع کمک می‌کند. مانند وردست شعبده‌باز که چادر را کنار می‌زند و مرد

کوچک غمگین پشت شعبده‌باز پدیدار شود، صدای خنده می‌تواند روکش مقدس گرداگرد دین را کنار زده بنابراین مردم می‌توانند خاستگاه پست انسانی آن را ببینند. دست کم می‌توان دو تعریف از مقدس ارائه داد:

✓ مقدس می‌تواند نشانه‌ای برای چیزی ویژه، هیبت دار - الهام‌بخش و سزاوار احترام باشد. این تعریف مشکلی پیش نمی‌آورد. حتا ناباوران نیز می‌توانند چیزهای داشته باشند که بر پایه این تعریف مقدس باشد.

✓ مقدس می‌تواند به معنای دست‌زدن باشد - این اندیشه را نمی‌توان به زیر پرسش کشید. این تعریف یک دشواری و مشکل بزرگ است. خوب چگونه می‌توان چیزی غیر قابل پرسش را به زیر پرسش کشید؟ به طور دقیق با رد اندیشه‌های غیر قابل پرسش.



یکی از اصول مقدس آزاداندیشی - «مقدس» بر مبنای تعریف نخست - این هست که هیچ پرسش نپرسیدنی نیست، هیچ مرجعی غیر قابل پرسش نیست. یکی از بهترین شیوه‌هایی برای ویران ساختن دیوار مصونیت که دین‌ها را احاطه کرده صدای خنده است، این شیوه در گذر زمان آزمایش خود را پس داده است.

مارک تواین^۱ ندانم‌گرا این موضوع را بهتر از هر شخصی دیگر می‌دانست. شخصیت شیطان کوچک در کتاب بیگانه‌ای در دهکده^۲ می‌گوید، «پول، قدرت، توان قانع ساختن، خواهش، آزار - این‌ها می‌تواند یک حرف مفت و بیخود را به عرش برد، کمی فشار به آن، سال‌های سال، یک کم آن را سست و ضعیف می‌کند ولی تنها صدای خنده آن را از عرش پایین کشیده و مانند انفجاری، پودر می‌کند.»

1. Mark Twain
2. The Mysterious Stranger

درست است. یک پیوند جاودان و ابدی میان طنز و حقیقت وجود دارد. نظریه پردازان طنز توجه کرده که یک جوک یا لطیفه در هنگام آشکار کردن جستاری که در واقع پنهانی کمابیش همیشه باعث شادی بیشتر می‌شود. خنده هنگامی طنین‌انداز می‌شود که موضوع پنهانی آشکار گردد و نیرو و قوت خنده چیزی است که لنی بروس^۳ بازیگر طنز آن را شمارشگر گایگر^۴ برای صداقت و راستگویی جوک نامیده است. اگر هیچ حقیقتی با گفتن لطیفه و جوک آشکار نشود آنگاه خنده‌ی فراوانی در پی آن جوک بلند نخواهد شد. نیرو و قدرت خنده کمابیش همیشه وابسته به این است حقیقت آشکار شده پس از برافتادن پرده چه اندازه بدیهی و آشکار بوده است.

سنت‌ها، اندیشه‌ها، پندارها و کسانی که بر بنیادهای استوار تکیه داده تاب تنها یک یا دو لطیفه یا جوک را دارد. ولی اگر بنیاد آن بر آب باشد - خوب برای این که دوباره از زبان تواین سخن بگویم، «هیچ خدا و هیچ دینی نمی‌تواند از مسخره کردن جان سالم بدر برد.»

این بخش تجربه کوچک و برگزیده‌ای را تاریخ پربار و دراز طنز و شوخی فراهم کرده که برای به چالش کشیده شدن اندیشه‌های دینی به کار رفته است.

درک طنز و کنایه

دین یکی از هدف‌های مورد علاقه افراد شوخ‌طبع و بذله‌گو بوده و شوخی یکی از تیزترین ابزارهای آنان است. کمابیش هر نمونه‌ای در این بخش در دسته شوخی و طنز قرار می‌گیرد. هم چنین کمابیش همه لطیفه‌های آنان در زمان خود با فریاد و فغان در واقع نوعی جنگ ناروا به شمار آمده - یعنی «تنها مسخره» کرده است.

3. Lenny Bruce

4. Geiger counter یک نوع شمارشگر ذرات بنیادی می‌باشد که توانایی شناسایی ذرات باردار را دارد

خوب به راستی خنده‌دار بودن چه معنایی دارد؟ مسخره کردن یعنی این ادعا که چیزی ارزش خوار کردن و تحقیر را دارد - یعنی به معنای واقعی کلمه «مسخره و چرند» است. البته برخی چیزها به راستی مسخره هست. شوخی می‌تواند یک جنگ‌افزار نیرومند بر ضد دولت‌های مستبد و خودکامه و هر گونه کلاهبرداری و شیادی باشد. دیکتاتور خونخوار اسلوبودان میلوشویچ^۵ هنگامی که موضوع خنده شده و دیگر جدی گرفته نشد آغاز به دست دادن قدرت در چنگال خویش کرد. شوخی و دست انداختن ابزاری نیرومند برای شکست دیوارهای مصونیت است.



ولی طنز جانوری متفاوت است. طنز خرد را برای روشن ساختن فساد و حماقت انسان‌ها به کار می‌گیرد. تمسخر گاهی تنها یورش به خاطر مسخره‌بازی بوده ولی هجو و طنز دارای هدفی است، آماج آن جلوی چشم قرار دادن یک انتقاد است. تمسخر می‌تواند خشن و حتا ناشیانه باشد. طنز نیت بهتر و بالاتری دارد. تمسخر به امپراتور برهنه اشاره کرده و می‌خندد. طنز می‌خواهد جهان را دگرگون سازد.

در زیر سه نمونه‌ی برجسته از طنزپردازان آمده که دین را هجو کرده تا توجه‌ها را به کاستی‌های آن بکشد.

مارک تواین

مارک تواین (۱۸۳۵-۱۹۱۰) بیشتر زندگی خودش را دور از اهداف دینی نگه داشته و به همین دلیل بیشتر مردم نمی‌دانند او ندانم‌گرا بود. ولی در پایان‌های زندگی‌اش، باطن امر را پدیدار ساخت. در سفرنامه خود به نام چرخش گرد استوا^۶ نوشته، «در کتاب‌های آسمانی... نوشته‌هایی شاعرانه باشکوه

5. Slobodan Milošević
6. Following the Equator

هست؛ و چند افسانه‌ی هوشمندانه؛ و کمی تاریخ خونین؛ و کمی کردار نیک اخلاقی؛ و پر از هرزگی و فساد؛ و بیش از هزاران دروغ.» سپس ادامه داد، «ایمان یعنی باور به چیزی که می‌دانید حقیقت ندارد... اگر مسیح اینک اینجا بود، بی‌گمان او یک چیز نبود - یک مسیحی نبود... اگر خدایی باشد، یک قاتل اهریمنی است.»

داستان هاگلبری فین^۷ بدین صورت نیست. شاید توجه کرده باشید که تلخی‌هایی در آن وجود داشته و طنز چندانی در آن پیدا نمی‌شود. تواین در زمان نوشتن آن با رنج و دردهای شخصی فراوانی دست به گریبان بود. ولی در برخی از همکاری‌های آخر خودش جوری تنظیم نموده بود تا از ته دل نشان دهد که دین هم نادرست است و هم خنده‌دار و او این کار را با به کار بردن جنگ‌افزار ویرانگر و زیبای طنز انجام داد.

چند تا از بهترین شوخی‌های تهاجمی مارک تواین به دین تا پس از مرگ وی چاپ نشد - در واقع در سال ۱۳۵۱ هجری (۱۹۷۲ میلادی) چند سال پس از نخستین باری که انسان در ماه نشست. این درنگ خواست خودش بود. «من برای جهانیان تنها دیدگاه‌های عمومی کوتاه شده و خوش و به دقت شسته و رفته را آشکار ساخته» تواین نزدیک پایان زندگی این را نوشته و ادامه داده بود که «و دیدگاه‌های شخصی خویش را خردمندانه، با دقت و با هوشیاری پنهان داشتم» - که دربرگیرنده اندیشه‌های حقیقی خودش پیرامون دین بود. تواین به ویرایشگران دستور داده بود که به آهستگی برخی از اندیشه کمتر «خوش بو» را در طول یک سده پس از مرگش منتشر سازند. در اینجا پیرامون دو نمونه سخن می‌گوییم.

«اندیشه‌های خدا»

در مقاله «اندیشه‌های خدا» تواین با شگفتی پیرامون این که چه موجودی هرگز می‌تواند هدفی از آفرینش پشه و مگس داشته باشد به چیزی سیخونک می‌زند که امروزه «انگاره طراحی هوشمند» خوانده می‌شود.

7. Huckleberry Finn

تواین می‌گوید «هیچ یک از ما نمی‌تواند مگسی را طراحی کند، هیچ یک از ما نمی‌تواند آن را بسازد» سپس ادامه داده «و هیچ کسی هم گمان نمی‌کند که کوشش برای طراحی و ساخت مگس خردمندانه باشد مگر با نامی دروغین و جعلی.» او لحظه‌ای را تصور می‌کند که مگس آفریده شده و به جهان فرستاده می‌شود - تا کودکان بیمار را آزار داده، بر روی زخم‌های باز سربازان لانه کرده، بیماری و مرگ را پخش کند. آفریننده‌ی مگس می‌گوید، «به پیش برو، برای خشنودی و سرافرازی من که مگس را ساختم.»

طنز سیاه و ماهرانه‌ای است ولی با این حال هنوز شوخی است. این چند خط حفاظ مقدس را دور کرده و بی نقص بودن جهان را به زیر پرسش می‌کشد. این سخنان من نوعی را ناچار به اندیشیدن می‌کند. اگر تواین کامیاب و موفق شود من تنها تفریح نکردم بلکه بیشتر قانع شده که او می‌خواسته مطلبی را بگوید. این نوشته طنز خوبی است.

«بیسی کوچولو یاور مشیت الهی»

در نوشته «بیسی کوچولو یاور مشیت الهی»^۸ تواین پرسشی غیرقابل پاسخ و ساده‌ای را در دهان یک دختر چهارساله می‌گذارد:

بیسی: ماما، چرا پسر همسایه با تیفوس مرد؟

ماما: مشیت خدا به خاطر گناهان پسر همسایه.

بیسی: چرا سقف روی این مردها افتاد که داشتن زن پیر را از آتش بیرون می‌آوردند؟

ماما: دیگه از من نپرس چرا، چون من هم نمی‌دانم. من تنها می‌دانم که شاید گوشمالی و تنبیه یک تن یا حکمی بر ضد کسی باشد یا مشیت خدا برای نشان دادن قدرت خودش.

8. Little Bessie Would Assist Providence

بیسی: یادت هست هفته پیش رعد و برق شد، ماما و برق زد به کلیسا تازه ساز و سوخت. برای تنبیه کلیسا بود؟

پرسش‌ها با شتاب بسیاری از پی هم پرسیده می‌شود. مادر هر چه در توان دارد انجام می‌دهد تا اصول را نشان داده و بیسی تنها نتایجی می‌گیرد که توان آن را دارد: یعنی خدا همه‌ی این دشواری‌ها و دردها و بیماری‌ها و ترس‌ها را به دلیل مهربانی و لطف فرستاده تا ما را منظم سازد. بنابراین وظیفه هر پدر و مادری است که با کشتن و گرسنگی دادن به کودکان خویش و بیمار ساختن آن‌ها به خدا کمک کند. بیسی می‌گوید -«برادر ادی گوشمالی می‌خواهد همین حالا! می‌دانم کجا می‌توانید ادی را دچار آبله و خارش و دیفتری و پوسیدگی استخوان و بیماری قلبی و تحلیل رفتن بدن و...»

هنگامی که مامان خسته بیسی مثل مرده غش می‌کند بیسی گمان می‌کند که در اثر گرما است.

جورج کارلین



شغل و پیشه‌ی هنرپیشه کمدی جورج کارلین^۱ (۱۹۷۳-۲۰۰۸) ترکاندن بادکنک‌های مقدس است. هم چنین هنگامی که احساس می‌کرد چیزی مسخره‌آمیز است، کسی خنده‌دارتر از او نمی‌توانست باشد.

در یک برنامه روزانه مارتین گفته که خدا یک فهرست ده‌تایی از چیزهایی دارد که انسان‌ها نباید آن را انجام دهند. سپس آوای کارلین با توصیف جایگاهی که خدا

1. George Carlin

آفریده اوج می‌گیرد «پر از آتش و دود و سوختن و عذاب و درد» تا اگر کسی احکام را زیر پا گذاشت برای همیشه در آنجا گرفتار باشد.»

کارلین به تندی می‌افزاید، «ولی خدا انسان‌ها را دوست دارد.»

گرفتید، درست سر جای خودش؟ درست سر بزنگاه است. در پشت آن تناقضی میان عذاب جاویدان و ابدی و خدای بخشنده است که در چهار کلمه به خوبی به کار رفته و کارلین با نرم کردن آوای خویش می‌گوید - ولی خدا انسان‌ها را دوست دارد. تناقض حقیقت دارد و خنده‌دار است - و چون حقیقت دارد خنده‌دار است.

نمایش کارلین برای نشان دادن یک نکته دین را چهارچوب بندی دوباره می‌کند. به جای نیاش به درگاه خدا کارلین می‌گوید که ترجیح می‌دهد به نیایش و ستایش این مرد سرسخت یعنی جو پشی^۱ بازیگر پردازد زیرا «گویا مردی است که می‌تواند از عهده کارها برآید.» او اعلام می‌کند که «همه دعاهایی که به درگاه جو پشی کرده نزدیک به همان نرخ ۵۰ درصد مستجاب شده است. نیمی از دعاها مستجاب شده نیم دیگر نشده است. درست مانند آن که به درگاه خدا دعا کرده است ۵۰-۵۰. در برنامه کوتاه دیگری ده فرمان را به دو تا کاسته که شامل «تو باید سخت بکوشی که کسی را نکشی البته مگر این که آن‌ها به درگاه مرد نامریی دیگری که تو نماز نمی‌خوانی نماز بخوانند.»

نمایش‌های کارلین نیز مانند بسیاری از کم‌دین‌های دیگر گاهی به عنوان نمایش‌های سطح پایین دیده می‌شود. ولی برنامه‌های او بسیار فراتر از این چیزها است. جورج کارلین یک انسان اندیشمند کم‌دین است - و یک بیخدای سخن‌دان - اگر هرگز کسی دیگر مانند او بوده باشد.

پیاز

1. Joe Pesci

پیاز (www.theonion.com) یک سازمان خبری تقلید طنز است که هم بر خط و هم به صورتی چاپی منتشر می‌شود. خبرهای داستانی و ساختگی این سازمان خبری هوشمندانه‌ترین طنزهای را به نمایش گذاشته و یکی از آماج‌های دلخواه آن دین است. یک نمونه دوست‌داشتنی برای من مقاله‌ای با عنوان «فراخوانی پاپ برای تفاهم آفریدگار میان کاتولیک‌ها و جهنمیان» که در این مقاله گفته شده پاپ جان پل دوم به جهان کاتولیک پیام می‌دهد تا پل دوستی میان خودشان و «جهنمیان ابدی» بسازند. این موضوع در چندین بند ادامه یافته و اندیشه رسیدن به دیگران با دوستی و عشق بزرگنمایی شده در حالی که هنوز موضوع جهنم رفتن آنان را به رخ می‌کشد. دو هفته پس از یورش ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در حالی که بازار کم‌دی سراسر خوابیده بود پیاز مقاله‌ای با عنوان «خدا با خشم قانون (غدغن بودن قتل) را شفافیت بخشید» نوشت. برخی دیگر از مقاله‌های خوشمزه پیاز در زیر آمده است:

- ✓ بهت و گیجی سومری‌ها در هنگام تماشای آفرینش جهان به دست خدا
 - ✓ مداح دانشمند قانون جاذبه را با تئوری نوین «افتادن هوشمند» رد نمود
 - ✓ ترس هم‌جنس‌گرای نوجوان از احتمال مسیحی بودن
 - ✓ خدا دعای بچه کوچک فلج را استجابت کرد: خدا گفت «نه»
 - ✓ لابی مسیحیت دست راستی برای وارونه ساختن قانون دوم ترمودینامیک
 - ✓ پاپ سوگند خورد که سطح بچه‌بازی دینی را تا سطح قابل قبولی پایین بیاورد
 - ✓ خدا «حرکت به شیوه‌های اسرارآمیز» را انگیزه قتل ۳،۰۰۰ تن از مردم پاپوا در
- گینه نو عنوان کرد.

سیخونک زدن به مذهب رسمی: ولتر

در سده هجدهم میلادی، ولتر (البته خداانگار بود نه بیخدا) طنز را برای نکوهش نا مدارایی، ستم و خرافات به کار گرفت. مشهورترین تندیس نیمه‌تنه‌ی وی که من می‌شناسم وی را با پوزخندی نشان می‌دهد.

ولتر در داستان کوتاهی به نام «میکرومگاس»^۱ به اصلی‌ترین عنصر بیشتر دین‌ها می‌پردازد- برتری انسان. مسافری از جهان دیگر به زمین می‌آید. این مسافر قدی نزدیک به ۶،۰۰۰ متر (۲۰،۰۰۰ فوت) داشته، بیش از چهارصد سال زمینی عمر داشته و از سیاره‌ای آمده که ۲۱ میلیون بار بزرگ‌تر از زمین است. این مسافر برای نوشتن کتاب کفرآمیزی در باره حشرات برای ۸۰۰ سال از سیاره خودش تبعید شده ولی آن را به عنوان فرصتی خوبی برای مسافرت به کار گرفته یک دوست کوتاه قد در سیاره کیوان (زحل) پیدا کره (که نزدیک به ۱۸۰۰ متر (۶،۰۰۰ فوت) است) و سپس به سوی زمین می‌آید.

نخست این دو دوست قانع می‌شوند که زمین ساکنی ندارد سپس (مانند صحنه هورتن صدای یک هو را می‌شنود!) درمی‌یابند که موجودات بسیار کوچکی در زیر پاهای آن‌ها زندگی می‌کنند. این دو می‌پذیرند که این موجودات بسیار کوچک‌تر از آن هستند که هوشی داشته باشند - ولی در کمال تعجب درمی‌یابند که این موجودات کوچک سخن می‌گویند.

باری داستان کوتاه را کوتاه‌تر کنیم، این دو مسافر سرانجام درمی‌یابند که انسان‌ها گمان می‌کنند که کل گیتی برای آن‌ها ساخته شده و این دو غول نزدیک بوده که سیاره زمین را بالرزش خنده‌های خود چند پاره سازند. این کمابیش تفسیری مستقیم از یکی از ستون‌های اصلی جهان‌بینی مسیحی است - یعنی گونه‌ی انسان کانون توجه خداست (جزئیات بیشتر در بخش ۳ آمده).

من در اینجا آن را نیمه کاره می‌گذارم. جستجوی برخطی از آن داشته باشید و لذت ببرید.

هیچ یک تنها یک شوخی سطحی برای خنده‌دار بودن نیست هر یک انتقادی از برخی سیما باورها یا مراسم مذهبی است، مانند آفرینش زمین جوان، طراحی هوشمند، هم‌جنس‌گرا هراسی، نیایش، رسوایی سوءاستفاده جنسی کاتولیک‌ها و مسئله‌ی شر.

1. Micromégas

چون اراسموس و ولتر هر دو (چند حاشیه پیش را ببینید) نشان داده توان خندیدن به اندیشه‌های دینی زیان‌آور شیوهی نیرومندی برای آغاز گفتگویی جدی است.

قدرت ادا درآوردن: مذهب هیولای اسپاگتی پرنده

یکی از کاراترین شیوه‌های نکته‌گویی طنزآمیز وانمود به همسویی در هدف است - و سپس به کار گرفتن جنگ‌افزایی همانند برای سست نمودن پایه‌های آن. از یک نمونه بزرگ در مسائل سیاسی می‌توان به استفان کلبرت^۱ اشاره نمود که کم‌دینی است که وانمود می‌کند یک گفتگوگر پرشور بوده و با همین شیوه می‌تواند محافظه‌کاری را با زبان خودش مسخره نماید. کاری که کلبرت در سیاست کرد، مذهب هیولای اسپاگتی پرنده^۲ (FSM) در دین می‌کند.

مذهب هیولای اسپاگتی پرنده (FSM) در سال ۱۳۸۴ خورشیدی (۲۰۰۵ میلادی) زمان کوتاهی پس حکم هیئت‌امنا^۳ آموزشی کانزاس^۳ برای گنجانده شدن «طراحی هوشمند^۴» (ID) در برنامه درسی علوم پدیدار گشت. کتی مارتین^۵ از اعضای هیئت در آن زمان گفت که اثبات‌شده فرگشت نادرست است در حالی که طراحی هوشمند «بر پایه دانش بوده و مدارک نیرومندی» برای آن وجود دارد پس شایسته است تا زمان برابری با فرگشت در ساعات کلاسی داشته باشد.

پاسخ به این تصمیم بسیار تند و نیرومند بود. بسیاری از هواداران طراحی هوشمند زبان به ستایش این تصمیم گرفته و آن را پیروزی خوبی دانستند. هیئت امنا هم چنین نامه‌هایی از دانشمندان، آموزگاران، پدر و مادران و اعضای ادارات دولتی

1. Stephen Colbert
2. Flying Spaghetti Monster
3. Kansas State Board of Education
4. Intelligent design
5. Kathy Martin

درباره نکوهش تصمیم هیئت دریافت کردند از جمله این نامه‌ها نامه‌ای با امضای ۳۸ تن از شاعران برجسته بود که از هیئت می‌خواست تصمیم را برگرداند.



یکی از پاسخ‌های سازنده‌تر به تصمیم هیئت نامه‌ی سرگشاده بابی هندرسون^۱ یک فارغ تحصیل تازه برنامه فیزیک دانشگاه ایالتی ارگان بود. هندرسون در این نامه وانمود کرده که با تصمیم هیئت برای گنجاندن چند دیدگاه هم‌رأی است و سپس ادعای نموده که دیدگاه مذهبی دیگری، بر پایه پرستش هیولای اسپاگتی پرنده نیز شایسته گنجاندن در برنامه درسی آموزشگاه‌ها است.

این نامه یک طنز عالی بی‌پرده و رک با الگو گرفتن از استفان کلبرت و بسیار درخشان بود. هندرسون در نامه نوشته بود «من گمان می‌کنم همگی بتوانیم هم‌رأی باشیم که بسیار مهم است تا دانش آموزان چندین دیدگاه را شنیده و بتوانند انگاره و فرضیه‌ای را برگزیده که در نگر آن‌ها خردمندانه‌ترین باشد.» سپس افزوده بود که او نگران دانش آموزان است چون تنها تئوری طراحی هوشمند را می‌شنوند. هندرسون ادامه می‌دهد که او و بسیاری از مردم در گوشه و کنار جهان باور دارند که جهان را هیولای اسپاگتی پرنده آفریده است. هندرسون درخواست می‌کند که برنامه آموزشی علوم نه به دو بخش بلکه به سه بخش تقسیم شده و طراحی هوشمند، پیروی از هیولای اسپاگتی پرنده و درسی که وی آن را «حدسیات منطقی بر پایه مدارک کمرشکن قابل مشاهده» می‌نامد، آموزش داده شود.

نامه طنز هندرسون مانند آتشی لگام‌گسیخته در سراسر تارنمای جهانی بخش گردید. آسوشیتدپرس^۲ آن را به عنوان «استدلالی کارا و هوشمندانه» ستوده و دلیلی

1. Bobby Henderson
2. Associated Press

تلگراف^۱ نوشت این نامه «شاهکاری بود که بر پوچی و بیهودگی طراحی هوشمند مهر تأیید کوبید.» در سال بعد چهار تن از شش محافظه‌کار مذهبی هیئت‌امناى آموزشی کانزاس تأیید کنندگان این حکم چرند در انتخابات رأی نیاورده و هیئت‌امناى تازه سرکار آمده تغییر برنامه آموزشی را باطل نمود.

بسیار از مردم نامه هندرسون را برای نشان غیرقابل دفاع بودن دیدگاه هیئت‌امنا ارزشمند دانستند. دست آخر روشن است که برای بی‌آبرو نمودن هیئت‌امنا طنز شاید بسی نیرومندتر از رد ۳۸ تن از ادیبان برجسته بوده باشد.

نفهمیدن معنای جوک: قانون پو

اینترنت - در کوشش برای روشن‌گری یا توصیف سیمای تجربه و کار بر خط- مجموعه معیارها، قوانین و امثال و حکم خودش را گسترش داده است. «قانون پو» که نام واضع آن ناتان پو^۲ را بر خود دارد اشاره می‌کند که کمابیش غیرممکن است که تقلید خنده‌داری و طنزی از بنیادگرایی مذهبی انجام شود که با گفته‌ای واقعی اشتباه گرفته نشود.

تارنمای مذهبی لانداور باپتیست^۳ (www.landoverbaptist.org) یک نمونه عالی از قانون پو در عمل است. این تارنمای پر از شخصیت‌های بزرگ مانند پاستور دیکن فرد^۴ و بتی بروزر^۵ (بهترین مسیحیان آمریکایی) هم چنین پر از حکم‌ها، مسائل جنسی سرکوب شده و فراخوانی‌های اخلاقی برای فعالیت که به بنیادگرایی دینی در جهان واقعی بسیار نزدیک است به طوری که اطمینان از شوخی کردن سخت است. برای این که موضوع پیچیده شود تارنمای دیگری که عینی: روحانیون (www.objectiveministries.org) نامیده می‌شود پروژه‌ای در حال کار برای

1. Daily Telegraph
2. Nathan Poe
3. Landover Baptist Church
4. Pastor Deacon Fred
5. Betty Bowers

بستن لانداور باپتیست دارد که «ضد گمراهی مسیحیت» خوانده می‌شود. ولی روشن می‌شود عینی: روحانیون نیز خودش تارنمایی تقلیدی و خنده‌دار است. از سوی دیگر چگونه می‌توان مطمئن بود که نوشته‌های این سایت جدی نیست؟ خوب... گمان نکنم که بتوانم.

ولی هنوز این پایان ماجرا نبود. مذهب هیولای اسپاگتی پرنده از آن زمان به پدیده‌ای جهانی به ویژه در محیط‌های دانشگاهی دگرگون گشت. در طول این زمان این مذهب مراسم‌ها، نوشته‌های مقدس واژه‌ها و عبارت ویژه‌ی خودش را گسترش داده که در زیر آمده است:

- ✓ پستافارین! کسی که هیولای اسپاگتی پرنده را می‌پرستد
- ✓ «با رشته‌های بیرون آمده اسپاگتی لمس شدم»: نظر کرده شدم به فیض رسیدم
- ✓ باغ زیتون بهشت: جایی که همه چیزها از آنجا آغاز گشت
- ✓ آنتی پستا: مخالفان پیروان پستافارین
- ✓ هشت دستور^۲ «من به راستی ترجیح می‌دهم نکنی»: رهنمود برای داشتن یک زندگی اخلاقی
- ✓ رامن^۳: پستافارین در پایان دعا می‌گوید

اکنون بیاید گمان کنیم پرستش هیولای اسپاگتی پرنده (FSMism) تنها جوکی بزرگ است - گیرا و جالب ولی بیهوده- و بکوشید تا نادرستی آن را برای یک پستافارین و درستی دین دیگری (برای نمونه دین خودتان) را برای وی توضیح دهید. ادعای صحت بیشتر تواتر و وحی یک پیامبر نسبت به پیامبر دیگر به طور سرشتین و ذاتی دشوار است.

1. Pastafarian
2. The Eight
3. Ramen

به جای آمین

یا شاید بخواهید از نیکو الم^۱، یک پستافارین استرالیایی سخن بگویید که پی برده دولتش داشتن کلاه و سربند در نگاره و عکس گواهینامه رانندگی را غدغن ساخته مگر این که کلاه دارای یک اهمیت مذهبی باشد - سپس وی عکس خویش را با آبکشی پر از رشته‌فرنگی بر روی سر خویش به دایره رانندگی نشان داده و ادعا نموده که فرمان دینی برای پیروان دین هیولای اسپاگتی پرنده (FSM) است. سپس چون دولت نتوانسته با شیوه‌ای درخور و مناسب برای تشخیص پستافارین از پیروان دیگر ادیان بیابد با درخواست الم موافقت کرده و الم به خواست خود رسیده است.

سیخونک به ملکوت با موسیقی: تیم مینچین



تیم مینچین^۲ کم‌دین و موسیقی‌دان انگلیسی - استرالیایی (زاده ۱۳۵۴ خورشیدی - ۱۹۷۵ میلادی) به تندی سخنگوی موسیقایی بیخدا و شک‌گرایی - هم‌چنین طنز دیوانه‌وار - گشت. موضوعات برگزیده‌ی مینچین نیز مانند بسیاری از کم‌دین‌های نام برده شده در این بخش بسیار هوشمندانه و پر انگیزه برای اندیشیدن است - نمونه‌ی عالی از نیرومندی کم‌دی برای آشکار کردن حقیقت پیرامون جستارها و موضوعات حساس.

از میان آن‌ها می‌توان اشاره کرد به:

✓ «توفان» یک شعر تپنده نه دقیقه‌ای پیرامون برخورد و تضاد شک‌گرایی وی با زودباوری رؤیایی میهمان دیگر در یک شب‌نشینی

1. Nico Alm
2. Tim Minchin

✓ «سپاسگزارم، خدا» نیایشی شوخ و شادمان در پایان قطعه که خدا را برای شفا دادن آب مرواریدی خانمی شکر می‌کند در حالی که پیوسته تعداد بی شمار از کودکان را به مالاریا دچار می‌سازد.

✓ «ترانه پاپ^۱» که ۸۴ زشتی را در دو دقیقه چپانده در حالی که موضوع اصلی رسوایی سوءاستفاده جنسی از کودکان در مذهب کاتولیک و واتیکان پاسخی شایسته و درخور نمی‌یابد. در حالی که پلیدی و زشتی نکته کانونی بوده و مینچین در چند بخش آخر می‌گوید: اگر لحن این ترانه به شما بیش از این اندیشه برمی‌نورده که پاپ از روحانیون حمایت می‌کند که از کودکان سوءاستفاده جنسی کرده‌اند، باید ارزش‌های خود را دوباره ارزیابی نمایید. (شاید کمی آن را تفسیر کرده باشم).

✓ «کتاب خوب» یک رقص پای، میدانی پیرامون پیامدهای به کار گرفتن بخش‌های زننده کتاب‌های آسمانی (مانند داستان قصد ابراهیم برای کشتن اسحاق) به عنوان راهنمای اخلاقی است.

✓ «می‌سپید در آفتاب^۲» که کمدی نیست ولی یک نمایش دلنشین و صمیمانه که خانواده یک ناباورمند مذهبی را در تعطیلاتی‌ها نشان می‌دهد. این یک سرود از ته دل انسان‌گرایان است.

مینچین هرگز برای خوشی دیگران را نمی‌رنجاند. مینچین هر بار مانند همیشه برای کنار زدن پرده‌ها و آشکار شدن حقیقت، کمدی و طنز تیز و زننده را برای درهم شکستن مرزها به کار می‌گیرد تا توجه شنونده را جلب کند.

توهین به مقدسات در فیلم‌ها: زندگی برایان

1. Pope Song
2. White Wine in the Sun

در سال‌های پایانی دهه ۱۳۵۰ هجری خورشیدی (۱۹۷۰ میلادی) با داشتن روحیه از موفقیت فیلم موتتی پایتون^۱ و هولی گریل^۲، اعضای گروه کمدی موتتی پایتون پرسیده شد که نام فیلم بعدی آن‌ها چه خواهد بود. اریک ادل^۳ بدون درنگ پاسخ می‌دهد «عیسا مسیح: شهوت افتتار».

این پاسخ بیشتر یک جوک و شوخی بود ولی هنگامی که گروه بیشتر درباره آن اندیشید گویا توانست چیزی در آن بیابد. تا کنون کسی یک نمایشنامه کمدی رخ داده در زمان کتاب‌های مقدس ننوشته است. چرا ننویسیم؟

چون ممکن است که برخورد با آن شاید بسیار سخت و خونین باشد. ردای مقدس که پیش‌تر در این بخش اشاره کرده بار منفی دارد. هر چه گروه بیشتر برای به کار گرفتن طنز مستقیم بر ضد مسیح کوشش کند کمتر مورد توجه قرار خواهد گرفت. ولی از این اندیشه دست نکشیده و پس از ماه‌ها جستجو سرانجام مشکل را دریافت - و هم چنین راه کار آن را نیز یافتند. جان کلیز^۴ به عنوان یکی از اعضا گفت بنیادگذاران ادیان بزرگ به احتمال بسیار باید انسان‌های بسیار باهوشی با اندیشه‌های خوب بوده که پیروان آن‌ها را بد تفسیر کرده و خراب کرده‌اند - این پیروان حتا دوست داشته تا آن‌ها را خدا (یا فرزند خدا) بنامند.

پس بخش طنز و کمدی رویدادها پیدا شده بود - نه در سخنان عیسی در سر کوه بلکه شوخی در نادرست شنیدن باب و مارتا به دلیل ایستادن در ته صف جمعیت گرد آمده هنگام شنیدن سخنان بود («همانا ماست بندها^۵ رستگارانند؟!»)»

تب مسیحا در هوای یهودیه سده نخست بسیار تند بوده، مردم بسیاری احساس منجی بودن داشتند. هیچ کمبودی از جنبه فراوانی افراد با ادعا منجی بودن - یا ادعای منجی بودن شخصی از سوی دیگران - وجود نداشت. زندگی برایان ۱۳۵۸ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی) بر اساس زندگی عیسا ساخته نشده بلکه بر پایه زندگی برایان یک

1. Monty Python
2. Holy Grail
3. Eric Idle
4. John Cleese
5. Cheesemakers

آدم متوسط پخمه‌ای است که در همان شب در آخور خانه بغلی پا به جهان می‌گذارد. برایان سرانجام کانون ناخواسته پرستش فرقه می‌شود و با این رویداد یکی از بهترین طنزهای نوشته شده دینی تا کنون درست می‌شود.

یک صحنه ۶۰ ثانیه‌ای تاریخ دین غرب را به نمایش می‌گذارد. هنگامی که برایان از سوی انبوهی از جمعیت ستایشگر دنبال شده، کفش خود را گم می‌کند یکی از پیروان کنار کفش ایستاده آن را برمی‌دارد و نعره می‌کشد که این یک نشانه است - همگی باید یک کفش را از پا در آورید! یکی دیگر از پیروان با صدای بلند می‌گوید نه، این بدون شک یک نشانه است ولی نشانه این که باید کفش‌ها را کنار هم گردآوری کنند. ولی یک دیگر پافشاری می‌کند که این کفش نیست «سندک است، در همین حال یکی دیگر امت را به فراموش کردن کفش فراخوانده می‌گوید که همگی گرد کدویی گرد آیند که برایان آن را لمس کرده است. امت به گروه‌های متخاصمی دسته‌بندی می‌شوند.

هنگامی که بامداد روز بعد جمعیت با برایان برخورد می‌کنند وی آنان را نکوهش می‌کند، «ببینید، همگی شما راه را اشتباه رفتید! نیازی نیست که از پی من بیاید! نیازی به پیروی از هیچ کسی نیست! شما باید به جای خودتان اندیشه کنید! هر یک از شما یک فرد است!»

همه‌ی جمعیت یک صدا پاسخ می‌دهند «صیح است!» «ما هر کدام یک فرد هستیم!» عیسا فقط در زمان کوتاهی در فیلم نشان داده شده و هیچ‌گاه به طور مستقیم با او شوخی نمی‌شود. این فیلم یک بوالهوسی از جانب پایتون‌ها نبوده - همان‌گونه که اربابان بزرگ بی‌بی‌سی (BBC) می‌توانستند تأیید کنند آن‌ها هرگز شکی برای آنچه کمدی و طنز راهنمایی می‌کند به خود راه ندادند. ولی در این مورد بهترین موضوع تصور موارد غیرمنطقی ضمانت شده پیرامون عیسا است.

البته این ریزه‌کاری کارایی و اثر کمی بر مسائل بعدی داشت - مانند همیشه با شکستن نقاب تقدس، بحث درمی‌گیرد. این فیلم در چندین کشور غدغن شد، در سراسر امریکا اعتراض‌هایی برای آن بر پا شد و مفسران این فیلم را با پیش فرض یورش به

مسیحیت نکوهش کرده و بد شمردند. البته بیشتر مردم این فیلم را ندیده و معترضان مانند همیشه در چنین مواردی تنها درخواستی بزرگ مطرح می‌کردند. برخی از اعضای پایتون بیخدا و ندانم‌گرا بوده در حالی که برخی دیگر دیدگاه‌های مذهبی داشتند. ولی همگی ارزش والای طنزی هوشمندانه برای عریان ساختن دین انسان دیدند به ویژه در مورد چیزهایی که منطقه ممنوعه خوانده شده است.

بردن توهین به مقدسات به خانه‌ها با تلویزیون

سه تا از موفق‌ترین مجموعه انیمیشن‌های امروزی تلویزیون دربرگیرنده مقدار بزرگ از شوخی و طنز با هدف دینی بوده و بیخدایان و ندانم‌گراها هر سه را ساخته‌اند.



سه نمایشی که در زیر آمده به دلیل بی‌احترامی به دین خشم قابل پیش‌بینی گروه‌های مذهبی و محافظه‌کاران اجتماعی را به همراه داشت. ولی بی‌احترامی نزدیکی بسیاری به آماج طنز دارد - بیشتر به شیوه رخنه در نقاب تقدس و پرسیدن پرسش‌هایی است که در غیر این صورت قابل پرسیدن نیست. طرح فیلم‌نامه یا جوک هر چه می‌خواهد باشد برداشت و تفسیر آن به دیدگاه افراد بستگی دارد. برای بسیاری از مردم، باورمند و ناباورمند به طور یکسان نمایش‌های زیر نقش بسیار با ارزشی را در شکستن پرسش‌های بزرگ به پرسش‌هایی با اندازه قابل مدیریت دارد.

در سمپسون‌ها^۱ باورها و مراسم دینی نسبت به سیمای دیگر فرهنگ‌های بیشترین زمان پخش را دارد. سمپسون‌ها به کلیسا رفته، پیش از خوردن شام مراسم شکرگزاری را به جا آورده، یک همسایه مسیحی محافظه‌کار داشته و از خواروبارفروشی کوچک یک هندو خرید می‌کنند. بازیگر دلخواه و محبوب بارت سمپسون^۲ یک دلک‌یهودی است و لیزا^۳ دختر کوچک خانواده بودایی می‌شود. هومر با خدا ملاقات می‌کند، بارت روح خودش را می‌فروشد و خانواده برای زمان کوتاهی به یک فرقه به نام مومنت‌تارینز^۴ می‌پیوندند.

در اسپرینگ‌فیلد^۵ هیچ کس نمی‌تواند یک نماد ماهی مسیح سه چشم را بدون زیر پا گذاشتن یک آموزه‌ی مذهبی تکان دهد و پیامد آن شماری از نگرش‌های هوشمندانه به نقش دین در فرهنگ امروزی است. مت گرونیگ^۶ سازنده این مجموعه برچسب ندانم‌گرا خورده است - یک جایگاه آرمانی طنزنویسی دینی برای داشتن فرصت‌های برابر.

پارک جنوبی

مجموعه انیمیشن خطری و تندو تیز پارک جنوبی^۷ از مغز بی‌دین‌ها تراوش نموده است - سازنده این مجموعه بیخدایان تری پارکر^۸ و مت استون^۹ هستند. پارک جنوبی سرسختانه هدف خویش را دنبال کرده، هیچ استثنایی بر نمی‌تابد حتا همکاران پارکر و استون را آماج یورش‌های خویش می‌کند:

-
1. Simpson
 2. Bart Simpson
 3. Lisa
 4. Movementarians
 5. Springfield
 6. Matt Groening
 7. South Park
 8. Trey Parker
 9. Matt Stone

- ✓ در یکی از بخش‌ها پسری پرورش یافته در خانه یک «ندانم‌گرای سختگیر» با پدری خودکامه خواستار عدم قطعیت مطلق است. پاسخ درست به هر پرسشی «نمی‌دانم» است و دکتر پیپر^{۱۰} تنها آشامیدنی درست را برای یک ندانم‌گرا می‌سازد زیرا «هیچ کسی از مزه آن اطمینان ندارد.»
- ✓ پسرها در جستجوی خاستگاه سنت عید پاک^{۱۱} هستند دست آخر درمی‌یابند (به شیوهی اسرارآمیزی مانند کتاب کد داوینچی^{۱۲}) که حضرت پیتر^{۱۳} در واقع یک خرگوش بوده است.
- ✓ در میانه رسوایی مذهب کاتولیک در سوءاستفاده جنسی کودکان، روحانی محلی به واتیکان رفته و درخواست پاسخ بهتری می‌کند و تنها می‌فهمد که شریعت مجرد روحانیون نمی‌تواند دگرگون شود زیرا سندی که این قانون بر آن نوشته شده گم شده است.
- ✓ یک خانواده مورمون به سوی شهر رفته و یکی از پسرها به دلیل مهربانی آن‌ها به سوی این خانواده کشیده می‌شود سپس زمانی که درباره خاستگاه مورمون چیزهایی یا می‌گیرد سرخورده شده سپس قانع می‌شود که مهربانی این خانواده بسیار ارزشمندتر از باورهای شگفت‌انگیز مذهبی آنان است.
- ✓ پس از بخشی از انیمیشن که ساینتلوژی^{۱۴} نکوهش می‌شود - بخش بزرگی نکوهش با توصیف مستقیم باورهای آن است - ایزاک هایس^{۱۵} یکی از هنرمند صداگذار که خودش یک ساینتلوژی است از بازی خارج می‌شود.
- ✓ یکی از شخصیت‌ها به آینده سفر کرده و درمی‌یابد که همه بیخدا شده‌اند. دیگر هیچ جنگ جهادی وجود ندارد - به جای آن پیمان متحد بیخدایی با دسته یکپارچه بیخدایان می‌جنگند که در حالی مردن به جای ای خدا چون فریاد می‌کشند «ای دانش جون!»

10. Dr. Pepper
 11. Easter
 12. Da Vinci Code
 13. St. Peter
 14. Scientology
 15. Isaac Hayes

✓ در یک بخش نمایش که یکی از شخصیت‌ها با جامه خرس که گمان می‌شود محمد پیامبر است از یک گروه اسلامی مستقر در نیویورک تهدید به مرگ می‌شود و شبکه مرکزی کمدی^{۱۶} آن را سانسور کرد- حتا هر چند در پایان با گشوده شدن جامه روشن می‌شود که محمد نبوده بلکه بابانوئل در جامه خرس بوده است.

هم‌جنس‌گرا در خانواده

هم‌جنس‌گرا خانواده یک محصول فکری از ست مک‌فارلند^{۱۷} یکی دیگر از بیخدا گروه است که به موضوعات سرشار از دین نشانه می‌رود. در خط سیر این مجموعه شخصیت‌های انیمیشنی و ساختگی مک‌فارلند دینی را بنیادگذاری می‌کنند که در آن شخصیت تلویزیونی به نام فونزی^{۱۸} پرستیده می‌شود؛ به هندو تغییر آیین داده، سپس مورمون شده و سرانجام به آیین شاهدان یهوه درمی‌آید؛ سپس برای دیدار شخصی با عیسا در زمان به سفر می‌پردازد. خدا بارها می‌فروشی محل را به آتش کشیده در حالی که می‌کوشد تا دل زنی را با روشن کردن سیگار وی با آذرخشی آسمانی بدست آورد و برایش (سگ خانواده) به عنوان بیخدا شناسایی می‌شود. در یک اپیزود غیرمعمول جدی دانشمند مسیحی والد پسرکی دچار سرطان خون به جای درمان‌های پزشکی به دعا خواند متوسل می‌شود و دو شخصیت اصلی داستان را ناچار می‌سازد تا پسر بچه دچار سرطان خون را دزدیده تا بتوان او را درمان نمود.

ناباوری دانلود

16. Comedy Central network
17. Seth MacFarland
18. Fonzi

برخی از بهترین عبارتهای شوخ بیخدایی (مانند بسیاری از بیخدایان) بر خط وجود دارد. این بخش به سه مورد نگاه نزدیک‌تری می‌اندازد.

آقای دیتی

کارگردان سینما برایان کیث دالتون^{۱۹} پس از شنیدن کوشش‌های رهبران دینی در چگونگی توجیه رضایت خدای ارحم‌الرحمین به مرگ ۲۳۰،۰۰۰ انسان در سونامی اقیانوس هند در سال ۱۳۸۳ هجری (۲۰۰۴ میلادی) طرح نخست قطعه کوتاه طنزی را ساخت که خدا - با بازی دالتون هم چون تهیه‌کنندگان در خود فرو رفته فیلم‌های هالیوودی - با معاون خویش لاری بر روی این تصور کار می‌کرد که چه شر و بدبختی می‌تواند اجازه بودن داشته باشد.

دالتون به غیر از روشن ساختن فاجعه بر یکی از کهن‌ترین پرسش‌ها در اندیشه دینی کانونی شده بود پرسشی که نخستین بار اپیکور پیش کشیده است: گفته شده خدا سراسر نیکی و قادر مطلق است. ولی شر و بدی وجود دارد. پس:

- ✓ خدا می‌خواهد شر و بدی را نابود کند ولی نمی‌تواند که پس قادر مطلق نیست؛ یا
- ✓ خدا می‌تواند شر و بدی را نابود کند ولی نمی‌خواهد پس ارحم‌الرحمین نیست؛ یا
- ✓ خدا می‌تواند شر و بدی را نابود کرده و می‌خواهد آن را نابود کند - ولی پس چرا هنوز شر و بدی وجود دارد؟

طرح اولیه دالتون به فیلم‌نامه‌ای برای یک ویدئو کوتاه در تارنمای جهانی دگرگون گشت که به نوبه خود به بخش آزمایشی یک تارنمای کاوش (و نکوهش) دین «آقای دیتی» دگرگون گشت.

جستار و موضوع‌های دیگر از پنج فصل نخست شامل:

- ✓ آقای دیتی از عیسا می‌خواهد «لطف در واقع بسیار بزرگی» در حقش انجام دهد - به زمین برود، بی گناه بزند و سرانجام با دردی جانکاه بمیرد.
- ✓ آقای دیتی درباره چگونگی رسیدگی به دعا و نمازها روشنگری نمود (با ایمیل صوتی).
- ✓ آقای دیتی هنگامی که فهمید انسان‌ها کتاب‌های آسمانی را به وی نسبت می‌دهد به شدت برآشفته و خشمگین شد، زیرا در واقع انسان‌ها او را به طور کلی از روند ویراستاری کنار گذاشته و این موضوع کاری با او کرد که مانند افراد دچار به «اسکیزوئید»^{۲۰} به نگر برسد.
- ✓ لوسیفر^{۲۱} (یا لوسی) همسر دیتی نیچه فیلسوف را استخدام کرد تا آقای دیتی را به قتل برساند (بخش ۷ را بنگرید).

دالتون تا سال‌های آخر دهه‌ی سوم زندگی مورمون بود و چندین بخش به ویژه الهیات مورمون را هدف گرفته بود مانند این اندیشه که پوست سیاه نفرینی از جانب خدا است. دالتون امروزه برچسب بیخدا دارد.

عیسا و مو^{۲۲}

این نام مانند مقدمه‌چینی بدی برای یک فیلم - یا به راستی یک مقدمه‌چینی خوب برای داستان مصور - به نگر می‌رسد. عیسا و محمد با هم در یک آپارتمان زندگی می‌کنند. یکبار در فرصتی آن‌ها بیرون آمده به میخانه‌ی کوک و بول^{۲۳} رفته و در حالی درباره دین‌های یک دیگر گفتگو (و انتقاد) می‌کنند سفارش چندی آبجو به خانم بیخدا و پیشخدمت بار می‌دهند. گاه‌گذاری موسا نیز به آن‌ها می‌پیوندد.

20. Schizoid اختلال شخصیتی اسکیزوئید نوعی اختلال شخصیت است که فرد علاقه‌ای به داشتن روابط اجتماعی ندارد و نسبت به دیگران بی‌تفاوت است.

21. Lucifer یا شیطان

22. Jesus and Mo

23. Cock and Bull Pub

این به سادگی پیش در آمدی از عیسا و مو (www.jesusandmo.net) است، یک تارنمای طنز که از سال ۱۳۸۴ (۲۰۰۵ میلادی) هر هفته دو بار طنزهای دینی جالب و درخور اندیشه را تولید می‌کند. هر یک دو شخصیت کاستی‌ها را در دین دیگری دیده که در داستان مصور فرضی به معنای آوای خردی برای خدمت به دیگری است.

زمانی که خود دین نقد شده و مورد انتقاد قرار می‌گیرد، خانم بیخدای پیشخدمت بار آوای خرد و یک جور گروه هم‌خوانی و کر یونانی می‌شود. هم چنین موسا که پیامبری مربوط به هر دو دین است یک سه گوشه سودمند برای جستارهای ویژه می‌سازد.

خوب چگونه نقاش کاریکاتور با کشیدن محمد، که اسلام غدغن کرده کنار آمده است؟ نقاش می‌گوید این محمد نیست بلکه یک پیکر دوتایی است. برای افزون یک لایه به جوک، خانم بیخدا و پیشخدمت بار هرگز در صحنه پدیدار نمی‌شود زیرا همان طور که تارنما توضیح داده، «حرام است.»

جانوران دست‌آموز جاویدان دنیوی

زمانی که هنگام عروج می‌رسد و مسیحیان به دیدار الهی می‌روند برای دوستان اهلی و جانوران خانگی زنده آن‌ها چه روی می‌دهد؟ این پرسشی است که از سوی یکی از ناب‌ترین تارنماهای طنز دینی که تا کنون دیده‌ام به نام جانوران دست‌آموز جاویدان دنیوی (www.eternal-earthbound-pets.com) مطرح شده است.

تارنما ادعا می‌نماید که یک گروه ویژه دوستدار جانوران بوده که هم چنین بیخدا بودن خویش را تأیید کرده و منظور آن‌ها این است که جانوران دست‌آموز خانگی پس از عروج، بدون صاحب روی زمین رها می‌شود. با یک مبلغ ناچیز ۱۳۵ دلار جانوران دست‌آموز جاویدان دنیوی تضمین می‌کند که اگر مرگ در زمان ده سال پس از پرداخت هزینه انجام شود از یک جانور دست‌آموز برای هر سکونت‌گاه مراقبت می‌شود پس از این که صاحب مسیحی آن مرد.

«شرکت» صاحب این تارنما تأیید کرده چون مطابق با مرقس ۳:۲۹ که سوگند خورده هر کسی بی احترامی به روح‌القدس نماید هرگز بخشیده نخواهد شد، هر یک نمایندگان به طور صحیح به مقدسات توهین کرده است. این توهین تضمین می‌کند که آنها پس از بازگشت عیسا نیز به آسمان عروج نکرده و برای مراقبت از جانور خانگی نیازمند، آزاد خواهند بود.

اگر کسی نتوانست تصمیم بگیرد که آیا جدی است یا شوخی وبسایت این مهم‌ترین پرسش را پاسخ داده است: آیا این یک جوک است؟
پاسخ: «بله.»

بخش ۱۳

بیداری دوباره ناباوری آتشین: کارهای اساسی در سده بیست و یکم

در این بخش

- ◀ جرقه‌ای برای زایش دوباره نویسندگان بیکدای قانع‌کننده
- ◀ بلاگ‌نویسی ناباوری
- ◀ زیستن به طور کامل بدون خدا

در طول پنج سال پس از ویرانی مرکز تجارت جهانی بدست تروریست‌های اسلامی، چهار نویسنده بیکدای برجسته، پرفروش‌ترین کتاب‌های مهاجم بر ضد باورهای مذهبی را منتشر ساخته که موجب به وجود آمدن یک جنبش آشتی‌ناپذیر و مقابله‌کننده به نام «بیکدایی نوین» گشت.

در سده بیست و یکم این چهره بیکدایی -سیمای خشمگین و رک‌گو - بیشترین توجه را به سوی خویش کشید. ولی چهره دیگر نیز وجود دارد، چهره‌ی که دلبستگی

بخش ۱۳: بیداری دوباره ناباوری آتشین: کارهای اساسی در سده بیست و یکم ۳۷۷

کمتری به رویارویی داشته و بیشتر علاقمند به یافتن زمینه مشترک با مردم مذهبی بوده و همزمان بر شیوه‌های سکولار کانونی‌شده تا نیازهای کمابیش همیشه پیوند خورده با دین را برآورده سازد. هم چنین این دسته از بیخدایان نیز درست مانند بیخدایان نوین دارای کتاب‌ها و شخصیت‌های برجسته‌ای هستند.

این بخش به کارهای برجسته‌ای می‌پردازد که جرقه‌ای برای به وجود آمدن بیخدایی نوین و اومانیزم نوین شده کارهایی که مایه دیدن واقعی جهان گشت.

جرقه‌ای برای رنسانس بیخدایی

مانند بیشتر دوره‌ها در تاریخ اندیشه‌های بیخدایی، سده بیست و یکم نیز کتاب واسطه و میانجی درگیر شدن آن بوده است. چندین نویسنده بیخدا احساسات و منطق خویش را در کتاب‌های کلیدی جاری ساخته که خمیرمایه جنبشی نوین و نیرومند در نخستین دهه این سده شده، کتاب‌هایی که بیخدایی و دین را به کانون گفتمان‌های فرهنگی بازآورد.

این بخش شش کتاب معرفی می‌کند - دو کتاب تاریخی که زمینه را آماده ساخته و چهار کتاب دیگر که به شیوایی یک ریخت نیرومندتر و آشتی‌ناپذیر از بیخدایی را معرفی کردند که پیش از این در غرب دیده نشده است.

آماده‌سازی زمینه: هکت و جاکوبی

هنگامی که مردم به نویسندگان سبب‌ساز رنسانس بیخدایی در سده بیست و یکم فکر می‌کنند به یاد «چهار سوار» - ریچارد داوکینز، سم هریس، دانیل دنت و کریستوفر هیچنز - و کتاب‌های پرفروش و تکان‌دهنده آنان می‌افتند. در آغاز آن‌ها «چهار سوار» (یک اصطلاح سهوی کنایه‌آمیز به چهار سوار پیش‌گویی شده در جنگ نهایی خوبی و

بدی) پس از پدیدار شدن در یک گفتگوی فیلم شده به همین نام، به این نام نامیده شده و هر یک از کتاب‌های آنان قسمتی را در این بخش از آن خود کرد. ولی چهار سوار نخستین نویسندگانی نبودند که جستار بیخدایی را در سده بیست و یکم باز کردند. دو تاریخچه زیر نقش بزرگی را در برپایی میراث بلند و مؤثر شک‌گرایان و آزاداندیشان بازی کرد. آن‌ها غول‌هایی بودند که بیخدایی نوین روی شانه‌های آن‌ها ایستاده است.

شک: یک تاریخچه

شک: یک تاریخچه^۱ (انتشارات هایپروان^۲) نوشته خانم جینفر میشل هاکت^۳ یک کتاب عالی قابل خواندن و گشت و گذاری خردمندانه در پیشینه‌ی دراز مردمی است که به ادعاهای و باورهای دینی زمان خویش شک کردند. هکت می‌خواست آن را تاریخچه‌ای از بیفدایی^۴ بنامد ولی انتشاراتی از این کار سرباز زد. انتشار کتاب هکت پیش از داوکینز و دیگران یعنی در سال ۱۳۸۲ هجری (۲۰۰۳ میلادی) بوده که میلیون‌ها نسخه از کتاب‌های خود را با باز کردن پنجره‌ای بیخدایی گستاخ نوین بفروش برسانند. ناشر عنوان کتاب را تغییر داد هر چند که هکت گفت که محتوی کتاب هنوز کمابیش همان چیزی است که آن را با آن نام را می‌خواست.

کتاب از زمان گذشته از فلسفه بیخدایی کارواکا در هندوستان آغاز کرده و به سده بیستم و یکم رسیده و نشانه‌های پیشرفت شک باورهای دینی را در ریشه و شاخه‌ها پی گیری می‌کرد

آزاداندیشان: تاریخچه‌ای پیرامون سکولاریسم آمریکایی

-
1. Doubt: A History
 2. HarperOne
 3. Jennifer Michael Hecht
 4. A History of Atheism

بخش ۱۳: بیداری دوباره ناباوری آتشین: کارهای اساسی در سده بیست و یکم ۳۷۹

در سال ۱۳۸۳ خورشیدی (۲۰۰۴ میلادی) کتاب بزرگ دیگری در تاریخ به نگارش درآمد. آزاداندیشان: یک تاریخچه از سکولاریسم آمریکایی^۵ (نشر هالت^۶) نوشته خانم سوزان جاکوبی^۷ منتشر شده و با نشان دادن جزئیات کامل تاریخی یک جور وقار به جنبش آزاداندیشی آمریکایی بخشید- یعنی روشن ساخت که بیخدایان، ندانم‌گراها و دیگر اندیشمندان مذهب غیر رسمی در هر دوره و در هر جنبش پیشرویی از فمینیسم تا سقط جنین و حق رأی زنان گرفته تا حقوق شهروندی در امریکا حضور داشته و فعال بوده‌اند.

جاکوبی هم چنین گفته که حضور پررنگ آزاداندیشان به عمد به دست کسانی از تاریخ زدوده شده است که روایتی مذهبی از داستان کشور را ترجیح می‌دهند. این یکی از ارزشمندترین جستارها درباره کتاب این خانم است- که بسیاری از شخصیت‌های بزرگ فراموش شده یا دستاوردهای آنها کم ارزش نشان داده شده و تنها به دلیل دیدگاه‌های (غیر) مذهبی مورد بی مهری قرار گرفته‌اند.

خانم جاکوبی با نثری روشن و مانند بهترین تاریخدان‌های امروزی می‌نویسد. وی می‌گوید آزاداندیشان تنها در این لحظات حیاتی تاریخ ملی حضور نداشته بلکه نقش آنها بسیار فراتر از یک نقش فرعی بوده ارزش‌های آزاداندیشانه آنها نقش بزرگی در متنوع ساختن جنبش‌ها و لحظه‌های تاریخی داشته است.

ادعای به آخر رسیدن دوران ایمان - سام هریس

این گونه که پیداست در هر زمان یک بیخدای نمادین در جهان وجود دارد - یک نام که در زمانی که کسی واژه «بیخدا» را می‌آورد به مغز خطور می‌کند. در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ (۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی) این نام مادالین مورای اوهریر بود^۸ (بخش ۸ را ببینید). در سال‌های آغازین سده بیست و یکم ریچارد داوکینز این تاج را بر سر گذاشت. ولی این کتاب پندار ندا داوکینز نبود که سبب به وجود آمدن جنبش بیخدایی

5. Freethinkers: A History of American Secularism

6. Holt

7. Susan Jacoby

8. Madalyn Murray O'Hair

نوین شد. بلکه کتاب پایان دوران ایمان (انتشارات دلبلیو دلبلیو نورتن^۹) سم هریس جنبش بیخدایی نوین را به راه انداخت.

از جنبه‌های گوناگونی خط شکن جنبش نوین نمی‌تواند هریس باشد. او یک بیخدا است ولی این برچسب را دوست ندارد زیرا این برچسب او را با اصطلاحات دینی تعریف می‌کند. وی هم چنین یک هوادار کارورز ذن مدیتیشن بوده و از ارزش تجربه‌های معنوی سخن می‌گوید چیزهایی که چشم‌های برخی بیخدایان را گرد می‌کند. ولی در همان زمان هم او آشکار می‌گوید که این کاروبارها هیچ ربطی به دین یا هر چیز فراطبیعت ندارد. در واقع او می‌اندیشد که زمان خوبی برای رها شدن کامل از دین است. این چیزی است که پایان دوران ایمان درباره آن نوشته شده است.

اگر بخواهیم رک و صادقانه درباره کتابش سخن بگویم که بی‌درنگ فروش بالایی داشت، کتابی نابردبار و متعصبانه است. بردباری و تحمل باورهای دیگران یکی از چیزهایی است که بیشتر مردم یاد گرفته تا آن را به عنوان ارزشی بدون چون و چرا بپذیرند. ولی هریس با نیرومندی (و به راستی به خوبی) می‌گوید که مردم در برابر هیچ چیزی بردبار نبوده و نباید باشند. برای نمونه خشونت بر ضد بی‌گناهان نباید تحمل شود. بنابراین اگر دین نیز به خشونت بر ضد بی‌گناهان بینجامد آن را نیز نباید تحمل کرد.

با کشیدن یک خط مستقیم و راست میان یورش‌های ۱۱ سپتامبر (همراه با بسیاری از چیزهای بزرگ و کوچک دیگر) هریس می‌گوید که دین تنها چیزی نادرست نیست بلکه چیزی است که مردم نمی‌توانند در برابر آن بیش از این بردبار باشند. او می‌گوید که دین به مراحل آغاز انسانیت برگشته و باید پیش رساندن آسیب و زیان جبران‌ناپذیری به سیاره و زندگان کنار گذاشته شود.

آقای هریس می‌گوید که نوشتن کتاب را در دوره سختی پس از یورش‌های ۱۱ سپتامبر آغاز کرده و برای همین تندروها و افراطیون مذهبی نخستین هدف آن بوده

بخش ۱۳: بیداری دوباره ناباوری آتشین: کارهای اساسی در سده بیست و یکم ۳۸۱

- ولی آخرین آن نیستند. او هم چنین از میانه‌روهای مذهبی انتقاد می‌نماید کسانی که وی باور دارد با مخالفت با هر گونه نقدی از دین پوششی برای تندروها فراهم می‌آورند. کتاب پایان دوران ایمان یک بررسی دانشیک و علمی از جستار اعتقاد و باور کرده، می‌گوید که باورها خود دارای پیامدهای گریزناپذیر و اجتناب‌ناپذیر بوده و سیستم باورها یا اصول عقاید مشترک انحصاری به درگیرهای گریزناپذیر و حتا خشونت می‌انجامد. تنها راهکار خوب برای هر کسی این است که باورهای غیرمنطقی را کنار گذاشته و با هم دیگر گفتگو کرده و تصمیمی بر اساس گفتمان خردمندانه گرفته شود.

بنابراین کتاب سم هریس با اسلام آغاز شده که او آن را «فرقه مرگ» می‌داند ولی شک نداشته باشید که در این جا بازمی‌ایستد. هریس می‌گوید که اسلام در این برهه از زمان بدون رقیب موضع‌گیری کرده تا هر چه می‌تواند آسیب برساند ولی سپس ادامه می‌دهد دین‌های دیگری که نمی‌پذیرند به خرد گردن نهاده و به زیر پرسش کشیده شوند درست همین بذر مهلک را در خود نهفته دارند.

کتاب با یک بخش گیرا و جذاب پیرامون معنویت به پایان می‌رسد که هریس می‌گوید ربطی به دین ندارد (برای آگاهی بیشتر در این باره بنگرید به بخش ۱۶). هریس می‌گوید در واقع چیزی که در غرب به جای معنویت جا زده شده یک سایه تیره و اندوهبار از معنویت واقعی است. او باور دارد که معنویت واقعی می‌تواند با تمرین‌ها مانند مدیتیشن بدست آید که سبب می‌شود دیدگاه شخص «به طور بنیادی دگرگون گردد» ولی مردم باید به آن با دیدی خردمندانه نزدیک شوند نه به شیوه‌هایی که با اندیشه‌های فراطبیعت منحرف گشته است.

کتاب پایان دوران ایمان در مرداد ۱۳۸۳ (آگوست ۲۰۰۴ میلادی) منتشر شده و جایزه پن/مارتا آلبراند برای نخستین کتاب غیر داستانی^{۱۰} را در سال ۱۳۸۴ (۲۰۰۵ میلادی) دریافت نمود که در آن هنگام کتاب در جایگاه چهارم فهرست پرفروش‌ترین کتاب‌های نیویورک تایمز^{۱۱} بود.

10. PEN/Martha Albrand Award

11. New York Times

خواننده در کتاب پایان دوران ایمان مانند بسیاری از کتاب‌های ارزشمند واقعی دیگر چیزهای فراوانی برای موافقت یا عدم موفقیت می‌یابد. ولی دیدگاه شخص هر چه می‌خواهد باشد سخت است که انکار شود این کتاب فرآورده یک اندیشمند شگفت‌انگیز و نوآور بوده و از سوی دیگر این کتاب گفتگوها را بسیار غنی ساخته است.

تشخیص توهمی از خدا به همراه ریچارد داوکینز

کتاب پندار خدا (نشر هافتن میفین هاکورت^{۱۲}) نوشته ریچارد داوکینز زیست‌شناس هنگامی که در ۱۳۸۵ (۲۰۰۶ میلادی) منتشر شد همه وجاهت اجتماعی نویسنده را به همراه داشت. داوکینز به دلیل نوشتن کتاب‌های علمی به زبان ساده برای ۲۵ سال به خوبی مشهور بود و بنابراین وی تنها بیشتر در این زمینه آوازه داشت البته در زمینه‌های دیگر نیز چندان ناشناخته نبود. داوکینز سال‌ها پیش از انتشار پندار خدا کتاب انتقادی پیرامون دین نوشت ولی ناشر آن را پشتیبانی نکرده زیرا می‌ترسید داوکینز احترام خویش را به عنوان یک نویسنده جستارهای دانش از دست بدهد. ولی از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ (۲۰ شهریور ۱۳۸۰) انتقادهای گفتاری و نكوهش وی پیرامون ادیان بیشتر شد.

هنگامی که او با همان اندیشه دوباره به سراغ ناشر خودش رفت، ناشر را بسیار پذیرا یافت - امری که داوکینز به خاطر آن قدرشناس «چهار سال [رییس جمهوری] بوش» است. از این رو بود که جهان یک نویسنده پرمخاطب دیگر را شناخت - و به همراه آن برخی از پستی‌ها و رذالت‌های واقعی عمومی و مشترک نیز شناخته شد. تراز و سطح پستی برای بسیاری از خوانندگان او کمی شگفت‌انگیز بود زیرا با وجود سخنانی که شنیده بودند کتاب پندار خدا به هیچ رو لحن نكوهش آمیزی ندارد. در این کتاب بارها به انتقاد مستقیم پرداخته شده ولی با توجه به آوازه کتاب، نباید گمان شود که پرخاشی یاوه و بیخود است. بیشتر کسانی که کتاب را خوانده در واقع

بخش ۱۳: بیداری دوباره ناباوری آتشین: کارهای اساسی در سده بیست و یکم ۳۸۳

موافق این گفته هستند. هر آینه اگر من در جایگاه داوری کتاب‌های چهار سوار را بر اساس پرخاش گری بودم داوکینز را در رده سوم پس از هیچنز و هریس قرار می‌دادم. همان گونه که داوکینز به درستی در پیشگفتار نسخه جلد ششمی اشاره کرده زبان و لحن به کار رفته در کتاب نسبت به، برای نمونه، بازبینی انتقادی رستوران‌های متوسط بسیار کمتر نکوهش آمیز است. ولی به این دلیل که دین به طور سنتی از بند نقد مستقیم آزاد است به چالش کشیدن دین با نقدی ملایم‌تر از به زیر پرسش کشیدن دستور پخت لوبستر ترمیدور^{۱۳} ناله‌های اعتراضی و شکوایه‌ها را در پی دارد. داوکینز می‌گوید این بدبختی است زیرا آشپزها در رستوران‌ها انسان‌های واقعی با احساسات واقعی هستند در حالی که کفر یک بزه بدون قربانی است.

هنگامی که داوکینز این اندیشه‌ها را در مغز حلاجی می‌کرد اندیشه‌ی تحریک شده‌اش بیشتر از آن که ربطی به انسان‌های عادی با ایمان داشته باشد به سوی مداحان و روضه‌خوان‌های تلویزیونی و آیت‌الله نشانه رفته یا به سوی اندیشه‌های بد نشانه رفته بود. از سوی دیگر این دیدگاه ارائه شده تنها یک دیدگاه بدون آمادگی و بدون برنامه‌ریزی پیشین نبود. داوکینز هر نکته از ادعاهای خودش را با استدلال‌ها و مدارک پشتیبانی کرده است.

بی‌گمان همنوا و موافق نبودن با داوکینز امکان‌پذیر است و بسیاری از مردم با وی همنوا نیستند. ولی پس از خواندن کتاب وی، کنار گذاشتن آن به بهانه‌ی پرخاشگری نامربوط سخت است. پس اگر یک شخص باهوش و فرهیخته دین‌دار با اطمینان بسنده و کافی برای شنیدن اندیشه‌های چالش‌برانگیز هستید به احتمال بسیار با خواندن پندار خدا دچار مشکلی نخواهید شد.

کتاب با تعریف پندار و توهم به عنوان باوری آغاز می‌شود که با وجود شواهد و گواه‌های روشن و گریزناپذیر بر ضد آن کنار گذاشته نشده و داوکینز خدا را در این دسته‌بندی می‌گذارد. وی دلیل‌های ارزش و اهمیت به چالش کشیدن دین را شامل: ✓ زیرا افزون بر خوبی‌های که شاید داشته آسیب‌های بزرگی نیز زده است.

13. lobster thermidor

خوراکی فرانسوی

✓ زیرا در میان آسیب‌هایی که زده فعالانه سد راه خوبی و سودمندی‌های مانند پژوهش سلول‌های بنیادی، حقوق زنان، راهکارهای تولیدمثل درست و صحیح، حقوق مدنی و آموزش دانش نیز بوده است.

✓ زیرا دین سبب شده انسان‌های بسیاری تصمیمات اخلاقی را به در اختیار مراجع دینی و کتاب‌های آسمانی گذاشته که متأثر از اندیشه‌های دوره یا عصر برنز^{۱۴} است.

✓ زیرا سبب شده که انسان‌ها بدون شناخت گیتی خشنود و راضی باشند.

✓ زیرا هنگامی که تصمیم اشخاص بر مبنا و پایه گواه و خرد باشد همه سود خواهند برد.

داو کینز سپس به دلایل خودش برای عدم باور به بودن خدا (بسیاری از آن‌ها همانند دلایلی است که من در بخش ۳ آورده‌ام) ریشه‌های دین، شالوده‌ها طبیعی اخلاق و پیش‌بینی و حدس راه‌کارهای در پیش رو می‌پردازد.

داو کینز نوشته امیدوار است که این کتاب با روشنگری درباره چهار اندیشه بنیادی «هوشیاری را افزایش دهد»:

✓ که بیخدایان می‌توانند «خوشحال، متعادل، اخلاقی و به طور منطقی خشنود و راضی باشند».

✓ دانش نسبت به دین می‌تواند روشنگری بهتری از جهان فراهم نماید

✓ نباید به کودکان برچسب باورها پدر و مادر آن‌ها داده شود، یعنی اصطلاحات مانند «بچه کاتولیک» یا «بچه مسلمان» یا «بچه بیخدا» باید برای گوش‌های ما همان اندازه غریب باشد که «بچه مارکسیست» یا «بچه جمهوری‌خواه» غریب است.

بخش ۱۳: بیداری دوباره ناباوری آتشین: کارهای اساسی در سده بیست و یکم ۳۸۵

✓ بیخدا نه تنها نباید شرمسار باشند بلکه باید برای آهنگ و قصد خود برای به چالش کشیدن باورهای دینی سربلند و مفتخر بوده چون گواه و مدرکی برای روان و اندیشه سالم و مستقل است.

پاسخ به کتاب پندار خدا قابل پیش‌بینی بوده و بیشتر بر لحن آن کانونی و متمرکز شده بود. بهترین کاری که خواننده با هر دیدگاه می‌تواند انجام دهد خواندن آن و تصمیم‌گیری برای خود است.

شکستن طلسم به همراه دنت

در سال ۱۳۸۵ هجری خورشیدی (۲۰۰۶ میلادی) یک پروفسور فلسفه در دانشگاه توفتس^{۱۵} به نام دانیل دنت پژوهشی‌ترین و سنجیده‌ترین کتاب را در میان کتاب‌های «سواران» نوشت. در کتاب شکستن طلسم: دین هم چون پدیده‌ای طبیعی^{۱۶} (نشر وایکینگ^{۱۷}) ادعا می‌شود که دین یک پدیده طبیعی انسان بودن است و مردم می‌توانند و باید دین و ادعاهای دانشیک و علمی مطرح شده در آن را بررسی کنند.

درست در میانه کتاب، زیست‌شناسی و دانش اجتماعی به کار گرفته می‌شود تا دریابیم دین از کجا برخاسته و چگونه به چیزی فرگشت پیدا کرده که امروزه آن را می‌بینیم. دنت درست زمان خوب و مناسبی که به اصل موضوع -اثرات واقعی دین در جهان- می‌پردازد کار عالی آماده ساختن خواننده برای نتیجه‌گیری را انجام داده که مردم مذهبی بدون هیچ شکی می‌توانند اخلاقی بوده و یک زندگی معنادار داشته باشند ولی نباید به خودی خود به دین به دلیل زندگی معنادار و اخلاقی پیروان اعتبار داده و ستایش شود و در واقع دین می‌تواند در سر راه اخلاقی بودن قرار بگیرد.

شاید بهترین شیوه‌ای که بشود روشنگری‌های دنت از دین را هم چون یک پدیده طبیعی جمع‌بندی کرد چنین باشد: دین شیوه‌ای برای نگرستن به جهان است

15. Tufts University

16. Breaking the Spell: Religion as a Natural Phenomenon

17. Viking

که هر آینه به خوبی یک صد هزار سال پیش کار می‌داده زمانی که مردم در قبیله‌های کوچک مجزا زندگی می‌کرده و هیچ راه بهتری برای درک جهان یا کنترل کردار خویش نداشتند. ولی اکنون که همه‌ی آن قبایل به هم بافته شده و یک جهان بزرگ وابسته به هم با هفتم میلیارد انسان را ساخته‌اند - با چیزهای بسیاری که بی‌گمان سبب منفجر شدن و عصیان می‌شود - مردم باید یک نگاه دقیق به شیوه اندیشه و باورهای خویش بیندازند.

افزون بر این در پایان پیشنهاد خردمندانه دنت می‌آید - نه اینکه روش‌های اندیشیدن دور انداخته شود بلکه همه مردم با این اندیشه ساده هم‌نوا باشند که همه افکار و اندیشه‌ها باید برای گفتگو و بحث آزاد بوده و همگی باید با هم کار کرده تا دریابند چه چیز درست و چه چیز خوب است.



اگر شما یک فرد مذهبی هستید که می‌خواهد از اندیشه‌های مخالف آگاهی یابد ولی اگر باورهای شما نیرومندان به چالش کشیده شود هراسان و دچار بی‌زاری می‌شوید، خواندن کتاب دنت یک آغاز خوب به شمار می‌آید. دنت با رویکردی محتاطانه یک پژوهشگر هر ادعایی را کمابیش با سخنی مانند «البته شاید اشتباه می‌کنم» یا «تحقیقات بیشتری نیاز است» پی‌گیری می‌کند. در پایان نیز نتیجه‌گیری وی کمابیش همانند نتیجه‌گیری داو کینز و هریس است و شخص دین‌دار احساس تنش کمتری بر روی گردن و شانه‌های خود می‌کند.

ادعای بزرگ نبودن خدا همراه با کریستوفر هیچنز

کریستوفر هیچنز یک روزنامه‌نگار و روشن‌اندیش مردمی که در سال ۱۳۹۰ (۲۰۱۱ میلادی) درگذشت آن گونه که پیداست هر دم از زندگی بزرگ خویش را برای بدست

بخش ۱۳: بیداری دوباره ناباوری آتشین: کارهای اساسی در سده بیست و یکم ۳۸۷

آوردن آگاهی و دانش و آگاه نمودن مردم سپری کرده است. گویا هر چیزی را خوانده، همه را می‌شناسد و نسبت به سه انسان معمولی با توان این کار، چیزهای بسیار بیشتری درباره جهان را در خود اندوخته است. این موضوع را با این واقعیت در هم آمیزید که آشکار به اندیشه دیگران درباره خودش اهمیت نمی‌داد و یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های تهاجمی، نیرومند و روشن‌اندیش سده گذشته را خواهید داشت، هر چند اشاره ای به قرائت‌های فراوان قانع کننده نشد - مگر اینکه او سر گاو مقدس شما را گوش تا گوش بریده باشد.

نه تنها دین‌داران بلکه همه‌ی خواننده‌های هیچ‌نژ تجربه تکه پاره شدن گاو مقدس خود را پیدا می‌کردند. من یک مخالف سرسخت جنگ عراق و هیچ‌نژ یک پشتیبان نیرومند جنگ بود. هنگامی که او نتیجه‌گیری مرا به سختی به چالش کشید، رهایی از چنگال شخصی به تند و تیزی هیچ‌نژ بسیار دشوار بود به همین دلیل با خوانندگان مذهبی آثارش احساس همدردی دارم به ویژه وقتی که او به بررسی باورهای آنان می‌پرداخت.

او دلاوری و شجاعت پیروی از آرمان‌های خویش را داشت. هنگامی که می‌گوید که واتربردینگ (یک «راهکار بازجویی پیشرفته» که شخصی مورد بازجویی به آهستگی حالت خفه شدن را احساس می‌کند) شکنجه نیست این چالش را پذیرفت که واتربردینگ در موردش اجرا شود و زمانی که تجربه واتربردینگ را پس از پنج ثانیه با وحشت به پایان رساند اعلام داشت که اشتباه می‌کرده و گفت، «چون واتربردینگ از لحاظ قانونگذاری شکنجه نیست، شکنجه به شمار نمی‌آید.»

هیچ‌نژ در بیشتر جستارها و موضوع‌های زمان زندگی‌اش وزنه‌ای به شمار می‌رفت و کتاب چاپ ۱۳۸۶ وی به نام خدا بزرگ نیست: چگونه دین هر چیزی را زهرآگین می‌سازد (نشر تول بوکس) بزرگ‌ترین مشارکت وی در جستار دین است. عنوان و زیر عنوان کتاب به طور کامل منظور وی را می‌رساند: یعنی خدا آن گونه که در کتاب‌های آسمانی گفته شده شخصیتی نکوهش آمیز و قابل تحقیر بوده و هر جستاری به دین سپرده شده آن را زهر آگین و ناپاک ساخته است. او گفته که دین خشونت، بی‌خردی

و نابردباری، پشتیبان و مدافع نژادپرستی، قبیله گرایی و خونخواری بوده نادانی را ترویج می‌دهد و دشمن پرسشگران آزاد بوده، از زنان بیزار بوده و با بچه قلدرانه و با زور برخورد می‌کند. او سپس استدلال‌ها و مثال‌هایی می‌زد که از دانش، آگاهی و تجربه گسترده گردآوری شده خویش سرچشمه گرفته و نتایج خودش را تایید می‌کرد.

یک نمونه نمادین از بخش‌های آغازین کتاب: هنگامی که میزبان محافظه‌کار رادیو از او می‌پرسد اگر شب هنگام در شهر ناآشنایی باشد و گروهی غریبه به وی نزدیک شوند آیا احساس امنیت بیشتر یا کمتری خواهد کرد اگر بداند غریبه‌ها از یک گروه‌مایی مذهبی بازمی‌گردند؟ او با توجه به تجربه‌های شخصی از بلفاست، بیروت، بمبی، بلاگراد، بیت لحم و بغداد - می‌گوید «تنها برای این که نمونه‌ای از شهرهای با ب بیاورم» - روشن می‌سازد که چرا در هر مورد اگر بداند که گروه مردان در حال نزدیک شدن به وی برگشته از مراسم و مناسک مذهبی هستند به راستی احساس تهدید می‌کند.

مسیر وی در سراسر جستار قابل پیش‌بینی نبوده که به خودی خود به دلنشینی خواندن نوشته او می‌افزاید. او پیرامون فتوای سلمان رشدی گفتگو کرده، ترس عجیب و شگفت‌انگیز دین از خوک، چرا می‌اندیشیم که انجیل حتا بدتر از تورات است و آیا دین‌ها گرایش دارند تا مردم را وادار به کردار و رفتار بهتر کنند یا نه. با این وجود در پایان و حتا در طول کتاب به خط مستقیم حرکت نمی‌کند این احساس وجود دارد که هیچ نکته را نادیده نگذاشته است.



در پایان او به پرسشی پاسخ می‌دهد که هر منتقد دین باید به آن پاسخ دهد: خوب به شما چه ربطی دارد؟ چرا نمی‌گذارید مردم به چیزی باور کنند که دوست دارند؟ او پاسخ می‌دهد اگر دین در همه‌ی شئون و سیماهای زندگی از سیاست عمومی تا اخلاق فردی رخنه نکرده بود، بسیار خوشحال می‌شد که کاری به این امور نداشته

بخش ۱۳: بیداری دوباره ناباوری آتشین: کارهای اساسی در سده بیست و یکم ۳۸۹

باشد. هیچنیز می‌گوید اگر آن‌ها مرا رها می‌کردند من با خوشحالی این لطف را جبران می‌کردم. سپس ادامه می‌دهد زیرا آن‌ها قادر به انجام این کار نیستند درگیری پیش می‌آید.



اگر شما یک شخص مذهبی هستید و تجربه به چالش کشیدن بی‌رحمانه باورهای قلبی خود از سوی یک روشن‌اندیش رده نخست و بدون آداب معاشرت برای شما دلنشین نیست - شاید بخواهید از روی کتاب وی دوری کنید. از سوی دیگر اگر مشتاق دیدن بهترین کوشش از هر دو سو هستید و می‌خواهید از برخی تیرهای بسیار تیز آگاه شوید پس کتاب هیچنیز را بردارید، ببینید و برای خواندن باز کنید.

ادامه گفتگوها: بلاگ‌های بزرگ

سده بیست و یکم چندین رسانه نو را تجربه نمود. از سوی دیگر به این دلیل که انجمن‌های بیخدایی بسیاری به برخط شدن روی آورده گفتگویی از «شاهکارهای بزرگ» بیخدایی در این سده نمی‌تواند تنها به کتاب‌ها محدود شود. بلکه باید به یک شیوه نوین نیرومند و پرنفوذی آشنا شدن افراد با اندیشه‌های نیز پردازد: بلاگ. امروزه صدها بلاگ به خوبی شناخته شده به کاوش و ترویج اندیشه بیخدایی می‌پردازند. این بخش پنج بلاگ معرفی می‌کند که نمایندگان گسترده‌گی و ژرفای این رسانه‌ها است.

بازتات هوشمندانه: بلاگ گرتا کریستنا

خانم گرتا کریستنا^{۱۸} یک نویسنده ساکن سان فرانسیسکو است که بلاگ خودش - را به سادگی «بلاگ گرتا کریستنا» (<http://freethoughtblogs.com/greta>) نامیده - یکی از بهترین بلاگ‌ها بوده و دارای پرمغزترین عبارات‌های بیخدایی در سراسر جهان است. گرتا به جای پرداختن به موضوعات خبری روزمره ترجیح می‌دهد تا اندیشه‌های پایدارتری پیرامون بن‌مایه‌ها و جستارها درونی و حاشیه‌ای بیخدایی بنویسد. هنگامی که بخواهم بدانم بیخدایان اندیشمند و باهوش درباره موضوع مورد علاقه من چگونه می‌اندیشند نخست به بلاگ گرتا کریستنا سر می‌زنم.

بلاگ این خانم پر از اطلاعات سودمند ولی به سبک و سیاق دانشگاهی نیست و به جای دانسته‌ها و تجربه دیگران، بیشتر ریشه در تجربه‌های شخصی و بینش‌های خودش دارد. هر گاه بلاگ او را می‌خوانم احساس می‌کنم که در حال خواندن اندیشه‌های فردی هستم که توجه بسنده و کافی داشته سپس با خردمندی واکنش نشان داده است.

این گفته‌ها به معنای آن نیست که خانم گرتا همیشه خوددار و آرام است. او هم چنین شاد، احساسی بوده و کفرگویی هم می‌کند. یکی از سوژه‌های کلی نوشته‌های گرتا این است که چرا بیخدایان بیشتر درباره رویدادهای فرهنگی خشمگین بوده و چرا این خشم توجیه‌پذیر و قانع‌کننده است. هم چنین کتابی پیرامون این موضوع نوشته است (پرا شما بیخدایان! این قدر خشمگین هستید؟ نشر پیچستون^{۱۹}) که دلیلی برای به فکر افتادن من برای نوشتن بخش ۱۴ این کتاب پیرامون خشم بیخدایان است. اگر ناچار باشم که تنها یک بلاگ بیخدایی را بخوانم بی‌گمان بلاگ گرتا کریستنا است. افزون بر این برای یکی از بهترین معرفی‌های قابل تصور از بیخدایی از صفحه‌ی خانه بلاگ او دیدار کرده و در ستون فرعی به مقاله و نوشتارهایی با برچسب «پست‌های محبوب: بیخدایی» همه‌ی پست‌های این بلاگ طلاست.

تفسیر روزانه: بیخدایی دوستانه

18. Greta Christina

19. Why Are You Atheists So Angry?, Pitchstone Publishing

بخش ۱۳: بیداری دوباره ناباوری آتشین: کارهای اساسی در سده بیست و یکم ۳۹۱

آقای هیمنت مهتا^{۲۰} فیلسوف یا دانشمند نیست. آموزگار ریاضی کمابیش سی ساله دبیرستانی در شیکاگو^{۲۱} است که از سال ۱۳۸۴ هجری (۲۰۰۶ میلادی) نزدیک به همان زمانی که او روح خودش را فروخت، آغاز به نوشتن بلاگی به نام «بیخدایی دوستانه»^{۲۲} (patheos.com/blogs/friendlyatheist) کرده است.

در دی ماه ۱۳۸۴ (ژانویه ۲۰۰۶ میلادی) مهتا که از ۱۴ سالگی بیخدا بود، در حراج عمومی سایت ای‌بای^{۲۳} پیشنهادی با مبلغ پایه ۱۰ دلار برای حضور در کلیسا در یک روز برای بالاترین مبلغ پیشنهادی و نوشتن تجربه آن روز برای یک خبرنگار بیخدا گذاشت که ویراستار آن بود.

برنده مبلغ پیشنهادی جیم هندرسون^{۲۴} ۵۰۴ دلار بود یک روحانی در سیاتل^{۲۵} پیشنهاد شده و از هیمنت خواست در چندین کلیسای متفاوت حاضر شود. این تجربه هیمنت به این نتیجه رسید که در رسانه ملی پوشش خبری یافته و کتاب هنر روم را در ای‌بای فروفتم^{۲۶} (نشر واترپورک) منتشر شد و بلاگ «بیخدایی دوستانه» راه‌اندازی گشت که با هر معیاری که بسنجید یکی از پربازدیدترین بلاگ‌های بیخدایی است. تارنمای بیخدایی دوستانه مانند تپش و شور و هیجان جامعه آزاداندیش است. اگر رویدادی در هر جایی از جهان رخ دهد و پیوندی با بیخدایی یا انسان‌گرایی داشته باشد می‌توان شرط بست که هیمنت در همان روز پیرامون آن پستی دارد- کمابیش همیشه چهار تا شش مقاله در روز پست می‌شود. این پست‌ها گرایش به کوتاهی خردمندی و روشنی داشته و رشته یادداشت‌ها جایگاهی را برای بیخدایان فراهم آورده که گرد هم آمده و درباره خبرهای کارا و اثرگذار بر جامعه آن‌ها گفتگو نمایند. بلاگ هیمنت منبع عالی از مقاله‌های بزرگ برای خواندن است.

20. Hemant Mehta
21. Chicago
22. Friendly Atheist
23. eBay
24. Jim Henderson
25. Seattle
26. I Sold My Soul on eBay

هدایت تفنگ‌داران: فارینگولا

پل زاگری «پی زد» مایرز^{۲۷} بدون چون و چرا یک بیخدای برجسته در جهان بلاگ‌ها است. او احتمال کمی برای نامزد شدن در این باره را دارد - به زبان خودش «روشن‌اندیش لیبرال درجه سه در یک دانشگاه درجه ۳ است» - ولی چون از ۱۳۸۴ (۲۰۰۵ میلادی) مایرز خط مقدم در دانش و بیخدایی را با شوق فراوانی زنده نگه داشته بلاگ فارینگولا وی (<http://freethoughtblogs.com/pharyngula>) دارای گروه بزرگی از هواداران ویژه است.

به این دلیل که فارینگولا سکویی برای تعالی دانش رویان^{۲۸} در نظر گرفته شده بود با تمرکز بر زیست‌شناسی با توجه ویژه به سرپایان، هشت پایان، اسکویدها و غیره آغاز شد که مایرز به پژوهش درباره آن‌ها دلبستگی و علاقه داشت - و به دست دانشمندی در سال ۱۳۸۵ (۲۰۰۶ میلادی) به بلاگ رده بالا مجله طبیعت دگرگون گشت. مایرز به آهستگی آغاز به گفتگوهای بیشتر در مورد دین، به ویژه انگاره‌ی «طراحی هوشمند» و هواداری بیشتر از طبیعت‌گرایی و بیخدایی پرداخت و در گذر سال‌ها این جستارها کانون اصلی بلاگ شد.

فارینگولا، وبلاگ بیخدایی دوستانه نیست. اگر ندایی در جهان بیخدایی باشد که در مقایسه با کریستوفر هیچنز کمتر زیر بار فیلتر و سانسور برود مایرز است. او به دلیل بی‌رحمی برای بیرون کشیدن دل و روده کسانی که آن‌ها را به عنوان احمق می‌شناسد، خورد کردن دست و پا با تحقیر و طعنه‌های گزنده مشهور است، مبارز زیرکی که هیچ اسیری نمی‌گیرد - حتا به هم‌قطاران بیخدا خود نیز رحم نمی‌کند به ویژه کسانی که مایرز گمان می‌کند نسبت به دین‌دارها برخوردی نرم دارند.

یک پرده مشهور در تاریخچه این بلاگ که به نام خودمانی «کراکرگیت^{۲۹}» معرف شده هنگامی رخداد که دانشجویی از دانشگاه سانترال فلوراید یک نان گرد مقدس مشترک آیین عشای ربانی را جابجا کرد. انجمن کاتولیک محلی با خشم مانند

27. Paul Zachary "PZ" Myers

28. Embryonic development

29. Crackergate

بخش ۱۳: بیداری دوباره نابآوری آتشین: کارهای اساسی در سده بیست و یکم ۳۹۳

آتشفشان فوران کرد از جمله (چون کاتولیک‌ها باور دارند که نان مقدس هنگام تقدیس شدن در واقع به گوشت و پیکر عیسا دگرگون می‌شود) ادعا نمود که این دانشجو در واقع خدا را دزدیده است.

پس از این که دانشجو در کانون توجه رسانه‌ها قرار گرفته و چندین بار به مرگ تهدید گشت مایرز در بلاگ خویش نوشت که نان مقدسی که دانشجو برده «تنها یک تکه نان خشکیده» بوده و این واکنش‌ها نشانه‌ای «از پستی و حماقت» است. مایرز از خوانندگان خویش خواست تا نان مقدس را برای او فرستاده و قول داد که رفتاری با «بی‌احترامی ژرف و سوءاستفاده زشت از این نان خشکیده» را به نمایش بگذارد که «همگی عکس‌برداری شده و حاضر در این در تارنمای جهانی» قرار گرفته و «با خوشحالی توهین به مقدسات را نشان خواهد داد».

جامعه کاتولیکی خواستار اخراج وی را از دانشگاه شد. واکنش دانشگاه مانند جایگاه دانش بود و کاری صورت نداد. مایرز و خانواده وی بارها تهدید به مرگ شده و ایمیل‌های زشت و بیزارکننده دریافت کرده و جامعه بیخدایان نیز گرفتار بحث‌های درونی شد که آیا مایرز زیاده‌روی کرده است یا نه.

پس از گذشت بیش از یک ماه، مایرز نگاره و تصویری از سطل پسماند آشپزخانه خویش پست نمود. در سطل پسماند یک پوسته موز، ته‌مانده‌های قهوه، برگ‌هایی از قرآن و کتاب پندار خدا - و یک نان مقدس که با میخ زنگ‌زده‌ای سوراخ شده بود. او نوشت که هیچ چیزی نباید مقدس بماند این یک اصل برای به زیر پرسش کشیدن هر چیزی است. هر چند که از شدت خشونت‌ها کاسته نشد بسیار از مردم احساس کردند که یک نکته مهم گفته شده و همین که برگ‌هایی از کتاب پندار خدا در سطل افتاده بود - که مایرز اشاره کرده که «تنها کاغذ» است - یک تصمیم الهام‌بخش بود.

فارینگولا هم چنین در درون جنبش آزاداندیشی پشتیبان نیرومندی برای حقوق زنان بوده است و از چندین خانم برجسته دفاع نموده که این خانم‌ها به دلیل دیدگاهشان در ۹۱-۱۳۹۰ (۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ میلادی) مورد یورش قرار گرفته بودند.

بنابراین اگر در جستجوی فیلتر نشده ترین نسخه احتمالی بیخدایی نوین هستید، ندایی که کریستوفر هیچنز در مقایسه با آن مانند دختر بچه‌ای در حال تماشای بازی بچه‌گره‌ها به نظر می‌رسد، فارینگولا است.

پل ساخن: وضعیت بی پیغمبری

اگر کسی می‌خواهد همه پیش پندارها درباره بیخدایان و بیخدایی نابود شود نیاز نیست جای غیر از وضعیت بی پیغمبری برود (nonprophetstatus.com) بلاگی که از سوی فعال میان دینی و بیخدا کریس استدمن^{۳۰} بنیادگذاری گشته و در میان هشت مشارکت کننده برتر است. این بلاگ به عنوان «تالاری برای داستان‌هایی که همکاری بیخدایی-میان دینی را ترویج می‌دهد به این امید کاتالیزوی برای جنبشی شود که در آن دین‌دارها و مردم سکولار نه تنها در کنار هم به صلح و صفا زندگی کنند بلکه پیرامون ارزش‌های مشترک همکاری کنند» توصیف شده است.

استدمن، یک خوش‌زبان نزدیک دهه دوم و سوم زندگی ساکن بخش بالای شمال مرکزی ایالات متحده بارها جهان را تکان داده است. او یک فعال میان دینی و انجمن خدمات هم نوعان روحانی اومانیست دانشگاه هاروارد، مدیر اداره بازنشسته‌ها ایالت تشکیلات در مجله‌ی دیالگو میان دینی^{۳۱} بوده و درجه کارشناسی ارشد دین از مدرسه الهیات میدویلا لامبرد^{۳۲} از دانشگاه شیکاگو را دارد.

کریس مسیحی بار آمده و با روشن شدن هم‌جنس‌گرا بودن و احساس داوری تلخ اطرافیان، دین را زیر پرسش کشیده است. او سرانجام به این نتیجه رسیده که به خدا باور نداشته ولی از بهره‌های بدست آمده از مشارکت مردم دین‌دار در انجمن‌های دینی نیز غافل نشد. آماج و فعالیت کنونی وی رسیدن به همان بهره‌ها برای نا باوران و تشویق به ساختن پلی میان دو جهان‌بینی کانونی شده و تمرکز پیدا کرده است.

30. Chris Stedman

31. Emeritus Managing Director of State of Formation at the Journal of Inter-Religious Dialogue

32. Meadville Lombard Theological School

بخش ۱۳: بیداری دوباره ناباوری آتشین: کارهای اساسی در سده بیست و یکم ۳۹۵

میانه‌ی میدان جایگاه راحتی برای ایستادن نیست. استدمن از هر دو سو مورد آزار قرار گرفته و اندوه و ناراحتی بسیار را تحمل می‌کند - از سوی دین‌داران به عنوان بیخدا و از سوی بیخدا برای سازش با دین‌دارها و نقد رویکرد بیخدایی نوین. ولی کریس از هر دو سو پشتیبان‌های فراوانی نیز داشته کسانی که دلاوری و شجاعتی بی‌پایان، صداقت و محدودیت‌های موجود برای ساختن این پل را درک می‌کنند.

بلاگ‌های و پادکست دیگر که ارزش دیدن کاملی را دارد

اینترنت پر از بلاگ‌های دیگری است که نگاهی دلنشین و اندیشمندان را پیرامون بیخدایی فراهم آورده‌اند. در زیر شمار اندکی آمده که من گمان کنم باید بررسی کوتاهی از آن‌ها داشته باشید

- ✓ **دی‌لایت آت‌ئیسم^۱**: بلاگ زیرکانه و هوشمندانه آدم لی^۲ (bigthink.com/blogs/daylight-atheism) بیش از آن که واکنش به رویدادهای روزمره باشد شامل مقاله و نوشته‌هایی است. این بلاگ یکی از بهترین بلاگ‌های پیرامون دیدگاه‌های بیخدایی است.
- ✓ **بلک‌فی‌ملنز^۳**: سیکوو هوچیسون^۴ این بلاگ (blackfemlens.org) بسیار بحث‌انگیز را می‌نویسد که آوای خردمندان‌ی پرشوری که تقاطع اندیشه فمینیسم، بیخدایی، دین و تجربه سیاهپوستان در امریکا است.
- ✓ **گزارش جنگ‌های فرهنگی^۵**: روزنامه‌نگار اد بریتون^۶ این بلاگ را می‌نویسد (freethoughtblogs.com/dispatches). این وبلاگ کنایه‌های نیش‌دار هوشمندانه در میان سنگرها و سه یا چهار بار در روز مقاله در آن پست می‌شود.

1. Daylight Atheism
2. Adam Lee
3. Blackfemlens
4. Sikivu Hutchinson
5. Dispatches from the Culture Wars
6. Ed Brayton

✓ **امریکا فری‌ثات**^۱: این پادکست (americanfreethought.com) دارای برخی از بهترین مصاحبه‌ها و یادداشت‌ها درباره بیخدایی کنونی است.

✓ **فری‌ثات رادیو و پادکست**: که میزبان‌های آن روحانی پیشین و بیخدای برجسته کنونی دن بارکر و آنی لری گیلر از بنیاد آزادی از دین است. این برنامه (ffrf.org/news/radio) خبرهای به روز و یادداشت‌هایی درباره دیدگاه‌های بیخدایی فراهم می‌کند.

✓ **اپیفنوم**^۲: این بلاگ نوشته پزشک انگلیسی توماس ریز^۳ با نشانی (ephiphenom.fieldofscience.com/) که به بررسی دانش و دین و ناباوری می‌پردازد و برای من یک سوگلی شخصی است.

✓ **پروانه‌ها و چرخ‌ها**: یکی دیگر از بلاگ‌های برجسته و اندیشمندانه که از اتفاق به بررسی بیخدایی و دین پرداخته و نوشته اوفلیا بنسون^۴ نویسنده و روزنامه‌نگار است

(freethoughtblogs.com/butterfliesandwheels)

برای گردش در بلاگ‌های بیخدایی بیشتر برخط با عبارت (Atheist Blogroll) جستجو کنید.

اگر دوستدار دیدن این گونه گفتگوها و ارتباط میان جهان‌بینی‌های گوناگون هستید وضعیت بی پیامبری جایی است که باید نگاهی به آن بیندازید. برای دیدن نوشته‌های استدمن بخش آخر «پل زدن به مذهب‌یون» را ببینید.

ارائه‌ی دیدگاه: اسکپ‌چیک

-
1. American Freethought
 2. Epiphenom
 3. Tomas Rees
 4. Ophelia Benson

بخش ۱۳: بیداری دوباره ناباوری آتشین: کارهای اساسی در سده بیست و یکم ۳۹۷

اسکیپ‌چیک^۱ که در سال ۱۳۸۴ (۲۰۰۵ میلادی) بنیادگذاری گردیده جایگاهی است برای بلاگ نویسی اندیشمندان و زنده با دیدگاه‌های زنان شک‌گرا و زنان بیخدای شک‌گرا است. این بلاگ به عنوان «سازمانی ویژه‌ی ترویج شک‌گرایی و اندیشیدن انتقادی در میان زنان سراسر جهان» توصیف شده است. اسکیپ‌چیک همکاری میان ۱۸ نویسنده است که در میان آن‌ها دکترای تخصصی ستاره‌شناسی، مردم‌شناس فرهنگی، شیمی‌دان کوانتومی دانش رایانه‌ای، وکیل، مسلمان مرتد، رییس انجمن آفریقایی آمریکایی انسان‌گرا، هنرمند، یک زوج زیست‌شناس، داروساز و حشره‌شناس وجود دارند.

با نوشته‌های «اندیشمندان، کنجکاو و گاه‌گاهی با کنایه و تمسخرهای نیش‌دار» همکاران این بلاگ به جستارهایی مانند دانش، شک‌گرایی، فمینیسم، بیخدایی، سکولاریسم و شبه‌دانش‌ها پرداخته که پر شور و جذاب است. اسکیپ‌چیک یکی از بلاگ‌های بزرگ خواستنی در فریثات است.

عبور از روشن‌فکری: زندگی سراسر بدون خدا

کنار گذاشتن باورهای فراطبیعت تنها آغاز ساختن یک زندگی سکولار است. هم‌چنان که گروه‌های بزرگی از مردم از این باورها دور می‌شوند یک نیاز رو به رشد برای منابع کشف شیوه‌های برای زیستن کامل و با کامروایی بدون وجود دین خودنمایی می‌کند. بخش‌های زیر نمایش‌گر شماری از کتاب‌های به‌تازگی منتشر شده‌ای است که فراتر از پرسش‌های روشن‌فکری رفته به معنا، معنویت، الهام و اخلاق برای نا باورمندان می‌پردازد.

معنویت بدون هیچ‌خدایی

1. Skepchick

نام کتابی با عنوان کتاب کوچک معنویت بیندایی^۱ (نشر وایکینگ) نوشته آندره کمت اسپنویلا^۲ بیشتر زمانها سبب پوزخند زدن می‌شود. برخی در عبارت «معنویت بیخدایی» تناقض دیده در حالی که برخی دیگر می‌پندارند که کتاب نوشته‌ای یک سبک‌سر احساسی درباره دین‌های عهد بوق است. خوشبختانه این کتاب بسیار بهتر از این سخنان است - کتاب کوچک محرک اندیشه و ساده‌ای که جستارهای مهم معنوی که هر شخص پس از کنار گذاشتن خدا با آنها روبرو می‌شود را پوشش داده است. کمت اسپنویلا با آرامش بیخدایان اروپایی می‌نویسد که از اتفاق اروپایی هم هست. برای کسانی که با صدای گوشخراش جنگ فرهنگ کر شده این گونه از کتاب‌ها مانند شنیدن موسیقی نوینی است که تازگی و شگفتی را با خود دارد. البته که نویسنده برتری‌هایی دارد - در مقایسه با آلاباما بیخدایی فیلسوفان زیادی را در فرانسه دچار هیستری نمی‌کند. همین موضوع به جای واکنش نشان دادن و دفاع دائمی او آزادی بیشتری برای اندیشیدن و سازندگی به همراه دارد بنابراین کمت اسپنویلا به جای پاسخ به همان پشته پرسش‌های گیج‌کننده توانست برای پرسش‌های نوین زمینه‌سازی نماید. وی پیرامون وفاداری و جامعه می‌اندیشید، به شیوه‌هایی می‌اندیشید که مردم پس از نا باور شدن در تماس با آرمان‌ها قرار گرفته و با هم دیگر کنش می‌کنند و به چگونگی واکنش مردم در برابر مرگ دوستان و نزدیکان بدون پشتوانه‌های سنتی می‌اندیشد.

کمت اسپنویلا هیچ دلبستگی و علاقه‌ای برای یورش به دین و دین‌داران ندارد. او می‌گوید «انسان‌ها بسیار ضعیف بوده و زندگی برای مردم بسیار دشوارتر از آن است که مردم به گوشه و کنار سرک کشیده و به سر و روی دین‌های همدیگر بکوبند. سپس ادامه می‌دهد، «من از افراط، از هر گونه‌ای که باشد بیزارم از جمله از بیخدایی افراطی.» پس می‌توان دید که او در جستجوی مرتد شدن همه مردم نیست - تنها برای درک زندگی و زیستن خود کوشیده و کمک به دیگران برای درک زندگی و زیستن خودشان است. کتاب او نشان‌دهنده گونه‌ای از بیخدایی سازشگرانه است که بسیار کم

1. The Little Book of Atheist Spirituality
2. André Comte-Sponville

بخش ۱۳: بیداری دوباره ناباوری آتشین: کارهای اساسی در سده بیست و یکم ۳۹۹

کم از آن گفته شده و خوشامدی افزون بر گروه کر بیخدایی در سده بیست و یکم است. او در پایان کتاب کوچک شگفت‌انگیز خویش می‌گوید، «این دین نیست بلکه حقیقت است که ما را آزاد خواهد کرد. ما هم اکنون در سرزمین آسمانی هستیم. این دم و لحظه همان آخرت و جاودانگی است.»

بیچوتاب دادن اندیشه تقدس

چت ریمو^۱ فیزیکدانی است که درست در میانه میدان کارزار میان دین و بی‌دینی ایستاده است. وی خودش را یک «طبیعت‌گرای مذهبی» خوانده و می‌گوید «با فروتنی، ترس، سپاسگزاری، ستایش و تحسین جلب این جهان بیکران رازآمیز هستیم» و اشاره می‌کند که «همگی کیفیت‌های مذهبی» است ولی نمی‌اندیشد که خدایی فراطبیعت سرچشمه‌ها هیچ یک از این‌ها باشد.

ریمو در کتاب هنگامی که خدا نباشد، همه چیز ملکوتی است^۲ (نشر سورین بوکس^۳) می‌گوید که باورهای فراطبیعت محدودیت‌هایی در برابر تجربه اندوختن انسان‌ها از چیزی که او «تقدس» - شگفتی و راز جهان - نامیده به وجود می‌آورد و باز کردن این باورها از گردن می‌تواند این کیفیت را در گستره پهنه‌ی گیتی رها سازد. چیزی که معمولی و پیش پا افتاده بود اکنون بخشی کاملی از راز است - و این شامل همه‌ی انسان‌ها نیز می‌شود.

مانند کریس استدمن و دیگرانی که پی برده‌اند در میانه‌ی میدان بودن آتش هر دو سو را به سوی خود کشیدن است. ریمو واژه‌هایی مانند «مقدس» و «راز و رمز» را به کار برده و هم چنین برخی از نگرش‌های کاتولیک را از دوره جوانی نگه داشته که برخی بیخدایان با آن به خوبی کنار نمی‌آیند. ولی برخی دیگر به ویژه کسانی در میانه میدان مانند یکتاپرستی جهان‌گرا - ارزش‌های و خردمندی بسیاری در رویکرد ریمو یافته‌اند.

1. Chet Raymo
2. When God is Gone, Everything is Holy
3. Sorin Books

نوشتن کتاب مقدس انسان‌گرایی

چند سال پیش فیلسوف بیخدای انگلیسی آنتونی کلیفرد گرلینگ^۱ یک اندیشه گیرا و جالب توجه را ارائه نمود: تاریخ جهان چه اندازه می‌توانست متفاوت باشد اگر نویسندگان کتاب‌های آسمانی به جای آموزه‌های محلی مذهبی به عنوان منبع خویش فلسفه یونان و روم را به کار می‌گرفتند؟ ولی چون آن‌ها این کار را نکرده بودند گرلینگ کرد. نتیجه کار او کتابی بود به نام کتاب ثوب: یک کتاب مقدس (ومانیسست^۲ (نشر والکر اند کو^۳).

با وجود این عنوان گرلینگ نمی‌خواست تا کتاب مقدس انسان‌گرای وی کتاب مقدس را به گوشه‌ای براند. او می‌خواست تا مشارکتی سکولار در گفتگو کهن انسان‌ها با خودشان درباره نیک و خوب داشته باشد. بنابراین او همان کاری را کرد که نویسندگان کتاب آسمانی مقدس انجام دادند - گزینش متن‌هایی از شماری از منابع متفاوت سپس ویرایش آن‌ها، بافتن به هم و افزودن کمی از اندیشه خود به آن تا نوشته‌ای روان گردد.

ولی در این میان دستکاری نیز وجود داشت: این تنها مجموعه‌ای از برگزیده‌ها نبود رویکردی که پیش از این هزاران بار تکرار شده بود. به جای آن گرلینگ گزیده‌ها را درون ساختاری مانند ساختار کتاب مقدس همراه با سوره‌ها و آیه‌ها قرار داده تا به خوانندگان اجاره تصویری را دهد که متن اصلی شاید از سوی منابع متفاوت بسیار متفاوت بازگردانده شود. برای نمونه اگر کسی افلاطون و ارسطو را بشناسد خواهد دید که اندیشه‌های این دو بدون ارجاع، گاه گاهی در آیه‌ای پدیدار می‌شود. این شیوه سراسر متفاوتی است برای دیدن کارهای آنان و فرد درست همان گونه روایتی را می‌بیند که در کتاب‌های مقدس به همین شیوه نوشته‌های دیگران را بازگو کرده است. به خوبی ارزش خواندن دارد.

1. A.C. Grayling
2. The Good Book: A Humanist Bible
3. Walker & Co.

بخش ۱۳: بیداری دوباره ناباوری آتشین: کارهای اساسی در سده بیست و یکم ۴۰۱

در جستجوی نیکی بدون خدا

در بخش ۹ من انجمن انسان‌گرای دانشگاه هاروارد و گرگ اسپتین را معرفی کردم روحانی ویژه اومانیستی که این انجمن را می‌گرداند. امروزه گرگ و سازمان وی نقش حیاتی در انسان‌گرایی جهان بازی کرده و کتاب منتشرشده گرگ در سال ۱۳۸۸ (۲۰۰۹ میلادی) نیکی بدون خدا: آنچه یک میلیارد بی‌دین باور دارند^۱ (نشر ویلیام مارو^۲) کاری بزرگ در گفتگوی اخلاق و زندگی انسان‌ها بدون باور به خدا است.

اسپتین یک آدم مثبت و بی‌گذشت پرنرزی است که بزرگسالی خویش را وقف بررسی و مطالعه انسان‌گرایی و عملی ساختن آن نمود. اگر تنها یک فرد باشد که انسان‌گرایی را در زمینه‌ی سکولار از تئوری به عمل در آورده باشد، اسپتین است. کتاب نیکی بدون خدا می‌گوید که هیچ چیز تئوریک پیرامون ناتوانایی انسان‌گرایان برای داشتن یک زندگی پر معنا و با مهربانی وجود ندارد - انسان‌گرایان همین‌گونه می‌زیند. برخی از جنبه‌های کار اسپتین و «انسان‌گرایی نوین» از روحانی انسان‌گرا تا همکاری در گفتگوهای میان دینی و همکاری وی در نقد راهکار و تاکتیک بیخدایی نوین هم در عمل و هم در کاربرد، به طور کلی انتقادهای تند و تیزی را از سوی جامعه بیخدایان به سوی خود کشیده است نیکی بدون خدا پس از چندین کتاب بیخدایی نوین در فهرست فروش‌های نیویورک تایمز آمد و عبارتهای سودمندی برای بیلبردها، سازمان‌ها و رویدادهایی فراهم کرده که این ریخت و شکل ناباوری کمتر مقابله‌کننده را ترویج می‌دهند.

پل سازی برای مذهبیون

کریس استدمن در دوره نوجوانی یک مداح مسیحی گشت. ولی هنگامی که روشن گشت که یک هم‌جنس‌گرا است و جامعه دیگر روی خوشی به او نشان نداد، تازه آن

1. Good Without God: What A Billion Nonreligious People Do Believe
2. William Morrow

هنگام آغاز به بازبینی باورهای خویش نمود. سرانجام به این نتیجه رسید که او یک بیخدا است.

جزئیات زندگی و برخی از بخش‌های داستان او را تغییر دهید به داستان زندگی بسیاری از بیخدایان می‌رسید. ولی داستان استدمن پس از ترک جماعت هم دین کمی متفاوت است. به جای این که بدون نگاه به پشت سر در زندگی سکولار نوین خویش شیرجه زند یا تنها به نکوهش‌ها و گوشمالی‌ها بنگرد، دریافت که هر چیزی را که از دست داده بد نبوده است. هم چنین دریافت که در عوض همه‌ی تفاوت‌های آشکار دین‌داران و بی‌دین‌ها بیش از آن خودشان به طور معمول بدانند جنبه‌های مشترک دارند.

استدمن «فیتاست»^۱ شد - نام تحقیرآمیز از سوی برخی بیخدایان برای توصیف بیخدایان دیگری که در برابر دین بسیار سازش‌کار به نگر می‌رسند. سرانجام خاطره تجربه‌های خویش را نوشته و این واژه را عنوان خاطرات خودش گذاشت: فیتایست: پگونگی یافتن زمینه‌های مشترک یک بیند با افراد دین‌دار^۲ (بیکون پرس^۳).

برخلاف بسیاری از کتاب‌های نام‌برده شده در این بخش، فیتایست مجموعه‌ای از استدلال‌ها یا یک کتاب تاریخی نیست. فیتایست داستان است، به ویژه خاطرات خود استدمن از راه پر پیچ و خم هنگام گذر از دین‌داری و رسیدن به بیخدایی است. او نیز مراحل و گام‌های را از سر گذارنده که بسیاری از باورمندان مرتد توصیف کرده‌اند - برای نمونه می‌اندیشیده که می‌تواند مسیحیت را روبراه کند، برای یافتن دین دیگری به شرق چشم دوخته، به این نتیجه رسیده که دین‌ها آشغال است ولی خدا واقعی است، سپس سرانجام در یک لحظه از خدا نیز دست می‌کشد. ولی هم‌زمان با جا افتادن در جامعه بیخدا باز هم احساس می‌کند که چیزی کم است. بیخدایان سیمای خردمندانه و عقلانی زندگی را به راستی به خوبی سر و سامان داده بودند. ولی استدمن حس می‌کرد که سیمای بیشتر انسانی و احساسی زندگی که با دین پر می‌شده

1. Faithist

2. How an Atheist Found Common Ground with the Religious

3. Beacon Press

بخش ۱۳: بیداری دوباره ناباوری آتشین: کارهای اساسی در سده بیست و یکم ۴۰۳

توجه بسیار کمی می‌شود. آخرین بخش کتاب شرح مشغول شدن دوباره وی با دین است - نه بخش باورها چون آن را هنوز رد می‌کرد بلکه برای بخشی که گویا دین چیزهایی درباره برآورده ساختن نیازهای انسانی می‌داند - هم چنین کار خط شکنانه‌ی وی به عنوان یک بیخدا در جنبش میان دینی را توضیح می‌دهد.

کتاب‌های تازه دیگر که ارزش خواندن دارد

حتا یک فهرست ناکامل و زجرآور از کتاب‌های پیشنهادی در سده بیست و یکم از نویسندگان بیخدا باید در برگیرنده کتاب‌های زیر باشد:

✓ **بیخدایی پرتابل (نشر دبیت ادیتوریا)**^۱: نوشته کریستوفر هیچنز، این کتاب یک مجموعه عالی از خواندنی‌ها کوتاه از شکاکان دینی در سراسر تاریخ است.

✓ **کافر (فری پرس)**^۲: خانم آیان حرصی علی این داستان گیرا و جذاب از زن جوانی را در یک خانواده اسلامی نوشته که از یک ازدواج تحمیلی فرار کرده و یک هوادار سخنور بیخدایی و حقوق زنان در غرب می‌شود.

✓ **ملت نا باور: برآمدن آمریکاییان سکولار (پلگروی مک‌میلان)**^۳: انی کتاب نوشته دیودی نیوز بوده و یک تصویر گذرا از نا باورمندان در امریکای امروزی همراه با یک واکاوی و تحلیل نیرومند و هوشمندانه از تأثیرات آن در فرهنگ آمریکایی ارائه می‌دهد.

✓ **نامه‌ای به امت مسیحی (نویف)**^۴: این نوشته پاسخ سخت به نقد پایان ایمان از سام هریس است که به صورت یک نامه بلند (یا کتاب کوتاه) نوشته شده است.

1. The Portable Atheist (Debate Editorial)
2. Infidel (Free Press)
3. Nonbeliever Nation: The Rise of Secular Americans (Palgrave Macmillan)
4. Letter to a Christian Nation (Knopf)

- ✓ **اعترافات یک بودائی بیخدا (اشپیگل اند گراو)^۱: یک روحانی بودایی تبتی** مرتد، استفان بچلر که اندیشه‌های بودایی را نگه داشته در حالی که باورهای فراطبیعت که پیرامون آن در سده‌های بعد از بنیاد گذاری بودا رشد کرده را دور انداخته است.
- ✓ **بدون خدا: چگونه روحانی یکی از پیشگامان بیخداییان گشت (اولیس)^۲:** دن بارکر ویویدلی یک ورژن سده بیست و یکم از جان میله است که داستان درگیری پردامنه‌ی خویش به عنوان یک روحانی با مسیحیت را بازگو کرده که این رویداد با از دست رفتن ایمان و کارهای بعدی در جنگ علیه تأثیرات منفی دین می‌شود.
- ✓ **ویروسی به نام خدا: چگونه دین زندگی و فرهنگ ما را آلوده می‌سازد (آی پی سی پرس):** درل ری نگاهی آگاهانه و دانشیک بر چگونگی کنش‌های دین به عنوان یک ویروس فرهنگی انداخته که این ویروس خود را از یک شخص یا یک نسل به نسل یا فرد بعدی تکرار می‌کند.

1. Confessions of a Buddhist Atheist (Spiegel & Grau)
 2. Godless: How an Evangelical Preacher Became One of America's Leading Atheists (Ulysses)

دفتر چهار

زیستنی عالی بدون باور به خدا

موج پنجم طراح ریچ تننات



از این بابا سه بار جن‌گیری کرده‌ایم تازه روشن شده که نیاز به یک
قطره اختقان بینی خوب دارد.

این بخش...

به راستی بیخدا بودن مانند چیست؟ چگونه آن‌ها درباره معنا، اخلاق و مرگ می‌اندیشند؟ شمار ناباوران در جهان امروزی چند است و رشد نفوذ آنان چگونه است؟ چگونه ناباورمندان برخی از سودمندی‌های دین را بدون زیان... و بدون دین واقعی بدست می‌آورند.

این‌ها پرسش‌های خوبی است. این بخش به این پرسش‌ها و چندین پرسش دیگر پاسخ می‌دهد. در این بخش یک تصویر لحظه‌ای از بیخدایی امروزی خواهید یافت - چگونه ناباوری با نسل، جنس، نژاد و مکان زندگی متفاوت بوده و چگونه آن‌ها ناباوری خویش را بازگو می‌کنند و از همه این‌ها گذشته بیخدا بودن مانند چیست و دیداری از چالش‌های بسیار در پیش رو برای انسان بودن بدون شبکه امنیت فراطبیعت خواهید داشت.

بخش ۱۴

نگاهی ژرف‌تر به بیخدایی

در جهان امروز

در این بخش

- ◀ تعداد بیخدایان در جهان
- ◀ بیخدایان کجا و کی هستند
- ◀ دلیل خشم (گاهی) آن‌ها
- ◀ بررسی و بزرگداشت جورواجوری و تنوع در جنبش بیخدایی

افزون بر پرسش‌های سنگین و پیشینه‌ای گسترده شماری از پرسش‌های ساده‌تر پیرامون بیخدایی وجود دارد – پرسش‌هایی مانند آن‌ها چه کسانی هستند، چه چیزی دوست دارند، کجا و چگونه زندگی می‌کنند و از همه گذشته چند تن هستند. این بخش می‌کوشد تا از سوءتفاهم‌های کلی را روشن ساخته و به چند پرسش اساسی پیرامون بیخدایان پرداخته تا تصویری درست و حقیقی از آدم‌هایی فراهم نماید که گمان می‌کنند خدایی در این نزدیکی نیست. برخی از این پاسخ‌ها شاید شگفت‌انگیز باشد. امیدوارم که شما نیز چنین احساسی داشته باشید زیرا هنوز هم برخی از آن‌ها مرا شگفت‌زده می‌سازد.

سرشماری: حضور رو به رشد بی‌دین‌ها در گوشه و کنار جهان

رسیدن به یک آمار قابل اتکایی از نا باورمندان در سراسر جهان به دلایل زیر دشوار است:

✓ در بیشتر فرهنگ‌ها، بیخدایی لکه ننگی با خود دارد. در نتیجه بسیاری از نا باورمندان هنگام سرشماری بیخدایی خویش را نمی‌پذیرند. بسیاری حتا ادعاهای دروغین برای رفتن به مسجد، کنیسه و کلیسا می‌نمایند. سرشماری انجام شده در شهرستان‌های اوهایو در سال‌های آغازین دهه ۱۳۷۰ خورشیدی (۱۹۹۰ میلادی) که در کلیسا و در روز یکشنبه بامداد انجام شد نشان داد که ۲۰ درصد جمعیت در کلیسا حاضر بوده‌اند. ولی زمانی که در سراسر شهرستان نظرسنجی پیاپی در همان هفته و از مردم پرسیده شد که در یکشنبه همان هفته در کلیسا حضور داشته‌اند یا نه ۳۶ درصد پاسخ آری دادند!

پرسشی از جهانیان: آیا مذهبی هستید؟

در سال ۱۳۸۴ هجری (۲۰۰۵ میلادی) و دوباره در سال ۱۳۹۱ (۲۰۱۲ میلادی) گالوپ از ۵۰،۰۰۰ تن در سراسر جهان پرسش زیر را پرسید: «آیا شما خود را یک شخص متدین یا یک شخص معمولی یا یک بیخدای قانع شده می‌دانید؟ پرسش خیلی دقیق نبود زیرا یک بیخدا می‌توانست گزینه دو یا سه را برگزیده و بسیاری از مردم «قانع شده» را «صد در صد» دیده بودند و همان‌طور که می‌دانیم شمار اندکی خود را بیخدا می‌دانند (بخش ۲ را ببینید). با این حال باز هم نتیجه جالب بود:

✓ در ایرلند کسانی که گزینه «مذهبی» را برگزیده بودند در طول ۷ سال از ۶۹ درصد به ۴۷ درصد کاسته شده بود- بالاترین کاهش در سراسر جهان.

✓ در سال ۱۳۹۱ (۲۰۱۲ میلادی) چین بالاترین درصد «بیخدای قانع شده» با ۴۷ درصد را داشت. ژاپن ۳۱ درصد و فرانسه ۲۹ درصد بیخدا داشتند.

✓ دین‌دارترین کشورها در آفریقا، امریکای جنوبی و اروپای شرقی قرار گرفته بودند.

✓ اگر چه سرشماری‌های دیگر شمار «بی‌دین» را ۲۰ درصد برآورد کرده تنها ۱ درصد از پاسخگویان آمریکایی در آمارگیری ۱۳۸۴ (۲۰۰۵ میلادی) گالوپ گزینه «بیخدای قانع شده» را برگزیده‌اند؛ این عدد در ۱۳۹۱ (۲۰۱۲ میلادی) به ۵ درصد افزایش یافت ... درست مانند عربستان سعودی.

✓ بیخدایی بارهای منفی نادرستی دارد. اگر شخصی به عنوان «توحیدگرا» شناخته شود، باز هم مسیحی به شمار آمده هر چند بیشتر پیروان جهان‌گرایی توحیدگرا به طور کلی از برخی جنبه‌ها خداپرست نیستند. سخن همانندی نیز درباره بوداییان درست است که بیشتر آن‌ها نیز خداپرست نیستند.

✓ تفاوت چگونگی پرسش از کشوری به کشور دیگر از سالی به سالی دیگر و از آمارگیری به آمارگیری دیگر مقایسه را دشوار می‌سازد. حتا تا چند سال گذشته در بسیاری از آمارگیری‌های دینی شامل گزینه «هیچ» نمی‌شد.

پس می‌توان به خوبی از شمار مورمون، مسلمان و متدیست در جهان آگاه شد ولی شماردن نا باورمندان مانند شمردن دانه‌های شن بوده و نتیجه‌ی درستی نمی‌دهد. باری در سال ۱۳۹۱ خورشیدی (۲۰۱۲ میلادی) بهترین برآورد از افراد بدون باور به یک خدای فراطبیعت نزدیک به ۱۶ درصد از جمعیت جهان یا ۱/۱ میلیارد اعلام شده است.

برآورد چه کسی، چقدر و کجایی از بیدایی

با وجود بسیاری از عدم قطعیت‌ها، اطلاعات فراوانی پیرامون بیدایان آشکار شده است برای این اطلاعات باید در واقعی تا حدودی سپاسگزار کوشش‌های اخیر برای به دست آوردن تصویر روشن‌تری از جهان باشیم. نمونه‌گیری تشخیص نگرش دینی آمریکایی^۱ (ARIS)، نمونه‌گیرهای کانون پیو^۲، نمونه‌گیری ارزش‌های اروپایی^۳ و چند سازمان و بنیاد دیگر تصویر نگرش دینی را بسیار روشن‌تر ساخته‌اند. تصویر لحظه‌ای بیدایی در گوشه و کنار جهان که در این بخش از آن گفتگو خواهیم کرد بیشتر به دلیل کارهای این سازمان‌ها شدنی و ممکن گشته است.

بخش‌های زیر گفتاری پیرامون سختی یافتن، تعداد و آگاه شدن از مسائل بیدایان است – هم چنین پیرامون یافته‌های برخی از افراد سمج پس از کوشش فراوان نیز سخنانی گفته می‌شود.

نقشه‌ی دین و شک: بیدایان پنهان در طو چشمان

نقشه‌های پراکندگی دین‌های گوناگون جهان گمراه‌کننده بوده و نا باوران که جای خود دارد حتا دقتی در نشان دادن پراکنش یک دین نیز ندارد. یک نقشه رنگی با عنوان «دین‌های جهان» که اینک برای کلاس‌های درس در دسترس بوده باورهای دینی در کشورها جهان را به نمایش در آورده – و در واقع به هر کشور یک رنگ اختصاص داده شده است.

در نتیجه، این گونه به نگر می‌رسد که در هندوستان تنها پیروان دین هندو وجود دارد که بی‌گمان ۲۰۰ میلیون غیر هندو این کشور را شوکه خواهد کرد. رنگ

1. The American Religious Identification Survey

2. Pew Center

3. European Values Survey

آبی روشن نشان دهنده مسیحیت بیش از ۸۰ درصد کره زمین را پوشانده هر چند تنها ۳۳ درصد جمعیت جهان در واقع مسیحی بوده و همه کشورهای مشخص شده با رنگ آبی خانه میلیون‌ها انسان با ده‌ها جهان‌بینی دیگری است. اسلام شمال افریقا و خاورمیانه را با رنگ سبز یکدست پوشانده است. چین و جنوب شرق آسیا همگی یکدست صورتی و بودایی است. افزون بر این اسرائیل کوچک با رنگ سرخ به نمایش درآمده که تنها نشانه‌ی از دین یهود در جهان است در حالی که یک چهارم کسانی که در اسرائیل زندگی می‌کنند یهودی نیستند. دین‌های بومی افریقا، آسیا و امریکا هیچ یک روی نقشه نشان داده نشده است. این جهان را بسیار تمیز و شسته و رفته نشان می‌دهد.

درک نادرستی که این نقشه به وجود می‌آورد به راستی مشکل‌ساز است. برای پی بردن به دلیل آن همین کار را با جنسیت انجام دهید. رنگ سبز را برای کشورهای به کار بگیرید که شمار مردان بیشتر و رنگ قرمز را برای کشورهای که شمار زنان بیشتر است. نتیجه این که از رنگ قرمز کره زمین چنین برداشت می‌شود که مردی در روی زمین زندگی نمی‌کند که من به طور کامل مطمئن هستم که حقیقت ندارد.



تعمیم اکثریت به اقلیت دشواری و یک مشکل اساسی برای ناباوران در سراسر کره زمین است. این نقشه‌ها به صورتی رنگ‌آمیزی شده که گویا آن‌ها به هیچ رو وجود ندارند. ولی از هر شش انسان بر روی زمین یک تن ناباور است. هر چند که تعداد افراد تنها آغاز ماجرا است. هم چنین دیدن اختلاف‌های در درون ناباوری نیز جالب است. بسیاری از این تفاوت‌ها از تاریخ بی‌همتای ناباوران است در بخش بعد من اشتباه رنگ‌های یک دست نقشه دین‌ها در جهان را با معرفی برخی از ویژگی‌های جالب ملی و منطقه‌ای ناباوری درست می‌کنم.

نا باروهای جورواجور در گوشه و کنار جهان

از سرزمینی با بیخدای لوتری تا شهرستانی با کاتولیک‌های بیخدا در زیر برخی از گیراترین و جذاب‌ترین نقاط ناباوری دینی بر روی کره زمین گزارش شده است.

اسکاندیناوی

نروژ، دانمارک و سوئد سه تا از چهار کشور کم ایمان در جهان است ولی در ظاهر چیزی پیدا نیست. در واقع برای نمونه نزدیک ۸۰ درصد از مردم نروژ پیرو مسیحیت لوتری نروژی هستند ولی ۷۲ درصد می‌گویند که به خدا باور ندارند. تنها ۳ درصد از مردم بیش از یک بار در ماه به کلیسا رفته ولی بیشتر مردم رغبتی برای رفتن به کلیسا ندارند. عضویت نروژی‌ها در دین بیش از آن که ایمان باشد یک هویت فرهنگی است.

مردم اسکاندیناوی گرایش چندانی به سوی بیخدایی آشکار مانند آپاتیسم^۴ ندارند که به معنای بی اهمیتی کامل دین است. فیل تسوکرمان^۵ جامعه‌شناس می‌گوید هنگامی که از یک سوئدی یا نروژی یا دانمارکی پیرامون باورهای دینی آن‌ها می‌پرسد بیشتر گویا سردرگم شده مانند شخصی که از او درباره شرح کارما^۶ از والاترین گونه‌ی چاکرا^۷ پرسیده شود. بیش از ۸۰ درصد از پاسخگویان باور داشته که دین در زندگی روزمره آنان اهمیت ندارد. افزون بر این کمابیش با هر سنجه‌ای آن‌ها منظم‌ترین، آرام‌ترین و اخلاقی‌ترین جامعه در جهان هستند (برای جزئیات بیشتر پیرامون اخلاق و نظم مردم اسکاندیناوی بنگرید به بخش ۱۵).

کبک

4. Apatheism

5. Phil Zuckerman

6. Karmic profile مفهوم کارما یعنی هرچه بکاری همان درو می‌کنی

7. Chakra کانون‌های انرژی در بدن

کبک^۸ به طور تاریخی، به اندازه یک کرگدن (ببخشید اندازه یک فیل) مذهبی است. فرانسه هنگامی که آنجا نیو فرانس^۹ خوانده می‌شد تنها به کاتولیک‌ها اجازه سکونت می‌داد بنابراین جای شگفتی ندارد که تا دهه ۱۳۴۰ خورشید (۱۹۶۰ میلادی) هنوز ۸۳ درصد جمعیت آنجا کاتولیک بودند.

در سال‌های آغازین سده بیست و یکم کبک هنوز نزدیک به ۸۳ درصد کاتولیک داشت - ولی این ناحیه اکنون با حاشیه گسترده بی‌دین‌ترین ناحیه است. این ناحیه پایین‌ترین درصد افراد (۱۰ درصد) با حضور منظم در کلیسا را در همه استان‌ها داشته و پایین‌ترین درصد جمعیتی را داراست که خویش را متدین می‌شناسد (۲۲ درصد، با ۳۶ درصد میانگین کانادا مقایسه شود).

خوب چگونه می‌شود از مذهبی‌ترین استان به کم‌دین‌ترین استان رسید بدون این که هیچ کاتولیکی از دست برود؟ ساده است. خوب نه، ساده هم نیست - این جستارها هیچ‌گاه ساده نیست. ولی جالب است.

فرانسویان کانادایی که با پروتستان‌های انگلیسی‌زبان محاصره شده‌اند به شدت خواهان نگه‌داشتن هویت یگانه خویش بوده و بیش از باب بودن «سیب‌زمینی سرخ شده» در ایالات‌متحده، در کانادا «کاتولیک بودن» با «فرانسوی بودن» همراه گشته است. از سوی دیگر احتمال بیشتری برای رها کردن هویت دینی در میان کاتولیک‌های فرهیخته وجود دارد. ولی در کبک هیچ‌کسی نمی‌تواند بدون دور انداختن فرانسوی بودن از کاتولیک بیرون رود.

بنابراین اگر ساکنان کبک بی‌ایمان و ناباور شده باشند بیشتر کبکی‌های کاتولیک باز هم «کاتولیک فرهنگی» باقی خواهند ماند. هیچ دلیلی بهتر از این نیست که همه پرسى ۱۳۸۱ خورشیدی (۲۰۰۲ میلادی) سیستم آموزشگاه‌ها استانی را از کاتولیک به سکولار دگرگون ساخت. همه پرسى به خوبی و بدون هیچ ستیز و کشمکشى انجام گرفت.

8. Québec

9. New France

رشد ناباوری: تصویری از امریکا

نمونه‌گیری تشخیص نگرش دینی آمریکایی (ARIS) و سازمان پیو درباره نا باورمندان («بی‌دین‌ها») در ایالات متحده این نتایج را اعلام کرده:

- ✓ در دهه ۱۳۷۰ خورشیدی (۱۹۹۰ میلادی) شمار بی‌دین‌ها بزرگسال ۱/۳ میلیون تن در سال رشد داشته است.
- ✓ بی‌دین‌ها اکنون یک پنجم بزرگسالان آمریکایی را تشکیل می‌دهند ولی یک سوم از آن‌ها از ۱۸ سال تا ۲۹ ساله هستند.
- ✓ اگرچه از هر پنج آمریکایی یک تن بدون دین شناخته می‌شود ولی در اصطلاح واقعی ایمان با قلب و عمل بی‌دین‌ها یک چهارم هستند.
- ✓ با توجه به باور به فراطبیعت بهتر است تا بیشتر بی‌دین‌ها در دسته ندانم‌گراها یا خداانگارها (۵۹ درصد) دسته‌بندی شوند.
- ✓ بیست و چهار درصد بی‌دین‌های کنونی و ۳۵ درصد از نخستین افراد بی‌دین خانواده‌ها از کاتولیک‌های پیشین هستند.
- ✓ ناباوری یک دسته‌بندی با مرزبندی دقیق نیست. بی‌دین‌ها همانندی بسیار با دیگر افراد در آموزش و درآمد دارند.
- ✓ بیشتر بی‌دین‌ها نخستین افراد بی‌دین در خانواده هستند. تنها ۳۲ درصد از بی‌دین‌های کنونی گزارش داده که در سن ۱۲ سالگی بی‌دین بوده‌اند.
- ✓ از نگر سیاسی ۸ درصد جمهوری خواهان، ۱۶ درصد دموکرات‌ها و ۲۱ درصد از مستقل‌ها بی‌دین هستند.

ایالات متحده: کمربندهای بی‌دینی

بیشتر مردم با اصطلاح کمربند انجیل^۱ آشنا هستند. این توصیف را نخستین بار هنری لوییس منکن^۲ روزنامه‌نگار در سال ۱۳۰۳ خورشیدی (۱۹۲۴ میلادی) برای یک چهارم

1. Bible Belt
2. H.L. Mencken

چهارم از ایالت‌های جنوبی ایالات متحده به کار گرفت، منطقه‌ای که نزدیک به ۲/۵ تن روحانی باپیست برای هر شخص داشت.

ولی منطقه کمتر شناخته شده - و برای بعضی بسیار کم‌تر جذاب - کمربند بی‌دینی است ناحیه‌ای در راستای کرانه‌های اقیانوس آرام که در سال ۱۳۶۴ (۱۹۸۵ میلادی) برای داشتن کمترین شمار مراجعه‌کننده به کلیسا و کمترین شمار اعلام دین‌داری در کشور به این نام خوانده شد. کمربند بی‌دینی در اصل دربرگیرنده‌ی واشینگتن، ارگان و کالیفرنیا هر یک با ۲۲ تا ۲۵ درصد جمعیت بی‌دین بود. ولی در سال ۱۳۷۹ (۲۰۰۰ میلادی) کالیفرنیا مذهبی‌تر شد (بیشتر به دلایل افزایش جمعیت کاتولیک اسپانیایی) در حالی که نیواینگلند حتا از پیش نیز بی‌دین‌تر شده است. بالاترین ایالت‌های آمریکایی با هویت بی‌دین در ۱۳۹۱ (۲۰۱۲ میلادی) شامل:

✓ ورمونت (۳۴ درصد)

✓ نیو همپشایر (۲۹ درصد)

✓ وایومینگ (۲۸ درصد)

✓ آلاسکا (۲۷ درصد)

✓ ماین (۲۵ درصد)

✓ واشینگتن (۲۵ درصد)

✓ نوادا (۲۴ درصد)

✓ ارگان (۲۴ درصد)

برای همین «کمربند انجیل» امروزه به راستی به هیچ رو دیگر کمربند به شمار نمی‌آید. دو منطقه به طور نسبی سکولار چسبیده در دو سوی مخالف قاره بیشتر مانند دو گوشواره بی‌دین و گوشه‌های تلفن همراه دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰ میلادی) به نظر می‌رسد.

مقایسه امریکا و انگلیس

در مسائل خارجی انگلیس و امریکا مانند یک خانواده به نگر می‌رسند. ولی هنگامی که نوبت به فرهنگی دین‌داری می‌رسد این دو همشیره بیش از اندازه از هم متفاوت هستند:

✓ امریکا دین رسمی ندارد، نماز و نیایش و خواندن کتاب‌های آسمانی در آموزشگاه‌های امریکا وجود نداشته و باور به خدا به راستی بالاست نزدیک به ۸۲ درصد می‌باشد.

✓ انگلیس دین رسمی دارد، آموزش دینی و خدمات دعاخوانی در آموزشگاه‌ها انجام می‌شود و باور به خدا به راستی پایین است نزدیک به ۳۷ درصد می‌باشد.

✓ سیاستمداران آمریکایی باید نشان مذهبی روی آستین‌های خود داشته باشند. رییس‌جمهور کمابیش همیشه سخنان خویش را با «خدا عاقبت امریکا را ختم به خیر کند» پایان می‌یابد. هنگامی که دموکرات‌ها در برنامه حزبی ۱۳۸۷ (۲۰۰۸ میلادی) به «پتانسیل خداداد» اشاره نکردند در سخنرانی ۱۳۹۱ (۲۰۱۲ میلادی) آتشفشان در میان محافظه‌کاران فوران کرد و دموکرات‌ها ناچار شدند تا این اصطلاح را وارد کردند.

✓ سیاستمداران انگلیسی کمابیش هرگز هنگام به دست داشتن قدرت ارجاعی به دین ندارند. زمانی که تونی بلر در زمان نخست‌وزیری خواست سخنرانی را با «خدا عاقبت انگلیس را ختم به خیر کند» به پایان برساند در میان مشاوران وی آتشفشانی فوران کرده و او این دعا را از سخنرانی زدود.

✓ سال‌های بسیاری تنها یک عضو کنگره ایالات متحده (پت استراک^۱ - دموکرات از کالیفرنیا) به طور رسمی به عنوان بی‌اعتقاد به خدا مشخص شده بود.

✓ هنگام نوشتن این کتاب بیش از ۱۰۰ عضو بی‌اعتقاد به خدا از همه‌ی احزاب در پارلمان انگلیس اعضای گروه انسان‌گرا پارلمان هستند.

1. Pete Stark

از برخی جنبه‌ها شاید تفاوت‌ها آن اندازه بزرگ نباشد که دیده می‌شود. هر چند که پت استارک کرسی کنگره خویش در انتخابات مجدد ۱۳۹۱ (۲۰۱۲ میلادی) از دست داد ولی یک آمارگیری بی‌سر و صدای از سوی اتحاد سکولار برای امریکا در همان سال آشکار ساخت که ۲۸ نماینده از ۵۳۵ نماینده کنگره به قدرت متعالی ایمان ندارند.

سخن از (کودکان) هم‌نسلان من

برخی چیزها با مسن شدن فرد گرایش به افزایش دارد - برای نمونه محافظه‌کاری در سیاست و تمایل به پوشیدن جوراب به همراه صندل. با بالا رفتن سن باور به خدا و هویت دینی نیز گرایش به کمی افزایش دارد. بنابراین هنگامی که نمونه‌گیری تشخیص نگرش دینی آمریکایی (ARIS) در ۱۳۸۷ (۲۰۰۸ میلادی) نشان داد که درصد «بی‌دینی» در امریکا با پیرتر شدن جمعیت کاسته می‌شود یک شگفتی بزرگ به شمار نمی‌رفت. در میان پاسخگویان:

- ✓ ۲۲ درصد از افراد ۱۸ تا ۲۹ سال بدون دین بودند
- ✓ ۱۷ درصد از افراد ۳۰ تا ۴۹ سال بدون دین بودند
- ✓ ۱۳ درصد از افراد ۵۰ تا ۶۹ سال بدون دین بودند
- ✓ ۷ درصد از افراد بالای ۷۰ سال بدون دین بودند

یک ویژگی دلنشین: بچه‌های این هزاره شامل همان گروه سنی ۱۸ تا ۲۹ سال - متا هنگام مقایسه با نسل‌های دیگر در سن ۱۸ تا ۲۹ سال، پایین‌ترین هویت دینی و ایمان را در این سن دارند. پس احتمال دارد این درصد ناباوری را نیز با پیرتر شدن حفظ کنند.

هر چه پرسش را محدودتر کنید این انسان‌های جوان کمتر دارای دین به مفهوم سنتی هستند. یک بررسی در سال ۱۳۹۱ (۲۰۱۲ میلادی) در جورج‌تاون روشن ساخت که تنها ۵۴ درصد به یک «خدای شخصی» باور دارند - خدایی که دوست می‌دارد، عذاب می‌دهد، دعا را استجابت کرده و می‌بخشد (یا بخشش نمی‌کند).



هم چنین یکی از بررسی‌های بنیاد پیو نشان می‌دهد که وابستگی دینی خانواده در نسل‌ها جوان‌تر استحکام خویش را از دست داده است. در حالی که تنها ۷ درصد از مردم ۶۵ ساله و بالاتر از دینی اجدادی خویش بیرون رفته و بی‌دین گشته‌اند به ۱۳ درصد در دهه ۳۰ و ۴۰ سال افزایش یافته و به ۱۸ درصد زیر ۳۰ سال می‌رسد. یعنی ۱۸ درصد از کسانی که دین را رها کرده در سن جوانی این کار را کرده‌اند. این انسان‌های کم سن و سال به جای چسبیدن به آیینی که در آن زاده شده، قصد و نیت بسیار بیشتری برای گزینش جهان‌بینی ویژه‌ای برای خویش دارند.

این توهم زدایی هزاره از دین بیشتر درباره رویکردهای اجتماعی است تا درباره ایمان باشد. هنگامی که خواسته می‌شد تا توصیفی بازتاب‌کننده اندیشه آن‌ها درباره مسیحیت را برگزینند:

- ✓ پنجاه و هشت درصد می‌گویند، مسیحیت «ریاکار» است.
- ✓ شصت و دو درصد می‌گویند «خرده‌گیر و ایرادگیر» است.
- ✓ شصت و چهار درصد می‌گویند «ضد هم‌جنس‌گرایی» است.

این پاسخ‌ها دربرگیرنده پاسخ‌های بچه‌های هزاره است که خود مسیحی هستند. بی‌دین‌ها حتی درصدهای بالاتری از پاسخ‌های منفی را برگزیده‌اند. این نتایج به معنای آن نیست که بی‌دین‌های جوان در زیر سایه آزاداندیشی سازمان‌بندی شده گرد آمده‌اند. درباره برخی از آن‌ها درست است ولی بسیاری از بچه‌های هزاره با جو جنگ فرهنگی یا به‌واسطه‌ی تجربیات خویش هیچ انگیزه‌ای برای برگزیدن یک جهان‌بینی به روشی متعارف ندارند. بسیاری از این جوانان نسبت به بیدایان پر سال‌تر بی‌اعتقادی خویش را به خدا بخش فرعی می‌دانند. این بیدایی غیرفعال بسیاری از بیدایان سالمندتر را برآشفته می‌سازد. ولی این منفعل‌بودن از برخی جنبه‌ها بد نیست، زیرا در نتیجه پیشرفتی است که نسل پیشین در بهنجارسازی جهان‌بینی بیدایی به وجود آورده است.

بیدایانی که برای پیشرفت بیشتر می‌کوشند حتی گاهی فراموش می‌کنند که این روزها چه اندازه چیزها برای بیدایان بهتر از تنها یک نسل گذشته است. افزون بر شمار بیشتر و نمایش بهتر اکنون کتاب‌های پرفروش و بلاگ‌های بلندمرتبه وجود داشته که جهان‌بینی بیدایی را با زبان شیوا و روان توصیف کرده و هم چنین انجمن‌های جهانی مرتبط با یکدیگر و شکوفا نیز وجود دارد. بله بی‌اعتقادان به خدا هنوز دلیل‌های روانی برای نگرانی دارند (بنگرید به بخش بعد) ولی موقعیت بهتر شده است.

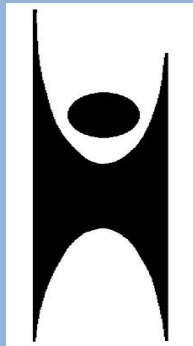
نمادسازی برای بیدایی و انسان‌گرایی

داشتن یک نماد و سمبل برای یک جهان‌بینی سودمند است. مسلمان ستاره و هلال ماه را داشته، یهودیان ستاره داودی و مسیحیان صلیب دارند. خوب بیدایان و انسان‌گرایان چه نمادی دارند؟

برای زمان طولانی هیچ چیزی نمایشگر بیدایی و انسان‌گرایی هم چون یک جنبش جهانی نبود. بخشی از این موضوع به این دلیل است که رسیدن به همفکری و همنوایی برای نمادی به ویژه چیزی به عنوان یک نماد مشترک به دلیل معنای نهفته در واژه به سختی در میان آزاداندیشان قابل دستیابی است. پیش از این که

بی‌اعتقادان به خدا حتا برای گفتگو درباره طرح‌های گوناگون گرد آیند، در کل یکی دو سالی را گفتگو کردیم که آیا باید نماد داشته باشیم یا نداشته باشیم - و خود همین دلیلی است که هیچ کسی هرگز نباید نگرانی بسیاری از چیره شدن بیخدایی بر جهان باشد.

در ۱۳۴۴ خورشیدی (۱۹۶۵ میلادی) در زمانی که جنبش جهانی انسان‌گرایی از زمین کنده شده و براه افتاده انجمن انسان‌گرایی انگلیس میزبان مسابقه‌ای برای ساختن نمادی گشت. (اعضای انجمن برای نماد انسان‌گرایی اچ بزرگ (H) را دوست داشته برای همین آن را اینجا می‌آورم.) شرکت‌کننده‌ی برنده (شکل زیر را بنگرید) که از سوی دنیس بارینگتون^۱ هنرمند لندن ارائه شده بود یک حرف اچ «H» با یک نقطه بزرگ مشکی روی خط وسط مانند سر یک شخص بود که دست‌های خویش را بلند کرده بود. این طرحی کوتاه و هوشمندانه بود که نماد انسان‌گرایی شده و از آن زمان نماد انسان‌گرایی باقی ماند.

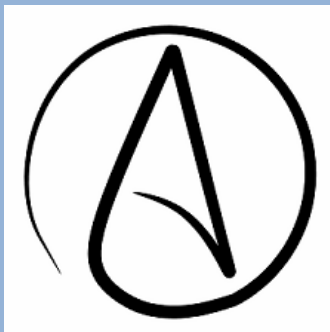


در سال‌های اخیر بیخدایی نیز چندین نماد به دست آورده است. مسابقه‌ای در سال ۱۳۸۷ (۲۰۰۸ میلادی) پس از گفتگوی طولانی پیرامون این که باید نمادی ساخته شود یا نه؛ سپس چند تا جوک خوب از پی این گفتگوها آمد (و جوک دوست‌داشتنی من این بود که می‌گفت بیخدایان ات ساین^۲ (@) را گرفته و هر شخصی که دارای

1. Dennis Barrington

2. @ sign

ایمیل است را به عنوان بیخدا معرفی می‌کنند؛ و سرانجام چند نماد خوب اندیشمندانه هم از راه رسید.



طرح برنده که به دست دایان رید^۳ هنرمند گرافیک میشیگانی و آموزگار بازنشسته طراحی شد نیم نگاهی به استار تراک^۴ داشته – که با این افراد چندان بی ربط هم نیست – با یک حرف روشن و واضح ای «A» پیچیده شده در دایره که نمایشگر جهان طبیعی است. دلنشین، مثبت و بسیار دوستانه.



شاید نماد دلخواه من به دلیل هوشمندی نابی که در آن می‌بینم نماد «کمپین آفتابی شدن»^۵ یک کوشش از سوی بنیاد ریچارد داوکینز برای تشویق بیخدایان برای بیرون آمدن از پستوها و در کمک به بهتر ساختن تصویر بیخدایی برای عموم مردم باشد. نمایش نماد بر روی جامه یا جواهرات یا در رسانه‌های اجتماعی و توضیح معنای آن هنگام پرسش پیرامون آن یک شیوه آغازین و اولیه برای آفتابی شدن گشت. نماد یک حرف ای «A» بزرگ کج به رنگ سرخ روشن (که در اینجا با رنگ سیاه

3. Diane Reed
4. Star Trek
5. Out Campaign

آمده تا کمتر ژيگولو به نظر برسد - خواهش می‌کنم قابل نداشت) بود. این نماد یک اشاره هوشمندانه به حرف ای «A» که هستر پرین در کتاب دلغ ننگ نوشته ناتانیل هاتورن می‌پوشد و نشان‌دهنده زناکاری او است ولی اکنون بیخدایان این نشان را به عنوان یک نماد سربلندی یک جهان‌بینی پذیرفته که نامصفانه زیان‌بخش دانسته شده است.

شاید به نگر کنایه‌آمیز برسد که نا باوران با ساختن جامعه و فرهنگی بهتر راه را برای کاهش پیوستن جوان‌ترها، ساده‌تر می‌کنند ولی این شیوه‌ی کار جنبش‌های فرهنگی است. از یک فمینیست که در سال‌های دهه ۱۳۴۰ و دهه ۱۳۵۰ (۷۰-۱۹۶۰ میلادی) برای بهتر شدن رفتار و برخورد با زنان مبارزه کرده پرسید تنها چون دختر خودش را بسیار دور از کشمکش بزرگ کرده و دخترش این پیشرفت را بی‌تفاوت پذیرفته و از مامانش می‌پرسد «مشکل همیشگی تو با جنسیت چیست؟» درست مانند بهتر شدن مسائل نژادی، سوگیری جنسی و جستارهای بی‌شمار دیگر. آنچه برای سربازان پیشین هر جنبشی دیوانه‌کننده است در واقع نشانه پیشرفت است یعنی هنگامی که چشمان کودکان با بی‌حوصلگی به ما دوخته می‌شود.

پاسخ به پرسش: «چرا بیخدایان بسیار خشمگین هستند؟»

برای بیخدایان مسائل بسیار بهتر از پیش است. اگر چرخ این گونه چرخیده پس چرا بیخدایان بسیار خشمگین هستند؟ من بارها این پرسش را شنیده‌ام. ولی با وجود پرونده‌های دادگاه‌های عالی‌رتبه و اعتراضات فراوان هنگامی که دین جاهایی دخالت می‌کند که نباید بکند باز هم همه بیخدایان خشمگین نیستند.

حتا بیخدایانی که درباره تبعیض و نادانی (به حق) خشمگین هستند، بیشتر زمان‌ها خشمگین نیستند. گرتا کریستینا یکی از بلاگ نویسان بزرگ بیخدا و منبع

اصلی این بخش نوشته که بیشتر زمان‌ها سراسر شاد بوده و زندگی لبریز از شادی و خوشی است و آگاه است که چه اندازه خوشبخت است. درست مانند من و بسیاری از بیخدایانی که می‌شناسم.

گرتا ادامه می‌دهد که برخی چیزها در واقع ارزش خشمگین شدن را داشته و عصبانیت و خشمگینی برای بی‌عدالتی و کردار نادرست یک شخص درست، اخلاقی و سودمند و لازم است. باز هم درست است. شاید شما و من درباره بی‌عدالتی هم‌نوا نباشیم ولی من مطمئن هستم که شما موافق هستید که نادادگری و بی‌عدالتی ارزش خشمگین شده را دارد.

برای روشن ساختن این گفته، اجازه دهید تا شرحی از برخی موارد پیرامون یورش ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ارائه کنم روزی که جنبش آزاداندیشی به چندین شیوه به جنب و جوش افتاد. این یورش‌ها درست مانند مردم دین‌دار برای بیخدایان نیز سراسر با نومیدی و ترس همراه بود. ولی چند عامل اضافی دیگر سختی درد و خشم حس شده ناباور به خدا را بی‌همتا می‌ساخت.



بکوشید خود را به جای یک ناباور بگذارید که کوشیده خویش را وقف نیکی، درستکاری و سازندگی سازد و مانند بقیه در آن روز وحشتناک زمین‌خورده و از همه‌ی این‌ها گذشته به خدا هم باور ندارد. از این دیدگاه مسائل زیر را در نظر بگیرید:

✓ تندروی مذهبی نقش اساسی در دادن انگیزه و اجرای یورش داشت.

✓ رسانه‌ها به تندی نقش مذهب را کم رنگ نمودند.

✓ پاسخ به این یورش با انگیزه‌ی مذهبی فراخوانی ملی برای نیایش و دعا بود.

- ✓ رییس‌جمهور اعلام داشت که با برپایی دو جنگ خواست خدا را اجرا می‌نماید که دربرگیرنده جنگی بر ضد کشوری بود که هیچ ارتباطی با این حملات نداشت.
- ✓ مداح تلویزیونی برجسته جری فالول گفت این یورش عذاب الهی به دلیل وجود کسانی است که می‌کوشند تا «امریکا را سکولار» ساخته کسانی مانند فمینیست‌ها، هم‌جنس‌گرایان زن و مرد و سازمان‌های که برای حفاظت از حقوق اساسی همه آمریکاییان مبارزه می‌کنند.
- ✓ سخنرانی‌ها و مراسم بزرگداشت این بلا شامل روضه و سخنان مذهبی -مانند اشاره به «صلیب» مسیحیت که در میان ویرانی‌ها برجا مانده- بود بدون آن که به آگاهی رساند شود که صدها تن از کشته شدگان ناباور بودند.
- ✓ برخی از رویدادهای بعدی این بلا و تراژدی را به طور کلی برای افزودن بیزاری و نفرت از مسلمانان به کار گرفته مانند بحث‌هایی درباره کانون انجمن اسلامی سراسر صلح‌طلب و هدفمند که چند بلوک آن‌سوتر از محل یورش قرار گرفته بود.
- ✓ برای مدتی باورهای مذهبی مسیحیت و میهن‌پرستی چنان در هم بافته شد که هیچ‌گاه این گونه نبود.

حتا هنگامی که این فهرست را می‌نویسم کشمکش بسیاری میان احساساتم وجود دارد که میان بیخدایان بسیار مشترک است. نخست درد و خشونت‌های شدید را در همه این سال‌ها از آن هنگام تا کنون در قلب خویش حس می‌کنم مانند بخش‌هایی که برای من به عنوان یک ناباور رنگ و حالتی متفاوتی داشت. ولی دومین احساس اصلی حس عقب‌کشیدن یعنی اجازه ندادن به آشکار شدن خشم خود است. سپس به

یاد می‌آورم که جستارها و موضوعاتی برای خشمگین شدن در این میان است و بی تفاوتی در برابر نادادگر و بی‌عدالتی می‌تواند به طور کامل غیراخلاقی باشد. در زیر یک فهرست بسیار کوتاه از چیزهای دیگری است که برای بسیاری از بیخدایان با خود خشم و رنج به همراه آورده:

- ✓ چندین آمارگیری نشان دادند که با وجود یک اشاره‌گر بسیار پایین از خشونت و شمار بسیار کم زندانی (بنگرید به حاشیه‌نویسی در همین نزدیکی) بیخدایان بالاترین اقلیت مورد سوءظن در امریکا است. بیشتر مردم می‌گویند که ترجیح می‌دهند که دخترشان با هر کسی غیر از بیخدا بیرون رفته یا هر کس دیگری غیر از یک بیخدا به عنوان رییس جمهور رأی بیاورد.
- ✓ بیخدایان به طور روزمره و بدون توجیه به بی‌اخلاقی متهم شده زیرا به هیچ خدایی باور ندارند (بنگرید به بخش ۱۵ را برای جزئیات بیشتر پیرامون اخلاق و بیخدایی).
- ✓ بیخدایان در ارتش و کودکان در آموزشگاه‌ها یا مدارس که گاهی ناچار به شرکت در مراسم‌های دینی یا نماز هستند به دلیل هم‌رنگ نبودن با دین اکثریت زیر تبلیغات و دادن انگیزه برای ایمان آوردن قرار گرفته یا کیفر و گوشمالی شده یا طرد می‌شوند.
- ✓ در هفت تا از ایالت‌های امریکا هنوز استخدام دولتی بیخدایان غدغن است - استخدام دیگر جهان‌بینی‌ها بدون مشکلی انجام می‌گردد. اگر در هر ایالتی استخدام یهودیان غدغن شود با یک خشم شدید ملی به تندی محرومیت برداشته می‌شود و البته باید چنین هم باشد.
- ✓ نیاز به سازمان‌هایی دربست، منابع کمیاب فراوان و دادخواهی پیوسته است تا آفرینش‌گراها و دیگر اندیشه‌های دینی هم خانواده و مذهبی از کلاس درس علوم آموزشگاه‌ها بیرون نگه داشته شود.

- ✓ مفاهیم دینی مانند «آغاز زندگی از هنگام دمیده شدن روح» سیاست‌های مهم اجتماعی و انسانی مانند پژوهش‌های سلول‌های بنیادی و حقوق خردمندان تولیدمثل را از پیشرفت بازداشته است.
- ✓ مذهب کاتولیک با مخالفت با کنترل خردمندان جمعیت یک بلای انسانی لگام گیسخته را در کشورهای در حال توسعه به راه انداخت.
- ✓ بسیاری از کودکان با اندیشه عذاب ابدی خدا برای دودلی‌های صادقانه و اندیشه سراسر معمولی انسان‌ها مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند.
- ✓ هزاران کودک به دلیل اطمینان خود و خانواده از سوی نسل‌های گوناگون روحانی و آخوندها مورد سوءاستفاده جنسی قرار گرفتند.
- ✓ کمابیش همیشه دین یکی از زیباترین و لذت‌بخش‌ترین بخش‌های زندگی انسان یعنی رابطه جنسی به عنوان مسئله‌ای برای شرمندگی نشان داده است. برآورد زیان‌های عاطفی و احساسی وارد شده بر نسل‌ها از باور نوجوانان به برخی از گفته‌های دینی برای نمونه عمل بی‌زیان و طبیعی استمنا بسیار سخت و دشوار است.
- ✓ اگر چه بسیار از مردم و نهادهای مذهبی در موارد اجتماعی به درستی گام گذاشته و سخت کوشیده‌اند، اندیشه‌های سنتی دینی کمابیش همیشه بزرگ‌ترین سدها را در برابر پیشرفت‌های اخلاقی و اجتماعی به وجود آورده است مانند منسوخ شدن برده‌داری، حق رأی‌گیری زنان، کنترل خردمندان جمعیت، برابری هم‌جنس‌گرایی و جستارهای بی‌شمار دیگر.
- ✓ بسیاری از بیخدایان از خانواده‌های مذهبی خود رو گردانده یا بیرون انداخته شده‌اند.
- ✓ بسیاری از مردم باور دارند که اندیشه‌های دینی باید دارای حفاظی ویژه در برابر به چالش کشیده شدن باشند به سادگی زیرا چون این اندیشه‌ها مذهبی است.

باز هم بگویم که این فهرست بسیار کوتاه شده است. تنها امیدوارم که این فهرست بتواند به خوبی نشان دهد که بیخدایان بیخود یا به دلیل نگرش‌های واهی یا تنها به دلیل این حس که «مورد یورش و هجوم» واقع شده خشمگین و عصبانی نیستند. به راستی نادادگری و بی‌عدالتی‌ها فراوانی وجود دارد.

گسترده‌تر ساختن جنبش آزاداندیشی

برای بیشتر تاریخ جنبش آزاداندیشی سازمان‌یافته، بیخدایان به سوی شکل و نشانی ویژه گرایش داشتند. برای نمونه اگر پلیس ۲۰ سال پیش، باید اطلاعاتی پیرامون بیخدایان گردآوری می‌کرد به آن‌ها گفته می‌شد که در جستجوی:

- ✓ یک مرد سفیدپوست در سال‌های ۶۰ یا ۷۰ زندگی
- ✓ مطابق تیپ دانشیک و علمی، آگاه، فرهیخته
- ✓ موهای ریش و سر خاکستری تا سفید
- ✓ یک خودروی با اندازه متوسط با چندین برچسب فراوان فتنه برانگیز

افسران شاید بر اساس مصلحت‌اندیشی چشم‌براه استدلالی بودند – مزنون شاید مسلح به قیاس صوری باشد. از خودرو که بگذاریم پلیس‌ها شاید در اصل باید به جستجوی سقراط می‌پرداختند.

شک دارم که بولتن‌های بسیاری مانند این هرگز منتشر شده باشد زیرا افراد نامبرده شده هم خیال زدن پمپ بنزین‌ها را نداشتند. اگر شما به هر کدام از گردهمایی آزاداندیشی در سال‌های پایانی سده بیستم میلادی پا گذاشته باشید شاید بیشتر می‌دید که افرادی با چنین مشخصاتی در گروه‌های کوچک بیشتر درباره موضوعاتی مانند رد کتاب‌های آسمانی یا درباره گفته‌های نابخردانه‌ی پاپ با همدیگر گفتگو کرده یا از

آخرین اکتشافات در فیزیک ذرات سخن می‌گوید. افزون بر این اگر چه بیخدایان از این دست هم از میان مردان و هم از میان زنان بودند ولی بیشتر این هم‌قطاران مرد بودند.

من نام این فرد نوعی یعنی بیخدای کلاسیک با ذهن و اندیشه‌ی طالب بگومگو و منتقد را هاری^۶ بیخدا می‌نامم.

هاری را بسیار دوست دارم. هاری ستون فقرات آزاداندیشی سازمان یافته در بیشتر پیشینه‌ی آزاداندیشی است. ولی گونه‌ای دیگر از ناباور نیز وجود داشت. این به معنای آن نیست که آن‌ها باهوش نبودند بلکه آن‌ها به طور انحصاری تنها دلبسته گفتگوهای دانش و فلسفی نبوده بلکه در جستجوی شیوه‌های برای به راه انداختن انجمن‌ها، ارتباط با دیگران و کوشش برای عدالت اجتماعی و صلاح همگانی بودند. افزون بر این هر چند که زنان و مردان بیخدا در هر دو گروه وجود داشتند ولی در این جنبش بیشتر اجتماعی و گروهی بیخدایی زنان شرکت داشتند.

من این ناباوران بیشتر اجتماعی را سالی^۷ می‌نامم.

بخش‌های زیر در جستجوی نقش جنسیت در انجمن‌های بیخدا و انسان‌گرا بوده و کاوش بیشتری در تفاوت میان هاری و سالی خواهد داشت.

سخن گفتن از جنسیت

تقسیم جنسیتی در جنبش آزاداندیشی خیالی نیست. نمونه‌گیری تشخیص نگرش دینی آمریکایی^۸ (ARIS)، نشان می‌دهد زنان بسیار همانند مردان مذهبی بوده و مذهبی می‌مانند. حتی با بدون دین بار آمدن زنان به احتمال کمتری نسبت به مردان بی‌دین خواهند ماند که بی‌دین بار آمده‌اند. بنابراین جای شگفتی چندانی ندارد که مردان (با استثنای مهمی) اکثریت را در جنبش‌های سکولار داشته باشند.

6. Harry

7. Sally

8. The American Religious Identification Survey



اعلام نظری کلی پیرامون جنسیت همیشه کار پرخطری بوده است. بی‌گمان در نگر دارید که زنان و مردان فراوانی در هر دو سوی قلمرو سالی/هاری هستند. برای نمونه مادالین موری اوهریو (بنگرید به بخش ۸) یک هاری کلاسیک بود و چندین زن برجسته دیگر در جایگاه رهبری بوده که این تعریف با آن‌ها سازگار بوده و جور در می‌آید. در سوی دیگر گرگ اپستین (بنگرید به بخش ۱۳) و شروین واین (بنگرید به بخش ۸) هر دو در دسته سالی جا گرفته و خودم نیز گرایش بسیاری به سالی دارم. ولی امروزه هر دو جنس و تفاوت‌های سالی/هاری یک عامل مهم در بیخدایی سازمان‌یافته شده است. افزون بر این چون این بخش درباره بیخدایی امروزی است من با قصد استواری به کار پرداخته‌ام.

تعداد میان جنسیت در بیخدایی سازمان‌یافته رو به بهتر شدن است ولی این بهبود کند و آهسته است. سوزان جاکوبی یک تاریخ‌دان بزرگ جنبش سکولار برآورد می‌کند که شنوندگان او از نزدیک به ۹۰ درصد مرد در یک دهه پیش به نزدیک ۷۵ درصد مرد در سال ۱۳۹۱ (۲۰۱۲ میلادی) رسیده است. تعادل میان جنسیت‌ها اکنون باید بهتر شده باشد، زیرا شکاف جنسیت برای بیخدایان زیر ۳۰ سال کم‌تر است.

بزرگداشت هاری – بیخدایان کلاسیک و آنچه بر پا ساختند

کسانی که خصوصیات آن‌ها با هاری جور است – دارای اندیشه دانشیک، بیشتر (نه همیشه) سفیدپوست و بیشتر (نه همیشه) مرد – جنبش آزاداندیشی سازمان یافته امروزی را برپا کردند. آن‌ها توان این کار را یافتند زیرا نیازهای اجتماعی و احساسی مانند بسیاری دیگر را نداشتند – نیازهای که دین کمابیش همیشه برآورده می‌ساخت.

این دلیل آن است که چرا این افراد توانستند از دین دور شده و این شاخه نوین را به جای جامعه و احساس پیرامون دانش، خرد و اندیشه بسازند.

از سوی دیگر خردمندان به نگر می‌رسد که افرادی همانند هاری نوعی جنبشی را پایه ریزی نمایند که به هیچ رو مانند دینی نباشد که به آن پشت کردند. دین به بسیاری از آنان آسیب و زیان رسانده بنابراین آن‌ها چیزی می‌خواستند که به هیچ نه مانند قبل باشد و نه حسی مانند آن را ایجاد نماید. هاری‌ها هم چنین با غرور گرایش به تک روی و منفرد بودن داشتند. واژه‌هایی مانند «اجتماع» آن‌ها را دچار بیزاری می‌ساخت و گرد آمدن در اتاقی و گفتگو درباره عشق و برادری در فهرست شکنجه‌های هراسناک آنان، چیزی نزدیک به ممیزی مالیات بود. هر آینه آن‌ها کمابیش همیشه فاصله بزرگی میان خودشان و هر چیزی که بوی دین داد، ایجاد کرده و در حالی که می‌کوشیدن دین را از زندگی روزمره و سیاست بیرون نگه دارند، ترجیح می‌دادند تا به تبادل اندیشه‌ها خردمندانه پردازند.

هنگامی که در نتایج آمارگیری سال ۱۳۷۹ هجری خورشیدی (۲۰۰۰ میلادی) روشن گشت که ۴۰ میلیون تن آمریکایی بدون دین هستند برخی از این هاری‌ها آغاز به چشم انداختن در گردهمایی خویش کرده و سرگردان بودند که ۳۹/۸ میلیون تن ناباور دیگر کجا هستند. برخی از ناباوران با بی‌اعتنایی شانه بالا انداخته و می‌گفتند، «ناباوران که چفت و بست نیستند.» هاری‌ها متصل‌کننده نبودند و همه‌ی ناباوران نیز مانند هاری‌ها نبودند.

پدیدار شدن سالی - «اجتماع» بیخدایان و نیازمندی‌های آنان

در سال‌ها اخیر بسیاری از بیخدایان و انسان‌گرایان احساس کردند که جنبش آزاداندیشی بسیار محدود ساخته شده، تنها به کسانی خدمت‌رسانی می‌کند که در همان هنگام نیز عضو جنبش بودند برای همین آن‌ها آغاز به یافتن شیوه‌ای برای گشوده‌تر ساختن درها برای بیخدایان متفاوت با خودشان - «سالی‌ها» نمودند.

خواه زن خواه مرد سالی‌ها نیز مانند هاری‌ها به خدا باور نداشتند. سالی‌ها عضو جنبش آزاداندیشی سده بیستم میلادی حسی داشتند مانند این که نیازهای آنان برآورده نمی‌شود. سالی‌ها به همان اندازه هاری‌ها کارآمد و باهوش بودند ولی آنان جنبش ساخته شده به دست هاری‌ها را کاربردی نمی‌دیدند بنابراین آن‌ها بیشتر در اجتماع باقی مانده بیشتر زمان‌ها در کلیساهای پیشرو که برای خدمت به این نیازها ساخته شده بود. سالی‌ها در آنجا برای الهیات گرد نمی‌آمدند بلکه برای ماندن در میان جمعیت گردآمده که آن‌ها را درست مانند بسیاری از متدین می‌ساخت که روی نیمکت‌ها پیرامون نشسته بودند. (برای جزئیات بیشتر بنگرید به بخش ۱۸)

سالی‌ها بیش از آنکه دلبسته گفتگوی پیرامون تناقضات کتاب‌های آسمانی باشند دلبسته فعالیت برای عدالت اجتماعی بودند. آن‌ها ارزش بسیار بزرگی در داشتن جامعه‌ای پشتیبان پیرامون خود و پیوستن به دیگران برای در فعالیت برای ساختن جهانی بهتر می‌دیدند. گاهی بسیاری از سالی‌ها به طور ژرفی دچار درگیری درونی برای ماندن در انجمن‌های مذهبی شده به ویژه اگر حس می‌کردند که آموزه‌های آن مذهب با هر گونه ارزش آزاد و مدارا مخالف است که می‌خواستند ترویج بدهند. ولی هنگامی که به گروه‌های بیخدایی و انسان‌گرایی سازمان یافته می‌نگریستند بیشتر زمان انجمن‌های بسیار کوچک و همدردی و مهربانی بسیار اندکی می‌یافتند.

بسیاری از اعضای جنبش آزاداندیشی این مشکل و دشواری را دیده و حس کرده که زمان خوبی برای آغاز توجه به نیازهای ناباوران فراتر از سخنرانی و بحث‌های سنتی به شیوه‌ی خانواده هاری است مانند این افراد فعال جستجوی کردار نیکوکار اجتماعی. افزون بر این هر چند که هر دو جنس درگیر بودند ولی جای شگفتی ندارد که بسیاری از رهبران این کوشش نو برای تمرکز دوباره توجه جنبش بیخدایی زنان بودند. یکی از نمونه‌های تازه آن «بیخدایی+»^۹ است برچسبی که می‌گوید، «من بیخدا هستم به علاوه عدالت اجتماعی برابری و دیده شدن برای من مهم است.» بیخدایان همیشه درباره موارد همدردی و هم‌دلی نگران بوده ولی این کوشش تازه در جستجوی

جا دادن این موارد نزدیک به کانون یا در جلوی صف برای توجه و کنش بود. (برای جزئیات بیشتر درباره بیهودایی+ به بخش ۲ بنگرید.)

توجه به مدت زندگی و نژاد

تراز جنسیت تنها چیزی نیست که در چشم‌انداز بیهودایی جابجا شده است؛ در چند سال گذشته جنبش هم چنین حضور بس بزرگ‌تری از ناباوران رنگین‌پوست را به خود دیده است.



دین هیچ‌گاه هرگز تنها ایمان قلبی نبوده است. دین هم چنین پیرامون اجتماع و هویت و چیزهای به طور کامل متفاوت دیگری نیز بوده است. این سخن به ویژه درباره اقلیت‌های فرهنگی و نژادی اجتماعات درست است. کبکی‌ها فرانسوی‌زبان که پیش‌تر در همین بخش به آن‌ها اشاره گشت یک نمونه اصلی بوده و کاتولیک بودن آن‌ها به استواری با فرانسوی بودن آن‌ها درآمیخته یعنی به معنی واقعی کلمه داشتن دین برای آن‌ها هیچ کار و ربطی به اعتقادات ندارد. بسیاری از مردم کاتولیک کبک که دیگر باوری به خدا ندارند هنوز خویش را کاتولیک خوانده برای تا در پروتستان‌های انگلیس زبان پیرامون خویش حل نشوند.

همین موضوع در مورد جوامع رنگین‌پوستی که با اکثریت سفیدپوست محاصره شده صدق می‌کند و درست است. بیهودایان آفریقایی-آمریکایی مانند سکیویو هیچنسون^۱ و نرم آلن^۲ پیرامون واکنش‌های شدید و خشم‌آلودی که دیگران در جوامع جوامع سیاه‌پوست هنگام فهمیدن بیهودایی در حق آن‌ها روا داشته به فراوانی مطلب

1. Sikivu Hutchinson
2. Norm Allen

نوشته‌اند رفتارها چنان بوده که انگار نه تنها از خدا بلکه به نژاد و جامعه خویش نیز پشت کرده‌اند. برای اسپانیایی‌ها نیز به همین شکل برای کسانی که کاتولیک بودن بیشتر یک بخش بزرگ از هویت فرهنگی است. با وجود این چالش‌ها چشم‌انداز در حال تغییر است. در سال ۱۳۶۹ خورشیدی (۱۹۹۰ میلادی) تنها ۶ درصد از آفریقایی آمریکایی‌ها به عنوان بی‌دین شناخته می‌شدند. در سال ۱۳۸۷ (۲۰۰۸ میلادی) این درصد نزدیک به دو برابر شده و به ۱۱ درصد رسید. هم چنین می‌توان این تغییر چشم‌انداز را به طور کلی در میان ناباوران دید:

- ✓ در سال ۱۳۶۹ خورشیدی (۱۹۹۰ میلادی) در میان ناباوران آمریکایی ۸۰ درصد سفیدپوست، ۱۰ درصد سیاه‌پوست و ۴ درصد اسپانیایی بودند.
- ✓ در سال ۱۳۸۷ (۲۰۰۸ میلادی) در میان ناباوران آمریکایی ۷۲ درصد سفید، ۸ درصد سیاه و ۱۲ درصد اسپانیایی وجود داشت.

به سخن دیگر جمعیت در کل بی‌دین‌تر به نگر می‌رسد و بی‌دین‌ها در کل بیشتر مانند مردم هستند. مانند حضور بیشتر زنان، حضور پررنگ‌تر آفریقایی آمریکایی‌ها، اسپانیایی‌ها و دیگر ناباورمندان رنگین‌پوست در چند سال گذشته نیروی دیگری است که سبب افزایش توجه به عدالت اجتماعی و کارهای انسان‌گرایان در میان بیخدایان و انسان‌گرایان شده است.

ساختن جامعه‌ای ارضاکنده برای ناباوران با هر اندیشه‌ای

همان‌گونه که چشم‌انداز انسانی آزاداندیشی تغییر می‌کرد، جستارها و موضوعات مورد تمرکز آن نیز دگرگون می‌شد. حضور بیشتر زنان، جوانان، خانواده‌ها و افراد رنگین‌پوست دستور کار جامعه ناباوران را گسترده‌تر ساخته و این تصور و انگاره که بیخدایان چه کسانی هستند و چه می‌کنند را دگرگون می‌ساخت.

افزون بر برنامه‌ی سنتی دیدارها و گفتگوهای ماهانه جنبش آزاداندیشی تأکید فراوانی بر داوطلبی، فعالیت‌ها اجتماعی، عدالت اجتماعی و فعالان حقوق بشر و برنامه‌های خانوادگی (مانند نگهداری از کودکان و برنامه نگهداری از نوزادان) هم چنین پشتیبانی دو طرفه در هنگام نیازمندی دارد. در ترازهای بالاتر بیخدایان و انسان‌گرایان مدعی آوای نیرومندتر در موارد سیاسی و اجتماعی هستند. سازمان‌های ملی مانند اتحادیه سکولار برای امریکا ندای یکپارچه‌ای به همراه لابی‌ها و کمپین‌های اطلاعاتی پیرامون اهمیت جستارهای غیر الهیاتی جامعه به راه انداخته‌اند. تجربه‌های مانند پروژه‌ی جامعه انسان‌گرای در هاروارد برای ساختن، رشد غیر الهیاتی کمک کرده و به بهسازی پشتیبانی دوطرفه انجمن‌های آزاداندیشی با گرایش به نیازهای انسانی یاری می‌رساند نیازهایی که برای سده‌ها از سوی دین برآورده می‌شد - و برآورده ساختن این حوائج انسانی بدون نیاز به ادعای باور به خدا انجام می‌گیرد.

هیچ جنبش اجتماعی بدون کشمکش‌های درونی به دگرگونی‌های ژرفی نخواهد رسید و در این میان جنبش آزاداندیشی نیز استثنا نبوده است. برخی از بیخدایان تمرکز سنتی جنبش در به چالش کشیدن دین و تشویق به سوی یک جامعه سکولار را ترجیح داده و نگران رانده شدن به سوی حاشیه هستند. جنبش‌های نوین مانند سوگیری عدالت اجتماعی در بیخدایی+ برخی از این دلواپسی‌ها را پدیدار ساخته است. به فراوانی ادعا شده که «ما رفتاری مانند یک دسته پروتستان داریم» بحث کرده و جدا شده و در واقع بیشتر هم دیگر را تکفیر می‌کنیم. (گمان کنم، این لطیفه بود که گفتم تکفیر.)

کشمکش‌های همانندی هم زمان با جا افتادن جنبش‌های حقوق شهروندی، حقوق زنان و حقوق هم‌جنس خواهان رخ داده است. آن را مشکلات رشدی فرض کنید. بسیج همگان در هنگام شورش با نیروی تمام، بسیار آسان است. ولی پس از آغاز شکل‌گیری و پیروزی



آغازین، اعضای جنبش گرفتار جنگ داخلی بیرامون کنش‌های پس از رسیدن به هدف می‌شود. همیشه هم خوب نیست که آدم‌های پرشور با دیدگاه‌های ناهمسان و متفاوت هم پیمان شوند. برای نمونه به مارتین لوتر کینگ جونیور و مالکوم ایکس بیندیشید - دو فردی که خویش را وقف حقوق شهروندی آفریقایی-آمریکاییان کردند با ولی دارای دیدگاه‌ها سراسر ناهمسان برای رسیدن به این هدف بودند. هر چند که چالش‌های نا باوران در زمان نزدیکی به کشمکش آفریقایی - آمریکایی در دهه ۱۳۴۰ خورشید (۱۹۶۰ میلادی) نبوده ولی هیچ دلیلی برای ایمنی جنبش آزاداندیشی در برابر سختی‌هایی نیست که جنبش‌های آفریقایی آمریکایی تاب آورد.

کوشش‌های دیگری نیز برای به وجود آوردن زمینه گردهمایی راحت‌تر برای بیهخدایان پنهانی و کسانی که در این دیدگاه سهم بوده ولی هویت بیهخدایی را نمی‌پذیرفتن متمرکز گشت. شبکه سرزنده‌ها^۱ کوششی برای فراهم ساختن یک برجسب مثبت برای جهان‌بینی طبیعت‌گرا بوده که با به کارگیری عنوان «سرزنده» (مانند «من سرزنده‌ام») انجام شد. کمپین‌های بیلبوردی با نوشته‌های کوتاه و ساده مانند «به خدا باور ندارید؟ بدانید که تنها نیستید» و «کمپین آفتابی شدن» بنیاد ریچارد داوکینز بیهخدایان را در بهبود بخشیدن به درک عامه از بیهخدایی یاری رساند این کار با آگاه ساختن افراد به بیهخدایی کسانی بود که دوستشان داشتند. مانند جنبش‌های پیشین، جنبش آزاداندیشی شاید بهترین وجه از میان این روند رو به رشد گذر می‌کرد اگر نه تنها به نیاز بیهخدایان سنتی بلکه به نیازهای نا باوران با هر دیدگاهی توجه می‌کرد. افزون بر این هر نشانه‌ای روشن می‌ساخت که این جنبش رو به آن سو دارد - تنها نه در راستای یک خط مستقیم.

نگاهی گذرا به قضایای رخداده در گوشه و کنار جهان

هم چنان که بیخدایان در ایالات متحده با جستارهای جنسیت، نژاد، مزیت و برتری، جدایی دین از سیاست دست به گریبان بوده و نیروی توانمندتری را در عدالت اجتماعی به وجود می‌آوردند، بیخدایان در کشورهای دیگر دلوپسی‌های ویژه خویش –گاهی سراسر همانند و گاهی سراسر ناهمسان و متفاوت– را داشتند. در زمان نوشتن این کتاب:

- ✓ بیخدایان در مصر و اندونزی به اتهام کفرگویی در زندان هستند.
- ✓ پس از خشونت عامه بر ضد مسیحیان و ترور دو سیاست‌مدار که پشتیبان کفرگویی بودند اتحادیه جهانی انسان‌گرایان و اخلاق برای منسوخ سازی قانون توهین به مقدسات پاکستان فراخوان کرده است.
- ✓ لئو ایگوی^۲ انسان‌گرایی نیجریه‌ای پس از نجات سه کودک دزدیده شده به اتهام جادوگری در غنا و کتک خوردن و بازداشت شدن در روند آن، اکنون یک بررسی و کاوش میدانی از «اردوگاه جادوگری» را مدیریت می‌کند که هزاران زن را بر خلاف میل خویش در شمال غنا نگهداری می‌کند.
- ✓ بیخدایان ایرلندی با پست نقل قول‌های منتقد دین برخط به چالش کشیدن قانون توهین به مقدسات ادامه می‌دهند.
- ✓ انسان‌گرایان انگلیس می‌کوشند تا آفرینش‌گرایی را بیرون از کلاس‌های درس علوم نگه داشته و می‌کوشند تا با محافظت ویژه با دخالت دین در سیاست رویارویی کنند.

- ✓ سازمان‌های انسان‌گرا در غنا و اوگاندا بر ضد مصوبه‌ی ضد هم‌جنس‌خواهی می‌جنگند که پشتیبانی سازمان‌های مذهبی و سیاسی را با خود دارد.
- ✓ کانون بیدایان در هندوستان به کشمکش چندین ده ساله خویش بر ضد سیستم کاست ادامه می‌دهد.

در برخی موارد، بیدایان و انسان‌گرایان در این کوشش‌ها یا جنگ با پایداری دینی در برابر دگرگونی تنها و بی‌پناه هستند. ولی با رشد شمار موارد آن‌ها زمینه‌های مشترکی با گروه‌های پیشروی دینی یافته و با هم دیگر بر روی این موارد اساسی کار می‌کنند. در آینده شاید حتا همبستگی بیشتری میان انسان‌ها خیرخواه با دین و بی‌دین رخ دهد، انسان‌هایی که در آرمان‌ها و ارزش‌های انسانی یکسانی سهیم هستند.

بخش ۱۵

خوب بودن با خدا یا بدون خدا

در این بخش

- ◀ بدست آوردن درک بهتری از چیستی اخلاق
- ◀ نیک و خوب بودن – بدون باور به خدا
- ◀ درک چگونگی کارکرد اخلاق
- ◀ پژوهش توسعه اخلاقی

هر سال که می‌گذرد میلیون‌ها انسان از دین فاصله می‌گیرند. در بخش ۱۴ روشن ساختم که چه پرشتاب از هواداران دین کاسته شده و ایمان دینی در چندین ده کشور کاهش یافته است. این روزها یک میلیارد انسان روی زمین می‌زیند که ذره‌ای باور به خدا ندارند. اگر حقیقتی در این نهفته بود که مردم برای نظم دادن به کردار خویش نیازمند باورهای دینی هستند، این همه سکولار شدن‌ها باید به یک اضطرار اخلاقی بینجامد. ولی نترسید چون این بخش خبرهای خوبی خواهد داد! دین می‌تواند خاستگاه اصول اخلاقی باشد ولی برای اخلاقی بودن ضرورت دین داشتن بیش ضرورت داشتن

یک رژیم خوراکی پر فیبر نیست. همان گونه که لاری نوکسی^۱ یک پژوهشگر توسعه اخلاق گفته است، درک مردم از اخلاق در گوشه و کنار جهان بسیار همانند است خواه «این دین را داشته خواه دین دیگری یا به هیچ رو دینی نداشته باشند».

این خبر خوبی بود بسیار خوب - ولی این خیر کار درک اخلاق را کمی چالش برانگیزتر می‌سازد. هیچ کسی نمی‌تواند تنها یک پرسش بپرسد و دریابد که آیا آن شخص شاید کردار نیکی دارد. ولی آنچه حقیقت است همیشه راستین و حقیقت بوده است و برای انسان‌ها بهتر است که به جای گمان کردن به راستی این بخش حیاتی زندگی انسانی را درک کنند.

بیشتر اوقات بیش از آنچه می‌بینیم دلایلی برای خوش بینی وجود داشتن انسان اخلاقی هست و هم چنین دلایل بسیاری هست که نباید از رشد حضور بیخدایان، ندانم‌گراها و انسان‌گرایان در فرهنگ امروزی ترسید. هنگامی که زمان نیکوکار بودن و نیکویی کردن می‌رسد - نتیجه چه بد باشد چه خوب - بسیار بیشتر از گمانی که دوستان و همسایگان دین‌دار دارند بیخدایان مانند آن‌ها هستند. این بخش با آگاهی دادن که می‌توان با خدا یا بدون خدا خوب بود کاری می‌کند که مردم از هم دیگر و حتی از خودشان کمتر بترسند. بنابراین دفاع و پدافندی از اخلاقی بودن بدون دین به راستی به دفاعی از سرشت و طبیعت خود انسان می‌انجامد. این موضوعی است که بیشتر این بخش درباره سخن خواهد گفت: نه اخلاق بیخدایی بلکه اخلاق طبیعت کهن و آشکار انسان. نگاهی به پژوهش انداخته و چشمان خویش را کمی تنگ‌تر نماید آنگاه راز آشکار می‌شود و با شگفتی روشن می‌شود که انسان‌ها چندان بد هم نیستند.

تعریف اخلاق

1. Larry Nucci

اخلاق چیست؟ یک فرد اخلاقی بودن چه معنایی دارد؟ آن گونه که پیداست پرسش نخست چندان سخت نیست: اخلاق درباره تشخیص خوب از بد، یا درست از نادرست است. ولی این درست همان جایی است که موضوع پیچیده می‌گردد زیرا هیچ‌گاه مردم درباره چه چیز درست و چه چیز نادرست است هم‌رأی و موافق نیستند.



برخی از مردم گمان می‌کنند که درستی هر چیزی باید بر پایه کتاب‌های آسمانی یا از سوی مراجع باشد. بیخدایان (و بسیاری از باورمندان نیز) این رویکرد را مشکل‌دار می‌دانند. زیرا کتاب‌های آسمانی و مراجع سخنان ناهمسان و متفاوتی گفته که گفتگو پیرامون درست و نادرست را از آنچه باید باشد دشوارتر ساخته است. از سوی دیگر اگر نوشته‌های مقدسی به پیروان خود فرمان آسیب‌رسانی به دیگران را بدهد مردم بیرون از نفوذ آن نوشته باید اجازه داشته باشند بگویند که این منبع درستی برای راهنمایی اخلاقی نیست.

(البته این آقا لازم به یادآوری می‌داند که همه‌ی کتاب آسمانی این جور نیست. به ویژه کتابی که خودش می‌پسندد)

همین سخن درباره مراجع نیز درست است. من نباید چیزی را تنها به دلیل گفته‌ی شخص دیگری، حتا اگر شخصی بسیار قابل احترام باشد بدون اینکه به طور مستقل درباره منطقی بودن آن بیندیشم، نیک و خوب بدانم. (بنگرید به حاشیه بعدی که پژوهشی روان‌شناسی درباره شیوه‌ی تعریف اخلاق از سوی افراد است.)

برای بخشی که پیرامون اخلاقی بودن خدا سخن می‌گوید بازگویی تعریفی از یک بیخدا منطقی به نگر می‌رسد. سام هریس دانشمند عصب‌شناس می‌گوید اخلاق به «سعادت جانداران هشیار و با شعور» توجه دارد. اگر چیزی کمک‌کننده و یاری‌رسان به این سعادت باشد اخلاقی است. اگر از آن بکاهد غیراخلاقی است.

همه بیخدایان با این تعریف موافق و هم‌نوا نیستند - ولی خوب این ناهمنوایی‌ها یک مسئله عادی و روزمره است. برای روشن شدن هدف من از اخلاق در این کتاب، به کوشش و تکاپویی بیندیشد که تا جای ممکن در سعادت جاندار هشیار و با شعور تأثیر داشته باشد.

تصوری از تعاریف افراد از اخلاق



جانانان هادیت^۱ روان‌شناس پژوهش‌جالی درباره تعریف افراد از اخلاق انجام داده است. او پنج «بنیان» اخلاقی تشخیص داده است.

✓ منصف

✓ پرهیز از آسیب رساندن

✓ وفاداری

✓ اخلاص

✓ مرجعیت

سپس پیمایشی انجام داده تا دریابد مردم بیشترین اهمیت را به کدام می‌دهند. برخی گمان می‌کردند که یک کنش هنگامی غیراخلاقی است که ناب و خالص نباشد. برخی گمان می‌کردند که عدم وفاداری امریست که به شدت در برابر اخلاقی قرار می‌گیرد. کسانی دیگر متوجه انصاف یا آسیب‌رسانی به مردم بوده، در حالی که برخی دیگر گمان می‌کردند که به چالش کشیدن مرجعیت نا اخلاقی است. بیشتر مردم آمیخته‌ای از این‌ها را با اهمیت کم و بیش در هر رشته می‌پذیرفتند.

یک نتیجه به راستی جالب: هادیت دریافت که لیبرال‌های سیاسی بیشتر متوجه منصفانه و پرهیز از آسیب‌رسانی بوده و بسیار کمتر به مرجع، خالص بودن و وفاداری توجه دارند. به زبان دیگر لیبرال‌ها (و بیشتر بیخدایان) گمان نمی‌کنند که یک رابطه جنسی به دلیل «خالصانه» بودن نابهنجار اخلاقی نیست و هم چنین گمان نمی‌کنند

1. Jonathan Haidt

که با به چالش کشیدن شخصیت مرجع کار نادرستی انجام داده‌اند. ولی هنگامی که کسی آسیب دیده یا رفتار نامنصفانه‌ای دیده می‌شود، همین افراد خود را بسیار درگیر می‌بینند.

سیاستمداران محافظه‌کار بیشتر از لیبرال‌ها به وفاداری، اخلاص و مرجعیت دل‌بستگی داشته و کمتر به انصاف و پرهیز از آسیب‌رسانی علاقه دارند. هر چند البته ناراحت می‌شوند ولی نه به آن اندازه.

کردار نیک بدون باور به خدا

این اندیشه که مفاهیم درست و نادرست از منبعی فراطبیعی رسیده سنی به اندازه مفهوم گناه دارد. در داستان‌های پیدایش، آدم و حوا برای خوردن میوه که خوردنش حرام شده از بهشت اخراج می‌شوند. فراموش نکنید که میوه از درخت آگاهی به نیک و بد بوده است. هم چنین مشکل خود میوه نبوده بلکه انجام عمل نافرمانی و سرپیچی از دستور بوده است.

در کانون این داستان گیرا این اندیشه نهفته است که تنها خدا تفاوت میان نادرست و درست را می‌داند. گفته شده که اخلاق برای انسان سراسر راز بوده است برای همین تنها کار در توان انسان‌ها پیروی از دستورات خدا است. پس زمانی که آدم و حوا در انجام این کار شکست خوردند، سراسر جهان اخلاق را با خطر روبرو ساختند. بنابراین هنگامی که من ادعا می‌کنم مردم می‌توانند بدون کمک خدا بد را از خوب بازشناسند می‌دانم که ضربه سخت و شدیدی به ریشه‌های بسیار ژرف وارد می‌کنم. از این گذشته زمانی که می‌گویم مردم می‌توانند بدون خدا نیکوکار باشند باید جایی توضیح دهم چگونه امکان دارد. پس به خواندن ادامه دهید.

چرا اصلاً برای خوب بودن باید خود را به رنج و ناراحتی بیندازیم؟

چندین سال پیش، پس از یک سخنرانی شنونده‌ای خویش را یک فرد مسیحی با اخلاقی بر پایه کتاب‌های آسمانی معرفی نمود. وی گفت بدون راهنمایی خدا و کتاب مقدس او نمی‌تواند هیچ روشی برای تشخیص بد از خوب داشته و دلایل بسیار کمتری برای خوب و نیکوکار بودن دارد.

در این باره می‌توانستم به شیوه‌های گوناگونی سخن بگویم. برای نمونه می‌توانستم بپرسم چرا او موهای خودش را به شیوه‌ای که کتاب آسمانی می‌گوید (لاویان ۱۹:۲۷) کوتاه نمی‌کند ولی این پرسش بازی بیهوده‌ای بود و بی برو و برگردد به او برمی‌خورد.

هم چنین بدون شک او مردی قابل ستایشی بود و اگر ناگهان به عدم وجود خدا پی می‌برد، من باور نمی‌کنم که چیزی از او کم می‌شد. من باور دارم که حتا پس از درک عدم وجود خدا باز هم می‌توانست هزار تفاوت میان بد و خوب گذاشته و هنوز می‌توانست دلایل بسیاری برای نیکوکاری و خوب بودن داشته باشد. در واقع همان دلیل‌هایی که من دارم. ولی به جای سخنرانی اندیشیدم وی را ناچار سازم تا دلیل‌های خوب بودن را از زبان خودش بازگو نماید. برای همین با بی‌اعتنایی پرسیدم «چرا باید حتا نگران خوب بودن باشم؟» چشم‌های او گشاد شده و پاسخ داد «چرا باید اصلاً نگران باشید» زیرا جامعه بدون اخلاق از هم می‌پاشد! ارتباط بدون اطمینان امکان نداد. اگر هر شخصی برای انجام هر کار دلخواهش آزاد باشد، روی زمین با جهنم تفاوتی نخواهد داشت! ناچار خواهید بود پیوسته و دائم مراقب همه طرف باشید.»

سپس لبخند زد. «از این‌ها گشته اگر شما به عدالت خدا باور ندارید، به احتمال بسیار همه عمر را به دلیل تبهکاری‌ها و جنایت‌های خویش در زندان خواهید گذراند.» من سرم را تکان داده و گفتم، «یک فهرست عالی را بازگو کردید. شما درست همه دلیل‌های خوب بودن مرا بازگو کردید و این کار بدون نیاز به خدا و کتاب آسمانی انجام دادید.»

او برای لحظه کوتاهی سردرگم و گیج و سپس مانند این که گول‌خورده خجل گشت. ولی کار من به هیچ رو فریب نبود - تنها یک تصویرسازی ساده که هر کسی

حتا کسانی که کتاب‌های آسمانی را منبع سودمند برای راهنمایی اخلاق می‌دانند، می‌توانند دلایلی برای خوب بودن داشته باشند. برای نمونه:

- ✓ من می‌دانم که انسان اگر آسیب ببیند یا فریب بخورد یا دروغ بشنود چه احساسی دارد بنابراین با دیگران همدل بودم و می‌کوشم به کسی دروغ نگویم یا آسیب نزنم یا کلاهبرداری نکنم.
- ✓ زمانی که خودخواهی یا آز و حرص بر حس همدلی چیره شود اطرافیان مرا دچار پیامدهای کنش خودم خواهم نمود.
- ✓ کمابیش مانند هر انسان دیگری نمی‌خواهم بی‌حرمت شده بلکه می‌خواهم اطرافیان دوستم داشته و به من احترام بگذارند.
- ✓ دوست ندارم همواره مراقب پیرامونم باشم تا مبدا کسانی که به آنها آسیب زده‌ام برای انتقام بازگردند. اگر با مردم کردار خوبی داشته باشم می‌توانم آرامش داشته باشم.
- ✓ همکاری و نیت خوب با اطرافیان زندگی مرا آسان‌تر می‌سازد.
- ✓ من عزت‌نفس دارم که بخشی از آن به دلیل رفتار من با دیگران است.
- ✓ من دوست ندارم برای شکستن قانون جامعه کیفر و گوشمالی شوم.
- ✓ اگر خودم رفتار اخلاقی نداشته باشم نمی‌توانم از دیگران درخواست رفتار اخلاقی داشته باشم.

این سیاهه می‌تواند برای ده‌ها صفحه ادامه داشته باشد. برخی دلیل‌ها والا و بلند مرتبه بوده و برخی‌ها زمینی و کم‌ارزش هستند. برخی از آنها شاید در کتاب‌های آسمانی آمده باشد ولی ریشه درستی آنها کتاب‌های آسمانی یا خدا نیست - به سادگی آنها آموزه‌های خردمندانه‌ای است. هر کسی می‌تواند آنها را دریافته و استنباط کند. هر آینه کارشناسان رشد اخلاق می‌گویند بیشتر مردم اصول یک زندگی اخلاقی را نه از راه کتاب و آموزگار بلکه با کنش و واکنش با دیگران - در زمین‌بازی،

در تیم‌های ورزشی، در خانواده و دیگر گروه‌های اجتماعی - پیش از به پایان رساندن مدرسه ابتدایی استنباط می‌کنند.

این اصول رفتار خوب را تضمین نمی‌کند ولی هیچ یک از آموزه‌های دینی نیز تضمینی برای رفتار خوب ندارد. در هر دو صورت هر گاه شخصی حس با اخلاق بودن خویش را از دست بدهد مردم و نهادهای اجتماعی فراوانی وجود دارند که خواستار هدایت وی خواهند شد. هر شخص روزانه هزار تا تصمیم کوچک و بزرگ اخلاقی می‌گیرد. و هنگامی که این تصمیم‌های به خوبی گرفته شود همه سود می‌برند.

بی خیال استالین و تفتیش عقاید - و جدی گرفتن اخلاق

نه دین و نه بی‌دینی تضمینی برای رفتار خوب نمی‌دهد. انگیزه‌هایی مانند آز، قدرت، خشم، رنجش، ترس یا درماندگی می‌تواند بر انگیزه‌های اخلاقی فهرست شده در بخش پیش چیره شده و این درماندگی می‌تواند بدون هیچ شکی با خدا یا بیخدا را به کردار بد براند.

با این حال گروه بزرگی از مردم در هر دو اردوگاه بیخدا و باخدا، با صرف انرژی بسیار می‌کوشند تا با به رخ کشیدن کردارهای بد هیولاهای مشهور - دیکتاتورها یا تبه‌کاران سرمست از باده آز، قدرت، خشم و دیگر ناپسندی‌های اخلاقی - گروه دیگر را متهم به بدمنشی و اهریمن‌صفتی کرده و آن هیولا را هم چون دادخواستی بر ضد همه افراد زیر آن برچسب دین (یا بی‌دین) به کار گیرند. ولی دلیل آوردن از عملیات وحشتناک مفتش اعظم تورک‌مادا^۲ یا آدلف هیتلر^۳ یا فرد فلیپس^۴ برای نتیجه‌گیری درباره مسیحیان معتدلی مانند ند فلاندرز^۵ انحراف و گمراهی است. هم چنین این گفته که همسایه‌های مسلمان من دارای بازتابی بسیار کمی از ویژگی‌های اخلاقی عیدی امین یا اسامه بن لادن هستند نادیده گرفتن همه متغیرهای دیگر است که این دیو و هیولاهای مشهور را آنچه هستند ساخته است.

2. Torquemada
3. Adolf Hitler
4. Fred Phelps
5. Ned Flanders

بنیادگذار تفتیش عقاید اسپانیا

شخصیت کارتونی همسایه در سمپسون‌ها

موضع همانندی در برابر ژوزف استالین، مائو تسه تونگ و دیگر بیخدایان با کردارهای ددمنشانه می‌توان گرفت. مانند نابکاران دینی کردار این افراد نه به دلیل دیدگاه‌های آنان درباره خدا بلکه بیشتر به دلیل داشتن قدرت لگام گیسخته بدون نظارت است. از سوی دیگر استالین را یک بیخدای عادی فرض کردن به همان اندازه بی‌خردانه است که به دلیل بی‌اخلاقی تورکمادا به اخلاق یک کواکر^۱ بی‌دقت شک کنیم.



این گفته‌ها نکته‌ی اخلاق دیگری را در جلوی چشم من آورد که ارزش اشاره کردن دارد. مردم با هر جهان‌بینی باید بر اساس معیار و استانداردهای اخلاقی کنونی زندگی خود و مورد تأیید سنجیده شوند. بیشتر مسیحیان امروزه می‌دانند که سوزاندن آدم‌ها بسته شده به تیرک چوبی اندیشه پلیدی است و هنگامی که آخوند فرد فلپس و اعضای دین باپتیست وستبرو^۲ با اعلان‌هایی که بر آن نوشته شده بود، بدانید که خداوند از هم‌جنس‌گرایان متنفر است، جلوی مراسم به خاکسپاری سربازان را گرفتند، بسیاری از همین مسیحیان برآشفته شدند. شمار اندکی از مسلمانان اخلاق عیدی امین یا اسامه بن لادن را می‌پذیرند. افزون بر این بیشتر بیخدایان گمان می‌کنند که استالین یک تبهکار ضد اخلاق است. این دیدگاه‌ها نسبت به برجسب‌های مشترک اهمیت بسیار بیشتری دارد.

اگر کسی خشونت‌ها و دشمنی‌هایی را که این دیوها را انگشت‌نما ساخته تأیید کند – آن‌گاه دیگر هنگام مخالفت کردن است. ولی همان‌گونه که در بخش «بیکربندی

1. Quaker
2. Westboro

یک فرقه مذهبی

درست پرسش» پایین‌تر در همین بخش گفته‌ام بیشتر مردم با هر جهان‌بینی باید به دلیل نشان دادن بزرگواری‌های فراوانی ستایش شوند.

خوب بودن بدون خدا - تاریخچه‌ای گذرا

بیشتر بیخدایان بی‌درنگ تأیید کرده که بسیاری از باورمندان دینی انسان‌های خوبی هستند. از مارتین لوتر کینگ جونیور و دلایی لاما گرفته تا آقای روجرز تا مادرزن دوست‌داشتنی و گرامی من و بی‌گمان هیچ دشواری پیدا نمی‌کنم که نمونه‌هایی از افراد بی‌شماری بیاورم که دین خویش را سربلند می‌سازند.

ولی بسیاری از مردم دین‌دار گمان می‌کنند که نا باوران به سادگی نمی‌توانند انسان‌های اخلاقی باشند. این اندیشه راه خویش را به وسیله شمار بسیاری از روضه‌هایی باز کرده که در گذر بیست و پنج سال گذشته به عنوان یک شنونده نا باور شنیده‌ام. البته بی‌شک همه دین‌دارها این گونه نمی‌اندیشند ولی بسیاری از آن‌ها چنین اندیشه‌ای داشته و بسیاری آن را عملی کرده و این تصور نادرست سبب درد و رنج پنهانی بسیاری در میان بیخدایان و دیگر نا باوران شده است.

هنگامی که پیر بیلی^۱ فیلسوف در ۱۰۶۰ خورشیدی (۱۶۸۱ میلادی) گفت که یک بیخدا به اندازه یک مسیحی می‌تواند پرهیزگار باشد و هیچ دلیل نیست که بیخدایان نتوانند یک جامعه اخلاقی ویژه خود را ریخت و شکل دهند و با این سخن نزدیک بود چشمان اروپای مسیحی از کاسه در بیاید. این فیلسوف برای گفتن سخنانی از این دست سرانجام پیشه‌ی آموزگاری خویش را در هلند از دست داد.

یک موضوع جذاب: سه سده بعد اکثریت هلندی‌ها خداپرست نبودند و بیلی درست گفته بود- هلند یکی از آرام‌ترین، با نظم‌ترین و کم‌خشونت‌ترین جوامع روی زمین است. (به زودی در بخش «اسکاندیناوی» جزئیات بیشتری آمده است.)

ولی این تصور نادرست، یعنی ناتوانی خوب بودن بیخدایان یک موضوع پایدار شده است. بنابراین پیش از اینکه به چگونگی کارکرد اخلاق بدون دین‌های فراطبیعت

1. Pierre Bayle

پردازم می‌خواهم چند رویداد برجسته تاریخی از خوبی بدون خدا بازگو نمایم. (برای بررسی ژرف‌تر این سه مورد زیر بنگرید به بخش ۴.)

کنفوسیوس

کنفوسیوس فلسفه‌ای سراسر درباره اخلاق، ترقی خود، پرهیزگاری، از خودگذشتگی و کنش‌های همدردی و دلسوزی است - و همه این کنش‌ها بدون دست به دامان خدا شدن برای کمک یا راهنمایی است. کنفوسیوس نخستین نسخه شناخته شده قانون زرین را پیکربندی کرده است: «آنچه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران نپسند.» بخش ۴ را برای دانستن جزئیات بیشتر درباره کنفوسیوس بررسی کنید.

اپیکور

اپیکور فیلسوف و پیروان وی در یونان باستان که بیشتر آنان بیخدا، ندانم‌گرا یا خداانگار بودند در جرگه نخستین کسانی هستند که پیرامون دادگری و عدالت به عنوان یک پیمان و قرارداد اجتماعی میان مردم - قرارداد آسیب نرساندن به هم دیگر - سخن گفته‌اند.

دین جین

جین یک دین بدون خداست که بر صلح و عدم خشونت متمرکز و کانونی شده است. برای سده‌ها جین در خط نخست جبهه‌ی جستارهای اجتماعی و اخلاقی در هندوستان بوده و همه را بدون ارجاع به خدا انجام می‌داده است. برای به دست آوردن دیدگاهی دقیق‌تر درباره جین به بخش ۴ مراجعه نمایید.

اصلاح‌طلبان

بیخدایان و ندانم‌گراها در جستار و موضوعات بزرگ اخلاقی در زمان خویش کارهای دلاورانه‌ای انجام داده‌اند مانند:

- ✓ پیشگامان حقوق زنان کسانی مانند سوزان برانل آنتونی، ماتیلدا جوزلن گاگه، الیزابت کدی استاتون، سیمون دو بورا و گلوریا استینم^۱
- ✓ هواداران برانداختن برده‌داری کسانی مانند فرانسس رایت، ارنستین رز، فردریک دگلاس و لادیا ماریا چیلد^۲
- ✓ هواداران برابری اجتماعی، اصلاحات در زندان و کار منصفانه نیروی کار کسانی مانند جرمی بتامن، رابرت اون جان استورات میل، فیلیکس آدلر، اما گلدمن، گورا و جین آدامز^۳
- ✓ هواداران حقوق تولیدمثل، کسانی مانند مارگارت اسنگر و کاتا پولیت^۴
- ✓ معترض به جنگ و نظامی‌گری کسانی مانند برتراند راسل، کیت هدسن، جین آدامز، نوام چامسکی و آلدولس هاکسلی^۵

(بخش ۷ و ۸ را برای اطلاعات بیشتری از اصلاح‌طلبان ببینید)

جوامع اخلاقی بدون خدا - اسکاندیناوی

یکی از آشکارترین سندها درباره توان بالای مردم برای اخلاقی بودن بدون باور به خدا درست هم اکنون در کشورهای اسکاندیناوی - نروژ، سوئد و دانمارک - یافت می‌شود. کمابیش با هر معیاری این جوامع دارای کمترین میزان دیانت در سراسر تاریخ بشریت هستند. میان ۶۵ تا ۷۸ درصد مردم اعتراف به ناباوری به خدا کرده و تنها ۳ تا ۵ درصد از مردم به طور منظم به کلیسا می‌روند. فیل زوکرمن^۶ می‌گوید ولی به جا لبریز بودن با انحراف و خشونت این کشورها «با اخلاق، باثبات، انسانی و بسیار خوب» است. این کشورها کمابیش در هر نشانه‌ای از یک جامعه متمدن در بالای جهان قرار دارد

1. Susan B. Anthony, Matilda Joslyn Gage, Elizabeth Cady Stanton, Simone de Beauvoir, and Gloria Steinem

2. Frances Wright, Ernestine Rose, Frederick Douglass, and Lydia Maria Childv

3. Jeremy Bentham, Robert Owen, J.S. Mill, Felix Adler, Emma Goldman, Gora, and Jane Addams

4. Margaret Sanger and Katha Pollitt

5. Bertrand Russell, Kate Hudson, Jane Addams, Noam Chomsky, and Aldous Huxley

6. Phil Zuckerman

مانند نرخ پایین تبهکاری، نرخ بالای سواد، بیکاری پایین و بالاترین سرانه تولید ناخالص داخلی^۷ بر روی زمین را دارد.

از سوی دیگر زمانی که هنگام دست‌ودل‌بازی و سخاوتمندی می‌رسد در سرانه کمک‌رسانی به کشورهای فقیر در میان چهار کشور نخست اسکاندیناوی‌ها رده سوم را دارند. البته کشور (به طور شدید مذهبی) ایالات متحده در این زمینه نیز کاری کرده و در سال ۱۳۸۹ (۲۰۱۰ میلادی) سرانه ۹۷ دلار به کشورهای در حال توسعه کمک کرده است. ولی کشور سکولار سوئد ۴۸۳ دلار سرانه، کشور شک‌گرای دانمارک ۵۱۷ دلار سرانه و کشور بی‌دین نروژ سرانه یعنی به ازای هر فرد ساکن در کشور از کودک، زن و مرد مبلغ شگفت‌انگیز ۹۳۶ دلار به کشورهای درگیر کمک کرده است - نزدیک به ۱۰ برابر ایالات متحده. یک الزام تا اندازه‌ای تأثیرگذار و پویا برای ارزش‌های اخلاقی و من‌ترجیح می‌دهم بگویم همگی برخاسته از کشورها با باورها اندک دینی.

انسان‌گرایان مهربان

بی‌اعتقادان به خدا همیشه دست و دل باز و سخاوتمندی هستند. ولی در چند سال گذشته کوششی به طور ویژه برای ارزیابی دهش و بخشش سازمانی و داوطلبانه بر اساس ارزش‌های این جهان‌بینی انجام گرفته که شامل پشتیبانی دو طرفه و پاسخگویی است. اگر انسان‌ها جهان بهتری با درد و رنج کمتر و عدالت بیشتری می‌خواهند و هیچ نیروی فراطبیعت نیست که این خواسته را برآورده سازد - خوب پس خود آدم‌ها باید این کار را انجام دهند.

چندین گروه بزرگ بدون اعتقاد به خدا کوشش‌های امدادی برای بلایای طبیعی پس از سونامی اقیانوس هند در سال ۱۳۸۳ را به راه انداختند که شامل شیر^۸ (از سوی شورای انسان‌گرایی سکولار)، کمک‌های اهدایی ناباورمندان (از سوی بنیاد ریچارد داوکینز) و نیکوکاری‌های انسان‌گرا (از سوی انجمن انسان‌گرایی آمریکایی).

7. GDPs per capita

8. SHARE

در سال ۱۳۸۹ خورشیدی (۲۰۱۰ میلادی) اعضای یک سازمان انسان‌گرایی برای تشویق گشاده‌دستی و دهش در انجمن‌های بدون اعتقاد به خدا بنیادی به نام بنیاد فراتر از ایمان^۹ را ساختند. (اعتراف بزرگ: من مدیر اجرایی آن هستم.) در ماه‌های پایانی ۱۳۹۱ خورشیدی (۲۰۱۲ میلادی) اعضای بیخدا و انسان‌گرای این بنیاد بیش از ۷۵۰،۰۰۰ دلار از راه بخشش در سراسر جهان گردآوری کرده و شبکه‌ای از انسان‌گرایان داوطلب در ۲۳ شهر در ایالات متحده به راه انداختند.

رغمون ساختن ریشه‌های طبیعی اخلاق

تا زمانی که مردم پیرامون تفاوت خوب و بد بیندیشند، دو اندیشه در جلب توجه‌ها با هم رقابت دارند:

✓ درک انسانی نیکی و درستی از بیرون از انسان می‌آید - حدس همیشگی خدا است.

✓ درک انسان از نیکی و درستی در مغز انسان، یک بخش طبیعی از انسان به هم بافته می‌شود.

برای زمان طولانی با این موضوع مانند شیر و خط شده برخورد شده و در مجموع برنده شخصی بود که زورش^{۱۰} می‌رسید. ولی در سده پیش یا چند سال عقب‌تر یا جلوتر چیزهای بسیاری درباره وابستگی انسان‌ها به هم دیگر آشکار شده است. حوزه‌های دانش مانند عصب‌شناسی، ژنتیک و بیوشیمی پیرامون چگونگی ساخت انسان از درست و نادرست روشن‌گری‌های فراوان انجام داده - و هم چنین درباره این دلیل

9. Foundation Beyond Belief

10. Big Guy

نیز روشنگری کرده که چرا انسان‌ها بیشتر به جای انتخاب درست گرایش به برگزیدن نادرست دارند.

مانند بسیاری دیگر از اکتشافات تصویر به دست آمده نیز جای کار چندانی برای خدا نمی‌گذارد. کردار خوب به صورتی است که بالاترین سازگاری را ایجاد نماید. کردار خوب به بقا کمک می‌کند. بنابراین فرگشت گرایش به خوب بودن را به طور طبیعی گزینش کرده که درک اخلاق و رفتار اخلاقی را در ژرفای تاروپود چستی و هویت انسان‌ها می‌گذارد.

برای بسیاری از انسان‌ها حتا پذیرفتگان فرگشت این یک ادعای تکان‌دهنده است. بی‌گمان فرگشت می‌تواند پیرامون جنس، رفتار تهاجمی و گرسنگی و ترس روشنگری نماید - ولی می‌شود بگویید که آیا مگر فرگشت درباره «بقای سازگارترین» و «طبیعت، چنگ و دندان خون‌آلود» نیست؟ پس چگونه به روشنگری درباره اخلاق می‌پردازد؟

ولی برخلاف انتظار فرگشت نه تنها می‌تواند برای روشنگری پیرامون رفتار اخلاقی به کار گرفته شود بلکه در واقع باید چنین باشد. ولی با این حال اخلاق بدون خطا نیست. برخی گرایش‌های فرگشت یافته که در یک میلیون سال پیش سودمند بوده امروزه حتا کمک کوچکی هم نمی‌کند. در این موارد انسان‌ها هنجارهای اجتماعی، معیارها و قوانین را برای حمایت انسان‌ها در برابر همدیگر توسعه داده است. دیوید تی^{۱۱} نمونه جالب توجه‌ای را گوشزد می‌کند: اگر شما شیوه رفتار گونه‌های اجتماعی دیگر در روی کره زمین را بررسی کنید به راستی جالب است که ده‌ها نر بالغ بدون وابستگی به هم می‌توانند با ده‌ها مادینه آماده باروری در دشتی ساعت‌ها حبس شده و همگی به سلامت و بدون آسیبی به دروازه کلیولند^{۱۲} برسند. اگر بنا بر ترندهای فرگشت گذاشته شود تمایل به کنش بر ضد این پیامد خوب دارد. با این حال این پیشامد هر روز ده‌ها هزار بار رخ می‌دهد زیرا مردم اخلاقی اجتماعی را توسعه داده که خوشبختانه در هنگام نیاز بر گرایش‌های فرگشت یافته انسان چیره می‌گردد.

11. David Lehti

12. Cleveland شهری در اوهایو

این سخنان به معنای معصوم بودن انسان‌ها نیست دست کم حدسی پر خطر و کم شانس است. هیچ کسی (حتا امام‌ها) معصوم نیستند. ولی ما گرایش نیرومندتری نه به غیراخلاقی بودن بلکه به اخلاقی بودن داریم و دانش چند دلیل برای آن می‌آورد. این بخش به ریشه‌های طبیعی اخلاق پرداخته و هم چنین نگاهی به شیوه‌هایی می‌اندازد که جامعه برای سربراه نگه داشتن انسان‌ها در هنگام ناموفق بودن طبیعت و سرشت انسان به کار می‌گیرد.

روشن ساختن معنای «بقای سازگارترین»

عبارت «بقای سازگارترین» گونه، انگار جهانی را پیش چشم می‌کشد که در آن نیرومندترین گونه با کوبیدن ضعیف بقا می‌یابد. این گفته کم‌ترین شباهت با تعریف هریس از اخلاق را داراست - و اگر فرگشت سهمی در اخلاق داشته باشد در این صورت این سهم، سهم بسیار کوچکی است. بیشتر مانند چیرگی و پیروزی بر چیزی است!



ولی این معنای عبارت «بقای سازگارترین» نیست. این عبارت به معنای سازگاری فیزیکی نیست بلکه به این معنای است که رفتار گونه با محیط پیرامونش بهترین سازگاری را دارد یا نه. بقای جانوری شاید وابسته به لاغری آن باشد بنابراین می‌تواند هنگامی که شکارچی نزدیک شده زیر سنگی پنهان گشته در حالی که هم قطار چاق و عضلانی وی نمی‌تواند پنهان شده و شکار می‌شود. پس «سازگاری» تنها به نیرومندی یا توانایی یورش به دیگران گفته نمی‌شود. در بسیاری از موارد پیرامون توانایی برای مشارکت با دیگران است.

همکاری و همدلی می‌تواند نسبت به «سرکوبی همسایگان» به طور کامل سازگاری بسیار بهتری برای شرایط زندگی انسان‌ها باشد. برای اینکه ببینید چرا، تنها دو گروه از انسان‌های دوره سنگی را تصور کنید که یک گروه دارای گرایش ژنتیکی برای کشتن هم دیگر بوده و یک گروه با گرایش به یاری‌رسانی به هم دیگر باشند. کدام یک از این جمعیت‌ها احتمال دارد پس از ده نسل بقا یافته و این ژن‌ها و گرایش را به کودکان خویش منتقل سازد؟ من به طور کامل مطمئن هستم که آن جمعیتی نیست که برای وقت گذارنی کشتار می‌کند. «هر کسی برای خودش» راهکار و استراتژی وحشتناکی در بقای گروه است.

این همکاری و همدلی طبیعی در «گروه خودی» شخص - یعنی نزدیک‌ترین و یکسان‌ترین افراد برای آن شخص - از قرص و محکم‌ترین ستون‌هاست. همان گونه که در بخش بعدی توصیف نموده‌ام هنگامی که شخص باید در کنار «گروه‌های غیر خودی» - کسانی که از شخص فرضی ما متفاوت بوده و کنش‌های متفاوتی انجام می‌دهند - قرار گرفته و در صلح و آرامش زندگی کند آنگاه فرگشت مایه پیش آمدن چالش‌های واقعی مربوط به خود می‌شود. نژادپرستی، ملی‌گرایی، نظامی‌گری و پراکنده ساختن ترس از مهاجران در میان فهرست سود کمتر است که انسان‌ها با گزینش طبیعی به ارث برده و چیره شدن بر مسائلی برخاسته از ترس‌ها یکی از بزرگ‌ترین چالش‌هایی اخلاقی به شمار می‌آید که جهان نوین با آن روبرو می‌شود.

ترسیدن - و چیره شدن بر آن

مسائل جهان هیچ گاه بدتر از امروزه نبوده است. من این را می‌دانم چون ایمیل‌هایی که برایم می‌رسید چنین چیزهایی می‌گویند:

- ✓ متجاوزان جنسی شیوه‌های اهریمنی نوینی مانند پخش صدای گریه بچه‌ها را برای فریب و گرفتار ساختن قربانیان خود بکار می‌گیرند.
- ✓ نرخ بچه دزدی از سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۲ میلادی) ۴۴۴ درصد افزایش یافته است.

✓ بزه‌کارهای خشن از کنترل خارج شده‌اند.

دشواری و مشکل کم اهمیت - همه این ادعاها نادرست است. هیچ ایستگاه پلیسی هرگز گزارشی از تجاوز یا کوششی برای تجاوز با به کار گرفتن این شیوه‌ها را نداده است - یا هر یک از ده‌ها شیوه دیگر که دیوانه‌وار این ایمیل‌ها درباره آن‌ها هشدار می‌دهند. نرخ بچه دزدی همیشه بسیار پایین بوده در همین تراز مانده یا در چند دهه گذشته پایین‌تر هم آمده است. گذشته از این تبه‌کاری‌های خشن در امریکا و انگلیس در واقع از سال‌های آغازین دهه ۱۳۷۰ (۱۹۹۰ میلادی) همواره رو به کاهش بوده است. نمودارهای ایالات متحده برای سال ۱۳۸۹ خورشیدی (۲۰۱۰ میلادی) آخرین سال ثبت داده‌ها نشان می‌دهد که کم‌ترین تراز تبه‌کاری‌های خشن در تاریخ در هر دسته‌ای ثبت شده است.

هراس پیوسته اخلاقی از این پافشاری که هیچ کسی «این روزها و این دوران» امنیت ندارد به چه کسی باید القا شود؟ ترس بزرگ‌ترین انگیزه برای باورهای مذهبی می‌باشد. این منطقی به نگر می‌رسد - اگر جهان دیوانه‌وار به سوی خشونت رفته باشد دست کم در این اندیشه آرامشی نهفته است که شخصی با قدرت و رحمت بیکران مهار و کنترل هر چیزی را در دست دارد. ولی دین مسئول این پارانویائی دائمی نبوده هر چند که سهمی در زنده نگه‌داشتن آن دارد. بزه‌کار اصلی، والدین بیولوژیکی ترس‌های انسانی، فرگشت است.



چهارشنبه آفتابی یک میلیون سال پیش را تصور کنید، دو تن از نیاکان پیش انسانی در حال گام برداشتن در علف‌های بلند ساوان‌های افریقا هستند. ناگهان حرکت خفیفی در سمت چپ حس می‌کنند! یکی از آن‌ها گمان می‌کند که چیز جالبی دیده و برای تفریح به سوی آن می‌رود. دومی ۵ متر بالا پریده و یک شاخه

درخت را می‌چسبید. حتا اگر از هر ده دفعه نه بار حرکت از یک بچه خرگوش پشمالو باشد، کدامیک از این پدربزرگ‌ها با احتمال بیشتری زن‌های خویش به نسل‌های بعدی انتقال می‌دهند؟ (راهنمایی: به بالا به شاخه درخت نگاه کنید.)

شمارش زندانی‌ها

در سیستم زندان‌های فدرال امریکا از هویت دینی محکومان تازه پرسش شده تا به طور اداری بشود خوراکی یا نوع روحانی مربوطه (اگر روحانی مورد نظر در دسترس باشد) و به موقع بنا به ضرورت فراخوانده شود. من با هیئت‌امنای فدرال زندان‌ها تماس گرفته و اطلاعاتی درباره هویت دینی زندانیان خواستم. اطلاعات به دست آمده جالب توجه بود:

✓ بیشتر دین‌ها نزدیک به همان درصد از جمعیت کل را در زندان داشتند. برای نمونه اکثریت جمعیت ایالات‌متحده را پیروان دین پروتستان با ۳۱ درصد تشکیل داده و ۳۲ درصد جمعیت زندان‌های فدرال نیز پروتستان هستند.

✓ شمار اندکی از دین‌ها کمی زندان بیشتر و برخی دیگر شمار کمتری زندانی دارند. مورمون‌ها نمونه‌ای از دین‌هایی است که شمار کمتری زندانی دارد. مورمون‌ها ۱/۳ درصد جمعیت ایالات‌متحده را تشکیل داده و ۰/۳ درصد از جمعیت زندان‌های فدرال را می‌سازد.

البته از این داده‌ها به تنهایی نمی‌توان به طور مستقیم نتیجه‌گیری‌های اخلاقی نمود. به دلیل یک مسئله، همبستگی نیرومندی میان میانگین درآمد یک دین و توانایی پیروان آن دین برای دور ماندن از بزه‌کاری وجود دارد. عوامل اجتماعی دیگری نیز در این میان وجود دارد.

یک استثنا بزرگ در این الگوها وجود دارد - یکی از جهان‌بینی‌ها که درآمدی درست در میانگین درآمد ملی داشته ولی زندانی بسیار کمی دارد: بیخدایان.

نزدیک به پنج درصد آمریکاییان نه تنها بی‌اعتقاد به خدا بلکه به طور ویژه به عنوان بیخدا شناخته می‌شوند. ولی تنها ۰/۰۹ درصد از جمعیت زندانیان زندان‌های فدرال به عنوان بیخدا شناخته می‌شوند - ۵۰ برابر کمتر از چیزی که انتظار می‌رود. به یاد داشته باشید که این داده‌ها در زمان ورود به زندان گرفته شده و از این رو تغییر آیین‌ها در این آمار خویش را نشان نداده یعنی درست جهان‌بینی زندانیان در زمانی نشان داده شده که برای بزه‌کاری آنان حکم اجرا شده است. نتایج با پیش‌فرض‌های مردم درباره بیخدایی تناقض دارد. هر چند بیشتر اجتماع به یک بیخدا هم چون یک بی‌اخلاق ذاتی نگاه می‌کنند، ولی بیخدایان در میان کم‌تعدادترین زندانیان زندان‌های فدرال است. من گمان نمی‌کنم این به دلیل دلدادگی دستگاه قضایی به بیخدایان باشد. هم چنین نمی‌اندیشم که این به معنای پرهیزگارت‌ر بودن بیخدایان است. ولی دست کم باید مایه‌ای برای اندیشیدن کسانی شود که گمان می‌کنند بیخدایان کمتر پرهیزکارند.

در زمان‌های بسیار پیش که جهان ترفندهای فراوانی برای از میان بردن انسان‌ها داشت هیچ رفتاری برای بقا نمی‌توانست بیش از پارانوایا سخت و همیشگی سودمند باشد. این دلیلی برای این است که چرا انسان‌ها گرایش نیرومندی برای تهدید پنداشتن هر سایه و صدایی را به ارث برده که در آن روزگار مایه‌ی ادامه‌ی زندگی و تولیدمثل آن‌ها می‌شد. هرگاه از یک زیرزمین تاریک بالا می‌آیم یک حس مورمور شدن را در پشت گردن خویش حس کرده، گام برداشتم تندتر شده و ضربان قلبم کمی بالا می‌رود - حتا با اینکه در زیرزمین خانه‌ی من برخلاف زیرزمین‌های ساوان‌های باستانی هیچ گاه یوزپلنگ^{۱۳} دیده نشده است.

این حس چندش‌آور درخور و مناسب امروز نیست ولی نیم میلیون سال پیش این حس برای به زحمت انداختن انواع شکارچیان - شامل انسان‌های غریبه شگفت‌انگیز آن سوی تپه‌ها - بسیار سودمند بوده است. زمانی فشارخون بالا یکی از نیاکان باستانی

13. Cheetah

مرا در سن ۲۲ سالگی می‌کشت ولی در همان زمان هم چندین بچه قد و نیم قد پارانویا و ترسان داشت که سماق می‌کیده و شب‌های بلند ترسناک را از غار با سنگ حفاظت می‌کردند.

هر چند فرگشت به مردم گرایشی برای همکاری با جامعه داده ولی همان فرگشت نیز آن‌ها را از غریبه‌ها آشفته و ترسان ساخته است. این ویژگی زمانی سودمند بود. ولی در جهانی بسیار کوچک با هفت میلیارد انسان با رنگ‌ها، باورها و گونه‌های بی‌شمار چنین ترس و عدم اطمینانی برای بقا به هیچ رو سودمند نیست. انسان نسبت به گذشته بالاترین مهار و کنترل را بر محیط دارد ولی اندیشه انسان شانس جبران عقب‌ماندگی را نیافته است.

پس ترس از وجود انسان‌های بیرون نرفته، این باور در آن‌ها می‌ماند که هیچ‌گاه بدتر از امروز نبوده است - و به اندیشه آرام‌بخش دین‌ها می‌چسبند. هنگامی که اندیشه‌های دینی به مردم کمک کرده تا اشتراک انسانی خویش را تشخیص داده، بر ترس‌های خویش چیره شده و دایره‌ی افراد مورد اعتماد و عشق خود را بزرگ‌تر سازند (هم‌چنان که بیشتر زمان‌ها افراد چنین می‌کنند) چنین اندیشه‌هایی بخشی از راهکار اخلاقی در جهان نوین شمرده می‌شود. ولی هنگامی که اندیشه‌های دینی ترس‌ها و بیزاری‌های دوران باستان را تقویت کرده، خطوط برای کوچک ساختن دایره افراد موردعلاقه و اعتماد می‌کشد (هم‌چنان که بیشتر زمان‌ها چنین است) این اندیشه‌های بخش از دشواری‌های اخلاقی است.

بیکربندی درست پرسش - چرا (بیشتر) مردم رفتار بسیار خوبی دارند؟

چرا مردم بسیار اخلاق‌مدار هستند؟

این پرسشی نیست که هر روز شنیده شود. زحمت پرسیدن این پرسش با صدای بلند را در مهمانی خانوادگی بعدی بر خود هموار کنید و به احتمال بسیار شما خنده‌ی بلندی پر شکی را خواهید شنید. هر کسی «می‌داند» مردم چقدر هرزه و فاسد بوده و

چقدر کارهای بسیار بدی روزانه انجام می‌شود. اگر غیر از این گفته شود شخص به طور کامل خل به نگر می‌رسد.
ولی یک دم اندیشیدن و چند تا آمار کوتاه چیز دیگری را می‌گوید.

وارسی کردار نیک و بد

کمابیش بیشتر مردم بیشتر زمان‌ها رفتار بدی ندارند. کردار غیراخلاقی استثنا است قانون نیست. کنش‌های بی‌رحمانه و غیرمنصفانه بسیار بیشتر از کنش‌هایی از سر مهربانی یا کنش‌های خنثی و بی‌سود و زیان‌مورد توجه قرار می‌گیرد. شاید کسی بیشتر دوست داشته باشد تا سه آدم کودنی که در آزادراه هنگام رفتن به سر کار جلو او را گرفته به یاد آورد ولی چه کسی می‌تواند آدم‌های بسیاری به یاد آورد، که چنین کاری کرده، ولی نمی‌شود؟

افزون بر این رسانه‌های خبری به طور معتبر هر قتل، تجاوز و دزدی را در یک روز گردآوری کرده و گزارش می‌دهند که اثر نادرستی بر جا می‌گذارد که قتل، تجاوز و دزدی پیوسته کمابیش در هر جایی رخ می‌دهد. در واقع خلاف آن درست است - این خبرها به طور دقیق ارزش خبری دارند زیرا کم رخ می‌دهند. کنش‌های فراوانی که بیشتر مردم در یک روز فرضی انجام می‌دهند به هیچ رو غیراخلاقی نیست.
افزون بر این هر چه کنش‌های بد رخ می‌دهد کنش‌های خوب بیشتری روی می‌دهد.

نمایه جهانی دهش^{۱۴} نشان می‌دهد که با افزایش ثابت سالانه زمان داوطلب بودن و نیت کمک به یک ناشناس در جهان در حال دگرگون شدن به سوی نیکوکاری بیشتر است. یک بررسی که به تازگی انجام شده بر روی شکاف گسترده میان میزان اخلاقی بودم و گمان مردم درباره غیراخلاقی بودن خویش متمرکز شده بود. از یک گروه آزمون ریاضی گرفته شد که به راحتی می‌توانستند تقلب کنند. گروه دیگر فیلم آزمون را دیده سپس از آن‌ها خواسته شد تا بگویند که آیا خودشان در چنین محیطی

تقلب خواهند کرد یا نه. میزان تقلب بسی کم‌تر از پیش‌بینی بود. پژوهشگران می‌پندارند دلیل آن این است که هنگام روبر شدن با یک چیستان و معمای اخلاقی احساسات نیرومندتر از هنگامی است که شخص درباره آن به اندیشه پرداخته و بررسی‌های بعدی نشان داده که احساسات در واقع به آدم‌ها کمک می‌کند تا یک تصمیم درست اخلاقی بگیرد- در کل درست بر خلاف آنچه پنداشته می‌شود.

نخیر جهان جای بسیار خوبی نیست و هرگز نخواهد بود. ولی با تشخیص بهتر بودن جهان و تأیید خوب بودن بسیاری از مردم بیش از آنچه می‌اندیشیم می‌توان دستاوردهای فراوانی در کیفیت زندگی انسان به دست آورد.

خوب تا کردن

هر چند که جداسازی متغیرهای رفتاری در جهان واقعی به راستی دشوار است. ولی بررسی‌های فراوانی گرایش نیرومندتر ما را به انجام کردار نیک تأیید می‌کند. در نتیجه بسیاری از پژوهشگران به جهانی روی آورده که در آن متغیرها در زیر کنترل و مهار بزرگ و سخت‌تری است - جهان بازی ویدئویی برخط.

برای کسانی که گمان می‌کنند که فرهنگ انسانی قیدوبندهای اخلاقی خویش را از دست داده این بازی‌ها مقصودی آسان است. هنگامی هم که بازی‌های ویدئویی و برخط متهم به خشکاندن مغز کودکان نمی‌شود متهم به راحت ساختن لغزیدن در گودال بی پایان بی اخلاقی می‌شود. پس از این پی برده شد که قاتل دبیرستان کلمبیا بازی ویدئویی خشن دوم^{۱۵} را بازی می‌کرده بسیاری احساس کردند که مقصر اصلی شناخته شده است. این افراد می‌گفتند که خشونت در جهانی خیالی سبب خشونت در جهان واقعی شده است- هر چند بسیاری از کارشناسان خبره چنین گیم‌هایی را بی‌انگیز گرایش خشونت‌آمیز به شمار آورده یا حتی یک تخلیه روانی سودمند نه علت.

افزون بر این هر چند برخی بازی‌ها و موقعیت‌ها ذهن مرا درباره گونه انسان آشفته می‌سازد پژوهش در حوزه تصمیم‌گیری اخلاقی با به کارگیری سناریوهای بازی

این نتیجه را تقویت نموده که مردم در واقع به طور شگفت‌انگیزی اخلاقی هستند - حتی در موقعیت‌هایی که شاید شما فکر کنید که بدون شک تصمیم دیگری و راه دیگری طی خواهد شد.

یکی از این بررسی‌ها بر یک بازی بر خط نقش‌آفرینی به نام پاردوس^{۱۶} متمرکز شد - یک بازی زندگی مجازی که در صدها هزار تن هویتی دیگر پذیرفته و در یک محیط سراسر ساختگی به کنش و واکنش می‌پردازند. کشتی‌های فضایی در جهانی گردش می‌کند که پیوسته در جنگ است در حالی که بازیکنان پیمان بسته، تجارت کرده، می‌جنگند و به همراه بازیکنان دیگر ساختمان می‌سازند. کمابیش هیچ قانونی رفتار بازیکنان این بازی را محدود نمی‌کند. این طور که به نگر می‌رسد محیطی عالی برای به نمایش درآمدن طبیعت لگام گسیخته انسان است - بقا سازگارترین فرد به معنای متعارف و بد درک شده آن.

ولی هنگامی که پژوهشگران رفتار ۴۰۰,۰۰۰ بازیکن در این بازی را زیر نظر گرفتند یعنی بررسی میلیون‌ها کنش افراد انسانی، دریافتند که تنها ۲ درصد از کل کنش‌ها به هر صورت پرخاشگرانه است. بیشتر بازیگران (که نمی‌دانستند زیر نگر گرفته شده) بیشتر زمان‌ها به شیوه‌ای رفتار می‌کردند که پژوهشگران آن را هم چون کنش‌های اجتماعی و با مهربانی توصیف می‌کردند - حتی بدون این که قانونی مشخص شود. یکی از پژوهشگران اشاره کرده نتیجه این بود که در این بازی برخلاف وضعیت آنارشی^{۱۷} مشارکت‌کنندگان خود را هم چون گروه‌های اجتماعی با نیت‌های خوب سازمان‌دهی نمودند.

حتا در جهان مجازی بدون پیامدی یا معیاری که در آن افراد با هویت ناشناس سوار بر کشتی‌های فضایی مسلح به گوشه و کنار می‌روند باز هم مردم بیش از گرایش به کردار بد گرایش به رفتار تا اندازه‌ای خوب دارند. بنابراین نباید بسیار شگفت‌زده شد که در جهان واقعی - که پر از تأییدهای و عدم موافقت‌های اجتماعی، قوانین و پیامدها و راه‌درازی نیز تا جنگجوی ستاره‌ای شدن هم در پیش است - کارکردها حتی

16. Pardus

17. Anarchy

بهرتر نیز باشد. افزون بر این بررسی‌های همانندی در محل کار، در محیط خانه و در جوامعی با اندازه‌های گوناگون و جوامع گونه‌های مختلف همین نتیجه را نشان داده است - اگر چه مردم دوست دارند بیشتر به استثناهای بد اشاره کنند ولی بسیاری از مردم بیشتر زمان‌ها رفتار خوبی دارند.

به این ترتیب ناگهان موضوع اخلاق به طور کلی مایه دلواپسی و بی‌تابی کمتری می‌گردد. شخص به جای جستجوی شیوه‌ای برای اخلاقی بودن، با این پرسش جالب‌تر ولی با ضرورت کمتری روبرو می‌شود که چرا بیشتر مردم بیشتر زمان‌ها، بدون دین یا با دین کرداری اخلاقی داشته - و خواست گروهی برای آن چندین برابر هنگامی است که اخلاقی نیست.

یافتن «ملکول‌های اخلاقی» و آینه‌ها در ذهن

دانش در اصل به تازگی آغاز به درک کامل و ژرف این توده‌ی ژله‌ای ۱۳۶۰ گرمی (سه پوندی) شگفت‌انگیز یعنی همان مغز انسان پرداخته است. علاوه بر این‌ها پژوهش‌ها سازوکار و مکانیسم پیچیده و فرگشت یافته‌ای را آشکار ساخته که انسان‌ها اخلاقی بودن را به وسیله‌ی آن تقویت می‌کنند.

مدت طولانی است که نقش مولکول اکسی‌تسین^{۱۸} در برانگیختن و جذابیت جنسی و هم چنین نقش آن در احساس مادرانه و پیوند عاطفی میان انسان‌ها شناخته شده است. ولی پژوهش‌های تازه هم چنین پیوند مهمی را میان اکسی‌تسین و کردار اخلاقی نشان داده است. زمانی که اکسی‌تسین آزاد می‌شود اطمینان بالا رفته و ترس کاهش پیدا می‌کند. در این هنگام افراد گرایش بیشتری به همدردی با دیگران داشته و بنابراین احتمال بیشتری برای انجام کردار اخلاقی به وجود می‌آید. آزمایش شوندگان پس از دریافت قطره بینی اکسی‌تسین به احتمال ۸۰ درصد بیشتر تصمیم‌های سخاوتمندانه در سناریو شبیه‌سازی شده می‌گرفتند. از سوی دیگر روشن شده که افراد دچار اختلال شخصیت ضد اجتماعی^{۱۹} در تولید اکسی‌تسین مشکل دارند. پس منطقی

18. Oxytocin

19. Psychopath

است که پاول زاک^{۲۰} یکی از بزرگ‌ترین پژوهشگران این میدان اکسی‌تسین را «مولکول اخلاق^{۲۱}» بنامد.

البته بی شک پیوند مولکول اخلاق بسیار بزرگی با گزینش طبیعی دارد زیرا ترس و عدم اطمینان جامعه را از شکوفا شدن باز داشته در حالی که همکاری حس همدردی و اعتماد به رونق و بقا کمک می‌کند.

بسیار خوب، من موضوع سوگلی خودم را برای آخر نگه داشتم: نورون‌های

آینه‌ای^{۲۲}

شما در سر خود نورن‌هایی دارید که تنها هنگام انجام کاری به فعالیت می‌افتد. کافی است تکه سنگ مرمری بردارید، خمیازه‌ای بکشید یا ساق پای شما محکم به گیره بکسل پشت خودرو برخورد کند و این نورون‌ها مشغول به کار می‌شود. دانشمندان این موضوع را از مدت‌های بسیار پیش می‌دانستند. ولی در یک دهه یا قبل‌تر، کشف کردند که برخی نورون‌ها هنگامی فعال شده که شخص دیگری تکه سنگ مرمری برداشته، خمیازه می‌کشد یا ساق پایش محکم به گیره بکسل پشت خودرو برخورد می‌کند. کار این نورون‌ها دلیلی برای چهره در هم کشیدن هنگام کوبیده شدن درب خودرو با انگشت‌های شخص دیگر و خمیازه کشیدن شما هنگامی که شخص دیگری خمیازه می‌کشد. این نورون‌ها، نورون آینه‌ای نامیده شده و این گنجایش بزرگ را دارد که سبب درک کامل و مستقیم شما از احساس شخص دیگری شود.

به طور احتمالی شاید دریابید که با این سخن چه نتیجه‌ای می‌خواهم بگیرم. تأثیر آن بسیار بزرگ است. نورون‌های آینه‌ای سبب می‌شود تا مردم به تجربیات و احساسات انسان‌های دیگر حساس بشوند. این نورون‌ها سبب احساسی فراتر از غم‌خواری و همدردی (نگرانی درباره سعادت و خوشی شخص دیگر) شده و به همدلی - توانایی احساس کردن احساسات شخص دیگر - می‌انجامد.

20. Paul Zak

21. The moral molecule

22. Mirror neuron

اگر بیل کلینتون بتواند به راستی «درد شما را حس کند» همان طور که خودش می‌گوید، نورون‌های آینده‌ای در این احساس به او کمک کرده‌اند.

خوب چرا نورون‌های آینده‌ای فرگشت یافتند؟ مانند هر پرسش فرگشتی دیگری که با «چرا» آغاز می‌شود، کمک می‌کند تا بیندیشیم که نبود این ویژگی به چه معنا می‌تواند باشد. نورون‌های آینده‌ای یادگیری و آموزش را برای افراد بسیار راحت‌تر می‌سازد. همه‌ی نخستین‌ها دارای این نورون‌ها بوده و روشن می‌شود که دیدن و انجام یک عمل تنها یک ویژگی نرم‌افزاری نبوده بلکه سخت‌افزاری هم هست. هنگامی که بچه‌ی غارنشین بابا و مامانش را دید که آتش درست کرده یا توت‌فرنگی کنده یا ماهی زنده برای شام شکار می‌کنند، نورون‌های آینده‌ای باید رونوشت برداری از این کارها را آسان‌تر کرده باشد. جمعیت‌ها بدون این انطباق درست و بجا به طور ناهنجاری دارای یک ناتوانی گزینشی بوده که در نتیجه مایه بقای شمار اندکی از آن‌ها در گذر زمان شده و نلاص! نورون‌های آینده‌ای هنجار شد. پس برتری گزینشی برای خوب بودن وجود دارد. بدون سیم‌کشی سخت‌افزاری توانایی حس احساس دیگران، اعضای یک جمعیت در واقع جزایر منفرد و بی‌تفاوت در برابر درد و رنج اعضای دیگر بودند. در ذهن جمعیتی را با بی‌تفاوت دوسویه، موجودات خودخواه و جمعیت دیگری را با هنجار همدلی تصور کنید. کدام یک از این جمعیت‌ها شانس بقا و ادامه یافتن ژن‌هایش را دارد؟



نیرومندترین مفهوم اخلاقی انسان‌ها اصل بده و بستان دوسویه یا رابطه‌ی متقابل می‌باشد: چنان رفتار کن که دوست دارید با شما رفتار شود. مسیحیان شاید قانون طلایی خود را در این اصل بازشناسند ولی خاستگاه آن بسیار زودتر و وجود آن بسیار جهان‌شمول‌تر از یک دین یا یک فلسفه (بنگرید به حاشیه بعدی). این اصل جان و ریشه‌ی اخلاق انسان بوده و چیزی است که هر انسانی به طور کلی در سن

شش سالگی می‌فهمد. از سوی دیگر نورون‌های آینه‌ای در این باره مشوقی پیوسته و کمکی است.

در واقع دیدن ریشه‌های همدلی، همدردی، مهربانی، وجدان، همیاری، بزه و گرایش‌های فراوان دیگر این سیستم عصبی چشمگیر و قابل توجه چندان دشوار نیست. البته این تنها یکی دلیل دیگر برای این است که چرا پس از این همه سال گونه آنان به بقا ادامه داده است.

درک سرشتین و ذاتی بودن تغییرات در اخلاق

بیشتر زمان‌ها می‌شنوم که دین و خدا نیاز است چون اصول اخلاقی غیر قابل تغییری را ارائه می‌دهد. گویا بسیار منطقی هم به نگر می‌رسد. ولی دمی ژرف‌اندیشی نشان می‌دهد که قانونی بدون تغییر آخرین چیز مورد نیاز و آخرین خواسته ما است. بیشتر مردم نمی‌خواهند در جهانی زندگی نمایند که هنجار اخلاقی دوران برنز فرهنگ مدیرانه‌ای بر آن حاکم باشد، خوب اصول اخلاقی نزدیک به ۳۵۰۰ سال پیش اگر بخواهیم نمونه بیاوریم. زن اموال شوهران به شمار می‌آمدند. برده‌داری به عنوان حق چیرگی و برتری نیرومند بر ضعیف پذیرفته شده بود. هم چنین سنگسار هم‌جنس‌خواه، پیش‌گو و کودکان نافرمان را وظیفه الهی می‌دانستند. این دوره نوشتن شدن تورات و زمانی است که هر یک از این کنش‌ها هم چون کنشی درست اخلاقی شناخته می‌شود. ولی امروزه یافتن مسیحی یا یهودی که این کارها را درست بدانند کمابیش ناممکن است. درک اخلاقی ما خوشبختانه دگرگون شده است. در انجیل گویا فریسیان کوشیده تا اخلاقیات خویش را کمی تعالی بخشند ولی گویا عیسا از این موضوع خشمناک شده و به آن‌ها ناسزا می‌گوید که چرا دیگر به حکم الهی قتل کودکان نافرمان گردن نمی‌نهند (مرقس ۱۳-۹:۷). افزون بر این با فرمان «از شوهران خود مانند تبعیت از خدا تبعیت کنید» زنان هنوز باید روزگار سخت و ناجوری را تجربه می‌کردند. از این جنبه نیز بیشتر خداپرستان از اخلاق دوره برنز فاصله گرفته‌اند.

در قرون وسطی در اروپا درباره جرم و بزه نه تنها با مدارک قطعی می‌گشت بلکه با راه رفتن بر آتش یا ور ۲۳، آب و جنگ قطعی می‌گشت. خوشبختانه درستی اخلاقی از آن زمان دگرگون گشته و تغییر نموده است. هم چنین شناسایی و سوزاندن جادوگر یک وظیفه‌ی فوری اخلاقی به شمار می‌آمده است. امروزه این رسم شایعی نیست (مگر در بخش‌هایی از افریقا - بنگرید به بخش ۱۴ برای توضیحاتی درباره کنش بیخدایان برای حفاظت از زنانی که در غنا متهم به جادوگری شده‌اند).

انسان‌ها راه خویش به سوی جلو را یافته و هنجارهای اخلاقی در طول زمان را دگرگون ساختند. برده‌داری در ایالات متحده و انگلیس در سده نوزدهم میلادی پایان یافت، تغییری در هنجارهای اخلاقی که به دست بیخدایان پردل و بی‌باک هدایت شده و هم چنین باخدایانی که در بسیاری موارد دل و شجاعت نادیده گرفتن کتاب‌های آسمانی خود را داشتند. زنان که برای بیشتر دوران تاریخ نابرابر و پایین بودن آن‌ها به طور طبیعی اخلاق یا حتا خوب به شمار می‌آمد، سرانجام در آغاز سده بیستم در چندین کشور دارای حق رأی و حقوق دیگر شدند.

ولی هنوز پیشرفت‌های بسیار دیگری قابل دسترس در پیش رو است. با وجود اصلاحات اخلاقی بسیاری که در ایالات متحده انجام شده، تا سال ۱۳۴۶ خورشیدی (۱۹۶۷ میلادی) در بسیاری از ایالت‌ها ازدواج میان نژادها غیرقانونی بوده و هیچ خانمی نمی‌توانست بدون اجازه شوهر جلوگیری کند - دو دیدگاه اخلاقی که از آن زمان برای زندگی بهتر تغییر نموده است.

این فهرست می‌تواند بسیار دراز باشد ولی شما جان کلام را دریافتید.

با چنین اندیشه‌ای که هنجارهای بدون تغییر در گذر زمان می‌تواند هنجار خوبی باشد، گمراه نشوید. هنجارها در طول زمان دگرگون شده و با وجود هشدارهای شدید برای به راه افتادن آشوب‌های



اخلاقی بیشتر انسان‌ها با هر مرامی سرانجام می‌پذیرند که تغییرات در درک اخلاق که فهرست‌وار آوردم مایه و سبب اصلاحات بزرگی می‌شود. هنگامی که شخصی حس کند که تغییرات با نیت خوب نبوده زمان خوبی برای آغاز بحث و گفتگو هست. ولی آرزوی توانایی دگرگونی و تغییر اندیشه انسان‌ها به هیچ رو برای هیچ کسی خوب نیست.

تقویت قوای اخلاقی

خواه شخصی امام یا گناه‌کار باشد مردم برای سرخ‌ها به تربیت و پرورش او توجه می‌کنند. بی‌گمان پدر و مادر وی کاری کرده (یا نکرده) تا صحنه را برای کنش‌های فداکارانه‌ی (یا بزه‌کاری‌های ترسناک) آماده ساخته‌اند. محافظه‌کاران دینی بیشتر زمان‌ها پس از رخداد کنش‌های بسیار بد مانند کشتارهای دسته‌جمعی فریاد برآورده که اخلاق در حال از میان رفتن است زیرا کودکان دیگر با درستکاری و اطاعت از پدر و مادر، مراجع و خدا بار نمی‌آیند؛ برای پیروی از دستورات بدون چون‌وچرا تربیت نشده؛ و فرمان‌های ده‌گانه را نمی‌دانند. این افراد می‌گویند که این بزه‌کاری‌ها در نتیجه گمراهی پدر و مادر است.

کتاب پس از سوی محافظه‌کاران مذهبی درباره تربیت و پرورش از «تربیت سهل‌انگارانه» به عنوان دلیلی پیرامون سقوط فرضی اخلاقی استناد نموده و راه حل را در اطاعت و انضباط دانسته است. روحانی باپتیست جک هیلاس^۱ گفته «تسلیم و اطاعت پایه همه اعمال است» و در کتاب خودش درباره تربیت مسیحی اطاعت را بنیاد همه ویژگی‌ها در خانه و در جامعه دانسته است. فهرست ۱۰۰ تایی از تکرارترین واژه‌های در کتاب آنچه کتاب‌های آسمانی پیرامون تربیت می‌گوید^۲ از جان مک‌آتور^۳ دربرگیرنده وظیفه، مرجع، اطاعت، ترس، فرمان، قانون و تسلیم شدن است.

1. Jack Hyles
2. What the Bible Says About Parenting
3. John MacArthur



همه پند و اندرزهای تربیت مسیحی به این شیوه نیست. تربیت با عشق و لبند: یافتن خدا در زندگی خانوادگی^۱، هیچ یک از این ۱۰۰ وسواس چندی آور را دربرنگرفته است. از سوی دیگر این کتاب در نیمی از ۵۰ واژه پر تکرار - و بسیاری دیگر از ارزش‌ها - با کتاب خود من به نام تربیت بدای از ایمان^۲ برای شیوه‌های تربیتی افراد بدون دین مشترک است. این دو کتاب هر دو بر درگیر ساختن کودکان در تصمیم‌گیری‌های اخلاقی تأکید کرده و می‌خواهد تا دلیل‌های زمینه‌ساز این قوانین را به چالش کشیده - و هیچ یک از کتاب‌ها بر گزاره «چون من این را می‌گویم» به عنوان دلیلی معتبر تکیه نمی‌کند. مانند بیشتر موارد متدین‌های میانه‌رو نسبت به بنیادگراها اشتراکات بیشتری با بدون دین‌ها دارند.

شیوه تربیت بر پیشرفت شخصیت اخلاقی کودکان بسیار کارا و مؤثر است. ولی آیا اطاعت بدون چون و چرا درست است یا کتاب‌های کمتر سلطه‌گرا درست گفته‌اند؟ پژوهش‌های پیشرفت شخصیت اخلاقی با استواری با رویکردی به سلطه‌جویی کمتر فرمان می‌دهند. دکتر جوآن گروسک^۳ یک پیشرو در این حوزه می‌گوید پدر و مادرانی که خواستار اطاعت بدون چون و چرا هستند در واقع نسبت به افراد تأکید کننده بر خردورزی و پرس و جو احتمال کمتری برای تربیت و پرورش کودکان اخلاقی دارند. این درست بر خلاف دیدگاه‌های عامه‌پسند است.

مقایسه نجات‌دهندگان و غیر نجات‌دهندگان در اروپای نازی

1. Parenting With Love and Laughter: Finding God in Family Life
2. Parenting Beyond Belief
3. Dr. Joan Grusec

در یک بررسی ویژه خوب با ۷۰۰ تن از نجات یافتگان از چنگ نازی در اروپا مصاحبه شد که دربرگیرنده نجات‌دهندگان (کسانی که فعالانه در پنهان کردن یا فرار و اغلب با به جان خریدن خطر بسیار بزرگی برای خویش به دیگران کمک کرده) و غیر ناجی‌ها (کسانی که در روبرو شدن با اجرای خشونت بی‌تفاوت و یا به طور فعالی درگیر شده) بود. پژوهشگران از هر دو گروه درباره تربیت و پرورش آن‌ها به ویژه چگونگی آموزش‌های پدر و مادر درباره ارزش‌ها و اخلاق پرسیدند. کمابیش همه اعلام کردند که در خانه‌ای بزرگ شده که اخلاق جدی گرفته می‌شد. ولی هنگامی که درباره چگونگی آن پرسش شد، الگویی شگفت‌انگیز پدیدار گشت. غیر ناجی‌ها ۲۱ برابر بیشتر در خانواده‌ای پرورش یافته که بر اطاعت از مرجع تأکید شده بود. قوانین، هدفی برای پیروی بدون پرسش به شمار می‌آمده - به سخن دیگر قوانین با تلقین آموخته شده بود. اگر کودک می‌پرسیده چرا این قانون باید باشد، پدر و مادر بیشتر می‌گفتند که «چون من می‌گویم.»

از سوی دیگر افراد نجات‌دهنده و منجی‌ها سه برابر بیشتر از غیر منجی‌ها خردورزی را هم چون یکی از عناصر آموزشی خویش به شمار آورده بودند. نویسندگان پژوهش می‌گویند دلیل‌آوری یکی از بیشترین واژه‌هایی به کار برده شده از سوی منجی‌ها برای توضیح شیوه اندیشه پدر و مادر خویش هنگام سخن گفتن درباره آموزه‌ها و قوانین اخلاقی بود. پدر و مادران آن‌ها دلیل می‌آورده که چرا چیزی درست یا نادرست بوده و به کودکان اجازه داده می‌شده تا پرسش‌های بیشتری را مطرح نمایند. این شیوه به کودکان نه تنها تجربه پیروی از قانون بلکه تجربه اندیشیدن اخلاقی را به آنان می‌داده است.

هنگامی که قدرت نازی بالا گرفت، بیشتر کسانی که با اطاعت از مرجع پرورش یافته بودند به همان شیوه به اطاعت از مراجع ادامه داده در حالی که کسانی که اخلاقی اندیشیدن را فراگرفته به همان شیوه ادامه دادند - و توانایی فهم این را داشته که باید در برابر برخی از مراجع به ویژه پایداری و مقاومت نمود.



تلقین قوانین به کودکان (آموزش طوطی‌وار بدون تشویق اندیشیدن مستقل یا بدون چالش) یکی از بدترین چیزهایی است که پدر و مادران می‌توانند برای پرورش داوری اخلاقی در کودکان خویش انجام دهند. لاری نوکسی^۱ پژوهشگر می‌گوید تلقین بسیار بدتر از دست روی دست گذاشتن و نشستن است زیرا پرورش اخلاقی کودک را مختل می‌نماید. با این حال مفسران متدین دینی پدر و مادران را تشویق به تلقین می‌کنند زیرا احساس سرنوشت‌ساز بودن را به آن‌ها می‌دهد. انسان‌هایی با جهان‌بینی‌های غیر متعصب از جمله بیخدایان بسیار به راحتی از شیوه رویکرد اطاعت از قوانین در اخلاق فاصله می‌گیرند. این شیوه خوبی است زیرا روش پرسشگری به افراد بالغ بسیار باثبات‌تری می‌انجامد که به جای فرمانبرداری احمقانه از مرجع و مفسران هر دو را به چالش بکشند.

درک مشوق‌های اخلاقی - چماق و هویج

همیشه این موضوع را جذاب و گیرا دیده‌ام که بذل و بخشش‌های مسیحیت ریشه در بزرگ‌ترین ترس انسانی - مرگ - داشته و سپس در صورت نپذیرفتن این پیشکش پر ابهت با تهدید جهنم پشتیبانی می‌شود.

البته به راستی چندان هم نامتعارف نیست - در واقع سراسر و به طور کامل برخاسته از سرشت انسان است. بیشتر احکام اخلاق به همین شیوه هویج و چماق کار می‌کند. به انسان‌ها بخت و شانس خوب بودن به خاطر نفس عمل یا برای آبرو و اعتبار داشتن در میان جامعه یا برای یک آب‌نبات داده شده - و اگر باز هم از قوانین سرپیچی کنند، آنگاه دیگر پای چماق به میان می‌آید.

1. Larry Nucci

به یاد دارم که نمونه‌ای عالی از شیوه چماق و هویج را چند سال پیش هنگامی دیدم که در صف یک پارک زیبا و باشکوه ایستاده بودم. پسر نوجوانی با پیراهن روز اردوی مسیحی دولا دولا از زیر چند نرده گذشته و در جلو ما در صف زد. دو دقیقه بعد پیراهن صورتی روشن او با نقش و نگارهای گوناگون از نماد ماهی در دین مسیحیت از سوی یکی از مشاورهای اردو شناسایی شد. مشاور جلو آمده و اصول روابط متقابل را برای توجیه کردن پسر به کار گرفت:

«مایکل، چکار می‌کنی؟ دوست داشتی که این آدم‌های خوب تو صف زده و بروند جلوی تو بایستند؟»
(خوب، بعد چی شد...)

«اگر یک بار دیگر این کار را دیدم از پارک اخراج می‌شوی.»

این شیوه هویج و چماق بود. با سرعت مجاز برانید و همه خوشحال خواهند بود هم چنین خود شما. نمی‌خواهید؟ خوب این یک جریمه ۱۲۰ دلاری برای شما. روز خوبی داشته باشید.

هنگامی که به من گفته می‌شود که بیهودایی به من جواز کشتار همگانی می‌دهد، و این پرسش بارها هم پیش می‌آید، می‌گویم که به این نکات اشاره کنم:

✓ با وجود بیهودایی، من در بزرگسالی هیچ گاه مزیت و برتری این جواز فرضی را در هیچ یک از جنبه‌های زندگی خود نمی‌خواهم و هیچ یک از بیهودایانی را که می‌شناسم نیز نمی‌خواهند.

✓ دلایل بی شماری برای عدم انجام چنین کاری دارم، مانند نبود و عدم انگیزه، همدردی فراوان، انگیزه برای سعادت، مغزی پر از اکسی‌تسین و دیگر انگیزه‌های گفته شده در این بخش.

✓ و اگر همه این‌ها باز هم ناتوان باشد... به خوبی مطمئن هستم قتل باز هم دارای کیف‌های قانونی است.

به سخن دیگر اگر برای بازداري من همه جاذبه‌ها و ارجاعات اصولی شکست بخورد یک چماق زمینی درست پشت هویج آماده و مهیا است. همان گونه که در ابتدای این بخش اشاره کردم مهم نیست که جهان‌بینی چه باشد بیشتر مردم نیازی به احساس درد ترکه روی باسن‌های خود ندارند. پیرامون من و شما پیوسته با مردمی پر شده که به دلیل کردار نیک با خوشحالی گازه‌های کوچکی به هویج می‌زنند. تنها به ندرت و بسیار کم نیاز به چماق می‌شود. ولی بنا به ضرورت جامعه این کیفرها را فرگشت داده است.

تشخیص ترازهای گوناگون اخلاق

اندیشیدن درباره اخلاق بدون نگاهی به دین یا کتاب‌های آسمانی یا خدا کمک می‌کند که تشخیص دهیم برخی از رفتارهای اخلاقی بسیار مؤثرتر از برخی دیگر است. اگر شما با بالاترین حد اخلاقی من بازداشته نشدید - خوب شاید بخواهم کمی مرزهای آن را بالاتر ببرم. از سوی دیگر در سر دیگر طیف (هم چنان که گاندی، برتراند راسل و مارتین لوتر کینگ جونیور تأیید می‌کنند)، بازداشته شدن می‌تواند نشانه‌ای باشد که شما هدفی به (راستی) والا را نشانه رفته‌اید.



لارنس کولبرگ^۱ روان‌شناس شش گام و مرحله را در نردبان اخلاق برشمرده که هر گام بلندتر و بهتر از قبلی است:

✓ **ترس از کیفر و مجازات:** نخستین و پایین‌ترین گونه کردار اخلاقی ترس از مجازات است. تهدید کودکان به گوشمالی هم چنین آتش جهنم در این دسته جا می‌گیرد. اگر کسی به من بگوید که برای جهنم نرفتن باید به خدا باور داشته باشم همیشه به ذهنم خطور می‌کند که «خوب اینجا چیزی جز پایین‌ترین

1. Lawrence Kohlberg

گام نظریه کلبرگ دیده نمی‌شود.» (البته با صدای بلند نمی‌گویم چون سطح پایین کلبرگ در برخی فرهنگ‌ها ناسزا به شمار می‌آید.)

✓ **امید به پاداش:** تنها اندکی بالاتر، گام دو یا امید به پاداش است. خوب بودن تنها به شرط آدامس به هیچ رو یک آیین‌نامه اخلاقی بسیار تأثیرگذار نیست. بهشت و آب‌نبات چوبی در گام دو جا دارند.

✓ **پذیرش و عدم پذیرش جامعه:** گام سوم دست کم من کشته است. برایم بسیار دشوار بود هنگامی که مردم مورد احترام من کنش‌هایم را نمی‌پذیرفتند. هنگامی که کسانی از من خوششان می‌آمد من احساسی خدای آذرخش را داشتم. این بالاترین ریخت و شکل اخلاق نیست ولی بد هم نیست و برای بسیاری از مردم قانع کننده است.

✓ **پیروی از اصول و قوانین:** مرحله چهارم از اخلاقی بودن پیروی از قوانین و اصول است. بیشتر مبانی رفتاری تمدن بر پایه گام چهارم بوده و افرادی که می‌خواهند شریعت و ده فرمان را در هر آموزشگاهی به اجرا درآورند در میانه طیف اخلاقی هستند.

✓ **قرارداد اجتماعی:** اگر شما به درک گام ۵ برسید یعنی دریافته‌اید که انسان‌ها سازنده قوانین و آیین‌ها بوده و باز هم می‌تواند به دست انسان‌ها دگرگون شده و تغییر نماید. (این نکته‌ای است که برخی از شهروندان دین‌دار فریاد می‌کشند «نسبی‌گرایی اخلاقی!» و لب خود را گاز می‌گیرند.) از بخش‌های نخست، بخش «درک سرشتین و ذاتی بودن تغییرات در اخلاق» سراسر درباره گام ۵ است.

✓ **اصول سراسری و جهانگیر اخلاق:** فرد هنگامی به گام ششم و بالاترین مرحله رشد اخلاق می‌رسد که خواهان شکستن و رویارویی با قوانین و اصول بوده حتا با وجود خطر کیفر، عدم تأیید و پذیرش اجتماعی یا گاهی مرگ.

می توان از چند قهرمان واقعی اخلاق از میان افراد مذهبی (توماس مور، مارتین لوتر کینگ جونیور، عیسامسیح) یا غیردینی (توما پین، برتراند راسل ارنستین رز) نام برد که شاید دست کم برای مدتی در مرحله‌ی ششم گام برداشته‌اند.

اشتراک در یک اندیشه طلایی و انسانی

کردار اخلاقی دو طرفه (یا قانون طلایی) جهانی بوده به هیچ دین یا فلسفه‌ای تعلق ندارد مربوط به انسان‌ها است. برخی از نمونه‌های متفاوت آن در گذر تاریخ عبارت‌اند از:

✓ زرتشت (سده هفتم پیش از میلاد): «سرشتی به خودی خود نیک است که روادار کرداری نباشد که برای خودش خوب نمی‌داند.» - دادستان دینک ۵- ۹۴

✓ جین (سده‌ی پنجم پیش از میلاد): «یک انسان باید با همه موجودات جهان آن چنان رفتار کند که دوست دارد با خودش رفتار شود.» - سانتاکاریتنگا؛ خردمندی دین‌های زنده ۶۹# I:II:33

✓ بودئیسم (سده‌ی چهارم پیش از میلاد): «رفتار نکن به دیگران به شیوه‌ای که خودت آن را زیان و آسیب می‌بینی.» یودناورگا ۵،۱۸

✓ یونان باستان (سده‌ی چهارم پیش از میلاد): «باید با دیگران چنان رفتار کنم که می‌خواهم با من رفتار کنند.» افلاطون

✓ هندوئیسم (سده چهارم پیش از میلاد): «این خلاصه وظیفه است: نکن با دیگران کاری که اگر بر سر خودت بیاید مایه درد و رنجت گردد.» مهاراباتا ۵،۱۵۱۷

- ✓ کنفوسیوس (سده چهارم پیش از میلاد): «بی گمان بالاترین مهربانی از روی عشق است: با دیگران نکن که می‌خواهی دیگران با تو نکنند.» - منتخبات کنفوسیوس ۱۵،۲۳
- ✓ مسیحیت (سده نخست میلادی): «با دیگران چنان کن که می‌خواهی دیگران با تو چنان کنند.» - متا ۷:۱۲
- ✓ یهود (سده سوم میلادی): «آنچه برای تو دردآور است، بر هم‌نوع روا مدار. این سراسر قانون است؛ بقیه سراسر تفسیر است.» تلمود، شنبه ۳، شنبه ۳ id۳
- ✓ اسلام (سده هفتم میلادی): «هیچ شخصی ایمان حقیقی ندارد مگر اینکه آنچه را برای خود می‌خواهد برای دیگران بخواهد.» - عزیز الله، حدیث ۱۵۰
- ✓ تائویسم (سده دوازدهم هجری): «دستاوردهای همسایه را چون دستاوردهای خود بین و زیان‌های همسایه را هم چون زیان خود بین.» - تایی شانگ کان ینینگ پین
- ✓ بهایی (سده نوزدهم هجری): «بر دوش کسی آن اندازه بار نگذار که دوست نداری بر دوش تو گذاشته شود و برای کسی چیزی را نخواه که برای خود نمی‌خواهی.» بهالله، گزیده‌ها، ۶۶:۸
- ✓ ویکا (سده بیستم): «گر خواسته‌هایت هیچ آسیبی نمی‌رساند، بکن.» - پندهای ویکایی

برخی می‌گویند بهتر است با شخصی جوری که می‌تواند رفتار کنید نه جوری که شما دوست دارید با شما رفتار شود. از همه این‌ها گذشته شاید شخصی مازوخیست و آزاردوست باشد. پس قانونی بالاتر از طلا یعنی پلاتین وجود دارد: «با دیگران چنان رفتار کن که دوست دارند.»

خوب پس قانون طلایی انسان‌گرایان کدامست؟ یکی از این‌هاست. این یکی از سوده‌های فلسفه‌ای است که دارای اندیشه‌های متعصبانه در خود نیست. یک

بیخدا یا انسان‌گرا می‌تواند گستره اندیشه‌های انسان را برای یافتن بهترین آن‌ها جستجو کرده و بقیه را به کل رها نماید.

عبارت «گاهی وقت‌ها» یک نکته بنیادی است. هر کسی به کشش‌های اخلاقی در ترازها بسیاری پاسخ می‌دهد. به عنوان یک سکولار انسان‌گرا هدف من بیشتر زمان‌ها رسیدن به بالاترین تراز و گام کردار اخلاقی است. ولی حتی اگر در آغاز هفته کردار من بر اساس اصول اخلاقی سراسری و یونیورسال باشد باز هم باید زمان بسیاری را خوف و رجاء برای تأیید دیگران، پیروی از قوانین یا کوشش برای آسیب ندیدن صرف کنم. باری مهم نیست چه مسلکی داریم همه ما انسان‌ها همین کار را انجام می‌دهیم. خوب است که اهداف والایی را نشانه بگیریم، هر گاه که بتوانیم.

در نگر داشتن دو اندیشه اخلاقی

داشتن توانایی برای بازگو کردن اخلاق انسانی بسیار سودمند است. افزون بر این در واقع دو مفهوم ساده اخلاق درست زیربنای کمابیش همه‌ی اخلاق انسانی است. این دو عبارت است از:

✓ **رابطه‌ی متقابل:** رابطه‌ی دو طرفه یا متقابل یعنی رفتار با دیگران آن گونه که خواهان رفتار با خود هستید. مهم نیست که انسان‌ها کجا و کی زندگی می‌کرده یا دین آن‌ها چیست، اگر در جایی انسانی باشد اخلاق رفتار متقابل بخشی از فرهنگ و سیستم اخلاقی است. افراد به سادگی با کنش و واکنش با دیگران یاد می‌گیرند که این اندیشه‌ی خوبی است که با دیگران جواری رفتار کنند که دوست دارند با خودشان رفتار شود. کودکان آن را در سال‌ها نخست زندگی دست بالا بیشتر میان سن ۷ تا ۸ سال نهادینه می‌سازند. روحانی انسان‌گرای هاروارد گرگ اپستاین یادآوری می‌کند که هرگز هیچ دین یا فلسفه اخلاقی به طور کامل به این مفهوم بی توجه نبوده است - و هم چنین می‌گوید که این مفهوم مایه احساسی عالی بدون اشاره‌ای به خدا می‌دهد. (برای رویکردهای

گوناگون دین‌ها یا فلسفه به ارزش اخلاقی رفتار متقابل، به حاشیه پیشین بنگرید.)

✓ **قابلیت تعمیم:** تعمیم‌پذیری - که هم چنین (بدون تلفظ یک هجا تکی در زبان انگلیسی) به عنوان امری قاطع شناخته می‌شود - آموزه دیگری هست که به دلیل سادگی کودکان نیز آن را درک می‌کنند. آن روزها در روزگار کودکی هنگامی که چوب بستنی را روی زمین می‌انداختم و مادرم می‌گفت، «بین اگر همه این کار را بکنند چه خبر می‌شود؟» بر توانایی من برای دیدن کاری غیر جهانی تکیه می‌کرد. من که خودم را شناور در دریای مواجی به بلندی چند متر از چوب بستنی می‌دیدم. شوخی بود ولی دلچسب و حتا در سن پنج سالگی درک آن زیاد سخت نبود. در یک دم و لحظه به طور احتمالی می‌توانستم به ده دلیل دیگر بیندیشم که انداختن چوب بستنی روی زمین برای هیچ کسی خوب نیست. فردورزی نه آموزه و تعالیم.

نمونه آوردن و مثال زدن از یک اندیشه اخلاقی همسان و همانند پیروی از آن نیست. ولی به دلایل بسیاری که در این بخش نیز درباره آن‌ها گفتگو کردیم، خداپرستان و بیخدایان بیشتر زمان‌ها گرایش یکسانی برای پیروی از این اصل اخلاقی دارند. ولی بهر حال توصیف گرایش‌های بنیادی یک فرد دشوارتر از تشریح جزئیات شیوه غالب و فراگیر اندیشیدن مردم است.

کارشناس رشد شخصیت ماروین برکویتز^۱ این جستار را با این شیوه بیان کرده: اگر کودکی در خانواده و فرهنگی به طور ریشه‌ای کمک‌کننده و یاور^۲ بزرگ شده باشد گرایش به رسیدن به یک شخصیت خوب دارد. دین تنها یک شیوه برای چهارچوب بندی یک زندگی اخلاقی بوده و تعداد بی‌شمار راه‌های دیگر بدون نیاز به خدا برای زیستن با اخلاق وجود دارد.

1. Marvin Berkowitz
2. Pro-social

بخش ۱۶

دیدن گیتی از چشم یک طبیعت‌گرا

در این بخش

- ◀ احساس راحتی پس از بی‌ایمانی
- ◀ پذیرش مرحله تازه‌ای از مسئولیت
- ◀ دور ریختن اندیشه‌ها و ارزش‌های تاریخ گذشته
- ◀ پذیرش محدودیت زندگانی
- ◀ یافتن معنا بدون وهم و پندار
- ◀ پرورش کودکان بدون برجسب

با پذیرش جهان‌بینی بیخدایی، تنها خدا گم و گور نمی‌شود. هنگامی که شخصی به این نتیجه می‌رسد که در واقع انسان‌ها آفریدگار را آفریده و هیچ چیز دیگری در این میان نیست بقیه چیزهای فراطبیعت نیز مانند خدا ناپدید می‌شوند. درست همان گونه که هنگامی که بابانوئل دوره‌اش به سر رسید به طور کلی خرگوش عید پاک، پری دندان^۱ و بسیاری چیزهای دیگر را با خودش می‌برد، بیشتر مردم هنگامی که آموزه‌ی خدا را

1. Tooth Fairy

کنار می‌گذارند بی‌درنگ پری، جن، روح و شیطان و همه موجودات جادویی دیگر را فرآورده‌ی همان توهم‌های شورانگیز انسانی می‌یابند. آنچه پس از ناپدید شدن توضیحات فراطبیعت بر جا می‌ماند تنها روشنگری‌های طبیعت‌گراست - روشنگری‌هایی که بر پایه قلمروی خارج از جهانی مورد شناخت ما نیست. به جای ارزش دادن به موجوداتی که قوانین دیگری بر آن‌ها حاکم است ایرادی ندارد که بپنداریم هر چیزی بخشی از همین جهان طبیعی است مگر اینکه خلاف آن اثبات شود - و انسان‌ها می‌توانند خویش را پایبند وظیفه دل‌انگیز و جالب درک این نقش بدون وجود فیلتر دین نمایند.



نمود جادو و معجزه به هیچ رو به معنای نبود شگفتی و شکوه نیست. همه‌ی چیزهایی که ابهت و شکوه را به دلیل هستی و بودن تلقین می‌کرده همان گونه باقی می‌ماند - به سادگی تنها دارای توضیحات طبیعت‌گراست. در واقع بسیاری از بیخدایان با پیشینه‌ی مذهبی پس از رسیدن به این نتیجه که هیچ یک از امور طراحی الهی نبوده بلکه فرآیندهای بدون راهنمای طبیعت بوده، احساس بسیار ژرف‌تری را توصیف می‌کنند. به راستی بسیار شگفت‌انگیزتر نیست؟

این بخش به بررسی و اکتشاف راهی می‌پردازد که جهان برای ذهن به طور استوار طبیعت‌گرا در جهان طبیعت می‌بیند.

احساس آزادی و آرامش

برخی از بیخدایان هرگز دینی نداشته‌اند. دیدگاه آن‌ها از آغاز طبیعت‌گرا بوده است. ولی داستان بی‌ایمان شدن بیخدایانی با باورهای فراطبیعت پیشین شامل داستان‌های گوناگون جذاب و گیرایی است. برخی از افراد به بیرون لغزیدن از ایمان را به سادگی و بدون پیشامد شورانگیزی تشریح می‌کنند. برخی دیگر آن را همراه با رنج‌های فردی توصیف کرده به ویژه اگر خانواده و دوستان واکنش بدی نشان داده باشند. ولی سرانجام پس کنار گذاشته شدن باورهای مذهبی یک همگونی و شباهت در احساس‌های توصیفی آن‌ها وجود دارد. تا کنون عمومی‌ترین این احساس‌ها آرامش و آزادی بوده است. من نیز باید شگفت‌زدگی را به عنوان احساس مشترک عمومی دیگر بیفزایم. در گذر سال‌ها به بسیاری از انسان‌های مذهبی گفته شده که با از دست رفتن ایمان امید و شادی نیز از میان می‌رود. زمانی که روشن شود از این خبرها نیست و جهان در همه سیماهای به همان خوبی و زندگی به همان پرارزشی و گران‌بهایی دیروز است - برای بسیاری از افراد تازه به بیخدایی رسیده شگفتی بسیار خوشایندی به همراه دارد.

آزادی و آرامش کمابیش همیشه - گاهی برای نخستین بار - با پی بردن به این نکته است که خود سازنده‌ی اندیشه‌های خویش بوده، سرنوشت را در دستان خویش دیده، مهره پیاده شترنگ دیگری نبوده بلکه یک انسان خودمختار هستند. نه تنها بیخدایانی که در خانواده‌های سخت‌گیری مذهبی پرورش یافته بیشتر زمان‌های به شدت دارای این احساس بوده بلکه دیگران نیز از دگرگونی ناگهانی دیدگاه سخن گفته‌اند.



افزون بر این بر خلاف پیش‌فرض معمول دیگر هیچ کسی پس از بی‌ایمانی به انجام ناگهانی اعمال خشونت‌آمیز و وحشیانه نپرداخته است. در واقع افراد نیک مذهبی به انسان‌های نیک بی‌دین دگرگون می‌شوند. احساس آزادی و آرامش به جای خمیرمایه‌ای برای آسیب و زیان رساندن به حس بسیار سنگین مسئولیت شخصی می‌انجامد.

پذیرش مسئولیت و پاسخگویی

هنگامی که آخرین ته مانده‌های دین در افراد از میان رفت مردم تازه درمی‌یابند که حواس کسی جمع حجره نیست و چون مراقبت از همدیگر به انسان‌ها بستگی دارد، برای برقراری دادگری و عدالت کوشیده، برای آرامش رنج دیدگان یا سوگواران هم یاری کرده و می‌کوشند این جهان را تا جایی که می‌توانند برای بیشترین شمار ممکن انسان‌ها جایگاه خوبی سازند. دیگر این بر دوش انسان‌هاست که مسئولیتی را بپذیرند که به طور کلی به خدا واگذار می‌گردد.

در یک جامعه مذهبی مردم تنها می‌توانند این نگرانی‌ها را به خدا سپرده یا حس می‌کنند که با دعا خواندن به جایی می‌رسند. البته بسیاری از خداپرستان به این آسانی کنده نشدند. این افراد به راستی به خدا متوسل می‌شوند البته با بیشترین توان یک انسان. (کار خوبی می‌کنند، چون در واقع این روش خوبی برای انجام کارهاست.) ولی افراد بدون باورهای دینی حتا گزینه‌ی بی خیال مسئولیت شدن را ندارند. راحتی توهم کردار نیک تنها با خواندن نمازی به درگاه الهی دیگر وجود ندارد. به جای آن ناباورمندان می‌دانند که ناچار باید خودشان بیل را برداشته یا دهش کرده، خون اهدا کرده، یاری رساننده و افراد گرسنه را سیر سازند.

همین سخن در رابطه با پاسخگویی و مسئولیت درست است. اگر به خدا باور داشته باشد، شاید احساس مسئولیت و پاسخگویی بزرگی داشته باشید زیرا یکی پیوسته شما را زیر نظر دارد. ولی مسیحیت (هم چنین چندین دین دیگر) کارت فرار بسیاری خوبی از گناه دارد - مغفرت الهی. مهم نیست چکار کرده باشید، با شفاعت بخشیده خواهید شد (تنها یک استثنا هست - بنگرید به مرقس ۳:۲۹) فرد گناهکار تنها باید توبه کرده و در برخی دین‌ها نیازی به آن هم نیست.

لیکن هر که به روح‌القدس کفر گوید تا ابد آمرزیده نشود بلکه مستحق عذاب جاودانی بود. 1.

در سال ۱۳۶۷ هجری خورشیدی (۱۹۸۸ میلادی) هنگامی که مداح تلویزیونی جیمی ساوگارت^۲ در هنگام زنا با یک روسپی دستگیر گشت، در حالی که دوربین‌ها فیلمبرداری می‌کردند از درگاه خداوند با چشمانی اشک‌بار طلب بخشایش کرد. گفت، «خداوندا، من در پیشگاه تو مرتکب گناه شدم و عاجزانه از درگاهت می‌خواهم که هر ذره گناه را از وجود پاک کنی تا لایق دریای بخشایش تو باشم.»

بیخدایان گزینه دست بخشنده آفریدگار را ندارند. آن‌ها ناگزیر در برابر دیگر انسان‌ها بدون تضمینی برای بخشش مسئول و پاسخگو هستند. این روند بیخدایان را ناچار به مراقبت بیشتری می‌کند تا اینکه به متکی به یک دگمه توبه و آغاز از سر نو باشند. (در ضمن توبه ساوگارت سرانجام کار داد- تا هنگامی که سه سال بعد دوباره در حال زنا دستگیر شد. پس از این که جماعت پای منبر وی بخشش کمتری نشان دادند، ساوگارت گفت، «خداوند می‌فرماید، «قاضی خداست و مردم چکاره‌اند.» خوب پس انسان مذهبی این جوروی پاسخگو است!



بیخدایان ناگزیر ناچارند که مراقب جایگزین شدن نیایش‌های سکولار نماز و نیایش مذهبی نشود. می‌توانیم زندگی را صرف «لایک» کردن بخشش‌ها در فیسبوک بکنیم بدون سیر شدن یک کودک گرسنه. بنابراین در جایگاه پاسخگویی به ملکوت باید برای کنش یا واکنش‌های خویش پاسخگویی به انسان‌ها باشیم. هر چه بیشتر شخص در زندگی دینش بر پاسخگویی در برابر خدا پافشاری داشته در زندگی روشن‌بخش سکولار نوین خویش پاسخگویی بیشتری به انسان‌ها دارد.

ولی این سخن مانند زمانی نیست که بیخدایان از جایگاه خدا سخن می‌گویند. اگر خدا نیست هیچ گاه نبوده است. همه کوشش‌ها، محبت و همیاری به افراد همیشه از سوی مردم رسیده است. یک نو نا باور این را به سادگی برای نخستین بار درمی‌یابد.

کنار گذاشتن اندیشه‌ها و افکار دوره برنز

ادیان سنتی در سرشت خویش به معنای واقعی کلمه محافظه‌کار هستند. بخش بزرگی از قصد و آهنگ آنان نگه‌داشتن مجموعه‌ای از باورها، مراسم‌ها، ارزش‌ها و سنت‌های گذشته است. کتاب‌های آسمانی و روحانیت و کتاب‌های اصول دین انگار که این اندیشه‌ها عهد بوق را روی سنگ کنده، دگرگون ساختن آن را گاهی دشوار و گاهی غیرممکن ساخته است.

چون دین‌ها ریشه در فرهنگ عهد برنز یا آهن داشته (۳۶۰۰ پیش از میلاد تا ۲۰۰ میلادی) خواستار آوردن باورها، مراسم، ارزش‌ها و سنت‌ها آن دوران با تغییر اندکی به روزگار کنونی بوده‌اند. هر چند که فرهنگ‌های پیرامون آن‌ها در گذر زمان تغییر کرده یا سازگاری پیدا کرده‌اند. انگار که این ارزش‌ها در صمغ گیر مدفون شده برای همین در سفر به سده‌ی بیست و یکم میلادی و سده‌های بعد هیچ دگرگونی به خود ندیده‌اند. برخی از این ارزش‌ها - دوست داشتن همسایگان، که خوب خیلی خوب است - ارزش نگه داشتن دارد ولی بسیاری دیگر باید دور انداخته شود.

جهان‌بینی که به وسیله کتاب‌های آسمانی و اصول دین به گذشته بسته نشده، جهان‌بینی با ارزش‌هایی بر اساس جهان طبیعت و جامعه انسانی توان بهتری برای دگرگونی و سازگار شدن در گذر زمان دارد. با ارزیابی پیوسته ارزش‌ها و باورها کسانی که جهان‌بینی طبیعت‌گرا دارند به خوبی تجهیز شده تا در حالی که اندیشه‌ها و ارزش‌های نادرست و بد را به گذشته بسپارند، ارزش‌ها و اندیشه‌های خوب تازه شده را نگه‌دارند.

بخش‌های زیر به بررسی راه‌هایی می‌پردازد که جهان‌بینی‌های غیر الهی می‌توانند به سادگی اندیشه‌های ناخوشایند و تاریخ گذشته را باطل و پوچ سازند.

اندیشیدن درباره ثواب و گناه

نیکی کمی‌ستایش شده و دارای پاداش در یک فرهنگ فرضی است. هم چنین با وام گرفتن از سام هریس نویسنده (به بخش ۹ بنگرید) می‌توان گفت که نیکی چیزی است که سعادت موجودات خودآگاه را ارتقا می‌دهد. سیستم‌ها و دستگاه‌های اخلاقی کمابیش همیشه به تعریف خوب و نیکی پرداخته و سپس مردم را به شیوه‌های گوناگون تشویق کرده تا برای دستیابی به آن‌ها بکوشند.

گناه در روبروی نیکی، چیزی است که هر فرهنگ فرضی ناپسند و بد به شمار می‌آورد. هم چنین می‌توانید گناه را کار یا چیزی تعریف کنید که ناروا یا زیان‌آور برای شخص دیگری یا جانوری و یا برای محیط زیست است.

در تعریف گناه دیدگاه طبیعت‌گرا گرایش به تمرکز بر ناروایی و زیان‌آور بودن دارد. اگر چیزی ناروا نباشد و به کسی نیز آسیب نرساند یک بیخدا می‌تواند بگوید که شاید نباید آن را گناه به شمار آورد. دیدگاه اخلاقی دین‌های سنتی دربرگیرنده چیزهای دیگری مانند اخلاص، وفاداری و احترام به مراجع وجود دارد. (برای جزئیات بیشتر درباره اصول اخلاقی بنگرید به بخش ۱۵). این دلیلی است که چگونه جستارهای مانند رابطه جنسی و میهن‌دوستی بسیار بیشتر از آنچه افراد سکولار انتظار دارند هم چون چالش‌های اخلاقی دیده می‌شود.

در دوره برنز رفتارها بسیاری به عنوان کردار نیک تعریف شده ولی انجام آن‌ها امروزه می‌تواند باعث دستگیری فرد شود. برای نمونه کتاب‌های آسمان ایمان بدون چون و چرای ابراهیم را برای پیروی از دستور خدا برای کشتن پسر بی‌گناهِش اسحاق^۳ هم چون پرهیزگاری به نمایش گذاشته شده است. چاقو در حال فرود آمدن بوده که با دست فرشته‌ای متوقف می‌شود. ابراهیم از آزمون سربلند بیرون می‌آید. با معیارهای

3. در اسلام اسماعیل گفته شده Isaac.

مذهبی دوره برنز ابراهیم مردی با ایمان بوده زیر قصد داشته تا هر دستوری که از بالا می‌آید - در این جا خدا- انجام دهد.

چند پیشنهاد درباره خوبی و نیکی انسان‌گرا

پرهیزگاری هیچ گاه آسان به دست نمی‌آید - در واقع، پرهیزگاری آسان به دست آمده پرهیزگاری کاملی نیست. پرهیزگاری باید کیفیتی باشد که برای دستیابی به آن تکاپو کرد و شامل فهرستی است که با هم‌نوایی مردم در یک خانواده، انجمن، ملت یا سیاره فرضی ساخته می‌شود. در زیر سیاهه‌ای از پرهیزگاری طبیعت‌گرا - قابل بهبودی، قابل بحث و مانند همیشه ناتمام - آمده است:

✓ **فروتنی:** غافل‌گیر شدید؟ خوب بهوش باشید. اجداد من تنها به میمون‌ها نمی‌رسد بلکه به باکتری‌ها نیز می‌رسد ۹۸ درصد دی‌ان‌ای (DNA) من با شامپانزه مشترک است. من بر روی یک نقطه کوچک در گیتی زندگی کرده که چنان گسترده است که در واقع نمی‌توانم تصویری از آن داشته باشم و کل زندگی من در برابر زمان کیهانی یک دم زودگذر است. هر چند بیخدایان همیشه و پیوسته آن را ابراز نمی‌کنند فروتنی ژرف سرشت هماهنگ با جهان‌بینی طبیعت‌گرا دارد.

✓ **همدلی:** همدلی طبیعی است (بنگرید به بخش ۱۵) ولی این سخن به معنای آسان بودن همیشگی آن نیست. برای رسیدن به آن ناچاریم بر خودخواه به همان اندازه طبیعی چیره شده و غلبه کرده تا احساس دیگران را درک کرده. همدردی کنیم.

✓ **دلاوری:** پاول کورتز (بخش ۸ را ببینید) دلاوری و شجاعت را «نخستین خوبی انسان‌گرایی» می‌نامد. من موجود زنده شکستنی در جهانی بی‌تفاوت هستم. به راستی دلاوری و شجاعت بی‌همتایی برای روبرو شدن با این واقعیت نیاز است. من این دلاوری را از درون و از مردم پیرامون خویش به دست می‌آورم که با همین واقعیت نومیدکننده زاده شده‌اند.

- ✓ **درستکاری و صداقت:** صداقت چیزی است که در نخستین گام مرا طبیعت گرامی سازد. من باید آن را صادقانه به هر سیمای زندگی گسترش دهم.
- ✓ **پذیرا بودن و اندیشه باز:** مانند هر شخص دیگری من نیز مستعد با سرسختی چسبیدن به دیدگاه‌های خودم هستم. باز بودن اندیشه و پذیرا بودن به معنای باز نگه داشتن احتمال اینکه شاید باز هم اشتباه کنم. در دیدگاه من پذیرا بودن واژه‌ی بسیار بهتری از «مدارا» است.
- ✓ **اندیشیدن روشن:** کمابیش همیشه مرز روشنی میان اندیشیدن و اخلاق کشیده شده ولی این مرز نباید باشد. همان گونه که در بخش ۱۵ توصیف کردم انسان‌ها باید درباره منطق کردار نیک داشتن بیندیشند و می‌توانند این کار را انجام دهند. افزون بر این اندیشیدن روشن - دربرگیرنده توانایی کنار گذاشتن گرایش‌های خویش از سر راه - دارای سودمندی‌های بسیار بزرگی در زندگی انسان‌ها است.
- ✓ **دهش و سخاوت:** در نبود خدا، ما انسان‌ها تنها خودمان را داریم. دهش - منابع، زمان یا روحیه - بهترین شیوه برای داشتن بهترین جهان ممکن است.
- ✓ **سپاسگزاری و شکر:** در دیدگاه طبیعت‌گرا، سپاسگزاری نه برای خدا بلکه یک راست درباره مردم است. گاهی حتا نیازی به کسی برای سپاسگزاری نیست. می‌توانم برای تندرستی و خانواده سپاسگزار بوده برای همه برتری و مزیت‌هایی که از آن‌ها لذت می‌برم و برای هر فرصتی برای رساندن این برتری‌ها به دیگران سپاسگزار باشم. من کمابیش همیشه درباره احتمال باورنکردنی زاده شدن خویش می‌اندیشم و کمابیش همیشه به طور ناگفتنی سپاسگزارم به خاطر پا گذاشتن به این جهان، یکی از خوش‌شانس‌ها هستم.

سه هزار سال بعد مدافع نازی در نورنبرگ (به طور کنایه‌آمیزی) همان سخن دفاعی ابراهیم را پیش کشیده که ما نیز مأمور بودیم و معذور. مسند قضاوت و داوری

جهانی و بین‌المللی سکولار نورنبرگ در حال بررسی اصول اخلاقی بود که راه درازی را از دوران برنز تا کنون پیموده و اکنون دارای اصطلاحی متفاوت برای پیروی از قانون در کشتن بی‌گناهان بود. این فرمان دیگر بیش از این نیک نبوده - بلکه یک گناه، یک جنایت بر ضد بشریت است.

امروزه شمار اندکی از افراد مذهبی ابراهیم را به عنوان الگو و سرمشق دانسته که خوب است هر چند داستان هنوز ابراهیم و اسحاق (در اسلام ابراهیم و اسماعیل) هم چون نمونه‌ای از بالاترین نوع ایمان الهام‌بخش پیوسته بازگو می‌شود. من نمی‌توانم تصور کنم که شبیه و همانند چه می‌تواند باشد که کسی وقتی که اخلاقی‌تر شده محدودیت‌های دوره برنز را داشته باشد.

بیخدایان آن را آسان‌تر می‌گیرند. ما اندیشه‌ای را بررسی کرده و می‌گوییم، «این اخلاقی نیست و دلیل آن این است.» برای توضیح تفاوت میان درک کنونی از درست و نادرست و اصول اخلاقی فسیل شده و ارث رسیده از کتاب‌های آسمانی نیاز به دعوا، کشتی یا به عقب کج شدن نیست. اگر چیز یا نکته‌ای از کتاب یا اندیشمندی پرنفوذی به دست ما رسیده در پرتو مدارک نو یا هم‌رأیی اخلاقی بهتری قابل بررسی دوباره بوده و ما در دور انداختن یا دگرگونی آن مختار هستیم.

نه اینکه شانس بی‌پریم. با وجود تصور صد در صد هوشیاری و منطقی بودن از خودمان، ما بیخدایان نیز می‌توانیم با بی‌میلی شدید هنگام به چالش کشیده شدن پرارزش‌ترین پیش‌فرض ما مانند هر کسی دیگری فریاد بکشیم. همه‌ی انسانی سزوته یک کرباس هستند. ولی در آخر ما چیز مقدسی نداریم تا پشت آن پنهان شویم، پس هر چه سطح اندیشه‌ها بالاتر و کم‌تر جهت‌دار باشد کمتر جلو پیشرفت را می‌گیرد.

خداپرستان روشن‌اندیش با نا باوران روشن‌اندیش همراه شدند تا برده‌داری را به پایان رسانده، روابط میان نژادها را بهبود بخشیده، حقوق زنان، هم‌جنس‌گرایان زن و مرد را ترویج کرده و سیستمی از قوانین جهانی را - کمابیش همیشه بر خلاف کتاب‌های آسمانی - سر و سامان بدهند. من این خداپرستان را ستایش می‌کنم چون

که کتاب مقدس خویش را در هنگام نیاز و ضرورت به چالش کشیده و خوشحالم که ناچار نبودم خودم در این باره کوششی داشته باشم.

پذیرفتن شک با آغوش باز

یقین راحتی است. ولی بخش بزرگی از پذیرش جهان‌بینی طبیعت‌گرا دور انداختن عادت یقین - یا دست کم پندار یقین داشتن است.



عبارت‌هایی مانند، «نمی‌دانم»، «مطمئن نیستم، و «هیچ کسی صد در صد مطمئن نیست» نشانه‌های خوبی است که شخص صادقانه پذیرای شک و دودلی است. جهان‌بینی طبیعت‌گرا دربرگیرنده توانایی گفتن برای نمونه «چه چیزی پیش از مه‌بانگ بوده است؟ هیچ کسی نمی‌داند.» - و صادقانه باور داشتن است. این به معنای پرهیز از وسوسه‌ی افزودن عبارت «... فقط خدا می‌داند» است. این عبارت به راحت کردن خویش با این اندیشه که بالاخره کسی هست که همه‌ی پاسخ‌ها را می‌داند که ما نمی‌دانیم. بیخدایان با دیوید هیوم فیلسوف هم‌رأی بوده که گفته اگر به اندازه بسنده و کافی پرسش نپرسید، خدا تنها پاسخی است که می‌شنوید.

مشکل و دشواری با «یقین» این است که درهای باز را می‌بندد. شک‌گرایی (خودداری از داوری و رأی تا زمانی در دسترس بودن مدارک بسنده) جایگزین درست یقین است - و شک‌گرایی علیرغم برخی ادعاها چیز منفی نیست مانند بدگمانی. شک‌گرایی به طور یکسانی ارزشی ناب برای انسان‌گرایان و دانشمندان است. اگر اعلام کنم که پاسخی را با یقین کامل می‌دانم یعنی دیگر نیازی به پژوهش در این باره نیست. گاهی پیش فرض‌های من درست است. ولی همانند بیشتر وقت‌ها دو دستی چسبیدن

به آن روشن خواهد شد که نادرست و اشتباه است. شک‌گرایی گزینه‌ای بهتر است چون راه را باز نگه می‌دارد. شک‌گرایی هر کسی را ناچار به پرسیدن پیوسته پرسش کرده که به معنای واقعی راضی بودن از شک و دودلی است.

اندیشیدن دوباره درباره رابطه جنسی و جنسیت

هنگامی که به بررسی رابطه جنسی و جنسیت می‌پردازیم می‌بینیم که دوران برنز دوره‌ی بسیار روشن‌اندیشانه‌ای نبوده است. دین‌هایی که ریشه در این دوران داشته اندیشه‌ها آن زمان را نگه داشته و به امروز رسانده‌اند. در نتیجه کمابیش همیشه رابطه جنسی در پیام‌های آشفته سردرگم‌کننده‌ای پیچیده شده - بوچ هنکوک^۴ آوازه‌خوان نواهای گوناگون عامیانه می‌گوید که دین‌هایی که ریشه در دوره برنز دارد رابطه جنسی را چیز کثیف و نادرستی می‌داند... که باید با کسی برقرار کنم که دوستش دارم. هر چند بسیاری از انسان‌های متدین به فراتر از این اندیشه‌ها رفته ولی بسیاری دیگر هنوز پیرو اول کتاب‌های آسمانی خویش درباره رابطه جنسی و جنسیت هستند - با اینکه حتی اکثریت جامعه زمان درازی است که این اندیشه‌ها را پشت سر گذاشته است.

آزاد شدن از کتاب‌های آسمانی باستانی و اندیشه‌های غیرقابل دگرگونی به معنای این است که بی‌دین‌ها می‌توانند با رد و بالیده شدن فرهنگ و اخلاق‌گرایش‌های خود را سازگار کرده و دگرگون سازند. (برای جزئیات بیشتر درباره دگرگونی معیارهای اخلاقی و دلیل خوب بودن آن به بخش ۱۵ بنگرید.) هیچ یک از سیمای‌های زندگی انسان‌ها بیش از اندیشه‌های دوران برنز از شهوت و جنسیت نیاز برای به روز رسانی ندارد.

4. Butch Hancock



بیخدایان و انسان‌گرایان روایت‌های اخلاقی متفاوتی از رابطه‌ی جنسی ندارند. همان چالش پاسخگویی و ملاحظه‌ی پیامدها برای هر چیز دیگری در اینجا نیز مطرح است. آیا یک عادت ویژه جنسی آسیب و زیان می‌رساند؟ آیا همه طرف‌های درگیر در آن آگاهانه رضایت داده‌اند؟ اگر همه چیز درست است، خوب بترکانید. سکس یک بخش طبیعی از انسان و فرگشت است و شیطان آن را شیرین نساخته است. طبیعی بودن آن دلیلی برای رابطه جنسی برقرار کردن همه اجداد ما است. رابطه جنسی چیز خوبی است، خوب و گر نه دست کم این کتاب یک خواننده کمتر داشت.

بخش زیر چندین عمل بدون زیان جنسی را بررسی کرده که برخی دین‌ها آن‌ها را غدغن کرده‌اند.

خودارضایی

ریشه‌های گرایش عجیب جامعه به خودارضایی ریشه در اندیشه روزگار کهن نادرست دانستن لذت جسمی دارد. شاید نادرست دانستن لذت جسمی خاستگاه دینی نداشته باشد. دین در واقع صندوقچه‌ای امن برای گذاشتن دوست‌داشتنی‌ترین اندیشه‌های انسانی - چه خوب و چه بد- بوده است. بنابراین هنگامی که نوبت نگرش جاودانه و تقویت‌شده ترس از بی‌خطرترین گونه سکس و رابطه جنسی شد زیر پا گذاشتن دین‌های دارای کتاب آسمانی سخت است.

گرایش‌های باستانی در برابر خودارضایی در چندین دین سنتی - کمابیش همیشه با سخنان بسیار شگفت‌انگیزی- به خوبی حفظ شده است. کتاب اصول دین کاتولیک خودارضایی را «یک رفتار اختلالی درونی و ناگوار» خوانده و یک الهیات دان یهودی پر هوادار در سده نوزدهم میلادی آن را «گناهی مهم‌تر از هر گناه دیگر در تورات» دانسته است. در ضمن تورات پنج بخش نخست کتاب آسمانی مسیحیان که

یعنی گویا خودارضایی بدترین از هر چیز ممنوع دیگر مانند قتل در ده فرمان است. دین مورمون می‌گوید که «خودارضایی کنشی گناه آمیز است که روح شخص را می‌دزد» و از سوی دیگر اسلام شیعی به طور کامل آن را ممنوع می‌داند و گفته‌ی بنیادگذار این فرقه امام علی را چنین بازگو می‌کنند که «کسی که مرتکب گناه استمناء شود برابر است با اینکه مرا هشتاد بار کشته باشد.» بیست بار قابل قبول است... ولی هشتاد؟



از دیدگاه طبیعت‌گرا خودارضایی مورد ندارد. پرسش راضی بودن پرسشی بجا و مناسبی نیست زیرا کنشی یک تنه است. از سوی دیگر داستان‌های خاله‌زنکی - مانند کور شدن، مو در آوردن کف دست، عقیم شدن - همگی ریشه در نادرستی لذتی جسمانی روزگار باستانی دارد. چون افراد دارای جهان‌بینی طبیعت‌گرا از کتاب‌های آسمانی و سنت‌ها مروج این ترس آزاد هستند می‌توانند هدف اصلی خودارضایی - یک سالم، بی‌زیان رهاسازی و نمایش از شهوت طبیعی فرگشت ما است. هیچ زیان، بدبختی، گناهی در آن نیست. لذت ببرید.

هم‌جنس‌گرایی

غیر الهیون گرایش پیوسته به شکستن دیوار حقوق نابرابر برای هم‌جنس‌گرایان مرد^۵ و هم‌جنس‌گرایان زن^۶ دارند. چرا؟ زیرا باز هم هیچ کسی در این میانه بدون درنگ گرفتن جنسیت، نژاد یا هر چیز دیگری که در ماجرا دخیل است از رابطه‌ی جنسی دو فرد بزرگسال با رضایت کامل آسیبی نمی‌بیند. آنچه بزرگسالان در زندگی خویش با رضایت انجام می‌دهند به من کاری ندارد حتا رابطه جنسی و ازدواج.

5. Gays

6. Lesbians

هر چند مخالفت با برابری هم‌جنس‌گرایان کمابیش به طور کامل ریشه در محافظه‌کاری دینی دارد درست همانند مخالفت با ازدواج میان نژادی که تنها پنجاه سال از آن فاصله گرفته‌ایم ولی پشتیبان‌های برابری هم‌جنس‌گرایان هم از میان خداپرستان میانه‌رو و هم نا باورمندان بودند. این هم دلیل دیگری برای مشترکات بسیار فراوان مذهب‌یون میانه‌رو با نا باورمندان نسبت به بنیادگرایان دینی است.

اندیشیدن درباره جنسیت

هر چند برابری جنسیت در کشورهای پیشرفته فاصله درازی را از دوران برنز پیموده ولی بیشترین پیشرفت‌ها در ۲۰۰ سال گذشته رخ داده است. در چند فرهنگ عقب‌مانده زنان هم چون دارایی و اموال شوهران به شمار آمده و رفتار و حاکمیت جنسیت به شدت در بیشتر تاریخ در غرب رعایت می‌شد. به زنان حق همکاری در رهبری فرهنگی داده نمی‌شد و بیشتر در فضای خانه و خانواده محدود شده و دارای حقوقی اندکی بودن که اکنون بدون چون و چرا و مسلم فرض می‌شود. مردان از حقوق فردی بیشتری بهره‌مند بوده ولی آن‌ها نیز می‌بایستی در چهارچوب قوانین و رفتارهای جنسیت خود عمل می‌کنند.

در سده نوزدهم و بیستم چرخ روشن‌اندیشی آغاز به چرخش تندی نمود. ولی مانند دیگر پیشرفت‌های اجتماعی در هر گام فرایند آن با رویارویی متعصبان مذهبی روبرو شد.

افرادی با دیدگاه طبیعت‌گرا مانند دین‌دارهای لیبرال توان بهتری برای سازگاری با دگرگونی و تغییرات نقش جنسیتی داشته و در بسیاری موارد منجر به تغییرات شدند. این اتفاقی نیست که بیشتر شخصیت‌های اصلی فمینیست از آغاز بیخدا، ندانم‌گرا و کسانی بوده که آزاد از اندیشه‌های خشک‌مغز و متعصبانه کتاب‌های آسمانی و سنت‌ها بوده‌اند. از سوی دیگر جان شگفتی‌چندانی ندارد که برخی از خانم‌ها یگراست به کتاب‌های آسمانی و سنت‌ها به عنوان ریشه‌ی دشواری و مشکلات نشانه می‌رفتند. الیزابت کدی استاتون می‌گفت، «کتاب آسمانی و دین بزرگ‌ترین مانع در راه آزادی

زنان است. تنها معنای آموزه‌های دین درباره زنان تحقیر و اهانت است، آن هم در بالاترین درجه.» (جزئیات بیشتری درباره فمینیست و آزاداندیشی را در بخش ۷ ببینید.)

شناسایی دین به عنوان بخشی از دشواری به معنای این نیست که دیدگاه طبیعت‌گرا سفری بی‌درنگ به سوی روشن‌اندیشی داشته است. جنبش سازمان‌یافته روشن‌اندیشی به تازگی ناچار نگاه دقیق و موشکافانه‌ای با توجه به رفتار برابر با زنان انداخته تا از برابر حقیقی میدان فعالیت برای زنان در جنبش اطمینان یابد. (بنگرید به بخش ۱۴ برای جزئیات بیشتر.) ولی هرآینه چون آزاداندیشان چنین کاری را بدون یادگارهای بی‌سود و دست و پاگیر دوران برنز انجام می‌دهند ره‌آورد آن نسبت به انجام این روند با شیوه دیگر دارای اطمینان بسیار بیشتری است.

پذیرش مرگ

نگرش من از مرگ واضح و روشن است: من از آن بدم می‌آید. بسیاری از مردم بدون توجه به شیوه اندیشه آنان درباره رخدادها پس از مرگ مانند من می‌اندیشند. اینکه روزی دیگر زنده نخواهیم بود بزرگ‌ترین چالش زنده بودن است. حتا شاید چالشی سخت‌تر این باشد که دریابم افرادی را که دوست دارم نیز روزی خواهند مرد. دو برابر بدتر، انگشت شست دو تا رو به پایین.

یک راه برای برخورد با واقعیت سخت مردن این تصور است که در واقع ما بعد از این همه نخواهیم مرد- ما تنها به جایی خواهیم رفت و باز دوباره روزی با افراد دوست‌داشتنی دیدار خواهیم کرد. این اندیشه را دوست دارم. ولی کسانی که دارای جهان‌بینی طبیعت‌گرا هستند می‌دانند که آرزوها همیشه برآورده نمی‌شود. بهتر است صادقانه با وضعیت خودمان برخورد کنیم.



اپیکور یکی از فیلسوفان یونانی (بنگرید به بخش‌های ۴ و ۱۱) می‌گوید بیشتر مردم از مرگ می‌ترسند زیرا نمی‌توانند به راستی نیستی را باور کنند. انسان باید دریابد که مرگ نیستی است. سپس ادامه می‌دهد: «تا هنگامی که هستم، مرگ نیست و زمانی که مرگ هست من نخواهم بود. چرا باید از چیز بترسم که هیچ‌گاه نمی‌توانم آن را تجربه کنم؟»

سخن نیکی است.

اپیکور هم چنین استدلال تقارن^۷ را پیشنهاد داده: انسان‌ها در میان دو کران نیستی زندگی می‌کنند. شما میلیون‌ها سال پیش از زاده شدن نبودید و این موضوع به هیچ‌رو شما را نگران و ترسان نمی‌سازد (البته تفسیر آزاد از سخن تواین). اگر نیستی پیش از زاده شدن موضوع ترس‌آوری برای شما نیست پس از نیستی آینده نیز نباید بترسید. از لحاظ معنای واقعی لغوی سخن همانندی است - مگر اینکه توانایی مشارکت در زندگی بعدی را داشته باشید. از سوی دیگر شما در خاطرات دوستداران خود باقی خواهید ماند و دستاوردهای شما در این جهان در یادها خواهد ماند - به ویژه دستاوردهای شما که جهان را بهتر ساخته است. کمک کمی نیست.

این دلداری به مردم کمک می‌کند بدون تسلی‌های دین مردن را بپذیرند. یک امتیاز: هنگامی که دیگر بهشت مهم نباشد جهنم هم با آن می‌رود. نه دیو و نه شیطان و نه شراره آتش که مایه ترس باشد. نیستی به معنای پایان همه‌ی ترس‌ها و رنج‌ها است. یعنی برای من و بسیاری از بیخدایان نوید واقعی آرامش مطلق است.

بدرود گفتن... بدون شیوخی

7. Symmetry argument

بیخدایانی که هیچ گاه دینی نداشته همیشه مرگ را هم چون پایان به شمار می‌آورند. هنگام که عشقی را از دست می‌دهیم سوگوار اندوهی جاودانه می‌شوم. ولی کسانی که زمانی به قیامت باور داشته بیشتر زمان‌ها آن را هم چون «عزای دوم»^۸ توصیف می‌کنند. جولیا اسوینی می‌گوید پس از کنار گذاشتن دین کاتولیک درمی‌یابد که ناچار است پایانی بر زندگی هر کسی بگذارد که می‌شناخته و اکنون دیگر زنده نیست زیرا در زمان خداپرستی به هیچ وجه گمان نمی‌کرده که آن‌ها مرده هستند.

هر کارشناس سوگواری به شما خواهد گفت که روبرو شدن و تجربه کردن اندوه بسیار سالم‌تر و درست‌تر از انکار می‌باشد. تا هنگامی که احتمال وجود قیامت و جهان دیگر پنجه به اندیشه و دل کسی انداخته باشد می‌تواند تا اندازه‌ای پرهیز و اجتناب در میان بوده یک نشانه که شخص را از شناسایی راستین افسوس و دریغ باز می‌دارد. من داستان خودداری جولیا را از کسان دیگری که بی‌دین شده بارها و بارها شنیدم - که می‌گفتند ناچار به گذشته نگریسته و برای از دست دادگان گریسته زیرا تا آن زمان گمان نمی‌کرده که آن‌ها به راستی دیگر در میان ما نیستند. اگر به جای آن مرگ خود و دیگران به عنوان پایان بپذیرید - درست همان اندازه طبیعی که پایان یک جانور دوست‌داشتنی خانگی با مرگ - می‌توانید از پس این کار سخت برآید ولی کار مهم گفتن بدرود واقعی است.

پذیرش محدودیت‌های زندگی

شناختن مرگ به عنوان واقعیت می‌تواند زندگی را به خودی خود ارزشمند و اضطراب‌بخش. این روی خوب مرگ است: مرگ زندگی را بسیار پرمعناتر می‌سازد که حتا بسیار مهم‌تر از باور صادقانه به پایان است.

کتاب و فیلم لولاشک همیشگی^۹ به خوبی این اندیشه را به تصویر کشیده است. در آن داستان خانواده‌ای بازگو می‌شود که از چشمه‌ای نوشیده و زندگی جاودان می‌یابند. در زمان داستان آن‌ها در سال ۸۷ زندگی جاوید خود بوده - و از آن به

8. Second grieving

9. Tuck Everlasting

شدت بیزار هستند. با بیرون رفتن از دایره مرگ و زندگی آن‌ها تغییر نکرده و بزرگ نمی‌شوند ولی احساس می‌کنند که زندگی از کنار آن‌ها می‌گذارد. همان گونه که یکی از شخصیت‌های کتاب به خوبی می‌گوید مرگ به اندازه زندگی آغاز نشده ترسناک نیست. «ناچار نیستی همیشه زنده باشی - تنها باید زندگی کنی» بسیار عالی.



زندگی با این واقعیت همیشگی نبودن آن بسیار پرارزش‌تر می‌شود. درک این زندگی به عنوان خوش‌شانسی بزرگی در خودآگاهی انسان خمیرمایه‌ای برای نیرو گرفتن در ساختن هر لحظه به صورتی باورنکردنی ارزشمند می‌شود. ما انسان‌ها هر بامداد باید خندان با خوشحالی از خواب برخیزیم چون در حال هستیم نه گریه کنیم که چرا جاودانه و ابدی نیستیم.

شگفت‌زدگی از عجایب نو در جهان واقعیت

بیدار شدم دیدم که ذره‌ای از جهان هستم. هر اتم از وجودم از آغاز زمان وجود داشته و چون ماده نمی‌تواند از میان برود هر ذره از وجود تا زمانی که گیتی از میان برود باقی خواهد ماند. با نقل‌قولی از نویسنده شگفت‌انگیز (ندانم گرا) بیل بریسون^{۱۰} از کتاب تاریفیه کوتاهی از کمابیش هر چیزی^{۱۱} باید گفت که هر اتم از پیکر ما کمابیش بدون شک پیش از به وجود آمدن ما ستاره بوده و همین اتم سازنده میلیون‌ها پدیده دیگر نیز بوده است. از این جنبه همگی ما شگفت‌انگیز هستیم.

10. Bill Bryson

11. A Short History of Nearly Everything

پیشینه‌ی شگفت‌انگیز اتم‌های ما تازه یک نمونه از شگفتی‌هایی است که در دیدگاه طبیعت‌گرا دیده می‌شود، نشان‌های شگفت‌انگیزی که در دیدگاه ادیان سنتی هرگز - دست کم تا کنون - دیده نشده است. کارل ساگان گفته دینی که محور اصلی‌اش متن‌های کهنه نیست بلکه بر بزرگی گیتی آشکار شده با دانش تکیه کرده می‌تواند ابهت بسیار بزرگ‌تر و فراوان‌تری از عجایب دین‌های کنونی را به نمایش بگذارد. تا آن زمان افراد بی‌ایمان تنور شگفتی‌های طبیعت را گرم نگه خواهند داشت.

بررسی پارسایی و معنویت یک بیخدا

فقر معنوی. این عبارت بارها به صورتی کش‌دار و با لحنی تحقیرآمیز شنیده می‌شود و سخت است که منظور شخصی گوینده را دریابیم. در پاسخ یک دوست مسیحی که درباره دستاوردهای معنوی در خانه به وسیله من و خانواده‌ام پرسید، گفتم منظورش از معنویت چیست.

این خانم گفت، «خوب... معنویت، می‌دانید که - رابطه روحی داشتن با خدا و پذیرش او به عنوان راه رستگاری.»

درست است انجام چنین کاری بدون دین می‌تواند حقه‌ای زیرکانه باشد. ولی اگر نگر از معنویت ارزش‌های واقعی انسانی است من تعریفی را ترجیح می‌دهم که ۹۰ درصد انسان‌هایی تا کنون زیسته را محروم نسازد.

کسانی که می‌گویند «معنویت ولی نه نوع دینی» از همه سو مورد نکوهش فراوان قرار گرفته‌اند. این وضعیتی زمانی رخ می‌دهد که بکوشید جایگاهی در میانه بیابید. ولی این افراد ادعایی را پیش کشیده که من نیز هم اکنون می‌خواهم مطرح کنم - دین‌های سنتی سازمان‌یافته می‌تواند منبعی برای معنویت باشد ولی بی‌گمان انحصار آن را در دست ندارد. برای درک علت آن بگذارید تا تعریفی از معنویت بدون وابستگی به دین ارائه نمایم.



معنویت در بهترین تعریف خود پیرامون بیداری و هشیار بودن است. کوششی برای والا ساختن این جهان مادی، تجربه رویاگونه از زندگی و با رسیدن به شگفت‌انگیز بودن موجودی آگاه و سپاسگزار در میدان این جهان خیره‌کننده هر کسی می‌تواند داشته باشد. معنویت می‌تواند در زمینه دینی وجود داشته باشد ولی الزامی نیست. دین می‌تواند گاهی هشیاری و بیداری را بهتر سازد ولی درست بیشتر زمان‌ها در سر راه بیداری و هشیاری واقعی قرار می‌گیرد.

برخی از بیخدایان هیچ دلبستگی به این جستارها ندارند ولی بسیاری نیز به آن‌ها دلبستگی دارند. برای بیخدایانی که به این مسائل دلبستگی دارند شیوه‌های طبیعت‌گرای زیر می‌تواند شخص را از جستارهای روزمره رهایی بخشیده و مایه کار کردن مغز در امور متفاوتی گردد:

- ✓ **مدیتیشن!** اگر گمان کنید مراقبه یا مدیتیشن حالت مخالف و در روبرو هشیاری است نکته را نگرفته‌اید. مراقبه درباره هشیار بودن از بودن خویش، حضور در لحظه است نه نشئه بودن. افزون بر این مراقبه شیوه‌ای بزرگی برای متمرکز کردن خود در زمان حاضر است.
- ✓ **تچان^۲:** زمانی که به طور کامل در لحظه حاضر باشید با چنان تمرکز شدید بر کار در حال اقدام که گذر زمان را از یاد ببرید سپس ناگهان به ساعت نگاه کنید و ببینید که نیمه شب است - این حالت تچان است. این یکی از حالت‌های پر معنا و به طور ژرف ارضاکننده است که شخصی می‌تواند به آن وارد شود. این معنویت سکولار است.



برخی از مردم برای رسیدن به حالت تچان مجذوب سرگرمی‌هایی مانند نقاشی یا درودگری می‌شوند. برخی می‌نوازند یا می‌خوانند یا آهنگ می‌سازند. دیگران خود را در گفتگوهای ژرف یا مطالعات آتشین و پرتنش غرق می‌سازند. می‌شود که حالت تچان در هنگام ورزش یا هنگام غرق شدن در بازی ویدئویی رخ دهد. (بله من تازه بازی‌های ویدئویی را به معنویت پیوند دادم و در این سخن نخستین تن نیستم. بر خط «معنویت بازی‌های ویدئویی» را جستجو کنید تا ببینید چه می‌گویم.) پس از اینکه دریافتید که معنویت ناگزیر نباید دینی باشد و گم شده شما تچان است آنگاه برای رسیدن به شگفتی و بهبود بخشیدن به حالت ذهن، هر احتمالی خود را نشان می‌دهد. آنگاه می‌توانید بگویید، «من در حالت تچان هستم، مذهبی نیستم» - یا حتی بگویید، «ایمان ندارم تنها هوشیارم.»

رفتن به استقبال شگفتی‌های طبیعت

بسیاری از مردم احساس می‌کنند که جهان‌بینی بدون خدا بی‌گمان سرد و خالی از شگفتی است. ولی کسانی که دین را رها کرده کمابیش همیشه درست ضد این سخن را می‌گویند. البته دین مردم را از ستایش و تحسین طلوع خورشید یا زاده شدن نوزادی منع نمی‌کند. ولی این افراد تازه به سلک طبیعت‌گرایی درآمده درمی‌یابند که کشف فرایندهای طبیعی پنهان در پشت چنین عجایبی کمابیش همیشه مایه ستایش و سپاسی بسیار ژرف و عمیق‌تر در برابر شکوه شگفتی خویشتن می‌شود - شکوه بسیار شگفت‌انگیزتر از «خواست خدا.» برای دیدن نمونه‌ی کوچک از شگفتی‌های طبیعت بنگرید به سیاهه زیر:

✓ انسان‌های ساخته‌شده از مواد ستاره‌ای بوده که می‌دانیم وجود دارد.

- ✓ کره زمین در فضا با شتابی نزدیک به ۱۱۰۰۷۹ کیلومتر (۶۸۴۰۰ مایل) بر ساعت حرکت می‌کند.
- ✓ قاره‌ها زیر پای ما انسان‌ها نزدیک به شتاب رشد ناخن انگشت‌ها حرکت می‌کند.
- ✓ نزدیک به نیمی از دی‌ان‌ای هر فردی از مادر و نیمی دیگر از پدر او است.
- ✓ خاطرات، اندیشه‌ها و حتا هویت فردی شما با سمفونی پیوسته نواخته شده با ترکیب‌های الکتروشیمیایی در مغز شما شکل می‌گیرد.
- ✓ هر فرد با هر چیز زنده‌ای در روی زمین خویشاوند است با داشتن اجداد مشترک - نه تنها با میمون‌ها بلکه با نهنگ، باکتری، درختان سرخ چوب و چمن‌های روبرو خانه... حتا با موز خویشاوند است.
- ✓ آذرخش گرم‌تر از شراره‌های خورشید که هم زمان به میلیاردها مولکول هوا برخورد می‌کند. مولکول‌های فوق گرم با شتاب حرکت کرده و پشت سر شکافی از خلأ نزدیک به یک و نیم کیلومتر بر جا می‌گذارد. غرش تندر بزرگی از ترکیدن میلیاردها مولکول خلأ را پر می‌کند.
- ✓ نزدیک به یک میلیون میلیارد^۴ از این ستارگان در کیهان وجود دارد که عضو یکی از صد میلیارد کهکشانی است که در طول ۱۲ میلیارد سال نوری در جهانی که دارای ساختاری منحنی به هم بافته شده از فضا و زمان کشیده شده و در آن هیدروژن خمیرمایه‌ی به وجود آمدن شرایط درخور و درستی شده که سرانجام به جاستین بیبر^۵ فرگشت یافته است.
- ✓ ... هم چنین استفان هاوکینگ.

فرایندهای طبیعی هر یک از این موارد را روشن ساخته و هر یک به طور بنیاد شیوه نگاه من به جهان را دگرگون می‌سازد.

نکته‌ها و موارد فراوانی ناشناخته مانده ولی از آنچه بشر یاد گرفته حتا ذره‌ای از شگفتی را نمی‌کاهد. فهم و آگاهی شگفتی را از میان نبرده بلکه آن را تقویت می‌کند.

4. Trillion

5. Justin Bieber

بیخدایان می‌بینند که شگفت‌های باورنکردنی جهان طبیعت به طور کامل بر شگفتی‌های جهان کنترل شده با دستان ناپیدا برتری دارد.

درک مفاهیم و معنای فرگشت

آفرینش‌گرایان گاهی درباره پیامدهای پذیرش فرگشت هشدار می‌دهند. یکی از هشدارهای تکراری آن‌ها این است که «اگر به کودکان آموزش داده شود که نیای آنان جانور بوده، مانند جانوران رفتار خواهند کرد» هم چنین می‌گویند «باقی و زنده ماندن سازگارترین جاندار مایه خشونت و سنگدلی به حد و مرزی می‌شود.» (من هر دو این سخنان را در بخش ۱۵ آورده‌ام). ولی زمان بسنده و کافی برای یافتن جزئیات فرگشت اختصاص دهید و درخواست کنید یافت که تأثیرات واقعی آن زیبا، والا و شگفت‌انگیز است.



دین می‌آموزد که انسان‌ها فرشتگان رانده‌شده بوده ولی دانش می‌آموزد که انسان‌ها در واقع میمون‌هایی ارتقا یافته هستند. آموزه دینی می‌تواند مایه احساس شرم و بی‌ارزشی در انسان شود انگار که خودمان سبب بدبختی خویش شده‌ایم. ولی آموزه دوم سبب به وجود آمدن احساس شگفتی و سپاس می‌شود که انسان توانسته تا بدینجا برسد. این دیدگاهی طبیعی و عادی است که با دانش تقویت شده و مرا خوش‌بین و سربلند می‌سازد. بله درست است انسان‌ها گاهی کرداری مانند بابون یا میمون آفریقایی دارند. ولی انسان‌ها فلج اطفال را نیز درمان کرده، گیتی را اندازه گرفته، سازمان ملل را ساخته و کتاب‌هایی مانند تار شارلوت^۱ را نوشته‌اند. بشر همیشه می‌تواند کرداری بهتر داشته باشد ولی در نگر داشته باشید که نیا و اجداد

1. Charlotte's Web

انسان‌ها باکتری بوده پس من می‌گویم که انسان‌ها درست رفتار می‌کنند.

پی بردن به حیوان بودن مرا ناگزیر «به داشتن کرداری مانند جانوران» نمی‌سازد - بلکه ناچارم می‌سازد تا احساس عمیق خویشاوندی با جانداران دیگر داشته باشم. این یکی از بزرگ‌ترین چم‌ها و دلالت‌های یک جهان‌بینی است که با فرگشت تقویت می‌شود. آنگاه پیاده‌روی در جنگل در واقع دیدار دوباره‌ای از خویشاوندان است. افزون بر این هنگامی که دریابم آخرین فرآورده فرگشت نیستم بلکه شاخه‌ای کوچک بر روی درخت پیچیده و بزرگ زندگی آنگاه غروری را که در پاراگراف پیشین حس می‌کردم با دوز درستی از فروتنی تعدیل شده - و باز هم شگفتی.

کشف و تعریف معنای زندگی

اگر باور ندارید که خدایی هست که خواست الهی او به زندگی شما معنا می‌دهد، ناچارید خودتان معنای زندگی خویش را بیابید. شاید بخواهید به آزادی تصمیم‌گیری برای خود اندیشیده که همه زندگی شما می‌تواند برای مردم باشد - به ویژه در ایالات متحده کشوری با وسواس جدی برای آزادی فردی. ولی گویا اندیشه تصور کردن معنای زندگی برای بسیاری از افراد ترسناک است. آن‌ها می‌ترسند که زندگی بدون خدا زندگی معنا نیز باشد.

هم چنان که در بسیاری از دیگر جستارها این کتاب دیدید خدا می‌تواند چهارچوب خوبی برای جستجو معنا و هدف باشد. یک انسان مذهبی می‌تواند بگوید: نمی‌فهمیدم هدف خدا از آفریدن من چیست. شبانه‌روز دعا و نیایش کردم و پس از سال‌ها برآورده نشدن خدا دل مرا با [معنا را] در [ینجا می‌گذارد] روشن ساخت. من هیچ زمانی این اندازه شاد و کامروا نبودم. در این هنگام با همه وجودم و از درون هدف خلقت خود را در زندگی پیدا کرده‌ام.

یک شخص بدون ایمان نیز شاید چنین تجربه‌ای داشته و آن را چنین بازگو نماید:

من هدف راستینی در زندگی نودم نداشتم. شبانه‌روز اندیشیده و پس از سال‌ها اندیشه بدون نتیجه، سرانجام این تفکرات بدی مرا به [معنا را در اینجا می‌گذارد] رساند. هیچ‌گاه [این اندازه شاد و کامروا نبودم. من با تمام وجودم می‌دانم که هدف راستین زندگی خویش را یافته‌ام].

باز هم یک شخص دین‌دار و یک شخص بی‌دین تفاوت بسیار کمتری از آنچه که انتظار می‌رود دارند. یکی نوک اندیشیدن خویش را به خدا نشانه می‌رود؛ دیگری اندیشیدن خویش را از مغز خود می‌داند. یکی حس می‌کند که خدا هدایتش کرده؛ دیگری احساس می‌کند با ذهن و اطلاعات خودش هدایت گشته است. هر دو می‌دانند که چه زمانی شادکام بوده و چه زمانی نبوده‌اند.

با فرض توان انتخاب داشتن من ترجیح می‌دهم که گزینه‌ام را خودم برگزینم و گمان می‌کنم که باور بیشتر بیخدایان نیز همین است. زندگی به این شیوه بسیار پرمعناتر است. من شخصی را بر ازدواج برمی‌گزینم و خانه‌ای را برمی‌گزینم که می‌خواهم در آن زندگی کنم. ما انتخاب می‌کنیم که بچه داشته باشیم و تربیت کنیم. خانمی می‌خواهد آموزگار باشد؛ من می‌خواهم نویسنده شوم. بهر حال واقعیت این است که ما هرگاه خودمان انتخاب کنیم این تجربیات بسیار پرمعناتر از هنگامی است که همسر مرا دیگری انتخاب کرده، تصمیم بگیرد بچه داشته باشیم و خانه و شغل ما را انتخاب نماید. حتی اگر این انتخاب‌ها همانی باشد که خود ما برمی‌گزیدیم بسیار کمتر ارضاکننده است.

هدف و معنای در جهان‌بینی طبیعت‌گرا در واقع چندان متفاوت از جهان‌بینی دین‌داران نیست. بی‌اطمینانی درباره هدف یا احساس اینکه زندگی معنای دلخواه را ندارد می‌تواند مایه نومیدی و خشم شود. برای برخی انسان‌ها اندیشه خدا کمک‌رسان است. ولی کسانی



که به خدا باور ندارند ناچار باید همه این راه دل‌انگیز و ترسناک را خودشان سپری نمایند.

همان گونه که پیش از این گفتم من هیچ راه دیگری را نمی‌شناسم.

پرورش کودکان با خردورزی مستقل

برای بیشتر بیخدایان یکی از بالاترین و درونی‌ترین ارزش‌ها آزادی اندیشیدن مستقل است. بنابراین هم چنین منطقی است که بیشتر پدر و مادران بخواهند حقوق کودکان برای داشتن اندیشه‌ی مستقل رعایت شود.

پدر و مادرم من در وجودم یک کنجکاوی نیرومندی درباره جهان طبیعت به وجود آورده و من آزاد بودم که خودم درباره آن بیندیشم و به خاطر آن بسیار سپاسگزارم. پدر و مادرم هرگز مرا ناچار نساخته تا گمان کنم باید به آنچه باور داشته باشم که آن‌ها داشته و هیچ گاه به من نگفتند که نباید یا نمی‌توانم پرسش ویژه‌ای را بپرسم. من باورهایم را خودم ساختم و بنیاد درکم را خشت به خشت بر روی هم گذاشتم.

نتیجه این روند اعتماد عمیق به راستی دانستن درست آنچه باور داشتم زیرا من خودم بنیاد همه آن را گذاشته بودم. هیچ کسی پاسخ پرسش‌های بزرگ را به من نیاموخت و هرگز به من گفته نشد که باید به چیزی باور داشته باشم چون فلانی و فلانی گفته حقیقت دارد. از سوی دیگر منطق و تجربه‌ای را که پشت هر یک از دیدگاه‌های من نهفته را می‌دانم.

نمی‌توانم ارزشی که برایم داشته را بازگو نمایم.



به عنوان پدر همیشه به کودکانم فشار آورده که خود را از زیر نفوذ سنگین من به عنوان بابا بیرون کشیده و به طور مستقل بیندیشند. هرگاه از دیدگاه من درباره مسائل بزرگ ابطال‌ناپذیر می‌پرسند دیدگاهم را برای آن‌ها تشریح می‌کنم ولی همواره یادآوری می‌کنم که باید افرادی با نظرات ناهمسان و متفاوت را یافته و از نظرات آنان نیز آگاه شده - و سرانجام خودشان تصمیم بگیرند.

پس زمانی که دخترم نزدیک به هشت سال داشت و پرسید «آیا عیسا به راستی پس از مرگ رستاخیز داشته است؟» گفتم، «گمان نکنم، نه. گمان کنم این تنها داستانی است تا ما احساس بهتری از مرگ داشته باشیم. ولی با مادربزرگ باربارا هم گپی بزن. می‌دانم که مامان بزرگ فکر دیگری دارد. بعد می‌توانی برای خودت تصمیم بگیری و حتی تصمیم خود را تغییر دهی، هزار بار، اگر دوست داشته باشی.»

پیش از این نمی‌دانستم که پدر و مادران بیخدا همین رویکرد را در پیش گرفته یا نه ولی سرانجام با عمومی‌ترین نظرسنجی انجام شده تا کنون از آن آگاه شدم. یک نظرسنجی در سال ۱۳۸۵ (۲۰۰۶ میلادی) از پدران و مادران در ایالات متحده و کانادا روشن ساخت که نزدیک به ۹۰ درصد والدین با برچسب «بسیار مذهبی» گفته که آن‌ها کودکان خود را به ویژه برای باور به عقاید خویش تربیت کرده در حالی بیش از ۹۰ درصد پدر و مادران با هویتی بیخدا اعلام داشته که آن‌ها می‌خواهند کودکانشان هویت دینی را خودشان برگزینند. نظرسنجی گسترده سال ۱۳۹۱ (۲۰۱۲ میلادی) از پدر و مادران به وسیله وندی توماس راسل کمابیش نتیجه همانندی را نشان داد. خوب چرا؟ چرا بیخدایان چنین جستار مهمی را به بخت و شانس واگذار می‌کنند؟ این دلیل‌ها را ببینید:

✓ آن‌ها در واقع آن را به «شانس و اقبال» وانمی‌گذارند. بلکه آن را به کودکان خود می‌سپارند.

✓ برخی می‌خواهند از تجربیات دوران کودکی خویش پرهیز نمایند. در زمان کودکی به بسیاری از بیخدایان گفته شده که باید چه باوری داشته باشند و گاهی حتا با اندیشه‌های مذهبی مانند جهنم یا غضب خدا ترسانده شده‌اند. بنابراین تجربیات دوران کودکی آن‌ها را نسبت به تلقین به هر کودکی حساس ساخته و تا آن‌ها از این کار پرهیز کرده و به وارونه آن به سختی بکوشند. از سوی دیگر کسانی مانند من که روندی مستقل داشته می‌خواهند کودکان از همین برتری بهره‌مند باشند.

در نتیجه شمار اندکی از بیخدایان می‌کوشند تا کودکان خویش را بیخدا بار آورند بلکه بیشتر گرایش دارند تا جای ممکن کودکان را از هر گونه برجسبی دور نگه داشته تا بتوانند خود راه خویش را برگزینند. اگر کودکان من هویتی دینی را برگزینند مطمئن هستم یکی از راه‌های مثبت ابراز بوده راهی که با ارزش‌های صداقت، کنجکاوی و همدردی منطبق و جور بوده که پرورش یافته‌اند. اگر آن‌ها چیز برگزینند که من گمان کنم چندان مثبت نیست مطمئن هستم که مانند هر جستار و موضوع دیگری درباره آن گفتگویی خواهیم داشت. ولی از آن‌ها ناراحت نشده و بی‌گمان عشقم به آن‌ها به هیچ رو کمتر نمی‌شود - این هم رویکردی دیگری است که در میان پدر و مادران بیخدا و پدر و مادران مذهبی لیبرال مشترک است.

بخش ۱۷

بیخدا بودن در میان خداپرستان

در این بخش

- ◀ مشاهده فرهنگ دینی ما با چشمان بی‌دین‌ها
- ◀ آمادگی برای دانستن درباره دین حتا در صورت مذهبی نبودن
- ◀ انتخاب جنگ یا صلح
- ◀ بیخدا بودن در خانواده مذهبی

دین دارای نفوذ و حضور بسیار بزرگ در جهان است. از هر شش تن پنج تن به عنوان باورمندان به انواع خداپرستی شناسایی شده و تاریخ و فرهنگ جهان متأثر از اندیشه‌های مذهبی است.

گاهی به بیخدایان به عنوان کسانی که «دین را کنار گذاشته» اشاره می‌کنم، ولی این گفته کمی مایه گمراهی می‌شود. هر اندازه کسی که با دوچرخه به سر کار می‌رود می‌تواند ترافیک را نادیده انگارد بیخدا هم به همان اندازه می‌تواند دین را نادیده انگارد. حتا در کشورهای به طور نسبی سکولار مانند انگلیس یا نروژ دین هنوز در مراسم‌های عمومی و مراسم‌های مهم شخصی، هویت فرهنگی و حتا در معماری و ساختمان‌ها خود

را نشان می‌دهد. اینجا در ایالات متحده، که کشوری با تراز بالاتر اعتقاد هست، دین در هر چیزی از سخنرانی‌های سیاسی گرفته تا خط‌مشی‌های اجتماعی، از سرسپردگی به پرچم تا شعارهای بر روی اسکناس و از یادبودهای عمومی گرفته تا سفره شام خانواده‌ها خود را نشان می‌دهد.

این بخش به برخی مسائل و جستارها بابخدا بودن در جهانی مذهبی می‌پردازد.

زندگی در فرهنگی با اکثریت مذهبی

بخشی از چالش بابخدا بودن مانند هر اقلیتی یافتن راهکاری برای چگونه زیستن در میان اکثریت است. یک بابخدا ناچار است که برای خودش پرسش‌های بسیاری را حل کند: آیا باید درباره باورهای خودم رک باشم یا باید خاموش نشسته و اجازه دهم دیگران مرا مانند خود فرض کنند؟ آیا باید بی‌خیال مراسم و سنت‌های مذهبی شده یا باید آن‌ها را تغییر دهم یا باید با خنده از کنار آن‌ها رد شوم؟ چگونه می‌توانم از حق آزادی خودم دفاع کنم بدون آنکه حقوق دیگران را زیر پا گذارم – و هنگامی که دیگران حقوق مرا زیر پا می‌گذارند پاسخ من چگونه باید باشد؟ آیا درست است که باورهایی را به چالش بکشم که گمان می‌کنم نادرست یا زیان‌آور است؟ اگر دارای کودکانی باشم آیا باید آن‌ها را بابخدا تربیت کنم یا اجازه دهم برای خود تصمیم بگیرند؟ اگر دوست داشته باشم تا خودشان تصمیم بگیرند چگونه می‌توانم مطمئن شوم که دیدگاه‌های خودم را به آنان تلقین نمی‌کنم؟

در بخش‌هایی زیر من به برخی از چالش‌های اجتماعی و برخی شیوه‌ها پاسخ

ببخدایان به آن‌ها نگاهی می‌اندازم.

انتخاب راه مبارزه، دانستن قوانین

بیشتر کشورهای غربی دارای ترازهایی از آزادی عقیده برای افراد است. مدارای مذهبی رسمی کمابیش همیشه راهکاری عملی برای متوقف کردن مردم از کشتار به دلیل تفاوت‌های اعتقادی است. امروزه چنین آزادی‌هایی به عنوان پرتوهای طبیعی در تاروپود جوامع متمدن پذیرفته شده است. در این جوامع همه به طور کامل معنای «آزادی عقیده» را دریافته و خوشبختانه همه‌ی درگیرهایی مربوط به گذشته است.

خوب البته... باشد، شاید این جورها هم نباشد. با وجود آزادی عقیده به دلیل‌های زیر هنوز درگیری میان جهان‌بینی‌ها شاید عمومیت داشته باشد:

✓ عقاید دینی بسیار شخصی بوده و مشاهده آموزه‌های مخالف می‌تواند تهدیدکننده دیده شود.

✓ برخی دین‌ها دارای یک نقشه حکومتی برای تغییر دادن جهان بوده (مانند «فرمان بزرگ»^۱ یا باور به این که مشروعیت ملیت آن‌ها با تاریخ یا حکم الهی (یهودیان ارتدوکس در اسرائیل یا امت واحده مسیحی در ایالات متحده) رسیده است.

✓ برخی بیخدایان نابودی دین را هم چون هدفی نهایی و «سازشکاری» دین را چون سد و مانعی در برابر این هدف می‌دانند.

✓ امکان دارد که مرز میان انجام اعتقادات شخصی و زیر پا گذاشتن حقوق دیگران ناروشن و مبهم باشد.

✓ همه افراد جامعه حق انتقاد آشکار از جهان‌بینی‌ها دیگر یا چهارچوب این انتقادات را به رسمیت نمی‌شناسند.

✓ بسیاری از مردم آگاه نیستند که آزادی دین دربرگیرنده حق ناباوری به هیچ یک نیز هست - یعنی «آزادی دین شامل آزادی از دین» نیز می‌شود.

حتا زمانی که با جامعه‌ای با تنوع فراوان دینی روبرو هستیم باز هم شاهد سوءتفاهم‌ها، دندان‌قروچه و خشونت‌های فراوانی از سوی مردم هستیم. افزون بر درگیری میان ادیان (مانند کشمکش «مسجد گراند زیرو»^۲ در مانهاتان) پس از به توافق رسیدن شاید از اعتراض بیخدایان بشنوید که معترض به مواردی هستند که

1. آخرین فرمان عیسا درباره جهانی بودن مسیحیت
2. Ground Zero Mosque

گمان می‌کنند نباید باشد. شاید سیاست‌گذاران توافقنامه‌ای با بوی مذهبی بر ضد پژوهش یاخته‌های بنیادی تصویب کنند، ده فرمان بر روی سنگ کنده و بیرون از دادگاهی نصب شود، پیش از فوتبال دبیرستانی از بلندگو آیتی از کتاب آسمانی پخش شود یا نام خدا بر روی اسکناس و سوگند تابعیت بیاید. شاید این احساس به وجود آید که اکثریت دین‌دار در حال تحمیل آموزه‌های خود به دیگران بوده و در این روند حقوق خودمختاری من بیخدا را لگدمال می‌کنند.

بسیاری از افراد مذهبی از این پرسش‌ها خشمگین شده، حسی پیدا می‌کنند که انگار آزادی ابراز عقیده آنان زیر یورش قرار گرفته است. حقوق مسیحیان و باورمندان به دیگر ادیان برای پرستش و اعتقادات آزادانه قلبی، داشتن انجمن‌های خانگی و پرستشگاهی هرگز نباید زیر پا گذاشته شود. از سوی دیگر در فضای مشترک هیچ کسی نباید دست و پای پیروان غیر از مرام خودش را ببندد.

زمانی که فرقه دینی باپتیست‌های جنوبی در سال ۱۲۲۴ خورشیدی (۱۸۴۵ میلادی) بنیادگذاری گردید، اعضا آن درک درستی از این مفهوم داشتند. آن‌ها اقلیت کوچکی بوده و راضی نبودند تا دیدگاه اکثریت از خدا به آن‌ها یا کودکانشان تحمیل شود. بنابراین در گردهمایی باپتیست‌های جنوبی و در اعلامیه بنیادگذاری آن حمایت سنگین و جدی از جدایی دین از سیاست وجود داشت. در سند بنیادگذاری نوشته شده که «دولت هیچ حقی برای مجازات و کیفر دیدگاه مذهبی به هیچ عنوان ندارد». آن‌ها با چنگ و دندان جنگیده تا مطمئن باشند که ادارات دولتی و آموزشگاه‌ها و مدارس عمومی دولتی هیچ گاه زیر اختیار هیچ مذهبی قرار نمی‌گیرد. آن‌ها اعلام داشتند که این موضوع باید برای خانواده و دین رعایت شود.

ولی پس از دگرگون شدن به بزرگ‌ترین فرقه پروتستان در ایالات متحده باپتیست به بزرگ‌ترین قانون‌شکن درباره جدایی دین از سیاست، تأیید نامزدها از منبر، فشار برای انجام مراسم دینی مسیحی در مدارس، لابی مستقیم درباره سیاستگذاری دولتی موافق با ارزش‌های آنان... شدند و روشن است که همه‌ی چرنیاتی البته از نظر

آنان درباره جدایی دین از سیاست را فراموش کرده - هر چند که اسناد رسمی خودشان آشکارا موافق این جدایی است.



سخت نگیرید - بیخدایان، یهودیان، هندوها و جهان‌بینی‌ها اقلیت که اینجا برنامه تلویزیونی چپ‌سینتر^۱ همیشه به یاد آن‌ها خواهند آورد. حفاظت و حمایت از حقوق اعضای اقلیت نبردی است که به خاطر آزادی عقیده همه افراد ارزش انتخاب دارد.

کشمکش‌های دین و سیاست در آموزشگاه‌ها و مدارس دولتی و در مسائل

عمومی

پی‌گیر باورها خود از صمیم قلب یا در خانواده آسان است. چالش زمانی رخ می‌دهد که زندگی یک تن با زندگی کسان دیگری همپوشانی پیدا کرده که دارای باورها ویژه خود بوده و کردارهای ویژه خود را دارند. سیاست عمومی، آموزشگاه‌ها و مدارس دولتی، پارک‌ها، راه‌ها و ساختمان‌های عمومی - مواردی است که کار را دشوار می‌سازد. ولی به خاطر هدف جامعه آزاد این دشوار ارزش خودش را دارد. از سوی دیگر بخش بزرگی از برخورد با چالش، درک درستی از معنای واقعی جدایی دین از سیاست است. بیشتر بیخدایان همان احساسی را دارند که من دارم - البته ضرورتی ندارد که همه باوری یکسان داشته باشند. چیز خوبی نیز هست، زیرا توافق جهانی درباره پرسش‌های مذهبی هرگز رخ نخواهد داد. ضرورت ندارد تا در برابر یورش محافظت شوم که می‌تواند آرامش و راحتی باشد - درخواست از دیگران برای عدم انتقاد و یورش توقع بیجایی است. هیچ راهی نیست تا دریابیم چه چیزی به افراد برخورد خورد.

1. Cheap seats

به سخن دیگر خردمندان و منطقی‌تر است که من و شما همگی بدون عضویت در دین دیگری زندگی کرده نه اینکه بینیم دولت ما یک جهان‌بینی را به دیگر جهان‌بینی‌ها ترجیح می‌دهد. از سوی دیگر منطقی است که بخواهیم کودکان ما به آموزشگاهی بروند که دین دیگری را ترویج نکند. این سخن به این معناست که دولت و مدارس باید به طور کامل بیرون از روندهای دینی باشد. این‌ها جستارها در خانواده به بهترین شیوه تعیین تکلیف می‌شود.



زمانی که شنیده می‌شود پدر و مادری درباره دین در مدارس نگران شده - گاهی پدر و مادری بیخدا، ولی نه همیشه - توجه داشته باشید که این نگرانی در موارد بسیار کمی درباره «انتقاد» است. مدرسه نباید یک جهان‌بینی را به جهان‌بینی‌های دیگر ترجیح داده یا ترویج دهد زیرا انجام چنین کاری دخالت در حقوق و مسئولیت پدر و مادر در تربیت کودکان، به صورتی که مناسب می‌دانند، است.

راه خوبی برای روشن ساختن این نکته وجود دارد. بپندارید من ناظم مدرسه کودک شما هستم. من در گردهمایی انجمن اولیا و مربیان برخاسته و اعلام می‌کنم که خواهان بازگرداندن دین به مدارس هستم. از این دوشنبه ما هر روز با تلاوت آیه‌های کتاب آسمانی روز را آغاز خواهیم کرد و به جای فرگشت آموزه‌ی خلقت خدا را آموزش می‌دهیم. صدای هل‌هل و شادی به آسمان می‌رسد. سرانجام دعاهای ما مستجاب شد! هم چنان که مردم با سرمستی مرا بر روی شانه‌های خود حمل کرده، اعلام می‌کند که ما به درگاه خدای قربانیان مایا چاک-زیب-چاک^۲ دعا خوانده و می‌آموزیم که داستان آفرینش‌ها مایاها حقیقت راستین است. ناگهان از روی شانه‌ها

به زمین می‌افتم - حقم بود. من نباید هیچ دینی را به کودکان شما تحمیل کنم. این‌ها در خانواده به بهترین صورت حل می‌شود.

به عبارت دیگر اگر می‌گفتم که نیایش‌های ما تنها از دین کاتولیک برگرفته شده - یعنی برای نمونه باید از درگاه مریم مسئلت بطلبیم و هر بامداد با نام پدر آسمانی آغاز کنیم - باپتیست‌ها و متدیست‌ها برای اعتراض جلوی دفتر من صف می‌بندند و حق هم دارند. درباره جهان‌بینی من نیز صادق است. اگر بشنوم که آموزگار در مدرسه بچه‌های من از بیخدایی هواداری کرده - برای نمونه به ویژه گفته باشد که خدا وجود ندارد و به کودکان نیز گفته که شما نیز همین باور را باید داشته باشید - من نخستین پدری هستم که می‌خواهم کله‌اش را بکنم.

برخی با پیشنهاد «نمازهای میان آیینی»^۳ در آموزشگاه‌ها کوشش‌هایی برای حل مسئله کرده‌اند. ولی هیچ نیایشی همه‌ی مفهوم‌های خدا را در بر نمی‌گیرد. برای نمونه همه‌ی دین‌ها دارای خدا نبوده تا به درگاهش نماز خوانده شود. در برخی دین‌ها «خدا» نامیده نشده و برخی دین‌ها نوشتن یا حتا آوردن نام «خدا» را کفر به شمار می‌آورند. دینی را هم می‌شناسم که دستورات ویژه برای عدم برگزاری نماز عمومی داشته و تنها نماز را به صورت تکی در اتاق روا می‌شمارد. (شاید شما درباره این دین شنیده باشید - بله مسیحیت را می‌گویم و دستورات آن در کتاب متا آیه‌های ۵-۴۶:۶ آمده است.) از سوی دیگر من تا کنون به راستی درباره نمازی نشنیدم که با دیدگاه من به عنوان یک بیخدا جور درآید. خوب پس هیچ «نماز و نیایش میان آیینی» کار نمی‌کند. آموزشگاه و مدارس سکولار پاسخ این مشکل و دشواری است.

3. Interdenominational prayers

و چون عبادت کنی، مانند ریاکاران مباش زیرا خوش دارند که در کنایس و گوشه‌های کوچه ایستاده نماز گذارند تا مردم ایشان را ببینند. هر آینه به ما می‌گویم اجر خود را تحصیل نموده‌اند. لیکن چون عبادت کنی، به حجره خود داخل شو و در را بسته، پدر خود را که نهان است عبادت نما و پدر نهان بین تو، تو را آشکار جزا خواهد داد



توجه داشته باشد که «سکولار» دارای همان معنای «بیخدایی» نیست. آموزشگاه و مدرسه سکولار در برابر پرسش‌های دینی بی طرف بوده، این پرسش‌ها را به جایگاه واقعی خود - به دست خانواده - می‌سپارد.

این سخنان در همه سیمای دیگر دولت کاربرد دارد. همان اندازه که «الحمدلله» یا «به خدا سپردم» مزاحم و مداخله‌گر است که «توکل به خدا» یا ده فرمان در دادگاه فدرال مزاحمت ایجاد می‌کند.

اجازه رسوخ و نفوذ به سخنان یا نمادهایی از دیدگاه یک دین به ساختمان‌های دولتی همان و سپس خودتان می‌دانید چه می‌شود، سر از روی اسکناس‌ها درمی‌آورد! خوب اکنون دیگر روی پول‌های ایالات‌متحده است. با پیش کشیدن این نمونه‌ها امیدوارم که شما با من هم‌رأی شوید که این شعار نباید روی پول‌ها چاپ می‌شد. (در حقیقت از روی نخست هم این شعار وجود نداشته است. بنیادگذاران ایالات‌متحده شعاری سکولار - یگانه‌ای برخاسته از اجزای بسیار^۵ - را ترجیح می‌دادند ولی «توکل به خدا» در زمان دومین ترس از سرخ‌ها یا مک‌کارتیسم^۶ در دهه‌ی ۱۳۳۰ خورشیدی (۱۹۵۰ میلادی) به پول رایج افزوده شد تا ایالات‌متحده را از کشورهای بدون خدای کمونیست مشخص سازد.)

بر خلاف همه‌ی کوشش‌های بنیادگذاران این کشور برای چهارچوب بندی و حفاظت از آزادی دینی هنوز نیز یک چالش واقعی بوده و هر نسل ناچار به کنش دوباره و گلاویز شدن با آن است. خوب باز هم مشکلی نیست - هر چند بسیار دشوار است بهترین شیوه برای زنده نگه داشتن ارزش‌های همه‌ی انسان‌ها و بلوغ آنان است. (برای جزییات بیشتر درباره‌ی بنیادگذاران ایالات‌متحده به بخش ۶ بنگرید.)

5. E pluribus unum

6. Second Red Scare

زندگی در پستو

چند سال پیش گفتگوی ترسناکی با یکی از پسرعموهای همسرم، یک بابتیست جنوبی داشتم که بسیار مورد ستایش و احترام من است. او تازه دریافته بود که من بیدخدا هستم و درباره آن برای بیش از دو ساعت گپ زدیم. البته بگومگو نبود بلکه یک گپ دلنشین بود. در پایان او گفت، «امیدوارم که ناراحت نشده باشی که مخت را خوردم. خوب بیدخدا دیگری نمی‌شناختم.»

گفتم، «در واقع بدون شک می‌شناسی.» شگفت‌انگیز این بود که به خوبی چند تن را می‌شناخت که در جایی بر «رنگین کمان ناباوری» قرار داشته و من در بخش دو از آن‌ها نام بردم. ولی ننگ بیدخدایی بسیار گسترده است - به ویژه محل زندگی او، جنوب ایالات متحده - جایی که بیشتر افراد بدون باور به خدا در پستو زندگی کرده دیدگاه خود را با شمار اندکی از افراد به اشتراک گذاشته یا به هیچ رو آشکار نمی‌سازند. در بسیاری موارد این افراد به کلیسا رفته، هنوز رکوع و سجود کرده و حتی پیشه و شغل دینی خود را نگه می‌دارند. (همان گونه که من در پروژه روحانیت در بخش ۱۱ شرح داده برخی بیدخدایان حتا روحانی هستند.) هر بیدخدا دیگری نیز در این مناطق به احتمال بسیار صورتی از این استتار و پنهان‌شدگی را به کار گرفته بنابراین همه‌ی آن‌ها به این پندار ادامه داده که تنها هستند. از سوی دیگر بسیاری از باورمندان و اطرافیان این افراد هنوز می‌پندارند که بیدخدایان جایی آن دورها در هالیوود، نیویورک یا چین و ماچین زندگی می‌کنند.

به آسانی می‌توان تصور نمود که هر پدر و مادری در همسایگی، هر شخصی در حال تشویق در بازی فوتبال یا در حال گام برداشتن در راهرو سوپرمارکت یک شخص با ایمان مسجدی است. ولی این پندار هیچ‌گاه درست نیست. مهم نیست کجا زندگی می‌کنید حتا اگر در کمر بند کتاب مقدس در جنوب ایالات متحده زندگی کنید باز هم



بیخدایان، ندانم‌گراها و انسان‌گرایان وجود دارند. سرشماری‌ها نا باورمندان را نزدیک به ۲۰ درصد جمعیت ایالات‌متحده یا بیش از ۵۰ میلیون تن برآورده کرده هم چنین درصد بسیار بالاتری در کانادا و انگلیس برآورد شده است. (بخش ۱۴ را برای شمار افراد در کشورهای گوناگون بررسی کنید).

آشکار ساختن باورها در مناطقی بسیار راحت است. در جاهایی نیز اکثریت نا باورمندان خموش و پنهانی به زندگی ادامه می‌دهند حتا زمانی که در جنبش‌های اعتقادی به پیش می‌روند.

بیرون آمدن از پستو

به دلایل بسیاری یک بیخدا یا نا باورمندان می‌خواهند که باورهایشان پنهان بماند. نخستین و عمومی‌ترین این دلایل ترس از چگونگی برخورد اطرافیان با اعلام بی‌ایمانی است.

جولیا اسنوی که یک بازیگر کمدی است واکنش مادر کاتولیک خود را هنگام دریافتن بیخدایی او توصیف کرده است. مادرش گفته، «باور نداشتن به خدا یک چیز است ولی بیخدایی؟!» طنز به کنار، جولیا دشواری واقعی پذیرش پدر و مادرش از تصمیم خود را بازگو می‌نماید. پدر وی می‌گوید که او به خانواده، آموزش و شهر خود –پوکان، در واشینگتن با بزرگ‌ترین حضور دینی کاتولیک – خیانت کرده است. هم پدر و هم مادرش به وی می‌گویند که دیگر با او سخن نخواهند گفت و پدرش می‌گوید به مراسم خاکسپاریش نیاید.

جولیا می‌اندیشد که زور بزنید تا جلویم را بگیرید.

سرانجام، به آهستگی آتش پدر و مادر سرد می‌شود. حتا به جایی می‌رسد که پدرش می‌گوید برای بازگو کردن صادقانه اندیشه‌هایش به او افتخار می‌کند – هر چند هنوز تصور می‌کرده یک جوری اهریمن و شیطان در این میان نقش داشته است.

این یک خلاصه پرشتاب از داستان آشکار شدن راز است – یک روند پیچیده طولانی که در چند جمله کوتاه گنجانده شد. هزاران شکل از این رویداد وجود دارد برخی آسان‌تر برخی بسیار سخت‌تر. برخی از بیخدایان شرایطی را بازگو کرده که از آن‌ها سوءاستفاده شده یا آزار دیده یا خانواده به طور کامل آن‌ها را طرد کرده است. برخی بیخدایان نوجوان عاق شده یا از خانه بیرون انداخته شده‌اند. ولی بسیاری دیگر که چشم به راه واکنش بدی بوده گفته که به طور غیرمنتظره‌ای خوب پیش رفته حتی مایه‌ی ارتباطی بسیار صادقانه و نیرومندتر با دوستان و خانواده شده است. پاسخ به رویداد وابسته به جستارهای فراوانی است: دین خانواده، چقدر مذهبی هستند، کجا زندگی می‌کنند، روابط خانوادگی چه اندازه استوار است و چیزهای بسیار دیگر.



بیرون آمد بیخدایان هم راستا و همانند بسیاری از قضایای هم‌جنس‌گرایان زن، هم‌جنس‌گرایان مرد، دوجنسه‌ها و دگرباشان جنسی^۱ (LGBT) است، کسانی که برای برداشتن گام همانندی درگیر هستند. بیخدایان و هم‌جنس‌گرایان هر دو گروه می‌دانند که بسیاری از اطرافیان شامل عزیزان و دوستان بیخدایی و هم‌جنس‌گرایی را غیراخلاقی یا حتی شیطانی به شمار می‌آورند. فکر و اندیشه‌ی از دست دادن روابط ارزشمند یا حتی ترد شدن کامل از سوی خانواده و دوستان بسیار دردناک و ترسناک است. بسیاری از افراد می‌گویند که آفتابی شدن یا بیرون آمدن ارزش این خطرات را ندارد.

پرسش‌هایی نیز درباره الگو یا مدل‌ها نیز وجود دارد – افراد نمونه در فرهنگ که دارای هویت یکسانی هستند. بسیاری از هم‌جنس‌گرایان زن و مرد، دوجنسه‌ها و

1. Lesbian, Gay, Bisexual, and Transgender (LGBT)

دگرباشان جنسی (LGBT) به ویژه در سال‌های آغازین جنبش حقوق هم‌جنس‌خواهان هرگز خود را آفتابی نساختند زیرا کمابیش همیشه این گونه به نگر می‌رسید که در دیدگاه عموم تنها یک شیوه به عنوان گی^۲ وجود دارد - به طور مبتدلی جلف و پر زرق و برق بودن و به طور جنسی پرونگرا بودن. در گذر زمان همان طور که مردم از هر جایی به عنوان هم‌جنس‌گرایان زن، هم‌جنس‌گرایان مرد، دوجنسه‌ها و دگرباشان جنسی (LGBT) سرک کشیدند که شامل بسیاری از افراد ناهماهنگ با کلیشه‌ها بود بسیاری دیگر نیز بیرون آمدن از پستو را آسان‌تر دیدند. اینک دیگر آن‌ها دارای الگوهایی شدند شیوه‌هایی برای (LGBT) که با ارزش‌های شخصی و شخصیت خودشان جور بود.

همین سازوکار و مکانیسم برای بیخدایان نیز کاربرد دارد. ماندن برخی در پستوها تا اندازه‌ای به این دلیل است که تنها بیخدایان خشمگین را دیده، جنگاوران فرهنگی با شمشیرهای کشیده آماده‌ی جنگ بر ضد ادیان. این افراد دیگر ایمان نداشته و در جستجوی گزینه‌های در دسترس بودند ولی تنها دو انتخاب در پیش رو می‌دیدند - ادامه داشتن ایمانی ظاهری برای عدم واکنش دوستان و خانواده یا اعلام جنگی بی پروا بر ضد آن‌ها و باورهای استوار آن‌ها. به علاوه بسیاری از بیخدایان هیچ انگیزه‌ای برای اعلام جنگ و رویارویی نداشتند.

همان گونه که در بخش ۱۴ گفتم، رویکرد «جنگاوران فرهنگی» کمابیش همیشه به خوبی توجیه شده بود. ولی این آگاهی که تنها راه در دسترس این نیست مهم بود. زمانی که من یک نوجوان شکاک بودم تنها بیخدایی که از او چیزهایی شنیده بودم مادلین موری اوهر بود (بنگرید به بخش ۸). این خانم کار دلاورانه و بزرگی کرد - هر چند مرا ترساند! او دارای اعتماد به نفسی بزرگ، بسیار خروشنده و در یورش‌ها و انتقادهای خود از دین بسیار بی‌امان بود. سال‌ها بعد با خشم او بیشتر موافق بودم ولی در ۱۵ سالگی به هیچ رو نمی‌توانستم با آن کنار بیایم. بنابراین بدون وجود الگوها و

2. Gay

سرمشق‌های دیگر من برای سال‌ها اندیشه‌های خودم را پنهان نگه داشته و در پستو ماندم.

سرانجام تاریخچه جذاب و دلکش آزاداندیشی مرا از بیخود کرده و از انزوا خارج شده و همراه غول‌ها به راه افتادم که تاریخچه آن را در دفتر دوم و سوم همین کتاب آورده‌ام. تنها به دلیل مهم بودن بخشی از سنتی شدم که هزاران شیوه گوناگون برای ابراز آن وجود داشت. ولی بخش بزرگ سرگذشت آن ناشناخته باقی مانده است. با وجود ناشناختگی و به طور نسبی شمار اندکی از سرمشق‌های شناخته شده، چندان جای شگفتی ندارد که تنها درصد کوچکی یعنی بیش از ۵۰ میلیون از نا باورمندان آمریکایی درباره باورها خود رک هستند.

خوشبختانه هر دو وضعیت دگرگون گشت. بسیاری از کتاب‌های چاپ شده در دهه‌ی گذشته درباره بخش بزرگ‌تری از تاریخچه‌ی شک دینی بوده و دربرگیرنده پیشینه‌ی بزرگ و تأثیرگذاری است. هم چنین درست مانند وجود نمونه‌های شناخته شده بی شمار برای «چگونه بودن» هم‌جنس‌خواه مرد یا هم‌جنس‌خواه زن طیف گسترده عمومی رو به رشدی برای بی دینی، از بیخدایان، ندانم‌گراها و انسان‌گرایان وجود دارد که:

- ✓ توجه مردم را به سوی مشارکت در کار با مردم مذهبی جلب کرده
- ✓ از آزادی دین برای باورمندان پدافند کرده
- ✓ خود را مذهبی نامیده حتا بدون داشتن باور به خدا (بنگرید به بخش ۸)
- ✓ انجمن‌هایی با سنت‌ها، مراسم و پشتیبانی دو طرفه به وجود آورده
- ✓ به جای بحث‌های الهیاتی بر روی کارهای خیریه تمرکز کرده
- ✓ درست مانند مردم عادی دیگر هستند

این افراد پیوسته نقطه توجه و کانون رسانه‌ها نبوده ولی اگر شخصی به طور دقیق جستجوگر باشد بی گمان آن‌ها را خواهد یافت.

چگونگی و آفتابی شدن یا نشدن به بسیاری از چیزها بستگی دارد مانند اینکه یک بیخدا فردی کم سال و وابسته است یا یک فرد مستقل بالغ. گفتار کاملی در این باره فراتر از چهارچوب و هدف این کتاب است. (گرتا کریستینا یکی از بزرگ‌ترین بلاگرهای بیخدا کتاب کاملی در این باره نوشته که من درباره او در بخش ۱۳ گفتگو نمودم.) به هر حال حاشیه زیر در این باره را بررسی کنید، شماری از نکات و مشاهدات در آن آمده است.

آفتابی شدن بیخدایان: مسائل و راهکارها



خواه خود را به عنوان نا باور معرفی کرده یا گمان کنید که یکی از اعضای خانواده نا باور است:

- ✓ آشکار ساختن اندیشه‌ها یا آفتابی شدن یک تصمیم شخصی است. هیچ شخصی نباید با زور اندیشه خود را برای افراد دیگر آشکار سازد.
- ✓ اگر اندیشه‌های خویش را به عنوان بیخدا برای دیگران آشکار ساخته و چشم به راه واکنش سخت و ناجور هستید نخست مطمئن شوید که دارای پشتیبان هستید – دوستان، اعضای خانواده منتخب، برخط و غیره.
- ✓ اگر به عنوان به خدا خود را به عزیزان معرفی می‌کنید، به آن‌ها بگویید که بخش بزرگ شخصیت شما دگرگون نشده است. هنوز احساس دارید، دارای ارزش، امید، آرزو، پروا، کنش، اندیشه بوده و هم چون گذشته آن‌ها را دوست دارید. از سوی دیگر اگر می‌خواهید به انتخاب شما ارج و احترام گذاشته و پذیرفته شود، به عزیزان خود بگویید که شما نیز به انتخاب آن‌ها برای داشتن ایمان احترام می‌گذارید هر چند که دین را به چالش می‌کشید.

✓ گام به گام پیش بروید. دم و لحظه‌ای که شما نظرات خوبش را آشکار می‌سازید زمان خوبی برای بگومگو درباره نکته به نکته دین خانواده نیست. در آغاز بر روی روابط کانون شده و تکیه کنید.

✓ اگر مذهبی هستید و روشن می‌شود که یکی از عزیزان شما بیخدا است، آگاه باشید که او بدترین فرض‌ها را پیش خود کرده است. اعلام کنید که شما او را به عنوان یک فرد احترام می‌گذارید و دوست خواهید داشت حتی اگر با او موافق نیستید. با گذشت زمان شاید شگفت‌زده شوید که کمابیش هیچ چیزی میان شما دگرگون نشده است. هم چنین اگر با او هم‌رأی و هم‌نوا هستید اعلام کند که همیشه شگفتی خوبی خواهد آفرید.

✓ گاهی آشکار ساختن نظرات فاجعه و تکان دهنده است و به شکستن روابط می‌انجامد. ولی شاید همیشه بسیار بهتر از پیش‌بینی مردم پیش خواهد رفت.

✓ آگاه باشید که عادی شدن ناباوری شرایط را برای دیگران بسیار آسان‌تر می‌سازد. هم چنین به کاهش ترس عمومی از تفاوت و ناهمسانی کمک می‌کند زمانی که شخص مذهبی می‌فهمد شخص دیگری بیخدا است.

تصمیم‌گیری چگونگی واکنش در برابر دین و افراد مذهبی

پس از تصمیم در این باره که من کسی نیستم که ایمان آورده باشم با مجموعه دیگری از پرسش‌ها روبرو شدم:

- ✓ من باورهای دینی را رد کردم ولی چگونه با دین رفتار کنم؟
- ✓ آیا فرض این است که باید با دین مقابله کرده، آن را به چالش کشیده و سرکوب کنم – یا زندگی کردن در کنار آن را یاد بگیرم – یا فرض کنم که وجود ندارد؟
- ✓ موضوع بسیار مهم‌تر، چگونه باید با افراد مذهبی رفتار کنم؟

پاسخ همیشه روشن نیست. بیشتر بیخدایان احساس می‌کنند که نه تنها دست کم برخی آموزه‌های دینی نادرست بوده بلکه هم چنین در فرهنگ همگانی و برای حقوق مردم زنده در آن فرهنگ زیان آور است. اعطای پوشش ایمنی برای آموزه‌های دینی نادرست است. ولی بسیاری از انسان‌هایی که بیخدایان می‌شناسند و به آنان عشق می‌ورزند، مذهبی بوده و بیخدایان نمی‌خواهند در حالی یورش به بخش‌های مشکل سازتر دین به آن‌ها نیز یورش برند... یا شاید فرقی برایشان ندارد؟ آیا پیروان به خودی خود با ادامه به پشتیبانی از یک سیستم اعتقادی با آموزه‌های زهر آگینی بخشی از مشکل نیستند؟

برای بسیاری از بیخدایان پاسخ به این پرسش‌ها به معنای انجام امور زیر است:

۱- نگه داشتن اعتقاد در یک سو و مردم در سوی دیگر تا جای ممکن.

خود من می‌توانم به آشنایان بسیاری احترام بگذارم در حالی که با برخی دیدگاه‌های آن‌ها مخالف بوده و این دیدگاه‌ها را دوست ندارم. پس از جدا ساختن این دو ملاحظه، چگونگی شیوه برخورد آشکارتر خواهد شد.

۲- درک یکسان نبودن اعتقادات مذهبی.

عبارت «من از همه دین‌ها متنفرم» کمی سبک‌سرانه است به ویژه هنگامی که حکم دین از حدود «همسایه‌ات را بکش» به «همسایه‌ات را دوست بدار» دگرگون شده است. بسیاری از انسان‌های دین‌دار دیدگاهی را دست‌چین کرده که برای آنان در مجموع بی زیان و برای کارهای خوب و نیک الهام بخش آنان است. هر چند که جهان با شمار بیشتر کسانی که ایمان آورده‌اند مانند آخوند فرد^۳ با شعار «خداوند از هم‌جنس بازی نفرت دارد» می‌تواند مانند کابوس باشد؛ ولی جهانی با افرادی مانند کویکرها^۴ لیبرال می‌تواند به طور نسبی جای بدی نباشد.

بسیاری از بیخدایان تفاوت بزرگی میان انواع دین‌ها نمی‌بینند. من هم در ۲۵ سالگی همین طور بودم ولی اکنون تفاوت و ناهمسانی‌های بزرگی می‌بینم. بیخدایان نیز

توان دگرگون ساختن و رشد جهان‌بینی خویش را دارند درست مانند افراد با ایمان. با اینکه همه افراد مسیر یکسانی را طی نمی‌کنند ولی این دگرگونی کمک می‌کند تا به یادآوریم که بیخدایان نیز گام‌های گوناگونی برداشته و دیدگاه‌های خویش را تغییر داده و چگونه اندیشه و تفکرات آنان درباره ادیان و مردم مذهبی کمابیش همیشه ... فرگشت می‌یابد.

بسیاری از بیخدایان گمان می‌کنند که باید به همان شیوه‌ی دلخواه خویش مانند یک همکار گرفتار جهان انسان‌ها و نهادهای مذهبی باشند. بیخدایان می‌توانند و باید با صدای بلند به عدم مدارا، جهل و ترس یعنی خاستگاه دین اعتراض کرده در حالی که در همان حال مشوق و ستایش‌گر دهش، مدارا، هم‌دردی، صداقت و همه‌ی ارزش‌های مشترک دیگری باشند که افراد یا نهادهای مذهبی انجام می‌دهند. من این را گرفتاری هم‌زیستی^۴ می‌نامم. تا آینده‌ای دور باورمندان و نا باوران این سیاره کوچک را با هم شریک خواهند بود پس بهترین کار که می‌توانند با هم دیگر انجام دهند پرداخت اجاره‌بها زمین و یادآوری عدم تخریب سیاره است.



توجه داشته باشید که هم‌زیستی به معنای خموشی و سخن نگفتن درباره تفاوت‌ها و به چالش نکشیدن پیش‌فرض‌های دیگران نیست. به ویژه زمانی که چنین فرض‌هایی به راستی مایه مشکلاتی است. چالش فرضیات حیاتی است. باورها و اعتقاداتی که در مغز جا خوش کرده و به کسی آسیب و زیان نمی‌رساند مایه دشواری نیست. ولی زمانی که باورهای من در بیرون نمود پیدا کرده بر مردم تأثیر می‌گذارد من حقی برای مصونیت داشتن در برابر چالش‌ها و انتقادات ندارم. بنابراین اگر شما گمان کنید که اندیشه‌های فرد خاصی درباره

افراد دیگری سبب می‌شود که آن شخص دیگران را نامنصفانه مورد تهدید قرار داده یا به کسی آسیب رسانده یا سبب ترویج و اشاعه نادانی می‌شود حق درست و بجایی دارید تا صاحب آن اندیشه را خواسته گفتگو کرده وی را قانع ساخته که اندیشه‌هایش نادرست است - بکوشید که اندیشه‌های مرا دگرگون سازید.

از سوی دیگر چون من یا فرد صاحب چنین اندیشه‌هایی انسان هستم، شاید طفره روم، آسمون و ریسمان به هم بیافم، سر و صدا راه انداخته و چرند و یاوه سر هم کنم. این کاری است که بشر انجام می‌دهد. ولی با همه‌ی این سروصداها من باز هم پافشاری شما شایسته سپاس است. باید درک کنیم که این تنها راه پیشرفت است. البته این یک راه دو طرفه است - یا در مورد یک جامعه پلورایستی مانند اینجا شاید خیابانی صد طرفه باشد. هر کسی آزاد است تا به طور مستقل هر گونه که دوست دارد اندیشیده و باور داشته باشد. ولی اگر دریابم که اعتقادات شما زیان‌آور است می‌توان گفت که زمان دیداری دوستانه فرارسیده است. گاهی این سخن به معنای پرس و جو از شاهدان ی‌هوه در گام نخست است - هر چند اگر یک دشواری بزرگ الهیاتی نباشد، انجام آن را ترجیح نمی‌دهم. گاهی حال و حوصله کلنجار رفتن در هر تالار گفتگویی بر خط را دارم - هر چند گاهی به ویژه از هنگامی که پیرتر شدم ترجیح می‌دهم این کار را نکنم. ولی زمانی که خطر بزرگی وجود دارد، برای نمونه یک دیدگاه ویژه دینی راه درمانی پزشکی موفقی را سد کرده یا بخشی از جامعه را در حاشیه قرار داده یا جنگی به راه افتاده، در چنین زمانی است که می‌کوشم تا وظیفه خود را انجام دهم.

افراد دیگر آستانه‌ها متفاوت داشته و نیروی بیشتری برای آن‌ها دارد. ریشه‌ی همزیست بودن به یاد داشتن این است که انسان‌ها شایسته احترام هستند ولی اندیشه و آموزه باید احترام را به دست آورد.

آموختن درباره دین

در سال ۱۳۸۹ (۲۰۱۰ میلادی) اتاق فکر پیوه^۵ آزمونی برای سنجش میزان سواد اصول دین از پاسخگویان در ایالات متحده با جهان‌بینی‌های ناهمسان و متفاوت انجام داد. جریان‌های اصلی کاتولیک و پروتستان هر دو ۱۶ پاسخ درست - نزدیک به نیمی از پرسش‌ها - به ۳۲ پرسش دادند. پاسخ‌های درست مورمون‌ها نزدیک به ۲۰/۳ و پاسخگویان یهودی ۲۰/۵ پاسخ درست به پرسش‌ها داده بودند. این میزان پاسخ درست کمابیش خوب بود ولی هنوز در جایگاه دوم قرار داشت.

آمارهای بیشتری درباره دانش دینی

پاسخگویان در نظرسنجی سال ۱۳۸۹ (۲۰۱۰ میلادی) اتاق فکر پیوه:

- ✓ تنها ۵۵ درصد از افراد می‌دانند که قانون طلایی جز ده فرمان نیست.
- ✓ ۵۴ درصد از پاسخگویان می‌دانستند که قرآن کتاب آسمانی مسلمانان است.
- ✓ کمتر از نیمی از پاسخگویان اسامی انجیل‌ها (متا، مرق، لوقا و یوحنا) را می‌دانستند.
- ✓ اندکی کمتر از یک چهارم از افراد می‌دانستند که آموزگاران مدارس دولتی می‌توانند به عنوان مثال ادبی از انجیل نمونه آورند.
- ✓ تنها ۱۸ درصد پاسخگویان می‌دانستند که نه کاتولیک‌ها بلکه پروتستان‌ها هستند که به طور سنتی تنها راه رستگاری را ایمان می‌دانند.

خوب چه گروهی در جایگاه نخست ایستاده، بالاترین گروه آگاه از جستارهای دینی؟ بله این بیخدایان و ندانم‌گرایان هستند که به ۲۰/۹ یعنی نزدیک به دوسوم پرسش‌ها پاسخ درست داده‌اند.

پرسش‌های پیرامون مسیحیت -دربرگیرنده چندین پرسش درباره انجیل- بهترین پاسخ‌ها از سوی مورمون‌ها و مسیحیان انجیلی پروتستان سفید (به ترتیب) ۷/۹ و ۷/۳ از ۱۲ پرسش بوده است. یهودیان و بیخدایان و ندانم‌گرایان بالاترین آگاهی را درباره دیگر دین‌های جهانی مانند اسلام، بودا و هندو داشتند. (مسیحیان از این نگر بد عمل کردند.) کمتر از نیمی از آمریکاییان می‌دانستند که دالایی لاما بودایی بوده و باز هم کمتر از ۴۰ درصد آنان می‌دانستند که ویشنو و شیوا مربوط به هندوئیسم است. چهل و پنج درصد از کاتولیک‌های ساکن ایالات متحده نمی‌دانستند که دین آن‌ها می‌گوید که نان و شراب مقدس در واقع به خون و جسم عیسا دگرگون شده و بیش از نیمی از پروتستان‌های ایالات متحده نمی‌دانستند که مارتین لوتر بنیادگذار شاخه‌ی مذهبی آنان در دین مسیحیت است.

هنگام گفتگو از دین اروپا و امریکا تصویرهایی برخلاف هم به دست می‌دهند. آمریکاییان گرایش به مذهبی بودن شدید داشته ولی بسیار کم درباره دین می‌دانند؛ اروپا به سختی سکولار بوده ولی اطلاعات بسیاری فراوانی از دین دارند. باری این ناهمسانی منطقی به چشم می‌خورد:

- ✓ بیشتر زمان‌ها بیخدایان پس از آزمایش و به چالش کشیدن دین خاستگاه خود بیخدا گشته و سپس این راه ادامه دادند.
- ✓ بیخدایان کمابیش همیشه برای پدافند از مواضع خویش به چالش کشیده شده بنابراین گرایش به دانستن گزاره‌ها و استدلال‌های بر له و علیه دین را داشته و در این روند آن‌ها به فراوانی یاد می‌گیرند. (بنگرید به بخش ۳).
- ✓ بیخدایان بیشتر زمان‌ها دین را جستار جالبی یافته برای همین به گرایش فراوانی برای بررسی آن دارند.

بخش‌های زیر به بررسی و چرایی آگاهی فراوان بیخدایان درباره دین می‌پردازد.

درک چرایی اهمیت سواد دینی (برای همه)

چرا آگاهی دینی، شامل دین در فرهنگ‌های دیگر حتا برای شخص غیرمذهبی مهم است؟ سه دلیل بسیار خوب وجود دارد:

✓ **برای آشنا شدن با جهان:** چون بیشتر مردم روی زمین هویت دینی داشته، جهان را از پشت عینکی دینی دیده و درباره خویش با درجاتی از اصطلاحات مذهبی روشنگری می‌کنند، اگر شخص از برخی مفاهیم بنیادی دین آگاهی نداشته باشد زمان درازی را بیهوده برای آشنایی با جهان سردرگم می‌چرخد. از سوی دیگر هر چه این آگاهی بیشتر باشد بهتر است. نه تنها باید درباره دین‌های بزرگ دانست بلکه آگاهی از دین‌های دیگر جهان نیز دارای اهمیت اساسی است.

✓ **برای شرکت در گفتگوها:** مشارکت در گفتگوهای فرهنگی کار کوچکی نیست. بیشتر جستارها و مسائل سیاسی و اجتماعی آمیخته به دیدگاه‌های مذهبی با شک و تردید پایان می‌یابد. فرد هر چه بیشتر درباره خاستگاه دیدگاه‌های مذهبی بداند، درباره ریشه‌های آن بداند و بداند که به چه کار می‌آیند بهتر می‌تواند پاسخگو باشد. این موضوع شخص را در میانه میدان کارزار نگه می‌دارد. هم چنین اگر شخص ارجاعی به داستان جاده دمشق^۶ یا پسر ولخرج^۷ داد با ندانستن معانی آن‌ها از اعتبار شما کاسته نمی‌شود.

✓ **برای گرفتن تصمیمی آگاهانه:** هنگامی که شخص دارای آگاهی خوبی باشد، بسیار جالب است که چه بهتر می‌توان تصمیم گرفت. برای همین همیشه بهتر است که در محیط روشن جامه‌های خویش را بر تن کنیم تا احتمال اشتباه و پوشیدن کفش‌های تا به تا کمتر شود. همین موضوع هنگام آراستن اندیشه‌ها

6. Road to Damascus

7. Prodigal son

شامل انتخاب دین و جهان‌بینی مطرح می‌شود. انسان‌هایی که آگاهانه جهان‌بینی خویش را برمی‌گزینند بیشتر یک جهان‌بینی مثبت را برگزیده در حالی کسانی که خود را راحت ساخته و بدون بررسی به جهان‌بینی زادگاه خویش می‌چسبند چشم بسته راه خود را برگزیده‌اند. سواد نیرومند دینی برای گزینشی خوب به شخص کمک کرده و برای همه جهانیان بهتر است.

آموزن نادرست درباره دین

بسیاری از بدیهی‌ترین شیوه‌های به دست آوردن اطلاعات درباره دین شیوه‌های خوبی نیست. بنابراین چگونه یک بیخدا - یا هر کس دیگری، برای گزینش بهتر جهان‌بینی - درباره دین اطلاعات به دست آورد؟

رفتن به پرستشگاه و کلیسا و مسجد شاید هم چون یک پاسخ بدیهی به نگر برسد. ولی سوده‌های دیگر آن هر چه می‌خواهد باشد، نشستن پای منبر چندان ربطی به سواد دینی ندارد. هر هفته با نشستن روی نیمکت کلیسا یا پای منبر یک فرقه مذهبی تنها درباره جستارهای پر زرق و برق و شیرین آن یاد می‌گیرم - تازه اگر کمکی بکند. همان گونه که پیش‌تر در برخی از آمارهای پیمایش پیو نشان داده شد، فردی می‌تواند ۵۲ بار در سال به کلیسا رفته و هنوز بسیار کم درباره دین خودش بداند.

باز هم بدتر با چند مورد استثنا نشستن پای منبر (یا آموزش‌های یکشنبه یا قرائت کتاب آسمانی) یک فرقه مذهبی یا دین به هیچ آقایی هیچ چیزی از ادیان دیگر نمی‌آموزد. تجربه کردن یک فرقه مذهبی مانند این است که شخصی چند بیت شعر کوچه بازاری خوانده و گمان کند که کل پیشینه شاعری جهان را از بر است. هم چنین نیازی به گوش دادن به سخنرانی‌های طولانی یا خواندن کتاب‌های تاریخ و آسمانی نیز ندارد. البته خوب هم هست چون بسیاری از مردم حتا چنین کاری را نیز نمی‌کنند. به دست آوردن سواد دینی فراتر از این روش‌ها بوده و ساده‌تر، جالب و بسی مایه خوشی است.

آموزش درست درباره دین

می‌خواهید به عنوان یک بیخدای متوسط سواد دینی قابل قبولی داشته باشید؟ این کارها را بیازماید:

۱- متوجه نفوذ دین را در امور روزمره باشید.

دین همه جا هست و توجه به این اشباع نخستین گام برای به دست آوردن دانش درست از دین است. دین در خبرها هست از بحث پژوهش یاخته‌های بنیادی تا تغییرات اقلیمی یا تروریسم گرفته تا کنش‌های غیر خشن. دین در فیلم‌ها نیز دیده می‌شود در کتاب‌ها نیز هست و هم چنین در تلویزیون نیز دیده می‌شود. سیاستمداران سروته سخنرانی‌های خویش را با دین بالا می‌آورند. در بخش‌هایی از همین ایالات متحده - نمی‌گویم بخش جنوبی ایالات متحده- «خوب شما بر و بچ چه مذهبی دارید؟» دومین پرسشی است که از تازه‌واردان پرسیده می‌شود. روزهای هفته نماد خدایان اسکاندیناوی بوده، خدایان رومی را در نام ماه‌ها و سیارات می‌بینیم و هفت روز بودن هفته ریشه در داستان‌های آفرینش یهودی و بابلی دارد. تعطیلی‌ها در اصل روزهای مذهبی است. تعداد بی‌شماری از روایت‌ها - مانند قطره‌ای در دلو^۸، مگس در روغن^۹ و گرگ در جامه میش^{۱۰} - ریشه در کتاب‌های آسمانی دارد. کفش نایک، شال گردن‌های میداس، اطلس راه‌ها، المپیک و نام نخستین برنامه فضای ایالات متحده همگی نه تنها از اسطوره‌های یونانی گرفته شده بلکه زیر نفوذ دین نیز بوده است.

۲- کنجکاوی خویش را درباره دین پرورش دهید.

دین‌داری هنگامی آسان‌تر است که شرایط آن را تحمیل نماید، مانند هنگامی که شخصی پافشاری می‌کند که برای خوب بودن باید دین‌دار باشید. این تنها دانش و آگاهی است که به درک ما از هویت و چیستی خودمان کمک می‌کند.

۸. Drop in the bucket اشاره به جمله‌ای در کتاب اشعیا (۴۰:۱۵) دارد، اینک امت‌ها مثل قطره‌ی دلو و مانند غبار میزان شمرده می‌شوند.

۹. A fly in the ointment اشاره به جمله‌ای در کتاب جامعه (۱۰:۱) دارد، مگس‌های مرده روغن عطار را متعفن و فاسد می‌سازد و اندک حماقتی از حکمت و عزت سنگین‌تر است.

۱۰. A wolf in sheep's clothing اشاره به جمله‌ای در کتاب متا (۷:۱۵) دارد، اما از انبیای کذب احتراز کنید که به لباس میش‌ها نزد شما می‌آیند ولی در باطن گرگان درنده می‌باشند.



مطمئن شوید که کل ماجرا را به صورت تصویری کامل در ذهن دارید- خوب، بد و زشت. نمی‌توان درباره مارتین لوتر کینگ جونیور بدون توجه به کشیش باپتیست بودن او گفتگو کرد و دین او نقش مهم در الهام بخشیدن به او بازی کرده است. بدون درک باورهای پس از مرگ مسلمانان نمی‌توان درک درستی از یورش‌های تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ داشت. از سوی دیگر پی بردن به بنیادگذاری ایالات متحده، تنها با توجه به این نکته درک می‌شود که بسیاری از بنیادگذاران آن شک‌گرایان مذهبی از جریان‌های متفاوتی بودند.

۳- پی‌گیری کنجکاوی را تا رسیدن آگاهی.

تا جایی که توان دارید فراتر از فرهنگ خویش بروید. اسطوره‌ها و داستان‌های سنت‌های دیگر را به فراوانی بخوانید. فیلم‌های با درون‌مایه‌های دینی را نگاه کنید. نه، نظر من تنها چند تا داستان حماسی درهم‌شکسته کتاب‌های آسمانی نیست بلکه از لیتل بودا، کیریکو و زنان جادوگر، فیدلر روی سقف بیسون و پوست زرین، گاندی، هفت سال در تبت، فهرست شیندلر و لبه^۱ سخن می‌گویم. این سیاهه به تنهایی شش سیستم متفاوت باور را در برمی‌گیرد، خوب بیخدایی هم در آن هست. یعنی آگاهی درباره پنج تا باور بیشتر از اینکه پای منبر بنشینید. هم چنین کمدی‌ها را فراموش نکنید مانند بروس قادرمتعال، دوگما و افترا^۲.



قرآن کار آرمسترانگ، آلن دوندس و جوزف کامپبل^۳ را بخوانید. هم

1. Little Buddha, Kirikou and the Sorceress, Fiddler on the Roof, Jason and the Argonauts, Gandhi, Seven Years in Tibet, Schindler's List, and The Ledge
 2. Bruce Almighty, Dogma, and the Invention of Lying
 3. Karen Armstrong, Alan Dundes, and Joseph Campbell

چنین مطمئن شوید که با پرداختن به شمار اندکی از ادیان مختلف منابع دست نخست آن را بررسی می‌کنید. البته نه هر هفته - چون می‌دانم که سرتان شلوغ است و بیشتر با منبری‌ها هم این کار را نمی‌کنند. تنها یک بار در مدت کوتاهی به این کار بپردازید و سپس با باورمندان گپ و گفتگو داشته باشید. از باورمندان درباره باورهای آن‌ها پرسیده و پرسید چرا به این‌ها باور دارند سپس آن‌ها را در جریان اندیشه‌های خودتان بگذارید.

۴- بررسی‌های خود را به هم تنیده تا درکی یکپارچه بدست آورید.

هم چنان که بررسی می‌کنید، ذره به ذره، بند به بند تصویری کامل‌تری از این که دین یک ساخته انسانی است شکل می‌گیرد. به راستی شگفت‌انگیز است. هنگامی که کسی این کارها را به پایان رساند شاید بیدار نشود ولی خوب در آمارگیری و نظرسنجی‌ها پاسخ بهتری خواهد داد. از سوی دیگر این شخص دیگر هیچ گاه جهان را به صورت پیش نخواهد دید.



یافتن سواد دینی در هنگام سخنرانی‌ها و مراسم طولانی رخ نمی‌دهد. سواد دینی درباره هزاران بخش کوچک و روزمره و داشتن دقت بسنده برای ریشتن آن‌ها است.

زیستن به عنوان بیدار در یک خانواده گسترده و مذهبی

بیشتر بیخدایان و ندانم‌گراها در کانادا و ایالات متحده دارای خانواده‌های گسترده^۱ بوده که در برخی زمینه‌ها مذهبی هستند. گاهی این گونه زندگی هیچ مشکل و دشواری پیش نمی‌آورد ولی بیشتر زمان‌ها تفاوت در جهان‌بینی می‌تواند خاستگاه شکاف‌های عینی باشد.

برخی از افراد، خداپرست و بیخدا به طور یکسان در شگفت هستند که اهمیت موضوع در کجاست: ما دیدگاه‌های متفاوتی داریم، خوب که چی؟ شما دوست دارید پیتر فوت را با ماهی‌های آنپو تزیین کنی من عال از ماهی به هم می‌نورد. پس نیمی از پیترها را با ماهی آنپوی سفارش می‌دهیم و با هم کنار می‌آییم! دین هم مانند همین مورد است.



درستی یا نادرستی این نتیجه‌گیری بستگی به معنای دین برای مردم دارد. برای بسیاری از مردم دین تنها دیدگاه یا مجموعه‌ای از پاسخ‌ها نیست - دین هویت است. دین تنها توصیف‌کننده اندیشه‌های این دسته انسان‌ها نیست بلکه بیان می‌کند که آن‌ها چه کسی هستند. بنابراین هنگامی که یک عضو دین خانواده را رد می‌کند این احساس به وجود می‌آید که خانواده خویش را نیز طرد کرده است. من گمان می‌کنم برخی بیخدایان شیوه پیوند خوردن دین با هویت را شناخته باشند و هم چنین درک کاملی از چگونگی سازوکار و دینامیک‌های پیچیده خانواده در هنگام ارتداد یک عضو خانواده داشته باشند.

بخش‌های زیر شمار اندکی از موضوعاتی که به طور کلی هنگام بیخدا شدن یک عضو از یک خانواده مذهبی رخ داده و برخی روش‌های کاستن ناسازگاری‌ها پیرامون این موارد گفتگو می‌کند.

1. Extended families خانواده گسترده، خانواده‌ای است که بر اساس بستگی‌های نسبی و سببی استوار بوده و شامل چند گروه خونی و چند گروه زناشویی می‌شود. این گونه خانواده از پدر بزرگ و مادر بزرگ تا نوه‌ها در یک خانه زندگی می‌کنند

تشریح تنوع مذهبی در خانواده

«من جزیره‌ای سکولار در دریایی دینی هستم.» این جمله تکراری‌ترین تشبیه ای است که من از بیخدایان با خانواده‌های دینی شنیده‌ام. این بیخدایان احساس تنهایی کامل دارند، به طور کامل بیگانه زیرا دیگران همگی به طور کامل از دیدگاه فرد بیخدا یکسان و همانند هستند. هر چند این تصویری بسیار غریبانه است ولی گاهی به طور کامل درست است.

وای بدون شک احساسی مانند گردآمدن اعضای خانواده در مراسم نیایش یا کریسمس دارد که همه گردآمده و همگی سرها را خم کرده‌اند. ولی حتا در مذهبی‌ترین و پارساترین جوامع مذهبی نیز یکپارچگی کامل در برابر دین یک توهم است. مهم نیست که مردم در ظاهر چگونه برخورد می‌کنند، طیفی از باور و گستره‌ای از شدت ایمان در هر گروه و خانواده‌ای وجود دارد. بیندارید خانواده گسترده من یک خانواده نمادین و ویژه مذهبی است. همگی در گردهمایی سالیانه خانوادگی حضور می‌یابیم. در این گردهمایی بیشتر از عیسا تجلیل شده و به درگاه خدا نماز گزارده می‌شود. حتا گفتگوهای اجتماعی و سیاسی گویا با ارجاعاتی به دین انجام می‌شود. در هر اتاقی نمادی مذهبی مانند صلیب به دیوار آویخته است. خوب چرا دیوارها با نمادهای مذهبی آراسته نشده باشد، خانه‌ی من که نیست، خانه‌ی عمومی است. می‌دانم که همه غیر از من هفته‌ای یکبار شاید هم دوباره به کلیسا می‌روند. خوب، من «جزیره‌ای سکولار در دریایی دینی هستم.»

آیا به راستی اوضاع چنین است؟ بله، پدربزرگ و مادربزرگ سنتی، پیوسته در حال قرائت کتاب‌های آسمانی و ترسان از خدا و پیوسته شکرگزار از باپتیست‌های جنوبی بوده خاله گلوریا هی کف دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرده و می‌غرد «سبحان‌الله!» شاید روزی ده مرتبه، از سوی دیگر پسر عمو دیو سخنانی مانند داستان سریال جا مانده‌ها^۲ بلغور کرده و برای ریختن بیش از دو سوم انسان‌ها در دریای آتش

و دوزخ طاقت صبر کردن ندارد. ولی هنگامی که آغاز به کاوش این ظاهر به شدت دینی نمودم طیفی در خانواده پدیدار گشت.

- ✓ شوهر خاله گلوریا یک خادم کلیسا بوده ولی تا هنگام ازدواج چندان متدین نبوده است.
- ✓ یکی از عموهایم هرگز به این مسائل نیندیشیده بود ولی باز هم به کلیسا رفته و سجده می‌کرد، خوب در ظاهر کاری مانند دیگران انجام می‌داد.
- ✓ یکی دیگر از عموها، در دانشگاه مطالبی درباره بودائیسیم یاد گرفته و گمان می‌کند که دین جالبی است ولی از سوی دیگر می‌اندیشید که «هیچ راهی نیست که این خانواده به مرام بودایی بگردند.»
- ✓ یکی از بهترین دوستان دختر عمو حنا یهودی و دیگری مورمون است. او خودش را به طور کامل باپتیست می‌داند تنها نمی‌تواند بپذیرد که خدا غیر باپتیست‌ها را مانند مورمون‌ها و یهودیان را به جهنم می‌فرستد.
- ✓ یکی دیگر از دختر عموها، کلی، کتاب سام هریس را خوانده و گمان می‌کند که چیزهایی برای گفتن دارد.
- ✓ و عمه‌ی پیر و خوبم سوزان یک تی‌شرت می‌پوشد که روی آن چاپ شده، «خدایی که برگزیدی تو را میامرزد» - با اندیشه‌های باپتیست جنوبی چندان همخوانی ندارد.

دیدید، یک شله‌قلمکار به تمام معنا. ولی هنگامی که خانواده گرد می‌آیند، همگی رنگ و آب مذهبی اکثریت را به خود گرفته و بنابراین همگی یک جور به نگر می‌رسند. هر چند همگی بامداد یکشنبه صف نخست کلیسا را پر می‌کنند ولی رنگارنگی و جور واجوری باز هم وجود دارد. پس یک بیخدا یک جزیره در محاصره دریای دین‌داری نبوده بلکه بخشی از طیف باورها است. از سوی دیگر ترسیم طیف باورها یکی از

پویاترین و سالم‌ترین کاری است که یک خانواده می‌تواند برای داشتن احساس راحتی با هر باوری در درون خانواده ترسیم نماید.



بیشتر خانواده‌ها مراسم مذهبی را انجام می‌دهند ولی بسیار کم درباره دین سخن می‌گویند. من پیشنهاد می‌کنم که هر عضو خانواده‌ای که می‌خواهد جو خانوادگی را پیرامون موضوع اختلافات دینی آرام سازد، بکوشد تا باورها را هم چون جستاری عادی‌تر برای گفتگو بشود. نه یک جنگ سخت تن به تن بلکه تنها یک گفتگو ساده. آغازگر جستار و موضوعی جالب توجه باشید. برای نمونه یادآوری کنید که پرستشگاه هندو محلی رشد چشمگیر داشته است. در این باره که شرکت در مسابقه اخروی یا دنیوی گفتگو کنید که موضوع مورد علاقه و دلبستگی من نیز هست. (بنگرید به حاشیه زیر).

برپا ساختن فضایی امن برای بروز شک و تفاوت‌ها

هنگامی که افراد متدین دریابند که بیخدایی در میان آنان است همگی غش نمی‌کنند یا بالای منبر رفته و روضه‌ای طولانی بخوانند. بسیاری از مردم به خوبی و به طور کامل از ایمان خود خاطرجمع بوده و خوشحال می‌شوند که در خانواده و در میان دوستان خود جایی برای جورواجوری و تنوع جا باز کنند.

ولی دانستن درست و کامل چگونگی روش آشتی دادن و هماهنگ ساختن باورهای ناهمگون گاهی برای کسانی دشوار است که عادت به این گمان یافته که همگی اطرافیان باورهایی مانند آن‌ها دارند. هنگامی که عطسه می‌کنم و دوستان دینی می‌گفتند «خدا عمرت بدهد» به معنای نیت خوب گرفته ولی دستپاچه شده و پوزش می‌خواهند اگر مایه دلخوری شده‌اند! منصفانه بگویم اگر این قدر نازک نارنجی باشم نباید جایی بخوابم که آب زیرم رد شود. برخی دیگر می‌پرسند که ناراحت نمی‌شوم

که سبحان الله بگویند یا مرا در سیاهه نام‌های کارت تبریک کریسمس قرار بدهند. این کوشش بسیار خوبی برای سازگار من بوده و من قدردان آن هستم، ولی هیچ نیازی به نگرانی نیست.

واکنش‌های من این‌ها است، اینک دیگر باید بتوانید حدس‌هایی بزنید. همان گونه که در بخش ۸ گفتم حساسیت بیخدایان به دین بسیار متفاوت و ناهمسان است. دست کم من در برابر تظاهرات دینی اطرافیان بی تفاوت هستم. جای کسی تنگ نمی‌شود. البته پر روشن است که شخصی با پیشینه دردناک‌تر حساسیت بیشتری داشته باشد.

شناسایی اشتراکات: مسابقه اخروی یا دنیوی



یکی گفتگوی تضمین‌شده‌ی اخروی یا دنیوی را می‌توان در تارنمای http://www.beliefnet.com/Entertainment/Quizzes/BeliefOMati.B_OLD.aspx یافت. این آزمون بیست پرسش چندگزینه‌ای مطرح کرده سپس سیاهه‌ای از سیستم‌های باور را نشان داده و درصد پوشش باور شما را با هر کدام نشان می‌دهد. این ابزاری نیرومند و جالبی برای نشان دادن این است که مردم بیش از آنچه پیش‌تر گمان می‌شده اندیشه و افکار مشترک دارند.

من هر سال در این آزمون شرکت می‌کنم آخرین بار من ۱۰۰ درصد انسان‌گرای سکولار و ۹۲ درصد جهان‌گرای توحیدگرا شدم. ولی هم چنین یک بودایی خوب (۷۳ درصد) و ۶۰ درصد اندیشه‌های مشترک با جریان اصلی پروتستان‌ها داشتم. چه فراوان زمینه‌های مشترک با خانواده وجود دارد! به دلایلی من کمتر از سه سال پیش یهودی بودم ولی کمی بیشتر کاتولیک شده بودم (میان ۱۶ تا ۱۸ درصد).

دارای هر دیدگاهی باشید مهم نیست پیوند بالا را پیش از گردهمایی خانوادگی بعدی با پست الکترونیک به همه اعضای خانواده و فامیل بفرستید. گفتگویی که با این آزمون پیش خواهد آمد تضمین شده جالب خواهد بود. (البته روشن است که برخی اعضای خانواده از فهمیدن همپوشانی اندیشه‌های خود با دیگر ادیان لذت

بیشتری خواهند برد. برای گرفتن مچ مادر بزرگ انجیل دوست آماده باشید که دریافته بیش از ۷۰ درصد اندیشه‌هایش با اندیشه‌های اسلامی مطابقت دارد.)

گفتم که این کار را می‌توانم بدون ترشروی چندانی انجام دهم. نیایش در سفره شام با التماسی از خداوند برای «گشودن آغوش خود برای برخی از اعضای این خانواده» که البته همزیستی محترمانه‌ای نیست نیز شامل این موضوع می‌شود. از سوی دیگر من نمی‌توانم این جمله را «تنها به درگاه تو نیایش می‌کنم» را چون کنایه‌ای به یک بیخدا ببینم. خواندن نماز برای من سخت نیست، حتا گاهی اندیشمندانه است. به رخ کشیدن این کار بیشتر زمان‌ها هدف‌های ناهمسان و متفاوتی دارد - بیشتر ابراز داوری و ناخشنودی تا مراقبت و نگرانی.



بسیاری از خانواده‌های سکولار با مراسم سر سفره شام یا نهار سازگار شده چون به همان هدف احساسی مانند دعا خواندن - آرام شدن، بازتاب، سپاسگزار بودن - بدون لحن و آوای مذهبی کمک می‌کند. دعوت از یک عضو سکولار خانوار برای اجرای مدیتیشن به جای خواندن دعا هنگام گردهمایی خانواده یک نشانه خوب به شمار می‌آید. البته پیش از آغاز به این خانم یا آقای سکولار هشدار بدهید. هم چنین هنگامی که مراسمی از سوی طیف غیر الهیاتی خانواده انجام می‌گیرد محترمانه است که پیش از برپایی نخست پرسش شود.



در کل ساختن یک فضای امن برای تفاوت و دودلی‌ها شتری سواری دولا دولا نیست بلکه به وارونه خواستی ارادی برای آزاد گذاشتن گفتگوها برای رسیدن به جای خود است احترام به انسان‌ها سر جای

خودش ولی آموزه‌ها و اندیشه‌ها باید این احترام را به دست آورده و اطمینان به وجود آید که هیچ شخصی سخنان صمیمانه شخص دیگری را سرکوب نمی‌کند. رسیدن به این مرحله زمان می‌برد به ویژه اگر خانواده به این اندیشه خو گرفته که دیدگاهش یک دیدگاه شادی‌آور بزرگ است. ولی آگاه بودن به وجود تفاوت‌ها و ارزش دادن به گوناگونی به راستی نیمه از کارزار است.

فشی کردن فشارهای خانوادگی

حتا اگر همه ویژگی‌های خوبی داشته باشند بازهم تفاوت‌های دینی می‌تواند مایه تنش‌های واقعی در یک خانواده شود. از سوی دیگر اگر این تنش‌های شدید باشد می‌تواند خانواده را از هم بپاشد.



اگر تنش در خانواده‌ای شدید است، ارتباط مستقیم یک ضرورت بوده و می‌تواند از هر سوی خط تقسیم مذهب آغاز شود. اصل بردن یا باختن نیست بلکه اصل گفتگو کردن بوده ولی گفتگو برای آشتی کردن و تنش‌زدایی.



بسیاری از مردم گمان می‌کنند که تنش‌زدایی برابر با آتش‌بس است. تنش‌زدایی در واقع ابزاری برای کاستن تنش و اطمینان یافتن دو طرف از هم دیگر است. اگر من به با مادرزن بابتیست خودم به قصد «چیرگی» برخورد کنم، شاید بتوانم بگویم دین شما با عقل جور در نمی‌آید و بخواهم که احترام فراوانی به من بگذارد و اضافه کنم که تا هنگام پذیرش این سخنان نخواهم گذاشت نوادگان خود را ببیند. ولی این

تنش‌زدایی نیست. خواه برنده خواه بازنده تنش به آستانه انفجار می‌رسد.

اگر به جای این شیوه من رویکردی با هدف کاهش تنش در خانواده داشته باشم می‌توانم صادقانه به مادرزنم بگویم که ارتباط با او برایم مهم است و به همین دلیل در این باره می‌خواهم با او گفتگو کنم. می‌توانم با دلواپسی‌های او همراهی کرده، نشان دهم که احساس او را درک می‌کنم و می‌دانم که او احساس می‌کند که من به خانواده خودم پشت کرده‌ام. پس از این هم می‌کوشم که نشان دهم در واقع همان فرد پیش هستم، هنوز صادقم و احساس محبت و عشق دارم و به خانواده‌ام عشق ورزیده و بهترین آرزوها را برای آنان دارم. این رویکرد به جای متشنج کردن مایه کاهش تنش شده و تنش را با اطمینان و ارتباط مستقیم جایگزین می‌سازد.



شاید این سخنان برای برخی بدیهی باشد ولی برای کسانی نیز حکم هشدار را دارد. کشمکش‌های خانوادگی از این دست کمتر درباره اندیشه‌ها و باورها بوده و بیشتر در رابطه با ارتباط با هم دیگر است. احترام و عزت، همدلی و اطمینان دادن درست چیزی است که در چنین لحظاتی نیاز بوده و خانواده‌های بی‌شماری در رویارویی و کاستن تنش پیرامون چنین درگیری‌هایی این رویکرد را بسیار مؤثر و کارا یافته‌اند. البته، این پایان کار نیست - این در واقع یک آغاز بسیار خوب و عالی است.

ارتباط با دیگران

پیش از آغاز سده‌ی بیست و یکم، بیخدایان، ندانم‌گراها و انسان‌گرایان دشواری‌های فراوانی برای یافتن همدیگر داشته و این موضوع مایه تنهایی و جدا افتادگی بیشتر

می‌شد. در گذر دهه گذشته، البته با سپاس از اینترنت توانایی ارتباط با دیگر نا باوران به صورتی انقلابی درآمده است.

اعضای سازمان‌های ملی مانند انجمن انسان‌گرایان آمریکایی و بیخدایان آمریکایی رشد داشته است؛ شبکه‌های اجتماعی مانند آتئیست نکسوس^۳ و میت‌آپ^۴ ارتباط محلی و ناحیه‌ای را برای بیخدایان با دل‌بستگی‌های مشترک آسان ساخته است؛ وبلاگ‌ها و تالارهای گفتگو راه تبادل و داد و ستد اندیشه‌ها و جریاناتی را باز گذاشته که یک دهه پیش قابل تصور نیز نبود. برای کاوش با جزئیات بیشتر درباره این منبع به بخش‌های ۱۳ و ۱۴ بنگرید.

حس به حساب آمدن برای نخستین بار

همین چند سال پیش در ایالات متحده در دی ۱۳۸۷ خورشیدی (ژانویه ۲۰۰۹ میلادی) ناگهان نا باوران پدیدار شدند، پرهیجان و درخشان در جایی که پیش از آن هرگز نشانی از آن‌ها نبود - در یک سخنرانی بزرگ ریاست جمهوری. بیست دقیقه پس از آغاز سوگند چهل و چهارمین رئیس‌جمهور ایالات متحده در یک صبح سرد و تلخ باراک اوباما گوناگونی و تنوع جهان‌بینی‌ها را در این کشور تشریح نمود: گفت، «می‌دانیم که میراث هزارتکه ما نه نقطه‌ضعف بلکه نقطه قوت است. ملت ما متشکل از مسیحیان، مسلمانان، یهودیان و هندوها - و نا باوران است.»

یادم نیست چه مدت جلو تلویزیون همین طور خشکم زد. همین طور خشکم زد. اگر هیچ گاه یکی از اعضای اقلیت‌های طرد نشده نبوده‌اید، برای درک احساس من پیشنهاد می‌کنم که عضو شوید. برای بیشتر پیشینه و تاریخ این کشور اگر شخصی مرد مسیحی سفیدپوستی نبود ریاست جمهوری ایالات متحده را یک باشگاه خصوصی برای اشخاص دیگری می‌دید - و تنها نشانه‌ای از نماد بزرگ‌تر، ژرف‌تر از تبعیض در فرهنگ می‌دید. انتخاب اوباما یک رخنه بسیار بزرگ برای آمریکایی - آفریقاییان بود. این انتخاب تنها پایانی برای محرومیت آن‌ها نبود بلکه یک زمین‌لرزه بود.

3. Atheist Nexus

4. Meetup

گرایش رییس‌جمهور - در نخستین سخنرانی، نه سخنرانی‌های کم‌اهمیت‌تر - برای دانستن نا باوران هم چون بخشی از ملت شاید به هم اندازه انتخاب او انقلابی نبود. ولی برای کسانی از این شهروندان این کشور شنیدن نام خود برای نخستین بار - باور کنید، بسیار بزرگ بود. در دولت خودمان دیگر روی ما حساب می‌کردند.

کوشش برای دوباره به حاشیه رانده نشدن

همان گونه که پیش‌تر در بخش «آفتابی شدن» گفتم بیدایان در بازگو نمودن اندیشه‌های خویش برای اطرافیان به طور کامل متفاوت می‌اندیشند. برخی بسیار خوشحال هستند که در طی سالیان اطرافیان آن‌ها را هم‌کیش خود و هم دین اکثریت به شمار آورده‌اند. ولی گاهی بسیاری از این افراد احساس عدم صداقت می‌کنند. برخی دیگر از بیدایان هنگامی که مردم گمان می‌کنند آن‌ها دارای اندیشه‌هایی هستند که به نگر خودشان زیان‌آور است احساس ناراحتی کرده یا به دلیل دیده شدن مانند یک شهروند درجه دو احساس آزرده‌گی می‌کنند. با این وجود برخی دیگر می‌خواهند دیگر پنهان نبوده تا بتوانند به تغییر اندیشه‌های عموم مردم نسبت به تصویر نا باوران کمک کرده حتا اگر این تغییرات تنها در اندیشه‌های خانواده یا دوستان به وجود آید.

این مورد آخری به ویژه مهم است. از سایه بیرون بودن بیرون آمدن را برای دیگران آسان ساخته و کلیشه سازی نا باوران را دشوارتر ساخته که مایه فرگشت نگرش‌ها می‌شود. این روش به خوبی برای هم‌جنس‌گرایان زن و مرد کار کرده و دارای همان کارایی برای بیدایان می‌باشد.

برخی از بیدایان به این موضوع با فریاد کشیدن از بالای پشت‌بام‌ها واکنش نشان داده هر نماد یا پیامی از اصطلاحات بیدایان را قاب کردند. برخی راه‌های آرام‌تر دیگری برگزیدند، مانند:



- ✓ پوشیدن تی شرت یا علامت مربوط به رخدادها آزاداندیشی یا نشان‌های سازمان‌های آزاداندیشی
- ✓ پست یادداشت‌ها یا گفته‌ها و به اشتراک گذاری ویدئو یا دیگر پیوندها در رسانه‌های اجتماعی که به آهستگی دیدگاه‌ها و نگرش‌های ناباوری را آشکار می‌ساخت.
- ✓ پیشنهاد یک «نیایش» غیر الهی در گردهمایی خویشاوندان
- ✓ یافتن فرصت برای ابراز یک دیدگاه ناباوری در گفتگو
- ✓ خودداری محترمانه از انجام کنش‌ها یا اعمال مذهبی یا تنظیم مشارکت خود

از سوی دیگر هیچ چیزی به اندازه ساده بیرون آمدن و طبیعی رفتار کردن نیست. اگر همه‌ی انگ‌ها و ترس‌ها تنها برای یک روز کنار گذاشته شده و هر ناباوری بیخدایی خویش را برای دوستان و خانواده خویش آشکار سازد می‌تواند درک مردم را یک شبه دگرگون سازد. بیخدایی پس از آن دیگر یک دیدگاه غیرقابل تصور و با تعریف نادرست «غریبه‌ها» یک جای دوردستی نیست بلکه بخش بهنجاری از تنوع و جورواجوری باورها در خانواده و جوامع در همه جا روی زمین است.

بخش ۱۸

نگه داشتن بهترین چیزهای دین... دور انداختن بقیه

در این بخش

- ◀ درک اینکه چرا (در واقع) مردم به پرستشگاه می‌روند
- ◀ ساختن جامعه‌ای انسانی
- ◀ بزرگداشت زندگی
- ◀ کردار نیک

در حضور ده بیخدا بگویید «کلیسا» یا «مسجد» ده واکنش گوناگون خواهید دید. برخی به معنای واقعی کلمه از خشم سرخ‌شده اینجاها را جایگاه، تقلب، نادانی و ترس می‌بینند. برخی بی‌تفاوت هستند. بیخدایانی نیز هستند که از پنجره باز شده به روان و دل انسان به وسیله دین هیجان‌زده هستند. بسیاری از بیخدایان هنگام اندیشیدن به پرستشگاه احساس دلتنگی همراه با کمی حسرت کرده در حالی که دیگران با پشت کردن به مسجد، کنیسه و کلیسا و دین هیچ احساسی مگر احساس رهایی ناب ندارند. این تفاوت‌ها در کردار بستگی و ارتباط بسیار بزرگی با پیشینه و گذشته فرد دارد. اگر کسی باشد که در دوران کودکی دروغ شنیده، مورد سوءاستفاده قرار گرفته

و ترسیده باد، رنجش واکنشی قابل درک بوده و این احساس می‌تواند در طول دوران زندگی برجا باشد. اگر شخصی هرگز در سراسر زندگی درگاه یک کلیسا را ندیده باشد کل جریان شاید برایش سردرگم کننده باشد. ولی اگر شمار بزرگی از بیخدایان و به طور احتمالی شمار روزافزونی از آنان بهره‌های را ببیند که خداپرستان با تعلق به دین ویژه‌ای به دست می‌آورند شاید خواهان همین بهره‌های انسانی بدون رها ساختن باورها و اندیشه‌های خویش باشند.

خوب این سود و بهره‌ها چیست؟ دین چیزهای دیگری نیز فراهم می‌کند مانند:

- ✓ برپایی جوامع و انجمن‌هایی که مردم را به هم دیگر پیوند می‌دهد
- ✓ مجموعه‌ای از ارزش‌ها و باورهای از پیش تعیین شده
- ✓ زبان و نمادهای مشترک برای اعلام اندیشه‌های پیچیده
- ✓ مراسمی که دوره‌های زندگانی را مشخص می‌سازد
- ✓ داشتن گونه‌ای از حس شگفتی شیوه‌ای برای برتر نمودن جهان مادی
- ✓ آسان ساختن پاسخ به پرسش‌های بزرگ
- ✓ توضیحات مشاوره‌ای برای آسان ساختن تنگناها و باخته‌ای زندگی
- ✓ شیوه‌ای برای همراهی با دیگران در انجام کارهای خوبی مانند دهش‌های خیرخواهانه و داوطلبی برای چنین دهش‌هایی به عنوان ابراز مستقیم باورهای فردی

هر کسی می‌تواند بدون داشتن برخی از این بهره‌ها و البته با شادی به زندگی خود ادامه دهد. هر چقدر در زمان و انرژی من صرفه‌جویی نماید باز هم نمی‌خواهم شخص دیگری ارزش و باورهایم مرا تعریف کرده و ترجیح می‌دهم برای پاسخ دادن به پرسش‌های راحت و آسوده نباشم زیرا هزینه ارزش‌های واقعی انجام می‌گیرد. ولی برخی از بهره‌های این سیاهه برگرفته از نیازهای واقعی انسان بوده که حتا با نپرستیدن

خدا نیز کنار نمی‌رود. برخی نیازها مانند نیاز به عضویت در انجمن‌های مددکاری با کنار رفتن اندیشه‌ی وجود خداوندی مراقب انسان‌ها، حتا می‌تواند افزایش یابد. این بخش به بهره‌های دین‌های خداپرستی و مذهبی پرداخته و سپس به راه‌هایی می‌پردازد که نا باوران بدون اندیشیدن به خدا به آن‌ها دست می‌یابند.

درک دلیل (راستین) رفتن به پرستشگاه‌ها

هیچ چیزی ناخوشایندتر از این نیست که شخص بیگانه‌ای بگوید که اندیشه‌ها و باورهای شما را بهتر از خودتان می‌داند. برای نمونه اگر کسی بخواهد یک بیخدا را خشمگین نماید، کافی است که بگوید می‌داند که این خانم یا آقای بیخدا در ژرفای وجودش به خدا باور دارد. ولی من نمی‌خواهم وارونه همین کار را کرده و به مردم مذهبی بگویم که چرا به کلیسا، کنیسه یا مسجد می‌روند.

ولی اگر بخواهم درباره چگونگی بهره‌مند شدن بیخدا از دین بدون رفتن به مکان‌های دینی بگویم ناچارم بدانم چگونه در واقع با این تجربه روبرو می‌شوند -حتا اگر گمان کنند که اندیشه من با نظرات آنان متفاوت است. اگر رفتن به پرستشگاه به راستی برای خدا باشد این بخش می‌توانست کوتاه باشد ولی اگر موضوع دیگری غیر وابسته به خدا نیز در میان باشد آنگاه چیزی برای گفتن دارم.

خوب حدس بزنید موضوع چیست: زمانی که پژوهش‌های قابل اطمینان و خوبی به پرسش پیرامون رفتن به پرستشگاه کشیده می‌شود، روشن می‌گردد که رفتن به پرستشگاه با هر جور نیاز انسانی رابطه پیدا می‌کند. این نیازها در قاب خدا و دین قرار داده شده ولی



این تصویر در قاب، نیازهای واقعی انسان‌ها بوده که به راستی مهم است.

یک پیمایش به تازگی انجام شده از سوی گالوپ^۱ از کلیساروها دلیل اصلی این کار را می‌پرسد - تنها یک دلیل - چرا آن‌ها به کلیسا می‌روند. بی‌گمان می‌پندارید که بیشتر مردم خواهند گفت، «خدا.» ولی تنها ۲۷ درصد از حاضران در روی نیمکت‌های کلیسا به عنوان دلیل نخست و اصلی از خدا و پرستش او سخن به میان آورده‌اند. بیشتر افراد مورد پرسش گفته که به دلیل ملاحظه، پشتیبانی جامعه یا برای الهام یا رشد شخصیت یا واقع‌گرا بودن - یا تنها به دلیل عادت به کلیسا می‌روند.

یکی از دوستان انسان‌گرای سکولار من پیشه و شغل سختی به همراه ارباب‌رجوع‌های ترشروی داشت. این خانم می‌گفت تنها برای فرار گرفتن در جمع چهره‌های دوستانه برای هفته‌ای یکبار به کلیسا می‌رود. به همین سادگی.

خوب اشتراک، الهام‌بخش، رشد شخصیت - همه‌ی این‌ها می‌تواند در زمینه باورهای مذهبی رخ دهد. ولی هیچ یک نیز ریشه‌ای در اندیشه و آموزه‌ی خدا ندارد. یک پژوهش از سوی هاروارد/ویسکانسین در سال ۱۳۸۹ خورشیدی (۲۰۱۰ میلادی) با پیمایش از افراد متفاوتی به نتیجه همانند و مشابهی رسید. این بررسی به رابطه و پیوند میان رفتن به پرستشگاه و رضایت از زندگی پرداخته بود. مطالعات بسیاری دیگری نشان داده که افرادی که به پرستشگاه می‌روند خوشحال‌تر و از زندگی خویش راضی‌تر هستند. این گروه می‌خواست بدانند چرا. آیا از باور به خداست - یا پای چیز دیگری در میان است؟

این گروه پژوهشگر دریافتند کسانی که به پرستشگاه می‌روند خوشحال‌تر از کسانی هستند که به پرستشگاه نمی‌روند زیرا دارای دوستان صمیمی در این گردهمایی‌ها هستند. کلیساروهای با انضباطی بدون دوستان صمیمی در این جمع‌ها در واقع دارای امتیاز پایین‌تری از رضایت زندگی نسبت به کسانی هستند که به کلیسا

1. Gallup

نمی‌روند. پژوهشگران می‌گویند که نمره بالای رضایت زندگی کمابیش به طور کامل مربوط به سیمای اجتماعی دین است - نه ربطی به الهیات دارد نه به پرستش نه به خدا. مردم هنگامی که به پرستشگاه می‌روند رضایت بیشتری دارند زیرا در این گردهمایی‌ها شبکه‌های اجتماعی را می‌سازند. مردم را دارای حس تعلق و پذیرش ساخته که هر کسی این احساس را تا حدودی دوست دارد. پیوند و ارتباط با دیگران را قطع کنید و رضایت نیز از میان می‌رود. از سوی دیگر بدترین چیز این است که در این مراسم‌ها شخصی ببیند دیگران با هم ارتباط داشته ولی خودش هیچ ارتباطی ندارد. همه این‌ها به نگر منطقی می‌رسد.

کشف اینکه چهره‌ی خندان کسانی که به پرستشگاه می‌روند بیشتر از آنکه به خدا مربوط باشد به مردم ربط دارد خبر خوبی برای کسانی است که به خدا باور ندارند. بیشتر ما هنوز همان نیاز به ارتباطات اجتماعی و انجمن‌ها را احساس کرده ولی می‌توانیم این نیاز را بیرون از درهای پرستشگاه به خوبی برآورده سازیم.

ساختن انجمن‌ها بدون مذهب (... یا دست کم بدون خدا)

برای کسانی که ترجیح می‌دهند به پرستشگاه و مراسمی با عناصر فراطبیعت نروند پرسش به سوی بهترین شیوه برای به دست آوردن سود رفتن به پرستشگاه کشیده می‌شود که یکی از آن‌ها حس اجتماعی است. این بخش نگاهی به تجربه‌های کارا و خلاقانه در اجتماع می‌اندازد که پیرامون چیزهای دیگری، به طور کامل چیزهای انسانی ساخته شده است.

تجربه در انجمن‌های انسان‌گرا

تجربه‌ای در این میان از دین‌هایی هست که پیرامون محوری غیر از خدا ساخته شده است. در نگاه نخست، دین بدون خدا شاید مانند رستوران بدون خوراک ابلهانه به نگر

برسد. آیا خدا محور اصلی نیست؟ ولی اگر شما چند این بند آخر را خوانده باشید دیگر باید بدانید که خدا محور اصلی نیست. بدون شک نام خدا سرپوشی بوده جز اینکه برای او نماز و سرود می‌خوانند. ولی این تنها یک تمرکز احتمالی برای انجمنی پذیرنده است که الهام‌بخش اعضا برای بهتر بودن است.

انجمن پرورش‌دهنده: فرهنگ اخلاقی و پیروان جهان‌گرایی توحیدگرا

هر کسی می‌تواند انجمنی برپا سازد که تنها خواهش و خواست آن بهتر بودن مردم و ساختن جهانی بهتر باشد. این توصیف کوتاه و خوبی از فرهنگ اخلاقی و دینی است که در آن وجود خدا انتخابی بوده و در بخش هفت درباره آن گفتگو کردم. این توصیف هم چنین روشنگر جهان‌گرایی توحیدگرا (UU) می‌شود، انسان‌های مذهبی که نه بر اساس ایمان بلکه بر اساس اصول و ارزش‌ها گرد هم آمده، این اصول و ارزش‌ها دربرگیرنده موارد زیر است:

- ✓ بزرگی و ارزش سرشتین و ذاتی هر شخص
- ✓ دادگری، برابر و همدلی در روابط انسانی
- ✓ یک جستجوی آزاد و مسئولانه درباره حقیقت و معنا



نود و یک درصد از اعضای جهان‌گرایی توحیدگرا «انسان‌گرایی» را هم چون برجسبی برای توصیف خویش برگزیده و بیش از نیمی از آن‌ها نا باور هستند. اصول جهان‌گرایی توحیدگرا نشان‌دهنده‌ی راهی است که نا باوران می‌توانند در انجمن‌های هدف‌داری می‌آیند - به جای اشتراک در دین با به اشتراک گذاشتن ارزش‌ها و اصول به عنوان محور اصلی.

درک واقعی آنچه دین‌داران پیشین در دین از دست داده

بیخدایانی که احساس نیاز اجتماعی فراوانی نداشته (بنگرید به بخش ۱۴) هیچ دشواری برای یافتن راه کار نمی‌بینند - یکشنبه‌ها راحت تر است! بسیاری از مردم پس از بیرون آمدن از درهای پرستشگاه برای آخرین بار احساس سنگینی از آزادی و آرامش می‌کنند. ولی هنگامی که نماز را ترک می‌کنند به بسیاری از نا باوران احساس ژرف و نابی از دلتنگی دست می‌دهد (البته در صورت انجام آن).

بسیاری از این افراد برای خدا دلتنگ نمی‌شوند - که البته بر طبق بررسی‌های هاروارد/ویسکانسین و دیگر پژوهش‌ها منطقی نیز هست، این افراد از روز نخست به خاطر خدا به پرستشگاه نمی‌رفته‌اند. به احتمال بسیار این افراد دلتنگ جستارها و مسائلی مانند ارتباطات اجتماعی، الهام بخشیدن و در میان جمع بودن شده که بقیه مردم امروزه به آن دلایل به پرستشگاه‌ها و زیارتگاه‌ها می‌روند.

برای آزمایش این اندیشه می‌توانید اینترنت را با عبارتی مانند «دلم برای چه چیزهای دین تنگ شده است»^۱ را جستجو کنید. بدون شک الگویی پدیدار خواهد شد:

- ✓ «چیزی که با دین از دست داده‌ام احساس در جمع بودن است.»
- ✓ «تنها چیزی که با دین از دست دادم پشتیبانی جمعی بی‌درنگ است.»
- ✓ «دل‌تنگ همراهی با دیگران را در انجام کارهای خوب هستم.»
- ✓ «دلم برای احساس تعلقی که پیش‌تر داشتم تنگ شده است.»
- ✓ «احساس ارتباط و اهداف عمومی را از دست داده‌ام.»
- ✓ «حس می‌کنم بخشی از چیز بزرگ‌تری از خودم بوده و آن را از دست داده‌ام.»
- ✓ «حس عضویت و همدمی تنها چیزی است که من با دین از دست داده‌ام.»

به دست آوردن چیزهای دینی بیرون از دین

گاهی انسان‌گرایان به شیوه‌های دیگری نیز می‌پردازند. افزون بر اینکه گروه‌هایی از انسان‌گرایان به سوی برخی از سیمای‌های بهتر دین حرکت کرده برخی از مذاهب نیز

1. what I miss about church

بیشتر انسان‌گرا می‌شود. یکی از جذاب‌ترین و گیراترین این انجمن‌های مذهبی انجمن مسیحیان پیشین در میشیگان^۲ در اسپرینگ لیک^۳ است. لن لاتون^۴ روحانی این کلیسا مردی سرزبان‌داری است که به تازگی از استرالیا آمده است. لاتون دریافت که امت تازه وی برخلاف نام مذهب و نمادهای دینی دارای هویت و باورهای بسیار گوناگونی بوده و از سوی دیگر نمادها مذهبی مانند صلیب در واقع مردم را دور می‌کند. پس از گفتگوهای فراوان با اعضا لاتون تصمیم گرفته تا صلیب را پایین آورده و کلیسا را به نام اکسچنج سی‌تری^۵ تغییر نام دهد - سی‌تری (C3) از نام پیشین و اکسچنج از نام خیابان اکسچنج مکان قرارگیری کلیسا و هم چنین تبادل اندیشه‌ها گرفته شده - و آغاز به ترویج آن هم چون یک انجمن معنوی فراگیر بدون یک مرامنامه کانونی و پذیرش مردم «با دین و بی‌دین» نمود.

فریاد وامذهبا قابل پیش‌بینی و شدید بود. همان گونه که کریس استدمن (بنگرید به بخش ۱۳) و اشخاص دیگر به خوبی می‌دانند در زمان یک جنگ فرهنگی بدترین جایگاه ایستادن میانه آوردگاه است. ستایش بی‌دریغ و بی‌کران من نثار کسانی مانند لن و کریس باد که به هر صورتی در چنین جایگاه‌هایی قرار گرفته‌اند.

دوستی، گردآمدن، پیوستن، تعلق داشتن - درست است این همان فهرست دلیل‌های انسان‌هایی است که به زیارتگاه و پرستشگاه می‌روند!

هیچ پایانی برای تجربه‌های زیبا و دل‌انگیز انجمن‌های انسان‌گرا نیست، تجربه‌هایی که هر روز نیز افزون می‌شود. یک گروه که همدمان آزاداندیشی^۶ خوانده می‌شود بیش از ۷۰۰ انسان‌گرا و بیخدا را در دالاس و نواحی تگزاس گرد یک برنامه پر مشغله داوطلبی، بهسازی اجتماعی، یادگیری و ارتباط با دیگران گرد آورده است. تگزاس یک ناحیه آزمایشگاه ویژه برای چنین انجمن‌های یکتا و منحصر به فرد است از

2. Michigan
3. Spring Lake
4. Ian Lawton
5. C3 Exchange
6. Fellowship of Freethought

جمله این انجمن‌ها می‌توان به مذهب آزاداندیشی شمال تگزاس، مذهب آزاداندیشی هستون، یاوران بیخدا برای بیخانمان‌ها در آستین و دالاس^۷ و انجمن‌های بسیار دیگری اشاره نمود. موفقیت دیگر گروه‌های بدون ایمان در سراسر ایالات متحده روشن کننده رضایت از این جنبه‌های دیگر اجتماعی است از انجمن انسان‌گرایی هاروارد در کمبریج، ماساچوست تا همدان انسان‌گرایی در اوکلند کالیفرنیا.

کشف قبیله‌های دیگر

بسیاری از بیخدایان و انسان‌گرایان درباره «شهروند جهانی»^۸ بودن سخن می‌گویند. این راه مثبت و زیبایی برای رد شدن از خودی - غیر خودی است که مایه کشمکش‌های فراوانی میان انسان‌ها شده است. ولی هم چنین هر کسی خواستی غیرقابل انکاری برای یافتن یک قبیله، یک گروه کوچک‌تر از مردم دارد که به شیوهی معناداری همانند وی باشند. انسان برای درگیر و جذوب شدن اندیشه‌اش مجذوب و درگیر به اجتماع نیاز دارد چیزی که به او حس تعلق بدهد.

پس از رفتن به دانشکده در نخستین هفته‌های این موضوع را به سختی احساس کردم. من یکی از ۳۲۰۰۰ دانشجوی کارشناسی بوده و احساس بی کسی و سردرگمی می‌کردم. (به شیوهی کاربرد واژه «بحال خود وا گذاشته و گمراه» در اصطلاحات دینی اندیشیده تا نیازهای انسانی را به طور ژرف ببینید.)

از سوی دیگر هم چنین عضو دسته‌ی رژه دانشکده بودم گروهی از ۱۶۰ دانشجو با سنتی بیش از یک سده، یک هدف مشترک و دارای اصول و ارزش‌های مربوط به خود یعنی دیدارهای منظم و رسیدن به آماجی با کمک هم دیگر. این دسته قبیله من شد. برخی روزها هنگامی که در محوطه دانشگاه گام برمی‌داشتم این حس به من دست می‌داد که انگار در دریای انسانی گم می‌شوم - سپس یکی دیگر از اعضای دسته را می‌دیدم و می‌ترکاندم! یک هویت داشتم، یک ارتباط گروهی.

7. North Texas Church of Freethought, the Houston Church of Freethought, Atheists Helping the Homeless in Austin and Dallas

8. Citizens of the world

شاید این حس را تجربه کرده باشید. هر چند افراد مختلف درجات متفاوتی از کشش اجتماعی را احساس می‌کنند ولی انسان‌ها اجتماعی بوده، جانوری قبیله‌ای هستند و تعلق داشتن به یک گوشه ویژه و قابل درک از جهان انسانی به راستی می‌تواند یاری‌رسان باشد. گاهی احساس نیاز به تعلق داشتن وجود ندارد. برای نمونه هنگامی که من احساس اطمینان و پیروزی داشتم می‌توانستم با اتکا به خودم بدون هیچ دشواری و مشکلی به با سختی‌ها جهان روبرو شوم. ولی هنگامی که دارای اطمینان بسیاری نبودم، زمانی که امور خوب پیش نرفته و جهان با من چون چیزی چسبیده به ته کفشش رفتار می‌کرد این زمانی بود که من در جستجوی گوشه‌ای از جهان برمی‌آمدم که انسان‌هایی مراقبم بوده و با آن‌ها ارتباط داشته باشم.



انجمن‌های مذهبی برای بسیاری از افراد این گوشه ویژه را می‌سازد، قبیله‌ای که با اعتقادات مشترکی به هم پیوند خورده‌اند. برای افراد غیرمذهبی هم چنین بیخدایان پیوندهای اجتماعی می‌تواند دلبستگی‌های مشترک مانند راه‌پیمایی یا داوطلب یا ساختن موسیقی باشد. اجتماع می‌تواند موضوعی جغرافیایی باشد مانند همسایگان نزدیک در میان جمع همسایگان یا ورزش دوستان و هواداران تیم فوتبال محلی. این دلبستگی‌ها مشترک می‌تواند پیرامون و وابسته به ارزش‌های ملی بوده مانند اصول جهان‌گرایی توحیدگرا که من در بخش «تجربه‌اندوزی همراه با انجمن‌های انسان‌گرا» به آن اشاره نمودم. هم چنین می‌تواند به سادگی پیوند و پشتیبانی از سوی یک خانواده همراه و صمیمی باشد.



البته قبیله‌گرایی یک روی بد نیز دارد. قبیله‌گرایی می‌تواند - به وسیله‌ی باورها، زبان، فرهنگ، ملیت یا هر چیز دیگری - انسان‌ها را

جدا ساخته و آن‌ها را رو در روی هم دیگر قرار دهد. بزرگ‌ترین ایرادی که بسیاری از بیخدایان به دین دارند درست همین گرایش شدید به تقسیم‌بندی انسان‌هاست تقسیم به کاتولیک و پروتستان، به باورمند و نا باور، هدایت شدگان به راه راست. بهترین عبارت‌های دینی و غیر دینی به طور یکسان و به سختی کوشیده تا دایره قبیله‌گرایی را بسیار گسترده ساخته تا همه انسان‌ها را در برگیرد هر چند که افراد تعریف خوشان از گوشه دنج قبیله را هنوز دگرگون نساخته‌اند. رسیدن به این تعادل با دین یا بدون دین یکی از چالش‌های زندگی نوین و مدرن انسان است.

بزرگداشت روزهای ویژه

مانند بیشتر انسان‌ها، نا باورمندان نیز از جشن‌ها و بزرگداشت‌ها - زادروزها، تعطیلات، رسیدن به سن تکلیف - به هر صورتی که پایین و بالای سال را ترسیم کرده، پرمعناترین لحظات و دم‌ها زندگی را نشانه‌گذاری کرده و انسان‌ها را با هم یا سال‌های دیگر و زمان‌ها دیگر زندگی آن‌ها پیوند داده لذت می‌برند. کرانه‌ای و پایانی در تنوع و گوناگونی شیوه‌هایی نیست که نا باوران می‌توانند این روزهای ویژه را بدون اشاره‌ای به موضوعات مذهبی جشن بگیرند و این کار را نیز انجام می‌دهند.

لذت بردن از تعطیلات

تعطیلات بهترین فرصت برای در اختیار گرفتن بهترین مفاهیم مذهبی و دور انداختن بخش الهیات پشت آن است.

بسیاری از تعطیلی‌ها در اصل روزهای مقدس است. ولی برای هر روز مقدسی که به نیازهای طبیعی و احساسی انسان ربط داشته سرانجام یک نسخه سکولار نیز توسعه پیدا کرده در حالی که روزهای تنها الهی و مقدس در گوشه‌های خاک گرفته سالنامه‌های دینی برجا مانده است. بنابراین جشن امام پلیکارپ^۹ امام حامی بر ضد گوش‌درد و اسهال خونی تنها یک روز مقدس است ولی تعطیلی نیست در حالی که جشن امام والنتاین امام حامی عشق و ازدواج راه خود را به جشن‌های سکولار باز کرده است. خوب چرا نه؟ چیزهای خوب ارزش وام گرفتن و اقتباس را دارد. (والنتاین هم چنین امام حامی طاعون نیز هست ولی شکلات‌های زیادی برای این موضوع تعارف نمی‌شود).

✓ **روز شکرگزاری:** این یکی از عشق‌های من است. شاید شنیده باشید که سخت‌ترین لحظه برای یک بیخدا هنگامیست که برای نمک‌شناسی می‌خواهد سپاسگزاری کرده ولی نمی‌داند سپاسگزار چه کسی باشد؟ صادقانه بگویم به هیچ رو دشوار نیست. من بسیار خوش‌شانس و مردی بسیار نمک‌شناس هستم و هیچگاه سختی چندانی برای یافتن انسان‌های زنده و واقعی برای سپاسگزاری نداشته‌ام. حتا هنگامی که مدیون چیزهایی هستم که خاستگاه انسانی ندارد - بالا آمدن خورشید، سالم بودن، یک جنگل آرام - هیچ سختی برای گفتن «وای، بسیار خوشحالم» بدون ناچار بودن به سپاسگزار بودن از کسی یا چیزی. هم چنین من عاشق یک تعطیلات درست و حسابی هستم تا سپاسگزاری بی‌پایان خویش را که نثار این زندگی شگفت‌انگیز و حیران کننده کنم.

✓ **کریسمس:** هم چنین مانند بسیاری از بیخدایان دیگر از کریسمس بسیار خوشم می‌آید. البته همه موافق و هم‌رأی نیستند - بر خط عبارت تام فلین کریسمس^{۱۰} جستجو کرده تا بهترین گزاره‌های بیخدایی بر ضد این تعطیلی را پیدا کنید. ولی بیخدایانی که از این تعطیلات لذت می‌برند لذتی بدون اشاره‌ای به دین دارند.

9. St. Polycarp

10. Tom Flynn Christmas

راستی باید بگویم که من در حدود ده سال داشتم که پی بردم یک نسخه دینی کریسمس هم وجود دارد.

اندیشه برپایی جشنواره‌ای در انقلاب زمستانی یا نزدیک به زمان آن دست کم به هزار سال پیش از مسیحیت بازمی‌گردد. همیشه منطقی است که با عزیزان خود گرد هم آمده و در میانه زمستان با دوستان، خانواده سخاوت و دهش و همدلی خوش بگذارید و من با خوشحالی درست همین کار را می‌کنم. از سوی دیگر، بگویم تا روشن شود - هر چند شماری اندکی از بیخدایان هنگام شنیدن تبریک کریسمس از سوی آقا یا خانمی شاید غرولند کرده یا به شدت اعتراض کنند ولی بیشتر بیخدایان دست کم برایشان مهم نیست. در واقع برخی می‌گویند که در واقع تجسم روح بخشندگی به دست کریس کرینگل^{۱۱} را «کریسمس^{۱۲}» جشن می‌گیرند. پس هنگامی که این افراد می‌گویند «کریسمس مبارک» آن‌ها به طور کلی اسطوره متفاوتی را جشن می‌گیرند! (من کمابیش آن را بسیار دوست دارم.) هم چنین «تعطیلات خجسته باد» نیز دوست داشتنی است - کنشی عالی برای باز کردن پای کسانی که مسیحی نیستند. مشکلی ندارد که همه باشند، بابا. این «جنگ کریسمسی» مانند درگیرهای فرهنگی دیگر ساختگی است - برای برخی بدربخور، برای دیگران آزاردهنده.

غیر از این‌ها تعطیلاتی با ریشه‌هایی سراسر طبیعی وجود دارد. زیرا محور گردش زمین کج بوده و برای نیمی از سال روزها بلند شده و شب‌های کوچک شده سپس در نیمه دیگر سال برعکس روزها کوتاه و شب‌ها بلند می‌شود. در احساس پایین و بالا رفتن این سیاره آویزان حس شاعری پر ژرفا و با شکوهی وجود دارد. تنها در دو روز از سال در میانه‌ی این چرخش‌ها روز و شب به تعادل رسیده ۱۲ ساعتی می‌شود - اعتدال بهاری و اعتدال پاییزی. یکی از آغاز خواب دراز زمستانی خبر داده؛ دیگری نشانه آمدن رستاخیز زندگی در هر سال است. من هم گویا چیزهایی یادم هست که

11. Kris Kringle

بابانوئل

12. Krismas

برخی دین‌ها، نمی‌دانم کجا، این اندیشه را قرض کرده و با آن داستان خویش را سرهم کرده‌اند. چرا نکنند؟ چیزهای خوب ارزش وام گرفتن را دارد. این فهرست ته ندارد - روز زمین^{۱۳}، هالوین^{۱۴}، روز مکزیکی مردگان^{۱۵}، حنوکا^{۱۶}، سال نوی چینی^{۱۷}، حتا تعطیلی‌ها طنزآمیز مانند فستی‌ویوس^{۱۸}. باورمندان و ناباوران به یک اندازه آزاد هستند که هر کدام که دلشان خواست جشن گرفته و هم کدام را نمی‌خواهند جشن نگیرند.

جشن تولد

از هنگامی که فرهنگ وجود داشته دست از کار کشیدن برای توجه به لحظات یادآور دگرگونی‌های بزرگ در زندگی بخشی از فرهنگ انسان‌ها بوده است - و من خودم نمی‌توانم به چیز پرمعناتر و الهام‌بخش‌تر از زاده شدن کودکی بیندیشم. برخی از پر جنبش‌ترین مراسم‌هایی که دیده‌ام به دلیل پا به جهان گذاشتن کودکی در خانواده‌ای یا گروهی از مردمان محتاط و دلوپس به پا شده است. گاهی با برافراشتن داستان خانواده و دوستان به عنوان نماد پشتیبانی، کودک را نیز روی دست بالا می‌گرفتند. گاهی آب می‌پاشند، گاهی با سخنان شیرین و شادی‌آفرین سخن می‌گویند و به امید یک زندگی نوین توجه خویش را به سوی یک گل رز یا یک کتاب یا شمع می‌برند. بی‌گمان بهانه‌ی خوبی است.

بسیاری از این مراسم‌ها دربرگیرنده یادی از دین و خدا است ولی نه در همه آن‌ها - بهر حال هرگز برای بامعنا ساختن چیزی، عنصر دین ضروری نیست. خانواده، اجتماع و شگفتی یک جهان به هم مرتبط هر سیمایی از زندگانی را بدون توجه به دیدگاه فرد از خدا معنا و مفهوم می‌بخشد. پیروان جهان‌گرایی توحیدگرا و جامعه

- | | |
|---------------------------------|--|
| 13. Earth Day | روز ۲۹ اسفند، برای افزایش آگاهی نسبت به محیط‌زیست کره زمین |
| 14. Halloween | یکی از جشن‌های سنتی غرب در روز نهم آبان برگزار می‌شود |
| 15. the Mexican Day of the Dead | جشن ملی در مکزیک و چند کشور دیگر از ۹ آبان تا ۱۱ آبان |
| 16. Hanukkah | جشن یهودیان به مدت هشت روز کمابیش هم‌زمان با کریسمس |
| 17. Chinese New Year | مهم‌ترین جشن بر طبق سالنامه چینی در بهمن‌ماه به مدت پانزده روز |
| 18. Festivus | جشنی سکولار که در ۲ دی برگزار می‌شود |

فرهنگ اخلاقی در واقع درست دو نمونه از اجتماعاتی با آداب و تشریفاتی ایثارگرانه لبریز از نماد و انگیزه - و به طور کامل و قابل اطمینان آزاد از فراطبیعت - است. هم چنین روند رو به رشدی از تشریفات و مراسم با سنت انسان‌گرایی وجود دارد. این تشریفات از هنگام پا به جهان گذاشتن تا سن دو سالگی بر پا می‌شود، این مراسم کمابیش همیشه شامل کتاب‌خوانی - هر چیزی از کتاب مارکوس اورلیوس^{۱۹} تا دکتر سوس^{۲۰} - ترانه‌خوانی و شنیدن داستان‌های خانوادگی است. شاید همیشه بخش اصلی این مراسم‌ها توصیف خاستگاه، معنا و اهمیت خانوادگی نام کودک است که یکی یا هر دو والدین آن را انجام می‌دهند. بخش موردعلاقه من انتخاب یکی یا دو بزرگسال ویژه - بیشتر «منتور»^{۲۱} نامیده می‌شود نه والدین تعمیدی - است که متعهد می‌شوند پشتیبان و راهنمای کودک باشند.

اگر چه مسیحیان یا باپتیست‌ها یک هویت ویژه دینی برای کودک تعریف می‌کنند، در تشریفات انسان‌گرایانه نام‌گذاری، کودک را یک بیخدا یا انسان‌گرا تعریف نمی‌کنند - دست بالا تا کنون چنین چیزی دیده نشده است. در اجتماعات آزاداندیش خودمختاری امر بسیار مهمی بوده و آموزه نامیدن یک کودک «مسیحی» یا «بیخدا» با این ارزش رو در رو قرار می‌گیرد. به جای این والدین انسان‌گرا کمابیش همیشه بر اهمیت اجازه دادن به کودکان برای به دست آوردن باورها و اعتقادات خویش تأکید دارند. (بخش ۱۹ گفتگویی با جزییات بیشتر درباره رویکرد والدین است.)

بلوغ

کمابیش در سیزده‌سالگی من در کشمکش غبغه آمیز و جدی راهی جشن تکلیف پسران^{۲۲} شدم. یکی از دوستان یهودی به سن تکلیف رسیده و من هم به این قلاب گرفتار شدم. البته نه با حفظ کردن یک سوره از تورات یا با ناچاری پیروی از ۶۱۳ احکام از قوانین موسا. (کشمش یکی از خوردنی‌ها غدغن شده است، باور کنید

19. Marcus Aurelius (۱۲۰-۱۸۰ میلادی) امپراتور رومی

20. Dr. Seuss (۱۹۹۱-۱۹۰۴) نویسنده آمریکایی کودکان

21. Mentors

22. Bar mitzvah

شوخی نمی‌کنم.) چیزی که برای من جذاب بود رفتن از بچگی به بزرگسالی بود. بی‌گمان من این مرحله را در آن زمان به آهستگی طی کرده بودم ولی داشتن حس دگرگون چیزی متفاوتی است؛ این لحظه‌ای است که اجتماع به شما می‌گوید، «خوب دیگر بزرگ شدی. اختیارات بیشتری داری ولی از سوی دیگر ما هم از تو انتظارات بیشتری داریم. خوب اینک کمی کیک بدون کشمش بفرما.»

کوینسس^{۲۳}، جشن تولد پانزده‌سالگی در فرهنگ‌های امریکای لاتین از دیگر سنت‌های بالغ شدن است. زمانی در پیوند با تشریفات کاتولیکی بود ولی به تازگی بیشتر و بیشتر جشنی سکولار شده است.

مگر اینکه شخصی یک زادروز ویژه را در نگر بگیرد - شاید ۱۶، شاید هم ۱۸ یا ۲۱ سالگی را- بالغ شدن امروزه بدون سر و صدا پیش می‌رود. استثنای بزرگ در این مورد جاهایی با استیلا و چیرگی دین یعنی جاهایی که آشکارا دین بخش بزرگی را تشکیل می‌دهد. کودکان در این کشورها تنها بالغ نمی‌شوند بلکه یک هویت دینی پیدا می‌کنند.



برخی از گروه‌های انسان‌گرا در گوشه و کنار جهان تشریفات پرمعنای به بلوغ رسیدن افراد را ساخته‌اند. شگرد این تشریفات مانند همیشه انجام کردارهای خوب و درست دین بدون اعتقادات- پیمان‌ها و غدغن‌های بیخود- آن است. یکی از موفق‌ترین آیین‌های جهان مراسم بلوغ انسان‌گرایی نروژ است. هر بهار بیش از ده هزار تن از کودکان پانزده ساله‌ی نروژ دوره‌ی آموزشی درباره فلسفه زندگی و دین‌های جهان، اخلاق و رابطه جنسی انسان، حقوق بشر و وظایف شهروند متمدن را طی می‌کنند. در پایان در مراسمی تکان‌دهنده همراه با موسیقی و شعر و سخنرانی‌های آتشین گواهی‌نامه رسمی

آموزشی دریافت می کنند. آن‌ها بیخدا نشده بلکه بزرگسالی آن‌ها بر زمینه و مبنای ارزش‌های انسانی تأکید کرده که بنیاد جامعه‌ی متمدن است.

جهان‌گرایی توحیدگرا و فرهنگ اخلاقی دارای برنامه همانندی برای بلوغ بوده و بر مهم‌ترین جستارهای این دگرگونی - اخلاق، شهروندی، مسئولیت، امور جنسی - بدون زیر پا گذاشتن خودمختاری جوان درباره جهان‌بینی و پیمان‌های دیگر - انگشت می‌گذارد. مراسم باشکوهی است.

زناشویی

در گذر سده‌های بسیار مراسم مذهبی عروسی در کلیسا تنها گزینه موجود بوده است. ولی در چند نسل اخیر رشدی در روش‌های جایگزین دیده شده در برابر روش استاندارد عروسی به وجود آمده که در آن روحانی در جلو، کنن پاچل‌بل^{۲۴}، پس آنچه را خدا پیوست^{۲۵}، محبت حلیم و مهربان است^{۲۶} برگزار می‌شود. عروسی ساحلی، عروس کلینگون، عروسی هوی متال^{۲۷}... شنیدم یک بار عروسی به سبک کتاب معروف دکتر سوس به اهدای تخم مرغ‌های سبز و ران خوک انجام گرفته است («و من عاشقتم در باران، در قایق، در راه‌آهن»). می‌دانید چی شد؟ دل همه درد گرفته بود از بس خندیدند. این بازتابی عالی از یک زوج خنده‌دار و رویکردی سطحی به زندگی بود. برای سال‌ها فراوانی بیشتر نا باوران از جمله خود من هنوز در پیشگاه آخوندی در پرستشگاهی ازدواج می‌کردند. اگر می‌توانستم دوباره مراسم را برگزار کنم شاید یک مراسم عروسی انسان‌گرا از سوی یک مجری انسان‌گرا - شخصی که در یک سازمان انسان‌گرا برای برپایی همه جور مراسم دنیوی با معنا و خاطره‌انگیز به طور رسمی آموزش‌دیده - برگزار می‌کردم.

24. Pachelbel's Canon

یک شیوه موسیقایی مذهبی از آهنگساز آلمانی پاچل‌بل سده هفدهم

25. What-God-has-joined-together

آیه‌ای از انجیل متا

26. Love-is-patient-love-is-kind

آیه‌ای از نامه نخست پولس رسول به قرنتیان

27. Beach weddings, Klingon weddings, heavy metal weddings



مانند مراسم نام‌گذاری و تشریفات تطبیقی دیگر، ازدواج انسان‌گرایی دست یک زوج را در برگزاری مراسم معنا دار و باشکوه بدون آویزان شدن به سنت‌های دینی یا خدا باز می‌گذارد که به آن ایمان ندارند. اگر چه هنوز هم این مراسم در امریکای شمالی چندان باب نیست ولی ازدواج انسان‌گرایی در اروپا بسیار مردم پسند شده است. تنها به عنوان یک نمونه در اسکاتلند بیشتر ازدواج‌های ثبت شده نه به شیوه کاتولیک بوده بلکه به سبک انسان‌گرایی انجام می‌گیرد. به علاوه طرحی برای تصویب مراسم ازدواج هم‌جنس‌خواهان در کلیسای اسکاتلند، بزرگ‌ترین کلیسای کشور تا سال ۲۰۱۵ وجود دارد.

تا همین چند سال پیش در بیشتر ایالت‌های امریکا ازدواج رسمی به وسیله مجریان انسان‌گرا قانونی شمرده نمی‌شد. حتا زوج‌های مقلد الویس^{۲۸} در وگاس ناچار نخست باید خویش را مقید به ازدواجی دینی می‌کردند. اگر درباره این گفته که در ایالات‌متحده ازدواج پیوند سختی با دین دارد متعجب هستید موارد زیر را ملاحظه نمایید:

- ✓ بیست و هفت درصد از تواین مسیحی یا زادگان دوباره مسیحی طلاق می‌گیرند در مقایسه با
- ✓ بیست و چهار درصد از اعضای دیگر مذاهب مسیحیت و
- ✓ تنها بیست و یک درصد از بیخدایان و ندانم‌گراها

خوشبختانه در سال‌های اخیر مجریان انسان‌گرا از سوی سازمان‌های ملی مانند جامعه‌ی انسان‌گرایی برای اجرای مراسم ازدواج در همه‌ی ۵۰ ایالت کشور ایالت متحده چراغ سبز گرفته‌اند.

ازدواج انسان‌گرایی تفاوت فراوانی با ازدواج به سبک دینی ندارد. ازدواج کمابیش همیشه دربرگیرنده شعرخوانی و اجرای موسیقی، سوگند و بده و بستان حلقه و گردآمدن مدعوین است. در برخی موارد شاید عمه مولی^{۲۹} همه‌ی راه را تا تالار پذیرایی طی کرده و ناگهان به پیشانی خود زده و بگوید «صبر کنید بینم...» به عبارت دیگر برپا ساختن مراسمی بدون هیچ همانندی و شباهتی با مراسم‌های سنتی ازدواج امکان‌پذیر است. این امتیاز دستاوردی است که با هر گام دور شدن از سنت به دست می‌آید - انسان‌ها می‌توانند چیز نوینی را تراشیده و ریخت دهند که برای خودشان بسیار بهتر از سنت‌ها گذشته مناسب باشد.

از سوی دیگر چه چیزی بهتر از آغاز زندگی مشترک با تأیید تنها چیزهایی که به راستی باور دارید؟

یاد مرگ

شاید گمان کنید که مراسم خاکسپاری بی‌دین‌ها می‌تواند رخدادی غم‌انگیز باشد و این افراد بیشتر غمگین هستند - درست مانند مراسم خاکسپاری دینی است نه بیشتر. من به فراوانی در مراسم به خاکسپاری دینی بوده‌ام و با وجود تأکید بر این معنا که مرحوم اینک قرین افتخار و در پیشگاه خداست، باز هم مردم گریه کرده - گاهی بسیار شدید. مرگ غم‌انگیز است و این گریه‌ها نشانه‌ی بی‌اهمیتی آموزه رویدادهای پس از مرگ است. دینی یا غیردینی یک فرد دوست داشتنی دیگر در این جهان نیست.



مراسم به خاکسپاری دینی آمیخته‌ای از یادآوری زندگی و انتظار زیستن پس از مرگ است. مراسم به خاکسپاری یک بیخدا بدون این پندار است که مرگ تنها دروازه‌ای به جهان دیگر است بنابراین توجه بیشتر بر بزرگداشت و بازتاب زندگانی قرار گرفته و هم چنین در بالاترین اولویت بازتاب زنده بودن پیشین مرحوم. بررسی تکانه‌های نامتعارف و شگفت‌انگیزی که زندگی یک تن بر جا می‌گذارد به نوعی هشدار نیرومندی برای بازماندگان درباره مهم بودن زندگی‌شان برای اطرافیان است.

تشریفات به خاکسپاری انسان‌گرایان نیز مانند همتایان مذهبی کمابیش همیشه همراه با موسیقی - «تصور کن ۳۰» جان لنون^{۳۱} یکی از مردم‌پسندترین‌ها - کتاب‌خوانی، مراسم رسمی و یادبود از سوی دوستان و خویشاوندان نزدیک است. مراسم به خاکسپاری به سبک انسان‌گرایی می‌تواند خاستگاه مجموعه بسیاری متفاوتی از الهام‌ها و اندیشه‌ها باشد. بسیاری شامل برداشت و تفسیرهایی که به پیوند میان انسان و جهان فیزیکی مربوط است یعنی در واقع هر اتم از پیکر فرد انسانی از روز نخست آغاز جهان وجود داشته، در میان کوره ستارگان بی‌شماری قرار گرفته و تغییر یافته، سپس به کره زمین رسیده، و سرانجام پیش از گردآمدن برای یک لحظه و ریخت دادن به پیکر این شخص ویژه و این زندگی یکتا در ساخت سنگ‌ها، رودخانه‌ها، گیاهان، جانوران و انسان‌های دیگری جریان داشته است. اینک زندگی برای این فرد به پایان رسیده، اتم‌های تشکیل دهنده‌ی پیکر او به زمین بازگشته تا گیاهان و جانوران و انسان‌های دیگر را ساخته و سرانجام تا پایان یافتن زمان باز هم سیارات و خورشیدهای دیگری را بسازد. این نوعی از زندگی جاوید و عدم نابودی است - شاید

30. Imagine

31. John Lennon خواننده، ترانه‌سرا، موسیقیدان و از برجسته‌ترین چهره‌های دنیای موسیقی راک زاده انگلیس (۱۹۴۰-۱۹۸۰)

نه آن گونه از زندگی ابدی که اذهان انسان‌های مذهبی وجود دارد ولی از این دیدگاه کمتر شاعرانه و نیرومند نیست.



هر شخصی باید آرزوهای خویش را پیش از مردن فاش سازد تا هر گونه بی اطمینانی و خطای عزیزان خود را درباره اجرای مراسم سوگواری و به خاکسپاری برطرف سازد. این موضوع به ویژه از سوی افرادی بسیار مهم است که به طور سنتی مذهبی به شمار نمی‌آیند. متوجه هستم که دوستان بیخدا ممکن است بگویند - «ای بابا نگران چی هستی، خواهی مرد و خلاص!» برای به فکر انداختن آنان: مراسم به خاکسپاری هر شخص کاری به او ندارد. همه خواهند مرد. از سوی دیگر مراسم سوگواری برای فرستادن «پیامی به جهانیان» درباره مردن بدون توهّم نیز نیست. این مربوط به عزیزان هر شخص مرده و بازماندگان متوفی هستند.

زمانی که شخصی با هویت دینی مشخص می‌میرد خانواده ناچار باید تصمیمات فراوانی بگیرد ولی این تصمیم‌ها بیشتر مسیرهایی در میان خطوط از پیش تعیین شده است - کدام مرثیه خوانده شود، کدام آیه کتاب آسمانی خوانده شود در کدام آرامگاه دفن شود. اگر شخصی بخشی از سنت تعریف شده نیست مرگ آن شخص برای خانواده وی خطوط تعریف نشده و حتا در خط‌مشی‌ها عدم اطمینان‌های بسیاری بر جا می‌گذارد. خانواده می‌خواهد به خواسته‌های مرحوم حرمت گذاشته ولی نمی‌داند چگونه و مرحوم آن‌ها را درست سر بزنگاه در میانه‌ی اندوه بزرگ تنها می‌گذارد. بزه و اعتراف هنگام افزوده شدن به اندوهی بزرگ یاری‌رسان نیست. بنابراین همیشه بیخدایان را تشویق به آشکار ساختن دقیق انگیزه و مقصود خود می‌کنم - حتا هنگامی که مقصود تنها این

جمله باشد، «من به هیچ رو، به راستی برایم فرقی ندارد. هر کاری که دوست دارید، انجام دهید، همان درست است.»

مانند دیگر مراسم‌ها در ایالت‌های شمالی آمریکا، برخی شهرستان‌ها و در چندین کشور اروپایی مجریان انسان‌گرا حضورداشته تا نقشه تشریفات سوگواری و به خاکسپاری را کشیده و اجرا نمایند. کافی است که بر خط عبارت «مجری یا برگزارکننده انسان‌گرا^{۳۲}» را جستجو نمایید.

مشورت و پشتیبانی بدون دین

زمان درازی در شرایط سخت و نومیدانه نهادهای دینی وظیفه مشاوره دادن به مردم را داشته و به ندرت اجازه به وجود آمدن شرایط یا عدم شایستگی برای متقاعد ساختن مردم به ماجراجویی را می‌دادند. گاهی دستاوردها تأثیرگذار بودند؛ گاهی (مانند روحانی‌ها مجرد به عنوان مأموران ازدواج) بدون تأثیر است. مشاوره در مورد درمان اعتیاد و اندوه دو حوزه لبریز از رویکردهای دینی است. هر دو شاید برای باورمندان مؤثر و کارآمد است. این بخش می‌کوشد تا به معرفی شیوه‌های درمان اعتیاد و مشاوره بلا و مصیبت بدون توسل به نیروهای ماورایی بپردازد.

دور انداختن کردارهای ناروا بدون توسل به «نیروی برتر»

بسیاری از برنامه‌های ترک اعتیاد مواد و الکل با پیش‌نیازهای غیرقابل بحثی آغاز می‌شود - برای ورود به برنامه و بهبودی یافتن باید به نیروی والایی ایمان داشته باشید. شش تا از دوازده گام برنامه‌ی ترک اعتیاد که از سوی الکی‌های گمنام^{۳۳} (AA) منتشر

32. Humanist celebrant

33. Alcoholics Anonymous (AA)

شده اشاره‌هایی به خدا دارد- «چرخش اراده و زندگی به سوی خدا،» «پذیرش بندگی خدا،» «با فروتنی خواهش از خدا،» «نیایش برای آگاهی از خواست خدا» و مانند این‌ها. اگر خدا (یا یک «نیروی برتر») برای ترک اعتیاد واجب است، یک معتاد بیخدا چه کند؟

هر چند کوشش‌های الکلی‌های گمنام (AA) برای بسیاری از مردم سودمند بوده ولی در سال‌های اخیر واکنش نیرومندی بر ضد روش دوازده گام آن‌ها به وجود آمده از جمله این ادعا که یک الکلی «هرگز درمان نشده بلکه همیشه احیا می‌شود» و هم چنین می‌توان گفت لحن بندگی مذهبی آن جایگزینی یک اعتیاد با اعتیادی دیگر است. سازمان‌هایی مانند ترک اعتیاد راشنال^{۳۴}، ترک اعتیاد اسمارت^{۳۵} و سازمان‌های سکولار هوشیاری^{۳۶} درمان‌های مؤثر پیشگامانه‌ای برای الکل و مصرف مواد داشته که نیازی به ادعای ایمان داشتن به نیروی والا و برتری در آن‌ها مطرح نیست. به تازگی برای کمک به افراد بدون اعتقاد به خدا خدماتی با نام پروژه درمانگران سکولار (www.seculartherapy.org) برپا شده تا این افراد بتوانند هر نوع درمانگری با اشتراک در جهان‌بینی سکولار خویش بیابند.

دلداری سوگواران

هنگام دلداری به بازماندگان عزیز از دست رفته‌ای- با آموزه‌ی زندگی پس از مرگ - دین بدون شک دست بالا دارد. نا باورمندان احساس می‌کنند که صمیمانه‌ترین، محترمانه‌ترین و کامل‌ترین روش برای برخورد با مرگ اعتراف به این است که مرگ در واقع پایان زندگانی افراد بوده به همان نسبت که شاید روش دیگری را ترجیح داده و به خاطر عشق و همدلی انسانی افراد سوگوار را دلداری و تسلی بدهند.

34. Rational Recovery

35. SMART Recovery

36. Secular Organizations for Sobriety



برای مشورت با یک بیخدا ناچار نباید بیخدا باشید. ولی اگر به آخرت ایمان دارید بدانید که بسیار گستاخانه و نارواست که خانم یا آقای بیخدا را به عنوان راهی برای کنار آمدن با اندوه تشویق به ایمان آوردن کرده یا بگویید که مرگ بخشی از خواست خداست یا حدس بزنید که مرحوم به «بهشت» خواهد رفت. مهم نیست که نیت شخص چه اندازه خیرخواهانه باشد این گفتگو به این گفته خواهد رسید، «باورهای شما به طور نومیدکننده‌ای بی‌دلیل و ناروا است بنابراین به باورهای من گوش دهید.» شما خشم و دلخوری را به اندوه افزوده که کار درست و خوبی نیست. در واقع بسیاری از بیخدایان اشاره کرده که دخالت باورهای دینی در فرایند سوگواری یکی از چالش‌برانگیزترین و دردناک‌ترین بخش‌های از دست دادن عزیزان است.

از همه مهم‌تر نادرستی این سخن که باور به زندگی پس از مرگ برای مدیریت اندوه ضروری است، روشن و آشکار است. شخص داغ‌دیده می‌تواند به طور کامل بر فرآیندها، منابع و فنون طبیعی تکیه نماید:

- ✓ دلسوز و همدل با دیگران
- ✓ اعتبارسنجی اندوه و غم شخص و کوشش نداشتن برای شتابان و پر سرعت بیرون کشیدن آن‌ها از اندوه
- ✓ حضور و پشتیبانی بدون مداخله
- ✓ بپرسید چکار می‌توانید انجام داده یا بدون درخواست از سوی فرد داغ‌دار انجام دهید
- ✓ خوراکی بپزید، کارتی بفرستید یا در آغوش فشردن شخص.

- ✓ بازگو کردن خاطرات عزیز از دست رفته و گفتگو درباره تأثیراتی بر جا گذاشته از سوی آن مرحوم
- ✓ اگر مرحوم دچار بیماری و دردی بوده اشاره به اینکه رنج وی به پایان رسیده است

هیچ کدام از این‌ها نیاز به موشک هوا کردن ندارد. این شیوه‌ای مطمئن برای مردم برای تاب آوردن آنچه به نظر غیرقابل تحمل می‌رسد - برای رفتن به سوی هم دیگر.

یک گروه پشتیبانی دو طرفه به نام اندوه دور از ایمان^{۳۷} در سال ۲۰۱۱ برای فراهم کردن پناهگاهی برای نا باوران برای گفتگو و درد دل کردن تشکیل شد - یکی از راه کارهای اندک در نوع خودش. اینک گروه فیس بوکی به طور میانگین بیش از ۶۰۰۰ لایک خورده و جوی آزاد از مشاورهای فراطبیعت فراهم ساخته که در بیشتر تالارهای گفتگو درباره غم و اندوه چیره است.

انجام گروهی کردار نیک

بررسی هاروارد/ویسکانسین که پیش‌تر در آغاز بخش درباره آن گفتگو کردم (همان بررسی که به این نتیجه رسیده بود که رفتن به پرستشگاه نه به دلیل ارتباط با خدا بلکه بیشتر به دلیل ارتباطات اجتماعی است) هم چنین به نتیجه بزرگ دیگری نیز رسید: انسان‌ها هنگام کار کردن با هم افزایش بسیاری فراوانی در کردار نیک داشته و در نتیجه اجتماع آنان نیرومندتر می‌شود.



بدیهی است کردار نیک برای شخص دریافت کننده سودمند است. برای مثال شما داوطلبی در انبار آذوقه هستید که مردم برای خوردن به آنجا می‌آیند. سپس روشن می‌گردد که این انجمن که کاری خوب انجام می‌دهد هم چنین سود بزرگی نیز می‌برد. دیدار گروهی از دوستان به طور منظم برای انجام کارهای مثبت و پرمعنا در گروه مانند چسب بوده و سعادت و بهروزی اعضای را افزایش می‌دهد.

داوطلب شدن به خاطر دین و آیین - هم چنین داوطلب شدن به دلیل انجمن محلی، به دلیل کلپ خدمات یا به دلیل گروه‌های انسان‌گرا - بی‌گمان متعادل کننده است. از سوی دیگر بدون شک گروه‌های بیخدا و انسان‌گرا در گوشه و کنار کشور خدمات گروهی و داوطلبانه انجام داده که بخش بزرگی از کارهای آنان را دربرمی‌گیرد. از سوی دیگر در این روند بسیاری دریافته که هنگام انجام کارهای خوب به کمک هم به عنوان بخش بزرگی از هویت گروه، احتمال آمدن و کنش اعضای گروه بیشتر است. البته این نیز نمونه‌ی دیگری از گرفتن بهترین تجربیات دینی و دور ریختن بقیه آن است.

پرسش در این باره که چیز مقدسی وجود دارد یا نه

انجام رسوم مذهبی دین‌های سنتی و پرداختن به اصطلاحات سکولار برای برخی از افراد که دین و مذهبی را تنها چیزی درباره خدا و اولویت آن می‌بینند می‌تواند تا اندازه‌ای سردرگم کننده باشد. گویا نا باوران هر چیز مقدسی را دریده‌اند. پس دیگر چه چیز احتمالی و دارای ارزشی می‌تواند باقی باشد؟

من ترجیح می‌دهم بگویم که همه چیزهایی که در این بخش کوشیدم تا از خدا مجزا سازم هنوز چیزهای «مقدسی» هستند:

- ✓ انجمن و اجتماع
- ✓ پیوند و ارتباط با دیگران
- ✓ هدف و آماج مشترک
- ✓ حس تعلق
- ✓ الهام‌بخشی و الهام‌گرفتن
- ✓ گردآمدن برای انجام کار خوب

البته مقدس نه به شیوه‌ای غیرقابل لمس و بدون چالش و پرسش. اگر بخواهید می‌توانید همه را زیر پرسش بکشید- سربلند بیرون می‌آیند. این جستارها به شیوه‌ای سراسر انسانی و طبیعی، با داشتن معنای ویژه، امیدبخشی شگفت‌انگیز و شایستگی احترام است.

این فهرست همین جور ادامه پیدا کرده و دربرگیرنده همه‌ی چیزهای است که انسان‌ها فارغ از باورها می‌توانند بنابه تعریف مقدس بدانند. خدا و دین تنها به عنوان چهارچوب، خوب بوده و این کار را در سده‌های بسیار انجام دادند. ولی زمانی که چیزی در جایگاه مقدس بودن قرار می‌گیرد مانند زندگانی، کمال، آگاهی، عشق، دارای هدف ویژه، آزادی وجدان و غیره و مقدس شمردن به شیوه غیرقابل انعطاف و سدکننده‌ی راه خردورزی و «غیرقابل دسترسی» به معنای واقعی واژه- خوب روشن است دیگر که زمانی رسیده که ما به قاب بیشتر از اصل تصویر بها می‌دهیم. این همان مقدسی است که باید بگویم هر کسی می‌تواند بدون آن کنشگر باشد.

زمانی که هر اندیشه برای بحث و بررسی آزاد باشد و هیچ چیزی در کهربای دوران کهن گیر نکرده «تقدس» جستاری از وجود انسانی می‌شود. ناگهان باورمندان و نا باوران می‌توانند حتا هم چنان که راه خود برای پرسش درباره خدا را می‌روند، با هم دیگر در زمینه‌های مشترک گفتگو کنند. آینده چنین است و به نگر روشن می‌رسد.

دفتر پنج

بخش ده‌تایی‌ها

موج پنجم طراح ریچ تنانت



«گمان کنم این درست راه من برای یافتن معنا در جهانی بیهوده و

بدون معناست.»

در این بخش...

هر کتاب از سری کتاب‌های فور دومیز این دفتر را با بخش‌های کوتاه و سرگرم‌کننده همراه با فهرست‌های کوتاهی از ده تایی‌ها، ده تا از این ده تا از آن دارد. در این دفتر شما می‌توانید درباره ده واقعیت دل‌انگیز درباره بیخدایان بخوانید که شاید نمی‌دانید، ده شخصیت مشهور که شاید نمی‌دانید بیخدا هستند و درباره ده راه آسان و جالب برای بررسی ژرف‌تر بیخدایی نیز یاد بگیرید.

بخش ۱۹

ده موضوع شگفت‌انگیز درباره بیخدایان و دیگر نا باوران

در این بخش

- ◀ یافتن بیخدایان زیر سبیل خودتان... یا در پناهگاه‌ها
- ◀ رها ساختن کلیشه‌ها
- ◀ تربیت آزاداندیش، نه بیخدا
- ◀ همکاری با مردم مذهبی

این بخش درباره ده چیزی است که شاید درباره بیخدایان، ندانم‌گراها و دیگر نا باوران ندانید.

آنها همه جا پیدا می‌شوند

حتا بدون توجه به هیچ سرنخ روشنی شاید گمان کنید که هر شخصی در اطراف شما - همه‌ی همسایه‌ها در محله، هر شخصی که در روی پله‌های ورزشگاه فوتبال هورا می‌کشد، افراد خانواده خودتان - پیروی دین اکثریت است. از سوی دیگر بیشتر انسان‌ها گمان می‌کنند که بیخدایان جایی در «خارج» در نیویورک یا هالیوود گردآمده در حالی که همه کسانی که در اطرافیان آنان هستند به دینی متعارف ایمان دارند.

در واقع درست همان گونه که هر کشوری هر استان و هر ایالتی و هر اجتماعی در جهان دارای هم‌جنس‌گرا، افراد دارای اختلال دیسلسکی یا چپ‌دست هست دارای نا باوران نیز هست. پژوهش‌های اخیر روشن ساخته که بیش از ۵۰ میلیون بی‌دین در ایالات متحده زندگی می‌کنند. در برابر هر یک تن که برچسب ناباوری را روی پیشانی یا صفحه فیس‌بوک خود زده افراد بسیار بیشتری پنهان ماندن را برگزیده‌اند. شما حتا بسیاری از این افراد را خواهید یافت که سر خویش را در هنگام نیایش همراه با خداپرستان خم کرده یا هر یکشنبه در صف نماز نشسته‌اند. باید این‌ها را بدانم - چون یک بیخدایی بودم که برای بیش از ۲۰ سال بدون اجبار خانوادگی به کلیسا می‌رفتم.

شمار آن‌ها هر روز افزون‌تر می‌شود

پر رشدترین «هویت مذهبی» در کشورهای توسعه‌یافته مردم بی‌دین هستند. آن‌ها کسانی هستند که گاهی به آن‌ها به عنوان «هیچ‌کدام» اشاره می‌شود. هرآینه در اروپا باورهای دینی سنتی با شتاب بیشتری در حال از میان رفتن است. در ۱۹ کشور اروپایی از دهه‌ی ۱۳۳۰ خورشیدی (۱۹۵۰ میلادی) اکثریت مردم از خداپرست به اکثریت بدون ایمان تغییر کرده‌اند. در انگلیس تنها ۳۸ درصد مردم هنوز باور به خدا دارند. این نسبت برای فرانسه ۳۴ درصد، سوئد ۲۳ درصد و در استونی ته خداپرستی سنتی درآمده و ۱۶ درصد به خدا باور دارند. در امریکای شمالی بی‌دینی رشد آهسته‌تری دارد ولی با این حال هنوز پرشتاب‌ترین جهان‌بینی رو به رشد است. برآورد شمار

بی‌دین‌ها در کانادا دشوارتر است زیرا ۳۳ درصد از کاتولیک‌های کانادا و ۲۸ درصد از پروتستان‌ها کانادا مدعی هستند که به خدا باور ندارند. تازه‌ترین بررسی نهاد پیو در ایالات متحده نشان می‌دهد که «بدون دین» از ۱ به ۱۲ در ۱۳۷۰ (۱۹۹۰ میلادی) به ۱ به ۵ در ۱۳۹۱ (۲۰۱۲ میلادی) رسیده است.

حتا در امریکای لاتین و امریکای جنوبی شمار نا باوران رشد پرشتابی دارد. پنج درصد از مردم مکزیک، ۸ درصد از مردم برزیل و اکوادور، ۱۱ درصد از مردم آرژانتین و ۱۷ درصد از مردم اروگوئه را نا باوران تشکیل می‌دهند.

بیخدایان دانسته‌های بسیار فراوانی از دین دارند

هر چه شخص بیشتر درباره دین بداند احتمال کمتری دارد که این خانم یا آقا مذهبی باشد. البته همیشه هم درست نیست ولی به عنوان یک گفته کلی می‌تواند درست باشد. ایالات متحده بسیار مذهبی است ولی بسیاری از آن‌ها اطلاعات چندانی ندارند. مردم دین دارند ولی در مورد دین اطلاعات زیادی ندارند. اروپاییان برعکس هستند - اطلاعات آن‌ها درباره دین بسیار است ولی گرایش بیشتری به بی‌ایمانی دارند. هر چه شخص بیشتر درباره جزییات دین بداند گویا ایمان کمتری دارد.

پیمایش اطلاعات دینی ایالات متحده برای به درک اطلاعات مذهبی پاسخگویان ۳۲ پرسش داشت. پاسخگویان به طور متوسط به ۱۶ پرسش پاسخ دادند که در واقع میانگین کلی برای آمریکاییان بود. نمره کاتولیک‌ها ۱۴,۷ بود که پایین‌تر از میانگین است.

بالاترین امتیاز از بیخدایان و ندانم‌گراها بود که متوسط ۲۰,۹ پاسخ درست داشتند. جای تعجب ندارد. بیشتر بیخدایان خواهند گفت که آن‌ها پس از بیخدایی تصمیم به یادگیری درباره دین نکردند بلکه این یادگیری درباره دین بود که آن‌ها به بیخدایی رساند.

بیخدایان بسیار مراقب کردار خود هستند

شاید کسی خیال کند که بیخدایان آزاد از یوغ خدا بوده، در فهرست شیطان عضوی ثابت هستند. این پیش‌فرض به ویژه برای خداپرستان نیز توهین‌آمیز است زیرا دلالت دارد که اگر خدا این اندازه مراقب و بینا نبود آن‌ها هم تبهکار بودند.

بیخدایان اثبات کنایه‌آمیز دارند که این اهانت به خداپرستان درست نیست. همان‌گونه که در بخش ۱۵ اشاره نمودم نا باوران کمابیش با هر معیاری که برای سنجش به آن فکر شود گرایش به رفتار اخلاقی دارند. این واقعیت که افراد با هویت ویژه‌ی بیخدا ۳ تا ۵ درصد از جمعیت ایالات متحده را تشکیل داده ولی تنها ۰٫۰۹ درصد از جمعیت زندانی در زندان‌های فدرال نظریه مرا اثبات می‌کند. از سوی دیگر همان‌گونه که در بخش ۱۵ گفتم کم‌دین‌ترین کشورهای روی زمین هم چنین دارای کم‌ترین نرخ تبه‌کاری‌های خشونت و بالاترین نرخ کمک‌های جهانی و بین‌المللی به کشورهای فقیر هستند.



هنگامی یک انسان مذهبی به راستی جا می‌خورد که بفهمد بسیاری از افراد با اخلاق و درستکار در زندگی وی بیخدا هستند. درست مانند فهمیدن اینکه شخصی که دوست می‌دارید و می‌شناسید هم‌جنس‌گرا است، تجربیات شخصی از هر آماري در جهان جلوتر می‌رود.



آنها بسیار مانند و شبیه مردم دیگر هستند

بیرون کشیدن یک بیخدا از میان مردم بسیار سخت‌تر از آن چیزی است که شاید گمان می‌کنید. از سوی دیگر هم چنان که «هیچ‌کدام» به رشد و متنوع شدن ادامه می‌دهد آنها نیز همانندی بیشتر با جمعیت در نژاد، آموزش، درآمد و سیاست پیدا می‌کنند. در ایالات متحده:

- ✓ هفتاد و دو درصد نا باوران آمریکایی سفید بوده (۶۹ درصد از جمعیت ایالات متحده سفید پوست هستند).
- ✓ هشت درصد سیاهان آمریکایی بدون دین هستند (مقایسه کنید با ۱۱ درصد از مجموع کل جمعیت آنجا).
- ✓ دوازده درصد از نا باوران امریکای از لاتین‌تباران هستند (در مقایسه با ۱۳ درصد از این افراد در کل جمعیت ایالات متحده).
- ✓ در سال ۱۳۶۹ (۱۹۹۰ میلادی) احتمال به دانشگاه رفتن افراد بدون دین بیشترتر از مردم عادی بود (۵۱ درصد به ۴۱ درصد از مردم عادی). در سال ۱۳۸۷ خورشیدی (۲۰۰۸ میلادی) این شکاف کمابیش ناپدید شد (۵۵ درصد نا باور به ۵۲ درصد مردم عادی).
- ✓ درآمد این افراد برابر با میانگین درآمد جامعه است -درآمد خانوار ۵۲ درصد از هیچ‌کدام‌ها زیر ۵۰ هزار دلار است. در سطح ملی ۵۳ درصد افراد دارای این میانگین درآمد هستند.

- ✓ سی و چهار درصد از هیچ‌کدام‌های آمریکایی دمکرات هستند؛ همین درصد از جمعیت ایالات‌متحده نیز دمکرات هستند. افراد بدون دین بزرگ‌ترین بلوک حامی انتخاب دوباره باراک اوباما در سال ۱۳۹۱ (۲۰۱۲ میلادی) بود.
- ✓ در مقایسه با ۲۴ درصد از کل جمعیت در ایالات‌متحده تنها ۱۳ درصد از هیچ‌کدام‌ها جمهوری‌خواه هستند. یک کاهش بزرگ از ۱۳۶۹ (۱۹۹۰ میلادی) دیده می‌شود هنگامی که ۲۴ درصد از افراد بدون دین جمهوری‌خواه بودند.
- ✓ افراد بدون وابستگی به احزاب یا مستقل‌ها بزرگ‌ترین طبقه بدون دین‌ها را تشکیل می‌دهند یعنی ۴۲ درصد در برابر با ۳۱ درصد از کل جمعیت ایالات‌متحده.

آن‌ها انسان‌هایی عادی، خوب و شوخ‌طبع هستند.

تصویر یک بیخدا را بکشید. شرط می‌بندم که شما یک شخص ترشرو، بدخلق و بدتر عجیب و غریب را می‌کشید. ولی شاید شگفت‌زده شوید که بدانید ۷۳٫۲ درصد بیخدایان در واقع انسان‌های شریفی هستند - هشت درصد بالاتر از میانگین کشور. خوب درست، به واقع آمار سرانه‌ی شریف بودن را ندارم. ولی از هنگامی که کتاب‌هایی درباره بیخدایی و انسان‌گرایی می‌نویسم اگر نگویم با هزاران ولی با صدها بیخدا و انسان‌گرا برخورد داشته‌ام. برخی از آنان ترشرو، بدخلق و یا عجیب و غریب بوده ولی نه بیشتر از میانگین در کل جمعیت. هم چنین بیخدایانی دیده‌ام که مؤدب، باملاحظه، دست و دل باز و سخاوتمند و انسان‌هایی مهربان بوده این مورد نیز در همان حد میانگین جمعیت بوده است. چون بیشتر زمان‌ها هنگامی که در خبرها و رسانه‌ها از بیخدایان خبر پخش می‌شود آن‌ها خشمگین هستند به طور طبیعی مردم نیز آن‌ها را خشمگین و عصبانی تصور می‌کنند. این کمی مانند آن است که گمان کنیم بیشتر هواپیماها سقوط کرده یا بیشتر کودکان گم می‌شوند.



برای پی بردن به اینکه چه اندازه نا باوران می‌توانند خوب و به هنجار باشند بهترین راه فهمیدن این است که چند تن از افراد خوب و بهنجاری که در پیرامون خود می‌شناسید نا باور هستند. اگر حلقه دوستان و وابستگان شما در حدود میانگین کلی جمعیت باشد شمار افراد آشنای شما یک به پنج است. (درباره جالب بودن بیخدایان بنگرید به بخش ۱۲).

آن‌ها پنهان نیز هستند

«هیچ بیخدایی نیست که پنهان بزید» عبارتی است که چندان به واقعیت نزدیک نیست. این عبارت به معنای این است که هر شخص زن یا مرد یقین به هر چیزی که داشته باشد هنگام که وضعیت بحرانی سخت پیش آید به خدا توسل خواهد جست. بستر مرگ یکی از انواع این موقعیت‌ها بوده و زمان درازی است که درباره توبه بیخدایان و ندانم‌گراها در هنگام مرگ داستان‌سرایی شده تا پشتوانه‌ای برای مفاهیم و آموزه‌های خداپرستی باشد. بیشتر این داستان‌های پایانی از سوی برخی خداپرستان بی‌شرف ساخته شده است (برای یکی از نمونه‌های مشهور بنگرید به بخش ۷).

همان گونه برای یک جان‌پناه به معنای واقعی کلمه، نهاد نظامی بیخدایان و آزاداندیشان (ایالات متحده) - هم چنین به عنوان سنگر بیخدایان شناخته می‌شود - یک نمونه زنده است که این اصطلاح و جمله‌ی قصار (اصطلاح یا گفته‌ی کوتاه) نادرست است. بیش از ۱۱۰۰۰ تن از ارتشیان کنونی ایالات متحده به عنوان بیخدا

شناسایی شده که شامل هزاران جنگنده کارکشته و بیش از ۳۰۰,۰۰۰ از افراد ارتشی اعلام کرده که «هیچ دینی» را ترجیح نمی‌دهند. بسیاری از بیخدایان نظامی تراز بالایی از تبعیض‌های ضد بیخدایی را تحمل کرده‌اند شامل آزار و حتا تهدید به مرگ از هم‌تاها و افسران فرمانده. (برای یک نمونه سنگین از آزار یا برای فهم بیشتر بیخدایان در سنگر بر خط عبارت «جرمی هال بیخدا»^۱ را جستجو کرده یا بروید به www.militaryatheists.org).

آنها به طور کلی کودک خویش را بیخدا تربیت نمی‌کنند

بیشتر بیخدایان کودکان خود را به عنوان بیخدا بار نمی‌آورند. اکثریت بزرگ این افراد فضای پیرامون کودک خود ساخته بنابراین کودکان آنها می‌توانند خودشان درباره دین تصمیم بگیرند.

خودمختاری کودکانم برایم مهم است. ما ارزش‌ها را در خانه به آنها یاد می‌دهیم - کردارهای خوب مانند درستکاری، متعصب نبودن، مدارا، کنجکاوی و همدلی - ولی کودکان من در درازمدت باید برچسب‌های دین، سیاسی و اجتماعی را انتخاب کند، اگر برچسبی بخواهد.



بهترین شیوه برای نگه‌داشتن خودمختاری کودکان به طور کامل دورنگه داشتن کودکان در حال رشد از چنین برچسب‌هایی است. نامیدن بچه‌ای «کودک بیخدا» یا «طفل مسیحی» هم اندازه بیهوده و نابخردانه است که نامیدن این دختر یا پسر «کوچولوی مارکسیست» یا «بچه جمهوری‌خواه». حتا بیخدایان نیرومندی مانند ریچارد داوکینز

1. Jeremy Hall atheist

زیست‌شناس نیز با این هم‌رأی و موافق است. برچسب‌های جهان‌بینی پیچیده نیاز به اندیشیدن و اندوختن تجربه فراوان برای معنا کردن هر چیز دارد. بنابراین من به کودکانم فضا و فرصت می‌دهم تا با مردم درباره آموزه‌های بسیاری گفتگو کرده، از پرستشگاه‌ها دیدن کرده و بر انتخاب خویش کنترل داشته باشند.

گویا بیشتر پدر و مادران بیخدا با من هم‌رأی و هم‌نوا هستند. در واقع دو بررسی به تازگی انجام شده از والدین در آمریکایی شمالی روشن ساخته که بیشتر از ۹۰ درصد از والدین مذهبی گفته که کودکان را برای باور به دین خویش پرورش می‌دهند ولی کم‌تر از ۱۰ درصد پدر و مادران بیخدا گفته که کودکان را به عنوان بیخدا بار می‌آورند. بقیه گفته که دوست دارند کودکان خودشان تصمیم بگیرند.

آنها بیشتر از دین‌داران از مرگ نمی‌ترسند

بی‌گمان مرگ سخت‌ترین واقعیت زندگی انسان‌ها است. همه جهان‌بینی جوری ساخته شده تا حتا با وجود رخدادن آن را انکار کند. اگر چه بیخدایان آموزه مردن را دوست ندارند ولی بیش از افراد متدین گرایش به ناراحت بودن درباره مرگ را ندارند. از سوی دیگر با وجود آموزه‌های زندگی پس از مرگ هر باخدایی که می‌شناسم به شدت از مرگ ناخشنود است. بنابراین ما با آنها در میانه راه، در جایگاه درستی برخورد می‌کنیم که اخلاق با فنا برخورد می‌کند.

درک نبودن برای یک انسان زنده سخت است. ولی اگر پیش از انجام لقاح نبوده‌ایم چرا باید نبودن پس از مرگ ما را بترساند؟ هر دو مانند هم است. نبودن نه تنها به معنای نبودن بهشت است بلکه به معنای نبودن جهنم نیز هست. یعنی غایب بودن کامل دردسر ترس و درد. همان‌گونه که اپیکور گفته است، «هنگامی که من

هستم، مرگ نیست و زمانی که مرگ هست من نیستم. چرا باید از چیزی بترسم که هیچگاه آن را تجربه نمی‌کنم؟»
اندیشیدن درباره مرگ به این شیوه یا به شیوه‌های دیگر می‌تواند در واقع به پذیرشی با آرامش بینجامد. این دلیلی بر این است که بیخدایان بیش از باورمندان از مرگ نمی‌ترسند.

آن‌ها کمابیش همیشه در پی همزیستی و همکاری با مذهب‌یون هستند

شاید برچسب‌های سپر خودرو را دیده باشید که از نماد چندین دین آمیخته تا واژه همزیستی^۲ را بسازد. بسیاری از رانندگان این خودروها انسان‌های خداپرست هستند ولی بسیاری نیز بیخدا هستند.

بیخدایان متنوع و گوناگون هستند و برخوردهای ناهمسان فراوانی با دین و مذهب‌یون دارند. برخی ضد دین بوده و می‌خواهند پایان دین را ببینند. این افراد بیشترین کتاب‌ها را نوشته و بیشترین خبرها را به خود اختصاص می‌دهند. ولی بیشتر بیخدایان و انسان‌گرایان درست همان گونه که به نکته مثبت و منفی سیاست، میهن‌پرستی و حتا دانش پی برده به نکته‌های مثبت و هم نکته‌های منفی دین نیز پی برده‌اند. این دسته از بیخدایان و انسان‌گرایان احساس می‌کنند که دین برای همیشه به شکلی وجود خواهد داشت و بهترین رویکرد تشویق آن به رفتن به سوی ریخت‌های مثبت‌تر و خلاق‌تر است در همان حالی که با استواری بر ضد موارد منفی اعتراض کنند. این دلیلی برای فعالیت و کنش‌گیری بسیاری از بیخدایان در جنبش‌های میان دینی و پشتیبانی آن‌ها از صدقه و خیرات بدون تبلیغ دینی است. هم چنین این دلیلی برای آن است که چرا

جهان‌گرایی توحید‌گرا و بسیاری دیگر فضایی فراهم کرده تا خداپرستان و ناباوران به جای تقسیم با ارزش‌های غیرمشترک به طور یکسان به دلیل ارزش‌های مشترک گرد هم بیایند.



پس بار دیگر اگر شنیدید یک بیخدایان بر ضد اندیشه‌های دینی یا مراسم آن اعتراض کرده از خود پرسید به راستی چه گفته‌اند. آیا به راستی این خانم یا آقای بیخدا کوشیده تا دین را ریشه‌کن کرده یا درخواست کرده که مردم مذهبی ناجوانمردانه دیگران را از فرهنگ حذف نکنند؟ اگر موافق نیستید با همه‌ی شور و دانش خویش به گفتگو پردازید و بدانید که احتمال کمابیش خوبی وجود دارد که بیخدایی که در روبروی شما هست می‌خواهد با مردم مذهبی هم زیستی و همکاری کند البته تا زمانی که شما در دو سوی جریان بتوانید درباره بهترین راهکار آن گفتگو کنید.

بخش ۲۰

ده (به اضافه یک) انسان

مشهوری که شاید ندانید نا

باور بوده‌اند

در این بخش

- ◀ یافتن کسانی که ایمان ندارند
- ◀ کاوش مدارک درباره دیدگاه آنان

همیشه انسان‌های مشهور آزاد نیستند تا صادقانه از دیدگاه‌های دینی خویش سخن بگویند به ویژه اگر این دیدگاه‌ها به مذاق برخی خوش نیاید. همان گونه که در بخش ۴ اشاره گردید که سیسرون گفته هر چند در گفتگوهای خصوصی آسان است ولی اعتراف آشکار به شک‌های دینی سخت است.

یک گام مهم برای از کار انداختن کلیشه‌ی منفی نا باوری دین در ذهن عموم مردم آشکار ساختن نا باوری افرادی است که این مردم می‌شناخته و به آن عشق

می‌ورزند - خواه فردی مشهور یا دوست یا عضوی از خانواده باشد. این بخش ده تن (به اضافه یک اضافه) از بیخدایان و ندانم‌گراهای بلندآوازه و مشهور که دیدگاه‌های خویش را سرانجام به صورتی آشکار ساخته و هم چنین چگونگی آن نیز بازگو خواهد شد. البته درباره بیشتر این افراد در بخش‌های آغازین این کتاب سخن به میان آمده است.

اگر دوست دارید تا فهرستی بلندتر از بیخدایان و ندانم‌گراهای بلندآوازه را ببینید، بنگرید به www.celebatheists.com.

شخصی که سلاخ خانه شماره پنج را نوشت

داستان‌نویس بزرگ آمریکایی کورت وانگات جونیور^۱ (۲۰۰۷-۱۹۲۲) نویسنده سلاخ خانه شماره پنج و ۱۳ داستان دیگر و بیش از ۱۲۰ داستان کوتاه، یک بار در مصاحبه‌ای گفته که «دست‌کم برای چهار نسل خانواده من مغرورانه به دین‌های سازمان‌یافته شک داشتند.»

این نویسنده ناباوری خود را بسیار سطحی روشن می‌سازد - که موضوع غیرمعمولی برای افرادی که بدون دین بار آمده نیست - ولی این بخش مهمی از هویت وی بود. وانگات به عنوان رییس افتخاری انجمن انسان‌گرایان آمریکایی خدمت کرده و انسان‌گرای سال ۱۳۷۱ خورشیدی (۱۹۹۲ میلادی) شده است.

وی انسان‌گرایی خویش را در نامه‌ای به اعضای انجمن انسان‌گرایان آمریکایی (AHA)^۲ چنین تعریف کرده: «من انسان‌گرا هستم و به معنای تقریبی یعنی می‌کوشم رفتار شایسته و مناسبی داشته باشم، بدون چشمداشت پاداش یا کیفر و عذاب پس از مرگ.»

1. Kurt Vonnegut, Jr.
2. American Humanist Association

وانگات هر بار دوست داشت که گاه‌گاهی دست به دامن دین شود به ویژه مایه خنده‌ی خوبی می‌شد. در مراسم به خاکسپاری ایزاک آسیموف نویسنده داستان‌ها تخیلی و نویسنده معروف بیخدا، وانگات گفت «ایزاک اینک در بهشت است» - خودش می‌گوید که انسان‌گرایان خشکشان زد - و یک بار نیز خودش را عیساپرست ندانم‌گرا خواند.

گفته‌ی وی با این محتوی که «تنها مدرکی که برای وجود خدا نیاز دارم موسیقی است» در واقع نه عبارتی درباره ایمان به خدا بلکه یک جور سپاسگزاری کنایه‌آمیز از موسیقی است - ولی پس از درگذشت وی چند مفسر به این گفته چسبیده و آن را به عنوان مدرکی برای ایمان آوردن وی به کار گرفتند.

وانگات هیچ‌گاه ایمان نیاورد و در نوشته‌های بعدی خود آن را به طور کامل آشکار ساخت، «من یک بیخدا هستم (یا دست بالا یک توحیدگرا که بسیار گرد دین چرخ می‌خورم)». وی در سال ۱۳۷۰ (۱۹۹۱ میلادی) کتاب عاقبت‌های بدتر از مرگ^۳ را نوشت و در آن اعلام کرد آموزه‌های دینی «بسیاری دلبخواه و آشکارا چرنیاتی ساختگی» است.

هنگامی که از وانگات پرسیده شد مطالعه انسان‌شناسی^۴ چه تأثیری بر او داشته‌ی وی گفت، «برای من بیخدایی را تأیید کرد، که بهر حال دین پدران من نیز بوده است.»

نخستین بانو نخست‌وزیر استرالیا

زمانی که برای نخستین بار خانم جولیا گیلارد^۵ نخستین بار با باراک اوباما دیدار نمود لطیفه‌ای به این مضمون گفت «گمان می‌کنید نخستین رئیس‌جمهور آفریقایی -

3. Fates Worse than Death
4. Anthropology
5. Julia Gillard

آمریکایی بودن خیلی سخت است؟ پس نخستین زن، بدون بچه، بیخدای نخست‌وزیر چه می‌کشد.»

گیلارد در ۱۳۸۹ (۲۰۱۰ میلادی) در نخستین هفته انتخاب خود در یک مصاحبه بیخدایی خود را آشکار ساخت. وی گفت به خاطر حفظ ظاهر گرایشی به انجام مراسم مذهبی ندارد. خانم گیلارد گفت، «البته حرمت احکام دینی را بسیار نگه می‌دارد ولی این احکام باورهای او نیست. گمان کنم بزرگ‌ترین تکریمی که می‌توانم برای کسانی قائل شوم که ایمان آورده‌اند احترام به ایمان صمیمانه آنان بوده و دوری از تظاهر.» با این حساب ما در اینجا ایالات متحده چقدر خوابمان سنگین است.

پس از آن که چند گروه مذهب اعلام کردند که در انتخابات بعدی از او پشتیبانی نخواهند نمود، رهبر مخالفین، تونی آبوت کاتولیک گفت اعتقادات راسخ دینی شخصی نباید بخشی از تصمیم درباره پشتیبانی از یک نامزد باشد. خوب باز هم چقدر خواب ایالات متحده سنگین است.

نخستین بیخدای روی رنگین‌کمان

یپ هاربورگ^۶ که فیلمنامه‌ی جادوگر شهر اوز^۷ را نوشته و برای غزلیات عامیانه‌ی^۸ آن مانند «جایی بر روی رنگین‌کمان» یک نا باور کامل بود.

او گفته، «خانه‌ی خدا هیچگاه کشش چندانی برای من نداشته است، بهر حال من معبدی جایگزین یافته‌ام - صحنه‌ی تئاتر.»

هاربورگ کارهایی فراتر از شهر اوز و جاده سنگفرش زرد انجام داده است. او برای آواز برادوی «وجدان اجتماعی برادوی» نامیده می‌شود که پیامی درباره نابرابری

6. Yip Harburg

7. The Wizard of Oz

8. Lyrics

و رنج در زیر پوشش آواز داشت. «دادش دوریال هم نمی‌توانی کمک کنی؟» سرود دسته جمعی رکود بزرگ^{۱۰} شد در حالی که هورا برای چی!^{۱۱} (۱۳۱۶ خورشیدی - ۱۹۳۷ میلادی) تصنیفی اعتراضی بر ضد جنگ بود و دتتر شلیته پوش^{۱۲} (۱۳۲۳ خورشیدی - ۱۹۴۴ میلادی) به کاوش موضوع‌های ضد نژادپرستی و پیش فمینیسم می‌پردازد که بسیار جلوتر از زمان خودش بود.

در دهه ۱۳۳۰ خورشیدی (۱۹۵۰ میلادی) کمیته‌ی فعالیت‌های غیر آمریکایی هاربورگ را به دلیل دیدگاه‌های سیاسی در لیست سیاه قرار داد - نشان آبرو اگر آبرویی وجود داشت.

هاربورگ و کتاب بادوگر اوز تنها یک کتاب شک‌گرای دینی نبود. داستان‌نویس فرانک باوم^{۱۳} که فیلم بر اساس کتاب او شکل گرفته دیدگاه‌هایی مانند وانگات داشت. از سوی دیگر (همان گونه که در بخش ۲۱ خواهم گفت) خود این داستان می‌تواند به عنوان داستانی از بریدن از خدا (جادوگر) دیده شده یا برای پی بردن به این که انسان‌ها می‌توانند نیازهای خود را از مغزها، انگیزه، شجاعت تأمین کرده و به سرمنزل مقصود برسانند.

نگاره نخستین زن بر پول‌های ایالات متحده

مانند بیشتر آزاداندیشان، دیدگاه‌های مذهبی پیشکسوت حقوق زنان سوزان بروانول آنتونی (۱۲۸۵ - ۱۱۹۹ خورشیدی - ۱۹۰۶ - ۱۸۲۰ میلادی) در گذر زندگی دگرگون گشت. با اینکه او در خانواده با دین کواکر ارتدکس زاده شده بود، سرانجام به دین توحیدگرا پیوست.

9. Brother, Can You Spare a Dime?

10. The Great Depression

11. Hooray for What!

12. Bloomer Girl

13. Frank Baum

همان چنان که سوزان بیشتر درگیر موارد حقوق زنان می‌گشت به نقطه‌ای رسید که همه دین‌های سازمان‌یافته را چون سدی در برابر این حقوق می‌دید. در دهه‌ی ۱۲۶۰ خورشیدی (۱۸۸۰ میلادی) او به عنوان یک ندانم‌گرا شناخته می‌شد. دوست و یاور بانو آنتونی الیزابت کادی استاتون^{۱۴} این موضوع را با نوشتن «امروز، بانو آنتونی را هم چون یک ندانم‌گرا می‌بینیم» تأیید نمود.

هر چند چندین تن از رهبران فمینیسم در اطراف وی برخورد بازتری درباره دیدگاه‌های ندانم‌گرایی یا بیخدایی خود داشتند ولی بانو آنتونی برای نگه داشتن راز خویش دلیل داشت. ارنستین رز (بنگرید به بخش ۷) آشکارا اعلام بیخدایی کرده و به دلیل بیخدایی پیوسته مورد آزار و یورش قرار می‌گرفت که از میان آن‌ها می‌توان به رد درخواست سخنرانی وی از سوی تالارها اشاره نمود. هدف بنیادی بانو آنتونی تأمین امنیت آرای زنان بوده و نمی‌خواست که دودلی و تردیدش درباره دین او را از این هدف دور نماید. بنابراین از تجربه‌های دیگران بهره گرفته و نقاب را از چهره خود برنگرفت.

ولی اگر نیاز می‌شد در دفاع از آنان بانو آنتونی سخنرانی می‌کرد. زمانی که جماعت خشمگین در گردهمایی حقوق زنان استاتون را بیخدا نامیده و ادعا کردند که خدا می‌خواهد از رهبری کنار گذاشته شود، بانو آنتونی برای سخنرانی به پا خاست. وی گفت: «من به انسان‌هایی که مدعی به خوبی دانستن خواست خدا برای بندگانشان هستند اعتماد ندارم زیرا همیشه با خواست خودشان مطابقت دارد.» همه را سرچایشان نشانند.

در سال ۱۳۵۸ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی) مردم عادی آمریکایی برای مدت کوتاهی از وجود وی آگاه شدند چون سرانجام سر سوزان بروانول آنتونی بر روی سکه یک دلاری کوچک عجیب نقش بسته و پس از بیست سال از دایره پول در گردش خارج شد.

14. Elizabeth Cady Stanton

برای بانو آنتونی بد نشد - دیدن سوزان همراه با عبارت نقش بسته «توکل به خدا» زیر دماغش کمی سخت بود.

کار درجه یک!

دنیل ردگلیف^{۱۵} بازیگر نقش هری پاتر در فیلم‌هایی به همین نام پدری مسیحی پروتستان و مادری یهودی دارد. ردگلیف خودش می‌گوید که چندان مذهبی بار نیامده است و در سن ۱۲ سالگی با این نتیجه‌گیری که ایمانش تنها به خاطر ترس بوده - و ترس دلیل خوبی برای باور نیت- به عنوان بیخدا شناخته شد.

در سال ۱۳۸۸ (۲۰۰۹ میلادی) در مصاحبه‌ای با مجله اسکویئر^{۱۶} باورهای خودش را به روشنی اعلام نمود. وی گفت، «من بیخدا هستم ولی آرامش فراوانی دارم. من بیخدایم را تبلیغ نمی‌کنم ولی احترام بسیاری برای افرادی مانند ریچارد داوکینز دارم که بیخدایی را تبلیغ می‌کنند.»

ردگلیف در مصاحبه‌ای دیگر گفت، «گمان کنم بابایم به خدا ایمان دارد.» سپس ادامه داد، «درست نمی‌دانم که مادرم به خدا ایمان دارد یا نه، ولی من ندارم. من با دین یا هر چیز دیگری که بگویند، «ما همه پاسخ‌ها را داریم» مشکل دارم زیرا چیزی به عنوان «پاسخ‌ها» وجود ندارد، ما موجوداتی پیچیده هستیم. ما پیوسته در گذر زمان ذهنیت خویش را درباره جستارها تغییر می‌دهیم. دین هیچ فضایی برای پیچیدگی انسان نمی‌گذارد.»

البته این مصاحبه‌ها نقش خوبی برای اتهام حقوق دینی در ایالات متحده داشته و فیلم‌های هری پاتر را زمان درازی به عنوان فیلم‌های ضد مسیحی تثبیت نمود. ولی

15. Daniel Radcliffe
16. Esquire magazine

نتیجه‌ای برعکس و وارونه داده و فیلم‌های هری پاتر به عنوان موفق‌ترین فیلم برتر در تاریخ سینما ثبت شد.

فهرست بازیگران و انسان دوستان درجه یک^{۱۷}

براد پیت^{۱۸} که کارهایش مایه آن شده که هم در فهرست بازیگران درجه یک و هم در فهرست انسان دوستان مهربان آورده شود نیز یک بیخدای ندانم‌گراست. زمانی که در مصاحبه‌ای با مجله‌ی آلمانی بلید^{۱۹} پرسیده شد که به خدا ایمان دارد، پیت لبخند زده و گفت: «نه، نه، نخیر!»

مصاحبه‌گر سماجت می‌کند که، «ولی روح شما مادی نیست؟» پیت می‌گوید، «نه، شاید بیست درصد به خدا و ۸۰ درصد ندانم‌گرا باشم. گمان نمی‌کنم که به راستی کسی حقیقت را بداند. هر شخصی که بمیرد درخواهد یافت یا هرگز نمی‌فهمد تا آن زمان اندیشیدن درباره آن هیچ جنبه‌ای ندارد.» پیت در مصاحبه با مجله‌ی پاراد^{۲۰} به طور مفصل می‌گوید: «برایم مهم نیست که جهانیان دین داشته باشند. انگاره‌های زیبایی در همه‌ی دین‌ها وجود دارد. من در خانواده‌ای باپتیست بار آدم و درست در سال‌های آخر دبیرستان خانواده معتقد به جنبش‌های مسیحی بشارتی گشت. زمان‌هایی است که دیگر مهار شما دست باورهای دوران بچگی نیست. این زمان برای من هنگامی رسید که سرانجام به روشنی دریافتم که دین بدرد من نمی‌خورد. من پرسش‌هایی درباره مسیحیت داشتم که از زمان کودکستان در سرم بود. پی بردم که به پاسخ درستی نمی‌رسم یعنی یک پرسش تنها به یک پرسش دیگر می‌رسد. مانند این بود که در لانه یک خرگوش حرکت می‌کنید،

17. A-List

18. Brad Pitt (زاده ۱۸ دسامبر ۱۹۶۳)

19. Bild

20. Parade

هر پاسخی انگیزه‌ای برای پرسش دیگری می‌شد. هم چنین چیزهای دیگری هم بود که با آن‌ها موافق نبودم.»

پیت تأثیر بسیار بزرگی بر انسان دوستی در جهان گذاشته است. او بنیاد درست بساز^{۲۱} را در ۱۳۸۵ (۲۰۰۶ میلادی) را بنیاد گذاشت تا تدارکات مالی ساخت ۱۵۰ خانه در بخش ۹ نیو اورلئان پس از توفان کاترینا فراهم شود و پنج میلیون دلار برای پشتیبانی از این پروژه اهدا نمود.

در همان سال آنجلیا جولی بنیاد پیت-جولی^{۲۲} را برپا ساخته تا پشتیبانی برای کارهای انسان‌گرایان در سطح جهان بوده و در نخستین سال بیش از ۸ میلیون دلار به آن اهدا نمود.

بنیادگذار مجله مس

فعال سیاسی و فمینیسم گلوریا استینم^{۲۳} (زاده‌ی ۱۳۱۳ خورشیدی - ۱۹۳۴ میلادی) در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۳۴۰ (۱۹۶۰ میلادی) به عنوان چهره برجسته‌ی فمینیسم پدیدار شد و در دهه‌ی ۱۳۵۰ (۱۳۷۰ میلادی) مجله مس^{۲۴} را بنیادگذاری نموده و رساندن پیام نیرومندی را برای برابر جنسی با شیوایی آغاز نمود. هم چنین مانند بسیاری از پیشکسوتان دیگر فمینیسم پیش از خودش او نیز غیرخداپرست است. استینم نیز مانند سوزان برونول آنتونی همیشه بسیار مراقب بوده که مبادا دیدگاه‌های مربوط به دین وی را از مسائل زنان دور نسازد. ولی هنگامی که پرسش مستقیمی از وی پرسیده شود وی رک و روشن پاسخ می‌دهد.

21. Make It Right Foundation

22. Jolie-Pitt Foundation

23. Gloria Steinem

24. Ms. magazine

در یک مصاحبه وی گفت، امیدوارم در سال ۲۰۰۰ دیگر کودکان خویش را با ایمان به ظرفیت انسان‌ها پرورش دهیم نه ایمان به خدا.» همیشه هم انسان بن‌بست‌ها را نساخته، همیشه امید برای آینده هست.

وی به ویژه کل اندیشه خشنود ساختن خدا را به دلیل ملاحظه قیامت تحقیر کرده است. وی گفته است، «هنگامی که خوب به آن نگاهی می‌کنید می‌بینید که این شیادی شگفت‌انگیزی است یعنی برای ایمان امروز پاداشی پس از مرگ داده می‌شود. مؤسسات با سیستم پاداش خویش حتی به اندیشه پاداش پس از مرگ نیز نمی‌افتند.»

یک اسقف واقعی و جدی

یکی از پیچیده‌ترین شخصیت‌های در رژه بی‌اعتقادان به خدا جان شلبای اسپونگ^۱ (زاده ۱۳۰۹ خورشیدی - ۱۹۳۰ میلادی) است. وی یک خداپرست لیبرال و یک اسقف اپیسکوپال^۲ بازنشسته از نیوارک در نیوجرسی^۳ است. به دلیل این که مردی در جامه روحانیت است که به وجود خدای فراطبیعت باور ندارد بنابراین او در واقع یک نسخه نوین از ژان میله روحانی بیخدایی است که در بخش ۱۰ درباره او سخن گفتم.

باری یک تفاوت بزرگ میان میله و اسپونگ هست: اسقف اسپونگ در زمان زنده بودن هنگامی که هنوز به عنوان روحانی فعالیت داشته باورهای خودش را آشکار ساخته سپس به سخنرانی و آموزش ادامه داده علیرغم این واقعیت که بخش بزرگی از باورهای مسیحیت را غیرقابل باور یافته است.

برای نمونه:

اسقف اسپونگ به معجزه باور ندارد. ✓

1. John Shelby Spong
2. Episcopal Bishop
3. Newark, New Jersey

- ✓ او به قیامت باور ندارد.
- ✓ باور ندارد که عیسا خدا بوده یا رستاخیز داشته است.
- ✓ به خدا به عنوان موجودی و کمالی فراطبیعت باور ندارد.

با وجود این بند آخر او پافشاری می‌کند که بیخدا نیست بلکه یک غیرالهی هست. حتا با وجود خواندن بیشتر نوشته‌های او هنوز نمی‌دانم معنای سخنش چیست. با این حال بدون شک می‌توان گفت که او به اندیشه متعارف از خدا باور ندارد. برخی حدس می‌زنند که بهترین توصیف برای او باورمندان به دین است.

اسپونگ چندین کتاب نوشته است مانند آزادساختن کتاب آسمانی از پنگ بنیادگرایی^۱ و چرا مسیحیت باید دگرگون شده یا نابود شود^۲. وی در همه این کتاب‌ها متعهد به نگه داشتن مسیحیت ولی آزاد ساختن آن از بند خدای فراطبیعت است. اسپونگ می‌گوید که آموزه‌ی خدا در جایگاه خودش هم چون تکانه‌ای است که ما را به دوست داشتن هم دیگر می‌خواند.

اسپونگ در آخرین کتاب خویش می‌گوید، «خداپرستی به عنوان شیوه‌ای از درک خدا آشکارا بی سود و ناقص شده است و خدا در الهیات نه تنها مرده بلکه شاید قابل زنده کردن نیز نباشد. اگر دین در آینده وابسته به زنده نگه داشتن تعریف الهیات باشد آنگاه پدیده انسانی که ما آن را دین می‌خوانیم به پایان راه می‌رسد. اگر مسیحیت به تعریف الهیاتی از خدا متکی باشد آنگاه ما باید با این واقعیت روبرو می‌شویم که در حال تماشای این سیستم دینی شریف هستیم که وارد حالت جمود نعشی پایانی خود می‌شود.»

مانند کریس استدمن و گرگ اپستاین و جهان‌گرایی توحیدگرا (برای اطلاعات بیشتر بخش ۹ و ۱۳ را چک کنید) اسپونگ نیز در میانه کارزار ایستاده که جایگاه سختی برای ماندن است. من احترام بسیاری برای کسانی قائل هستم که از عهده این

1. Rescuing the Bible From Fundamentalism
2. Why Christianity Must Change or Die

کار برمی‌آیند حتا اگر با آن‌ها هم‌رأی نباشم و یا (در مورد اسپونگ) به درستی نمی‌توانم درک کنم که چه می‌خواهد بگوید.

تودل‌بروترین ستاره شناس جهان

این روزها مردم‌پسندترین و بانفوذترین مروج دانش در میان مروجان دانش اخترفیزیکدان نیل دگراس تایسون^۱ (زاده ۱۳۳۷ خورشیدی - ۱۹۵۸ میلادی) است. بسیاری تایسون را وارث معنوی مروج بزرگ دانش کارل ساگان شمرده و او این راه دشوار میان دانش دانشگاهی و دانش عامه‌فهم را طی می‌کند و این کار را بسیار عالی انجام می‌دهد.

تایسون مراقب بوده تا نگذارد که شک‌گرایی دینی چهارچوبی برای خودش نشده یا بر پیام او درباره بزرگی و اهمیت دانش مسلط نشود. ولی هنگامی که اندیشه‌های دینی پا جای گام‌های دانش می‌گذارد، در پاسخ دادن درنگ نمی‌کند مانند «تئوری طراحی هوشمند».

در یکی از مصاحبه‌های هنگامی که از او درباره باورش به قادرمتعال پرسیده شد، با چهره اندیشناک همیشگی پاسخ داد: «هر دلیلی که برای توصیف یک قادرمتعال شنیده‌ام، از همه دین‌هایی که می‌شناسم شامل عبارتهای بسیار با توجه به مهربان و رحیم بودن این قادر است. هنگامی که به گیتی و شیوهایی که می‌تواند ما انسان‌ها را از میان ببرد، نگاه می‌کنم پذیرفتن این عبارتهای رحمان و رحیم بودن را دشوار می‌یابم.»

هنگامی که از تایسون درباره توضیحات آغازین و ابتدایی ستاره‌شناسی پرسیده شد، پاسخ داد: «مطالعه دقیق نوشته‌های گذشته به ویژه نوشته‌هایی که تنها مربوط به گیتی می‌شود، نشان می‌دهد که نویسندگان تنها هنگامی دست به دامن خدا شده که

1. Neil deGrasse Tyson

چیزی را نمی‌دانستند. آن‌ها هنگامی قادرمتعال را به کار می‌برند که سرگشته به اقیانوس نادانی خویش می‌نگرند. آن‌ها تنها به دلیل بی‌کسی و بی‌ثباتی کرانه‌های عدم درک خویش خدا را می‌خوانند. هنگامی که آن‌ها از توضیحات خویش احساس اطمینان داشتند به زحمت از خدا نامی می‌بردند.»

تایسون در یک مصاحبه در پادکست نکته‌کاوش^۱ خود را به عنوان یک ندانم‌گرا معرفی می‌کند.

یکی از ثروتمندترین (و سخاوتمندترین) انسان‌ها

وارن بافت^۲ سرمایه‌گذار میلیارد و انسان‌دوست (زاده ۱۳۰۹ خورشیدی - ۱۹۳۰ میلادی) نخستین، دومین یا سومین ثروتمند روی زمین است البته با توجه به روز آمارگیری. هم‌چنین بافت با تعهد به پرداخت دست کم ۸۵ درصد ثروتش برای امور خیرخواهانه یک از سخاوتمندترین و دست و دل‌بازترین انسان روی زمین بوده بیشتر این ثروت از طریق بنیاد میلندا- گیتس^۳ پرداخت شده است.

دیدگاه‌های بافت به دین در سال ۱۳۷۴ (۱۹۹۵ میلادی) در زندگی‌نامه بافت: راز موفقیت یک کاپیتالیست آمریکایی^۴، روشن می‌شود: «او دربند دین خانواده نبود. حتا در زمانی که در سنین جوانی بود به شدت محاسباتی و منطقی‌تر از آن بود تا نسنجیده ایمان بیاورد. وی با شالوده‌های اخلاقی پدرش را اقتباس کرده ولی به خدایی نادیدنی ایمان نیاورد.»

1. Point of Inquiry
2. Warren Buffett
3. Melinda Gates
4. The Making of an American Capitalist

چند سال پس از این فعال انسان‌گرا وارن آلن اسمیت^۱ طی نامه‌ای به بافت درخواست تأیید باورهایش را نمود. بافت یک کارت‌پستال تنها با یک واژه برای او فرستاد: «ندانم‌گرا»

بازیگر خانم، فعال درجه یک و یکی دیگر از بازیگران هری پاتر

اما تامپسون^۲ هنرپیشه و فیلم‌نامه‌نویس انگلیسی و برنده جایزه اسکار^۳ (زاده‌ی ۱۳۳۸ خورشیدی - ۱۹۵۹ میلادی) که به خاطر بازیگری و نوشتن فیلم‌نامه‌های پرارزشی مانند پایان‌هوار، حس و احساس، عشق حقیقت، نانسی مک فی و سری فیلم‌های هری پاتر^۴ مشهور است.

چیزی که کمتر درباره او می‌دانند فعالیت‌های محیطی و سیاسی وی است. این فعالیت‌های دربرگیرنده خدمات وی به عنوان یک پشتیبان و حامی شورای پناهندگان و نماینده ویژه اکشن آید^۵ است که برای جلب توجه مردم به فقر میان کشورهای گوناگون توسعه‌یافته سفر می‌کند.

بانو تامپسون ناباوری دینی خویش را پیوسته آشکار می‌سازد. در یک مصاحبه در سال ۱۳۸۷ (۲۰۰۸ میلادی) با استرالیایی‌ها اعلام کرد، «من بیخدا هستم؛ گمان کنم می‌توانید مرا یک‌جور آنارشیست لیبرال بنامید. من دین را لبریز از ترس و خرافات می‌دانم. این کافی نیست که بگویم به خدا باور ندارم. در واقع من دین را به عنوان سامانه‌ای از رنج و ناراحتی می‌دانم: در برخی از موضوعات کتاب آسمانی و قرآن به من توهین می‌شود و من آن‌ها را رد می‌کنم.»

1. Warren Allen Smith
2. Emma Thompson
3. Academy Award-winning
4. Howard's End, Sense and Sensibility, Love Actually, Nanny McPhee, and the Harry Potter series
5. ActionAid

بخش ۲۱

ده راه آسان و خوشایند برای بررسی و کنکاش درباره ببخدایی

در این بخش

- ▶ پیگیری بلاگ‌ها، ویدئو بلاگ و پادکست
- ▶ خواندن کتاب و گوش دادن به موسیقی
- ▶ اندیشیدن درباره اندیشه
- ▶ دیدار با انسان‌گرایان و ببخدایان واقعی و زنده

دوست دارید بیشتر جهان شک‌گرای دینی و ناباوری را بررسی و کاوش نماید؟ این بخش یک راهنمای کوتاه و مختصر در همین رابطه است.

خواندن کتاب

بیخدایان شاید به خدا باور نداشته باشند ولی به کتاب اعتقاد دارند - و زمان درازی را در میان برگ‌های کتاب می‌گذارند. در واقع این یکی از دو جایی است که بیشتر بیخدایان درمی‌یابند باید بیخدا باشند (جای دیگر معبد و کلیسا و مسجد است).

در دفتر سوم این کتاب و جاهای دیگر شاهکارهای بزرگ در رابطه با ناباوری مذهبی را معرفی کردم هم چنین می‌توانید بر خط برای منابع بی‌شمار دیگر جستجو کنید. در زیر شمار اندکی از کتاب‌های دیگر مورد علاقه من آمده است:

✓ **جهان دیوزده: دانش چون شمع در تاریکی (راندم هاوس/بالان‌تین):** کارل ساگان این فریاد پرشور را بر ضد خرافات و به حمایت از خردورزی سر داده است.

✓ **بر ضد هر خدایی: شش جدل بر ضد دین و یک مقاله درباره خیرخواهی (اوبرون):** آنتونی کلیفورد گرلینگ این ۶۴ برگ طلای ناب را نوشته است.

✓ **بیخدایی همراه: خواندنی‌های پایه برای ناباوران (دا کاپو):** کریستوفر هیچنز این مجموعه از نوشته‌های کوتاه و عالی را از ناباوران گردآوری نموده است.

✓ **لامذهب (فری پرس):** این یک بازگویی دوباره و پرشور از فرار ایان هرسی علی از ازدواج از پیش تعیین شده، ترک اسلام و تبدیل شدن به برجسته‌ترین بیخدای جهان است.

✓ **تشریح دین (بیسیک بوک):** پاسکال بویر انسان شناس در واقع توضیح می‌دهد که دین چیست و چرا انسان‌ها دین دارند.

✓ **نوشته‌های الهی هم چون چراغی شفاهی: کتاب‌های آسمانی هم چون فرهنگ اقوام (راومن و لیتل فیلد):** آلن دوندس که از توده شناسان مورد علاقه من نیز هست در این کتاب نشان می‌دهد چگونه کتاب‌های آسمانی از گفتارهای شفاهی به سنت نوشتن فرگشت یافته است.

✓ **گسیختن رنگین‌کمان: دانش، توهم و گرایش به شگفتی (اونگتون میفلین هارکورت):** این در میان آن دسته از کتاب‌های داو کینز نیست که بسیار خوانده

شود ولی یکی از کتاب‌های مورد علاقه من است. این کتاب این اندیشه نادرست را به چالش می‌کشد که درک چیزی مایه نابودی شگفت‌زدگی از آن می‌شود. ✓ **جادوی واقعیت: چگونه می‌دانیم به راستی کدام یک درست است (فری پرس)**: این نیز به دست داوکینز و برای بالغین جوان نوشته است ولی به طور کلی برای بزرگسالان نیز ارزشمند است.

پیگیری بلاگ‌ها، پادکست‌ها و ویدئوبلاگ‌ها

بلاگ‌ها، پادکست‌ها و ویدئوبلاگ‌ها برخط راه‌های واقعی برای همراهی با جریان‌های روزانه جامعه آزاداندیشی می‌باشد. برخی جنگنده بوده و از یورش و غنیمت خوشحال می‌شوند؛ افراد دیگری نیز هستند که آشتی و صلح را دوست دارند. البته باید گفته شود که افرادی نیز در میان این دو جبهه قرار دارد. برای یافتن سخنگویان امروزی ناباوری عبارات زیر را جستجو کنید:

- ✓ **کنکاش موارد بزرگ:** Daylight Atheism, Atheist Ethicist, Greta Christina's Blog, New Humanism, Skepchick, Rationally Speaking, Black Agenda Report, American Freethought podcast
- ✓ **واکنش به خبرهای روزانه:** Friendly Atheist, Butterflies and ?Wheels, Blag Hag, Pharyngula, What Would JT Do
- ✓ **شک‌گرایی در برابر دوربین:** Cristina Rad, Pat Condell, the Atheist Experience
- ✓ **بیرون از دسته بندی:** Epiphenom — the science of religion and nonbelief, Symphony of Science videos, Why Won't God Cure Amputees?, NonProphet Status

مانند همیشه این فهرست نیز کوتاه است. ولی کمابیش با رفتن به هر بلاگ بیخدا یا انسان‌گرا می‌توانید طوماری از بلاگ‌ها را در حاشیه بیابید که سایت‌های پیشنهادی دیگر را فهرست نموده‌اند.

گوش سپردن به موسیقی

تیم مینچین موسیقی‌دان، کم‌دین، بیخدای انگلیسی - استرالیایی هر چند در بخش دوازده سخنان کوتاهی درباره او گفته شد ولی بدون اشاره‌ی دوباره‌ای به او، نمی‌توانم درباره موسیقی و ناباوری سخنی به میان آورم.

برای شنیدن یک سرود زیبا به کام انسان‌گرایی بروید به یوتیوب و آواز «White Wine in the Sun» مینچین را جستجو کنید. برای تقلیدهای خنده‌دار و اندکی مضحک از باورهای مذهبی آوازهای «WoodyAllenJesus»، «The Good Book» و «Peace Anthem for Palestine» را جستجو کنید. باز هم داغ‌تر می‌خواهید؟ به آهنگ «My Neighbor's Ass» (خوب، این آهنگ درباره ده فرمان است).

برای خوش‌گذرانی بیشتر، موسیقی روی زمیرمن^۱ را جستجو کرده و لذت ببرید. هم چنین برای آهنگ‌هایی برای امید، خشم و لذت از دیدگاه بیخدایی آلبوم بیندایی^۲ شلی سیگل^۳ در دسترس است.

دست آخر یک آوازه بسیار ساده، بسیار زیبا با چنان کارکرد جهانی که مردم چهارگوشه‌ی جهان نمی‌توانند آن را زمزمه نکنند، حتا اگر بیندیشند که جهان بدون دین رؤیایی بیش نیست: «Imagine» جان لنون^۴

1. Roy Zimmerman
2. An Atheist Album
3. Shelley Segal
4. John Lennon

اندیشیدن درباره اندیشه

هیچ چیزی بیشتر از یک دوره‌ی خوب خودآموزی پیرامون چگونگی تفکر، توان بالقوه‌ای برای دگرگونی و تغییر شیوه نگاه به خود و جهان در انسان‌ها ندارد. کشف اینکه چگونه مغز انسان‌ها فرگشت یافته، جالب (و کمی ترسناک) است. هم چنین پی بردن به این موارد نیز جالب است مانند اینکه چگونه ترس هدایت‌گر رفتار و باورهای باستانیان بوده و چگونه تأیید تأثیرات جانبی تصمیمات انسان‌ها شیوه‌ی نگاه مردم به جهان را ساخته و یا این شیوه‌ها را دگرگون می‌کند.



در گذر سده‌ها شماری از اندیشمندان بزرگ اصول و دستمایه‌هایی برای اندیشیدن انتقادی را گسترش داده بنابراین هنگام تمایل انسان‌ها می‌توانند از سدها و راه‌بندها گذشته و جهان را به طور روشن و بی‌پرده ببینند. فهم این اصول سختی چندانی نداشته و افراد را - به عنوان مصرف‌کننده، شهروند، والدین و به عنوان یک انسان - دارای نیرو و قدرت می‌نماید.

پگونه بدانیم که این گونه نیست^۵ نوشته‌ی توماس گیلویچ (فری پرس)^۶ و هر چه می‌اندیشی نپذیر: انجام شش اشتباه بنیادی هنگامی که می‌اندیشیم^۷ نوشته توماس کیدا (پرومتوس بوکس)^۸ کتاب‌های بزرگی برای معرفی این جستار است. هیچ کدام از این

5. How We Know What Isn't So

6. Thomas Gilovich (Free Press)

7. Don't Believe Everything You Think: The 6 Basic Mistakes We Make in Thinking

8. Thomas Kida (Prometheus Books)

کتاب‌ها از دیدگاه بیخدایی نوشته نشده ولی اصولی که آن‌ها تشریح کرده اصولی بوده که بسیاری از بیخدایان راه خویش را در به دور انداختن دین با آن‌ها یافته‌اند. کتاب‌های مایکل شیمر^۹ مانند *پرا مردم پی‌زهای عجیب و غریب را باور می‌کنند* (هولت)^{۱۰} و *مغز درست‌پندار* (تایمز بوکس)^{۱۱} از کتاب‌هایی است که به طور ویژه بیشتر در رابطه با باورهای دینی و ناباوری است - و در حاشیه بعدی خواهد آمد.

لمس شدن با آویزدهای سوزن مانند هیولای اسپاگتی پرنده

هیچ نگاه دزدانه‌ای برای رفتن به درون مغز بیخدایی بهتر از دین هیولای اسپاگتی پرنده نیست. این «سامانه باور» هوشمندانه و شادی‌آفرین در سال ۱۳۸۴ (۲۰۰۵ میلادی) به دست عاقل دیوانه‌نمای بیست و خورده‌ای سال به نام بابی هندرسون در پاسخ به تصمیم هیئت‌امناهی آموزشی کانزاس برای اجازه دادن به آموز آفرینش‌گرایی در کنار فرگشت در کلاس علوم کانزاس اختراع گشت. هندرسون اعلام کرد که بسیار خوشحال است که جستارهای مناقشه‌آمیز را آموزش می‌دهید. ولی چرا جلوتر نمی‌روید؟ هم چنین می‌خواهم باورهای من درباره آفرینش جهان به دست هیولای اسپاگتی پرنده را آموزش دهید.

در اصل قصد تقلیدی مضحک از یک وضعیت با نکته بوده ولی این روزها هیولای اسپاگتی پرنده (یا پستافارینیسیم) دینی کامل با کتاب آسمانی، افسانه‌های پیدایش، مناسک، وسوسه‌ها، عشق و نفرت و با منطقی‌تاب‌دار، نه بیشتر و نه کمتر از دین‌ها دیگر عجیب و غریب به نظر می‌رسد. بخش‌هایی از این دین در گوشه و کنار جهان به ویژه در محوطه‌های دانشگاهی پدیدار شده است. (برای جزئیات بیشتر درباره پستافارینیسیم نگاه کنید به بخش ۱۲).

9. Michael Shermer

10. Why People Believe Weird Things (Holt)

11. The Believing Brain (Times Books)

کتاب‌های آسمانی را بخوانید

ایزاک آسیموف نویسنده علمی تخیلی و بیخدا یکبار گفته اگر کتاب‌های آسمانی به درستی خوانده شود مهم‌ترین نیروی بالقوه الهام بخش برای بیخدایی است. «خواندن درست» به معنای این است که شما خودتان آن را بخوانید - و تنها خوشگل‌هاش را جناب روحانی شنگول یا آیه‌هایی که کریستوفر هیچنز گفته را جدا نکنید. اگر قطوری آن باعث دلسرد کننده است خواندن را تنها با کتاب‌های پیدایش و متا آغاز کرده که شاید دو تا از پرنفوذترین کتاب‌ها بوده سپس از آنجا ادامه دهید. با اندیشه‌ای باز آن را بخوانید مانند اینکه برای بار نخست آن را می‌خوانید. آنچه را خواهید یافت باور نخواهید کرد. و بینشی عالی به درون اندیشه‌ی کسانی که به طور کامل آن‌ها را رد کرده‌اند پیدا خواهید کرد.



برای رفتن به تراز و مرحله بعد جنگ تن با تن با تفاسیر نسخه نیو اینترنشنال را بخوانید که به همراه پانوشته‌های توضیحی فراوانی از دیدگاه مسیحیت بوده و به حاشیه‌نویسی شک‌گرای کتاب مقدس بر خط مراجعه کنید که دارای گرایش سراسر و به طور کلی متفاوت است.

ول کن خدا برود، را تماشا کنید

زمانی که از من درباره بهترین معرفی پیرامون بیخدایی به ویژه برای افراد غیر بیخدا پرسیده می‌شود پیشنهادی که بیشتر می‌دهم، تک‌خوانی^{۱۲} عالی شخصی و طنز جولیا سویینی به نام *ول کن خدا برود*^{۱۳} است. این نمایش شگفت‌انگیز توسط یک خانم است که به عنوان بازیگر - طنز کار دوران کودکی کاتولیک خودش را تشریح کرده و بر روی دی‌وی‌دی در دسترس است. غیر از بیزاری از دین، سویینی عاشق این بود که کاتولیک باشد. ولی چندین سال بعد با دیدار کوتاهی از دو پسر خوب مورمون با الهیاتی بسیار عجیب و وارونه مایه آن شد که او سرگشته شود که آیا اصول عقاید وی چیز بهتری هم دارد یا نه. وی توضیح می‌دهد که بیشتر هر چیزی می‌خواست که حقیقت جهان برایش آشکار شده و آغاز به بررسی دقیق مذهب خودش نمود.

پرتویی صمیمانه و روشن مذهبی را که خانم سویینی در همه‌ی زندگانی با آن شناخته شده بود را هموار نمی‌ساخت در نتیجه آغاز به گشت و گذار در ادیان دیگر نمود نخست به مظنونان همیشگی سپس به دیگر دین‌های کم‌تر شناخته‌شده‌ی شرقی پرداخت. باز هم یک بار دیگر هر چه بیشتر دقیق نگاه می‌کرد بدی‌های بیشتر پدیدار می‌گشت.

سرانجام سویینی آغاز به رفتن به کلاس‌های آموزشی دانش - زیست‌شناسی، ستاره‌شناسی، زمین‌شناسی و رشته‌های دیگر - کرده و تضاد این دو با هم بسیار شگفت‌انگیز و باورناکردنی بود. دست‌آخر با ملایمت ولی بدون افسوس و تأسف در خروج را به خدا نشان داد.

این شاهکار دوساعته‌ی خانم سویینی به هیچ رو اندرزگو و تحمیل‌گر نیست. تنها روندی در زندگی یک شخص - رفتن، خود را بزرگ ندیدن، شادی - برای رها کردن خدا است. گمان نکنم شما هم مورد بهتری برای نخستین نگاه به بیخدایی بیابید (مگر اینکه البته جلوی آن را بگیرید).

12. Monologue

13. Letting Go of God

بنگرید به فیلم‌های دیگری که اعتقادات را به چالش کشیده یا یک جهان‌بینی طبیعت‌گرا را بررسی می‌کند

می‌توانید فیلم‌های دیگری را نیز در فهرست خود بگنجانید که پنجره‌ای متفاوت و چالش‌برانگیزی را به سوی دین باز کند. شمار اندکی از فیلم‌های با ارزش به قرار زیر است:

- ✓ **جادوگر اُز:**^۱ بله درست شنیدید. فرانک باوم^۲ (نویسنده کتاب) یک شک‌گرای دینی و اخلاق فرهنگی بوده است. یپ هاربورگ^۳ (نویسنده فیلم‌نامه و اشعار) یک یک بیخدا بود. به آسانی می‌توان دید که کل داستان هم چون روایتی از رها نمودن وابستگی به خدا (جادوگر) است و پی بردن به اینکه کل چیزی که اندیشه‌ها، پردلی‌ها، احساسات و آماج انسانیت در خدا جستجو می‌کرده همیشه در دست خودش بوده است. بیخدایی به طور کلی توجه کردن به جریان‌های پشت پرده است. (برای جزئیات بیشتر بر خط جستجو کنید: جادوگر اُز ببند^۴)
- ✓ **میراث خور باد:**^۵ جریان دادگاهی معروف به «دادگاه میمون» به صورت داستانی داستانی که در سال ۱۳۰۴ خورشیدی (۱۹۲۵ میلادی) برگزار شده است. از دست ندهید.
- ✓ **اردوگاه عیسا:**^۶ فیلم مستندی در سال ۱۳۸۵ (۲۰۰۶ میلادی) درباره اردوی تابستانی مسیحیان ارشادی نزدیک دریاچه‌ی دوئل لیک^۷، در شمال داکوتا^۸ و در

1. The Wizard of Oz
2. Frank Baum
3. Yip Harburg
4. Wizard of Oz atheism
5. Inherit the Wind
6. Jesus Camp
7. Devil's Lake
8. North Dakota

در اینجا کودکان یاد می‌گیرند که «امریکا را به خاطر عیسا دوباره باز پس می‌گیرند»^۱.

✓ **تماس:**^۲ که کارل ساگان دانشمند (ندانم‌گرا) آن را نوشته و جودی فاستر (بیخدا) نقش اصلی را در آن دارد، این فیلم ساخته شده در سال ۱۳۷۶ خورشیدی (۱۹۹۷ میلادی) نخستین برخورد با بیگانه‌های فضایی را نشان داده و به بررسی تأثیرات فلسفی و دینی برخاسته از این رویداد می‌پردازد.

✓ **دگما:**^۳ دو فرشته از بهشت رانده‌شده شکافی در دیواره آن یافته که آن‌ها را توانا به برگشت به آنجا می‌کرده است، ولی رد شدن از شکاف همان و به پایان رسیدن گیتی همان. به زبان حرفه‌ای (و درست درباره چیزهای بسیار دیگر).

✓ **اختراع دروغ:** فیلمی به کارگردانی بیخدای انگلیسی ریکی گرویس^۴ که جهانی را به تصویر می‌کشد که در آن هیچ کسی هیچ گاه دروغ نمی‌گوید زمانی که شخصی چگونگی دروغ گفتن را یاد می‌گیرد آن را برای پیشرفت خویش به کار بکار می‌گیرد این دروغ‌های شامل دروغ کوچکی بوده که مرگ پایان راه نیست.

✓ **زندگی برایان:** یکی از بهترین طنزهای دینی است که تا کنون ساخته شده است. این فیلم تصویری از عیسا ارائه نداده بلکه به تب منجی و انسان لغزش‌پذیر می‌پردازد که به سادگی نمی‌توانند کمکی به پاکسازی پیام کرده و به فراوانی در سده نخست میلادی در یهودیه مشاهده می‌شده است.

با یک بیخدا گفتگو کنید

-
1. Take back America for Christ
 2. Contact
 3. Dogma
 4. Ricky Gervais

بهترین راه برای یادگیری درباره بیخدایی گفتگو با یک بیخدا است. هیچ چیزی مانند گفتگوی رو در رو مایه از میان رفتن بدفهمی و سوءتفاهم نمی‌شود.



بسیاری از افراد دین‌دار که می‌دانند بیخدایی در خانواده آن‌ها وجود دارد مطمئن نیستند که این موضوع را در گفتگوها بازگو کنند یا نه. گاهی تنها می‌خواهند که شخص ناراحت نشود. هرگاه یک دوست مذهبی یا خویشاوند مذهبی درباره نقطه نظرات من می‌پرسد، - باور کنید- من خوشحال می‌شوم. کمابیش همیشه به گشوده شدن باب شگفت‌انگیزی و جالبی از گفتگو می‌رسد. تنها آماده دیدن باورهای خویش از یک چشم‌انداز سراسر نو باشید.

عضو کلوپ شوید

اگر بیخدا، ندانم‌گرا، انسان‌گرا، شک‌گرا، آزاداندیش نیستید دیگر چه داریم - شاید به پیوستن به کلوپ بیندیشید!

شماری از سازمان‌های ملی و جهانی با مأموریت‌ها، ویژگی و تأکید ویژه وجود دارد. برخی از آن‌ها از در کشورهای گوشه و کنار جهان عبارت‌اند از:

✓ **انجمن انسان‌گرای انگلیس**^۱ (www.humanism.org.uk): «از سوی انسان‌های بدون ایمانی برپا شده که در جستجوی زندگی اخلاقی و واقعیت بخشیدن به زندگی بر اساس خردورزی و انسان‌گرایی هستند.»

1. British Humanist Association

- ✓ **انجمن ملی سکولار**^۱ (www.secularism.org.uk): چارلز بردلو^۲ (بنگرید به بخش هفت) در سال ۱۲۴۵ خورشیدی (۱۸۶۶ میلادی) این سازمان را بنیادگذاری نمود. این سازمان برای جدایی دین از سیاست در انگلیس کمپین به راه انداخته و «سکولاریسم را به عنوان بهترین ابزار برای ساختن اجتماعی که در آن مردم با هر دین یا بدون دین بتوانند منصفانه و منسجم با هم زندگی کنند.»
- ✓ **بیخدایان آمریکایی**^۳ (www.atheists.org): مادلین موری اوهر (بنگرید به بخش ۸) این سازمان آمریکایی را پایه‌گذاری کرده «که هدف آن دفاع از آزادی شهروندان بیخدا بوده هم چنین هوادار جدایی کامل دین از سیاست است.»
- ✓ **انجمن انسان‌گرایان آمریکایی**^۴ (www.americanhumanist.org): این انجمن به عنوان «ندایی برای انسان‌گرایی در ایالات‌متحده؛ برای افزایش آگاهی و پذیرش عمومی انسان‌گرایی؛ برای برپایی، حفاظت و ترویج انسان‌گرایی در اجتماع ما؛ و برای گسترش و پیشرفت اندیشه و کنش انسان‌گرایی.»
- ✓ **اتحادیه جهانی بیخدایی** (www.atheistalliance.org): «فدراسیونی جهانی از بیخدایی، گروه‌های آزاداندیش و افراد که متعهد به آموزش اعضای خود و عموم مردم درباره بیخدایی، سکولاریسم و جستارهای وابسته است.» هم چنین بنگرید به خواهرخوانده‌ی این سازمان، اتحادیه بیخدایی امریکا (www.atheistallianceamerica.org).
- ✓ **کانون پرس‌وجو** (www.centerforinquiry.net): پاول کورتز فیلسوف (بنگرید به بخش ۸) این کانون را بنیادگذاری کرده «برای پرورش اجتماعی سکولار که بر پایه‌ی دانش، خرد، آزادی پرسشگری و ارزش‌های انسان‌گراست.»

1. National Secular Society
 2. Charles Bradlaugh
 3. American Atheists
 4. American Humanist Association

- ✓ **بنیاد فرا تر از باور** (www.foundationbeyondbelief.org): این سازمان دوستی شامل انسان‌گرایان مهربانی است که پشتیبان نیکوکاری و داوطلب در جوامع خویش دارند.
- ✓ **انسان‌گرایان کانادا**^۱ (www.humanists.ca): این سازمان ملی کانادایی در سال ۱۳۴۷ خورشیدی (۱۹۶۸ میلادی) پایه‌گذاری گشته و «مروج جدایی دین از سیاست به طور کلی بوده و ترویج‌دهنده‌ی گسترش خرد، همدردی و اندیشه‌ی انتقادی برای همه شهروندان کانادایی به وسیله‌ی آموزش سکولار و حمایت اجتماعی است.»
- ✓ **اتحادیه جهانی انسان‌گرایی و اخلاق**^۲ (www.ihcu.org): این سازمان گسترده در سال ۱۳۳۱ خورشیدی (۱۹۵۲ میلادی) در آمستردام پایه‌گذاری گردید تا نماینده انسان‌گرایی، بیخدایی، خردمندی، سکولار، شک‌گرایی، آزاداندیشی و سازمان‌های فرهنگ اخلاقی در سراسر جهان بوده و ترویج‌دهنده ارزش‌های انسان‌گرا باشد.
- ✓ **انجمن انسان‌گرایان یهودی**^۳ (www.shj.org): این گروه را خاخام شروین واین (بنگرید به بخش ۸) پایه‌گذاری نموده «برای به حرکت درآوردن مردم برای بزرگداشت هویت یهودی و فرهنگی سازگار با فلسفه زندگانی انسان‌گرا، بدون وابستگی به اقتدار فراطبیعت.»
- ✓ **بنیاد رهایی از دین** (www.ffrf.org): این سازمان به دست آنی لاری گیلو و آن گیلو پایه‌گذاری شد «برای ترویج جدایی دین از سیاست و آموزش عموم مردم پیرامون جستارهای مربوط به بیخدایی، ندانم‌گرایی و بی‌اعتقادی به خدا.» این گروه کمابیش همیشه به بازوی قانونی جنبش‌های آزاداندیش کمک‌رسانی می‌کند.

1. Humanist Canada
2. International Humanist and Ethical Union
3. Society for Humanistic Judaism

- ✓ **ائتلاف یکپارچه خرد^۱ (www.unitedcor.org):** این سازمان ملی آمریکایی می‌کوشد با ترویج این واقعیت که بی‌ایمان در هر اجتماعی وجود داشته و با آسان ساختن ارتباط و همکاری در میان گروه‌های بی‌ایمان به خدا را آشکار سازد.
- ✓ **اتحادیه آمریکایی اخلاق (www.aeu.org):** فیلکس آدلر اصلاح‌گر اجتماعی (بنگرید به بخش ۷) این جنبش اخلاقی دینی را بدون اعتقاد به ترویج این اندیشه بنیاد گذاشت که زندگی بر اساس اصول اخلاقی کانون زندگانی معنادار و راضی‌کننده است و هم چنین واقعیت بخشیدن به زندگانی و ساختن جهانی که برای همه خوب باشد.
- ✓ **کانون بیخدا (www.atheistcentre.in):** رامچاندرا راثو (که به نام گورا بهتر شناخته می‌شود، بخش ۸ را ببینید) و همسرش ساراواتی گورا این نهاد را در سال ۱۳۱۹ خورشیدی (۱۹۴۰ میلادی) برای ترویج اصلاحات مثبت اجتماعی در هندوستان پایه‌گذاری کردند.

البته انجمن‌ها و آشنایانی که در چندین بخش این کتاب توصیف کردم در سطح ملی یا جهانی نبوده بلکه در ابعاد محلی است. بیشتر شهرهای بزرگ و هم چنین در بسیاری از شهرهای کوچک اشخاصی دارای سازمان‌های محلی آزاداندیشی هستند. این فرصتی عالی برای دیدار با افراد دیگری است که دارای جهان‌بینی همانند شما بوده، فرصتی عالی برای تبادل اندیشه‌ها، معاشرت و همکاری برای بهبود بخشیدن به اجتماع با ابراز باورهای خردمندانه خود، زیرا هیچ شخص دیگری آنجا نیست که آن را انجام دهد. برای یافتن این گروه‌ها تنها برخط شهر خود و واژه‌های «بیخدا»، «انسان‌گرا» یا «آزاداندیش» را جستجو کنید.

اگر در شهری زندگی نمی‌کنید (یا حتی اگر هم در شهر زندگی می‌کنید)، سایت [meetup.com](https://www.meetup.com) شیوهی خوبی برای یافتن افراد دیگری با دل‌بستگی‌های مشترک برای همه است. بسیاری از بزرگ‌ترین گروه‌ها در [meetup](https://www.meetup.com) بیخدا یا گروه‌های انسان‌گرا هستند.



Get More and Do More at Dummies.com®



Start with **FREE** Cheat Sheets

Cheat Sheets include

- Checklists
- Charts
- Common Instructions
- And Other Good Stuff!

To access the cheat sheet specifically for this book, go to www.dummies.com/cheatsheet/atheism.

Get Smart at Dummies.com

Dummies.com makes your life easier with 1,000s of answers on everything from removing wallpaper to using the latest version of Windows.

Check out our

- Videos
- Illustrated Articles
- Step-by-Step Instructions

Plus, each month you can win valuable prizes by entering our Dummies.com sweepstakes.*

Want a weekly dose of Dummies? Sign up for Newsletters on

- Digital Photography
- Microsoft Windows & Office
- Personal Finance & Investing
- Health & Wellness
- Computing, iPods & Cell Phones
- eBay
- Internet
- Food, Home & Garden



*Sweepstakes not currently available in all countries; visit Dummies.com for official rules.

Find out "HOW" at Dummies.com